

هائیتی
و دیکتاتور آن

نوشتهٔ برنارد دیدریش - اَل برت

ترجمهٔ
سروش حبیبی

هائیتی
و دیکتاتور آن

نوشتهٔ برنارد دیدریش - اَل برت

ترجمهٔ سروش حبیبی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

ب . دیتریش الف . برت
Bernard Dietderich & A. Burt
هائیتی و دیکتاتور آن
PAPA DOC, HAITI AND ITS DICTATOR
چاپ اول: اسفندماه ۱۳۵۲ هـ . ش . تهران
چاپ و صحافی: شرکت افست (سهامی خاص) چاپخانهٔ بیست‌وپنجم شهریور
تعداد ۳۳۰۰ نسخه

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۱۷۷۸ به‌تاریخ ۵۲/۱۲/۱۱

فهرست

دیباجه

هیچیك از زندگان شایستگی ندارد که داستان هائیتی را تحت حکومت دکتر فرانسوا دووالیه[1] بهتر از برنـارد دیدریچ[2] نقل کند. (مردگان‌هم از درون‌گورهای‌گمنام خودجز با پاپادك[3] سخن نمی‌گویند.) دیدریچ چهارده سال در هائیتی بسربرد ونه‌تنها اوان‌حکومت دووالیه، بلکه دوران سلطهٔ ماگلوار[4] را شخصاً دید. و آن دورانی است که در مقایسه با وضع سیاه امروز باید عصر طلائی نام‌گیرد. او از مردم هائیتی همسر اختیارکرد وپس‌ازآنکه پاپادك‌او را دستگیر و ازهائیتی اخراج کرد، از دور، از آن سوی مرز، یعنی از سانتو دومینگو[5] مراقب اوضاع میهن دومش بود. این چگونه داستانی است؟ داستانی فجیع و موحش و شگفت و حتی گاه مضحك. پاپادك را می‌بینیم که کلاه سیلندر بر سردر حمام خود به‌مکاشفه نشسته است: حال‌آنکه سر بریدهٔ دشمنش فیلوژن[6] روی میز کارش قرار دارد، و تونتون ماکوت[7] آمبولانس‌حامل جسد یکی دیگر از دشمنان را از در کلیسا دزدیده‌اند. در این صحنه

---

1. François Duvalier
2. Bernard Diederich
3. Papa Doc
4. Magloire
5. Santo Domingo پایتخت جمهوری دومی‌نیکن است Dominičan که با کشور هائیتی جزیرهٔ هیسپانیولا Hispaniola را تشکیل می‌دهد.
6. Philogène
7. Tonton Macoute

وقایعی درخور تاریخ‌نویس بزرگی چون سوئتونیوس[۸] روی می‌دهــد. هرچند کــه دیدریچ سوئتونیوس نیست اما کتابش مستندتر از کتب اوست.

در فضای هائیتی چیزی هست که بــا رم قــرابتی عجیب دارد: شقاوت حکمرانان آن رومی است و فساد و قهرمان‌پرستی مردم آن هم. در هریك از شهرهای هائیتی ممکن نیست بیست قدم راه بروید و به نامهایی چون بروتوس[۹] یا کاتو[۱۰] برבالای دکان نانوائی یا بر تابلوی گاراژی برنخورید. مردم‌هنوز با رودهٔ‌جانوران فال می‌گیرند وسناتوری که جسارت به‌خرج دهد و علیه استبداد و ظلم سخن گوید، با جان خود بازی کرده است. همچنانکه مورو[۱۱] در سنا با اختیارات ویژه‌ای کــه دووالیه تقاضاکرده بود مخالفت‌کرد و سخت‌ترین مجازاتها را ـ تاآنجا که کسی خبر دارد ـ برای خویش خرید. در هائیتی انسان خود را به اروپای زمان نرون[۱۲] و تی‌بریوس[۱۳] نــزدیکتر احساس مــی‌کند تا افریقای زمان نکرومه.

به‌این دلیل است که در هرگونه بحث نژادی سفید و سیاه هائیتی شاهد مثالی سخت نامناسب است. هائیتی صحنهٔ تراژدی کلاسیکی است و برعکس بسیاری کشورهای نوزاد، کمدی مضحکی به‌شیوهٔ جدید در آن برصحنه نیست. گاه انسان احساس می‌کند که در هائیتی شاهــد اجرای یکی از تراژدیهای راسین[۱۴] است که توسط بازیگران سیاه‌ــ پوست اجرا می‌شود یا در سخت‌ترین مواقع با تیتوس آندرونیکوس[۱۵].

ستوان آبل ژروم[۱۶] به‌دستور رئیس جمهور سر فیلوژن[۱۷] را از تن جدا کرد. و آن را در سطلی از یخ قرار داد. دووالیه یك هواپیمای شکاری نیروی هوایی را مأمور کرد که سر را برایش بیاورد. چرا دووالیه اصرار داشت که سر در کاخ ریاست جمهوری به‌او تحویــل

---

۸. Caius Sutonius Tranquilus مورخ رومی که در سالهای بیــن ۱۲۸ ـ ۱۲۲ میلادی وفات یافته است و آثار مختلفی من‌جمله زندگی سزاران از او باقی است.

9. Brutus
10. Cato
11. Moreau
12. Néron
13. Tiberius
14. Racine
15. Titus Andronicus
16. Abel Jérome
17. Philogènes

داده شود؟ حکایات عجیب و غریبی در پورت اوپرنس[18] شایع‌شده‌بود، می‌گفتند دووالیه ساعتها با سربریده خلوت کرده و می‌کوشیده است با آن در ارتباط آید.

ما از دیدن لاوینیا[19] براین صحنه با دستهایی بریده و زبانی از حلق کنده یا از مشاهدهٔ پیکی، حامل دو سر و یك دست بریده تعجب نمی‌کنیم.

این شرحی تفصیلی است از حکومت دووالیه که تاریخ‌نویسان آینده را به‌کار خواهد آمد. به‌عقیدهٔ من بهترین طریق برای یافتن راهی به‌درون این جنگل انبوه شقاوت، عدم صلاحیت، حرص وخرافات این است‌که مراحل مختلف دوران حکومت دووالیه را بررسی کنیم. در مرحلهٔ اول ممکن بود امید داشت که پاپادك، ــ و این عنوانی است‌که او برخود نهاده است ــ برسلاطین بسیار دیگری که تاریخ هائیتی راسیاه کرده‌اند استثنائی باشد. اما این امیدی بود که با خونریزی بی‌امانی که نخستین اقدام برای برانداختن حکومت را در خود غرقه کرد پایان یافت. این اقدام در ۱۹۵۸ توسط دو نفر از کلانتران دهکدهٔ دید[20] واقع در فلوریدا انجام شد. این دو کلانتر به‌همراهی شش نفر که فقط سه نفر از آنها اهل هائیتی بودند موفق شدند سربازخانه‌ای را که پشت کاخ ریاست جمهوری بود تصرف کنند. البته هیچیك از آنها زنده باقی نماندند اما چیزی نمانده بود که پیروز شوند.

مرحلهٔ دوم که شاید به‌علت وحشت و ناامنی، زودتر از موقع فرارسید، مرحلهٔ برقراری قطعی حکومت پلیسی بود. دووالیه که دیگر نمی‌توانست به‌ارتش اعتماد کند، نیروی نظامی ویژه‌ای ایجاد کرد. گارد کاخ و تونتون ماکوت را برپا ساخت و سپس با درایت و شکیبائی شروع به‌تهدید امریکا و اخاذی از این همسایهٔ نیرومند کرد. هائیتی در سازمان کشورهای امریکایی و نیز در سازمان ملل متحد صاحب یك رأی بود و دولت ایالات متحد امریکا به‌این رأی که از نظر اهمیت با آراء قدرتهای دیگر جهان برابر بود احتیاج مبرم داشت و دووالیه ترتیبی داد که دولت امریکا این رأی را با پول بخرد. سازمان جهان چنان پوچ و شالودهٔ آن به‌قدری آشفته شده است که اگر چه هیتلر نابود

18. Porte-au-Prince
19. Lavinia
20. Dade

شد، اما هنوز حکمران گستاخ کشوری خرد چون هائیتی، قادر است مثل تبهکاری شیکاگویی از ثروتمندان اخاذی کند و باج بخواهد. مرحلهٔ دوم با کشته شدن کلمان باربو[۲۱] دژخیم قدیمی پاپادك، پایان یافت. باربو که با هیأت مستشاران نظامی امریکائی در هائیتی رابطه داشت اقدام به‌ربودن فرزندان دووالیه کرده بود. اگر قرار می‌بود دووالیه از کار برکنار شود از نظر مقامات امریکائی باربو بهترین جانشین او بنظر می‌آمد. هرچند که معلوم نیست با تغییر جلاد فایده‌ای نصیب می‌شد یا نه.

مرحلهٔ سوم حکومت جابرانهٔ دووالیه با سوءقصد به‌فرزندان او آغاز می‌شود و این دوران وحشت بی‌حد و شورشهای چریکی بی‌ثمر است که تا به‌امروز ادامه دارد. دورانی‌که در آن نیمی‌از درآمد مملکت صرف حفاظت شخص رئیس جمهور می‌شود. دورانی‌که طی آن‌کمکهای امریکا به‌هائیتی قطع و سفیر امریکا از این کشور فراخوانده شد و قوای نظامی جمهوری دومی‌نیکن در مرزهای‌کشور مستقر گردید و دووالیه تهدید کرد که در پورت اوپرنس نهرهای خون راه خواهد انداخت و هیچکس به‌زنده‌ماندن او کوچکترین امیدی نداشت. اما قوای چریکی شکست خورد و پرزیدنت بوش[۲۲] درسانتودومینگو برکنار و پرزیدنت جانسون به‌تهدید پاپادك تسلیم شد، و سفیری بزدل به‌نام بنسن‌تیمونز سوم[۲۳] را به‌هائیتی فرستاد و دووالیه پنج هفته او را در انتظار گذاشت و به‌حضور نپذیرفت و سپس به‌منبر رفت و شرحی در باب چگونگی راه و رسم سفارت و رفتار شایستهٔ یك سفیروظیفه‌شناس برایش گفت و تیمونز این نصایح او را بگوش جان پذیرفت.

و اینك سرانجام، مرحلهٔ آخر ظلم، ــ ایکاش این امید جایز می‌بود ــ یعنی دوران جنون بزرگی است که با انتخاب پاپادك به‌ریاست جمهوری دائم‌العمر آغاز شده است. در این دوران دووالیه خود را نویسنده‌ای بزرگ می‌داند و در مجلهٔ «ژوردوفرانس[۲۴]» انتشار مجموعهٔ آثارش را نوید می‌دهد و خود را با تروتسکی[۲۵]، مائوتسه تونگ و ژنرال‌دوگل همطراز وحتی دربخش جالبی از «دعای انقلاب[۲۶]»

---

21. Clément Barbot
22. Bosch
23. Benson Timmons III
24. Jours de France
25. Trotsky
26. Le Catechisme de la Revolution

خود را از آنان نیز بالاتر می‌داند.

«دك بزرگ ما که تا پایان عمر در کاخ ملی مقام‌داری، نامت برای نسل حاضر و نسلهای آینده مقدس و پرافتخار و اراده‌ات در پورت اوپرنس و در تمام خاك هائیتی مطاع و مجری باد. امروز هائیتی جدید را به‌ما عطا کن و تجاوزات میهن‌فروشان را هرگز نبخشای...»

بدیهی است که پایان کار را نمی‌توان برای مدتی دراز به‌عقب انداخت. روال تراژدیهای کلاسیك چنین است، آونگ پس از رسیدن به‌آخرین نقطهٔ مسیر باز به‌عقب برمی‌گردد.

من، همصدا با نویسندگان کتاب امیدوارم که زمانی که آونگ دوباره به‌عقب سرازیر شود هائیتی آزاد گذاشته شود و راه رستگاری خود را بی‌دخالت همسایهٔ نیرومندش پیدا کند. تفنگداران دریایی امریکا حاضر بودند که همچنانکه تروخیلو[27] را در سانتو دومینگو قدرت بخشیدند، باربو را نیز در هائیتی سر کار آورند. اما هائیتی پس از سرنگون شدن رژیم یك ظالم خونخوار باید به‌دست قهرمانان ملی اداره شود. قهرمانان محصول نظام ظلم و استبدادند و در تاریخ گذشتهٔ هائیتی تعدادشان کم نبوده است. از آن جمله‌اند سرافن[28] نمایندهٔ مجلس، سناتور مورو، الکسیس[29] نویسنده، ریوبه[30] جوان که از درون غاری بالای کنسکوف[31] از پیشروی ارتش و تونتونها جلوگیری کرد و سرانجام با آخرین گلوله، خود را از پای درآورد و سیزده عضو سازمان «هائیتی جوان» که سه‌ماه در کوهستانهای جنوب غربی استقامت کردند، به‌مبارزه پرداختند و همه تا آخرین‌نفر مردند.

گراهام گرین

---

27. Trujillo
28. Seraphin
29. Alexis
30. Riobé
31. Kenscoff

مقدمه

ما نویسندگان این کتاب نه مورخیم و نه جامعه‌شناس، روزنامه‌نگاریم. مدعی نیستیم که تصویری جزمی یا علمی از هائیتی تحت سلطهٔ دکتر فرانسوا دووالیه یا پاپادك ترسیم کرده‌ایم. علمای اخلاق نیستیم و از نظامی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا نژادی پیروی نمی‌کنیم. کوشیده‌ایم داستان دهه‌ای را که پاپادك برهائیتی حکومت کرده است آنطور که برنارد دیدریچ شاهد آن بوده است نقل کنیم. او تا زمان دستگیریش توسط تونتون ماکوت در ۲۷ آوریل ۱۹۶۳ ــ و تبعیدش دو سال پس از آن ــ نزدیك به‌چهارده سال درهائیتی می‌زیسته است. البرت به هائیتی بسیار سفر کرده و در مقام ناظر مطلع خارجی که نظرش در تفسیر وقایع و تأثیر آنها در داخل و خارج هائیتی دارای اهمیت بسیار است، در تدوین این کتاب شرکت داشته است.

به منظور رعایت مصونیت اهالی هائیتی به پاره‌ای از رویدادها با احتیاط بسیار نزدیك شده‌ایم زیرا که کوچکترین لغزش در بیان و ناسنجیدگی کلام ممکن است غریزهٔ انتقامجویی یکی از خونخوارترین مستبدان تاریخ را برانگیزد. به این دلیل تأکید می‌کنیم که هیچیك از اهالی هائیتی در تصنیف این کتاب همکاری نداشته و حتی پیش‌نویس آن را نخوانده است.

این کتاب به‌مردم هائیتی تقدیم می‌شود به این امید که همینکه دوران حکومت دووالیه به سررسید آنها به تنهایی راه خود را رو به زندگی بهتری که بی‌شك لایق آنند بیابند. در تصنیف این کتاب قلم

هیچگاه تحت‌تأثیر بدخواهی‌و کینه‌توزی نسبت‌به مردم هائیتی به‌گردش نیامده است و صادقانه کوشیده‌ایم که از احساسات‌گرائی پرهیزکنیم.

تأکید برنکته‌ای رالازم می‌دانیم: هدف ازتحریر این‌کتاب آن‌است که گزارش صادقانه از سالهای قدرت پاپادك در هائیتی ارائه کنیم. اگر مردم هائیتی با کمك این کتاب عیب حکومت خود و مرضی که زمامداری پاپادك را میسر ساخته است، بازشناسند مراد از نوشتن آن حاصل است. مردم هائیتی باید در آینده هوشیار و فداکار باشند و با درایت و جسارت علیه این‌بیماری بجنگند تانظامی پایا وسالمتر برقرار سازند. امیدواریم که مردم هائیتی دربرقرار ساختن نظام دموکراسی موفق شوند، نظامی که زارع هایی‌تیائی را به قرن بیستم آورده و به استثمار مردم هائیتی به دست‌هایی‌تیائیها پایـان بخشد.

شایعات پیگیری در خصوص وجود طرحهای احتیاطی‌محتمل‌الاجرا وجود داردکه بنابرآن دولت ایالات متحد و نیمکرهٔ غربی، پس از پایان دوران حکومت دیکتاتور به پیاده‌کردن قوا در هائیتی مبادرت خواهند کرد و ظاهراً پاره‌ای از کشورهای امریکای لاتین با اجرای این طرحها موافقت کرده‌اند. این مداخله ظاهراً بـه اسم صلح و جلـوگیری از اغتشاش و خونریزی وحفاظت ازجان اتباع بیگانه صورت خواهدگرفت. معهذا کشورهای نیمکرهٔ غربی طی قسمت اعظم دههٔ گذشته اغتشاش و خونریزی را در هائیتی رسماً جایزدانسته‌اند. امیدداریم که‌پرزیدنت نیکسون که با اوضاع هائیتی بیگانه نیست ــ رجوع شود به فصل هفتم ــ ماجرای مداخلهٔ نظامی سلف خود را در کشور همسایه یعنی جمهوری دومی‌نیکن ــ رجوع شود به فصل هفدهم ــ با سرازیرکردن تفنگداران دریایی در هائیتی تکرار نکند. از این گذشته معتقدیم که باید به مردم هائیتی اجازه داده شود که راه حل مسئلهٔ خود را خـود انتخاب کنند و اشغال این سرزمین فقط راه‌حلهای مـردم هائیتی را برای مسایل هائیتی، ناکام خواهد گذاشت

برنارد دیدریچ   ال برت



روز انتخابات

در آن روز یکشنبه، ساعت شش صبح آژیری به‌صدا درآمد. روز انتخابات شروع شده بود. خورشید طالع تازه داشت از پشت کوهها سر می‌کشید و هوای پورت اوپرنس تـازه و خنك بـود. چند نمازگزار به‌سوی کلیسا می‌شتافتند اما بیشتر اهالـی پایتخت پای صندوقهای رأی جمع شده بودند. اینجا مردم هائیتی از همه‌رنگ و طبقهٔ اجتماعی در صفوفی که پیوسته بر طول آنها افزوده می‌شد نوبت گرفته بودند. طی ۱۵۳ سال استقلال هائیتی این نخستین بار بود که همهٔ اهالی کـه سنشان بالاتر از بیست و یك سال بود می‌توانستند رأی بدهندبعضیها عجله داشتند که پیش از گرم‌شدن هوا و تندی گرفتن خلقها، کار را تمام کنند زیرا ظرف نه‌ماه، این سومین بار بود که به انجام انتخابات عمومی مبادرت می‌شد. طی این مدت به‌سبب اغتشاش سیاسی، این کشور شش نوع حکومت موقت را که از تاریخ قرن نوزدهم خود اقتباس کرده بود، آزموده و رها کرده بود. همین نوسان و مانور از یك شکل حکومت به شکل دیگر باعث مرگ بسیاری از مردم وداغدارشدن‌بسیاری دیگر شده بود، خانواده‌ها ازهم گسیخته و دوستان قدیمی یکشبه به دشمنان جانی مبدل شده بـودنـد و حتی ممکن بـود روزی کشور در آستانهٔ جنگ داخلی قرار گیرد.

روز بیست و دوم سپتامبر ۱۹۵۷ فرصت تازه‌ای بود که به هرج و مـرج سیاسی کـه در دسامبر گـذشته با اعتصاب عمومی و تبعید

پل‌ماگلوار[1] مـــرد آهنین هائیتی شروع شده بود، خاتمـــه داده شود. مسئله‌ای که مردم هائیتی با آن روبرو بودند بـــه وضع گول‌زننده‌ای ساده بود. چراکه در انتخاب بین‌سفیدو سیاه خلاصه می‌شد. در هائیتی مسئلهٔ رنگ پوست دارای اهمیت فراوان است، زیرا نود درصد جمعیت سیاهند وده درصد بقیه، به‌سبب درجهٔ تیرگی رنگ ازدیگران‌متمایزند. بنابراین میزان سیاهی پوست، مسئله‌ای بسیار دقیق و ظریف و دارای اهمیت حیاتی است.

یکـــی از داوطلبان ریاست جمهوری، دکتر فـــرانسوا دووالیه، سیاهی عبوس و نرم‌زبان بود که قدی کوتاه و هیأتـــی عجیب داشت و پدرش رئیس دادگاه بخش بود.دکتر دووالیه ازپشت شیشهٔ ضخیم عینک خود به دنیا نگاه می‌کرد و به زبان فرانسوی سلیس و فرهنگستانی، از شرافت در حکومت و رعایت انصاف نسبت به توده‌ها داد سخن می‌داد. از خدماتش در برنامهٔ بهداشتی امریکا برای ریشه‌کن کردن یاوز[2] حرف می‌زد و خود را پزشك روستایی معرفی می‌کرد که مورد حمایت دهقانان هائیتی و متخصصان ادارهٔ کمکهای امریکاست.

در برابر او لویی دژوا[3] صف‌آرایی کرده بود که از ده سال پیش سناتور بود و یکی از برگزیدگان مـــولاتو[4]ی شکولاتـــی‌رنگ، بسیار متشخص و مبادی آداب و تمیز و خوش‌لباس بود. او ریاست جمهوری را حق موروثی خود می‌دانست که از جدش پرزیدنت فابر نیکلا ژفرار[5] باید به او می‌رسید و ادعا می‌کرد که بیش از دووالیه مورد حمایت امریکاست .زیرا معتقد بود که از پشتیبانی سرمایه‌داران و دیپلماسی امریکا هردو برخوردار است.

مسئله ظاهراً برسر این بود که اهالی هائیتی از یك ایده‌آلیست خودساختهٔ سیاه، و یك نجیب‌زادهٔ دورگهٔ مغرور کدامیك را بردیگری ترجیح می‌دهند و اینك صف‌کشیده منتظر ایستاده بودند تا به این پرسش پاسخ‌گویند و برگه‌های رأی راکه توسط‌تبلیغ‌کنندگان انتخاباتی بین آنها توزیع می‌شد در دست می‌فشردند و این مبلغان اغلب کوشش می‌کردند با تردستی برگهٔ رأی کاندیدای‌مخالف را ازدست آنها بربایند و با برگهٔ مورد نظر خود عوض‌کنند. برگه‌های رأی‌رسمی وجودنداشت،

1. Paul Magloire
2. Yaws
3. Louis Déjoie
۴. Mulatto اهالی دورگهٔ شکولاتی‌رنگ آن نواحی هستند.
5. Fabre Nicolas Geffrard

بلکه داوطلبان انتخاب، خود آنها را تهیه و توزیع می‌کردند. رأی‌دهنده می‌بایست یکی را بگیرد و آن را در صندوقی حلبی به‌طول و عرض ده اینچ و ارتفاع هیجده اینچ بیندازد. اکثر رأی‌دهندگان نمی‌توانستند اسم کاندیدایی را که انتخاب می‌کردند بخوانند. کسانی که می‌توانستند بنویسند و به احوال داوطلب مورد نظر آشنایی داشتند کاغذ سفید می‌گرفتند. در این انتخابات علاوه بر رئیس جمهور، بیست و یك سناتور و سی و هفت معاون، یعنی کلیهٔ اعضای حکومت یکباره انتخاب می‌شدند.

آگهی‌های انتخاباتی که با بی‌سلیقگی رنگ شده بود هنوز آذین خیابانها بود. اعلانهای «رأی بدهید» و یا «مرده‌باد دووالیه» یا «مرگ بر دژوا» به‌تناوب یکی پس از دیگری دیده می‌شد. بعد از ماهها سخنرانیهای رادیویی و انفجار بمب و تیراندازیهای روزانه، امروز پایتخت به وضع عجیبی خاموش و آرام بود و جز پارس سگها و آواز خروسها صدایی شنیده نمی‌شد. هنوز گاهگاه عابری دیده می‌شد که برخلاف مقررات کلاه پارچه‌ای نوك‌آبی و پیراهن رکابی که اسم دووالیه برآن نوشته‌شده بود به‌تن و یا کلاه حصیری مخصوص بومیان با علامت دژوا برسر داشت. طبق مقررات مخصوص که کمتر رعایت می‌شد مبارزهٔ شدید انتخاباتی و نیز فروش مشروبات الکلی و مسافرت بین استانها و نیز حمل اسلحه توسط غیرنظامیان در این روز ممنوع بود. این‌بار شورای حکومت نظامی وعده‌داده بود که انتخابات بانظم کامل برگزار شود.

طرفداران دژوا در اتومبیلهای خود بین دفاتر أخذ رأی در رفت و آمد بودند، آرای خود را به صندوق می‌ریختند وسپس می‌کوشیدندکه خدمتکاران و کارگران خود را نیز قانع‌کنند و با خود موافق سازند. نظامیان، هواخواه دووالیه بودند، زیرا او به ظاهر مردك بی‌آزاری بود و در اختیارگرفتنش آسان می‌نمود. دووالیه برای کسانی که اینطور فکر می‌کردند فقط لبخندی مرموز ذخیره داشت و هیچ نمی‌گفت. دژوا بیش از اندازه حرف می‌زد. نظامیان را تهدید می‌کرد که آنها را در صورت اخلال در امر انتخابات جریمه خواهد کرد.

از کاپ‌هایی‌تین[6] در شمال تا ژاکمل[7] در جنوب غربی و جزیرهٔ گناو[8] که بین دو زبانهٔ بالایی و پایینی هائیتی در کنار آبهای کبود

---

6. Cap-Haitien
7. Jacmel
8. Gonave

دریای کارائیب[9] قرار دارد، روی‌هم هزار و چهارصد دفتر اخذ رأی دایر شده بود که هریك گنجایش بیش از یك‌هزار و پانصد رأی نداشت و این برای آرای یك میلیون و نیم‌نفری که طبق سرشماری ۱۹۵۰ حق رأی داشتند، کافی بنظر می‌رسید.

اگرچه الکساندر پتیون[10] نخستین رئیس جمهور هائیتی حق رأی را در قانون اساسی ۱۸۱۶ پیش‌بینی کرده بود، این نخستین‌بار بود که انتخابات عمومی عملی می‌شد. قانون اساسی‌پتیون به‌همهٔ اهالی هائیتی، غیر از زنان، جنایتکاران، مجانین و بردگان حق رأی داده بود و به این ترتیب سه درصد کل جمعیت هائیتی می‌توانستند به‌پای صندوق بروند. شرکت در انتخابات بنا به‌سنت قدیم منحصر به طبقهٔ برگزیدگان و نظامیانی بود که مدافع منافع این طبقه بودند. چون شمارش آرا توسط گماشتگان ریاست جمهوری انجام می‌شد اتفاق آرا در کشور غیرعادی نبود. هر چند که در ۱۹۵۰ رئیس‌جمهور توسط کنگره انتخاب نمی‌شد، نظامیان در ثبت نتیجهٔ آرا دخالت می‌کردند. آنها بودند که پیروزی قطعی سرهنگ پل‌ماگلوار را اعلام کردند. پس از سقوط و تبعید ماگلوار گروههای سیاسی مخالف و شورای نظامی که حکومت را در دست داشت بر سر انجام انتخابات عمومی توسط‌کلیهٔ اهالی بالاتر از بیست و یکسال به توافق رسیدند.

چهار داوطلب مهم در مبارزهٔ انتخاباتی ۱۹۵۷ شرکت کردندکه عبارت بودند از دانیل فین‌یوله[11]، کلمان ژومل[12]، لویی دژوا و فرانسوا دووالیه. طی دوران نه ماهی که هائیتی دوران بارداری سیاسی خود را می‌گذرانید این چهار نفر به تملق و تهدید، و وعده و وعید سرگرم داشتند و برسر بدست آوردن امتیازها با هم در نزاع بودند. هریك می‌کوشیدند که قضات محلی را که مسئول قرائت و شمارش آرا بودند در اختیارآورند و با پشتیبانی ارتش برای انتخابات مقررات وضع یا تحمیل می‌کردند.

دانیل فین‌یوله که بتازگی با سازش سه داوطلب دیگر به سمت

---

9. Caraïbes
10. Pétion
11. Daniel Fignolé
12. Clément Jumelle

ریاست جمهوری موقت منتصب شده بود، اولین داوطلبی بود که حذف شد.

در شب شانزدهم ژوئن به سربازان سربازخانهٔ دسالین[13] که مهمترین اردوی نظامی بود اجازه داده شد که به تماشای دوفیلم وسترن که پشت سرهم اجرا می‌شد بروند. به بهانهٔ اینکه مبادا سربازی حساس در لحظه‌ای پرهیجان تفنگش را بردارد و به‌سوی قهرمان شرور فیلم تیراندازی کند به سربازان دستور داده شد که اسلحهٔ خود را در مدخل سینما تحویل بدهند. در پایان فیلم دوم سربازان که هنوز خلع سلاح بودند برای تفریح به نقطـهٔ دوردستی برده شدند. حال آنکه گروهی افسران مسلح به مسلسل دستی به اتاقی که هیأت دولت در آن جلسه داشت حمله کردند. فین‌یوله رئیس جمهور موقت را دستگیر کردند و در حالی که همکارانش را به تهدید تفنگ بیحرکت نگهداشته بودند اورا ربودند. ژنرال آنتونیو، ت. کبرو[14] که همان شب، ریاست شورای حکومت نظامی را بعهده گرفت اعلام کرد که توطئه‌ای را که به منظور متوقف کردن انتخابات در حال تکوین بوده کشف کرده است: فین‌یوله می‌خواسته است که به تعداد بسیاری از نظامیان ترفیع درجه بدهد و آنچه بیشتر از همه موجب جلب سوءظن شد آن بود که مقرری سربازان وظیفه را نیز می‌خواست افزایش دهد. فین‌یوله به امریکا تبعید شد و این واقعه به‌منزله نقطهٔ عطفی در انتخابات بود.

فین‌یوله که یکی از سه کاندیدای سیاهپوست بود، میان تودهٔ مردم پورت اوپرنس محبوبیتی بسیار داشت. به لهجهٔ کرئولی حرف می‌زد وکلامش نافذ و دل‌نشین بود وهروقت می‌خواست می‌توانست خیابانهای پایتخت را با هزاران تظاهرکنندهٔ آتشین پرکند. این فن سخنوری مؤثر خود را، «فشار دادن دکمه» می‌نامید. و همینکه دکمه را فشار می‌داد «غلطکهایش» هرچیز را که در جلو خود می‌یافتند حتی تیرهای چراغ برق را می‌خواباندند و له می‌کردند و پیش می‌رفتند و چون وقتی که «غلطکها» براه می‌افتادند و سرعت می‌گرفتند، حتی خود او قادر به کنترل آنها نبود «دکمه» را همچون سلاح مؤثر ذخیره برای وقتی نگه‌می‌داشت که مبارزه صورتی وخیم بخود می‌گرفت. «دکمه» آخرین سلاح بازدارندهٔ او بود. اما فیلمهای وسترن قلعهٔ او را بی‌مدافع گذاشت و او پیش از آنکه بتواند دهان باز کند از صحنهٔ سیاست پاك شده بود.

13. Dessalines
14. Antonio Th. Kébreau

دومین داوطلب سیاهپوستی که میدان مبارزه را خالی کرد کلمان ژومل بود. او مرد خوش قیافه‌ای بود که در امریکا اقتصاد خوانده بود و در میان متخصصان ادارهٔ کمکهای امریکا و طبقهٔ متوسط، محبوبیت بسیار داشت. طبقه‌ای که دکتر دووالیه نیز از آن برخاسته بود. اما او طی دوران زمامداری ماگلوار که دوران اسراف و ولخرجی بود، وزیر دارایی بود و بدیهی است که اسراف در کشوری که با فقر و گرسنگی پیوندی چنین نزدیك دارد، لکهٔ رسوایی بزرگی است. ژومل دو روز پیش از شروع انتخابات دست از تلاش برداشت. او ارتش را متهم کرد که مقدمات پیروزی دووالیه را مهیا می‌کند و کوشید که دژوا را از این تنگنا برحذر دارد. اما دژوا به او اعتنایی نکرد. اینك تنها داوطلب سیاهی که باقی مانده بود، فرانسوا دووالیه بود.

دو بار طی مبارزات انتخاباتی، زمانی که خطر زمامداری دژوا نزدیك بنظر می‌رسید، دووالیه و دو سیاه دیگر اختلافات خود را فراموش کرده بودند. بار دوم فین‌یوله همکاری خود را در برابر سمت ریاست جمهوری موقت معاوضه کرد و این سمتی بود که او درست نوزده روز در اختیار داشت. در تمام این مدت قدرت حقیقی در اختیار ارتش بود و حکومتهای موقتی را روی کار می‌آورد و هریك را به‌نوبهٔ خود و برحسب موقع روز ساقط می‌کرد.

وقتی که سرانجام روز انتخابات فرارسید کشش عصبی به تبی بحرانی نزدیك شد. مردم در صفوف طویل، عرق‌ریزان در انتظارنوبت خود برای انداختن رأی به درون صندوق ایستاده بودند. هیچگونه ثبت نامی از کسانی که رأی داده بودند، در میان نبود. همینکه مردم رأی خود را به صندوق می‌انداختند دو عمل روی آنها انجام می‌شد تا نتوانند بار دیگر رأی بدهند؛ به این قرار که یك مأمور انتخابات ناخن انگشت کوچك دست راست آنها را می‌چید و مأمور دیگری آن‌انگشت را به کاسه‌ای جوهر ثابت قرمز فرو می‌کرد. کف اتاقهای اخذ رأی بزودی از لکه‌های جوهر قرمز و ناخنهای چیده شده، پوشیده شد.

نزدیك ساختمان شهرداری گودالهای کف خیابان از آب پر شده بود و بی‌سروپایانی که می‌خواستند هرطور شده دو بار رأی بدهندکنار این گودالها زانو زده و مشغول ساییدن جوهر از انگشت خود بودند. پاره‌ای دیگر که این کار خود را جدی‌تر می‌گرفتند، زیر ناخن خود را

با خاك یا صابون پر می‌کردند تا ناخن زیاده از ته چیده نشود. بعد این قشر راکه رنگین شده بود پاك می‌کردند و ناخنشان بار دیگر گویی دست نخورده و قابل استفاده می‌شد.

در ژاکمل که بندر قدیمی قهوه است دژوا دریافت که مأموران ارتش آرا را عوض می‌کنند، در زد و خوردی که این کشف به دنبال داشت یك نفر کشته شد. در پورت‌اوپرنس چهار نفر از هواخواهان دژوا به اتهام خرید آرا دستگیر شدند. روی هم رفته روز انتخابات نقطهٔ پایان را برمبارزه‌ای خونین گذاشت که طی آن هریك از رقیبان به هنگام ورود به قلمرو فدائیان رقیب سنگسار می‌شد.

سیاستمداران بنابه سنت قدیم، کشور هائیتی را متشکل از دو جمهوری می‌دانند. یکی جمهوری پایتخت، ودیگری جمهوری شهرستانها. جمهوری پورت اوپرنس که موقع دژوا در آن از همه‌جا مستحکم‌تر بود، در هیچیك از انتخابات هائیتی، هرگز شکست نخورده بود. به‌این جهت در مراکز ستاد دووالیه نگرانی افزایش می‌یافت. فرانسوا دووالیه در کتابخانهٔ منزل خود، پشت میزی نشسته بود و به آرامی صحبت می‌کرد. دو نفر محافظ شخصی در دو طرفش ایستاده بودند و روی دیوار پشت سر او تصویری از ژان ژاك دسالین[15] با کلاه دو شاخش دیده می‌شد. فرانسوا دووالیه، دسالین، این قهرمان نهضت استقلال هائیتی را ـ که در آغاز برده‌ای بیش نبود و بعد مرد جنگی معروف بی‌آرامی شد ـ بسیار گرامی می‌داشت و او را سرمشق خود قرار داده بود. نعرهٔ جنگی دسالین که در ۴ـ۱۸۰۲ علیه فرانسویان و در ۶ـ۱۸۰۵ علیه مولاتوها جنگید این بود: «سرشان را ببرید، خانه‌هایشان را بسوزانید.» و روی هم رفته این پیشوا، برای مردی آرام و نرم‌زبان و پزشکی ساده‌لوح و روستایی چون دووالیه، بتی عجیب و نامتناسب می‌نمود. دست‌کم در آن زمان چنین بود.

هیاهو در بیرون خانهٔ دووالیه همراه با حرارت روز افزایش می‌یافت. بلندگوهای سیار به‌پخش شعارهای انتخاباتی ممنوع مشغول بودند. طرفدارانش باغ کوچك خانه‌اش را لگد می‌کردند و از آن می‌گذشتند. هیاهو آنقدر بود که دووالیه از رسانیدن صدای خود به گوش مردم‌عاجز می‌ماند. می‌گفت: «مردم منظرهٔ غم‌انگیز سیاهروزیهای سیاهان را در دل ثروت خود بخوبی نمایان می‌کنند. این ملت ثروت بسیار دارد که منصفانه توزیع نشده است و این شرایط سیاه زندگی

15. Jean Jacques Dessalines

تودهٔ مردم است که دکتر دووالیه را وادار کرده است که اولین قدم خود را در میدان سیاست بردارد.» (اغلب درقالب سوم شخص مفرد از خودش حرف می‌زد). سپس ادامه داد و از ارتش قدردانی کرد و آن را سمبول بیداری و آگاهی خواند. او از شرافت و وفاداری و پایداری حرف زد و سپس به مبحث وودو[۱۶] پرداخت و اگر چه برلزوم رهائی هائیتی از چنگ خرافات تأکید بسیار می‌کرد، از تأیید ارزش بزرگ فولکلوری این آئین، غافل نمی‌ماند. گفت: «وودو نیز باید مثل بودائیگری و دیگر مذاهب از خرافات پاك شود . . .» و این از همان دست اغواگریهای آرام و نافذی بود که او طی نه ماه مبارزهٔ انتخاباتی با موفقیت بسیار اعمال کرده بود. اما صرف نظر از اینکه تا چه پایه روشنفکر بنظر می‌رسید، همیشه هشیار و مراقب خیانت رفقا و اثرات جادو بود.

بحران انتخابات، زمانی آغاز شد که یکی از دستیارانش میز را دور زد و میان دووالیه و تصویر دسالین ایستاد، خم شد و درگوشش چیزی‌گفت. نگاه خیرهٔ دووالیه از پشت شیشه‌های ضخیم عینکش هرگز نلرزید و استواری خونسردانهٔ آن هرگز عوض نشد. دووالیه به‌آرامی برخاست. از پلگانی چوبی به‌طبقهٔ دوم بالا رفت و روی ایوانی که‌بر باغ خانه‌اش مسلط بود پیش رفت. دست راستش را بلند کرد و به‌سوی حومهٔ فقیرنشین لاسالین[۱۷] در جهت دریا اشاره کرد. هواخواهان او در انتظار سخنانش بودند.

سرانجام وقتی شروع به‌صحبت‌کرد، به‌وضع وحشتناکی دیگرگون شده بود. آدم دیگری شده بود. از گلوی این مرد نحیف و آرام، نعرهٔ بلند و تهدیدآمیز مردی غیور و جنگجویی دلیر بیرون آمد. فریاد زد «در غرب پیروز می‌شویم، در شمال‌هم پیروزی از آن ماست. اما اینجا، در پایتخت، آنها به‌خریدن رأی مشغولند، آنها می‌کوشند که پیروزی در انتخابات را از ما بدزدند.» دست او همچون نیزه‌ای بود که به‌سوی لاسالین پرتاب می‌شد. در لاسالین هررأی را به‌دو گورده[۱۸] (معادل ۴۰ سنت امریکایی) می‌خریدند. دووالیه می‌غرید که: «مواظب آنها باشید، جلوشان را بگیرید.» همچنانکه دستش در هوا حرکت می‌کرد، دکمهٔ کتش باز شد و تپانچه‌ای‌که درکمر داشت نمایان گشت.

---

۱۶. Voudou رجوع شود به فصل سوم. و بیستم.
17. La Saline
18. Gourde

این اولین، اما نه واپسین سخنرانی تند او در جمـع بود. این دووالیه‌ای بودکه پزشك آرام و بیمقدار روستایی از او در سوم شخص مفرد، با ستایش بسیار یاد می‌کرد. این آن دووالیهٔ دیگر بود. همان که نه‌تنها شرح قتل‌عامها و خانه‌سوزیهای دسالین را می‌خواند، بلکه سرآن داشت‌که در این راه او را سرمشق خود قرار دهد.

پیروان دووالیه با شدت و حرارت بسیار از باغ کوچك خانهٔ او بیرون ریختند و به‌کامیونها سوار و در خیابان سرازیر شدند. و اگر ارتش آنها را بازنداشته بود، جنگ در کوچه‌ها درگرفته و چه‌بسا که باردیگر انتخابات عمومی نافرجام مانده بود.

صبح روز بعد اولین‌نتایج‌درخشان انتخابات از آن سوی خـلیج رسید. سرگرد ژرارکنستان[19] که بعدها چهارمین فرماندهٔ نیروهای مسلح دووالیه می‌شد، نتایج انتخابات جزیرهٔ‌گوناو را ــ در این‌جزیره نتایج انتخابات، ثبت و منظم شده بود، حال‌آنکه در پورت‌اوپرنس هنوز سرگرم قرائت آرا بودند ــ بالحن نظامی خشکی، اعلام کرد: دووالیه ۱۸،۸۴۱، دژوا ۴۶۳. این شماره باگزارش سرشماری سال ۱۹۵۰، که جمعیت رأی‌دهندهٔ این جزیرهٔ مفلوك بی‌جاده را ۱۳،۳۰۲ تعیین‌کرده بود، به‌وضع عجیبی ناهماهنگ می‌نمود.

اتهامهای فساد در انتخابات از همه‌سو سرازیر شد. طرفداران دژوا ادعا می‌کردند که قضات و وکلا در شمارش آرا تزویر و ارتشیان به‌نفع دووالیه اعمال فشار کرده‌اند. شکایت داشتندکه توزیع صندوقها طوری صورت گرفته که در بعضی از نواحی پرجمعیت تعداد صندوقها کافی نبوده است ــ هرصندوق گنجایش فقط ۱۵۰۰ رأی داشت ــ و فقط انتخابات پورت‌اوپرنس‌راکه دژوا درآنجا پیروز شد، صحیح‌وخالی از تزویر دانستند.

تعداد آرای‌بدست‌آمده‌توسط دووالیه و دژوا به‌ترتیب ۶۷۹،۸۸۴ و ۲۶۶،۹۹۳ بود. طرفداران دووالیه اکثر کرسیهای سنا را بدست آوردند و برای طرفداران دژوا بیش‌از دوکرسی باقی نگذاشتند.

در جنگ میان دوجمهوری نخستین بار بود که پورت اوپرنس از شهرستانها شکست می‌خورد. هائیتی اولین انتخابات عمومی خود را انجام داد وبا پشتیبانی قطعی ارتش دکتر فرانسوا دووالیه‌را به‌ریاست جمهوری انتخاب کرد.

19. Gérard Constant

۲ تاریخ

هنگامی که دووالیه در ۱۹۵۷ به‌کاخ سفید و زیبای ملی رفت در دل سرزمین کوچکی که خود را پیوسته فرزند یتیم امریکا احساس کرده بود، نور امیدی پدیدار شد. به‌ندرت رهبری سیاسی خود را با رسالتی به‌این عظمت یا با فرصتی از این مهیاتر برای تغییردادن مسیر تاریخ روبرو یافته است.

دووالیه برای بدست آوردن حمایتی نیرومند، زمینه‌ای آماده داشت. سیاهپوست بود و بعلاوه از آبرو و تشخص پزشکی و نیز جاذبهٔ اطمینانبخش دانندگی و درك وودو بهره‌مند بود. او به‌پیروی از تعالیم دومارسه استیمه[1] که مصلحی اجتماعی بود مبارزه می‌کرد و سوگند می‌خورد، انقلابی راکه استیمه شروع‌کرده بود به‌انجام خواهدرسانید. اما در هائیتی که ثروتی جز شکمهای خالی مردم ندارد ــ ۹۰ درصد جمعیت را کشاورزان تشکیل می‌دهند ــ این حقیقتی تاریخی است که سیاستمداران بزرگترین وعده‌ها را به‌کشاورز می‌دهند و کوچکترین قدمها را در راه انجام وعده‌های خود برمی‌دارند. بزودی پس از آنکه دووالیه برمسند ریاست جمهوری تکیه زد به‌وضع دردناکی آشکار شد که او نیز در بند همان سنت و عرف نامیمونی مقید است که وعدهٔ برانداختن آن را داده بود. نه سال زمامداری پاپادك به‌مردم هائیتی ثابت کرد که تنها تفاوت او با اسلافش در میزان شقاوت و حرص

1. Dumarsais Estimé

اوست. هائیتی تحت سلطهٔ او موضوع دهشت نیمکرهٔ غربی شد.

طعن تاریخ اینجاست که هائیتی زمانی گل سرسبد و گوهر درخشان دریای کارائیب و غنی‌ترین مستعمرهٔ دنیا بود. و اصطلاح «غنی مثل یك کرئول[۲]» روزگاری بسیار بکار برده می‌شد. اما این زمانی بود که هائیتی (ثلث غربی جزیرهٔ هیسپانیولا که دو ثلث شرقی آن را جمهوری دومی‌نیکن تشکیل می‌دهد.) کشتزار بسیار حاصلخیزی بود و به‌فرانسویان تعلق داشت، و به‌دست بردگان افریقایی کشت می‌شد.

نظام بردگی هجده سال پس از آنکه کریستف‌کلمب دنیای جدید را کشف کرد برهیسپانیولا چنگ انداخت. واردکردن سیاهان از افریقا ضرورتی بزرگ بود، زیرا اسپانیائیها بیشترسرخپوستان بومی جزیره را در جستجوی طلا، با بیگاری از پای درآورده بودند.

در اوایل قرن هفدهم بود که چند جهانگرد فرانسوی در جزیرهٔ تورتوگا[۳] واقع در فاصلهٔ شش میلی ساحل شمالی هیسپانیولا مستقر شدند و به‌این ترتیب پای فرانسویان به‌این نواحی باز شد. آنها به خاك اصلی جزیره شبیخون می‌زدند و احشام اسپانیائیان را که پراکنده بودند می‌دزدیدند. آنها عادت داشتند که گوشت را به‌سیخ بکشند و برآتش چوب‌تر دود بدهند و به‌این شکل از فساد آن جلوگیری کنند. آنها این سیخها را بوکان[۴] می‌نامیدند و ازین‌رو لقب بوکانیه[۵] گرفتند که بعدها شکل‌انگلیسی buccaneer به خودگرفت که به معنی دزد دریایی است.

هرچند که اسپانیائیها از مستملکات خود بشدت دفاع می‌کردند، فرانسویان رفته‌رفته به‌درون منتهی حد غربی جزیره نفوذ کردند و از طریق پیمان ریزویك[۶] در ۱۶۹۷ مدعی مالکیت آن شدند. طی صد سال بعد، این خطه با بردگان بسیار و کشتزارهای نیشکر حاصلخیزش موجب رشك استعمارگران دنیابود وبه‌راستی‌حجم‌بازرگانی قلمروی که امروز هائیتی خوانده می‌شود زمانی از جمع محصول سیزده مستعمرهٔ انگلیس در امریکای شمالی بیشتر بود. معهذا امواج اغتشاش

---

۲. Créole بومیان هائیتی و زبان آنها.

3. Tortuga
4. boucan
5. Boucanier
6. Ryswick

و ضربه‌هایی که انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ در پی داشت، این وضع را تغییر داد.

جمعیت جزیره در آن زمان تشکیل شده بود از ۳۶،۰۰۰ نفر نجبای سفیدپوست و ۲۸،۰۰۰ نفر بردگان آزادشده که اکثر مولاتو یا سرخپوستان دورگه بودند و سرانجام نیم‌میلیون بردهٔ سیاه. اولین عصیان بزرگ در ۱۴ اوت ۱۷۹۱ از جلسه‌ای‌شروع شدکه سرکارگران سیاه در جنگل کایمن[7] یا «بیشهٔ تمساح» تشکیل داده بودند. این جلسه در شبی تشکیل شد که رگباری استوایی آن را به‌وضع عجیبی رعب‌آور ساخته بود و ریاست جلسه را بردهٔ غول‌پیکری به‌نام بوکمان[8] برعهده داشت که شهرتش به‌عنوان موبدآئین‌وودو همه‌جاراگرفته بود.

بوکمان و پیروانش سوگند یاد کردند که «یا بمیرند یا به‌آزادی زندگی کنند.» و دعوت به‌انقلاب خود را با خون خوکی که قربانی‌کرده بودند مهرکردند. چند روز بیشتر طول نکشید که بردگان سابق طاغی شدند و فرار کردند و شعله‌های آتش تا ارتفاع صدها پا به آسمان رفت. آسمان چون خون قرمز شد. هرچند که بوکمان خود در حین مبارزه کشته شد، اما سوگندی که از هم‌پیمانان خود گرفت هنوز پس از گذشتن قرنها، با ظهور رهبران دیگر موجب طغیان آتش غضبی است که خاموشی نمی‌پذیرد.

بزرگترین این‌رهبران، توسن لوورتور[9] درآغاز شورش پنجاه‌سال داشت. او که در دوران بردگی ارابه‌ران بود، در چهل سالگی خواندن و نوشتن آموخت. مردی کوتاه‌قد، زشترو اما زیرك و نیرومند بود. چون سوارکاری توانا بود، لقب Centaure de la Savanne یا «سانتور مرغزار» گرفت و از آنجا که ذاتاً توانائی فرماندهی نظامی داشت و خواندن و نوشتن می‌دانست توجه اسپانیائیها را جلب کرد و بزودی به‌رهبری گروههای مختلط بردگان نوآزاد که طی جنگ با فرانسویان به‌آنها پیوسته بودند گمارده شد.

اما نبوغ توسن لوورتور فقط در زمینهٔ فرماندهی نظامی نبود و نشان داد که سیاستمدار قابلی نیز هست. زیرا طی این مدت رؤیای هائیتی آزاد را در عین حفظ حالت دومی‌نیونی فرانسه در سر می‌پروراند و به‌این شکل می‌خواست بازار مطمئنی برای شکر و «رم»

---

7. Caïman
8. Boukman
9. Toussaint Louverture

هائیتی حفظ کند. و بعدها این رؤیا را خود عملی ساخت. در ۱۷۹۴ چون می‌دانست که جمهوری فرانسه بیش از شاه اسپانیا منافع کشور نوآزادش را تأمین خواهد کرد ارتش سیاه چهارهزار نفری خود را تجهیز کرد و با اسپانیا پیمان شکست و زیرپرچم سه‌رنگ فرانسه با آنها و انگلیسیها جنگید.

وقتی خوب براوضاع مسلط شد نخستین اقدامش در راه تحصیل حقوق دومی‌نیونی، عزل حاکم‌فرانسوی هائیتی‌بود. حکومت‌دیرکتوار[۱۰] فرانسه که از هدفهای پریشان‌کنندهٔ توسن، سخت نگران بود بلافاصله حاکم‌جدیدی به‌هائیتی فرستاد و این حاکم جدید ریگو[۱۱] رهبر مولاتوها را تحریك کرد و علیه توسن شوراند. اما ژنرال سیاه حاکم جدید را به‌فرانسه بازفرستاد و چون ریگو شورش کرد زمام امور را خود در دست گرفت و این نخستین‌بار در تاریخ خونین هائیتی بود که آتش ضدیت سیاه و مولاتو شعله‌ور شد.

در ۱۸۰۰ پس از یکسال جنگ و خونریزی ریگو که شکست خورده بود با معاون خود پتیون[۱۲] و چند افسر مولاتوی دیگر به‌فرانسه رفت. سال بعد توسن به‌شرق لشکر کشید و پایتخت کشور همسایه، سانتو دومینگو[۱۳] را از اسپانیائیها گرفت. وقتی تمام سرزمین هیسپانیولا به‌زیر فرمان او آمد بنظرمی‌رسیدکه روزگار رفاه و ثروت باردیگر برای جزیرهٔ حاصلخیز کوچك نزدیك شده باشد. اما ناپلئون نیروئی مرکب از چهل و سه‌هزار نفر کهنه‌سربازان جنگ‌دیده، تحت فرماندهی شوهرخواهر خود لکلرك[۱۴] برای‌خلع «آن زنگی طلاپوش» (و این لقبی بود که ناپلئون به‌او داده بود) و برقرار کردن مجدد نظام بردگی فرستاد. لکلرك در ۱۸۰۲ در کاپ‌هایی‌تین[۱۵] پیاده شد.

همینکه قوای لکلرك در خشکی شروع به پیشروی کردند. توسن به‌سیاست «زمین سوزان» دست زد. شهرها سوزانده می‌شد و نخستین شهری که به‌آتش کشیده شد کاپ فرانسه[۱۶] (که امروز کاپ هایی‌تین خوانده می‌شود.) یعنی عروس شهرها و موجب غرور آن سرزمین بود.

---

۱۰. Directoire عنوان حکومت فرانسه از انحلال کنوانسیون(۲۶ اکتبر ۱۷۹۵) تا کودتای ۱۸ برومر سال هشتم (۹ نوامبر ۱۷۹۹).

11. Rigaud
12. Pétion
13. Santo Domingo
14. Leclerc
15. Cap-Haïtien
16. Cap-Français

فرانسویان هرجا که رفتند با ویرانه‌های سوخته و محصول زغال شده روبرو شدند. هنری‌کریستف[۱۷] بردهٔ انگلیسی‌زبان‌سابق، منزل‌مسکونی خود را در کاپ فرانسه آتش زد. او عضو دسته‌ای مرکب از هشتصد داوطلب هایی‌تیائی بود که در جنگ استقلال امریکا علیه انگلیسیها شرکت کرده بود و نیز در ۱۷۷۸ کنار جرج واشینگتن در محاصرهٔ ساوانا[۱۸] جنگیده بود. دسالین نیز از او تقلید کرد و قصر زیبای خود را در پتیت‌ریویر دولارتی بونیت[۱۹] به‌آتش‌کشانید. فرانسویان همه‌جا با مقاومتی سخت روبرو بودند و پاره‌ای از افواج نیروهـای کهنه‌ـ سربازان ناپلئون بکلی شکست خوردند. تلخکامی در هردو اردو روبه‌ـ افزایش بود.

معهذا توسن هنوز معتقد بود که کشورش به‌صورت طرف تجارت فرانسه، بیش از هرشکل دیگر رونق خواهد گرفت و پیش خواهد رفت و کوتاهیش در تحصیل استقلال کامل باعث اختلاف و اغتشاش میان پیروانش گردید. بردگان سابق از حد اعلای جسارت متعصبانه کـه ممکن بود جنگ را به‌سود آنها تمام کند، الهام نگرفته بودند.

عاقبت کریستف به اردوی لکلرك پیوست ایـن اردو هم اکنون سرداران هایی‌تیایی جسوری چون‌پتیون، ریگو وبسیاری افسران بومی را که دارای آبروی محلی بسیار بودند به‌سوی خود کشانیده بود. با ملحق شدن کریستف به‌صنوف دشمن، فرانسویان ارتش سیاهیان را در درهٔ آرتی‌بونیت[۲۰] شکست دادنـد و توسن و دسالین به‌وعده‌هـای فریبنده و ناصادقانهٔ دشمن تسلیم شدند. فرانسویان می‌خواستند نظام بردگی را همچنانکه در مارتی‌نیك[۲۱] کرده بودند، دوباره در هائیتی برقرار سازند.

توسن ربوده، و به‌فرانسه فرستاده شد و آنجا در زندانی مخوف جان سپرد. اما چون هایی‌تیائیها از قصد واقعی فرانسویان‌آگاه‌شدند، دوباره قیام کردند. پتیون به‌دسالین پیوست و سیاهان و بومیان دوباره متحدانه به جنگ برخاستند.

فرانسویان نیز با دشمن قهار دیگری یعنی تب زرد مواجه شدند. لکلرك مرد و یکی از خشن‌ترین و سنگدلترین ژنرالهای فرانسوی به

17. Henry Christophe
18. Sawannah
19. Petite Rivière de l'Artibonite
20. Artibonite
21. Martinique

اسم روشامبو[22] جای او را گرفت. او سگانی از کوبا وارد می‌کرد تا سیاهان را تعقیب و به‌آنها حمله کنند.

شعار جنگی سیاهان، استقلال و آزادی از نفوذ فرانسوی شد. ارتش هائیتی در آخرین نبرد قطعی خود در ورتیر[23] پیروز شد و فرانسویانی که هنوز زنده مانده بودند و تعدادشان از هشت هزار تجاوز نمی‌کرد ترجیح دادند به‌نیروی دریائی انگلیس پناهنده شوند تا به‌اوباش سیاه تحت فرماندهی دسالین.

در اول ژانویهٔ ۱۸۰۴ دسالین رسماً مستعمرهٔ قدیمی را هائیتی نامید و استقلال آن را اعلام کرد. این نخستین جمهوری سیاه و دومین جمهوری مستقل در نیمکرهٔ غربی بود.

بوارون تونر[24] یکی از معاونان آتشین و پرشور دسالین برای نوشتن فرمان استقلال و متن سخنرانی افتتاحی او انتخاب شد. زیرا او با لحن غم‌انگیز و دردناك و پرهیجانی گفته بود که: «این فرمان را باید با سرنیزهٔ سیاهان و خون سفیدان، از دوات جمجمهٔ مردی سفیدپوست، برکاغذ پوست سفیدپوستان نوشت.»

پس از جنگ خونین و بیرحمانهٔ دسالین، متجاوز از صد سال گذشت و هیچ بیگانه‌ای در مقام ارباب به‌هائیتی قدم نگذاشت تا اینکه تفنگداران دریایی امریکایی در آن پیاده شدند.

زمانی که بردگان مبارزهٔ خود را برای آزادی شروع کردند، هائیتی سرزمینی ثروتمند بود اما چند سال جنگ و بیکارماندن زمین بزودی این‌کشور را فقیر کرد. شبکه‌های آبیاری که به‌دست فرانسویان برای آبیاری کشتزارهای وسیعشان درست شده بود به‌دست سیاهانی که قبل از همه‌چیز می‌خواستند مفهوم زندگی درکشتزار را فراموش‌کنند، ویران شد. آنچه از انقلاب سالم بدرآمده بود با توفانهای استوایی مکرر از میان رفت.

بردگان سابق می‌خواستند صاحب زمین بشوند و زندگی مستقل داشته باشند و به‌این شکل کشتزارهای بزرگ تکه‌تکه و به‌مزرعه‌های کوچك تقسیم شد. اکثریت مردم نوآزاد، از دشتها به‌تپه‌ها و کوهستان

22. Rochambeau
23. Vertières
24. Boisrond Tonnère

رفتند، زیرا طبیعت در ارتفاعات سازگارتر و کشت قهوه نسبتاً آسانتر از کشت نیشکر بود. قطعه زمینهای زراعتی از نسلی به‌نسل بعد کوچکتر و منقسم‌تر می‌شد و دهقانان در این مزارع کوچك، با بیل و چنگك و اغلب حتی با دست زراعت می‌کردند.

در ابتدای استقلال جمعیت هائیتی بیش از نیم میلیون نبود و زمین هنوز حاصلخیز بود. اما شادی آزادی نویافته همیشه با درك مسئولیت نسبت به‌زمین همراه نبود. طی دورانهای خشکسالی و بی‌آبی باد قشر خاکی را که از جنگل بدست آمده بود باخود می‌برد و به‌هنگام توفان و رگبار سیل از کوهستان سرازیر می‌شد و بستر رودخانه‌ها را می‌شست و گود می‌کرد و به‌شکافهایی عمیق مبدل می‌ساخت و به‌این شکل خاك حاصلخیز بیشتری به‌سوی دریا سرازیر می‌شد. هریك از دورانهای باران و خشکسالی که در پی یکدیگر بود، مردم و سرزمین سرسبزشان را سخت‌تر می‌آزرد و رنگ کوههای زیبای ابر برس، رفته رفته از سبز به‌خاکی می‌گرایید.

بومیان که در زمان تسلط فرانسویان با سواد شده بودند و مهارتهایی آموخته بودند رفته‌رفته در ادارات و سازمانهای جدید مناصب مهم و حساس را اشغال کردند. در۱۸۰۵ دسالین خودرا مانند ناپلئون‌امپراتور خواند و در ۱۸۰۶ به‌قتل‌رسید و هنری‌کریستف‌جانشین او شد. قانون اساسی جدیدی وضع شد تا کریستف ازقدرت واختیارات مطلق دسالین برخوردار نباشد. اماکریستف محدودیتهای این قانون را نپذیرفت. شمال را تصرف کرد و خود را شاه هنری اول نامید. اما پس از آنکه بیهوده کوشید که اتحاد هائیتی را عملی کند، قسمت جنوب را به‌بومیان تحت رهبری پتیون واگذاشت.

این نخستین حکمرانان سیاه، که هم از یکدیگر می‌ترسیدند و هم از تلاشهای فرانسویان برای تسخیر دوبارهٔ هائیتی بیم داشتند، قسمت اعظم نیروی انسانی خود را در ساختن استحکامات به‌هدر دادند. کریستف نه‌تنها قصر زیبا و باشکوه سان سوسی[۲۵] را برای خود ساخت بلکه به‌بنای قلعهٔ مستحکم لافریر[۲۶] در ارتفاعات کوهستان اقدام کرد و این برای ملت او همانقدر عظیم بود که ساختن اهرام برای مصریان باستان.

هائیتی بین کریستف و پتیون که به‌ترتیب شمال و جنوب کشور

25. Sans-Sauci
26. La Ferrière

را در اختیار داشتند تقسیم شده ماند. تا اینکه در ۱۸۲۰ کریستف که در اثر سکته‌ای نمی‌توانست براسب سوار شود، زمانی که افراد دشمن بردروازه‌های قصر سان‌سوسی می‌کوبیدند اقـدام به‌خودکشی کـرد و بنابه‌شایعه‌ای افسانه‌گونه خود را با گلوله‌ای نقره‌ای کشت. در بخش جنوبی، شخصی به‌نام ژان‌پی‌یربوایه[27] در ۱۸۱۸ جای پتیون راگرفت. پس از مرگ کریستف، بوایه موفق شد دوباره به‌هائیتی وحدت بخشد.

زمانی کـه قسمت شرقی اسپانیایی‌زبان، جـزیره (جمهـوری دومی‌نیکن امروزی) علیه تسلط اسپانیا شورش کرد، بوایه از تقاضای کمك آنها استقبال کرد و اسپانیائیها شکست خوردند و بوایه سراسر جزیرهٔ هیسپانیولا را طی مدت بیست و دو سال تحت حکومت خود آورد.

هائیتی، علاوه برمشکلات و مسایل دیگر خود، زیربار قرض کمر خم کرده بود. بوایه به‌منظور کسب شناسائی رسمی از طرف‌دولت فرانسه موافقت‌کرده بود که، یکصد و پنجاه‌میلیون فرانك طلا بابت خسارات‌وارده به‌اموال فرانسویان در جریان عصیان بپردازد و این‌رقم سرانجام به‌شصت‌میلیون فرانك‌کاهش یافت. بااینهمه زانوان‌ملت‌نوپا، هنوز زیربار آن می‌لرزید.

در ۱۸۴۳ حکومت بوایه در اثر جنگ داخلی سرنـگون شد و مردم دومی‌نیکن از این فرصت سود جستند و علم طغیان برداشتند و مستقل شدند. از آن‌زمان تا ۱۹۱۵ که‌تفنگداران آمریکائی‌درهائیتی‌پیاده شدند، این کشور پیوسته از ظلم و جور حکام و بی‌نظمی و اغتشاش رنج می‌برده است. انقلابهای مکرر که بیست و دو دیکتاتور را برسر کار آورد و سرنگون کرد، این‌کشور را ازپایه‌متزلزل ساخت. لطمهٔ این نابسامانی طبق معمول برتودهٔ مردم وارد شد. برگزیدگان بومی که از حیث آموزش برسیاهان برتری داشتند و بعلاوه در دستگـاه حکومت استقرار یافته بودند، امور مملکت را تحت حکومت دیکتاتورهای جابر سیاه با دقت و تدبیر، می‌گرداندند شکاف رنگ در میان مردم عریض و همبستگی اقلیت برگزیدگان محکم‌تر شد و تلخکامی اکثریت سیاه افزایش یافت.

جهان که به‌نیروی بردگان احتیاج بسیارداشت آزاد شدن‌کشوری سیاه را که می‌توانست برای سایر سیاهان سرمشق قرارگیرد بانگرانی تماشا می‌کرد. هائیتی برای تحصیل شناسائی و رونق تجارت خارجی خود با مشکلات عظیم روبرو شد و میان ملتهای نوآزاد امریکای لاتین

27. Jean-Pierre Boyer

دوران سیاهی داشت.

حتی سیمون بولیوار[28] آزادیبخش بزرگ نتوانست در اولین اجلاس کنگرهٔ پاناما در ۱۸۲۶، در قبولاندن تأسیس اتحادیهٔ‌کشورهای امریکایی چندان مؤثر افتد. بولیوار در آن زمان رهبر اتحادیهٔ‌گران کلمبیا[29] بود و پس از آنکه چندبار از اسپانیائیها شکست خورد در ۱۸۱۶ به‌هائیتی رفت و پتیون او را برای سومین حمله‌اش به‌ونزوئلا تجهیز کرد. این حمله نیز به‌جایی نرسید. اما سال‌بعد پیروزی نصیبش شد و او توانست تعدادی از کشورها را پشت سرهم استقلال بخشد و کلمبیای بزرگ را تشکیل دهد.

وقتی که کنگرهٔ پاناما هائیتی رابه عضویت پذیرفت، ایالات‌متحد امریکا نیز با وجود روابط خوب تجاری با این کشور از به‌رسمیت شناختن آن خودداری کرد و این وضع تا۱۸۶۲ تا زمان‌ریاست جمهوری آبراهام لینکلن ادامه داشت و این زمانی بود که امریکا خود در جنگی داخلی گرفتار شده بود و طی آن مسئلهٔ نظام بردگی در افکار عمومی اهمیت اساسی داشت.

جای تعجب نبود که هائیتی خود را میان کشورهای امریکایی منفور و مطرود احساس کند. ثروت آن در اثر انقلابهای متعدد و پی در پی از میان رفته و روشهای بد کشاورزی زیبایی طبیعت آن را تباه کرده بود و تبعیضات نژادی شدید همسایگان را از آن دور می‌داشت.

---

28. Simon Bolivar
29. Gran Colombia

۳

کشور هائیتی

ویژگیهای راستین هائیتی، مانند زبان و فولکلورش، بومی‌است. هرچند زبان آن که کرئولی است به‌میزان بسیار از زبان فرانسوی قرن هفدهم و کمی از اسپانیائی و انگلیسی مایه می‌گیرد، هیچیك از آنها نیست و فقط می‌توان آن را زبان هایی‌تیائی دانست[۱]، پاره‌ای از کلمات توصیفی آن از اصواتی ساخته شده است که حالت مورد نظر را چنان به‌شایستگی وصف می‌کنند که بومیانی که نخستین بار آن کلمه را می‌شنوند، معنی آن را به‌درستی درك می‌کنند. این کلمات حقیقتی بومی در بردارند که آنها را درست و بجا جلوه می‌دهد. دانیل‌فین‌یوله، همان داوطلب سمت ریاست جمهوری که با فیلم گاوچرانها از عرصهٔ مبارزهٔ سیاسی بیرون شد، در این زبان چنان بلیغ و توانا بود که‌می‌توانست ضمن سخنرانی کلماتی ابداع کند واین بدیهه‌سازیها که حکم مسکوکات او را داشت مناسب و طبیعی بود که نه‌تنها باعث انحراف ذهن شنوندگان نمی‌شد، بلکه به‌فهم مطالبش کمك می‌کرد.

در نیمکره‌ای که همه‌جا زبانهای انگلیسی یا اسپانیایی تکلم می‌شود، یگانگی زبان هایی‌تیائی ــ همچنانکه خصوصیات فرهنگی دیگر

---

۱. بطور کلی گویشهای لوئیزیانا و فارتی‌نیك تقریباً به همان اندازه به زبان هایی‌تیایی نزدیك است که گویش آلمانی سوئیسی Schweitzerdeutsch به‌زبان آلمانی سلیس.

این‌کشور ــ آن را از پاره‌ای جهات به‌وضع مطبوع وجذابی از سایر کشورها ممتاز می‌کند و در برخی موارد به‌تك‌افتادگی آن می‌افزاید. آئین وودو و سیاهی پوست‌اهالی ومشکلات خارق‌العاده‌ای که معلول میراث نظام خرده‌مالکی است، هم تازگی و آمادگی برای تحول به‌همراه دارد و هم ناامیدی. بنا به‌ضرب‌المثلی محلی: «اگرکار چیز خوبی‌بود، ثروتمندان آن را از مدتها پیش برای خود انتخاب کرده بودند.» و ضرب‌المثلی دیگر می‌گوید: «حماقت آدم را نمی‌کشد اما باعث عرق ریختن فراوان می‌شود.»

مسئلهٔ آب درهائیتی همیشه مشکل بـزرگی بـوده‌است. حـدود هشتاد درصد از ۱۰،۷۱۴ میل مربع مساحت هائیتی کوهستانی و از نظر اقلیمی شامل سه منطقه است. در شمال بارانها سبك اما پیوسته است، حال آنکه در قسمت مرکزی و جنوب دورانهای باران شدید و خشکسالی متناوب است. نود درصد کشاورزی هائیتی موقوف به‌تهیهٔ خوراك برای زنده ماندن اهالی است. خشکسالی هنوز مترادف با گرسنگی است. خانواده‌ها هنوز برای بدست آوردن آب باید پنج میل یا بیشتر پیاده راه بروند و بیشتر آبی که به‌این نحو بدست می‌آیدبرای نوشیدن است و برای شستشو یا آبیاری مزارع کفایت نمی‌کند. و همین باعث بروز مشکلات پیچیدهٔ بهداشتی است.

در این شرایط زارع اصولا مردی است‌که می‌کوشد تابه‌سرنوشت خود تسلیم و از نصیب خود راضی باشد. شاید به‌سبب آنکه خود و اجدادش وضع بهتری نشناخته‌اند. رنج بردن را همچون سرنوشت خود پذیرفته است. زیر لب زمزمه می‌کند «Bon Dieu bon یعنی خدا کریم است.» و اگر حالش را بپرسید تقریباً همیشه جواب می‌دهد: «Ta Pimalmerci» «بدتر نیستم. خدا را شکر.» سالمندان نحیف خود را از بیگانگان پنهان می‌کنند، چنانکه گویی گرسنگی را گناه می‌دانند. پیش از سر کار آمدن دووالیه در روستا به‌عکس شهر، گدا بسیار به‌ندرت دیده‌می‌شد. درکوره‌راههای‌کوهستانی، سلام روستایی «افتخار برتو!» است.وجواب‌آن«احترام برتو!».اگردرراهی‌به‌یکی ازمردم‌هائیتی بربخورید که‌لنگان وپاکشان پیش می‌رود، فیلسوفانه درود خواهدگفت که: «خدا قوت، پدرخواندهٔ پسر من.» مردم سن خود را به‌این‌طریق حساب می‌کنندکه‌به‌خاطر بیاورند درزمان‌حکومت‌کدام رئیس جمهور به

دنیا آمده‌اند. و چون تعداد رؤسای جمهور هائیتی به‌وضع اعجاب‌انگیزی بسیار است، این طریقهٔ احتساب سن بسیار دقیق است.

نظام ارضی اگر چه از بسیاری جهات باعث ویرانی کشور است، از پاره‌ای نظرها موجب غنای آن می‌گردد. این نظام باعث پدید آمدن اجتماعی از زمین داران می‌شود. مردم هریك دارای هویت خاص خود هستند واساس فرهنگ یگانهٔ هایی‌تیائی که به‌صورت حلقه‌های کوچك بسته، تغذیه می‌شود از آن پدید آمده است. نتیجه این است که تقریباً همهٔ مردم این کشور هر یك به نوعی از طریق هنر منظور خود را بیان می‌دارند و آئین وودو، دل و جان این فرهنگ است. کیفیتهای بدیعی که به‌آزادی‌در رقصها، آهنگها، نوشته‌ها، نقاشی، پارچه‌های دستباف و پیکره‌های چوبی آنها بیان می‌شود، فراوان‌است. اینها فراورده‌های سرزمینی است که در آن زومبی‌ها[2] برای اکثرمردم نیرومندتر و متنفذتر از پاپند و خداوندان وودویی واقعی‌تر از فضانوردان. نقاشی سمبولهای آئین وودو یا وه وه[3] به‌صورت هنری که مورد توجه و علاقهٔ عموم است تحول یافته است. آشنایی با هکتور هیپولیت[4] که کاهنی وودویی است برای جهان خارج کشفی بزرگ تلقی‌شد. این‌موبدخود آموخته، که پر جوجه را به‌جای قلم‌مو بکار می‌برد کار خود را به‌این طریق شروع کرد که قهوه‌خانهٔ کنار جاده‌ای را در پورت‌اوپرنس با نقوش مرغان و گلهای بدیع آراست. نخستین نقاشیهای هیپولیت به‌قیمت هشت دلار بفروش رفت. اما شهرت این مرد عجیب نحیف اندام با چنان سرعتی همه‌جا را گرفت که بزودی بهای آثار او به‌هزاران دلار بالغ‌شد. پیراهن‌عجیبی راکه‌از ساخته‌های خودش بود، می‌پوشید و گیسوانش را برشانه‌هایش می‌ریخت و به‌زبان تمثیل و اشاره از صحنه‌ها و صوری که در عالم خلسه می‌دید سخن می‌گفت و خلاصه در روزگار قبل از هی‌پی‌گری، چهره‌ای به‌راستی معروف بود. اما اگر چه شخصیتی عجیب و غیر عادی می‌نماید، در نوع خود یگانه نیست. بسیارند کارگرانی که در پایان روزی دراز و پرمشقت به‌کلبهٔ خود بازمی‌گردند و با پر جوجه به نقاشی روی پوست جانوران، یا دیوارهای گلی می‌پردازند و گاه شاهکارهایی بوجود می‌آورند.

---

2. Zambies
3. vévés
4. Hyppolite

آفرینندگی مرد زارع شاید با شیوع تعدد زوجات افزایش یافته است، زیرا هرزوجه‌ای در خانوار خود گردانندهٔ اصلی است و به‌این شکل شوهر خود را برای پرداختن به‌وظایف روحانی‌تری آزاد می‌گذارد. این رسم در اصل از نظر اقتصادی خوشایند ومناسب بود. یك واحد اجتماعی زمانی آغاز می‌شد که مردی کلبه‌ای کاهگلی برای خود می‌ساخت و به‌نسبتی که زنان واولاد متعدد می‌شدند مجموعه‌ای از کلبه‌های دیگر در اطراف کلبهٔ اول بوجود می‌آمد و این مجموعه سرانجام در ردیف یك لاکو[5] شناخته می‌شد.

کلبه‌ها برچند نوع است. اما صفت مشترك آنها استخوانبندی چوبی است که با دست بافته می‌شود و کف آنهاست که از گل‌کوبیده است. دیوار بعضی از آنها از گل‌آهك است که برروی حصیری از شاخهٔ بافته اندود می‌شود و از آن پاره‌ای از کاه‌گل یا پوششی از گچ نقاشی شده است. آهك ظاهری تمیز و سفید به‌کلبه‌ها مـی‌بخشد و جهانگردان آن را شاعرانه می‌دانند. داخل کلبه با حصیرهایی از برگ درخت موز پوشانده می‌شود که در عین حال زیرانداز کلبه‌نشینان نیز هست. اگر مرد روستایی تمکنی داشته باشد، مرغ و خوك در حیاط خانه‌اش ول می‌گردند. سقفی از برگ خرما آشپزخانه را، که عبارت است از سه سنگ و آتشی در میان آنها، پوشانیده است. این آتش به‌منزلهٔ شعلهٔ جاودانی است واگرخاموش شود مرد روستایی راه‌پیمایی دراز و آهسته‌ای به‌لاکوی مجاور شروع می‌کند و شتابان با گلهای آتش یا نیم‌سوزی، باز می‌گردد. این آتشهای روباز بلای جان کودکانی است که در نزدیکی آنها بازی می‌کنند.

روی هم‌رفته زندگی روستایی کثیف و خشن و عمر مرد زارع کوتاه است. (طول متوسط عمر حدود چهل سال است.) مرد روستایی و زنانش برسر هماهنگی مقدار بیگاری و درجهٔ قدرت خانوادگی به توافق رسیده‌اند.

شوهر علاوه برتلاشهای هنریش، انجام کلیهٔ کارهای سنگین را به‌عهده دارد. پی‌کندن و ساختن و تعمیر کلبه‌های خود و زنانش با اوست. برای مصرف سوخت چـوب و برای سفال سازی گـل مهیـا می‌کند. از برگ نخل زنبیل می‌بافد و مسئولیت خرید و تهیهٔ آذوقه و نیز درو نیشکر با اوست.

---

5. Lakou

زن مسئول سازمان دادن است. غذا می‌پزد، لباس می‌شوید و از اطفال‌پرستاری می‌کند و ادارهٔ امور مالی و خرید ــ بجز خرید جانوران‌ــ را برعهده دارد. فراورده‌های مزرعه را به‌نزدیکترین بازار می‌برد یا آنها را به‌دلال رابط می‌فروشد و دلال در شهر دوره‌گردی می‌کند و آنها را بفروش می‌رساند. در روزهای بازار او را در طول کوره‌راههای جنگلی می‌بینیم که سبدی پر از فراورده‌های مزرعه را با وقار ملکه‌ای که تاجی بزرگ و سنگین برسر دارد، روی سر حمل می‌کند.

گاهی مرد روستایی در سنین کهولت، اگر بتواند یکی از همسرانش را به‌پاداش یك عمر بیگاری و بچه آوردن، به‌ازدواج خود درمی‌آورد. ضیافت ازدواج تا جائی که ممکن است، به‌زیبایی و باب پسندروز برگزار و bamboche نامیده‌می‌شود. قانونی‌نانوشته‌مردان‌را از بخشیدن پولی که از کار زنی حاصل شده است، به‌زن دیگر منع‌می‌کند.

نالهٔ گرفتهٔ صدف‌حلزونی، یا نوای نی‌بامبویی که درکوهستان طنین‌انداز می‌شود، آغاز روزمعمولی یك‌کومبیت[6] یاتعاونی‌راکه‌ازچند دهکدهٔ کاه‌پوش تشکیل می‌شود، اعلام می‌دارد. این کومبیتها درموسم کشت و برداشت محصول مسئول تأمین نیروی انسانی هستند و در پاره‌ای نواحی به‌صورت شرکتهائی سازمان می‌گیرند و پرچم مشخص برای خود دارند. اما پیوند آنها مذهبی است و عبارت است از مسئولیت مشترك در مواظبت و نگهداری houm fort یا معبد وودوی محلی.

پس از صرف صبحانهٔ سحرگاهی که از قهوه‌ای شیرین‌کرده و در موسم رفاه و فراوانی بیسکویتی تشکیل می‌شود، زنان کومبیت‌در پی تحصیل آب روانه می‌شوند. همینکه دختربچه‌ای قادر به‌راه‌رفتن شد راه و رسم حمل ظرف آب برسر را فرا می‌گیرد. زنان هرروز صبح خانه را ترك می‌کنند ومیلها از روی پشته‌ها و از ته دره‌ها به‌سرچشمه یا لب رودخانه می‌روند. ساعتها بعد، با بار آب‌چکان و گل‌آلود برسر، بازمی‌گردند. اطفالی که برای حمل آب نمی‌روند، به‌کوبیدن ذرت یا قهوه در هاون مشغول می‌شوند.

در آغاز غروب رشته‌های دودآبی‌رنگ بردامن کوهستان، جای دهکده‌های مختلف را نشان می‌دهد. در آن وقت است که خانواده‌ها

6. Coumbite

غذای اصلی و اغلب تنها غذای روزخود را صرف می‌کنند. بعد دور آتش می‌نشینند و یکدیگر را با نقل داستان به‌وحشت می‌اندازند. شباهنگام این آتشها مانند دانه‌های درخشان سرخجه برچهرهٔ کوهستان و دره نمایان است.

روستایی هایی‌تیائی فولکلوری سراسر افراط پدید آورده است. در این فولکلور ایمانی شدید به‌قوای فوق طبیعی وجود دارد که با میراثی از خرافات افریقایی درهم‌آمیخته و در پوششی از روایات ناقص و مغلوط زندگی قدیسان مسیحی آراسته و پدیده‌ای به‌نام آئین وودو بوجود آورده است که در فصل بیستم با تفصیل بیشتر بیان خواهد شد. اینجا همینقدر کافی است بگوییم که سوسوی آتش و بوی تند شبهای استوایی و غرش پیوستهٔ طبلها، شبهایی سخت خیال‌انگیز پدید می‌آورد. داستانسرا در کنار آتش شبانه می‌گوید: کریك[7] واگر جماعت شنوندگان جواب دهند کراك[8] نقل داستان آغاز می‌شود. و زومبیها و گرگان آدم‌نما و شیاطین بسیار رفته رفته تاریکی محیط برآتش را پر می‌کنند.

داستانهای دیو ماجراهای غول هولناکی است که از یك قلهٔ کوه بر قلهٔ دیگر می‌جهد وپسرکان ودخترکان شیطان را درمی‌رباید ودر macoute یا توبرهٔ خود می‌کند و به «عمو توبره» یا «تونتون ماکوت» معروف شده است و تونتون ماکوت در رژیم دووالیه نامی است که باید از آن ترسید، زیرا تروریستهای دووالیه که رسماً اجازهٔ فعالیت دارند به‌این نام شناخته می‌شوند و تنها نام آنها کافی است که دل‌خرد و کلان را از وحشت لبریز کند.

نوزاد روستایی در زیر سایهٔ تهدید مرگ به‌دنیا می‌آید و این تهدیدی است که او را تا آخر عمر آسوده نمی‌گذارد. اگر از کزاز جان سالم بدر برد ــ و احتمال ابتلای به‌آن بسیار است زیرا که بند ناف نوزادان با وسایلی غیر بهداشتی، مثل داس یا شیشهٔ شکسته بریده می‌شود ــ در معرض تهدید کم‌غذایی و بیماریهای انگلی است و این باعث‌ضعف‌بنیهٔ طفل می‌شود وزمینه را برای ابتلای به‌مالاریا و سل مهیا می‌کند.

---

7. Cric
8. Crac

شاید به‌علت اینکه زندگی‌مردم هائیتی قماری علیه طبیعت است، بازیهایی که تصادف یا اقبال در آنها نقشی دارد از قبیل بازی طاس یا ورق مورد علاقهٔ عمومی است. جنگ خروسان تنها نمایش سرگرم‌کننده است. هرقدر هم که خشکسالی یا مسایل‌دیگرناحیه‌ای را درفشار داشته‌باشد صحنه‌های زدوخورد خروسهای‌جنگی‌جماعتی‌از دهقانان‌نسبتاً مرفه‌تر را به‌دور خود جمع‌می‌کند. دیواری‌انسانی به‌دور گودال کشیده می‌شود ودستفروشان نان‌کاساوا وبادام زمینی شیرین می‌فروشند. از میزهای قمار هیاهوی بسیار بلند است و «گورد»ها بسرعت صاحبان خود را عوض می‌کنند(گورد واحد پول هائیتی است و تقریباً معادل پانزده ریال است) عشق به‌قمار جلوه‌ای از روح جادو وبهانهٔدل به‌دریا-زدن مرد معتقد به نیروی قهار سرنوشت است. مردی که معتقد است زندگی نمی‌تواند بدتراز آنچه هست بشودو به‌این دلیل‌خدا بایداقبال او را عوض کند.

اما اگر اقبالش عوض نشد، احتمالا یا به houngan موبد وودو پول خواهد داد یا به bocor پزشك جادوگر که از اولی وحشتناکتر است تا دعائی علیه چشم‌زخمی که مایهٔ بدبختی اوست بدست آورد. همین عمل برای دور کردن ارواح خبیثه از بیماران خانواده انجام می‌شود. مرد روستایی در وحشت از بیماری ناگهانی یا بدبختی بسر می‌برد و آنها را آیت انتقام خدایی می‌داند که به‌علت گناهی که مرتکب شده یا طاعتی که از آن قصورکرده براو نازل شده است. و روستایی معتقد است که موبد وودو می‌تواند از طریق ارتباط گرفتن با ارواح علت نزول بلا را کشف و به‌وسیلهٔ قربانیهایی برای خدایان یا از راه مخلوطی از دستورالعملها واعمال جادویی درد را درمان کند.

مهمترین لحظات زندگی روستایی لحظهٔ مرگ است و روستایی ممکن است مزرعهٔ خود را به‌رهن بگزارد تا رستاخیزی شایسته برای خود تهیه ببیند زیرا معتقد است که هونگان طی مراسم خاصی خدای شخصی اویالوآ[9] رااز کالبداوجدامی‌کند. بعضی ازهایی‌تیائیهامعتقدند که روح آنها به‌سرزمین اجدادی آنها یعنی گینهٔ[10] عرفانی باز خواهد گشت.

از آنجا که زندگی واندرز والدین به‌او آموخته است که دشمنان فوق طبیعی در اطراف کمین کرده‌اند، معتقد است که مرده به‌حفاظتی

9. Loa
10. Ginea

خاص نیازمند است. این‌ترس نیز از هونگان سرچشمه می‌گیرد و اوست که مأمور می‌شود که کالبد مرده را حفظ کند ومانع از آن شود که به بردگی دشمن درآید. برای این‌کار نیز تشریفات ومراسم خاص‌وودو وجود دارد و آن «آخرین دعا» است که نه روز پس از دفن جسد صورت می‌گیرد تا جسد استقرار یابد.

به‌این ترتیب مرگ نیز بار دیگری بردوش خانواده است. زمین میت بین وراث او تقسیم می‌شود. گاهی قسمتی از آن باید فروخته شود تا هزینهٔ دفن تأمین شود و مرد دیوانی یك پنجم زمین را بابت مزد خود برمی‌دارد. وراث به منظور اجتناب از ایـن وضع از تقسیم قانونی زمین صرفنظر می‌کنند و این بعدها موجب بروز کشمکشها و مرافعات حقوقی می‌شود. هرگاه مالکیت روستایی بیسوادی موردمرافعه است، روستایی دو راه در پیش دارد، یا باید دعوا را ببازد یا مخارج قانونی را بپردازد و قسمتی از زمین مورد بحث را تقدیم کند. به‌این شکل زارع زمین‌دار اهل هائیتی رفته رفته رعیت می‌شود. زمینی که زمانی به‌زحمت برای تغذیهٔ او کافی بود، به‌دفعات تقسیم و باز تقسیم می‌شود و یك نظام زمین‌داری بوجود می‌آید که در آن قدرت تقریباً مطلق، در دست خان یا Chef de Section متمرکز است. از عهد انقلاب تا دوران دووالیه، جمعیت هائیتی هشت برابر یا بیشتر شده است. مبارزه در راه استقلال، سرزمینی از زارعان کوچك پدید آورده است و شرایط محیط و غارتگران انسانی مسیر انقلاب را عوض کردند و از آزادی نتیجهٔ عکس گرفته شد.

عوامل رابطهٔ روستایی‌با شهر بسیار معدود است و روستایی اغلب از آنها در هراس است. اولین عامل رابطه، واسطه یا دلال است که اضافه محصول را به‌بهای ارزان از بازار محلـی می‌خـرد و در پورت‌اوپرنس بفروش می‌رساند. مهمترین عامل‌خان است‌که از هرنظر نمایندهٔ حکومت است. واز جمع‌آوری مالیات تا وظیفهٔ پلیس و حفظ امنیت همه با اوست. در همه کار باید نظر او خواسته شود و چه بسیار اتفاق می‌افتد که در ازای حل اختلافی برسر زمینی انتظار پیشکش دارد. رأی او قطعی است و اختیار زندگی ومرگ رعـایا در دست اوست. قدرت او برای رعیت به‌منزلهٔ قدرت حکومت است. زمانی‌رئیس جمهوری جدیدی از دهکده‌ای بازدید می‌کرد ریش‌سفید دهکده چنـان

تحت‌تأثیر میهمان خود قرار گرفت که آرزو کرد رئیس جمهور روزی به‌مقام خانی ارتقاء یابد.

جمهوری شهرستانها که نود درصد جمعیت هائیتی هنوز در آن بسر می‌برد، نود درصد صادرات کشور را تولید می‌کند. اما نود درصد وارداتی که به‌ازای بهای صادرات خریداری می‌شود در پورت‌او پرنس باقی می‌ماند. هرچند مالیات بردرآمد بزحمت ده درصد از بودجهٔ کشور را تأمین می‌کند. بنا به‌سنت دیرین عوارض گرفته شده از تولیدات کشاورزی بقدری سنگین است که شصت درصد یا بیشتر درآمد دولت از آن تأمین می‌شود. در هائیتی زندگی از اطراف به‌سوی پایتخت جاری است وچیز دیگری نیست که‌به جای آن به روستاباز گردد.

یکی از قدرتهای معدود سفیدی که روستایی را تحت نفوذ خود دارد کشیش کاتولیك یا مبلغ مذهبی پروتستان است. لفظ سفیدپوست برای بسیاری از اهالی مترادف است با تفنگداران دریائی امریکایی که از ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۴ هائیتی را در اشغال خود داشتند و وظیفه‌شان آرام کردن شورشهای دهقانی و حفظ به‌اصطلاح نظم و تأیید قانون بود. هرچند که مذهب کاتولیك رومی با کریستف‌کلمب به‌هائیتی وارد شد اما هرگز در توده‌ها نفوذ عمیق نداشته است. همچنانکه زبان فرانسوی به‌قواعد ودستورزبان افریقایی درآمد ورفته رفته به‌صورت زبان کرئولی، مرسوم شد. قدیسان مذهب کاتولیك نیز روحانیت خود را از دست دادند و به‌افسانه‌های وودو وارد شدند.

اغلب مذهب کاتولیك را مذهب غالب هائیتی می‌دانند اما مردم هائیتی جز به‌آئین وودو ایمانی واقعی ندارند. به‌تازگی مذهب پروتستان در میان مردم نفوذی کرده است و بعضی از فرقه‌ها از طریق کمکهای اجتماعی و توزیع غذا و تأسیس مدارس و درمانگاههاپیروان بسیار بدست آورده‌اند. اما مبلغان مذهبی سرانجام اصرار داشته‌اند که دهقان آئین وودو و مراسم وابسته به‌آن از جمله نواختن طبل را رها کنند، و تعارض عاطفی که از این امر نتیجه شده پیوسته مانع گرویدن بومیان به‌مسیحیت بوده است. دهقان اهل‌هائیتی از رها کردن رمزهای (سمبولهای) فرهنگی که از پدر و جدش به‌او منتقل شده‌است اکراه دارد. اگر اعتقاد او به‌آئین وودو را از او بگیرند به‌صورت موجودی بی‌ریشه درمی‌آید که از اثرات نگهدارنده و حفظ‌کنندهٔ زمین محروم مانده است. در زمان حکومت دووالیه آئین کلیسا تحت فشاری سخت قرارگرفت‌وبه‌صورت رسمی‌فرتوت‌وبی اثردرآمد.حتی‌آئین وودو

نیز از فشار شدید بی‌نصیب نماند.

در شهرها که ده‌درصد بقیهٔ جمعیت هائیتی در آنها زندگی می‌کنند، نظامی طبقاتی برقرار است که براساس رنگ پوست، ثروت و مقام اجتماعی بوجود آمده است. هرچند حکومت دووالیه برافتخار سیاهی ومیراث افریقایی تأکید می‌کند، هنوز ازدواج باشخصی که رنگ پوستش روشنتر است یکی از طرق دست یافتن به‌آبرو و ارزش اجتماعی است. و دووالیه خود از این قاعده مستثنی نبوده است. هرچند که پول و قدرت هم همین اثر را دارد. ضرب‌المثل قدیمی که «مولاتوی فقیر با سیاه یکی است، و سیاهی ثروتمند چیزی از مولاتو کم ندارد.» حقیقتی بدیهی شده است. زندگی شهری همیشه تحت‌نفوذ اعقاب بومیان آزاد شده و کاردان و آموخته بوده است که به‌سبب هنر و صنعتشان پس از انقلاب ۱۸۰۴ در سمتهای مؤثری قرار گرفتند.

سنت قدیمی براین قرار بوده است که برگزیدگان مولاتو برسیاهان و مردم روستا با نظر تحقیر می‌نگریسته‌اند و حتی زمانی که رئیس جمهور سیاهی ریاست مملکت را به‌عهده داشته اختیار امور حکومت و بازرگانی در دست این طبقه بوده است. در ۱۹۲۰ موجی از ناسیونالیسم سیاه، نظام موجود را به‌مبارزه خواند وطبقهٔ متوسط سیاهی که به‌حقوق و موقع خود آگاه بود بوجود آمد. اما تا ۱۹۵۷ که دووالیه زمام امور را بدست گرفت وضع تغییری نکرده بود. بااینهمه هرچند که پاپادك سیاه بودن را افتخاری می‌دانست و برآن تأکید می‌کرد هرجا که تنبیه و تخفیف لازم بود، مراعات‌حال سیاهان را نمی‌کرد و بین آنها و دیگر طبقات تفاوتی نمی‌گذاشت.

اگر Houm fort یا معابد محلی وودو در روستا به‌روستائیان جان می‌دهد، پورت اوپرنس ضربان قلب هائیتی است. پورت اوپرنس مانند سایر پایتختهای امریکای لاتین مجموعه‌ای از افراطهاست. از سیاهی و کثافت و ادبار لاسالین[11] در کنار دریا و خانه‌های طبقهٔ متوسط که به‌شیوهٔ عهد ویکتوریا ساخته شده است تا ویلاهای مدرن و مهمانخانه‌های مجلل در نقاط خوش آب و هوای کوهستانی، مسیری عجیب و تماشایی است. (در حالی‌که گرمای هوا اهالی پورت‌اوپرنس را در تمام ماههای سال در عذاب می‌دارد، در فاصلهٔ سی دقیقه‌ای شهر، در کوهستان درجانب بازار کنسکوف[12] مردم ازپوشیدن گرم‌کن

11. La Saline
12. Kenscoff Market

یا لباسهای پشمی ناگزیرند) جهانگردان که از جهانی دیگر به پورت‌اوپرنس می‌آیند از- هواپیماهای جت به‌شهری وارد می‌شوند که اگرچه نسبت به‌روستا دهها سال پیش رفته است تلفنش هرگز کار نمی‌کند، برقش را حتی‌میهن‌پرستان دوآتشه نامنظم‌می‌دانند ولوله‌کشی آبش حتی برای حداقل استاندارد بهداشتی، نارساست.

قسمت اعظم صنایع کشور در پورت اوپرنس متمرکز است. صنایع قند والیاف کنف بزرگترین صنایع است. اما علاوه برآن کارخانه‌های بافندگی و تقطیر رم و دباغی و آسیابهای ذرت و برنج و نیز کارگاههای صنایع دستی وجود دارد که استادان ماهر در آنها به‌تراشیدن پیکره‌های چوبی پیچیده و بافتن منسوجات بدیع مشغولند.

شهرنشینان طبقات پائین ناچار در نواحی فقیرنشینی مثل لاسالین زندگی می‌کنند و مردها در یکی از کارخانه‌های فوق و زنان اگر بخت با آنها یار باشد در خانۀ مولاتوهای ثروتمند خدمتگاری می‌کنند. البته معدودی نیز رؤیای رفاقت با سیاستمداری یا بدیع‌تر از همه، رؤیای رئیس جمهور شدن را در سر می‌پرورانند. حکومتهای هائیتی همیشه حکومت افراد، و نه حکومت افکار بوده است در این نظام، داشتن روابط از همه‌چیز مهمتر است. از آنجا که همۀ غنایم از آن رئیس جمهور و دوستان اوست، کنار ماندن از سیاست ممکن نیست و در واقع هرافسر ارتش که محبوبیتی داشته باشد، هربازرگان تیزهوش یا هرمعلم متنفذی خود به‌خود عامل قدرت است. بنا به‌سنت قدیم سیاست، سریع‌ترین و گاه تنها راه صعود از نردبان اجتماعی و اقتصادی بوده است.

فرانسوا دووالیه از این طریق به‌قدرت رسید که به‌توده‌های مردم وعده داد که آنها را از فقر سیاهشان نجات می‌دهد. او به‌دهقانان گفت: «وقت آن رسیده است که از کرم (و سفرۀ) ملت به‌شما هم نصیبی برسد.» این سخن او در ۱۹۵۷ بود. در سالهای بعد، زندگی دهقانان از سابق بدتر شد.

۴ دووالیه ـ سالهای اول زندگی

آغاز زندگی دووالیه برای اکثر مردم هائیتی جزو اسرار است و در خصوص آغاز کار او روایات متناقض. یقین آنست که دووالیه طی حساس‌ترین دوران تاریخ جدید کشورش بزرگ شد. آشوب برسر کمونیسم و اشغال هائیتی توسط تفنگداران دریایی امریکا جزو وقایع مهم این دوران است. سالهای نخستین قرن حاضر سالهای پرآشوب بود و در زمینهٔ روش برسرکار باقی‌ماندن، درسهای گرانبهائی برای جاه‌طلبان داشت. از جمله این درسها آن بود که هر نوع قدرت‌نمائی پیش از وقت ونابجا، گامی است در سراشیبی هلاکت و نیز اینکه در بیشهٔ درهم پیچیدهٔ سیاست هائیتی، قدرت ضامن پیروزی است.

در ۱۹۰۷ یعنی سال تولد دووالیه، پورت‌اوپرنس شهری بود با خیابانهای خاکی که در دو طرف آن جویهای روباز و به موازات آنها گنداب روهائی کنده شده بود. اسبهای کوچك و نحیف درشکه‌هایی را در شهر می‌کشیدند و پشت سرخود شیارهایی عمیق در گل بجا می‌گذاشتند. سوداگران در کنار دریا فروشگاههای خود را با سنگ و سیمان می‌ساختند و با درهای آهنی سنگین مجهز می‌کردند تا در مقابل آشوب انقلابهای متعدد پایداری‌کنند.

دوران کسادی اقتصاد و رسواییهای سیاسی بود. مدیر بانك ملی به اختلاس بیش از یك میلیون دلار و سه نفر از اعضای کابینهٔ سابق به شرکت در جرم او متهم بودند و هر یك از این سه وزیر سرانجام

به ریاست جمهوری رسیدند. خارجیان، یعنی فرانسویان، آلمانیها و امریکائیها همیشه به هائیتی اعمال زور، و به پشتیبانی کشتیهای جنگی مسایل مالی خودرا حل می‌کرده‌اند. آلمانیهای متنفذاز آشوبهای به‌اصطلاح انقلاب حمایت می‌کردند و از این راه سود می‌جستند، یعنی اگر گروهی که مورد حمایت و یاری آنها بود در انقلاب پیروز می‌شد دو برابر پولی که خرج کرده بودند باز می‌گرفتند تا انقلاب بعدی، واین انقلابها معمولا پیروز می‌شدند، زیرا قوای دولتی که مقرری ناچیزی می‌گرفتند (نیم دلار امریکایی در ماه) آمادگی برای جنگ نداشتند، و حال آنکه ژنرالهای نوخاسته به کمك پول فراوان قوای نیرومندی ازدهقانان اجیر، گرد می‌آوردند و اغلب از شمال سرازیر می‌شدند و رئیس جمهور یا بعضی از وکلای مجلس را به زور عوض می‌کردند. بیشتر خدمات مهم عمومی متعلق به‌آلمانها بود و کشتیهای آلمانی قسمت اعظم کالاهای بازرگانی هائیتی را حمل می‌کردند. امافرانسویها بهترین مشتریان این‌جزیرهٔکوچك ومهمترین طلبکاران آن بودند. در نتیجهٔ دکترین مونرو[1]، و در واشنگتن پاره‌ای تمایلات مداخله‌گرانه میان بعضی اعضای متنفذ کنگره، و اربابان مطبوعات نیرو می‌گرفت، و بدین ترتیب وضع بین‌المللی هائیتی موجب جلب توجه امریکا گردید.

زندگی فرانسوا دووالیهٔ جوان (که در خصوص چگونگی آن چندان اطلاعی در دست نیست و کمتر کسی جسارت آن دارد که دربارهٔ آن به‌کاوش بپردازد) باید بارویدادهای اجتماعی و اقتصادی وزندگی مضحك وجدی روزانهٔ پورت‌اوپرنس رابطهٔ نزدیك داشته باشد.

در دیکتاتوری نظامی نورد الکسیس[2] در فاصلهٔ کمی از کاخ ریاست جمهوری بدنیا آمد. پدرش دووال دووالیه[3] معلم دبستان و مادرش اورتینا آبراهام[4] کارگر پابرهنهٔ نانوایی بود.

فرانسوا یك ساله بود که آنتوان سیمون[5] حکومت الکسیس را سرنگون کرد. چهار ساله بود که آنتوان سیمون متعاقب انقلابی سقوط کرد و پنج‌ساله بود که قصر قدیمی که از چوب ساخته شده بود همراه

1. Monroe
2. Nord Alexis
3. Duval Duvalier
4. Uretina Abraham
5. Antoine Simon

سین‌سیناتوس‌لکونت[6] رئیس جمهور وقت، در اثر انفجاری نابود شد. شش ساله بود که تانکرد اگوست[7] رئیس جمهور وقت را مسموم کردند ومراسم تشییع جنازه بانزاع دوژنرال برسر جانشینی او قطع شد... عاقبت یکی از آنها به‌نام میشل اورست[8] پیروز شد. اما سال بعد مردی به نام زامور[9] جای او را گرفت و سال بعد به نوبهٔ خود زمام امور را به داویلمار تئودور[10] سپرد.

هر اثری کـه این وقایع بر کودکـی فرانسوا گذاشته باشد، نتیجه‌اش برای هائیتی سخت‌گران تمام شده است. وامهای هائیتی بخصوص از فرانسه بیش از حد تمدید می‌شد و انقلابهای مختلف فریاد مطالبات امریکائیها، انگلیسها، آلمانیها و حتی ایتالیائیان و فرانسویان را بلند کرده بود. در ۱۹۱۰ بانکداران امریکایی، فرانسوی و آلمانی با وامی به دولت، بانك ملی هائیتی را تأسیس کردند که مؤسسه‌ای خصوصی بود و در مقام خزانهٔ دولت و صاحب کلیهٔ اعتبار-های دولتی بود. چهل در صد سهام این بانك به منابع امریکایی تعلق داشت. بانك به‌منظور کوششی درحل‌مسئلهٔ‌پیچیدهٔ مالی‌در۱۹۱۴ به‌دولت ایالات متحد امریکا فشارآوردکه‌گمرکات‌کشور رادر اختیاربگیرد واین همان کاری بود که امریکا در ۱۹۰۵ در مورد جمهوری دومی‌نیکن کرده بود.

در ۱۹۱۰ موافقتنامه‌ای که برای ساختن خط آهنی مرکب از بیست و یك واحد (بیست و دوایستگاه) بین پورت‌اوپرنس و کاپ هایی‌تین میان دولت هائیتی و شرکتی امریکایی به‌امضا رسید به مشکل غامض دیگری منجر شد. شرکت سازنده سه واحد از این راه‌آهن را ساخت و صورتحسابی برابر سه میلیون و ششصد هزار دلاربه‌دولت عرضه کرد. دولت هائیتی در ۱۹۱۳ پس از آنکه چند قسط بهرهٔ مبلغ فوق را پرداخت کلیهٔ پرداختهای خود را به آن شرکت متوقف کرد زیرا شرکت خط آهن را ناقص گذاشته و به تعهدات خود عمـل نکرده بود. شرکت راه‌آهن جواب داد که بی‌ثباتی سیاسی کشور مانع تکمیل راه‌آهن شده است و نمی‌توان آن شرکت را مسئول دانست. دولت ایالات متحدامریکا به نفع شرکت به اعمال فشار پرداخت.

---

6. Cincinatus Leconte
7. Tancrède Auguste
8. Michel Oreste
9. Zamor
10. Davilmar Theodore

در ۱۹۱۴ یعنی آغاز جنگ جهانی اول فشار کشورهای خارجی بر هائیتی افزایش یافت که در سال بعد به اشغال کشور توسط قوای امریکا انجامید. طی اغتشاشات انقلابی ماه ژانویه ناوهای جنگی انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و امریکایی برای نشاندادن آمادگی خود در حمایت از منافع خویش هر یك مدتی کوتاه به بنادر هائیتی وارد شدند و سپس دور گشتند. در ماه اوت پس از آنکه بانك ملی از دادن کمك مالی به دولت امتناع کرد «زامور» رئیس جمهور وقت از منابع آلمانی وامی گرفت که شرایط آن «نابودکننده» خوانده شد. از این گذشته این قرضه باعث شد که افزایش نفوذ مالی و نیز بهوجود آمدن امکان تأسیس‌پایگاه دریائی آلمان‌در آبهای‌هائیتی، ایجاد نگرانی کند. در ماه نوامبر «زامور» در اثر کودتای «تئودور» از کاربرکنار شد و تئودور وارث کلیهٔ مشکلات مالی سلف خود گردید. او کوشید مقداری از سرمایهٔ دولت (یعنی قسمتی از قرضهٔ ۱۹۱۰) را که به عنوان پشتوانهٔ اسکناس به بانك ملی سپرده شده بود به زور از بانك پس بگیرد. از آنجا که این عمل بهمنزلهٔ تخطی از شرایط وام محسوب می‌شد و نیز بانك قبلا نظارت مالی امریکا را بر گمرکات کشور خواستار شده بود، بانك از دولت امریکا تقاضای حمایت کرد. در هفدهم دسامبر ۱۹۱۴ ناو امریکایی ماچیس[۱۱] گروهانی مرکب از ۶۵ ملوان مسلح به باتون و تپانچه در پورت اوپرنس پیاده کرد. این گروهان پانصد هزار دلار طلا را از بانك به کشتی منتقل کرد و آن را به نیویورك بازگردانید. دولت هائیتی این عمل را به منزلهٔ توهینی بزرگ تلقی کرد و با لحنی بسیار شدید اعراض کرد. اما پول مزبور به صورت دارایی بانك ملی با بهرهٔ دو درصد در یکی از بانکهای نیویورك باقی ماند. در ژانویهٔ ۱۹۱۵ لشکری از یاغیان به سرکردگی ویلبرن گیوم سام[۱۲] از شمال سرازیر شد و حکومت را در دست گرفت. آدمیرال ویلیام بی‌کیپرتون[۱۳] از مقر فرماندهی خود در کشتی امریکایی واشنگتن به همراهی سایر کشتیهای جنگی که در آن نواحی بودند «سام» را متقاعدکردندکه شهرهای گونایو[۱۴] وسن‌مارك را که در سر راهش به پورت‌اوپرنس بود ویران نسازد. در ماه مارس که سام بر امور مسلط شده بود اوضاع دوباره آرام شد و کشتیهای

11. Machais
12. Vilbrun Guillaume Sam
13. William B. Caperton
14. Gonaïve

جنگی امریکایی از آبهـای هائیتی خارج شدند. با اینهمه عمـر صلح و آرامش کوتاه بود. انقلاب دیگری به رهبری روزالووبوبو[15] از شمال هائیتی در شرف تکوین بود. «روزالوو» سرباز اجیر می‌کرد و موجب نگرانی خارجیان شده بـود. در نوزدهم ژوئن ناو فرانسوی دکارت گروهی پنجاه نفری در کاپ هایی‌تین پیاده کرد تا از پناهندگان سیاسی که در کنسولگری فرانسه در آن شهر جمع شده بودند و در خطر حمله بودند، حمایت‌کنند. دولت ایالات متحد بلافاصله آدمیرال کیپرتن را فرستاد و او از فرانسویان سپاسگزاری کرد و جای آنها را گرفت.

چون انقلاب بوبو در حال پیشرفت بود آدمیرال کیپرتون پس از مشاوره و تبادل نظر با کنسولهای خارجی به قوای ستیزه طلب پیغام داد که هیچگونه زدوخوردی را در کاپ‌هایی‌تین تحمل نخواهد کرد. اما هرکس کـه خارج از شهر در جنگ پیروز شود، می‌تواند به شرط حفظ آرامش و با مسالمت شهر را تصرف‌کند. در بیست و هفتم ژوئیه شورشی که‌در پورت‌اوپرنس برپا شد فرماندهٔ کشتی واشنگتن را شتابان به پایتخت کشانید وکشتی امریکایی Eagle رابرای پاسداری در کاپ‌هایی‌تین باقی گذاشت.

پرزیدنت سام در آغاز جنگ در پورت‌اوپرنس ۱۶۷ نفـر از مخالفان سیاسی خود را دستگیر کرده به‌زندان انداخت و به رئیس زندان دستور داد که اگر شورشیان پیروز شدند آنها را به‌قتل برساند. وقتی سام مجبور شد از قصر خود به سفارت فرانسه پناهنده شود از ۱۶۷ نفری که اغلب از خانواده‌های سرشناس پورت‌اوپرنس بودند، بجز پنج نفر زنده نمانده بود. در خیابانها خون جاری بود و خانواده‌ها در میان تودهٔ مردگان، جسد عزیزان خود را می‌جستند. صبح روز بعد پس از شب پرتب وتابی که به‌کندن گورگذشته بود صفوف گروههای سوکوار، مردگان خود را از کوچه‌های پورت‌اوپرنس به سوی گورستان می‌بردند. ساعت ده و سی‌دقیقه بودکه کشتی امریکایی‌واشنگتن رسید. شایع شده بود که کشتیهای جنگی بـرای حمایت از سام آمـده‌اند. گروههای سوکوار به‌هم پیوستندو به‌صورت انبوهی غضبناك به‌طرف سفارت فرانسه هجوم بردند. در سفارت را شکستند و سام را (که به قولی در حمام و به روایتی زیر تختخوابی پنهان شده بود) بیرون کشیدند و بدنش را بر میله‌های نوك تیزآهنی دیوار سفارت به سیخ

15. Rosalvo Bobo

کشیدند و سپس جسدش را تکه‌تکه کردند.
آن روز بعد از ظهر دوگردان از تفنگداران دریایی امریکا و سرگردان ملوان درپورت‌اوپرنس پیاده شدند و شهر را اشغال کردند. سپس قوای تقویتی رسید و دوران اشغالی که نوزده سال بطول انجامید آغاز شد. دولت ایالات متحدامریکا با تحمیل پیمانی اجباری، همه چیز بغیر از ادارهٔ دادگستری، آموزش و پرورش و پستخانه را در اختیار گرفت. دووالیه که در این هنگام پسرکی هشت ساله بود همهٔ این ماجراها را از نزدیك مشاهده می‌کرد و در این نمایش خونین در ردیف اول تماشاگران جا داشت.
در سی‌ام اوت که قوای امریکایی به لئوگان[16] که نزدیکترین شهر مهم به‌پایتخت‌بود رسیدند، با شارلمانی‌پرالت[17] فرماندهٔ قوای‌آن ناحیه که مردی سرسخت و رشید بود و از تحویل پست و اسلحه و پرچم خود امتناع می‌کرد روبرو شدند. این مرد تا زمانی‌که از طرف سودر دارتی‌گناو[18] رئیس جمهور جدید رسماً ازکار برکنار نشد، کوچکترین قدمی در راه تسلیم برنداشت و آنگاه به‌مزرعهٔ خانوادگی خود نزدیك هینش[19] رفت که نزدیك مرز جمهوری دومی‌نیکن بود. «پرالت» در یازدهم اکتبر ۱۹۱۷ متهم شدکه در حملهٔ‌گروهی از یاغیان به‌سرکردگی افسری به‌نام گابریل[20] به‌شهر هینش شرکت داشته‌است؛ واین اتهامی دروغ و ساختگی بود. او را در هینش دستگیر کردند و به‌زندانی واقع در اوآنامینت[21] فرستادند. در ژانویهٔ ۱۹۱۸ دادگاه نظامی نیروی دریایی امریکا باعلم به‌دروغ‌بودن اتهام پرالت و برادرش ساول[22] را به‌پنج سال کار اجباری محکوم‌کرد. کار اجباری آنها جاروکردن خیابانهای پرگردوخاك شهری‌کوچك و مرزی بود. در ماه اوت پرالت که به‌کاپ‌هایی‌تین منتقل شده بود، هنگام جاروکردن خیابان فرارکرد. وگروهی از دوستانش را گرد خود جمع کرد و در اکتبر ۱۹۱۸ به هینش حمله نمود. در ۱۹۱۹ تفنگداران دریایی امریکا برنامهٔ بیگاری برای ملت هائیتی ترتیب دادند تا در نگهداری جاده‌ها از آن استفاده

---

16. Léogane
17. Charlemagne Peralte
18. Sudre Dartignave
19. Hinche
20. Gabriel
21. Ouanaminthe
22. Saul

شود. پرالت لشکری از دهقانان ناراضی گرد آورد و به‌جنگی چریکی علیه قوای اشغالگر دست زد. در آن زمان عصیان دهقانان و جنگ چریکی امری بیسابقه بود. افراد او اغلب روزها بیل باغبانی‌در دست داشتند و شبها تفنگ برشانه می‌گرفتند.

امریکائیان شخصی محلی را به نام ژان‌کونزه[۲۳] اجیر کردند که در ازای دستگیری یا قتل پرالت پاداشی برابر دوهزار دلار به‌او وعده دادند. در اول نوامبر ۱۹۱۹ کاپتن هرمان هنه‌کن[۲۴] که افسر نیروی دریایی امریکا بود چهرهٔ خود را سیاه‌کرد و در رأس گروهی ازسربازان خود، به‌مقر فرماندهی پرالت درکوهستان رفت. «کونزه» پرالت را که نیم‌تنه‌ای ابریشمی به‌تن داشت و از پشت توده‌ای آتش به‌تازه‌واردان نگاه می‌کرد، نشان داد؛ هنه‌کن پرالت رابا تیری کشت. دولت امریکا به‌پاس این خدمت هنه‌کن را به‌دریافت نشان افتخار کنگره مفتخرکرد و عکسش همراه با داستان مختصری ازماجرای دلاورانه‌اش درآگهیهای مربوط به‌اوراق قرضهٔ جنگی در سالهای ۱۹۵۰ چاپ شد. اندام برهنهٔ پرالت به‌دری بسته شد و در مقر سرفرماندهی ژاندارمری کاپ‌هایی‌تین به‌نمایش‌گذاشته شد. کونزه نیز ازاین افتخار بی‌نصیب نماندوبه‌نشان «افتخار و لیاقت» هائیتی ممتاز گردید.

عمر عصیان دهقانان کوتاه بود. زمانی‌که دووالیه دوازده سال داشت، نیروهای کاکو دوبار به‌حملاتی علیه نیروی دوهزارنفری تفنگداران دریایی مستقر در پایتخت دست زدند و این اقدام به‌منزلهٔ خودکشی بود. آنها هربار با تلفات سنگینی به‌عقب رانده شدند.

در دوران اشغال نیروهای امریکایی، به‌رغم محبوبیت «بوبو»، سودردارتیگناو رئیس سنا با حمایت قوای اشغالگر به‌ریاست جمهوری گمارده شد. در دوران ریاست جمهوری او که از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۲ بطول انجامید، دووال دووالیه پدر فرانسوا که آموزگار دبستان بود و ماهی چهار دلار حقوق داشت بیکار شد. زیرا خارجی بود، چون در مارتی‌نیك به‌دنیا آمده بود. در ۱۹۱۶ قوای امریکا علناً جمهوری دومی‌نیکن را اشغال کرد و سرتاسر جزیره را در اختیارگرفت.

اهالی سالخوردهٔ پورت‌اوپرنس‌فرانسوا را که پسرکی آرام و درون‌گرا بود بیاد می‌آورند که هرگز در بازیهای همسالان خود شرکت نمی‌کرد و به‌تنهابودن علاقه داشت و لباسهایی راکه پدربزرگش می-

23. Jean Conzé
24. Herman Heneken

دوخت، می‌پوشید. او آموزش ابتدایی و متوسطه را در مدرسهٔ الکساندر پتیون به‌پایان رسانید. از معلمان دبیرستان او یکی دکتر ژان پریس مارس[25] و دیگری دومارسه‌استیمه[26] را باید نام برد. دکتر مارس بزرگترین نژادشناس هائیتی، در همان سالی‌که دووالیه فارغ‌التحصیل شد (یعنی‌در ۱۹۲۸) کتابی باعنوان «عموچنین سخن‌گفت[27].» منتشر کرد. این‌کتاب آغاز مرحله‌ای جدید در ادبیات هائیتی بود. دومارسه استیمه که سیاهی باریك‌اندام و دهقان‌زاده بود، بعدها رهبری رستاخیز طبقهٔ متوسط سیاهپوست را به‌عهده‌گرفت. معلمان دووالیه همه اعضای سازمانی بودندکه‌آن سازمان خواستار پایان‌بخشیدن به‌اشغال امریکائیان بود.

هرچندکه مدارسی نظیر مدرسه‌ای‌که دووالیهٔ جوان بدان می‌رفت به‌نظر امریکائیان عقب‌مانده و فقیر می‌آمـد، اما برای مردم هائیتی سرچشمهٔ غرور و مایهٔ افتخار بود. اگرچه دولت ایالات متحد می‌کوشید که مستشاران آموزشی به‌آنها تحمیل کند، اما معلمان همه اهل هائیتی بودند وبرنامهٔ درسی ازمدارس فرانسوی اقتباس شده بود. برگزیدگان هائیتی به‌رسم نجیب‌زادگان متعصبانه کارهای ادبی و اداری را گرامی می‌داشتند واز کارهای بدنی ودستی بیزار بودند.کار سخت جسمانی روزگار بردگی را به‌یادشان می‌آورد و خاص بی‌فرهنگان وفقیران تلقی می‌شد. از آن بیم داشتند که نفوذ امریکائیان نظام آموزشی آنها را از سنتهای فرهنگی فرانسوی دورکند و به‌سوی هدفهای مادی بکشاند. حذف کلی آموزشهای کشاورزی و صنعتی و کوتاهی در تأکید برشرف کار، به‌زیان مملکت بود و به‌تشکیل طبقهٔ میرزاقلمدانی منجر شد که فقط در پی حرفه‌هائی چون وکالت، طبابت و سیاست بودند ولاغیر.

دووالیه پس‌از به‌پایان رسانیدن دبیرستان به‌مدرسهٔ طب واردشد، که‌به رغم مخالفتهای شدید پزشکان هائیتی توسط امریکائیان برنامهٔ آموزشی آن تغییرکرده بود، و بی‌آنکه به‌امتحان ورودی نیازی باشد در آن اسم نوشت.

یك سال از ورود دووالیه به‌مدرسهٔ طب نگذشته بودکه همکلاسان او علیه اشغال امریکائیان و دومین رئیس جمهور پوشالی آنها دست به تظاهرات زدند. در نوامبر ۱۹۲۹ دانشجویان اعتصاب کردند. در مدتی

25. Jean Price Mars
26. Dumarsais Estimé
27. Ainsi Parla l'Oncle

کوتاه حرکتی در قسمت اعظم مملکت پدید آمد. نویسندگان جوان در اماکن عمومی اشعار پرشور ملی می‌خواندند و مردم را به‌قیام تهییج می‌کردند. دووالیه که‌در این زمان بیست‌ودو سال داشت درحاشیه ماند و خود را در آشوب درگیر نکرد. در اثر فشار اعتصاب رئیس جمهور مجبور به‌استعفا شد. افکار عمومی متوجه رنجها و ناکامیهای مردم هائیتی در زیر سلطهٔ نیروهای امریکایی گردیده بود. هربرت‌هوور[۲۸] رئیس جمهور وقت امریکا بنابه‌توصیهٔ کمیسیون فوربیس[۲۹] برنامهٔ پنج‌ساله‌ای را برای خروج منظم نیروهای امریکایی از هائیتی طرح کرد.

کنگرهٔ هائیتی که پنجاه‌وهفت عضو داشت و در انتخاباتی عمومی تحت نظارت‌نیروهای امریکایی‌برگزیده شده‌بود، به‌تبعیت‌از احساسات ملی، ستنیووِنسان[۳۰]، شهردار سابق پورت‌اوپرنس را به‌ریاست‌جمهوری انتخاب‌کرد. تأثیراعتصاب دانشجویان وانتخاب‌ونسان به‌ریاست‌جمهوری (۱۹۳۶ـ۱۹۳۰) به‌منزلهٔ نمایش زنده‌ای از تاکتیکهای قدرت بود، که اهالی هائیتی تا آن زمان نمی‌شناختند.

در این زمان بودکه دووالیه رفته‌رفته به‌صورت فردی بااستعداد و دارای قدرت رهبری ظاهر می‌شد. و این‌کیفیت برای پدرش بیفایده نبود. زیرا به‌سمت قاضی بخش گران‌بوس[۳۱] که شهرکی روستایی نزدیك مرز جمهوری دومی‌نیکن است، گماشته شد. فرانسوا دووالیه خود در نهضت برتری سیاهان[۳۲] درگیربود و لوریمه‌دنی[۳۳]، جوانی‌اهل مطالعه و عارف‌منش پیوسته با او بود. نخستین مقالهٔ دووالیه در دهم ژانویه ۱۹۳۱ در روزنامهٔ لوپتی‌امپارسیال[۳۴] منتشر شد. اودر ۱۹۳۳ یعنی یك سال قبل‌از فراغت از تحصیل به‌همراهی دنی وآرتوربونم[۳۵] کتاب کوچکی با عنوان «تمایلات یك نسل» منتشر کرد که در آن میل به‌پیدایش ادبیاتی حقیقتاً هایی‌تیائی منعکس شده بود.

در ۱۹۳۴ نیروی دریایی امریکا بکلی هائیتی را تخلیه کرد.

---

28. Herbert Hoover
29. Forbes
30. Stenio Vincent
31. Grand Bos

۳۲. Negritude = نهضتی است که هدف آن اعتلای آبرو و شرف و بزرگی سیاهان است.

33. Lorimer Denis
34. Le Petit Impartial
35. Arthur Bonhomme

فرانکلین د. روزولت طی مراسمی‌که در کاپ‌هایی‌تین برگزار شد به‌این عمل جنبهٔ رسمی داد. او نخستین رئیس جمهوری امریکا بود که در دوران زمامداری خود از هائیتی دیدن‌کرد.

در ۱۹۳۴ یعنی همان‌سالی‌که نیروی دریایی امریکا هائیتی را ترك کرد دووالیه یکی از پانزده فارغ‌التحصیلی بود که به‌اخذ دیپلم پزشکی نایل آمدند و دورهٔ انترنی خود را در بیمارستان سن‌فرانسوا دوسال۳۶ آغاز کردند. یکی از مربیان مدرسهٔ پزشکی داستانی نقل می‌کند که نشانی از منش انترن جوان است. دووالیه با دانشجوی پزشکی‌دیگری درپانسیونی دریك اتاق زندگی می‌کرد. روزی ازخانه‌ـ شاگرد شنید که هم‌اتاقی‌اش به‌لحن ناشایسته‌ای از او سخن گفته است. بی‌آنکه سؤالی از هم‌اتاقی‌اش بکند آن پانسیون را ترك کرد. دکتر دربارهٔ شاگرد خود که بعدها رئیس جمهور شد می‌گفت: «او معتقد است که هیچ‌کس‌که تحصیلاتش به‌پایهٔ او نرسد، نمی‌تواند او را فریب دهد. ازین‌رو به‌همهٔ‌کسانی‌که کمتر از او می‌دانند اعتماد دارد.» بعدها نیز زمانی‌که رئیس جمهور شد به‌پیروی از همین اعتقاد همکاران خود را از میان کسانی انتخاب می‌کردکه می‌توانست به‌آنها اعتماد کند!

علاقهٔ روزافزون او به‌برتری سیاهان معلول نفوذ شاعران آتشین‌گفتار ملی نبود بلکه زادهٔ تأثیر گروهی بود که در پی روابط عرفانی باگذشته بودند و عقاید و آرمان ملی خود را درکتب پیچیده‌ای که درکشان دشوار بود، انتشار می‌دادند.

دووالیه طی سال ۱۹۳۴ بانشریهٔ روزانهٔ اکسیون‌ناسیونال۳۷ همکاری منظم داشت. او ستون خود را به‌امضای مستعار عبدالرحمن (و این اسم را از خلیفهٔ اموی اندلس (اسپانیا) و بنیانگذار مرکزعلمی و طبی قرطبه۳۸ گرفته بود) می‌نوشت. مقالات او در زمینه‌های مختلف بود و ادبیات، اخلاق و سیاست را در بر می‌گرفت و قلمش در ستایش نویسندگان معاصر و محبوب هائیتی به‌گردش درمی‌آمد. سبك نویسندگی‌اش از بسیاری جهات نمایندهٔ این دوران است. به‌این‌معنی که نثری است زیبا و سرشار از اصطلاحات وودویی و دارای لحنی میهن‌پرستانه و آتشین. بشدت بردوران اشغال می‌تاخت و از خودپسندی طبقهٔ ممتاز مولاتو و بیعلاقگی آنها به تودهٔ مردم انتقاد می‌کرد.

36. St. François-de-Sales
37. Action Nationale
38. Cordova

«... توده‌ای‌که سرنوشت غم‌انگیز و وضع سیاهشان در مقایسه باشرایط طبقهٔ ممتاز که افرادی بیفایده و پرافاده و احمق و مجنونند مرا از خشم دیوانه می‌کند.» (نقل از اکسیون‌ناسیونال ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۳۴).

این مقالات‌که در اکسیون‌ناسیونال منتشر می‌شد گاهگاه گوشه‌ای از نقابی را که روح دووالیهٔ جوان در پشت آن پنهان بود کنار می‌زد. او از رهبران واندیشمندان هایی‌تیائی ازقبیل دکترژ.س.دورسن‌ویل[39] با ستایش یاد می‌کند و نوشته‌های پاره‌ای ازنویسندگان معاصر را از قبیل استفن‌الکسیس[40] یکسر تأیید می‌کند. او همچنین «پرتو چراغی پر دوده با تاریخ به‌سؤال و استفسار می‌نشیند.» و در پـی آن است که راه‌حلهـایی برای مسایل میهنش پیدا کند. در بعضـی از مقالاتش لئون‌لالو[41] را که از نسل پس‌از ۱۹۱۵ به‌گناه انکار «هنر برای هنر» و استفاده از قلم همچون سلاحی قـاطـع در خدمت میهن و علیه ظلم اجتماعی، انتقاد کرده است سخت و بالحنی تلخ به‌باد حمله می‌گیرد و می‌گوید:

«وقتی کسی مانند من، عبدالرحمن از نسل جوانانی است کـه «بدلی» خوانده می‌شوند و به‌گناه آنکه از تاریکیها وسیاهیهای ملت واقعی سربلندکرده‌اند به‌ورطهٔ تحقیر وکینه افکنده می‌شوند و مثل من، عبدالرحمن، به‌سوی گلهٔ گمنام بی‌خانمانها و شکم‌خالیان رانده می‌ـ شوند، همه‌روزه درکنار پرتگاه سیاه درماندگی گام برمی‌دارند و تازه به‌دوران‌رسیده‌ها،گندابهٔ نخوت خود را به‌سراپایشان می‌پاشند...» (نقل از اکسیون‌ناسیونال ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۳۴).

عبدالرحمن همچنین دربارهٔ سرنوشت هائیتی با ناامیدی وتلخکامی سخن می‌گوید: «همـه‌جا و برای هرکار ناقص‌عقلان بزرگ و دلالان محبت معروف بر روستازادگان دانشمند که به‌پشتیبانی ارزشهای خود از درون تاریکی ظاهر شده‌اند، ترجیح دارند. یك قرن بیشتر است که این گروه، برصورت فرزندان راستین میهن جاویدان تف می‌اندازند.» (۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۳۴). اما همچنین اظهار امیدواری می‌کند که «اما مردی خواهد آمدکه ظلم را برخواهد انداخت وکارها را راست خواهدکرد...»

وقتی نیروهای نظامی امریکا هائیتی را ترك کردند کشمکشهای اجتناب‌ناپذیر سیاسی آغاز شد. توده‌های مردم پورتاوپرنس به‌تشویق

39. J.C. Dorsainville
40. Stephen Alexis
41. Leon Laleau

پرزیدنت ونسان به‌عکس‌العملی دیوانه‌وار ووحشیانه علیه آثار دوران اشغال دست زدند. در خشمی جنون آمیز پلها وتأسیسات تلفنی راکه مملکت سخت به‌آنها نیازمند بود منهدم کردند. عکس‌العمل ونسان این بود که‌حکومت نظامی اعلام وقانون اساسی راتعطیل ونمایندگان‌مخالف رااز کنگره اخراج کرد وبه‌این طریق اولین دیکتاتور پس از دوران اشغال شد.



سالهای شکل‌دهنده

سال هزار و نهصد و سی و هفت را باید یکی از پرفاجعه‌ترین سالهای تاریخ هائیتی جدید دانست. کسادی بازرگانی ایالات متحد به اقتصاد هائیتی لطمه‌ای شدید زد. از صدور فراورده‌های کشاورزی ـکه اساس و محور اصلی‌اقتصاد جزیره بودـچیزی‌عاید نمی‌شد. تعداد بیسابقه‌ای از اهالی برای درو نیشکر به‌جمهوری دومی‌نیکن رفتند یا از تنگهٔ ویندوارد[1] گذشتند و به‌کوبا رفتند. دیکتاتورهای این دو کشور، یعنی رافائل تروخیلو[2] از جمهوری دومی‌نیکن و فولخنسیو باتیستا[3] که فشار تنزل قیمت شکر را احساس می‌کردند این سیل مهاجران و سیاه دروگران هایی‌تیایی را که به‌کشورشان سرازیر می‌شد با نگرانی به پیشباز رفتند.

درو نیشکر کاری محنت‌بار و زندگی در اردوهای کارگران نیشکر فوق تحمل انسانی است. اما دهقانان هایی‌تیایی‌که درسیرکردن شکم اعضای روزافزون خانواده‌هاشان با محصول قطعات کوچك زمین درمانده بودند، از این کار طاقت‌فرسا استقبال می‌کردند. آنها سرزمین خود را به‌این امید ترك می‌کردند که پس از پایان موسم درو با نقدینهٔ ناچیزی برای خرید آذوقه و تعمیر کلبهٔ خود، یا خریدزمین باز گردند. بسیاری از آنها باز می‌گشتند، اما بسیاری نیز تا فصل

---

۱. Windward Passage تنگه‌ای که هائیتی را از کوبا جدا می‌سازد.
2. Raphael Trujillo
3. Fuljencio Botista

درو بعد می‌ماندند. اهالی دومی‌نیکن و کوبا از کار پرمشقت درو نیشکر فرار می‌کردند و حتی تروخیلو قادر نبود اتباع خود را وادار کند که زیر آفتاب سوزان در کشتزارهای نیشکر کار کنند و علیه مورچه‌های غول‌پیکر بجنگند. می‌گفتند که این کار هایی‌تیائیهای بیچاره است. اهالی هائیتی از خدا می‌خواستند، و وقتی قیمت نیشکر مناسب بود به گرمی نیز استقبال می‌شدند.

اما در اواسط سالهای سی بیشتر کارخانه‌های قند کوبا و جمهوری دومی‌نیکن ناچار تعطیل شد و بسیاری از اهالی هائیتی که به‌این دوکشور مهاجرت کرده بودند در زمینه‌های دیگر به جستجوی کار پرداختند. نخست باتیستا عکس‌العمل نشان داد و دستور اخراج دروگران نیشکر را صادر کرد. اگر چه این راه‌حل خشونت‌آمیزی بود اما اقدامات تروخیلو، باتیستا را روسفید کرد.

وقتی اخراج مردم هائیتی از سرزمین دومی‌نیکن به‌سادگی میسر نبود و لازم آمد که اقدامات شدیدتری انجام شود، تروخیلو نقشهٔ عملیات «پرخیل[۴]» را طرح کرد که ترجمهٔ آن «عملیات جعفری» است. اهالی هائیتی که زبان مادریشان کرئولی است از تلفظ صحیح کلمهٔ اسپانیایی «پرخیل» عاجزند و این تنها صفت ممیز بین دومی‌نیکنیها و مردم هائیتی است. به‌این ترتیب سربازان تروخیلو به لباس دهقانان درمی‌آمدند و یك دسته جعفری بدست درنواحی مرزی حرکت می‌کردند. سبزی را به دهقانی که ملیتش مشکوك بود نشان می‌دادند و می‌پرسیدند «این چیست؟» واگر جواب دهقان به‌جای‌کلمهٔ اسپانیائی پرخیل، پله‌ژیل[۵] بود، مرد نگونبخت به‌مرگ محکوم می‌شد.

حدود یك ماه از شروع این عملیات گذشت و دنیا از این خونریزی باورناپذیر دیکتاتور دومی‌نیکنی متحیر ماند. اما رفته‌رفته که دهقانان هائیتی ـ که ناقص شده بودند یا زخم کارد یا سرنیزه داشتند ـ لنگان لنگان و افتان و خیزان به بیمارستان کاپ هایی‌تین پناه می‌آوردند، قضیه آفتابی شد. قتل عام هایی‌تیاییها در سپتامبر ۱۹۳۷ شروع شد. اول اتباع هائیتی در طول خط مرزی شمالی به اتهام دزدی احشام کشته می‌شدند. ولی کشتار در شب دوم اکتبر در داخابن[۶] که‌یکی از شهرهای دومی‌نیکن درکنار رودی است ـ وبحق «رودکشتار» نام گرفته است و خط مرزی را تشکیل می‌دهد ـ پس

---

4. Perejil
5. Pelejil
6. Dajabon

از بازدید ژنرالیسیم تروخیلو، به‌اوج شدت خود رسید.

کشتار دسته جمعی دهقانان هاییتیائی در آن شب آغاز شد و دامنهٔ آن به شهرهای دیگر جمهوری دومی‌نیکن گسترش یافت. اهالی هائیتی، که سنین مختلف داشتند وحشتزده خود را به‌آب می‌زدند و از رودخانهٔ کشتار عبور می‌کردند. طی سی و شش ساعت تعداد مردگان به بیست هزار رسید.

تروخیلو که خود در اصل از اهالی هائیتی بوده است، از اصل و نسب خود شرم داشت و عده‌ای معتقدند که انگیزهٔ او در این خونریزی حفظ «اصالت سفیدپوستی» اتباع خود بوده است. او نیز مانند بسیاری از اعضای طبقهٔ ممتاز دومی‌نیکن که قسمتی از اجدادشان اروپائی بوده است، ازآن بیم‌داشت ـ واین‌مطلبی‌است‌که به نزدیکان‌خودگفته بود ـ که «خون‌ملی» دومی‌نیکن، دراثرآمیزش باهمسایهٔ پرجمعیت‌شان، تباه‌گردد. اواهالی‌هائیتی‌را«اجنبیهای‌سیاه‌ومنفور» می‌خواندکه «حضورشان‌درخاك دومی‌نیکن، باآن‌آئین وودوشان موجب‌تباهی زندگی آرام در دومی‌نیکن خواهد بود.» هیچ چیز جز افکار عمومی جهانی قادر نبود مانع اعمال او شود. در مدت کوتاهی که زمام امور مملکت را در دست داشت، یك نیروی نظامی شخصی مرکب از سی هزار نفر ترتیب داده بود و این یکی از نیرومندترین قوای نظامی امریکای لاتین بود. هائیتی درآن زمان ارتشی که‌فقط ۲۵۰۰ نفر بود در اختیار داشت که آن را نیروی دریایی امریکا، بیشتر برای انجام وظایف پلیسی و حفظ امنیت داخلی تعلیم داده بود.

دیکتاتور دومی‌نیکن به منظور «حمایت» از کشورش در مقابل اهالی هائیتی، در سالهای پس از کشتار نوعی «نوار مرزی بهداشتی» بوجودآورد وآن منطقه‌ای بوددر طول مرز، که در آن کلیساها و دهکده‌های مجهز به برق و آب و بیشتر برای سکونت مهاجران اسپانیایی، ژاپنی و مجارستانی ساخته شده بود.

دکتر پریس مارس[۷] که در سالهای پس از کشتار سفیر هائیتی در جمهوری دومی‌نیکن بود گزارش می‌دهد که یکی از صاحب‌منصبان دومی‌نیکنی به‌او گفته است: «ما دومی‌نیکنیها مسئولیت این واقعهٔ اسف‌انگیز را قبول می‌کنیم. اما آنچه شما، جناب سفیر، از آن خبر ندارید آن است‌که اطلاعات مستندی در دست است‌که بنابرآن مقامات عالیرتبهٔ هائیتی در تهیهٔ مقدمات این فاجعه هرچند نه بطور رسمی

---

7. Price Mars

اما بطور غیر مستقیم شرکت داشته‌اند.»

در اثر نتایج تکان دهندهٔ کشتار، پرزیدنت ونسان ناچار شدکه با تروخیلو در جستجوی توافقی برسر این مسئله به مذاکره بنشیند و از ایالات متحد و مکزیك و کوبا تقاضای میانجیگری کند و سرانجام قرار شد که تروخیلو مبلغ ۷۵۰،۰۰۰ دلار (از قرار سی و هشت دلار به‌ازای هرقربانی) خونبها بپردازد که جز پانصد هزار دلار آن پرداخت نشد. وقتی که نمایندهٔ دومی‌نیکن مبلغی را که عملا آخرین قسط شد، در پورت اوپرنس پرداخت، ۲۵ هزار دلار نیز به صورت بروات ده و بیست دلاری به علامت حسن نیت به سیاستمداران و رهبران سیاسی پرداخت. چه مقدار از این خونبها به دهقانان داده شد، (اگر چیزی داده شده باشد) معلوم نیست. یك سال از این ماجرا نگذشته بود که دهقانان هایی‌تیائی دوباره دزدانه از مرز عبور می‌کردند.

این واقعهٔ خونین نگرانی تروخیلو را برانگیخت و او را به‌این فکر انداخت که نفوذ خود را به‌داخل هائیتی بسط دهد و به‌این ترتیب بتواند راه فرار دشمنان حکومت خود را مسدودکند. چندسالی بودکه می‌کوشید یکی از سیاستمداران مورد اعتماد خود را در هائیتی برسر کار آورد. تروخیلو در کشور خود امور را به‌خوبی در اختیار گرفته و یکی از وسیعترین شبکه‌های جاسوسی آمریکای لاتین را بوجود آورده بود و بخصوص در صدد بود که سیاست کلیهٔ کشورهای حوزهٔ دریای کارائیب را تحت نفوذ خود آورد.

در اواخر سال ۱۹۳۳، الی‌لسکو[8] که در مقام وزیرکشور هائیتی پست حساس و حیاتی امنیت داخلی و عملیات پلیس مخفی را زیر نظر داشت نخستین‌بار طی کنفرانسی مرزی که بین دیکتاتور دومی‌نیکن و رئیس جمهوری هائیتی ستنیوونسان تشکیل شده بود باتروخیلو ملاقات کرد. درخت این ملاقات شکوفا شد و میوه‌اش رفاقتی دراز بین تروخیلو و لسکو بود و موجب شد که لسکو نه سال بعد به‌ریاست جمهوری هائیتی انتخاب شود.

تروخیلو در ۱۹۳۴ رسماً از پورت اوپرنس دیدار کرد و از میهمانیهای بسیاری که به‌افتخار او داده شد، ضیافتی بود که از طرف سرهنگ دموستن کالیکسته[9] فرمانده ارتش هائیتی برپا شد، و به‌این

8. Elie Lescot
9. Demosthênes Calixte

ترتیب پایه‌های رفاقت طولانی دیگری به‌نفع سرهنگ هائی‌تیائی نهاده شد.

پرزیدنت ونسان در ۱۹۳۶ طی سفری رسمی به سانتو دومینگو دیدار تروخیلو را پاسخ‌داد وتروخیلو ضمن سفری به‌مونته‌کریستی[10] در ناحیهٔ مرزی درمنزل زنی روسپی به‌نام ایزابل میر[11] از او پذیرایی کرد و این زنی بود که خدمات خاص خود را اغلب در پای دیکتاتور دومی‌نیکن نثار می‌کرد. و نیز در منزل همین زن بود که تروخیلو در شب دوم اکتبر ۱۹۳۷ از ناپدیدشدن و دستگیری تعدادی از ایادی خودکه در پورت اوپرنس برای‌سرنگون‌کردن حکومت ونسان و به حکومت رساندن سرهنگ کالیکسته فعالیت می‌کردند، اطلاع یافت.

در این توطئه قرار براین بود که سرهنگ دورس آرمان[12] رئیس پلیس و افسری از همکاران نزدیك او با مسلسل از پا درآیند. توطئه‌کنندگان امیدوار بودند که به‌این ترتیب پرزیدنت ونسان را خواه برای ملاقات آرمان در بیمارستان یا تشییع‌جنازهٔ او از کاخ ریاست جمهوری بیرون بکشند و قرار براین بودکه سرهنگ کالیکسته از این فرصت استفاده و کاخ را تصاحب کند. اما توطئه انجام نشد. زیرا معشوقهٔ کالیکسته که از موبدان مامبویا وودو بود اعلام کردکه ساعت برای اجرای این توطئه میمون نیست. ونسان از توطئه اطلاع یافت و کالیکسته را از فرماندهی ارتش خلع‌کرد و آرتور بونم[13] را که در نوشتن رساله‌ای در زمینهٔ مردم‌شناسی با دووالیه همکاری کرده و یکی از گردانندگان توطئه بود به‌گناه همکاری با کالیکسته به زندان انداخت.

سالهای آخر دههٔ سی چنان پرزدوخورد بود که یکی از دوستان دووالیه بعدها اظهار داشت: «فرانسوا در میان افراد نسل خود تنها جوانی بود که با داخل زندان آشنا نشد.»

زمانی که دووالیه دوران انترنی خود را در بیمارستان سن‌ـ فرانسوا دو سال شروع کرد، آشنائیش باافکار گروه کوچکی از روشنفکران (که او خود عضو آن بود) از اطلاعاتش در علم پزشکی

10. Montecristi
11. Isabel Meyer
12. Durce Armand
13. Arthur Bonhomme

کمتر نبود. له‌گریو[14] (و این کلمه‌ای‌گینه‌ای به‌معنی رامشگران است) رفته‌رفته به صورت حلقه‌ای ادبی تکامل می‌یافت و اصول افکار آن این بود که ناسیونالیسم سیاه و آئین وودو سرچشمه‌های اصلی هنر و ادبیات هائیتی است. در ۱۹۳۸ مجله‌ای که نام گروه را داشت باکمك مالی پدر یکی از اعضاکه شهردار پورت‌اوپرنس بودمنتشر شد. هدف له‌گریو بطوری که توسط یکی از بنیانگزارانش بیان گردید این بود که آساتور و آسون[15] یعنی طبل و گورو (نوعی طبلك کدومانند) را که ویژهٔ تشریفات وودو بود به آبرو و مقام سابقش باز گرداند.

«نگاههای ما که از درد وطن تار شده است، به‌سوی افریقای دردمند که مادرماست، بازمی‌نگرد. شکوه محوشدهٔ تمدن سودان قلب ما را جریحه‌دار می‌کند. ما مردانه و با افتخار و شاید کمی کودکانه سوگند یاد می‌کنیم که وطن خود را به صورت معجزهٔ سیاه درآوریم همانطور که یونان معجزهٔ سفیدپوستان بود...»

دکتر فرانسوا دووالیه، پس از پایان دوران انترنی به عنوان مشاور دولت دربیمارستان امیلی‌سگینو[16] که خانه‌ای برای‌سالخوردگان بود و در ده میلی جنوب پورت اوپرنس قرار داشت فرستاده شد. وظایفش بقدری سنگین بود که بیش از چندبار در ماه نمی‌توانست به خانه بیاید. اما اغلب می‌شد او را در لوگلوب[17] یافت و آن داروخانه و درمانگاهی بود که به‌دکتر فلیکس‌کواکو[18] دوست و حامی او تعلق داشت و در فاصلهٔ صدارس و به‌طریق اولی تیررس از کاخ ریاست جمهوری قرار داشت.

یکی از دکترهای همکار او در توصیفش می‌گوید «دووالیه در این دوران بیش‌از اندازه درون‌گرا بود و به‌این دلیل نمی‌توانست در طبابت خصوصی موفقیتی بدست آورد و موفقیت در طبابت خصوصی، علاوه برخلق وخو و شخصیت گرم و جذاب و راه و رسم رفتار بربالین مریض به‌پول فراوان و اعتبار و شهرت اجتماعی نیازمند است تا مشکلاتی که در سر راه مرد سیاهپوست قرار دارد، از میان برداشته شود. دووالیه تا ۱۹۴۳ از کارش مواجبی ماهیانه تحصیل می‌کرد و فرصت کافی داشت تا به‌امور روزنامه‌اش بپردازد. او در این روزنامه

14. Les Griots
15. Asson, Assator
16. Emilie Seguineau
17. Le Globe
18. Felix Coicou

تلاش خود را به زمینه‌های انسان‌شناسی و مسایـل علمی اختصاص می‌داد و هرگز نظریات سیاسی خود را مشخص نکرد.

در ۱۹۳۹ دوستان دووالیه تشخیص دادند که زمان ازدواج او فرارسیده است و او را با پرستاری به‌اسم سیمون اووید[19] آشناکردند و او زنی بود که از نظر بالا از او رشیدتر بود اما از نظر چگونگی دوران کودکی و نیز از حیث شخصیت گوشه‌گیرش با او شباهت بسیار داشت و پدرش تاجری مولاتو به‌اسم ژول‌فن[20] ومادرش از خدمتکاران خانه بود. زمانی که سیمون طفلی بیش نبود او را به‌یتیم‌خانه‌ای که به‌خرج طبقهٔ ممتاز و تحت نظر زنی فرانسوی اداره می‌شد، سپرده بودند. این پیوند بنا به‌اصرار دوستان انجـام شد. دو روز پس از جشن تولد مسیح، فرانسوا و سیمون در کلیسای سن‌پی‌یر پتیون‌ویل[21] که شهری است واقع برتپه‌های مشرف برپورت‌اوپرنس، با هم سوگند وفاداری یاد کردند.

در ۱۹۴۱ فشار برای استعفای پرزیدنت ونسان از همـه‌سو افزایش یافت و او در حفظ سمت خود اصراری نورزید. این پیرمرد عزب از درد چشم می‌نالید واین بیماری عاقبت به کـوری او انجامید. ضربهٔ کشتار ۱۹۳۷ براو لطمه‌ای سنگین زده بود. برای معالجهٔ چشم به‌خارج سفر کرد و کنگره، مولاتوی دیگری را به‌نام الی لسکو، به‌جای او به‌ریاست جمهوری انتخاب کرد.

لسکو که گذرانی مجلل و شاهانـه داشت در ژوئـن ۱۹۳۴ در پایتخت جمهوری دومی‌نیکن سفیر بود. طی اقامت چهارسالهٔ خود در سانتودومینگو به‌جرگهٔ برگزیدگان و خواص تروخیلو پیوست. حتی زمانی که لسکو سفیر هائیتی در واشنگتن بود هزینه‌های فوق برنامه‌هایش در پایتخت امریکا توسط تروخیلو پرداخته می‌شد و نیز قدرت و پول‌تروخیلو بودکه او را پس از استعفای ونسان به‌ریاست جمهوری رسانید. اما به مرور زمان از شدت این دوستی کاسته شد و سرانجام در ۱۹۴۳ تروخیلو و لسکو به نزاع پرداختند.

تروخیلو در اکتبر ۱۹۴۴ پانزده نفر هایی‌تیایی را با اسلحه و سی هزار دلار پول مأمور قتل لسکو کـرد. این تـوطئه کشف شد و معلوم شد که اسلحه نیز از امریکاست و به صورت وام و اجاره به جمهوری دومی‌نیکن فرستاده شده است.

19. Simone Ovide
20. Jules Faine
21. Pétionville

لسکو انتخاباتی را که قرار بود در ۱۹۴۷ انجام شودبا تقاضای تمدید دوران حکومت خود ملغی کرد. اما تروخیلو با انتشار نامه‌هایی که از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ بین او و لسکومبادله شده بود مهلکترین ضربه را به او وارد کرد. این نامه‌ها لسکو را آلت دست تروخیلو و سیاستمداری معرفی می‌کرد که «منافع کشور خود را فروخته و اعتباراتی را که در اختیار داشته اختلاس کرده و از دیکتاتور دومی‌نیکن «وام» گرفته تا سوء استفاده‌هایش را از اعتبارات دولتی که در واشنگتن در دست داشته است، بپوشاند.»

لسکو از ظرافتهای سیاسی بی بهره بود. در دوران ریاست جمهوریش امتیازهای طبقهٔ ممتاز بیش از پیش آشکار شد و میزان نارضایی را بشدت بالا برد. اعضای ناقابل این طبقه بهترین سمتهای دولتی را در اختیار داشتند و حال آنکه موانع اجتماعی، سیاهان جاه‌طلب را از پیشرفت براساس لیاقت باز می‌داشت. پستهای وزارت را به پسرانش اجاره می‌داد و دوستانش از او دوری کردند. لسکو، «پل ماگلوار» جاه طلب را از نردبان قدرت یك پله بالا برد و او را ابتدا رئیس پلیس و دوسال بعد رئیس گارد کاخ رئیس جمهور کرد.

با تأیید او بود که کلیسا مبارزه علیه آئین وودو را شروع کرد. طبلها وگوروها و سمبولهای تشریفاتی دیگر طی مراسم مجللی توسط کشیشها سوزانده می‌شد. چنانکه آلفرد مترو۲۲ انسان‌شناس فرانسوی که در آن زمان از هائیتی دیدن می‌کرد به‌وحشت افتاد که مبادا فرهنگی محلی به‌این طریق نابود گردد. از ژاك رومن۲۳ که نویسنده‌ای جوان بود خواست که داستان وودو را برکاغذ آورد و باهم از روستاها دیدن می‌کردند و نتیجهٔ این همکاری آن شد که رومن دفتر نژادشناسی را بنیان گذاشت و دکتر پریس مارس ریاست آنرا پذیرفت. رومن توانست مجموعه‌های پرارزشی از آئین وودو را از آتش کلیسائیان نجات دهد و خود به‌تحقیق در بارهٔ جنبه‌های ناشناختهٔ این آئین همت گماشت.

یکی از نخستین اعضای دفتر نژادشناسی لوریمه دنی بود که در سپتامبر ۱۹۴۲ به‌مقام معاونت دفتر رسید. این‌دفتر بلندگوی جدیدی در اختیار روشنفکران هائیتی گذاشت و دووالیه نیز به‌آن پیوست.

---

22. Alfred Métraux
23. Jaeques Rouman

جنبش برتری سیاه که توسط له‌گریو پرورانده می‌شد از حمایت این دفتر نیز برخوردار گردید.

دنی از خانواده‌ای فقیر اهل‌کاپ هایی‌تین بود. درجوانی بورسی برای تحصیل در پورت اوپرنس بدست آورد و دیگر به مسقط‌الرأس خود باز نگشت. رفته رفته بـه مردی خشک‌زبان و عبوس مبـدل شد و هیات آمرانهٔ موبدان آئین وودو را به خود گرفت و تعالیمشان را با دقتی بسیار مطالعه می‌کرد. دنی و بعداز او دووالیه بـه‌علت همین مطالعات بسیارشان در تعالیم این آئین، موبدان کامـل عیار وودو شناخته شدند[۲۴].

لوریمه دنی در سالهای نخستین دههٔ پنجم عمـرش در کالـج پورت‌اوپرنس معلم شد و این مدرسه‌ای بود که شاگردان آن بیشتر از پسران طبقهٔ ممتاز بودند. او قامتی راست و هیأتی برازنده داشت و کلاه برسر می‌گذاشت و همیشه حتی در منزل عصا به‌دست می‌گرفت.

---

۲۴. در بیان چگونگی اشتغالات فکری دنی و دووالیه (کـه چون واژهٔ مناسب‌تری برایش نمی‌شناسیم آن را اشتغالات عرفانی مـی‌نامیم) قطعه‌ای از بیانیه‌ای را که در یکی‌ازشماره‌های اولیهٔ له‌گریو چاپ شده است به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

«اصول اساسی مذهب له‌گریو چیست؟ از آنجا که نوعی جـزم کهتری نژادی بریکی‌از گروههای نژادی هائیتی مربوط شده‌است، ما ازتاریخ‌انسان‌شناسی و نژادشناسی یاری جسته‌ایم تاکلیهٔ داده‌های علمی مربوط به‌این مسئله را روشن کنیم. ازاین‌گذشته اهمیت نفوذ نژاد آلپی ـ ارمنی را از نظر دور نداشته‌ایم با بررسی تاریخ محیط استعماری توانسته‌ایم تحول عنصر افریقـایی را در محیط انسانی وفیزیکی جدیدش تعقیب‌کنیم. آن‌گروه از اهالی هائیتی‌که در اثر اختلاط خون و نژاد پدید آمده‌اند به‌عوارض ناشی از روانشناسی اجتماعی مبتلایند. به این ترتیب وظیفهٔ اصلی مربیان، اصلاح این روحیه است.

از آنجا که کلیهٔ کوشش سیاهان هائیتی از بدو استقلال تا به‌امروز در ریشه‌کن کردن میراث افریقائیان متمرکز بوده است، تلاش ما در زمینهٔ ادبی و نیز سیاسی و اجتماعی باید در جهتی باشد که به‌این عامل نژادی ارزشی خاص خود را بازگردانیم... مسئلهٔ هائیتی به‌نظر ما بیش ازهمه‌چیز مسئله‌ای فرهنگی است و راه‌حل آن را فقط در اصلاح کلی روحیه و طرز فکر مردم هائیتی باید جستجو کرد.»

نشریهٔ له‌گریو شامل شعر، داستان کوتاه و بحثهای سیاست بین‌المللی و اقتصاد و روانپزشکی وودو بود و این مسایل را از دیدگاه فکر و میراث سیاه بررسی می‌کرد. از ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵ پنج شماره از این روزنامه منتشر شد و در کشوری که به‌نشریات کم‌ارزش خوگرفته است این مجله چندان مورد توجه قرار نگرفت.

دانشجویان او را مردی مضحك و در عین حال عارف‌منش می‌دانستند اما نفوذ او بردووالیه بسیار بود. اوبودکه دووالیه‌را به‌همکارخود پروفسور فین‌یوله معرفی کرد و در ۱۹۴۶ او را وادارکردکه به‌Mop[۲۵] حزب فین‌یوله که خود از اعضای مؤسسش بود، بپیوندد. اغلب بنظر می‌رسید که دووالیه قادر نیست به‌تنهایی چیزی بنویسد و بیشتر مقالاتی که او در نوشتن آنها سهمی داشت به‌قلم دنی بود. یکی از مردم هائیتی که آنها را می‌شناخت رابطهٔ آن دو را به‌این بیان توصیف می‌کند: «دووالیه مثل تخم ماده‌ای بود که به نری محتاج است تا بارور شود و در این مورد دنی نقش نر را بعهده داشت.»

در ژانویهٔ ۱۹۴۲ دولت امریکا در کنفرانس وزیران خارجهٔ کشورهای امریکایی پیشنهاد کرد که حاضر است در عملیات توسعهٔ خدمات بهداشتی هرملتی که تقاضای کمك کند شرکت داشته باشد. هائیتی و هفده‌کشور دیگر این پیشنهاد را پذیرفتند. این قدم دووالیه را به‌امریکائیها و به‌کاخ ریاست جمهور نزدیك کرد.

سازمان کشورهای امریکایی اعتباری برابر یکصد وپنجاه هزار دلار برای توسعهٔ برنامه‌های بهداشتی هائیتی که شامل برنامه‌ای برای جلوگیری از گسترش بیماری یاوز[۲۶] بود اختصاص داد و این نوعی بیماری غیر تناسلی اما مسری است‌که مبتلایان را فلج می‌کند و باعث ظهور زخمهایی عفونی بر بدنشان می‌گردد. این بیماری مبتلایان را نمی‌کشد اما اندامهای مهم و حساسشان را مختل می‌کند و قربانی خود را به‌عذابی دائمی محکوم می‌دارد. ممکن است‌که دست‌وپا را کوچك کند و به‌هم بپیچاند و غیر قابل استفاده کند یا بعضی از اندامهای چهره را از میان ببرد یا اگر در کف پا ظاهر شود قدرت استفاده از پاها را از بیمار سلب‌کند. عامل ایجاد این‌بیماری میکروبی باکتری‌وار شبیه به عامل سیفیلیس است. (طعن طبیعت درآن است که هریك از این دوبیماری، قربانی خود را در برابر بیماری دیگر مصون می‌کند.) سرایت این بیماری از طریق تماس است و بخصوص در مناطق حاره که مردم پابرهنه‌راه می‌روند وکم استحمام می‌کنند، فراوان است. شرایط موجود در هائیتی برای گسترش آن مساعد بوده و بعد از مالاریا بخصوص در میان اطفال مهمترین مشکل بهداشتی

---

۲۵. Mouvement des Ouvriers et Paysans نهضت کارگران و دهقانان.

26. Yaws

کشور بشمار می‌رفته است.

مبارزه با بیماری «یاوز» در هائیتی، نخست در ۱۹۱۸ شروع شد. نتایج بررسی که در ۱۹۲۴ از طرف بنیاد راکفلر بعمل آمد حاکی از این بود که از ۲۵۰۰ نفری که مورد معاینه قرار گرفته‌اند ۷۸ درصد به‌این بیماری مبتلا بوده‌اند. درآن زمان از طریق‌آمپولهای ارسنیك وبیسموت با ایـن بیماری مبارزه مـی‌شد. اما این طریق رضایتبخش نبود زیرا تعداد بسیار زیادی از قـربانیان، به‌همـان بهبود اولیه اکتفا می‌کردند و درمان کامل را که سه‌ماه بطول می‌انجامید دنبال نمی‌کردند. پس از ۱۹۴۲ روش معالجه با آمپولهای پنی‌سیلین که مؤثرتر و سریع‌تر بود جایگزین این طریقه گردید. اما طی چند سال اول تهیهٔ پنی‌سیلین به‌مقدار کافی برای هیأت بهداشتی، بیش از اندازه‌گران تمام می‌شد.

سازمان کشورهـای امریکائـی در صدد یـافتن متخصصی در بیماریهای جلدی و سیفیلیس برای اجرای این برنامه بـرآمد. در ژانویهٔ ۱۹۴۳ دکتر جیمس دوینل[27] از رای[28]واقع دراستان نیویورك برای مأموریتی در نیروی زمینی امریکا و نیز اجرای طرح مبارزه با یاوز به هائیتی وارد شد.

تعداد پزشکـان در هائیتی چندان زیاد نبود. دووالیه آزاد بـود، تقاضای کار کرد و یکی از سه‌نفری بود که استخدام شد. دوینل با زبان کرئولی آشنائی نداشت و فرانسوی نیز خوب نمی‌دانست دووالیه بهتر از دیگر دکترها انگلیسی می‌دانست ودر اثر جدیت و کوشش بزودی مترجم دوینل شد.

مدارك خدمات ملی بهداشت حاکی از آنست که بیماری «یاوز» در اطراف گرسیه[29] بیشتر از سایر نقاط هائیتی شیوع داشته است و گرسیه در فاصلهٔ حدود پانزده میلی جنوب پورت اوپرنس قراد دارد. تصمیم گرفته شد که مبارزه علیه یاوز در یك منطقه متمرکز شود و سپس به منطقه‌ای دیگر منتقل گردد. به این ترتیب بیمارستانی مرکزی در گرسیه تأسیس شد تا تعلیمات لازم در تشخیص ومعالجه ومراقبتهای پس از معالجه به پزشکان وکمك‌پزشکان داده شود. در عین حال در سایر مناطق مملکت بررسیها وتحقیقاتی درخصوص مؤثربودن روشهای

27. James Dwinell
28. Rye
29. Gressier

مختلف معالجه بعمل آید. گرسیه از سگینو[30] یعنی بیمارستانی که دووالیه در آن به‌نخستین شغل خود، به‌عنوان مشاور دولت‌اشتغال داشت، چندان دور نبود. کار بیمارستان رونق فراوان گرفت. فعالیت آن از معالجهٔ بیست و پنج بیمار در هفته به هزار بیمار در روز افزایش یافت. هرچند دووالیه بعدها با غرور فراوان به خبرنگاران خارجی می‌گفت که آمپولهایی که در گرسیه به بیماران می‌زده است، موجب پیروزی او در انتخابات آن ناحیه شد. اما حقیقت آن است که مردم‌آن ناحیه از نظر سیاسی از طرفداران وفادار فین‌یوله بودند و هنوز هم بشدت هواخواه اویند.

درواقع دووالیه و سایر پزشکان نبودند که به‌بیماران آمپول می‌زدند. انجام این وظیفه با کمك‌پزشکان بود. مردم هزار هزار سوار خر یا پیاده به ساختمان کوچك سفیدرنگی که زیر درخت ماپو[31]ی بزرگی قرار داشت هجوم می‌آوردند. چون تنشان با زخمهای یاوز مجروح بود مانند خرچنگ به آهستگی از تپه‌ها سرازیر می‌شدند.

در ماه ژوئن آن سال درمانگاه گرسیه نمی‌توانست از عهدهٔ پذیرائی همهٔ آنها برآید. در ضمن پزشکان هایی‌تیایی دورهٔ آموزش خود را بپایان رسانیده و آماده بودند که کار خود را در مناطق دیگر شروع کنند. عملیات درمانگاه شروع به منشعب‌شدن کرد. دووالیه به ریاست مرکز آموزش گرسیه گمارده شد. دکتر دوینل در ماه اوت ۱۹۴۳ درمانگاهی در کای ـ ژکمل[32] تأسیس کرد. هرچند که کار هردو درمانگاه رونق بسیار داشت بزودی مسلم شد که برای توفیق راستین مبارزه، لازم است که درمانگاه سیاری برای نواحی کوهستانی و نیز برنامه‌ای برای مواظبتهای بعد از معالجه برای‌ممانعت از عودت‌بیماری ترتیب داده شود.

در اوت ۱۹۴۴ دووالیه و بیست پزشك هایی‌تیایی دیگر ازطرف سازمان کشورهای امریکائی برای مطالعه در مدرسهٔ عالی بهداشت عمومی در دانشگاه میشیگان انتخاب شدند. دووالیه دونیم سال در میشیگان بسر برد و سپس دوباره در درمانگاه گرسیه به دوینل پیوست.

دوینل بیاد می‌آورد که دووالیه همکاری آرام و نزدیك‌بین بود و بندرت حرف می‌زد مگر اینکه مخاطب قرار گرفته باشد. دوینل او

30. Seguineau
31. Mapou
32. Cailles-Jacmel

را مدیر خوبی نمی‌دانست زیرا کمتر اتفاق می‌افتاد تقاضایی را رد کند حتی اگر این تقاضا با روال معمول تناقض داشت و سالها بعد می‌گفت به‌هیچ‌روی نمی‌توانسته است تصور کند که دووالیه‌علاقه‌ای به‌سیاست یا حتی به وودو داشته باشد. دووالیه و دکتر اورل ژوزف[33] که در گرسیه همکار او بود و بعد به‌جای او به ریاست آنجا برگزیده‌شد ازطرف همکارانشان «توأمان گنگ» لقب‌گرفته بودند. درهائیتی‌که‌علاقه به‌طنز و پرحرفی امری افسانه‌گونه است، سکوت این دونفر، به‌سبب نداشتن نکتهٔ گفتنی تلقی می‌شد.

این سالهای جنگ جهانی دوم بود. پرزیدنت لسکو در اثر فشار ایالات متحد امریکا برای اهدای کمك، وامی رابرای تشکیل یك‌جمعیت هایی‌تیایی–امریکایی توسعهٔ کشاورزی از آن کشور قبول کرد (که Shada عنوان فرانسوی آن است).

این جمعیت مؤسسه‌ای مستقل و تحت نظارت دولت هائیتی بود. طبق قانون هزارها قطعه از بهترین و حاصلخیزترین زمینهای زراعتی در اختیار این جمعیت قرار گرفت. این جمعیت درختان مفید بسیاری را از جمله درختان میوه را (درخت انبه و درخت نان را که در نظام غذایی مردم هائیتی دارای اهمیت بسیار است) انداخت تا به‌جای آن بوته‌های آزمایشی بکارد. این بوته‌ها قرار بود که مادهٔ خام لاستیك یا کائوچو ببار آورد اما نتیجه‌ای که انتظار می‌رفت از آن حاصل نگردید و ناچار از ریشه کنده و به‌جای آن علف برمکیا کاشته شد که از ریشهٔ آن روغن گرفته می‌شد و این روغن می‌بایست کمبود تولید دانه‌هـای روغنی منطقهٔ اقیانوس آرام را که مراکز آن در اثر جنگ از میان‌رفته بود، جبران کند.

احتیاجات جنگ و سرمایهٔ Shada باعث شد که اقتصاد هائیتی رونقی بیابد. بعضی از سوداگران از طریق خرید و فروش کالاهایی که به‌علت نیازمندیهای جنگ کمیاب شده بود در بازار سیاه، ثروتی بدست‌آوردند. اما سال ۱۹۴۵ افول ستارهٔ اقبال لسکو شروع شد. او از ایالات متحد تقاضای وام دیگری کرد اما با تقاضایش موافقت نشد و چون تلخکام شده بود شروع به حملهٔ علنی به آن‌دولت کرد وبخصوص از برنامهٔ Shada شکایت بسیار کرد.

در اواخر سال ۱۹۴۵ لسکو ادامهٔ دوران ریاست جمهور خود را

33. Aurèle Joseph

تا ۱۹۵۱ اعلام کرد. از نظر تاریخی، چنین عملی بخصوص همزمان **با مناقشات** علنی با ایالات متحد امریکا و تروخیلو، عملی سخت غیر-**عاقلانه** بود. در مورد لسکو آنها مقدمات کار را برای سقوط او آماده و راه را برای تحولی هموار کردند که از نظر ظاهر ــ از بدو **استقلال** هائیتی تا آن زمان ــ بیش از موارد دیگر به انقلاب شبیه بود. **نتیجهٔ** دیگر این اقدامات آن شد که دووالیه با سر به‌میدان سیاست تاخت.

۶

تولد یک سیاستمدار

جنگ دوم جهانی پایان یافته بود. نالهٔ زار هائیتی زیر بار حکومت مستبد و نالایق لسکودر آرزوی اصلاحات و عدالت اجتماعی بلند شده بود. سال هزار و نهصد و چهل و شش به منزلهٔ نقطهٔ عطفی در مبارزه میان طبقات اجتماعی شهرنشین ـ یعنی میان مولاتوها که در حصار امتیازات اجتماعی خود سنگر گرفته بودند و سیاهان که نردبان امتیازات اجتماعی را رو به‌بالا می‌پیمودند ـ بر سر در دست‌گرفتن حکومت بود. شعار «قدرت از آن سیاهان است» در پورت اوپرنس عمومیت یافت و البته طبق معمول در این شعار هم دهقانان را سیاه بحساب نمی‌آوردند.

تنفر از لسکو چنان عمومیت یافته بود که شورش ماه ژانویه اجتناب‌ناپذیر شد. دانش‌آموزان دبیرستانها و دانشجویان دانشگاه اعتصابی عمومی بر پا کردند. این اعتصاب ابتدا اعتراضی بود علیه توقیف نشریهٔ «لاروش[1]» (به‌معنی کندوی زنبور عسل) که مدافع حقوق و نظریات روشنفکران جهان بود. بازرگانان امریکایی بنا به توصیهٔ نمایندگی بازرگانی امریکا (که بعدها به درجهٔ سفارت ارتقا یافت) از اعتصاب پشتیبانی کردند. ارتش اطلاع یافت که دولت امریکا از کودتا علیه لسکو استقبال خواهد کرد و ارتش که آماده و در انتظار بود آرزویی جز این نداشت.

---

1. La Ruche

پس از بر کنار شدن لسکو شورایی نظامی مرکب از سه نفر تشکیل شد. سرهنگ «پل. ا. ماگلوار» که در مقام فرمانده گارد کاخ ریاست جمهوری به‌خوبی با پیچیدگیها و دسیسه‌های موجود در پشت نقاب قدرت آگاه بود و با آنها آشنایی داشت، سمتهای دوگانهٔ وزارت کشور و دفاع ملی را بعهده گرفت و انتخابات عمومی را برای ماه اوت ۱۹۴۶ اعلام کرد. تورم پول در اثر جنگ، توده‌های شهرنشین را فقیرتر و از پا افتاده‌تر از پیش کرده و آنها را برای استقبال از قهرمانی ملی آماده ساخته بود واین‌قهرمان در هیأت‌دانیل‌فین‌یوله، معلم بیست‌وشش‌سالهٔ ریاضیات بر آنها ظاهر شد.

متعاقب انقلاب ۱۹۴۶ فین‌یوله یکی از احزاب سیاسی را که در تاریخ هائیتی بسیار کمیاب است تأسیس‌کرد و آن را «نهضت‌کارگران و دهقانان» نامید. این حزب فرانسوا دووالیه پزشك جوان را که در زمینه‌های‌انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی‌و آئین وودو کارشناس و صاحبنظر بود به‌سوی خود جلب کرد. دووالیه ستاد حزب را رونق و شور و جلایی بخشید و فین‌یوله این پزشك سادهٔ کم‌حرف را به دبیرکلی حزب برگزید.

اگرچه ایدئولوژی سیاسی حزب در ابتدا کمی گنگ و مبهم بود اما فین‌یوله با صدای طلائی و تسلط عجیبش بر زبان و سخنوری، این نقیصه را جبران کرد، او برای سیاهپوستان علیه طبقهٔ ممتاز مولاتو سخن می‌گفت و پس از مدت کوتاهی در میان مردم فقیر پورت‌ـ او‌پرنس محبوبیتی عظیم یافت و بر بشکهٔ باروت کینه‌ای که در دل فقرا علیه شهرنشینان ثروتمند جمع شده بود شعله‌ای نزدیك کرد.

چون فین‌یوله خود برای ریاست جمهوری بسیار جوان بود سرهنگ دموستن پتروس کالیکسته را پیش انداخت. این مرد بلند‌ـ قامت لاغر اندام و کودن همان کسی است که در ۱۹۳۷ چیزی نمانده بود کودتایی علیه ستنیو‌ونسان بکند. او به این گناه در دادگاه نظامی محکوم شد، اما بطور مرموز و غیر قابل توجیهی به مأموریتی سیاسی فرستاده شد. اما هنوز به محل مأموریت خود نرسیده بود که دانست غیاباً به گناه خیانت محکوم به مرگ شده است. طی چند سال بعد، از کرم دوست و حامی خود رافایل تروخیلو بهره‌مند بود و تروخیلو در ارتش جمهوری دومی‌نیکن به او سمتی داد و یك بار هم به‌منظور نگران ساختن ونسان او را در نزدیکی مرز هائیتی به مأموریتی فرستاد و سرانجام در ۱۹۴۶ از ریاست جمهوری او پشتیبانی کرد.

اما میان سرهنگ کالیکسته و دانیل فین‌یوله همه چیز بر وفق

مراد نبود. روی سخن فین یوله با توده‌های شهرنشین و کارگران بود و برای نخستین‌بار در عمر سیاسی آنها به کمك و پشتیبانی داخلی امید بسته بود. آنها با حرارتی معصومانه نویدهای او را باور کردند و پنداشتند که همینکه رئیس جمهور پوشالی او بر سر کار آید، خانه‌های زیبا و معشوقگان و اتومبیلهای لوکس کارفرمایان مولاتو به آنها خواهد رسید. سرهنگ کالیکسته از این مبارزات جسورانه و وعده‌های گستاخانهٔ فین یوله احساس نگرانی می‌کرد. معهذا خیابانهای پورت‌اوپرنس از غریوهای «زنده‌باد کالیکسته، زنده‌باد فین‌یوله، مرگ بر سیه‌روزی» می‌لرزید.

علاوه بر Mop یا نهضت کارگران و دهقانان، در ۱۹۴۶ دو حزب مارکسیست نیز ظاهر شدند که عبارت بودند از حزب سوسیالیست خلق و حزب‌کمونیست‌هائیتی. ادگار نره‌نوما[2] که روشنفکری‌سیاهپوست بود از طرف حزب اول کاندیدای ریاست جمهوری بود و عجب اینکه مورد پشتیبانی طبقهٔ ممتاز و نیز سفارت امریکا بود. طبقهٔ ممتاز مجلس قانونگزاری را در اختیار داشتند و عمارت مجلس در روزهای قبل از انتخابات اوت به‌صورت جزیرهٔ کوچکی بود که در میان دریایی منقلب از توفانهای اصلاحات اجتماعی، همچون قلعه‌ای جنگی مجهز شده بود. فین یوله «غلطکهای بخاری» خود را در خیابانها، که با امواج تظاهرکنندگان در تلاطم‌بود، براه انداخته‌بود. مردم هر کار که به‌فکرشان می‌رسید می‌کردند تا نمایندگان را به انتخاب کالیکسته و پشتیبانی از حزب Mop وادار کنند. در این تظاهرات چند نفر بشدت مجروح شدند.

اصطلاح Rouleau Dehors، «غلطکهای بخاری بیرون آمده‌اند.» به‌صورت فریادی درآمد که نتیجه‌اش بستن شتاب‌زدهٔ دره‌ها و تعطیل مغازه‌ها بود. مجلس نمایندگان که محاصره شده بود جنبش فین‌یوله را جنبشی فاشیستی خواند و آن را محکوم کرد و بی‌آنکه از حملات چند روزهٔ غلطکها به‌وحشت بیفتد، پس‌ازدو بار رأی‌گیری‌دومارسه‌استیمه[3] را که مرد سیاهپوستی از دهقانان درهٔ آرتی‌بونیت بود به‌ریاست جمهوری هائیتی انتخاب کرد و پورت اوپرنس از خشم دیوانه شد.

طرفداران فین‌یوله غیظ خود را بر چراغهای برقی خیابانها خالی کردند و این چراغها وسیلهٔ اصلی و در بسیاری موارد تنها

2. Edgar Neré Numas
3. Dumarsais Estimé

وسیلهٔ روشنایی شهر بود. این نخستین بار و نه آخرین باری بود که توده‌های مردم شهرنشین خشم خود را با چنین شدتی ابراز می‌کردند. با پخش شدن این خبر حالت بهتی بر سراسر کشور گسترده شد. دومارسه استیمه بقدر کفایت به راه و رسم و رموز مجلس آشنایی داشت. (در گذشته دلال قهوه، دبیر دبیرستان و سرانجام در ۱۹۳۷ وزیر آموزش بود.) اما بنظر نمی‌رسید که کسی از هویت اصلی او اطلاع دقیقی داشته باشد. روز بعد در حالی که اتومبیلهای زره‌پوش در قسمتهای جنوبی و فقیرنشین شهر بپاسداری در حرکت بودند پیروزمندانه ولی افسرده از شهر دیدن کرد. شایع بود که دولت ایالات متحد امریکا و تروخیلو، هیچیك از انتخاب رئیس‌جمهور جدید چندان دلخوش نبودند.

اما استیمه مردی تیزهوش بود و توانست بر توفان احساساتی که در اثر مبارزهٔ انتخاباتی بوجود آمده بود مسلط شود. او کابینه‌ای ائتلافی تشکیل داد که کلیهٔ دسته‌های مخالف در آن نماینده‌ای داشتند. وزارت آموزش را به فین‌یوله واگزار کرد و به ژرژ ا. ریگو[4] که از طرف سنا داوطلب بود و در مبارزه شکست خورده بود و عضو برجستهٔ حزب سوسیالیست خلق بود وزارت بازرگانی را داد.

او به وزرای خود اجازه داد که به آزادی با خبرنگاران مطبوعات و رادیو طوری‌صحبت کنندکه‌گویی مبارزات انتخاباتی‌هنوز پایان‌نیافته است. فین‌یوله همچنان به‌سخنرانی برای طرفدارانش ادامه می‌داد و به هرکس که می‌خواست حتی به وزرا و همقطاران کابینه‌اش می‌تاخت. اما حملاتش به دکتر ریگو از تاختنهایش به سایر وزرا سخت‌تر و خشونت‌آمیزتر بود و چون استیمه از نرم کردن او خودداری کرد ریگو از عضویت کابینه استعفا داد و باعث ایجاد بحرانی در دولت گردید. استیمه حقوق افسران غیررسمی و افراد اجیر گارد هائیتی را بالا برد تا از پشتیبانی آنها مطمئن گردد. پس از این کار برای جلوگیری از سقوط کابینه اقدامی نکرد و به‌این ترتیب دست پاره‌ای از مخالفان قدیمی خود را بست.

دووالیه به‌سبب مقام خود در حزب Mop به‌ریاست بهداشت‌عمومی گمارده شد. چون حقوقش از دولت نسبتاً مکفی شده بود خانوادهٔ خود را که اکنون چهار عضو داشت به‌خانه‌ای در کوچهٔ روا[5] نقل مکان داد

4. Georges E. Rigaud
5. Roy

و تا زمانی که به‌کاخ ریاست جمهوری رفت آن را عوض نکرد. این خانه در منطقه‌ای از شهر بود که ساکنان آن از طبقهٔ متوسط بودند. خانوادهٔ دووالیه همچنان به‌زندگی محقرانهٔ خود ادامه داد و به‌راستی حتی یخچالی نداشتند و در وقت ضرورت از همسایگان یخ می‌گرفتند و دکتر، حتی داروهایی را که باید سرد نگهداری شود در صندوق یخ همسایگان می‌گذاشت. وقتی فین‌یوله پس از شصت‌و پنج‌روز وزارت آموزش کابینه را ترك کرد، دووالیه بطور قطع و برای همیشه از حزب Mop کناره‌گرفت. او نه‌تنها از سمت دولتی خود راضی بود بلکه یك‌پای خود را نیز روی پلهٔ نردبانی می‌یافت که به کـاخ ریاست جمهور ختم می‌شد.

دووالیه با استیمه چندان نزدیك نبود زیرا رئیس جمهور جدید به‌علت روابط گذشته‌اش او را متحدی غیر قابل اطمینان می‌دانست. اما دووالیه خاموش بود و در میدان سیاست هائیتی سکوت فضیلتی است. در ۱۹۴۸ به‌سمت معاون وزارت کار بکار پرداخت و سال بعد با سمت وزیر بهداری و کار وارد کابینه شد. همکاران او به یاد ندارند که هرگز در اجرای برنامه‌ای اصرار ورزیده باشد و می‌گفتند که بنظر می‌رسید او جز حفظ سمت خود هدفی ندارد و این روش در بسیاری از مراحل زندگی سیاسی او روشی موفق بود. بیاد دارند که او دربارهٔ کارش «بسیار مرموز» بود. پاره‌ای از ناظران بسیار متعجب بودند که تنها تلاش او در جلسهٔ انجمنی نشان دادن چند عکس از بیماران مبتلا به یاوز بوده است. دشمنی کسی را تحریك نمی‌کرد و در کسی اثری خارق‌العاده بر جا نمی‌گذاشت.

کشمکش مختصری با کلیسا پیش آمد. کلیسا از گروهی روشنفکر که دووالیه نیز از شمار آنها بود و از آئین وودو پیروی می‌کردند، شاکی بود. کشیشان کاتولیك از این شکایت داشتند که دامنهٔ بعضی از مطالعات نژادشناسی بجایی کشیده است که تمیز بین کسانی‌که خود را دانشجویان‌این‌علم‌می‌نامند و اشخاصی‌که پیرو آنند و به انجام تشریفات آن آئین می‌پردازند آسان نیست. در این هنگام نشریهٔ له‌گریو دوباره منتشر شد و نام دووالیه به‌عنوان عضو گروه مؤسسان در سرلوحهٔ‌آن قرار داشت.

استیمه خود را نسبت به سیاهپوستان متعهد می‌دانست اما از سیاست عملی نیز چندان بیزار نبود و بعضی از مولاتوها را در سمتهای حساس حفظ کرد بطوری که بهره‌مند شدن خود او و آنها از

تجربیاتشان‌میسر بود. و این‌حال‌باعث‌بوجودآمدن‌وضع‌عجیبی‌شد. سیاهها تلاش خود را در سیاست متمرکز می‌کردند اما نمی‌توانستند دامنهٔ قدرت خود را به خارج از روابط تجاری گسترش دهند. فقط می‌توانستند از طریق سوء استفاده از اعتبارات دولتی در دورانهای رونق اقتصاد بر ثروت خود بیفزایند و به‌صورت نوعی طبقهٔ ممتاز سیاه تظاهر کنند و به‌این شکل در برابر دستگاه حاکمهٔ مولاتوها که اساس قدرتش وسیعتر بود قد علم کنند.

استیمه برنامهٔ اصلاحاتی را شروع کرد که هدف آن محکم کردن مبانی نهضتی بود که او خود آغاز کرده بود. او حداقل دستمزد روزانهٔ کارگران را از سی به هفتادسنت افزایش داد و تصویب قوانینی را خواستار شد که نخستین برنامهٔ امنیت اجتماعی هائیتی را تشکیل می‌داد. در ایجاد شرایط مساعد برای بازرگانی هائیتی کوشش بسیار کرد و در عین حال سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق کرد. با سرمایه‌گذاری در تأسیس هتلهای جدید به جهانگردی رونقی بخشید و شش میلیون دلار برای ساختن نمایشگاه دویست‌سالهٔ هائیتی (نمایشگاه بین‌المللی) که در ۵۰ـ۱۹۴۹ دائر شد خرج کرد و به‌این ترتیب حدود بیست و چهار هکتار از اراضی زشت و فقیرنشین شهر را پاك کرد و زیبا ساخت. در زمینهٔ توسعهٔ امور فرهنگی و اقتصادی با سازمانهای بین‌المللی همکاری کرد. وام سال ۱۹۲۲ را به امریکا بازپرداخت و به‌این ترتیب بانك مرکزی را از نظارت مالی امریکا آزاد کرد. نهضت او نهضت سیاهی بود که می‌کوشید در چهارچوب قدیمی به‌اصلاح امور بپردازد.

یکی دیگر از طرحهای استیمه دوباره‌سازی شهر مرزی بلادر[6] در برابر شهر الیاس پی‌نیا[7] بود و این‌شهر به‌دست تروخیلو در آن‌سوی مرز، در دومی‌نیکن ساخته شده بود. بلادر در کنار جادهٔ اصلی بود که پورت اوپرنس را به جمهوری دومی‌نیکن وصل می‌کرد. استیمه با صرف ششصد هزار دلار هزینه خیابان اصلی شهر را اسفالت کرد و هتلی نو و خانه‌هایی تازه ساخت و آنها را با نیروی برق و آب آشامیدنی مجهز کرد. ظاهراً مشاهدهٔ چنین پیشرفتی در کشور همسایه برای تروخیلو خوشایند نبود و به‌منظور کارشکنی مسیر ترافیك

6. Belladère
7. Elias Pina

جمهوری دومی‌نیکن را منحرف کرد و از شهر خیمانی[8] گذراند که در امتداد مرز در جنوب بلادر قرار داشت و به این ترتیب بلادر دورافتاده ماند.

به‌رغم شکست سیاسی پورت اوپرنس درین زمان رونق این شهر شروع شد. با ایجاد نمایشگاه جدیدی، منظرهٔ ساحل دریا زیبا شده بود و جهانگردان بعد از جنگ به جاذبهٔ زیباییهای بسیار طبیعی هائیتی و وسایل رفاه پر تجمل هتلهای جدید تسلیم می‌شدند. استیمه دهقانان را وادار کرد که در شهر کفش به‌پا کنند. قانون مالیات بر درآمد تصویب شد. در نظام آموزش و کشاورزی تجدیدنظر بعمل آمد و تدریس تاریخ بر بیگانگان ممنوع گردید.

رفتار طبقهٔ‌ممتاز سیاه‌که اکنون از امتیازهای‌فراوانی برخوردار بودند موجب بروز مشکلاتی شد. بی‌انضباطی آنها و اغلب حرص فراوانشان رفته رفته باعث ایجاد عکس‌العملهای شدیدی گردید. در زمینهٔ تجارت موز سوءاستفاده‌ای کشف شد که به‌یك رسوایی تجاری ـ سیاسی انجامید و نیز بعضی از صاحبمنصبان عالیرتبهٔ سیاهپوست در امر ساختمان نمایشگاه به اختلاس متهم شدند. شکاف میان مولاتو و سیاهان وسعت می‌گرفت. طبقهٔ ممتاز قدیم، ارتش و بخصوص مرد نیرومند سیاه، سرهنگ پل ماگلوار را متحدی ذیقیمت یافت. استیمه به‌منظور نرم‌کردن و جلب محبت دولت امریکا که نسبت به او ظنین بود با جنبشهای رادیکال دانشجویی و کارگری مخالفت می‌ورزید زیرا به کمك مالی امریکا نیازمند بود. به این ترتیب در دو جناح راست و چپ جبهه‌های مخالف با او تشکیل شد و در طبقهٔ پائین اجتماع دیگر هواداری نداشت.

دووالیه یك بار دیگر در نمایش مبارزه بر سر قدرت در نخستین ردیف تماشاگران قرار داشت. اما این‌بار علاقهٔ عاطفی‌عمیقی از خود نشان می‌داد. او در مقام وزیر از نزدیك مشاهده می‌کرد که چگونه اغتشاشات دانشجویان و کارگران سرانجام به نفع طبقهٔ ممتاز مولاتو تمام می‌شود. هنگامی که استیمه در تصویب تغییراتی در قانون اساسی که راه را برای تجدید ریاست جمهوری او باز می‌کرد اصرار ورزید، پایان کارش نزدیك شد. انتخابات مجلس نمایندگان موقع استیمه را ضعیف کرده بود. مجلس جدید از تصویب لایحهٔ اصلاحیهٔ قانون اساسی که ریاست جمهوری او را یك دورهٔ دیگر تمدید می‌کرد،

8. Jimani

امتناع ورزید. در پاسخ این سرپیچی انبوهی از طرفداران او مجلس قانونگزاری را ویران و غارت کردند. مردم در خیابانها می‌دویدند و قطعه شکسته‌های مبل مجلس را بالای سر خود حرکت می‌دادند و فریاد می‌زدند «زنده باد استیمه» و اینجا جنبهٔ خشن‌تری از شخصیت دووالیه تظاهر کرد. اما این تظاهر علنی نشد. اعضای کابینه بیاد می‌آوردند که به‌نزد استیمه رفت و از او اجازه خواست که تسویه حساب با ماگلوار و دارودسته‌اش را بعهده بگیرد. اما استیمه موافقت نکرد.

شایعهٔ کودتای ارتش در شهر پخش شده بود. شاید سرانجام دووالیه خود باعث این کودتا شده باشد یادداشتی نوشت و منتشر کرد و در آن از ماگلوار انتقاد و او را به خیانت علیه دولت متهم کرد. نتیجه این شد که استیمه یکایك افسران ستاد را به دفتر خود احضار کرد و آنها را وادارکرد که وفاداری وپشتیبانی خود را نسبت به او یا ماگلوار صریحاً اعلام دارند. همه استیمه را انتخاب ولی در عمل از ماگلوار پشتیبانی کردند. همان کسان که دو روز پیش در خیابانها فریاد می‌زدند «زنده‌باد استیمه» امروز فریاد می‌کشیدند «مرگ بر استیمه.» در دهم ماه مه ۱۹۵۰ ماگلوار که با پشتیبانی خود استیمه را به‌ریاست جمهوری رسانیده بود، او را با کودتایی بی‌خونریزی از این سمت خلع کرد. از ۱۹۱۵ این نخستین‌بار بود که ارتش به‌تنهایی و مستقیماً در عوض کردن حکومت دخالت می‌کرد.

طی شبهای بعد از سقوط استیمه، دووالیه تهدید کرد که شهر را آتش بزنند. هر چند این کار را نکرد اما از پذیرفتن کودتا نیز خودداری‌کرد و به‌خلاف سایر صاحب‌منصبان حکومت‌استیمه، با همکاری با حکومت ماگلوار تن در نداد. در بیستم مه ۱۹۵۰ استیمه همسر و چهار فرزندش را با یك کشتی که به هوبوکن[9] نیوجرسی می‌رفت به امریکا برد. از آنجا به نیویورك تبعید شد و سه سال بعد در آنجا مرد. دووالیه که بشدت غضبناك بود به هیأت امریکایی بهداشت بازگشت. او دوباره نظامیان را در عمل دیده بود و سوگند خورد که آنها را فراموش نکند.

9. Hoboken



ماگلوار

دوران حکومت ماگلوار بطور کلی برای هائیتی دوران خوبی بود. صنایع دستی که طی حکومت استیمه تشویق شده بود در دوران ماگلوار شکوفان گشت. سیل جهانگردان به پورت‌اوپرنس سرازیر گردید و سوءاستفاده از قدرت در مقایسه با آنچه در گذشته به‌هائیتی لطمه زده بود، قابل توجه نبود.

سرهنگ سیاهپوست کار خود را در شرایط خوبی شروع کرد. طبقهٔ ممتاز، ارتش، کلیسا و ایالات متحد امریکا از او پشتیبانی می‌کردند. با تروخیلو کشمکشی نداشت و از این گذشته تا حدودی از محبوبیتی برخوردار بود. چنانکه حتی پاره‌ای از طرفداران استیمه او را دوست می‌داشتند. هرچه بود سیاه بود و آنها با آسودگی خیال دریافتند که هرچند اوضاع مثل دوران استیمه بروفق مرادنیست، لااقل از همهٔ مزایای خود محروم نشده‌اند. ماگلوار تقریباً درنظر هرطبقه و صنفی امتیازی داشت. لویی دژوا به‌جای خود در مجلس قانونگزاری بازگشت و دانیل‌فین‌یوله که محبوبیتش را همچنان حفظ کرده بود از پورت اوپرنس وکیل شد.

در انتخابات هشتم اکتبر ۱۹۵۰ کلیهٔ کلانسالان، بغیراز زنان حق رأی داشتند. افتتاح مجلس با ضیافتی عظیم همراه بود و مردم هائیتی بزودی به‌جشنهای پرنور و سرور حکومت ماگلوار خوگرفتند. این جشن در پنجم دسامبر شروع شد و سه‌روز طول کشید. ماگلوار

طی تشریفاتی با شلیك بیست‌ویك تیر توپ و برافراشتن پرچم ومراسم نماز کلیسایی قدرت قانونی را در دست‌گرفت. به‌لباس سیاه درآمد و در میان نظامیانی قرار گرفت که همه لباس سفید به‌تن داشتند.

ماگلوار گفت: «من یك سربازم و گوش به‌فرمان ملتم و هرگز نافرمانی نخواهم‌کرد.» او ازکمك به‌دهقانان صحبت‌کرد وازبرانداختن ظلم و فساد و از مناعت و مقام انسانی و در عین حال مبارزه علیه کمونیسم و از آزادی مطبوعات. یکی از قدمهایی که ماگلوار در مقام ریاست جمهور برداشت قبول دعوتی از جانب تروخیلو بود. در فوریهٔ ۱۹۵۱ رؤسای جمهور دو کشور پس از چهارده سال برای بار نخست یکدیگر را ملاقات کردند و هردو به‌یك مدت در شهرهای مرزی بلادر در هائیتی والیاس‌پی‌نیا درجمهوری دومی‌نیکن‌گذراندند وموافقتنامه‌ای ۳۵۵ کلمه‌ای در خصوص برقراری روابط نزدیکتر و همکاری علیه کمونیسم و تنظیم مقررات حرکت جمعیت و مهاجرت میان دو کشور امضا کردند. وقتی دو دوست روی یکدیگررا می‌بوسیدند دست ماگلوار به‌تپانچه‌ای خورد که برکمر تروخیلو بسته شده بود و تروخیلو بعدها گفت که می‌دانسته است که عصای ماگلوار تفنگی عصاوار است.

دووالیه به‌کار خود با امریکائیان در ادارهٔ اصل چهار به‌عنوان مشاور هیأت بهداشتی امریکا ادامه داد. تلخکامی او و تصمیمش به مبارزه با ماگلوار با گذشت زمان شدیدتر می‌شد. او کلمان ژومل یکی از کمك پزشکان سابق را که در وزارت کار و بهداشت عمومی کابینهٔ استیمه یکی از افراد مورد حمایت خود او بود می‌دید که وزیر دارایی ماگلوار و یکی از اشخاص مورد علاقهٔ شخص رئیس جمهور شده است. ژومل که مردی جاه‌طلب بود چنین استدلال می‌کرد که او با سقوط استیمه کار دولت را رها نکرد زیرا معتقد بود که کشور به‌دستگاه خدمات دولتی بیشتر احتیاج دارد تا به‌دستگاهی فاسد و رشوه‌خوار که در آن کارمندان دولت با هرتغییر رئیس جمهور عوض شوند. خانوادهٔ ژومل که خانوادهٔ سیاه متشخصی از شهر کوچك سن‌مارك بودند، در کوچهٔ روا به‌فاصلهٔ پنج خانه از خانهٔ دووالیه سکونت داشتند. دووالیه طی دوران استیمه بسیار و بخصوص روزهای یکشنبه به‌دیدار آنها می‌رفت و با آنها غذا می‌خورد و اغلب بشقاب خود را عوض می‌کرد تا غذایی را که برای کلمان گذاشته‌اند بخورد. اغلب می‌ترسید که مسمومش کنند.

وقتی دولت ماگلوار شروع بکار کرد دووالیه با کلمان باربو[1] آشنا شد و او سیاهی تیزهوش بود و سیمائی ظریف داشت و بعدها در زندگی دووالیه نفوذ بسیار یافت. باربو با سقوط استیمه شغل کوچك خود را در وزارت کشاورزی از دست داد. او نیز اهل شهر سن‌مارك و در آنجا معلم دبستان بود و بادخترشهردار ازدواج‌کرده بود. دووالیه او را کمك کرد تا در ادارهٔ اصل چهار شغلی اداری بگیرد و باربو جزو گروه کوچکی شد که حتی در آن زمان دووالیه را رهبری سیاسی و مستحق ریاست جمهوری می‌دانستند. باربـو مردی آرام و بسیار مدبر و دوستیش برای دووالیه بسیار مغتنم بود. زیرا نقص بزرگ او یعنی نداشتن تبحر در سازمان‌دادن را جبران می‌کرد.

عجیب اینجاست کـه مبارزه با بیماری «یاوز» طـی زمامداری ماگلوار به‌حداکثر شدت خود رسید و بیماری تحت کنترل درآمد. این پیروزی به‌سبب آن بود که پنی‌سیلین با سهولت بیشتری بدست می‌آمد. در ۱۹۴۵ قیمت یك میلیون واحد آن چهار دلار بود. حـال آنکه در ۱۹۵۰ بهای همین مقدار به‌پنجاه و پنج سنت تنزل کرده بود. از آنجا که تلفات یاوز در اطفال از همه سنگین‌تر است یونیسف[2] آمادگی خود را برای خرید پنی‌سیلین اعلام داشت. دولت هائیتی با کمك اصل چهار در ۱۹۵۱ مراکز تلقیح تأسیس کرد و هفتاد و دو نفر مددکار پزشکی را سوار براسب به‌روستاها فرستاد تا عملیات مبارزه را تکمیل کنند. این مددکاران جعبه‌های دوا و وسایل تزریق جلدی در خورجین خود داشتند. نقشهٔ مفصلی از ناحیهٔ مأموریت خود را مطالعه می‌کردند و به جستجوی یك‌یك ساکنان آن ناحیه می‌پرداختند و یك آمپول پنی‌سیلین برکپل هرکدام فرو می‌کردند. در ۱۹۵۳ اجرای این برنامه با صرف پانصد هزار دلار هزینه از طرف دولت هائیتی و ششصد و پنجاه هزار دلار از طرف یونیسف پایان یافت و نام هیأت بهداشت امریکایی بـه سرویس تعاونی بهداشتی کشورهای امریکایی تغییر یافت. همینکـه حملهٔ سواره علیه «یاوز» به پیروزی انجامید وظیفهٔ این‌گروه آن بود که به‌کمك شانزده درمانگاهی که در نقاط مختلف کشور تأسیس شده بود این بیماری را کاملا کنترل کنند، و دووالیه در این زمینه کار می‌کرد.

ماگلوار در سالهایی که می‌توان سالهای طلایـی زمامداری او دانست اگرچه در واقع با طبقهٔ ممتاز قدیمی بیش از اندازه سر عنایت

1. Clément Barbot
2. UNICEF

داشت تعادلی سطحی بین رنگ و طبقه برقرار کرد. نیروی پلیس و نظامیان با شدت عمل در حفظ نظم مـی‌کوشیدند و کشور از رفاهی نسبی که بیشتر شامل طبقات ممتاز می‌شد برخوردار بود. ماگلوارکاری نمی‌کرد که تروخیلوی متنفذ را ناخوش آید و روابط هائیتی با ایالات متحد امریکا هرگز بهتر از دوران او نبود. ماگلوار روی زیربنایی که استیمه در ساختن آن پیشاهنگ بود، دست به‌اصلاحات زد. برنامه‌ای پنج‌ساله برای توسعه و زیبایی و صنعتی کـردن کشور طرح کـرد. جهانگردی به‌اوج رونق خود رسید. تشویقها و مساعدتهایی بـرای سرمایه‌گذاران خارجی درنظر گرفته شد. پیشرفت در زمینهٔ بهداشت و آموزش ادامه یافت و در زمینهٔ بدست آوردن موقع بهتری در بازار بین‌المللی قهوه، اقدامات مهمی بعمل آمد.

اگر چه هائیتی در این دوران سود بسیار حاصل کرد ولی شخص مـاگلوار با حسن‌نیت ازاین‌کامیابی سخت بهره‌مندبود. بزودی شهرت عیاشیها و باده‌گساریها و شکوه و تجمل دربار و ماجـراهای عشقیش همه‌جا پیچید. شخصیتهای جهانی به‌هائیتی می‌آمدند تا به‌دریافت نشان مفتخر گردند، یا در جشنها و ضیافتهای او شرکت کنند. ماگلوار با لباسهای فاخر و با سنجاق کراواتهای الماس یا لباس پرشکوه نظامی به‌آنها خوشامد می‌گفت. مجلهٔ تایم چهرهٔ اورا پشت جلد خود چاپ‌کرد. شاید نخستین رئیس جمهور هائیتی باشد که در جهان خارج معروفیتی کسب کرده است. ماگلوار گرداگرد کـاخ ریاست جمهوری چراغهای آبی‌رنگ نصب کرد تا کاخ را در شب جلالی بخشد.

هائیتی با هنرمندان ونویسندگان وارباب تئاتر روابط صمیمانه برقرار کرد. نوئل کاوارد[3]، پولت‌گودار[4]، ترومن کاپوت[5]، ایروینگ برلین[6] وبسیاری دیگر از هائیتی دیدن‌کردند. وسایل‌تفریح وسرگرمی بفراوانی و گشاده‌دستی مهیا بود. در آوریل ۱۹۵۲ بیست هزار دلار برای پذیرایی و سرگرم کردن ژنرال هکتور.ب. تروخیلو معاون رئیس جمهور دومی‌نیکن که برای دیدار رسمی چهار روزه‌ای به‌هائیتی می‌ـ آمد اختصاص یافت. در ماه مه ضیافت اولین نمایش جهانی فیلمی که

3. Noel Coward
4. Poulette Godard
5. Truman Capote
6. Irving Berlin

براساس رمان کنت رابرتس[7] دربارهٔ هائیتی به‌عنوان لیدیابیلی[8] تهیه شده بود در سالنی مجهز به‌دستگاه تهویهٔ مطبوع برگزار شد. این تئاتر به‌دستور ماگلوار در محوطهٔ پادگان دسالین نزدیك کاخ ساخته شده بود. ماگلوار در ماه ژوئیه به‌مناسبت تولد خود ورزشگاه فوتبالی را که یکصد و بیست هزار دلار هزینهٔ آن شده بود افتتاح کرد. در ماه اوت آناستازیو سوموزا[9] دیکتاتور نیکاراگوآ[10] و همسرش دیداری رسمی از هائیتی بعمل آوردند ودر مجالس رقصی که در کاخ برپا می‌شد دو دیکتاتور در نمایش نشانها و لباسهای فاخر خود باهم مسابقه می‌گذاشتند. در یکی از این مجالس ماگلوار کتی به‌رنگ کبود سیر با دامنی گرد و سرشانه و یراق به تن و کلاهی سه‌لبه‌به‌رسم قرون‌گذشته برسر داشت.

اما وقایعی نیز اتفاق می‌افتاد و مسایلی پیش می‌آمد که حل‌ناشدنی باقی می‌ماند. آرسن[11] برادر ماگلوار مهندس و وزیر امور اجتماعی بود و برای اجرای برنامه‌های دولتی مبالغی غیرعادی پول خرج می‌شد و جنایتی که یك کارمند وزارت امور اجتماعی به‌نام دزینور[12] قربانی آن بود، هرچند که روشن نشده مسکوت ماند اما سایه‌ای از ابهام براو انداخت. در این جنایت دزینور زخمی شد وکلیهٔ اعضای خانواده‌اش در شبیخونی سریع توسط اشخاصی ناشناس بقتل رسیدند. ماگلوار و برادرش مظنون واقع شدند زیرا اتهامات سوء استفاده و اختلاس به‌آن وزارتخانه وارد آمده بود. دزینور بهبود یافت و به‌مأموریتی دیپلماتیك به‌نیویورك فرستاده شد. ماگلوار سالها بعد، زمانی که در تبعید بسر می‌برد گفت که احساس می‌کند که این جنایت به‌دست گروه طرفداران دووالیه انجام شده است تا دولت را تحت‌فشار قرار دهند.

وقتی استیمه رئیس جمهور سابق در ژوئیه ۱۹۵۳ در نیویورك مرد، ماگلوار جسدش را به‌هائیتی آورد و با تشییع جنازهٔ رسمی و با تمام افتخارات نظامی بخاك سپرد.

و این همان سالی بود که ماگلوار لباسهای مخصوص طلایی و

7. Kenneth Roberts
8. Lydia Bailey
9. Anastasio Somoza
10. Nicaragua
11. Arsène
12. Désinor

آبی رنگی به‌ارزش پنجاه هزار دلار برای افراد گارد خود سفارش داد و هفت میلیون دلار برای برنامهٔ نوسازی کاپ‌هایی تین خرج کرد و در عین حفظ زیبائیهای بندر قدیمی، تجهیزات بندری‌جدیدی به‌آن اضافه کرد و یك دیوارهٔ ساحلی ساخت و با صرف هزینه‌ای اضافی شاهراه جدیدی بین کاپ هایی‌تین و پورت اوپرنس بوجود آورد. در پایتخت میدان شان‌دومارس و میدانی برای قهرمانان استقلال در جلو کاخ ساخته شد و مجسمه‌های مردانی که در راه آزادی جنگیده بودند از جمله یك مجسمهٔ چهار تنی دسالین در آن برپا شد.

در ماه نوامبر آن سال دفترچه‌های تبلیغاتی ضد ماگلوار در تمام شهر پخش شد. یك شب پلیس به‌دو نفر که پس از نصب پوستر اخلالگرانه فرار می‌کردند تیراندازی کرد و آنها را از پا درآورد. ماگلوار از مأمورانی که در این ماجرا شرکت داشتند دیدن کرد و به آنها گفت: «شما می‌دانید که از سوءاستفاده از قدرت متنفرم. ولی هربار ماجراهایی پیش می‌آید که انجام اقداماتی را نظیر آنچه شما کردید ایجاب می‌کند، وظیفهٔ خود را انجام دهید من مسئولیت آن را بعهده می‌گیرم.»

با نزدیك شدن یکصد و پنجاهمین سالگرد استقلال، ماگلوار شهر تاریخی گونایو[13] را برای جشنها آماده کرد. کلیسایی به‌سبك جدید ساخت و دو میدان عمومی را آراست و مراسمی تهیه دید که به‌راستی باشکوه بود. صحنهٔ آخرین نبرد استقلال دوباره بازی شد. وقتی دسالین پیروز برای لشکر خود سخنرانی کرد همسر سفیر فرانسه چنان متأثر شدکه بگریه افتاد و دلداری سفیر انگلیس که‌به او می‌گفت: «غصه نخورید روزگار امپریالیسم فرانسوی به پایان رسیده بود.» البته در بهبود او مؤثر نیفتاد.

صحنهٔ آخرین نبرد قطعی چنان کامل بود که حتی طی آن اسبی کشته شد و آن زمانی بود که یك فرماندهٔ جسور انقلابی مرکب خود را از دست داد و یك ژنرال فرانسوی که علیه او می‌جنگید بقدری تحت تأثیر جسارت او قرار گرفت که اسب دیگری به‌او عرضه کرد.

در حالی که دیپلماتها و صاحب‌منصبان رسمی این صحنه را تماشا می‌کردند، ژنرال ماگلوارکه اوهم مجذوب بازی شده بود، دکمه‌های بالاتنهٔ خود را باز کرد و دست خود را به‌رسم ناپلئون به‌درون

13. Gonaïves

سینه برد. صدها دهقان زمانی که بنظر می‌رسید فرانسویان پیروز می‌شوند عکس‌العملی عاطفی از خود نشان دادند و ضمن نمایشی فی‌البداهه همه برتپه‌ای یورش بردند. پرچم سه‌رنگ فرانسه را از قلعهٔ قدیمی پائین کشیدند و سربازان را شکست دادند. از این گذشته در این مراسم‌اعلامیهٔ استقلال هائیتی وهمچنین مقدمهٔ وحشیانهٔ معروف آن: «برای نوشتن‌این‌فرمان‌استقلال پوست‌مردی‌سفیدپوست...»که‌توسط منشی دسالین بواروِن‌تونر نوشته شده بود توسط سرتیپ آنتوان‌لولت[14] خوانده شد. در پایان روز جشن شامی در هوای آزاد و روی چمن، در برابر ویرانه‌های قصر سان‌سوسی نزدیك كاپ هایی‌تین صرف شد و در آن ستارهٔ امریکائی مارین اندرسن[15] آواز خواند.

در ژانویهٔ ۱۹۵۴، ماگلوار رسماً از بروز جنبشی علیه خود اطلاع یافت و هزاران کارگر و کارمندان دولت را در چمن کاخ ریاست جمهور جمع کرد و یکی از معروفترین سخنرانیهای خود را ایراد کرد: «در ۱۹۴۶ من سرگردی بیش نبودم و توانستم آنها را سرکوب کنم. در ۱۹۵۰ شلوار آهنی پوشیدم و اینك بار دیگر مجبورم که آن را به‌پا کنم تا گروهی اراذل بی‌سروپا را به‌جای خود بنشانم. از میان‌وکلای مجلس دانیل فین‌یوله وروسینی پی‌یرلویی[16] مهمترین چهره‌های‌سیاسی بودند که بازداشت شدند. آنها متهم بودندکه با تحریك‌کارگران ودانشجویان به‌اعتصاب و انتشار نشریات مضر و اخلالگرانه بین افراد نیروهای مسلح، و دعوت به‌شورش علیه «حکومتی مرتجع» بر ضد دولت توطئه کرده‌اند. پلیس در جستجوی سناتور مارسل‌هرار[17] نیز بود اما او گریخت. روزنامهٔ دانیل فین‌یوله به اسم «هائیتی دموکرات» تعطیل شدو او خود تا ماه آوریل که فرمان عفو عمومی صادر شد در زندان باقی ماند.

در ماه دسامبر آن سال ماگلوار به‌فعالیتهای دووالیه توجهی‌نشان داد. برای سرویس تعاونی بهداشت کشورهای امریکایی پیغام فرستاد که دووالیه را از آن مؤسسه بیرون کنند زیرا دووالیه از سمت خود در سازمانی امریکایی به‌عنوان سنگری برای‌فعالیتهای سیاسی‌خود استفاده می‌کند. وقتی دووالیه از این موضوع اطلاع یافت، زندگی مخفی خود

14. Antoine Levelt
15. Marian Anderson
16. Rossini Pierre-Lows
17. Marcel Hérard

را شروع کرد و تا ماه اوت ۱۹۵۶ بطور نیم‌پنهان باقی ماند. او در منزل همسایه بسر می‌برد و با خانوادهٔ خود در تماس بود و البته کسی مزاحم خانوادهٔ او نشد. ماگلوار بعدها گفت که هرگزتلاشی جدی برای توقیف دووالیه نکرده است. فقط می‌خواسته است که او را در حال دفاع نگهدارد.

در سپتامبر ۱۹۵۵ دووالیه محل اختفای خود را عوض کرد. به خانهٔ روبرو به‌منزل کشیشی به‌نام ژان‌باتیست ژرژ رفت و این کشیش بعدها یکی از ثابت قدم‌ترین دشمنان این کالیگولای سیاه‌شد. برای این تغییر منزل اقدامات احتیاطی مهمی انجام شد. دووالیه لباس زنانه پوشید و یکی از دوستان او را با اتومبیل خود بــه‌شهر برد و طول بولوار هاری‌ترومن را پیمود وسپس به‌خانهٔ کشیش بازگشت. دووالیه با لباس زنانهٔ خود در کوچهٔ مجاور از اتومبیل پیاده و از درعقب وارد خانهٔ کشیش شد. و اینها همه حالت‌اعمال‌کودکانی را داشت که نقش ماجراجویان را بازی می‌کنند حال‌آنکه والدینشان زیرچشم مراقب‌بازی آنهایند.

دووالیه روی تختخوابی سفری در طبقهٔ دوم منزل کشیش می‌خوابید. در آن طبقه نمازخانه‌ای هم بود و هربار که کشیش در آنجــا به‌اجرای مراسم دعا مشغول می‌شد دووالیه تختخوابش را جمع می‌کرد و با خود به‌درون حمام می‌برد. شبها تختخوابش را در دفتر کشیش می‌زد و خود را با کتابهای کتابخانهٔ او سرگرم می‌کرد. باربو همیشه می‌گفت کــه کتاب مورد علاقهٔ دووالیه که طــی قسمت اعظم زندگی زیرزمینیش‌با خود داشت، کتاب «شاهزاده» ماکیاولی[18] بود. دووالیه‌این زندگی زیرزمینی خود را بسیار جدی می‌گرفت و حتی شبها هربار که از کنار پنجره می‌گذشت خم می‌شد. وقتی کتاب نمی‌خواند در دفترچه‌های مخصوص شاگرد مدرسه‌ها می‌نوشت. این نوشته‌های او بعدهــا منشأ اولین قانونی شدکه او در خصوص مبارزه بابیسوادی تدوین‌کرد، نیز مبانی مدرسهٔ بررسیهای بین‌المللی در این نوشته‌ها نهاده شده بود.

معهذا او برای میزبان خود میهمان‌مزاحمی نبود. به‌علت بیماری قند، نه‌شیرینی می‌خورد و نه مشروبات الکلی می‌نوشید و نه سیگار می‌کشید. به‌سیب و سون‌آپ علاقه داشت.

18. Machiaveli

این ژرژ کشیش در کانادا تحصیل کرده و رسالهٔ دکتری خود را در قانون کلیسا نوشته بود. هنگامی که در ۱۹۴۹ در دوران حکـومت استیمه به‌هائیتی بازگشت، کشیش دانشگاه شد.

در همسایگی خانه‌اش کانون دانشجویان بود و حسابدار ایـن کانون دانشجوی‌جوانی‌بود به‌نام‌لوکنرکامبرون[۱۹] ودووالیه این‌کامبرون را از پیش می‌شناخت و هنگامی‌که رئیس جمهور شد از استعدادش در جمع‌آوری پول استفادهٔ بسیار کرد.

خانوادهٔ ژومل‌طی‌روزگار اختفای‌دووالیه برای‌او دوستان‌وفاداری بودند. هر چند دووالیه بعدها نسبت به آنها حق‌شناس‌نبود و هریك از آنها را که توانست به‌چنگ آورد و کشت. تنها اقدام انتفاعی دووالیه در دوران وزارتش خرید یك واگن استیشن بود که مسافر حمل می‌کرد (کرایهٔ هرنفر هفت سنت بود) وقتی پلیس ماگلوار رانندهٔ اتومبیل را بازداشت‌کرد، ژومل اورا آزادکرد واتومبیل‌را به‌صاحبش‌بازگرداند. این اتومبیل منبع عایدی دووالیه دردوران اختفایش بود. خانوادهٔ ژومل همچنین از نفوذ خود استفاده کرد تا دووال پـدر دووالیه از لیست مقرری بگیران دولتی حذف نشود. از این گـذشته سه‌برادر ژومل ماهی یکصد و پنجاه دلار به‌خانوادهٔ دووالیه کمك می‌کردند.

دووالیه شش هفته در منزل کشیش ماند. اما خانهٔ کشیش یکی از پناهگاههای متعدد او بود. ضمن اینکه پناهگاه خود را عوض می‌کرد و برای سقوط ماگلوار توطئه می‌چید، باربو همراه و مشاور دائمی او شد. دووالیه همچنین رفاقتی غیرقابل اطمینان با مارکس پروسپه[۲۰] رئیس پلیس ماگلوار برقرار کرد و این رئیس پلیس ظاهراً با سست‌ـ گرفتن تعقیب او خود را علیه وقایع احتمالی آینده محفوظ می‌داشت. دووالیه یك‌بار در خانه‌ای مجاور یك پمپ بنزین مخفی شده بود. خانه آتش گرفت و پلیس وارد صحنه شد و افسری جوان دری را باز کرد و دووالیه را پشت آن ایستاده یافت. افسر جوان سری تکان داد و دور شد. بسیاری از جاسوسان و کارآگاهان ماگلوار در دوران حـکومت دووالیه به‌سازمان تونتون ماکوت پیوستند. بعضی از آنها تیراندازان ماهری بودند، زیرا فرصت تمرین بسیار داشتند. آنها ترجیح می‌دادند مجرمینی را که توقیف می‌کنند بقتل برسانند تا بعد به‌لطایف‌الحیل در دادگاه تبرئه نشوند.

---

19. Luckner Cambronne
20. Marcaisse Prosper

پرزیدنت دوایت د. آیزنهاور، پرزیدنت ماگلوار و همسرش را دعوت کرد که در ژانویه ۱۹۵۵ بطور رسمی از ایالات متحد امریکا دیدن کنند و از آنها پذیرائی شایانی بعمل آمد. ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا از آنها استقبال کرد و سپس با کوکبه از خیابان کانستی تیتوشن[21] سرازیر شدند. ماگلوار و همسرش یك‌شب در کاخ سفید ماندند و بعد به Bloir House خانهٔ مخصوص میهمانان رئیس جمهور رفتند. در ۲۷ ژانویه ماگلوار در یك اجلاس مشترك نمایندگان کنگره سخنرانی پرمعنی و خردمندانه‌ای ایراد کرد که حاوی مطالبی جدی‌تر از تعارفات معمول بود. به‌نمایندگان کنگره خاطرنشان ساخت که دولت ایالات متحد نسبت به‌ممالك نیمکرهٔ امریکایی «رفتاری محتاطانه» داشته است و صحبت از «سوءظنهایی» کرد که در خصوص دکترین مونرو پیدا شده است. او گفت که آبراهام لینکلن باباز‌شناختن استقلال هائیتی به‌ما کمك کرد. اما تا فرانکلین د. روزولت با سیاست حسن همجواریش پیش نیامد (و تا در اثر همین سیاست در ۱۹۳۴ فرمان تخلیهٔ نیروهای امریکا را صادر نکرد.) «روابط صمیمیت و برادری» بین این دو جمهوری برقرار نشد. او سپس از پرزیدنت آیزنهاور قدردانی کرد و گفت: شك نیست که گاهگاه ابرهایی این فضای تفاهم و اعتماد را تاریك خواهند کرد. ما اغلب از عدم‌کفایت کمك امریکا شکایت کرده‌ایم و حال آنکه کشورهای دورتر، از این رهگذر استفاده‌های کلان می‌برند. ولی ما معتقدیم که سرنوشت ما در خوب و بد با سرنوشت دموکراسی عظیم امریکا روابط نزدیك دارد.

ماگلوار از واشینگتن به‌نیویورك رفت و با کوکبه‌ای طولانی از خیابان برادوی[22] گذشت. در مصاحبهٔ مطبوعاتی که متعاقب آن ترتیب داده شده بود اظهار داشت: «از نوزده سال پیش که قانون ضد کمونیسم به‌تصویب رسیده است، کمونیستها به هیچ روی نتوانسته‌اند به‌داخل خاك‌هائیتی نفوذکنند. اصولا مردم‌هائیتی دربرابر کمونیسم مصونیت دارند زیرا که ثروت بین افراد مردم به‌خوبی تقسیم شده است.» (البته دهقانها این اظهار اخیر او را تکذیب می‌کردند و دو حزب کمونیست کوچك ولی استوار و سرسخت در هائیتی سازمان می‌گرفت و برای آینده نقشه‌هایی حساب شده داشت.) ماگلوار و همسرش پس از دیدار از شیکاگو و کانادا از طریق جامائیکا به‌هائیتی

21. Constitution Avenue
22. Broadway

بازگشتند. وقتی با ناوهواپیمابر انگلیسی ترایومف[۲۳] به‌پورت‌او پرنس رسیدند، پنجاه هزارنفر از آنها استقبالی قهرمانانه بعمل آوردند.

ریچارد نیکسون و همسرش که در بهار، از سفری به‌جمهوری دومی‌نیکن به‌امریکا باز می‌گشتند سرراه خود به‌هائیتی آمدند. نیکسون اولین میهمانی بود که ماگلوار در قصر مرمرین مجلل کوهستانی خود در تورژو[۲۴] می‌پذیرفت و مورد استقبالی شاهانه قرار گرفت. ماگلوار از این دیدار استفادهٔ تبلیغاتی بسیار کرد. نیکسون در یك گاردن‌پارتی از باربانکور[۲۵] که رمی هایی‌تیائی است،کوکتیلی برای‌ماگلوار آمیخت و طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی گفت که دولتها اغلب سعی می‌کنند بهترین طرحهای خانه‌سازی خود را به‌میهمانان خارجی نشان دهند. اما او توانسته است‌گذشته‌وحال طرحهای‌خانه‌سازی‌را دراطراف‌پورت‌او پرنس مشاهده کند و تحولی را که پدید آمده است، افسانه‌گونه خواند.

نیکسون اغلب متوقف می‌شد و از دهقانها پرسشهایی می‌کرد. یکی از این گفتگوها بخصوص فراموش نشدنی است. زن جوانی را نگهداشت که برالاغی سوار بود و ظرف شیری می‌برد و به‌کمك مترجمی که از طرف دولت برای او معین‌شده بود با او به‌گفتگو پرداخت. اولین جواب زن جوان که به‌زبان کرئولی گفته می‌شد این بود: «به‌این دیوث بگو بگذارد پی‌کارم بروم.» و مترجم اینطور ترجمه کرد: «او می‌گوید که از دیدن معاون رئیس جمهور امریکا بسیار خوشحال است.» آن وقت نیکسون راجع به‌خانواده‌اش سؤال‌کرد و زن جواب داد: «شوهر ندارد ولی سه بچه دارد.» و مترجم چنین برگرداند. «او هنوز ازدواج نکرده است و نامزد دارد» نیکسون دستی برکپل خر گذاشت و پرسید اسم این خر چیست؟ و زن جواب داد: «این یارو دیوانه است. اسمش خر است دیگر.» و شروع به‌ناله و شکایت کرد و مترجم ترجمه کرد که خر او اسم ندارد و اجازه می‌خواهد که مرخص شود زیرا که دارد دیر می‌شود و گروه دور شد و زن شیر فروش را که دندان برهم می‌فشرد و زیرلب دشنام می‌داد پشت سرگذاشت.

به‌رغم هیاهوی فراوان تبلیغات، مشکلات کار ماگلوار روبفزونی بود. داستانهای رشوه‌خواری مقامات دولتی شهر را فرا گرفت و دشمنان او سعی می‌کردند که این داستانها را به‌گوش امریکائیان برسانند. در

23. Triumph
24. Turgeau
25. Barbancourt

انتخابات کنگره فین‌یوله که محبوبیت فوق‌العاده داشت کرسی نمایندگی خود را به یکی از ایادی ماگلوار که مربی گمنام پیشاهنگی بود باخت. از آنجا که فین‌یوله از چهره‌های سیاسی بسیار محبوب و پر هواخواه بود شکست او ــ چهل رأی فین‌یوله در برابر چهار هزار رأی رقیب‌او ــ به‌منزلهٔ نشانه‌ای بود از آنچه روی می‌داد ــ تقلب! و نیز نحوهٔ اجرای طرح سد پلیگره[26] که برای آبیاری سی و دو هزار هکتار اراضی حاصلخیز درهٔ آرتی بونیت ساخته می‌شد آبستن معانی خاصی بود. قیمت این سد که در آغاز چهارده میلیون دلار پیش‌بینی شده بود تا ۳۱ میلیون دلار بالا رفت و یك کارخانهٔ برق که قرار بود با این سد کار کند هرگز ساخته نشد و نیز فریاد شکایت از جاده‌های بد و گرانقیمتی که ساخته می‌شد بلند بود. عصر طلایی ماگلوار، به‌رغم اقدامات مفید بسیاری که انجام شده بود رو به‌تیرگی بود. یکی از طرحهایی که ماگلوار خود آن را تشویق می‌کرد و فواید بسیار برای مردم هائیتی داشت بیمارستان آلبرت شوایتزر بود که توسط دکتر لاریمه ملون [27] در شهر دشاپل[28] ساخته شد. ماگلوار در آغاز با اهدای سخاوتمندانهٔ زمین و خانه‌هایی که زمانی به کمپانی «میوهٔ استاندارد» تعلق داشت به‌اجرای این طرح کمك کرد. اولین سنگ آن در دسامبر ۱۹۵۴ گذاشته شد و بیمارستانی مدرن در آن محیط بدوی بوجود آمد.

در اوایل سال ۱۹۵۶ که دووالیه هنوز در اختفا بسر می‌برد طرفدارانش با کارلوس پریوسوکاراس[29] رئیس جمهور سابق کوبا که در آن‌زمان برای برانداختن حکومت باتیستا توطئه می‌کرد تماس گرفتند. دووالیه قراردادی ــ از قرار اطلاع ۲۰،۰۰۰ دلار و راهنمائیهای فنی ــ برای کمك به سرنگون کردن حکومت ماگلوار با پریو بست. بشرطی که دووالیه در عوض پس از آنکه به‌ریاست جمهوری رسید پریو را از طریق دادن پایگاه جهت حمله به کوبا و برانداختن حکومت باتیستا یاری کند. پریو جوانی کوبایی را به‌نام ترمیستوکلس فوئنتس‌ریورا[30]، برای کمك به دووالیه فرستاد. «فوئنتس ریورا» خود را رئیس فدراسیون دانشجویان‌کوبایی معرفی‌کرد و ظاهراً در مبارزات

26. Peligré
27. Larimé Mellon
28. Deschapelles
29. Carlos Prio Soccaras
30. Termistocles Fuentes Rivera

زیرزمینی و شگردهای سیاسی مهارتی داشت. دووالیه در مبارزه موفق شد اما پریو هرگز کمکی را که قرار بود از او نگرفت. زمانی که باتیستا در ۱۹۵۸ وامی به مبلغ چهار میلیون دلار به حکومت دووالیه داد، این قرار دوستانه سراسر فراموش شد.

پلیس یك سلسله از اغتشاشات مه ۱۹۵۶ دانشجویان را از ناحیهٔ طرفداران دووالیه دانست. در یك رشته تظاهراتی که برای تحریك مردم به‌اعتصاب برپا شده بود عده‌ای از دانشجویان در اثر حملهٔ پلیس مجروح شدند. دفترچه‌های تبلیغات ضد ماگلوار همه‌جا پخش می‌شد. در کاپ هایی‌تین پسرکی در حالی دستگیر شد که می‌خواست مدرسه‌ای را آتش بزند. داستانهایی برای‌ترساندن دهقانان وجلوگیری از ورود آذوقه به‌شهر شایع می‌شد. می‌گفتند گرگهای آدم‌نما آزاد شده‌اند و بعضی از زنان روستایی که می‌خواسته‌اند به‌شهر وارد شوند به‌وضع اسرارآمیزی ناپدیدگردیده‌اند. مخالفان‌که پیوسته برتعدادآنها افزوده می‌شد مدعی بودند که بنابه‌قانون اساسی استیمه مدت ریاست جمهوری ماگلوار در پانزدهم مه ۱۹۵۶ پایان می‌یابد. حال آنکه در قانون اساسی ماگلوار که در ۱۹۵۰ به‌تصویب رسیده بود تصریح شده بود که پایان دوران ریاست جمهوری او در ۱۵ مه ۱۹۵۷ خواهد بود.

این اغتشاشات کنگره را برآن داشت که در ۲۱ مه برقراری حکومت‌نظامی‌اعلام‌کند. در۲۵مه‌پروسپه‌رئیس‌پلیس اعلامیه‌ای‌به‌روزنامهٔ لوماتن[۳۱] داد که در آن چگونگی نهضت ضد ماگلوار را تشریح کرده بود. او پنج شش نفر از اعضای کمیتهٔ انقلابی هائیتی را مسئول این هرج‌ومرج دانست. این گروه شامل طرفداران دووالیه بود. دو نفر به گناه پخش نشریات مضره و اخلالگرانه میان دانشجویان توقیف شدند. این دو عبارت بودند از پل بلانشه[۳۲] و داتودومك[۳۳]. بلانشه طی سالهای ریاست جمهوری دووالیه، از دستیاران نزدیك او باقی ماند. پروسپه در اعلامیهٔ خود چنین گفته بود:

«عده‌ای از توطئه‌کنندگان ازدستیاران شناخته شدهٔ دکترفرانسوا دووالیه هستند که به‌رغم بخشایش ریاست جمهور از نشان دادن خود بیمناك است و متجاوز از یك سال است که خود را مخفی کرده است. او می‌کوشد به‌مردم بقبولاندکه باکمك و پشتیبانی کارمندان امریکایی

31. Le Matin
32. Paul Blanchet
33. Dato Doumec

Scisp می‌تواند به‌ریاست جمهوری برسد. غافل از اینکه چنین چیزی قابل قبول نیست. او همچنین مدعی است که بعداز پرزیدنت استیمه اجرای دکترین سیاسی او را به‌عهده‌دارد ومعتقد است‌که همهٔ‌طرفداران و دوستان رئیس جمهور سابق موظفند که از او پشتیبانی کنند تا به ریاست جمهوری انتخاب شود...

این اعلامیه ازطرف پروسپه بسیارجالب بود. زیرا منظورماگلوار را تأمین می‌کرد وازطرف دیگر به‌وضوح دووالیه را مبارزی زیرزمینی و وارث اصلاحات استیمه و چه‌بسا شخص موردنظر ایالات متحدامریکا معرفی می‌کرد. این رئیس پلیس الکن با علاقه‌ای که به‌پول می‌داشت شخصی سخت با احتیاط بود و زمانی که دووالیه قدرت را در دست گرفت او توانست خانهٔ ربع میلیون دلاریش درگرومون[34]را حفظ‌کند.

دووالیه ازطریق واسطه‌هایی ماگلوار را متقاعدکردکه اتهامهای توطئه جزدروغ چیزی نبوده است و در ماه اوت پس از گرفتن تضمین امنیت، ازاختفا خارج شد و آماده بودکه به‌طورجدی به‌مبارزه بپردازد. با لباس تیرهٔ همیشگی خود به ادارهٔ هفته‌نامهٔ انگلیسی «Haiti San» رفت و حتی کلاهش را از سربرنداشت و سؤالی را مطرح کرد که پیوسته ذهن او را به‌خود مشغول می‌داشت. «امریکاییها دربارهٔ من چگونه فکر می‌کنند؟»

دووالیه در هفتم سپتامبر ۱۹۵۶ رسماً داوطلبی خود را برای انتخابات ریاست جمهور طی نامه‌ای به‌روزنامهٔ لوژور[35] اعلام کرد. این روزنامه از کلمان ژومل که شخص مورد علاقه ماگلوار و جانشین برگزیدهٔ او بود پشتیبانی می‌کرد. این نامه شامل شرح حال مختصری از دووالیه و تشریح برنامهٔ دوازده ماده‌ای او بود. و دووالیه در آن خاطرنشان کرده بود که این برنامه «طی سیزده‌سال مطالعه وطرحریزی دقیق سیاسی تهیه گردیده است.»

دووالیه پیوسته با حرارت بسیار هرگونه دخالت خود را در اغتشاشات عمومی که همچنان ادامه داشت انکار می‌کرد و کمتر کسی می‌توانست تصور کند که این مردك بی‌سر و صدا، قادر باشد حتی فشفشه‌ای برای آتشبازی به‌هوا بفرستد. در پانزدهم اکتبر اعلامیهٔ زیر را برای نشریه لوسوورن[36] فرستاد:

34. Gros Morne
35. Le Jour
36. Le Souverain

«من امضاکنندهٔ زیر، دکتر فرانسوا دووالیه که داوطلب انتخاب به‌ریاست جمهور هائیتی هستم، از آنجا که علاقه‌مندم در نهایت نظم و آرامش و صلح و صفا در انتخابات شرکت کنم به‌این وسیله به‌عموم مردم و کلیهٔ مؤسسات و سازمانهای متشکل کشور اعلام می‌کنم که از هرگونه کوششی در برپاکردن... (و یا دخالت در)هرگونه جنبشی که مخل نظم عمومی باشد مبرایم و بعلاوه اعلام می‌کنم برابر برنامه‌ای که در گذشته منتشر شده است بـه‌کلیهٔ دوستانم در سراسر کشور دستور اکید داده‌ام که مراتب خودداری و پرهیز مطلق از اغتشاش را رعایت کنند...»

ماگلوار که برای معاینهٔ پزشکی به‌امریکا سفر کرده بود، در ۲۲ اکتبر از سفر بازگشت و انبوه عظیمی از مردم که در اثر هیجان واقعه و نیز به‌منظور دیدن رئیس جمهور پرزرق و برق خود که در خارج از کشور مورد استقبال شایان قرار گرفته است گرد آمـده بودند از او استقبال کردند. ماگلوار در سخنرانیی‌که پس‌از بازگشت به‌کشور ایراد کرد، گفت که مردم ایالات متحد امریکا در خصوص انتخابات آینده و داوطلبان آن از او سؤال می‌کرده‌اند. ماگلوار گفت، شایع است کـه دووالیه مورد توجه و پشتیبانی امریکائیانی است‌که درهائیتی بخصوص در ادارهٔ اصل چهار کار می‌کنند و برای موفقیت در انتخابات برنفوذ آنها امید بسته است.

ماگلوار ادامه داد: «تردیدی نیست که آقای دووالیه هرگز بـا دولت من همکاری نکرده است. اما خصومتی نیز با مـن ندارد. مـن میهن‌پرستی او را نیرومندتر از آن می‌دانـم که او را برای جلوس بر کرسی ریاست جمهوری به‌نفوذ امریکائیان متکی بدانم.» همچنین از لویی دژوا، دانیل فین‌یوله و کلمان ژومل نام برد و اضافه کرد کـه: «همهٔ هایی‌تیائیهای اصیل وقتی از مرز چهل‌سالگی گذشتند هدفهایـی بالاتر از کرسی سناتوری دارند.»

طی ماه نوامبر انفجار بمب دراطراف پورت اوپرنس ادامه‌یافت. یکی ازجاهای‌مناسب، بازارکهنهٔ‌آهن‌فروشان‌بود. آنجاایجادترس درمیان زنان بازار آسان بود و آنها وحشت‌زده به‌میان خیابانها می‌دویـدند. بازرگانان با یك حرکت درهای آهنی سنگین ضد شورش حجره‌های خود را پائین می‌کشیدند. بعضی معتقد بودند که بمبها به‌دستور ماگلوار منفجر می‌شود تا با ایجاد محیط وحشت بهانه‌ای برای به‌تعویق‌انداختن انتخابات ژانویه بدست آورد. سالهابعد این‌گمان تقویت شدکه دووالیه

در این ماجرا دست داشته است.

علاقهٔ شخص ماگلوار به‌ادامهٔ حکومت و جنبش اخلالگران، او را مظنون قرار می‌داد. ماگلوار پشتیبانی خود را از ژومل پس گرفت و حتی او را متهم کرد که نژادپرست است. در این هنگام دژوا و دوواليه با هم در موضوع سرنگون کردن حکومت ماگلوار به«توافقی مردانـــه» رسیدند و این توافقی بود که فقط تا زمانی برقرار ماند که هریـــك از دو طرف آن را به‌نفع خود می‌دانست. دژوا از این وقایع به‌صورت داوطلب مورد توجهی سر بیرون آورد.

بعدازظهر ۲۹ اکتبر پلیس باتیستا در هـــاوانا عمارت سفارت هائیتی را محاصره کرد، با تیراندازی به‌زور به‌داخل سفارت راه یافت و ده نفر کوبایی را که به‌سفارتخانه پناهنده شده بودند، بقتل رساند. هفتهٔ بعد دانشجویان در پورت اوپرنس تظاهراتی آرام علیه این یورش برپا کردند و علمهای عظیمی در دست داشتند که روی آن نوشته شده بود «شرافت‌ملی جریحه‌دار شده است. باید جبران‌شود.» فوئنتس‌ریورا، فرستادهٔ کارلوس پریوسوکاراس در کانون دانشجویان ضمن سخنرانی شدید و پرهیجانی این حمله را محکوم دانست.

مبارزهٔ انتخاباتی به‌راستی شدید شده بود و مسافرت کاندیداها به‌شهرستانها خطرناك می‌نمود. در یکی از شبهای ماه نوامبر چیزی نمانده بود که دانیل فین‌یوله به‌دست کسانی کـــه در جادهٔ لئوگان[37] کمین کرده بودند، کشته شود. او از خطر گریخت اما پروسپه رئیس پلیس تصمیم گرفت که نظم را برقرار سازد. او با همهٔ کاندیـــداهـــا مذاکره کرد؛ و دوواليه، اولین نفر بود. پروسپه مسئولیت سوءقصد به‌فین یوله را به‌او یا طرفدارانش نسبت داد و آنها را متهم کرد که بااین اقدام می‌خواسته‌اند رقیبی را ازمیان بردارند و سوءظن‌را متوجه دولت کنند. ولی هیـــچ‌چیز عوض نشد. انفجار بمب ادامه یـــافت و دوواليه اعلامیهٔ دیگـــری منتشر کـــرد و هرگونه اغتشاش و اقـــدام اخلال‌گرانه را محکوم کرد.

در اوایل دسامبر ماگلوار «روی تاسکو دیویس[38]»، سفیر امریکا را بحضور طلبید و پیشنهاد کرد که شاید بهتر آن باشدکه انتخابات را تا برقراری آرامش به‌تعویق بیندازد. چند روز بعد درپنجم دسامبر، دیویس و سفیر دربار واتیکان به‌ماگلوار خاطرنشان کردند که کلیهٔ

37. Léogane
38. Roy Tasco Davis

پشتیبانهای خود را از دست داده است و بهتر است در رأس موعد مقرر از ریاست جمهوری استعفا دهد. عکس‌العمل ماگلوار همان بود که استیمه شش سال قبل از خود نشان داده بود. او افسران ستاد را فراخواند و از آنها خواست که وضع خود را نسبت به‌او روشن کنند. تنها افسری که سخن گفت سرهنگ لئون کانتاو[۳۹] بود و به‌ماگلوار گفت که افسران دیگر، از او پشتیبانی نمی‌کنند اما هیچیک جرأت اظهار آن را ندارند. کانتاو دستگیر شد. ماگلوار با کابینهٔ کوچکی مرکب از سه افسر جوان و جاه‌طلب و وفادار تصمیم به‌مقاومت گرفت. فرمان بازداشت چهل نفر از مخالفان سیاسی خود را صادر کرد. بیشتر آنها فرار کردند دژوا به‌زندان افتاد. اما بنابه‌رسمی که خاص تضادهای سیاسی هائیتی است ماگلوار به‌او فرصت داد که معامله‌ای را که با بازرگان خارجی برای پرورش گیلاس می‌کرد، به‌انجام رساند.

ششم دسامبر تاریخ نهایی بود. ماگلوار با نوعی سادگی که بیشتر موهن بود تا فریب‌آمیز، از رادیو اعلام کرد که تصمیم گرفته است به‌مخالفان خود تسلیم شود و ازسمت ریاست جمهوری استعفاکند. اما بنابه‌قانون اساسی ریاست جمهوری با رئیس دیوانعالی کشور یعنی نمورپی‌یرلزیی[۴۰] خواهد بود و او از قبول این سمت خودداری می‌کند. سپس اضافه کرد که افسران ارتش از او خواسته‌اند تا برقراری نظم در سمت فرماندهی کل انجام‌وظیفه کند.

این تغییر سریع سمت باعث اعتصاب عمومی به‌صورت مقاومت منفی شد. نود درصد از فعالیت پورت‌اوپرنس تعطیل شد. مغازه‌ها و فروشگاهها درهای کرکره‌ای خود را پائین کشیدند. وکلای مدافع از قبول مرافعات جدید خودداری کردند. کارگران دست از کار کشیدند. ماگلوار که ناامید شده بود شخصاً به‌همراهی پلیس مسلح در لا بل کروئول[۴۱] که فروشگاه بزرگی بود حاضر شد و به‌صاحب فروشگاه دستور داد که فروشگاه را بازکند. سپس سی‌ودونفر از تجار بزرگ را که پاره‌ای از آنها امریکایی بودند احضارکرد ودستور دادکه قولنامه‌ای امضا کنند که تجارتخانه‌های خود را باز خواهند کرد. همه قولنامه را امضا کردند ولی تجارتخانه‌ها همه تعطیل ماند. در اعلامیه‌ای دولتی تقصیر اعتصاب به‌گردن «شرکتهای خارجی و ارگانهای دولت امریکا»

39. Léon Cantave
40. Nemours Pierre-Louis
41. La Belle Créole

انداخته شد. سفیرماگلوار درواشینگتن به‌دولت امریکا به‌سبب«مداخله» در امور داخلی هائیتی اعتراض کرد. با اینهمه شهر پورت‌اوپرنس، همچون قبرستان خاموش ماند.

سرانجام ماگلوار به‌ارادهٔ مردم تسلیم شد، و در دوازدهم دسامبر دوباره مسئولیت‌دولت را به‌رئیس‌دیوانعالی‌کشور تفویض‌کرد و او این بار آن‌را پذیرفت. ماگلوار تصمیم داشت‌که‌به سربازخانه بازگردد(زیرا سال پیش از طرف کنگره مادام‌العمر به‌درجهٔ ژنرالی ارتقاء یافته بود) اما دژوا که از زندان آزاد شده و متنفذترین چهرهٔ سیاسی وقت بود خواستار شد که قبل از آنکه کابینه‌ای ائتلافی تشکیل شود ماگلوار از کشور خارج گردد. سروان آلیکس پاسکه[۴۲] و ستوان فیلیپ‌دومینیك[۴۳] در رأس هیأتی این خبر را برای ژنرال بردند. ماگلوار که با مخالفت دو نفر از پشتیبانان اصلیش روبرو شده بود، ناچار قبول کرد.

در شبی سرد، در سیزدهم دسامبر، ماگلوار همراه خانواده‌اش با هواپیمائی ارتشی، هائیتی‌را به‌سوی جامائیکاترك‌گفت‌و ویلای مرمری‌اش را در «تورژ» و، همراه با اموال دیگر خود باقی گذاشت. (این ویلا اینك موزهٔ ملی شده است.) وقتی از خاك هائیتی خارج شده بود، اعلامیه‌ای صادر کرد و اظهار داشت که به‌قصد اجتناب از خونریزی از کشور خارج شده است. البته خونریزئی روی نداد، اما رئیس پلیس در محیط سیاسی نامطمئنی که بعداز خروج ماگلوار پدید آمد با لباس زنانه به‌سفارتخانه‌ای خارجی پناهنده شد. مردم هائیتی که همیشه بسیار حساسند، از تغییر شکل صحنهٔ سیاست شاد شدند و نابهنگام شروع عصر دموکراسی را جشن گرفتند.

---

42. Alexis Pasquet
43. Philippe Dominique



مبارزۀ انتخاباتی

مردم هائیتی از دوران بردگی رهبران خود را با خواندن ترانه ستایش یا مذمت می‌کردند. ماگلوار و اطرافیانش که بعضی از آنها گاه به آهنگ این ترانه‌ها می‌رقصیدند، عیاشانی باده‌گسار توصیف می‌شدند یکی از این ترانه‌ها این بود:

من همه روز مستم
فقط ویسکی می‌نوشم
من همه روز مستم
از پستان مادرم ویسکی نوشیدم.

در ۱۹۵۷ بیشتر کاندیداهای انتخاباتی ترانه‌های شاد و زنده برای طرفداران خود انتخاب می‌کردند. دووالیه ترانۀ «دوره‌گرد خوشحال» را همچنان که خاص طبیعت او بود انتخاب کرد.

بسیاری از کارهایی که دووالیه در مبارزۀ انتخاباتی خود انجام داد به همین قیاس بی‌آنکه خود بخواهد احمقانه و بی‌معنی بود و سه رقیب او بخصوص فین‌یوله به‌آن‌سبب او را مسخره می‌کردند. فین‌یوله با بیان نمایشگرانۀ یك بازیگر شکسپیر و طنز اینجهانی لوده‌ای خیابانی، مضحکه‌را بر طنز و نیشخند می‌افزود. من‌باب نمونه، سخنرانی خود را به‌این ترتیب شروع می‌کرد: «امروز در حمام وقتی تن خود را برای بار دوم صابون می‌زدم ناگهان به‌ذهنم رسید که دووالیه واقعاً مردك احمقی است...» حتی طرفداران و مبلغان دووالیه وکارگردانان

مبارزات او اغلب بین خود شوخی می‌کردند و نکته‌های طنزآمیز نقل می‌کردند. آنها احساس می‌کردند که سر ریسمانهایی که او را به کاخ ریاست جمهوری خواهد برد در دست دارند.

در خصوص اینکه دووالیه عمداً این نقش را همچون حربه‌ای انتخاباتی برای خود انتخاب کرده بود یا نه، عقاید متضاد است. بعضی به‌اصرار تأکید می‌کردند که این حقیقت دووالیه است. پاره‌ای دیگر بقدر گروه اول اطمینان داشتند که دووالیه پس از آنکه مملکت و شرایط مبارزه و رقیبان خود را با تیزهوشی ارزیابی کرده، نقش فریبکارانهٔ عروسك را برای خود انتخاب کرده است. وقایع بعدی ثابت کرد که اگر شخصیت دوگانهٔ فرشته ـ عفریت گونه، هم‌اکنون در او شکل نگرفته بوده لااقل در شرف تکوین و تظاهر بوده است و آنچه گاهگاه از این حال هویدا می‌شد وحشت‌انگیز بود.

دووالیه به زبان فرانسوی رسمی از شرافت در حکومت سخن می‌گفت و به توده‌های روستایی وعدهٔ عدل وانصاف می‌داد. از زحمات خود در اجرای برنامهٔ امریکایی مبارزه با «یاوز» صحبت می‌کرد و خود را پزشکی روستائی می‌دانست که مورد حمایت دهقانان و کارکنان ادارهٔ کمکهای امریکاست. برنامهٔ او بسیار ساده بود: وعده می‌داد که در جای پای پرزیدنت استیمه قدم گذارد. آبرو و احترام استیمه پس از مرگ بسیار افزایش یافته بود. گروهی از طرفداران سابق استیمه هیأتی تشکیل داده بودند و میل داشتند آن را ستاد استراتژیکی دووالیه بدانند که او را به پیروزی رهنمون خواهد بود.

یکی‌از دستیاران طراز اول او، روژه دورسن‌ویل[1]، سیاستمداری تیزهوش و نویسنده‌ای توانا و سخنرانی بلیغ بود که در خدمت دولت باقی مانده و حتی در دوران حکومت ماگلوار نیز عهده‌دار چند پست وزارت بود و با کاردانی بسیار امور انتخاباتی دووالیه را اداره می‌کرد. دیگر لوسین دومك[2] عضو سابق حزب کمونیست هائیتی بود که بیشتر سخنرانیهای دووالیه را می‌نوشت. و همسر استیمه نیز برای پیروزی او فعالیت می‌کرد. دووالیه بندرت سخن می‌گفت تا ترسهایی را که نوشته‌های ضد کلیسایی گذشته و نیز سابقهٔ اشتغال او به وودو و فولکلور برانگیخته بود، آرام کند. طرفداران معتمد استیمه می‌گفتند: «دووالیه یعنی ما» یکی از مدیران مبارزهٔ انتخاباتی

1. Roger Dorsainville
2. Lucien Daumec

او می‌خندید و می‌گفت «وه دکتر دووالیه حتی نمی‌تواند یك سخنرانی پاکیزه برای خود تهیه کند. لحظه‌ای پیش بود که متن سخنرانی را که می‌خواهد در کاپ هایی‌تین ایراد کند به‌من نشان داد.» و در حالی‌که تنفر و تحقیر از خود نشان می‌داد گفت: «من آن را پاره‌کردم و یکی دیگر برایش نوشتم.»

تأیید هدفهای استیمه موجب حمایت بازرگانان قهوه و واسطه‌های متنفذی شد که برای گذران دهقانان بین دوبرداشت محصول به آنها پول قرض می‌دهند. نظامیان نیز رفته‌رفته از دووالیه، مرد بی‌آزاری که به‌آنچه به‌او گفته می‌شد با دقت گوش می‌داد، حمایت کردند. آنها فکر می‌کردند که دووالیه مردی است که به‌آسانی می‌توان او را در دست‌گرفت. دووالیه سخنرانی خودرا بعد از سقوط ماگلوار، در وهلهٔ اول خطاب به نظامیان ایراد کرده و گفته بود: «سرباز، سرنوشت شخصی خود را فدای سرنوشت اجتماع می‌کند تا مناعت و آزادی انسانی را پاسدار باشد.» او نظامیان را نمونهٔ بیداری و آگاهی خواند و از آنها خواست که سنتهای خود را به یاد داشته باشند تا انتخابات را به صورت صفحهٔ زیبای دیگری از تاریخ دموکراسی هائیتی بگردانند. «... من ایمان دارم که ارادهٔ ارتش شمشیری پاك و آلودگی‌ناپذیر است.» او بار دیگر نظامیان را که «نظام بردگی» ماگلوار را سرنگون کردند ستود و از خداوند و کلیسائیان، جوانان، زنان و همهٔ مردم هائیتی سپاسگزاری کرد.

این دکتر آرام و محجوب، به‌سبب مطالعاتش در آئین وودو که پسند روز بود، حمایت روشنفکران را نیز تا حدودی به‌خود جلب کرده بود.

کاندیدای بعدی لویی دژوا در ۲۳ فوریه ۱۸۹۶ در پورت‌اوپرنس متولد شده بود. در میان اجداد خود از مارکی دنری[3] (متوفی در ۱۷۷۶) فرماندار سانتو دومینگو، نیکولاژفرار[4] یکی از چهار ژنرالی‌که بانی استقلال هائیتی بودند و فابرنیکولاژفرار[5] پسرژنرال فوق‌الذکر که رئیس جمهور شد، نام می‌برد. در کودکی در سمینار کوچك کالج سن مارتیال[6] در پورت‌اوپرنس و بعدها درکالج یسوعیان

3. Marquis d'Ennery
4. Nicolas Geffrard
5. Fabre Nicolas Geffrard
6. St. Martial

سن‌میشل در بروکسل و انستیتوی دوپریك[7] درس خوانده بود. در ۱۹۲۰ دیپلم مهندسی کشاورزی خود را از انستیتو اگرونومیك دوژامبلو[8] گرفت و سال بعد به هائیتی بازگشت و در سمتهای مختلف حکومتی بکار مشغول شد. او در ۱۹۲۴ رئیس مدرسهٔ عملی کشاورزی بود.

دژوا از سالهای کودکی مردی خوش‌سلیقه و مبادی آداب و خوش‌لباس بود و حتی زمانی که نمایندهٔ کشاورزی دولت در جنگلهای دورافتاده بود، برای شام لباس مخصوص می‌پوشید. حال آنکه میهمانانش که معمولا مأموران دیگر توسعهٔ کشاورزی بودند با همان لباسهای کار خود سر شام حاضر می‌شدند.

سمتهای دیگری که دژوا به‌عهده داشت عبارت بودند از: دبیر شیمی در دبیرستان پتیون، کارشناس شیمی در کمپانی قند هائیتی و امریکا، رئیس اتاق بازرگانی (۱۹۴۵) و سناتور انتخابی از جنوب (۱۹۴۶). او در ۱۹۵۰ دوباره به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

لویی دژوا نمایندهٔ حقیقی طبقهٔ ممتاز بود. موهای مجعد سیاه و پوست قهوه‌ای مطبوعش به او حالت هنرپیشه‌ای می‌داد که محبوب زنان است و رفتار او نیز اغلب این نقش را تأیید می‌کرد. او بیشتر احساسات و تئوریهای طبقهٔ خود را در خود جمع می‌داشت. اما به رغم سابقه ده‌سالهٔ سناتوری، کارخانه‌داری و کارشناسی در زمینهٔ روغن را که طی جنگ جهانی دوم با کمك مالی امریکا به‌آن وارد شده بود، امتیاز مهم و مایهٔ تشخص خود می‌دانست.

دژوا به‌راه و رسم معمول سیاستمداران اعتنایی نداشت. او می‌خواست خود را کشاورزی بداند که با کلاهی لبه‌پهن به سرکشی املاك و تجارت‌خود در نواحی شرقی و جنوب غربی هائیتی می‌رود. هفته‌ای دست‌کم یك‌بار ضیافت شامی رسمی در خانهٔ خود ترتیب می‌داد که در آن خاصه کارمندان سفارت امریکا میهمانان عزیز و صدرنشین بودند. دژوا که از هرحیث مردی خود آرا بود، از روزی که پس از سقوط ماگلوار از زندان آزاد شد، تا روزی که به‌دنبال او به تبعید رفت، پیوسته گرفتار مشاوران و متملقان خود بود. این مشاوران همیشه به دنبال مصالح کشورشان یا منافع دژوا نبودند، بلکه برای خود تلاش می‌کردند.

7. Duprich
8. Institut Agronomique de Gembloux

طرفداران او خود را «نیروهای فلاح» می‌نامیدند و انقلاب ۱۹۴۶ را محکوم می‌کردند و حکومتهایی را که بعد از آن انقلاب سرکار آمدند، حکومتهای «دههٔ عقب‌نشینی اجتماعی» می‌خواندند و مدعی بودند که جلوس دژوا برمسند ریاست جمهور دوران جدیدی از پیشرفت صنعتی و تجاری را موجب خواهد شد. نقشهٔ آنها این بود که طبقهٔ ممتاز قدیمی را برسر کار آورند. دژوا توسط کلیسائیان و سفارت امریکا و مولاتوهایی که فرماندهی عالی ارتش را به‌عهده داشتند، حمایت می‌شد. همچنین می‌توانست به پشتیبانی دهقانان لیموکار و آنها که علف برمکیا برای روغن پرورش می‌دادند، یا در کارخانه‌های روغن‌کشی خودش به‌کار مشغول بودند امید بندد.

دژوا اغلب می‌گفت که قدرت رئیس جمهور هائیتی بیش از اندازهٔ لازم است. پیشنهاد می‌کردکه نظامی صنعت سالار (تکنوکرات) پدید آید تا موجب تسریع توسعهٔ صنعتی و کشاورزی کشور بشود. آقای «سناتور» (و این لقبی بود که به‌او داده بودند.) ادعای خود را مبنی براینکه بیش از دووالیه مورد توجه و پشتیبانی امریکاست سرسری نمی‌گرفت و حمایت سرمایه‌ها و تجار امریکایی و سفارت امریکا را نیز به‌آن اضافه می‌کرد. حمایت امریکا در هائیتی تقریباً مترادف است با پیروزی در انتخابات. معهذا از همان آغاز مبارزات انتخاباتی، ازطریق انتقادشدید از نظامیان وتهدید به‌انجام اصلاحات عمیق در ارتش در صورت پیروزی در انتخابات با این گروه مخالفت کرده بود.

دانیل فین‌یوله در ۱۹۱۳ از پدر و مادری فقیر در دهکده‌ای واقع در جنوب غربی هائیتی بدنیا آمد واز پایین‌ترین طبقات اجتماعی بود. پدر فین‌یوله قطعه زمین کوچك خود را با دست خود زراعت می‌کرد و در مدرسهٔ روستایی درس می‌داد. وقتی پدرش مرد، مادر بیوه‌اش دانیل و برادرش را به پورت اوپرنس آورد و در آنجا خود کار می‌کرد تا فرزندانش به‌مدرسه بروند. فین‌یوله در دبستان شاگرد درخشانی بود اما به‌علت آنکه بیمار و مجبور بود به‌خانوادهٔ تهیدستش کمك کند، ناچار کلاس آخر دبیرستان را در مدرسه پتیون در دوسال خواند. در این مدت به‌صورت معلمی غیر تمام وقت کار می‌کرد تا به مادرش کمك کند. نقشهٔ او مبنی برتحصیل حقوق زمانی منتفی شد

که ناچار دانشکدهٔ حقوق را رهاکرد تا برای امرار معاش‌خود ومادرش به کار مشغول شود. او به مدرسه پتیون بازگشت و به‌تعلیم ریاضیات که رشتهٔ مورد علاقه‌اش بود مشغول شد. در۱۹۴۲ توانائیش در مباحثه او را به یك حلقهٔ کوچك سیاسی کشانید. در همان سال مقاله‌ای در مجلهٔ شانتیه[9] نوشت و در آن به‌حکومت لسکو تاخت وهمین باعث شد که از شغل دولتیش برکنار شود و رسماً وارد میدان سیاست گردد.

فین‌یوله دوست می‌داشت که خود را جزو مبارزان فعال انقلاب ۱۹۴۶ بداند. اما فقط پس از تأسیس حزب Mop بود کــه در میان طبقهٔ ممتاز شهرتی و در دل انبوه کلبه‌نشینان لاسالین[10]، لاکـو[11]، برآ[12]، بولوس [13] و بل‌ایر[14] (که نامی سخت بی‌مسمی بود) محبوبیتی عظیم یافت.

بعدها فین‌یوله ادعا می‌کرد که دووالیه در شورش ۱۹۴۶ هیچ نقشی نداشته و این تهمتی است که ممکن است خالی از حقیقت نباشد. معهذا تا حد خودداری صریح از بحث از توضیح اینکه چطور و به‌چه علت او شخصاً این دکتر بیمقدار را به سمت دبیرکلی حزب نهضت کارگران کشاورزان برگزید، اجتناب می‌کرد. و ترجیح می‌داد که در خصوص شصت و چهــار روز وزارت آموزش خود در دولــت استیمه صحبت کند که طی آن افتخار تأسیس دو مدرسهٔ متوسطه را نصیب خود کرده بود.

فین‌یوله همینکه دیگــر در دولت سمتی نداشت در مقام رهبــر کارگران شروع به انجام وعده‌هایی کرد که به‌عنوان سیاستمدار بــه مردم داده بود و به این ترتیب نفوذ بسیار کسب کرد. کارگران شرکت قند هائیتی و امریکا (Hasco) را متشکل کرد و توانست دستمزد آنها را از روزانه ۱/۵ گورد به ۵ گورد بالا ببرد. در ۱۹۵۰ زمانی که از حوزهٔ پورت اوپرنس به نمایندگی مجلس انتخاب شد، در روز افتتاح مجلس بیش از ماگلوار مورد استقبال قرار گرفت و تازمانی که کرسی خود را در انتخابات قلابی ۱۹۵۵ از دست داد، قهرمان طبقهٔ کارگــر شهری بود. او هفده روز در دوران حکومت استیمه و سه‌ماه در حکومت

9. Chantier
10. La Saline
11. Lakov
12. Bréa
13. Bolosse
14. Belair

ماگلوار به اتهام «فعالیتهای مخالف دولت» در زندان بسر برد. طبقهٔ ممتاز او را کمونیست می‌دانست. آنها که او را بهتر می‌شناختند نسبت فاشیستی به‌او می‌دادند. خود مایل بود که دموکراتی از نوع فرانکلین د. روزولت شناختـــه شود. سخنرانیهای رادیویـــی او در ۱۹۴۶ لقب «برانگیزندهٔ مردم» را برایش به ارمغان آورد و این سخنرانیها چنان مؤثر بود که یکی از طرفداران جسورش علناً به شوخی صحبت از این می‌کرد که وقتی حزب فین‌یوله زمام امور مملکت را بدست گیـــرد کدامیك از زنان زیبای مولاتو را تصاحب خواهد کرد و این خطایی تاکتیکی بود.

فین‌یوله‌زمانی‌که درانتخابات۱۹۵۷ داوطلب‌شد، مردی‌رسیده‌تر و باتجربه‌تر شده‌بود. اما مانع بزرگ‌کار و سد راه او نداشتن طرفداران ورزیده وکاردان در ارتش‌بودواین‌موضوع اهمیتی عظیم‌داشت. (اگرچه افسران جــزء و درجـات پائین پادگان پورت اوپرنس، همگـــی از او پشتیبانی می‌کردند.) از این گذشته، در خارج از پایتخت نیز طرفداری نداشت. او صداقت و صمیمیت خود را از ماندن در پایتخت و اجتناب از سفر به شهرهای همسایه و تحصیل حالات یك سیاستمدار موفق هایی‌تیایی به مردم پورت‌اوپرنس ثابت کرده بود.

او دووالیه را نیرومندترین رقیب خود می‌دانست و دکتر مسکین اولین هدف حملهٔ سخنرانیهای انتخاباتی او قـــرار گرفت. فین‌یولـــه مجموعه‌ای از تضادها بود. در زندگی خصوصی با خطیبی که برمنبر توده‌ها را با بلاغت خود شیفته و مدهوش می‌کرد بکلی متفاوت بود. این جوان باریك‌اندام و جذاب ــ هرچند که چهره‌اش در اثر آبله‌سخت ناهموار شده بود ــ مشاوری جز خودش نداشت و خاموش و محتاط بود. شاید علم به اینکه عامل زمان درحالی که او در شناساندن خود به مردم شهرستانها تلاش می‌کرد علیه او در کار بود، در تشدید کم‌حرفی او سهمی داشت.

کاندیدای چهارم کلمان ژومل، که سیاهپوستی رشید و باهوش بودولبخندی نافذ وآرام‌کننده داشت در ۱۹۱۵ متولد شده‌بود. در۱۹۳۷ از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه هائیتی فارغ‌التحصیل شد و از طریق بورسی توانست به دانشگاه فیسك[۱۵] برود و در آنجا به اخذ درجهٔ فوق‌لیسانس در جامعه‌شناسی موفق شود. پس از پایان‌دورهٔ بورس مدتی‌خرج تحصیل خود را برای ادامه تحصیل در رشتهٔ مالیه عمومی در دانشگاه شیکاگو،

15. Fiske

از راه رانندگی تاکسی و دستفروشی و کارگری بدست آورد. پس از بازگشت به هائیتی در حکومت استیمه به‌وزارت‌کار واردشد و درحکومت ماگلوار در پست خود باقی ماند و سرانجام به وزارت مالیه رسید. اگرچه تأکید می‌کرد که وزارت را با پاکی و شرافتمندی اداره می‌کرده و هرگز از ایادی ماگلوار نبوده و در هیچیك از رسواییهای بعدی او شرکت نداشته است ولی کمترکسی باور می‌داشت. او مردم را به تحصیل تفاهم بیشتر بین خود دعوت می‌کرد و معتقد بود که حیاتی‌ترین مشکل هائیتی ـ گذشته از بیسوادی ـ شکاف عمیق و وسیعی است که میان ثروتمند و فقیر وجود دارد. او که رهبری پر جنب و جوش بود می‌خواست که «بعدی فنی» به انقلاب ۱۹۴۶ اضافه کند و یك دستگاه خدمات کشوری بوجود آورد.

نخستین حکومت موقت پس از سقوط ماگلوار توسط ژوزف نمورپی‌یر ـ لویی تشکیل شد که طبق مادهٔ هشتاد و یکم قانون اساسی زمام امور را در دست گرفت. بنا به مادهٔ فوق رئیس دیوان عالی‌کشور هائیتی، در موارد فوق‌العاده وظایف ریاست جمهور را به‌عهده خواهد گرفت. عمر دولت پی‌یرلویی هفت هفته بود.

مهمترین اشتباه او تشکیل کابینه‌ای ائتلافی مرکب از طرفداران دووالیه و هواخواهان دژوا بود که از این راه خشم دسته‌هایی را که کنار گذاشته شده بودند برانگیخت. علت دیگر حملهٔ مخالفان این بود که او دونفر دیگر از اعضای دیوانعالی کشور (معاون خود و نفر بعد از او) یعنی پزشك شخصی خود و دوستی هشتادساله را نیز در کابینه وارد کرده بود.

بحثی درگرفت بر سر اینکه آیا دولت پی‌یرلویی دولتی انقلابی است یا بنا به قانون اساسی تشکیل شده است (درواقع بحث برسر این بود که آیا قرار است ملت در شرایط موجود درجا بزنند یا به سیر انقلاب ۱۹۴۶ ادامه دهد.) پی‌یرلویی خود را به هیچیك از این دونظر ملتزم نکرد. صریحترین طرفدار ادامهٔ انقلاب، حزب خلق هائیتی بودکه به‌نام لوسوورن نیز نامیده می‌شد. این حزب که در زمان حکومت ماگلوار غیرقانونی اعلام شده بود بسیاری از طرفداران دووالیه را دربر می‌گرفت. آنها بودند که پی‌یرلویی را متهم به پیروی از ماگلوار و کوشش در کندکردن سیر انقلاب دسامبر می‌کردند.

آنها که رسالت خود را «عدالت برای مردم» اعلان کرده بودند واحدهای کوماندو تشکیل دادند و با سرعت به ادارات دولتی شبیخون

زدند و طرفداران شناخته‌شدهٔ ماگلوار را بیرون کردند. (در هائیتی طبیعی است که هر جاروب تازه‌ای، وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی را پاك‌کند، اما خشونت این کوماندوها چنان بود که نتیجه جز ایجاد هرج و مرج نشد.)

دو مسئلهٔ دیگر که در سر راه پی‌یرلویی قرار گرفت، یکی قروض گیج‌کنندهٔ دولتی و دیگری خزانهٔ خالی مملکت بود. وزیر دارایی پل‌کاسانیول[16] که از طرفداران دژوا بود، هم خود را مصروف یافتن مدارکی کرده بود که‌گناه ورشکستگی کشور را بردوش سلف خود یعنی کلمان ژومل بیندازد. این کابینهٔ وصله‌پاره، زیر سه آفت آدمخواری سیاسی، نبودن پول نقد و خشونت، دست و پا می‌زد.

وقتی که چهار نفر از وزرایی که نمایندهٔ دو اردوی طرفداران دووالیه و دژوا بودند پی‌یرلویی را متهم کردند به اینکه عملا در عملیات تحقیق در خصوص حیف‌ومیلهای مالی‌ماگلوار کارشکنی می‌کند پایان کار نزدیك شد. اول فوریهٔ ۱۹۵۷ پی‌یرلویی در کابینهٔ موقت خود که به صحنهٔ نبردی مبدل شده بود، تنها ماند. او همهٔ کاندیداهای اصلی را برای انجام مذاکرات صلح به‌کاخ ریاست جمهوری دعوت کرد. اما این اقدام صلح‌جویانه با تقاضای ناگهانی دژوا و فین‌یوله، برای استعفای فوری رئیس‌جمهور موقت، بی‌نتیجه ماند. دو روز بعد دووالیه هم با پیر مرد بیچاره، پی‌یرلویی به شدت به مخالفت پرداخت و به کمك دژوا از راه رادیو آنقدر کردند تا اعتصاب عمومی اعلام شد. پی‌یرلویی در چهارم فوریه استعفا داد و اعلام شد که ارتش از این پس تأمین امنیت کشور را به عهده خواهد گرفت.

اعتصاب عمومی زندگی پورت اوپرنس را فلج کرد. دکانها و فروشگاهها تعطیل شد. وسایل نقلیهٔ عمومی به علت نبودن بنزین از حرکت بازایستاد. دربرنامه‌های رادیویی، دژوا را سرزنش می‌کردند. پیوسته گفته می‌شد که اوست که موجب زحمت مردم است. اطفال خردسال را از رفتن به مدرسه بازمی‌دارد و رفته رفته مردم شهر را از گرسنگی می‌کشد.

در پنجم فوریه دانیل فین‌یوله دکمه را فشار داد و غلطك بخاریش رفته رفته سرعت گرفت. انبوه مردم بحرکت آمدند. جمعیت فریاد می‌کشید «مرده‌باد دژوا». در اول فوریه همهٔ کاندیداها به‌غیر از دژوا، نام دو نفر را به مجلس ارائه کردند و می‌خواستند که رئیس‌جمهور از

16. Paul Cassagnol

میان آن‌دو انتخاب شود. این دو عبارت بودند از: فرانك‌سیلون[17] وکیل دعاوی که کاندیدایی بسیار ضعیف بود و حاضر شده بود بشرطی دست از مبارزه بکشد که به او اجازه داده شود در سمت رئیس‌جمهور موقت زمام امور را به‌دست بگیرد و دیگری دکتر ادواردپتروس[18] که در مبارزه با پاوز منشأ خدماتی شده بود. بسیاری عقیده داشتند که او در میان کسانی که منشأ اثری می‌توانند باشند تنها کسی است که از نظر سیاسی بیطرف است. اگرچه پاره‌ای معتقد بودند که نسبت به کلمان‌ـ ژومل بی‌علاقه نیست. این هردو موافقت کردند که اگر انتخاب شوند، به قانون اساسی احترام بگذارند.

حزب خلق هائیتی که کوماندوهای آن به میزان بسیار مسئول بوجودآمدن وضع موجود بودند اصرار داشت که آن حزب نیز نماینده‌ای داشته باشد. سیلون و پتروس موافقت کردند و داوطلب سومی نیز به نام کلبربونم[19] به مجلس فرستاده شد. این بونم همان وکیل معروفی بود که دووالیه در زمان فرار از دست ماگلوار، در خانهٔ او مخفی شده بود.

چون مجلس برای انتخاب رئیس‌جمهور موقت تشکیل‌جلسه داد، آرام‌کردن انبوه جمعیت مردم از عهدهٔ نیروهای مسلح خارج بود. ژنرال کانتاو نخست از دووالیه خواست که جمعیت راآرام و وادار به عقب‌نشینی کند و دووالیه از مردم خواست که آرام شوند، اما فایده‌ای نداشت. سپس فین‌یوله برجایی بالا رفت و با بلندکردن دست همه را خاموش‌کرد. سپس چندکلمه‌ای به زبان‌کرئولی گفت و جمعیت متفرق شدند.

وقتی که مجلس سیلون را انتخاب کرد، مردم صفوف پلیس را پاره کردند و شعارهای پیروزی می‌دادند و سرود لا دسالی‌نی‌ین[20] را، که سرود ملی بود، می‌خواندند. پایان‌یافتن اعتصاب و هیجان معمولی مردم هائیتی به‌مناسبت انتخاب یك رهبر جدید، مردم را در خیابانها به رقص آورد. بیگانه‌ای که به احوال مردم هائیتی آشنایی نمی‌داشت سیلون را مردی سخت محبوب می‌پنداشت. اما این فقط هیجانی گذران بود. تا یك هفته پیش بسیار بودند اشخاصی که حتی نام این وکیل را نشنیده بودند.

---

17. Franck Sylvain
18. Edouard Pétrus
19. Colbert Bonhomme
20. La Dessalinienne

بزودی آشکار شد که سیلون از طرفداران دووالیه است. در ۱۹۵۵ هنگام حکومت ماگلوار از کرسی قضاوتش برکنار شده و در آوریل ۱۹۵۶ یکی از کسانی بود که عقیدهٔ خود را مبنی براینکه موعد حکومت ماگلوار باید در ماه مه ۱۹۵۶ پایان یابد برکاغذ آورده بود. سیلون در مقام ریاست‌جمهور به تلاش برای اثبات گناهکاری ژومل در حیف و میل اموال دولتی در زمان حکومت ماگلوار ادامه داد. دووالیه و دژوا هردو مایل بودند که ژومل از میدان مبارزه بیرون رود.

بنابه رسم معمول اکنون وقت آن رسیده بود که حسابهای قدیمی تسویه شود، سیلون، کلبربونم را به وزارت دادگستری برگزید و او به تقاضای مردم کسانی را که شایع بود در قتل همسر و پنج فرزند لودوویك‌دزینور کارمند امور اجتماعی ــ که در ۱۹۵۳ در زمان حکومت ماگلوار کشته شده بودند ــ دست داشتند، مورد تعقیب قانونی قرار داد.

مبارزات انتخاباتی در چنین زمینه‌ای که سخت خطرناك و قابل اشتعال بود، ادامه یافت. دووالیه سفری فراموش‌نشدنی به ژاکمل کرد، که‌بندر قدیمی قهوه بود. مردم با پرتاب سنگ از او استقبال کردند و او زیرکانه به آنها حق داد. زیرا؛ اگر خیابانها اسفالت بود، قلوه‌سنگی برای پرتاب نمی‌ماند. این بود که به‌آنها وعده داد که وقتی به ریاست جمهوری انتخاب شد، خیابانهایشان را اسفالت کند. اما هرگز به این وعدهٔ خود عمل نکرد. دکتر با دیدار خود از کلیسای کوچك نتردام فاطمه[21] در پرنیه[22] که چند میل با آنجا فاصله داشت برتقاضای خود در مورد جلب پشتیبانی کلیسائیان تأکید کرد. پس از پایان مراسم نماز طی سخنرانی خود بر تربیت دینی و مذهب کاتولیك خود تکیهٔ بسیار کرد و به حاضران یادآور شد که او عضو سازمان جوانان کاتولیك‌است.

از همان زمان دووالیه از خبرنگاران میهمان شکایت داشت، زیرا تعداد بسیار کمی از آنها به مصاحبه با او می‌آمدند. می‌گفتند که او پیرمردی عبوس و ملال‌انگیز است و احتمال انتخابش به ریاست جمهوری بسیار کم است و هرگز کاری که قابل ذکر و به اصطلاح خبرساز باشد، انجام نداده است. به جای اینکه به‌صراحت به سؤالی جواب دهد، بحثی طولانی و «عرفانی» آغاز می‌کند که خبرنگاران مدتی کوتاه می‌توانند به آن گوش دهند. و سپس بناچار حیرتزده به تماشای

21. Notre-Dame Fatima
22. Pernier

او می‌پردازند. روزی خبرنگاری امریکایی اصرار داشت که برای سؤالی بسیار ساده جوابی ساده به‌صورت مثبت یا منفی از او بگیرد. دووالیه یك ربع ساعت برای او آسمان و ریسمان بهم بافت. خبرنگار که دید سؤال اصلی‌اش هنوز بی‌جواب مانده است با احترام سؤال خود را تکرار کرد و جواب صریح خواست، این دووالیه را به خشم آورد و به مترجم خود گفت که به‌خبرنگار بگوید «اگر به‌مدرسه نرفته و از آموزش کافی برخوردار نبوده است من آدم تحصیل‌کرده‌ای هستم. جواب او همان است که شنید.»

بنابه شایعه‌ای پیگیر دژوا به خبرنگاران امریکایی ویسکی و جینجرایل می‌داد و خبرنگاران به‌همین سبب به او توجه بیشتری داشتند. طرفداران دووالیه برای مقابله با این امر شروع به پذیرایی از خبرنگاران خارجی با آبجوی گرم کردند.

هرچند که دووالیه مدعی بود که روح دوران استیمه در او متجلی است اما اکثر گردانندگان آن انقلاب طرفدار ژومل بودند. آنها در او مردی سراغ داشتند که برای ادارهٔ مملکت بخوبی آماده است. اما گرفتاری بزرگ ژومل که هرگز نمی‌توانست خود را از آن خلاص کند، همکاریش با ماگلوار بود. بسیاری از افراد طبقهٔ متوسط سیاه‌پوست، استدلال می‌کردند که همین نقطهٔ ضعف مانع پیروزی او در انتخابات خواهد بود و به رغم صفات و صلاحیت و لبخند جذاب ژومل، رفته‌رفته به‌سوی پزشك نحیف و آرام و ظاهراً سازگار و سلیم که به‌وضع مطبوعی غیر عادی (یا کمی آبله‌رو) بود، روی می‌آوردند.

او برای هرکس نویدی داشت. وعده می‌داد که عدالت اجتماعی و وسایل تربیت و کار تأمین کند و از همه کس از جمله سرمایه‌داران که آنها را برای نظام اجتماعی لازم می‌دانست، انتظار همکاری داشت. او با یقین مطلق ضمانت می‌کرد که سرمایه‌های داخلی و خارجی، مورد حمایت قرار گیرد. از طبقهٔ ممتاز دعوت می‌کرد که در تربیت و آموزش کارگران کمك کنند و می‌گفت: هر کس که می‌تواند با داس در مزارع نیشکر کار کند، حق و صلاحیت ورود به دانشگاه را نیز دارد. به این ترتیب دانیل فین یوله بیش از پیش به صورت تنها رقیب دووالیه تظاهر می‌کرد.

با پیشرفت مبارزات انتخاباتی، خشونت و حملات وحشیانه، رسمی معمول و امری عادی شد. طرفداران فین یوله خانه‌ای را که دژوا در سفر به‌جنوب در آن بسر می‌برد سنگباران کردند و هواخواهان

دژوا از خانه بیرون آمدند و ضمن تیراندازی دو نفر کشته شدند و پس از آنکه دژوا به شهر مجاور سفر کرد، یکی از دستیارانش که عقب مانده بود به‌ضرب کتك جان داد. هنگامی که دووالیه از ژرمی[۲۳] بازمی‌گشت اطرافیانش سنگسار شدند. وقتی گرد و خاك فرونشست یك نفر از گلوله‌ای که فکش را سوراخ کرده بود، مرده بود.

ثبت‌نام برای شرکت در انتخابات، در۲۵مارس شروع شد. فین‌ـ یوله کـه از تمایلات سیاسی سیلون رئیس‌جمهور مـوقت خشنود نبود از داوطلبان ریاست جمهوری و نمایندگان احزاب و اتحادیه‌ها دعوت کرد که در جلسه‌ای گرد هم آیند. پرزیدنت سیلون نیز کاندیداها و رؤسای پلیس و خبرنگاران را به جلسه‌ای دیگر فراخواند. در جلسه‌ای که در خانهٔ فین‌یوله گرد میز کهنه‌ای از چوب ماهون و رومیزی توری تشکیل شده بود، پیش‌نویس نامه‌ای به عنوان سیلون تهیه گـردید. دووالیه و نمایندگانش در جلسه حاضر نبودند. در نامه، سیلون متهم شده بود به اینکه در انتخابات به نفع دووالیه دخالت می‌کند وخاطرـ نشان شده بود که او قول داده است بیطرف بماند و اضافه کرده بود: «جناب آقای رئیس‌جمهور، درواقع فرمان انتخابات شما که مخالف با مفاد قانون اساسی است، اشخاص را به تزویر تشویـق می‌کنـد. کامیونهای دولتی که توسط رانندگان دولتی رانده می‌شوند، برای حمل طرفداران یکی از کاندیداها (دووالیه) و نه دیگران به پـای صندوقهای رأی بکار برده می‌شوند. دفاتر ثبت نام بسیار نامنظم کار می‌کنند و اعتراضهای نمایندگان با تهدید و اقدامات خشونت‌ـ آمیز پلیس خاموش می‌شود.» به علاوه در این نامه اعتراض شده بود به اینکه کارگران دولتی بشرطی اجیر می‌شوند که تعرفهٔ انتخاباتی خود را به کاردار انتخاباتی دووالیه در محل تسلیم دارند. بعلاوه سوءاستفاده‌ها و تجاوزهای متعدد دیگری بر شمرد. و سیلون را دعوت کرده بود که کابینهٔ خود را منحل کنـد و کابینهٔ دیگـری مرکب «از نمایندگان کلیهٔ گروههای سیاسی» تشکیل دهد. تنها کاندیدایی که در جلسه رقیب، نزد سیلون، حاضر شد دووالیه بود.

لویی دژوا همچنانکه با پی‌یر لویی رفتار کرده بود سیلون را ناچار به استعفا کرد. تلگرافی به این مضمون بـه سیلون فـرستاد «متأسفانه باید به اطلاعتان برسانم که پولی که از طرف دولت برای

23. Jérémie

امور عمومی اختصاص داده شده است بطور غیر ضرور و بیشرمانه انحصاراً برای اجیرکردن رأی دهندگان برای دووالیه بکار برده می‌شود.» و به سیلون زنهار داد که اگر این سوء استفاده‌ها جبران نشود ناچار مردم را به اعتصاب عمومی دعوت خواهد کرد.

سیلون به کمیسیون فین‌یوله و تلگرام دژوا پاسخ داد که حاضر است استعفای اعضای کابینه‌اش را بپذیرد. بشرطی که کنفرانسی مرکب از نمایندگان سیاسی گروههای مختلف جهت توصیه و معرفی کابینهٔ جدید تشکیل شود. با اینهمه به صراحت تأکید کرد که حق رد اسامی غیرقابل قبول را برای خود حفظ می‌کند.

فین یوله که از نقش خود در تعیین رئیس حکومت خشنود بود کمیسیون دیگری را به گرد میز کهنهٔ خود دعوت کرد که بار دیگر همهٔ داوطلبان، بجز دووالیه در آن شرکت کردند و طی نامه‌ای دیگر از سیلون خواستار شدند که کابینهٔ خود را منحل و نام‌نویسی برای انتخابات را متوقف کند و با یك یك داوطلبان در خصوص اعضای کابینهٔ جدید شخصاً به تبادل‌نظر بنشینند.

سیلون اصرار داشت که کابینه‌اش تا تشکیل کنفرانس سیاسی بکار خود ادامه دهد. اما گروه مخالفان قدمی فراتر گذاشتند و تصمیمشان براین شد که استعفای کابینه به تنهایی کافی نیست، بلکه استعفای خود سیلون را خواستار شدند. سیلون مجلس قانونگزاری که او را انتخاب کرده بود منحل کرد و حکم بازداشت کلمان ژومل را صادر کرد تا حساب دو میلیون گورد (یعنی چهارصد هزار دلار) را که او در مقام وزیر دارائی ماگلوار به نیویورك فرستاده بود، پس بدهد.

روز دوشنبه اول آوریل اعتصاب عمومی شروع شد. نیروهای نظامی سیلون را بطور پنهانی به یکی از خانه‌هایی که توسط ماگلوار ساخته شده بود انتقال دادند. آن شب شهر در هیاهوی انبوه مردم می‌لرزید. آنها ضمن انجام عملیاتی که به «اعتراض تاریك» معروف شده بود به تیرهای چراغ برق یا هر چیز که صدایی از آن بیرون آید، ضربه‌ای می‌کوبیدند.

یك کارگاه بمب سازی در فاصلهٔ چند میلی پورت او پرنس کشف و شخصی به‌نام دانیل فرانسیس[24] در آن دستگیر شد. اعلامیه‌ای

24. Daniel Francis

که در پی آن از طرف ارتش منتشر شد از این قرار بود:

در شب اول آوریل ۱۹۵۷ به ارتش هائیتی اطلاع رسید که یك انبار اسلحه و مهمات در تور[۲۵] وجود دارد. افسران و سربازانی که به محل اعزام شدند، در منزل خانم استرپولار[۲۶] که به اتفاق دانیل فرانسیس ساکنان خانه را تشکیل می‌دادند، به کشف مقداری کوکتیل مولوتف و نارنجك دستی و مواد منفجره دیگر موفق شدند. در ساعت ۱۰/۱۵ ضمن اینکه قاضی دادگاه بخش مشغول تهیهٔ گزارشی بود انفجاری در خانه رخ داد:

ستوان میشل کونت[۲۷] و فرنل آندرال کولون[۲۸] به بازرسی و پیاده کردن اشیا و تجهیزات مشغول شدند. قاضی دادگاه بخش فورنیه فورتونه[۲۹] که به جای دووال دووالیه انجام وظیفه می‌کرد سر میز نشسته بود. ستوان کونت جعبه‌ای را که به جعبهٔ سیگار برگ می‌مانست، برداشت. در اثر انفجاری که متعاقب این کار رخ داد، قاضی به گوشه‌ای پرتاب شد و ستوان کونت دو دست و ستوان کولون یك پا و یك دست و یك چشم خود را از دست دادند. صدها نفر به‌تالار عمومی بیمارستان آمدند که این سه نفر را که بوضع موحشی تکه تکه شده بودند تماشا کنند. کنار بستر آنها می‌ایستادند، با دهان باز به آنها خیره می‌شدند واز روی هیجان اما به احترام آنها با صدای خفه، با هم نجوا می‌کردند. اینها تمام در نهایت بیگناهی انجام می‌شد. کسانی که به دیدار افسران مجروح می‌رفتند کمتر به دنبال هیجان و بیشتر در پی تحصیل تجربه‌های آموزنده بودند و چون هر دو بیمار تحت تأثیر داروهای قوی مخدر بیهوش بودند به نمایش گذاشته‌ـ شدنشان، در حال عمومیشان تأثیر چندانی نداشت. یکی از آنها پس از چند روز، و دومی به فاصلهٔ چند روز دیگر از اولی جان داد.

نکته‌ای که مورد بحث و تعبیر و تفسیر قرار گرفت این بود که پدر دووالیه توانست هنگامی به محل ساختن بمبها برود، که کارمندش فورتونه، کفیل دادگاه بخش، در حالی که بشدت خون از او می‌رفت از محل حادثه به بیرون برده می‌شد. محافل پورت اوپرنس از خود می‌پرسیدند که آیا به دووال دووالیه قبلا زنهار داده شده بود؟ طولی

25. Thor
26. Esther Poulard
27. Michel Conte
28. Frenel Andral Colon
29. Fournier Fortuné

نکشید که شایعهٔ دیگری در پورت اوپرنس پیچید. به این قرار که کسی نقشهٔ «شب سرخی» برای فین‌یوله و دژوا طـرح کـرده است. بنابراین طرح قرار بود خانه‌های ایشان بمباران شود.

سپس ارتش ثابت کرد که شایعه بی‌پایه نبوده است. ژنرال لئون کانتاو رئیس ستاد ارتش ادعا کـرد که پرزیدنت سیلون قبلا از توطئه اطلاع بـدست آورده است و عمداً در جلوگیـری از وقـوع آن اهمال کرده است. کانتاو اضافه کرد بنابراین اطلاع، کارگاه بمب‌سازی و انبار اسلحه و مهمات چند ساعت قبل از آنکه عملیات «شب سرخ» قرار بود روی دهد کشف شد و همان کسانی‌که مسئول حـوادث بمباران دسامبر ۱۹۵۶ و ژانویهٔ ۱۹۵۷ بودند، در این رسوایی آخر نیز دست درکار بوده‌اند. اعلامیه‌ای مبنی‌بر توقیف فریتس‌سینه‌آس[30]، شارل لاهن[31] و نیز تمیستوکلس فوئنتس کـوبایی و نیز شخصی بـه نام کلمان باربو صادر شد که در آن این اشخاص دشمنان ملت خوانده شده بودند و درواقع نیز نام باربو بزودی معروف شد و برای سرش جایزه‌ای هزار دلاری معین گردید.

عقیدهٔ عمومی بر آن بود که این فراریان از چنگگ عدالت، همه برای دکتر دووالیهٔ آرام و ساده‌دل‌کـه منکر آشنایی با آنها بود، فعالیت می‌کنند. دووالیه حتی به رادیو پورت اوپرنس رفت و در برنامه‌ای گفت، که حیرت می‌کند از اینکه چطور کسی که عـقل سالمی داشته باشد می‌تواند معتقد باشد که او که پزشك است و از میان مـردم برخاسته، مردی که دردهای مردم را شفا می‌دهد، نه تنها با یك مشت راهزن و تروریست و «دشمن ملت» به تصادف آشنایـی داشته بـاشد، بلکه دستش با آنها در توطئه‌ای آلوده باشد...

دیگر داوطلبان (کاندیداها) جلسه‌ای تشکیل دادند تا درخصوص چگونگی حکومت موقت بعدی تصمیم بگیرند. کلمان ژومل سه نفـر نمایندهٔ شخصی معرفی کرد که همه غیر قابل قـبول تشخیص داده شدند و رأی بر این شد که ژومل خود شخصاً باید در برابر رقبایش حاضر شود.

سرانجام پس ازمذاکره وکشمکشهای بسیار هائیتی تحت‌حکومت نوعی هیأت سه نفری درآمد. هر یك از سه کاندیدای عمده، سه وزارت را در اختیار گرفت و هر یك از داوطلبان کـم نفوذتر عهده‌دار یك

30. Fritz Cinéas
31. Charles Lahen

سمت گردیدند.

سه نفر از داوطلبان کم نفوذ از میدان مبارزهٔ انتخاباتی بیرون رفتند. به‌این‌ترتیب «هیأت انتخاباتی» با یازده وزیر و دو وزیر درجهٔ دوم بوجود آمد که این دو نفر یکی به‌فین‌یوله و دیگری به‌دژوا پیوستند. همینکه وزرای جدید شروع به‌تصفیه وزارتخانه‌های خود از عناصر فاسد کردند، دوباره آشوب درگرفت.

در ۲۲ آوریل دووالیه علناً علیه نظام جدید اعتراض کرد و گفت که این راه به‌تباهی مملکت خواهد انجامید و روز بعد وزرایش هرسه استعفا کردند. در بیست و چهارم آوریل یکی از کاندیداهای کم‌نفوذتر وزیر خود را به‌گناه لاس‌زدن با اردوی دژوا از کار برکنار کرد.

وزرای باقیمانده طی اعلامیه‌ای به‌دووالیه اطلاع دادند که پستهای وزارت بی‌وزیرماندهٔ او، بین دژوا و فین‌یوله تقسیم خواهد شد. دووالیه سخت اعتراض کرد و گفت که از راه احترام به‌میهن وزرای خود را راضی خواهد کرد که باز شروع بکار کنند. ژنرال کانتاو از همهٔ کاندیداها خواست که دوباره جلسه‌ای تشکیل دهند و وضع خود را از طریق مذاکره روشن کنند. دووالیه جواب داد که جائی‌که سرنوشت ملتی مطرح است جای سازش نیست و این عقیدهٔ اوست. او هرگز خود را تا سطح به‌بحث نشستن با اشخاصی‌که در پی سود شخصی و بیش‌طلبی هستند، پائین نمی‌آورد. کانتاو ادامهٔ جلسه را به‌روز بعد موکول کرد و روز بعد اعلام کرد که وضع وخیم است و پیشنهاد کرد که شورایی نظامی برقرار شود و زمام امور را تا انجام انتخابات در دست گیرد.

دووالیه فوراً با این پیشنهاد موافقت کرد. اما فین‌یوله و دژوا مخالف بودند. یك‌بار دیگر جلسه بی‌اخذ نتیجه ختم شد. روز سوم چون کانتاو دوباره در حکومت ارتشیان پافشاری کرد دژوا وفین‌یوله مردم را به‌اعتصاب عمومی علیه کانتاو دعوت‌کردند. کانتاو پیشنهاد استعفا کرد اما ارتش ازموقع اوپشتیبانی کرد و ازکسبه وبازرگانان خواست که دخالت نکنند. با اینهمه اعتصاب هشت روز به‌طول انجامید. طی این مدت، کانتاو نظر دیوانعالی‌کشور را خواستار شد. قضات ضمن یادآوری به‌اینکه قانوناً صلاحیت رسیدگی به‌این امر را ندارند اظهار داشتند که به‌عقیدهٔ آنهاباقیماندهٔ اعضای‌هیأت‌وزیران

در حکم دولت خواهند بود و اضافه کردند که این هیأت که از طرف مردم معین و به‌رسمیت شناخته شده است، در قبال مردم مسئول است و کاندیداها حق برکناری اعضای آن را ندارند. کانتاو و ارتشیان این نظر را پذیرفتند.

همینکه ژومل و دووالیه ازمیدان خارج‌شدند شروع به‌کارشکنی درامور دولت جدیدکردند. زیرا احساس می‌کردندکه بااین‌دولت یکی از دو کاندیدای دیگر رئیس جمهور خواهد شد. در نتیجه خواستار تحریم انتخابات شدند. دووالیه می‌گفت، «دولت بی‌وجود من نمایشی مضحکه‌آمیز وانتخابات مسخره خواهد بود» سفیر جدیدی از طرف ایالات متحد وارد شد و دولت امریکا شورای فین‌یولـه ــ دژوا را به‌رسمیت شناخت. تاریخ انجام انتخابات برای شانزدهم ژوئن معین شد.

ثبت‌نام برای شرکت در انتخابات دوباره شروع شد. به‌هریك از کسانی‌که نامشان را ثبت می‌کردند کارتی داده می‌شد و او موظف بود که آن را در روز انتخابات پای صندوق رأی تحویل دهد. به‌سبب میزان قابل ملاحظهٔ بیسوادی معمول شدکه بیشتر رأی دهندگان‌کارت خود را تا روز انتخابات نزد کاندیدای موردنظر خود به‌امانت‌گذارد.

دووالیه که به‌ضرب‌المثل قدیمی کرئولی که می‌گوید ــ سنگ را بینداز و دستهایت را پنهان کن ــ معتقد بود، اینك با آزادی بیشتری وارد عمل شد. در هفتهٔ دوم ماه مه طرفداران دوکاندیدایی که از میدان بیرون شده بودند، جاده‌هایی را که به‌طرف شمال می‌رفت در نزدیکی سن‌مارك با سنگهای عظیم مسدود کردند. در جنوب نیز مخالفت با انتخابات شدت گرفت و در پایتخت کشش رو به‌افزایش بود، عکس‌العمل شورای دولتی این بود که دو ایستگاه رادیویی را که از دووالیه و ژومل پشتیبانی می‌کردند تعطیل کرد. نیروی پلیس به منظور پراکنده کردن جمعیتی که سنگ پرتاب می‌کردند، مجبور به تیراندازی به‌هوا شد. در هجدهم ماه مه، که روز پرچم است، انبوه کارمندان رسمی و هیأتهای دیپلماسی خارجی در کلیسای نتردام گرد آمدند و تظاهرات ضد دولتی شروع شد. دو نفر گلوله خوردند، و کشته شدند و بسیاری مجروح گردیدند. در حالی‌که افراد پلیس تظاهرکنندگان را در برابر کلیسا کتك می‌زدند، ارتشیان مداخله کردند.

باردیگر اوضاع هائیتی‌بحرانی‌شد، شورای دولتی درهم‌شکسته، سرهنگ پی‌یرآرمان۳۲ رئیس پلیس را به‌جای کانتاو به فرماندهی ارتش برگزید. آرمان این انتصاب را «موقتاً» رد کرد و کانتاو اعلام کرد که هیأت سه نفری را به‌منظور نجات کشور از هرج و مرج منحل کرده‌است. اما آرمـان تغییر عقیده داد و پیشنهاد هیأت سه نفـری را که توسط کانتاو منحل شده بود پذیرفت. در ۲۵ مه زدوخورد شروع شد. ارتشیان تحت فشار سیاسی به‌دو گروه تقسیم شدند کـه یك دسته از ژنرال کانتاو و دیگری از سرهنگ آرمان پشتیبانی می‌کرد. دژوا پشتیبان اصلی آرمان بود.

اما در پشت ایـن جنگ بـرادرکشی ارتش، یکی از بازیـهای مرموز قدرت در جریان بود. دوماه بود که حقوق نظامیان پرداخت نشده بود و فـرشته‌ای پیدا شد که ۴۶،۰۰۰ دلار پول نقد بـرای پرداخت حقوق سربازان در اختیار کـانتاو بگذارد. ایـن فـرشته کلمان‌ژوزف شارل۳۳ بود و این کمك را به نام دووالیه کرد.

کانتاو و افرادش در پادگان دسالین، پشت کاخ ریاست جمهور موضع گرفتند و به‌حالت دفاعی درآمدند. او از طریق رادیوهـای نیروهای نظامی در همهٔ شهرستانها، مردم را دعوت کـرد کـه بپاـ خیزند و او را با تشکیل کمیته‌های نجات ملی پشتیبانی کنند. در همین اثنا دهقانـان مسلح به کارد و سنگ به مقابلـه با سربازانی برخاستند که می‌خواستند راه میدان سن‌مارك را بازکنند. آرمان به کانتاو وافرادش نیم‌ساعت مهلت داد تا تسلیم شوند. به‌هواپیماها دستور داد که اوراقی برروی سربازخانه‌ها فرو ریزند و اطلاع‌دهند که بیشتر نظامیان از آرمان حمایت می‌کنند. وقتی مهلت نیم‌ساعته بپایان رسید، هواپیمایی به پرواز در آمد و بمبی فرو انداخت کـه در محوطهٔ رژهٔ جلو زندان برزمین افتاد و بعد از چندبار بهوا پریـدن بیحرکت ماند و منفجر نشد. مأمور مربوطه فراموش کرده بود که برآن چاشنی بگذارد.

انبوه مردم تا آنجا که ممکن بود به تماشای جنگ نـزدیـك شده بودند. مردم به‌سوی میدان شان‌دومارس می‌شتافتند و برسکوهای گرد آن جلو سربازخانه جا می‌گرفتند. جمعیت خیابانها را فراگرفته‌بود. ادارات روزنامه‌ها، ایستگاههای رادیو و انبار فروشگاهها غارت شد.

32. Pierre Armand
33. Clément Joseph Charles

گاردهای دووالیه حملهٔ مسلحانه‌ای را به‌خانهٔ او در کوچهٔ روا دفـع کردند، یکی از غلطکهای بخاری فین‌یوله، بی‌آنکـه ابـزاری در دست داشته باشد چندبار برگرد اتومبیلی در خیابانی گشت و جز شاسی چیزی از آن باقی نگذاشت.

آرمان توپهای خودرا در امتداد میدان‌شان دومارس مستقر کرد و سربازخانه‌ها را زیر آتش خود گرفت و تفنگداران کانتاو توپچیها را درو کردند و سه توپ به‌چنگ آنها افتاد.

ضمن اینکه دو نیروی نظامی برهم می‌تاختند و یکدیگر را تا سرحد توانایی فرو می‌کوفتند، فین‌یوله پنهانی به‌سربازخانهٔ دسالین رفت تا با دووالیه و کلمان ژومل ملاقات کند. گسستن فین‌یوله از دژوا، تعادل قدرت را برهم زد و صبح روز بعد به‌جنگ خاتمه داد، ودانیل فین‌یوله از آن هنگامه، رئیس جمهور موقت بیرون آمد.

این خبر سیل شادی عمومی را با چنان شدتی سرازیر کرد که در تاریخ هائیتی بیسابقه بود. ازدحام عظیمی جلو کـاخ ریاست جمهور برپا شد و سرهنگ آرمان و ژنرال کانتاو چنان به‌هیجـان آمدند که یکدیگر را در آغوش گرفتند و به‌این ترتیب از ادامهٔ جنگ اجتناب شد و جنگ داخلی یک‌روزه ـ با فقط هفده نفر کشته ـ پایان یافت.

آرمان و کانتاو که با رهبر جدید هائیتی سازگاری نداشتند هردو به نفع رئیس ستاد ارتش جدید یعنی ژنرال آنتونیو ت. کبرو[۳۴] از سمت خود چشم پوشیدند واین کبرو کسی بود که بزودی دستی که او را بالا برده بود می‌گزید. اما موقتاً همه‌چیز آرام و بر وفق مراد بود. فین‌یوله از ایوان کاخ ریاست جمهوری سخنرانی افتتاحیهٔ با شکوه ومعتدلانه‌ای برای مردم ایراد کرد و گفت: «هائیتی، تحت زمامداری من حکومتـی به‌راستی دمـوکراتیك خـواهـد داشت. از دیکتاتوری اثری نخواهد بود. دولت ایالات متحد امریکا و من هردو از دیکتاتوری بیزاریم.» زنگها به‌صدا درآمدند و غریو تأیید جمعیت به‌آسمان رفت. اعضای طبقهٔ ممتاز نیز پنهانی خوشحال بودند و او را تـأیید می‌کـردند. ژنـرال کبرو که شایـد از همـان روز در فکر فیلـم گاوچرانان بود از خـوشحالی در پوست نمـی‌گنجیـد. به‌افتخـار فین‌یوله بیست و یـك تیر تـوپ شلیك شد و بعدهـا

34. Antonio Th. Kébreau

معلوم شد که تعداد تیرهای توپ از شمارهٔ روزهای زمامداری او دو تا بیشتر بود.

رفتار ژنرال کبرو چنان باتدبیر و زیرکی همراه بود که تا زمانی که او در اتاق فین‌یوله را با لگد باز و او را در جلسهٔ هیأت دولت بازداشت کرد، فین‌یوله حتی تصور نمی‌کرد که اوضاع چندان که می‌نماید، آرام و بر وفق مراد نیست. فین‌یوله با سرعت برق تبعید شد.

پس از این واقعه دوستی گرم و ناگهانی کبرو با رافائل تروخیلو توجه عموم را به‌خود جلب کرد و مورد تفسیر و بحث قرار گرفت. از آنجا که دیکتاتور دومی‌نیکن فین‌یوله را دشمن می‌داشت بعضی دست نیرومند او را در توطئه فیلم گاوچرانان ۱۶ ژوئن در کار دانستند. اما این دخالت هرگز به‌اثبات نرسید. دو روز حالتی شبیه به‌صلح و آرامش بر پورت‌اوپرنس مسلط بود.

شورای نظامی ژنرال کبرو، حکومت نظامی اعلام کرد و مقررات منع عبور و مرور با دقت و سختگیری بسیار اجرا شد. غلطکهای بخاری فین‌یوله بی‌رانندهٔ خودگویی برای همیشه از حرکت افتاده بودند. در شب هجدهم ژوئن رفته رفته این شایعه پراکنده شد که فین‌یوله در قلعهٔ‌دیمانش زندانی شده است. عکس‌العمل مردم به آهستگی شکل گرفت اما همینکه کسب نیرو کرد به‌راستی وحشتناك بود.

طرفداران فین‌یوله همراه با غرشی یکنواخت که از فاصلهٔ چند میلی شنیده می‌شد، در جنوب شهر پیش می‌رفتند و هر چراغ برقی را که سر راه خود می‌دیدند، خرد می‌کردند. پایتخت هائیتی تکه تکه خاموش می‌شد. شورشیان با سنگ و چوب به‌قلعهٔ دیمانش حمله کردند. پلیس با بکار بردن چراغ قوه‌ای به‌سوی آنها شلیك می‌کرد و پس از آنکه اجساد قربانیان برهم انباشته شد، به‌حملهٔ متقابل دست زد و دامنهٔ این حمله را به‌محلات فقیرنشین کشانید و ظاهراً مصمم بود که ریشهٔ نیروی فین‌یوله را از روی‌زمین پاك‌کند. زدوخوردهایی با خشونتی غیرقابل وصف رخ داد. صبح روز بعد شهر، همچون پوست طبل در کشش، اما مثل قبرستان خاموش بود.

ژنرال کبرو از این رویداد اظهار تأسف کرد اما اقدام خود را به این طریق توجیه کرد کـه‌شب گذشته شهر به صـورت جنگـل درآمده بود، تعداد کشته‌ها به‌هزار نفر تخمین زده شد. اما این رقم هرگز محقق نشد، زیرا هیچکس میل نداشت که حین عمل شمارش، غافلگیر شود. پس از مدتی واحدهای ارتشی با کامیون آمدنـد و اجساد را کشان کشان بردند. ادارهٔ آتش‌نشانی لکه‌های خـون را از کف‌خیابانها شست و وضع به‌صورت عادی درآمد.

در دوم اوت ۱۹۵۷ وزارت کشور و دفاع ملی اعلام کرد کـه انتخابات عمومی در ۲۲ دسامبر انجام خواهـد شد و ثبت نام لازم نیست. اوراق رأی در محل صندوقها موجود خـواهد بـود، اما رأی‌ـ دهندگان می‌توانند اوراق خود را بیاورند. کارمندان انتخابات‌آماده خواهند بود تا به‌بیسوادان کمك کنند. هـرگونـه خشونت و تقلب (بخصوص تعویض صندوق آراء) سخت مجازات خواهد شد. در فرمان اضافه شده بود که رئیس جمهور جدید براساس قانون اساسی ۱۹۵۰ سوگند یاد خواهد کرد. اما نخستین وظیفهٔ مجلس جدید تهیهٔ قانون اساسی جدیدی خواهد بود که ظرف دو ماه پس از آنکـه همهٔ انتخاب‌ـ شده‌ها شروع بکار کردند، تصویب خواهد شد.

در هفدهم اوت ۱۹۵۷ معلم قدیمی دووالیه، لوریمه‌دنی مرد. بدخواهان که از دلبستگی دکتر به‌آئین وودو اطلاع داشتند، زیـر گوش هم می‌گفتند که او دوستش را برای لوآ[35]ها (ارواح) در قبال ریاست جمهور خود قربانی کرده است. این نیز، مانند تعـداد دقیـق کشته‌شدگان در ۱۹ ژوئن مطلبی بود که هرگز به‌تحقیق ثابت نشد.

35. Loa

۹

آغاز کاری متزلزل

اگر فرانسوا دووالیه به حال خود گذاشته شده بود، یکی از رؤسای جمهور بسیاری می‌شد که طی تاریخ هائیتی آمده و بلافاصله رفته‌اند. اما هرچند که در اوان دوران زمامداریش خود را مدیری سخت بی‌تجربه و خام‌دست، نشان داد، مخالفان او در نادانی و عدم کفایت از او پیشی داشتند. دشمنانش به‌جای اینکه او را در کندن گور خود آزاد و آرام بگذارند بیصبرانه می‌کوشیدند تا با طرحهایی خام‌دستانه و بیموقع او را سرنگون کنند و به‌این ترتیب گروهی از مردانی به‌دور او جمع شدند و از او حمایت کردند که تحت شرایط عادی آرزویی جز سقوط او نمی‌داشتند.

احساس ناپایداری و تزلزلی که هنوز هم از حکومت جابرانهٔ دووالیه احساس می‌شود، از همان آغاز هویدا بود. نبودن سازمانی اداری حتی کسانی را که به‌اقدامات شتابزده و بی‌اساس حکومتهای پیشین خو گرفته بودند، گیج می‌کرد.

حتی پیش از آنکه دووالیه رسماً شروع بکار کند، با طعم توطئه‌هائی که بسیاری از اسلاف او را از حکومت ساقط کرده بود آشنا شد. بمب منفجر می‌شد، تروریسم رایج و اعتصاب براه بود و همینکه رسماً زمام امور را در دست گرفت، شبیخونها و تهاجمها و توطئه‌هایی چنان سیاه براه بود که اعماق جادوی سیاه را سیر می‌کرد.

زمینهٔ مشکلات اول‌کار دووالیه باانتخابات‌آماده شد. انتخاباتی که در آن مراکز مالی و اجتماعی مملکت و پورت‌اوپرنس با او مخالفت کرده بودند. جامعهٔ بازرگانان نسبت به‌رئیس جمهورانتخاب‌شده رفتاری سرد پیش‌گرفتند وتوده‌های شهرنشین همه ازطرفداران فین‌یوله بودند. دووالیه که از آغاز فهمیده بود که دشمنانش ممکن است از این شرایط همچون حربه‌ای مؤثر استفاده کنند شروع به مهار کردن رقبای خود کرد. اما با احتیاط قدم برمی‌داشت تا مبادا سفارت امریکا یا تروخیلو را بیهوده بوحشت اندازد یا نگران کند و نیز می‌کوشید مخالفان خود را از متحد شدن در یک اردو باز دارد.

همچنانکه انتظار می‌رفت نتایج انتخابات بلافاصله باعث ایجاد هرج و مرج در پایتخت گردید.

دژوا که شکست خورده و مدعی بود که انتخابات مخدوش و ساختگی است اعلام کرد که در برابرمجلس نمایندگان ودادگاه رسمی که به‌شکایتهای مربوط به‌خرید رأی رسیدگی می‌کنند به‌نتایج انتخابات اعتراض‌خواهدکرد ومردم‌رابه‌پشتیبانی‌از اعتراض‌خوددعوت به‌اعتصاب‌کرد.می‌گفت: «این‌عقیدهٔ من‌است. امادیگراختیار طرفدارانم از دستم خارج شده است.» و وقتی که اعتصاب چهار روز پس از انتخابات عملی شد، اقدامی بی‌برنامه و غیر متشکل از کار درآمد که با بی‌نظمی واغتشاش انجام شده بود. کمتر از پنج درصد از مؤسسات بازرگانی پایتخت دست از کارکشیدند وطرفداران دووالیه برای نخستین‌بار خود را برای قدرت‌نمایی واقعی آماده کردند. تپانچه‌هایی که طی مبارزهٔ انتخاباتی زیر لباسها پنهان بود، اینك آشکارا بیرون آمد و بازرگانان در اندك زمانی به‌زور به‌باز کردن دکانها و حجره‌های خود مجبور شدند. درهای ضد شورش مغازه‌ها که از ورقه‌های آهن موج‌دار بود به‌کمك مشعلهای جوش استیلن گشوده و بعضی از فروشگاهها، پنهانی غارت شد. عکس‌العمل سریع ومؤثر طرفداران دووالیه با پشتیبانی پلیس موجب شکست اعتصاب شد و اعتصاب دیگر در هائیتی ـ لااقل در دوران حکومت دووالیه ـ حربهٔ سیاسی مؤثری بشمار نرفت.

اما مخالفان هنوز کاملا برجای خود ننشسته بودند. بزودی حملات تروریستی در پایگاههای نظامی دورافتاده آغاز شد. یکی

از این حملات به‌نخستین حادثه‌ای منجر شد که در دوران زمامداری حکومت جدید جنبهٔ بین‌المللی پیدا کرد. تروریستها شبی در لباس مردم عادی به‌نگهبان یك پاسگاه نظامی درشهر کوهستانی کنسکوف[۱] واقع در ارتفاعات نزدیك پورت‌اوپرنس نزدیك شدند. مردی که در اتاق پشت این پاسگاه زندانی بود شنیده بود که مردی از نگهبان کشیك تقاضای جواز عبور شب می‌کند تا زنی را که در حال زایمان است به‌پزشك برساند. بلافاصله پس از آن صـــدای شلیك تفنگ شنیده شد. تروریستها، نگهبان و سه‌نفر سربازی را که درآسایشگاه خوابیده بودند کشتند. سرجوخه‌ای که در اتاق عقبی خوابیده بود و مرد زندانی زنده ماندند و جریان واقعه را گزارش دادند. اجساد کشته‌شدگان، روز بعد برای تماشای کنجکاوانی که به‌منظور اطـلاع از جریان واقعه می‌آمدند باقی گذاشته شدند.

افسران ارتش سخت به‌خشم آمدند. شورای نظامی‌که تا شروع به‌کار رسمی دووالیه، رئیس جمهور انتخاب شده، یعنی تـا ۲۲ اکتبر، عهده‌دار حفظ امنیت بود، حکومت نظامی اعلام کـرد. به نظامیان وغیرنظامیان اختیار داده‌شد هرکس را که یاغی تشخیص دهند بلافاصله «توقیف کنند یا بکشند.» و به‌این طریق بود که شیبلی. ج. تالاماس[۲] امریکایی که در هائیتی متولد شده بـود، بقتـل رسید. تالاماس مــردی بلنـدبالا و بسیار تنـومندبود. بازرگـان پـارچـه سرشناسی از پشتهٔ سوریـه‌ای بـود و زمـانی در کـارناوال پـورت اوپرنس در نقش «شاه» ظاهر شده بود. سه ساعت بعـد از کشته شدن سربازان در کنسکوف، او را در پتیون‌ویل دستگیر کردند. او آنجا به‌دنبال پزشك قابله‌ای رفته‌بود تـا به‌زنش کــه در حال وضع‌حمل بـودکمك‌کند. آنـجابا پلیس بـه‌بحث ومشاجـره درآمـد وپلیس او را تا صبح روز بعدبه‌گناه تخطی از مقررات منع عبور و مرور در ساعت ده شب توقیف کرد. وقتی آزاد شد به‌بیمارستان کاناپه‌ور[۳] رفت. زنش و نوزاد دخترش را که در ساعت ۱۱ صبح بدنیا آمده بود دید و پس از آنکه اطلاع یافت پلیس خانه‌اش را بازرسی کرده و حالا به‌دنبال خودش می‌گردد، به‌منزل جرالددرو[۴] سفیر امــریکا

1. Kenscoff
2. Shibley J. Talamas
3. Canapé Vert
4. Gérald Drew

رفت. بعد از ظهر کنسول و معاون کنسول امریکا پس از آنکه از افسران جزء پلیس اطمینان گرفتند که با تالاماس بدرفتاری نخواهد شد او را راضی کردند که تسلیم شود و خود او را تا ادارهٔ پلیس همراهی کردند. پلیس بعدها اظهار داشت که در خانهٔ تالامـاس فشنگهای نه میلیمتری شبیه آنچه در کشتار تروریستها بکار برده شده است و نیز تپانچه‌ای و تفنگی شکاری و سرنیزه‌ای پیدا کرده است. پلیس مدعی بود که تالاماس که از طرفداران سرشناس دژوا است، در زد و خوردهای ۲۵ مه دخالت فعالانه داشته است و تفنگ اتریشی نیرومندی از خانهٔ او بدست آمده است. او را از کلانتری به‌قلعهٔ دیمانش منتقل کردند و آنجا ضمن بازپرسی آنقـدر کتکش زدند که جان داد. افسران پلیس سعی کردند که او را، هرچند که مرده بود، به‌زندان تأدیبی تحویل دهند. اما افسر کشیك آنجا از پذیرفتن جسدی به‌عنوان زندانی خودداری کرده بود. اول مقامات ارتش کوشش کردند که موضوع را مکتوم دارند و بگویند که مرگ او در اثر عارضهٔ قلبی بوده و درکالبدشکافی اثر زخمی کهنه برقلب او کشف شده است. اما سرانجام اظهاریهٔ رسمی از این‌قرار بود؛ که وقتی در حین بازپرسی کـوشیده‌است مسلسلی را تصاحب کند تیر خورده است. دولت ایالت متحد امریکا که به‌این طریق نمی‌توانست قانع شود، سه برنامهٔ کمکهای فنی خود را به‌این عذر که هائیتی از پرداخت سَهم خود طبق قرارداد، کوتاهی می‌کند متوقف کرد. دووالیه که در بیست ودوم اکتبر رسماً به‌ریاست جمهـوری رسید، وارث چنین وضعی بود. سرانجام پس از سه‌ماه مذاکره و تبانی، دولت هائیتی رسماً از این پیشامد اظهار تأسف کـرد. دو افسری کـه تالاماس را کشته بودند برای مدت ده روز بی‌پرداخت حقوق‌معلق شدند و به‌همسر امریکایی تالاماس صدهزار دلار به‌عنوان خونبهای شوهرش پرداخت شد و تضمین جانی ومالی اتباع امریکایـی در هائیتی تضمین شد.

در حالی‌که مرگ شیبلی تالاماس بهانه‌ای برای هتك آبـرو وسلب اعتبار بین‌المللی ارتش هائیتی و دووالیه به دست مخـالفـان داد،دژوا تصمیم گرفت به صلاحیت دووالیه برای احراز سمت ریاست جمهور اعتراض کند. زیرا پدرش در جزایر آنتیل[5] فرانسه متولد

5. Antille

شده بود و در نتیجه چون از نظر قانون اساسی اهل هائیتی بشمار نمی‌آمد حق انتخاب شدن به‌ریاست جمهور را نداشت. از دووالیه خواسته شد که گواهی تولد خود و پدرش را به‌منظور جوابگویی به این حمله منتشر کند. ایستگاه رادیوئی‌دولتی دژوا را به‌هتاکی متهم کرد. روزنامهٔ «هائیتی میروار[6]» کـه مبلغ نظرات وعقایـد دژوا بود، داستانی منتشر کرد کـه البته بی‌ارائهٔ مدارکـی قاطع حاکی از آن بـود کـه پدر دووالیه اهـل هائیتی نیست. امـا دووالیه نیـز از ارائه گواهی تولد خود و نیز مدرکی دال بـرولادتش از پـدری هایی‌تیایی خودداری کرد.

بطور کلی دووالیه در نخستین مصاحبهٔ مطبوعاتیش که بعد از انتخابات صورت گرفت، ظاهری شایسته داشت. وقتی در خصوص علت پیروزیش از او سؤال کردند، با لبخندی پاسخ داد: «دهقانان «دك»[7] خود را دوست می‌دارند.» و سعی می‌کرد برهمهٔ کسانی که گوش می‌دادند از این طریق تأثیر بگذارد که او و هائیتی یکـی هستند. می‌گفت: «من نه سرخم و به آبی، بلکه دو رنگ جدایی ناپذیر مردم هائیتی هستم.» واین کنایه‌ای به پرچم هائیتی بود که‌از نظر سنتی نمایندهٔ اتحاد بین سیاهان ومولاتوهاست. «من به‌عنوان رئیس جمهور دشمنی ندارم و نمی‌توانم داشته باشم. فقط دشمنان، دشمنان ملت هستند و قضاوت در مورد آنها نیز با ملت است.»

وعده داد که حقوق اساسی را رعایت کند و از کاندیداهای دیگر دعوت کرد که در دولت او با هم متحد شوند و اضافه کرد که امیدوار است هائیتی نیز مانند پورتـوریکو[8] «فرزند دردانهٔ» امریکا بشود. دووالیه بر شرافتمندی در حکومت تاکید بسیار کرد و حکومت ماگلوار را که دولت در آن دوران به‌صورت «کسب و کار خصوصی» درآمده بود، مورد انتقاد شدید قرار داد. گفت که از دولت امریکا تقاضای کمك مالی خواهد کرد، تا مسایل مالی کشور را حل کند و وعده داد که سرمایه‌گذاران خصوصی را در امر توسعهٔ جهانگردی، شرکت خواهد داد و نیز اعلام کرد که از امریکا خواهد خواست که هیأتی نظامی برای همکاری با نیروهای مسلح هائیتی‌اعزام دارد. این‌مسئله حتی طرفداران خود او را به‌وحشت انداخت. در سراسر مصاحبهٔ مطبوعاتی خود بر

6. Haiti Miroir
7. Doc
8. Puerto Rico

وحدت سیاسی تأکید بسیار کرد واظهار داشت که یکی از وزرایش به‌تازگی در این جهت کوششی از خود نشان داده و با لویی دژوا جوان[9] پسر رقیب بزرگ او، در انظار عمومی پوکر بازی کرده است!

با اینهمه راه اتحاد ـ حتی پیش از آنکه دووالیه سوگند بخورد و رسماً زمام امور را در دست گیرد ـ پوشیده از مشکلات بود که حاصل کوششهای بسیار در دور داشتن او از بالاترین مقام مملکتی بود: اعتصاب عمومی ناموفق، حملهٔ تروریستها و حادثهٔ تالاماس، همه سایه‌های تاریکی بر اظهارات تخیل‌آمیز دووالیه دربارهٔ اتحاد می‌انداخت.

تروخیلو پیش از مراسم تحلیف دووالیه هیأتی را به‌پورت‌اوپرنس فرستاد تا نشانی به ژنرال کبرو اعطا کند. دیکتاتور دومی‌نیکن که هنوز به‌سبب روابط دووالیه با دشمن او استیمه، نسبت به او ظنین بود، می‌خواست کبرو را به‌صورت دوستی متحد و وفادار برای خود حفظ کند. زیرا که او را نظامی نیرومند احتمالی آینده هائیتی می‌دانست.

دووالیه در بیست و دوم اکتبر ۱۹۵۷ به‌رغم نفرینهای پر دامنهٔ مخالفان به کاخ سفید ریاست جمهور که سه گنبد درخشنده داشت، وارد شد و در تالار مجسمه‌ها بین صفوف صورتهای برنزی اسلاف متعدد خود، مراسم تحلیف بجا آورد و در آن حال از ورای چمنهای سبز کاخ توانست شیروانیهای حلبی و زنگ‌زدهٔ محلهٔ دوران جوانیش را ببیند.

دووالیه در کاخ بر تخت ناخجستهٔ ریاست جمهوری نشست. تختی که بنا بر آئین وودو نفرین شده بود و شومیش دامنگیر کسانی که بر آن می‌نشینند می‌شد. رئیس جمهور جدید نیز مانند همهٔ زمامداران موقت که در سال گذشته به‌آسانی از کرسی حکومت به‌زیر افکنده شده بودند، در مسند خود، مصونیتی نداشت. در پورت‌اوپرنس بحث بر سر خصوصیاتی که عمر حکومت دووالیه را طولانی کند سخت گرم بود. توطئه‌های بسیار هم‌اکنون در کار بود که به‌منظور تباه کردن نخستین سالهای حکومت او چیده می‌شد.

هایی‌تیاییها از زمان دسالین به زمامداران خود عناوین و اسمهای مخصوص و خودمانی می‌دادند. پتیون را Papa bon coeur یا «بابا خوشدل» می‌نامیدند. آخرین بابای آنها دانیل فین‌یوله بود که «فرزندانش» یعنی فقرای شهرنشین، در ترانه‌های عامیانه به او شکایت

9. Louis Déjoi Jr.

می‌کردند. مثلا در ۱۹۴۶ علیه بازار سیاه صابون در ترانه‌ای او را چنین می‌نامیدند: «بابا فین‌یوله آنها صابونها را پنهان کرده‌اند.» در ۱۹۵۷ ترانه‌های دیگری در شکایت از کمی آب سرودند که: «بابا فین‌یوله، شیرهای آب را بسته‌اند.» اما دووالیه وضعی دیگر داشت. او لقب «پاپادك» گرفت.

یکی از نخستین کارهای «پاپادك» قدردانی از کبرو بود. طی مراسمی که در کاخ ریاست جمهوری انجام شد، وفاداری او را ستود و او را برای مدت شش سال به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد و این سمتی بود که معمولا بیش از سه سال به کسی تعلق نمی‌گرفت. کبرو از شادی در پوست نمی‌گنجید. در ماه نوامبر کبرو در رأس هیأتی به جمهوری دومی‌نیکن مسافرت کرد و به تروخیلو و برادرش هکتور نشان اعطاکرد. هیأت هائی‌تیایی یك هفته در سیوداد تروخیلو[10] به جشن و خوشگذرانی ماندند. در پورت او پرنس، در محافل کاخ ریاست جمهوری شایع شده بود که پاپادك از این حال چندان خشنود نیست. کبرو پس از بازگشت از دومی‌نیکن به‌سفری در شهرستانها رفت و نمایشگرانه، همچون سلطانی، از قدرت خود لذت می‌برد. رفتارش چنان بود که گویی هنوز رئیس شورای نظامی دوران پیش از دووالیه است، و نه افسری تحت فرمان رئیس جمهوری منتخب. او جمله‌ای را که در دوران مبارزات انتخاباتی به دکتر دووالیه نسبت داده شده بود و بنا بر آن دکتر آرام و ساده دل به‌خواص خود گفته بود که «فقط به‌سمت ریاست جمهور دل بسته است و مانعی نمی‌بیند که قدرت واقعی در دست کبرو باشد.» جدی گرفته‌بود. پای جانی‌آبس‌ـ گارسیا[11] جاسوس بزرگ تروخیلو به هائیتی باز شد. مکرر به این کشور سفر می‌کرد و مورد استقبال گرم کبرو قرار می‌گرفت.

دووالیه پس از یکماه زمامداری کلیهٔ کسانی را که طی مبارزات انتخاباتی به جرایم سیاسی متهم شده بودند، به‌استثنای طرفداران دژوا که در شورش ۲۵ مه دست داشتند عفو کرد. واضح بود که قصد او از این اقدام تبرئه کلمان‌باربو و فریتس سینه‌آس بود که طی مبارزات انتخاباتی در توطئه «شب سرخ» شرکت داشتند. دووالیه در آن زمان بطور علنی آشنائی با آنها را انکار می‌کرد. باربو، پس از آنکه رسماً تبرئه شد، بزودی موحش‌ترین مرد هائیتی گردید. او که از خود و

10. Ciudad Trujillo
11. Johny Abbes Garcia

آینده‌اش مطمئن بود، حتی زمانی که فراری و تحت تعقیب بود کارتهای ویزیتی چاپ کرده و در آنها خود را «رئیس پلیس مخفی» هائیتی نامیده بود. احتیاجی به کارت ویزیت نداشت. همان صدای اتومبیل د. کا. و. آلمانیش که آمدن او را اعلام می‌کرد، کافی بود که همه را برخود بلرزاند. هرگاه که یکی از مخالفان حکومت دستگیر می‌شد بازپرسی او را باربو شخصاً به‌عهده می‌گرفت؛ به وضع وحشیانه‌ای کارآمد بود. زندانیان دو راه بیشتر نداشتند. یا اقرار می‌کردند یا می‌مردند و گاه، هم اقرار می‌کردند و هم می‌مردند. شایعه‌ای که در اطراف پراکنده شده بود که طرفداران دووالیه شبانه نقاب بر چهره می‌زنند وحمله می‌کنند. اینها که به‌نام Cogoulard معروف شده بودند اسلاف تونتون ماکوتها، بودند. و وظایفی را انجام می‌دادند که دووالیه میل نداشت رسماً در آنها دست داشته باشد. اولین اقدام آنها که توجه همگانی را بخود جلب کرد در ژانویهٔ ۱۹۵۸ رخ داد. حدود پنج، شش مرد مسلح به خانهٔ خانم ایون حکیم‌ریمپل[12] که از ارباب‌مطبوعات مخالف دولت بود ریختند و به طبقه‌ای که این زن با دو دخترش آنجا خوابیده بودند هجوم بردند و آنها را بشدت مضروب کردند. دختران را در پیاده‌رو انداختند و مادرشان را با اتومبیل بردند. خانم ریمپل روز بعد، نیم‌بیهوش و تقریباً برهنه کنار جاده‌ای کم رفت و آمد نزدیك پتیون ویل پیدا شد. او را در شرایط وخیمی با عجله به بیمارستان رساندند. اعتراض «جمعیت اقدامات اجتماعی زنان[13]» بجایی نرسید. پلیس هیچ اقدامی برای دستگیری بزهکاران نکرد. و این زینهاری گستاخانه و خشونت‌آمیز به مخالفان حکومت بود.

روابط دووالیه با سفارت امریکا به‌ظاهر رضایتبخش نبود و این به‌سبب قضیهٔ تالاماس، اما بیشتر به علت این بود که او و طرفدارانش حمایت آشکار سفارت از دژوا را، در مبارزات انتخاباتی فراموش نکرده بودند. دووالیه برای تقاضای کمك از امریکا سعی کرد که سفارت را در جریان امر قرار ندهد و مستقیم با واشنگتن مذاکره کند. بعلاوه در معاملاتی که با مؤسسات امریکایی انجام می‌داد، با سفارت تبادل‌نظر نمی‌کرد.

---

12. Yvonne Hakime Rimpel
13. Ligue Feminine d’Action Sociale

دووالیه نیز مانند استیمه همکاران خود را بیشتر حریص می‌یافت تا مفید و مؤثر. طرفداران اصلی او برای عقد قراردادهایی تلاش می‌کردند که حق و حسابی برای آنها داشت. منابع ثروت ناچیز هائیتی ضمن این تلاش و کشمکش برای تحصیل سود شخصی تحلیل می‌رفت و از نیروی دولت کاسته می‌شد. بازرگانی که دووالیه را می‌شناخت می‌گفت که رئیس جمهور از همان اوان کار خود معتقد بود که هر بازرگان و سیاستمدار امریکایی قیمتی دارد و بر اساس همین اعتقاد نیز با آنها رفتار می‌کرد.

دووالیه به موفقیت تروخیلو رشك می‌برد. یك مؤسسه روابط عمومی امریکایی را که ریاست آن با جان روزولت، جوان‌ترین پسر رئیس‌جمهور سابق بود، به‌قیمت یکصدوپنجاه هزار دلار برای مبارزه‌ای یك ساله به‌منظور پیشبرد شهرت و اعتبار خود اجیر کرد. تروخیلو زمانی فرانکلین د. روزولت جوان را به‌عنوان مشاور روابط عمومی استخدام کرده بود.

تزویر و دورویی دووالیه بزودی آشکار شد و آن از طریق قضیهٔ پریوسوکاراس رئیس جمهور اسبق کوبا بود که برای مبارزات انتخاباتی او به او پول داد تا در عوض، عصیانگران کوبایی که برای سرنگون کردن حکومت باتیستا می‌جنگیدند در هائیتی پایگاهی داشته باشند. اما دووالیه همینکه به‌ریاست جمهوری انتخاب شد «وامی» چند میلیون دلاری از باتیستا گرفت به این شرط که مبارزان کوبایی پایگاهی در هائیتی نداشته باشند!.

یك ماه پس از اینکه به کاخ ریاست جمهوری نقل مکان کرد پنج نفر از دستیاران درجهٔ اول خود را به هاوانا فرستاد تا جزئیات شرایط وام را مشخص کنند. وقتی پول سرانجام از هاوانا به نیویورك منتقل شد، ژول بلانشه[14]، رئیس‌کمیتهٔ نظارت‌ـ‌که‌دیوانعالی محاسبات بود و شورای نظامی به‌منظور رسیدگی به هزینه‌های دولتی آن‌را تشکیل داده بود ــ اعلام کرد که دولت وامی به‌مبلغ چهار میلیون دلار از قرار سود۵/۵ درصد برای‌مدت هفت سال از بانکو د کلونس[15] کوبا اخذ کرده است. او گفت که دولت هفت میلیون دلار سپرده‌های مطالبه‌نشدهٔ کارگران هایی‌تیائی نیشکر را در کوبا ــ که البته مالکیت‌آن محقق‌نشده بود ــ به‌عنوان تضمین بازپرداخت وام به ودیعه گذاشته است (آنچه

14. Jules Blanchet
15. Banco de Colones

بلانشه نگفت این بود که یك میلیون از چهار میلیون دلار به‌عنوان رشوه به مأموران باتیستا که در مذاکرات تعیین شرایط وام شرکت داشتند، و سه میلیون بقیه به دووالیه داده شد و البته هیچکدام از آنها بازپرداخته نشد.)

کسانی که در مبارزات انتخاباتی برای دووالیه فعالیت می‌کردند و بخصوص کسانی که وظیفهٔ ساختن بمب را برای او بعهده داشتند، رفته رفته می‌فهمیدند که حقشناسی از جمله فضایل «پاپادك» نیست. تمی‌ستوکلس فوئنتس فرستادهٔ کوبایی پـریوسو کـاراس‌که در سالهای ۱۹۵۶ـ۷ به باربو و گروه زیرزمینی او در ساختن بمب کمك کرده بود، دوبار به پورت اوپرنس آمد و هر دو بار تبعید شد.

بعدها باتیستا هیأتی را به پورت اوپرنس فرستاد تا نشان کارلوس مانوئل دو سپدس[16] را به دووالیه تقدیم کنند. این هیأت از واقعهٔ اکتبر ۱۹۵۶ که در آن، پلیس هاوانا در جستجوی دشمنان سیاسی به‌سفارت هائیتی حمله کرده بود اظهار تأسف کرد و برای پایـداری دوستی دو کشور باده نوشیدند و وعده کردند «که روابط دو دولت را در محیطی از احترام و حسن نیت متقابل حفظ کنند.» دووالیه با باتیستا کنار آمده بود. دیدار دکتر رولاندو ماسفرر[17] از دووالیه این نکته را تأیید می‌کند. رولاندو به میزبان خود اطمینان داد که فیدل‌ـ کاسترو بزودی از سیراماِئسترا[18] در استان اورینته[19] بیـرون‌رانده خواهد شد و این استان بخشی از کوباست که به هائیتی بسیار نزدیك است. در تابستان همـان سال، دووالیه باتیستا را به دریـافت صلیب بزرگ توسن‌لورتور[20] مفتخر کرد. دووالیه خود این نشان را بنیان گذاشته و باتیستا نخستین کسی بود که آن را دریافت کرد.

کلمان ژومل پس از انتخاب دووالیه، از نظرها ناپدید شد و دژوا نیز پس از شکست اعتصاب عمومیش پنهان گردید. در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۵۸ دووالیه اعلام کرد که سناتور سابق دژوا تحت تعقیب پلیس نیست. چند روز بعد دووالیه با دژوا در کاخ ریاست جمهور ملاقات کردند. روزنامهٔ دژوا به‌نام «هائیتی میروار» گزارش داد که این ملاقات در محیطی صمیمانه برگزار شده است و دووالیه اعلام داشت که «او و

16. Carlos Manuel de Céspedes
17. Rolando Masferrer
18. Sierra Maestra
19. Oriente
20. Toussaint Louverture

دژوا هر دو مردان اصول و انضباطند و در این حد هر دو وظیفه دارند که با هم به‌بحث دربارهٔ مسایل مملکت بنشینند.» روزنامهٔ هائیتی میروار نوشت که مذاکرات آنها مسایل بسیاری از جمله آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی را شامل بوده است.

در ۱۲ مارس ۱۹۵۸ ژنرال کبرو در جادهٔ پتیونویل در حرکت بود که شلیك بیست و یك تیر توپ را شنید و بزودی دانست که این توپها بمناسبت انتصاب سرهنگ موریس فلامبر[۲۱] که از دستیاران قدیمی استیمه بود، به‌ریاست جدید ستاد ارتش شلیك شده است. کبرو به‌رانندهٔ خود دستور داد که او را به‌سفارت دومی‌نیکن که زیارتگاه او بود برساند. دوران شش سالهٔ ریاست ستاد ارتش او شش ماه هم طول نکشید. کبرو در پناه باقی ماند تا روزی که دووالیه او را ناگهان به‌سفارت هائیتی در ایتالیا منصوب کرد.

ظرف یك هفته پس از برکناری خشونت‌آمیز کبرو، جانی‌آبس‌ـ گارسیا، مأمور مخفی تروخیلو شخصاً از صحنهٔ سیاست پورت‌اوپرنس بازدید کرد. متعاقب این سفر، رادیو نیرومند تروخیلو به‌نام «صدای دومی‌نیکن[۲۲]» حملات شدید خود را علیه دووالیه به‌زبان کرئولی شروع کرد. این برنامه‌های رادیویی درصدد بود که در هائیتی تزلزل و بی‌ثباتی بوجود آورد. به‌قول این برنامه کمونیستها در صدد بودند که زمام امور هائیتی را بدست گیرند. بخصوص نام لوسین دومك[۲۳] عضو سابق حزب کمونیست را که اینك شوهرخواهر دووالیه و دستیار شخصی او بود، به‌عنوان یکی از توطئه‌گران ذکر می‌کرد.

در آوریل رادیو دومی‌نیکن اعلام کرد که یك فرستندهٔ مخفی به نام رادیو آزادی در هائیتی مشغول کار است و مردم هائیتی شروع به‌تنظیم گیرنده‌های خودروی این ایستگاه کردند. باربو تصمیم‌گرفت که خود این دستگاه را پیدا کند اما موفق نشد. حتی دووالیه از یك ناوشکن امریکایی که در آبهای هائیتی لنگر انداخته بود خواست که با تجهیزات فنی خود در تعیین محل فرستنده کمك کند. این تجهیزات محل فرستنده را در کاخ ریاست جمهور معین کرد. نزدیك آن بود. بهره‌برداری از این ایستگاه توسط مردی کوبایی به‌نام آنتونیو رودریگز[۲۴] که از هواخواهان کاسترو و دوست کلمان ژومل بود و

21. Maurice Flambert
22. La Vos Dominicana
23. Lucien Daumec
24. Antonio Rodriguez

در نزدیکی کاخ دکان قصابی داشت صورت می‌گرفت. اما مقامات هائیتی هرگز به‌محل دقیق آن پی نبردند.

در این احوال حکومت جدید در زمینهٔ مالی با مشکلاتی روبرو بود. بنا به‌تخمین ژول بلانشه رئیس دیوانعالی محاسبات، فقط یك چهارم اهالی هائیتی که سنشان بین چهارده و پنجاه و پنج سال بود به کار مشغول بودند. کارگران غیر متخصص روزی هفتاد سنت و کارگران متخصص دوتا پنج دلار امریکایی دستمزد می‌گرفتند. درآمد سرانهٔ سالیانه تقریباً هفتاد و چهار دلار تخمین‌زده می‌شد. نخستین بودجهٔ دووالیه اصلاح شد و امکانی برای اجرای برنامه‌های عمرانی باقی نماند. دووالیه به‌منظور انجام مانوری سیاسی بایك مؤسسه امریکایی در میامی[25] قراردادی برای تخریب و هموارکردن منطقهٔ لاسالین منعقد کرد. لاسالین مرکز طرفداران فین‌یوله بود و پاپادك از آن وحشت داشت. بنا به‌ارزیابی بلانشه برنامهٔ لاسالین یعنی انتقال پنج‌هزار ساکنان آن ومستقرکردن آنها درخانه‌های تازه به‌یك میلیون دلار اعتبار نیازمند بود. تابلویی در محل لاسالین برپاشد که روی آن نوشته بود «ici bientôt[26].» یکی‌دوسال گذشت واین تابلو که پوسیده بود فرو افتاد. بعضی از ساکنان به‌کلبه‌هایی که در بیرون پورت‌او پرنس به‌نام سیمون دووالیه همسر رئیس جمهور برپا شده بود انتقال یافتند. کوی لاسالین، بزرگتر و کثیفتر از پیش هنوز باقی است.

برنامه‌هایی نیز برای ساختن هتل و فرودگاهی بزرگتر در کاپ هایی‌تین و فرودگاهی برای هواپیماهای جت در پورت‌اوپرنس تهیه شد. حق انحصار تولید و توزیع آرد و سیمان فروخته شد. کلمان باربو در این معاملات دخالت کرد و آنها را پرسود یافت، ازین‌رو قلمرو فعالیت خود را از حفاظت شخص «پاپادك» به‌زمینه‌های دیگر توسعه داد. با تروخیلو معاملهٔ سودآوری کرد. به‌این ترتیب که هائیتی براساس قراردادی که بهای آن به‌دلار پرداخت می‌شد، متعهد شد که تأمین کارگران درو نیشکر برای جمهوری دومی‌نیکن را بعهده بگیرد.

در هائیتی دونوع حساب مرسوم بود یکی حسابهای بودجه‌ای و دیگری غیر بودجه‌ای. اعتبارات غیر بودجه‌ای مخصوص احتیاجات

25. Miami

۲۶. اینجا به‌زودی.

خصوصی دووالیه از قبیل کاگولارها و نیز نیازمندیهای روزافزون پلیس مخفی بود و این هردو نگهبانان قدرت او بودند. این پولها از محل منافع بعضی امتیازهای انحصاری از جمله توتون تأمین می‌شد. صندوق بین‌المللی پول که برحسابهای بودجه‌ای هائیتی نظارت و برای تثبیت گورد اعتبارهـای کمکی تأمین می‌کـرد از وجود ایـن حسابهای غیر بودجه‌ای اطلاع داشت اما آنها را در جایی نمی‌یافت. بدین سبب پدیدهٔ معماگونه‌ای دولتی بوجود می‌آمـد. و حـاصل آن اینکه دولت از بازپرداخت وامهای بین‌المللی خود عاجز می‌ماند، اما طرحهای عظیمی در زمینهٔ امور اجتماعی تهیه می‌کرد. در پس این دوچهرگی خاص، بی‌تجربگی بسیار در امور اداری و بخصوص فسادو رشوه‌خواری در دستگاه جلب‌نظر می‌کرد. نشریهٔ هائیتی میروار در سرمقاله‌ای انتقادآمیز فاش کرد که شخصی فرانسوی دومیلیون گورد (چهارصد هزار دلار) بـرای تحصیل یك قـرارداد دولتی رشوه داده است. آلبرآکسنا[۲۷] سردبیر این روزنامه به‌گناه تهمت و هتك آبروی اشخاص به‌زندان فرستاده شد.

قبل از آوریل ۱۹۵۸ در حالی‌که مقامات دولتی سرگرم کشمکش برای تحصیل رشوه‌های کلان برای عقد قراردادهائی بودند، هائیتی دوباره به‌وضع انفجارآمیزی به‌هرج‌ومرج وآشوب‌کشانده شد. درهشتم آوریل قراردادی سی ساله (در حالی‌که بیش از نه‌سال از مدت اجرای آن نگذشته بود) و بنابرآن امتیازکازینوی بین‌المللی به‌مردی ایتالیایی واگذار شده بود با فرمانی از طرف رئیس جمهور لغو گردید. سفیر ایتالیا این کار را «ملی‌کردن غیر قانونی» نامید و علیه آن اعتراض کرد. اما کازینو به‌دست طرفداران دووالیه افتاد. باربو شخصاً به‌آن علاقه‌مند شده بود و امتیاز قمارخانه از طریق شخصیتی پوشالی سه دست گشت و هربار مقدار بیشتری پول نقد به‌جیب باربو سرازیر شد. اما باربو مدعی بود که این معاملات همه بـه‌نام شخص دووالیه انجام شده و پولها مستقیماً به پاپادك تحویـل داده شده است. دولت همچنین واگذاری امتیاز ماهیگیری در آبهای هائیتی و صدور ماهی و فراورده‌های فرعی را به‌مؤسسه‌ای ژاپنی برای مدت بیست وپنج سال اعلام کرد. اما کلاف درهم پیچیـدهٔ سیاست دووالیه سرانجام آن مؤسسه را به‌چشم‌پوشیدن از این کار ترغیب کرد.

در چهاردهم آوریل دووالیه پنجاهمین سالگرد تولد خود را با

---

27. Albert Occénad

آزاد کردن تعدادی از زندانیان سیاسی از جمله دو افسر عالیرتبهٔ ارتش که به‌گناه شرکت در جنگ داخلی یك‌روزه ماه مه گذشته بازداشت شده بودند، جشن گرفت. اما افسران دیگری‌که طرفدار دژوا بودند و در همین جنگ شرکت داشتند به‌علل نامعلومی از این عفو محروم ماندند.

در سی‌ام آوریل کلبهٔ کاهگلی کهنه‌ای در ماهوتیر[۲۸] که درحدود پنج میلی جنوب پورت‌اوپرنس قـرار دارد با انفجاری ویـران شد. عکس‌العمل دووالیه شدید بود. این نخستین توطئهٔ بمب علیه او بود. زیرا که کلبهٔ دهقانی کارخانهٔ کوچکی بود که کوکتیلهای مولوتف و مواد منفجرهٔ دیگری که قرار بود در جشن اول ماه‌مه علیه دووالیه بکار رود در آن ساخته می‌شد.

فردریك دووین‌یو[۲۹] وزیر کشور که به‌حمایت بی‌شرط دووالیه پشت‌گرمی داشت در تعقیب قضیه از هیچ تـلاشی فـروگذار نکرد. انتصاب دووین‌یو به وزارت کشور و دفاع ملی باعث پاره‌ای تعبیر- های خصوصی شده بود به‌این معنی که طرفداریش از دووالیه به‌علت رنگ روشن پوست وسابقه‌اش قدری نابجا وغیر عادی‌بنظر می‌رسید. دووین‌یو از طبقهٔ ممتاز و عضو باشگاه بل‌وو[۳۰] بود که ورود به‌آن برای همه‌کس ممکن نبود و همسری ایتالیایی داشت و همو بود که با لویی دژوای جوان پوکربازی کرده و موجب تحسین دووالیه شده بود.

دووین‌یو اعلامیه‌ای به‌شرح زیر صادر کرد:

لویی دژوا، محرك اصلی توطئه انفجار بمب «ماهوتیر» بدین- وسیله یاغی اعلام می‌شود. هرکس نامبرده را پناه دهد در جرمی که علیه امنیت کشور بعمل آمده است شریك محسوب خواهد شد و تحت تعقیب و مجازات قرار خواهد گرفت. هرکس اطلاعاتی که منجر بـه دستگیری نامبرده گردد در اختیار گذارد مبلغ ۲۵،۰۰۰ گورد (معادل ۵،۰۰۰ دلار) جایزه خواهد گرفت.

دووالیه از ناحیهٔ کلمان ژومل نیزکه هنوز در اختفا بسر می‌برد نگران بود. فرمانی صادر کرد که کلیهٔ اموال کلمان ژومل و برادرش دوکاس[۳۱] ظاهراً به‌گناه شرکت در توطئهٔ ماهوتیر مصادره و ملی می- شود. دولت مدعی بود که دونفر از بازداشت‌شدگان طی بازپرسی آنها

28. Mahotières
29. Fredric Duvigneaud
30. Bellevue
31. Ducasse

را در این توطئه دست درکار دانسته‌اند. در میان اهالی هائیتی کمتر کسی بود که‌چنین اتهامی را باور کند. به برادران ژومل چهل و هشت ساعت مهلت داده شد تا تسلیم شوند و پس از سررسید این موعد، آنها نیز تحت همان شرایط دژوا یاغی محسوب می‌شدند. کمی بعد دژوا از سفارت مکزیك تقاضای پناهندگی کرد و به‌او امان داده شد تا از کشور خارج شود.

در دوم ماه مه، مجلس نمایندگان تشکیل جلسه داد و حکومت‌نظامی اعلام کرد و به دووالیه اختیارات فوق‌العادهٔ خاص موارد اضطراری داد ومصونیتهای اساسی ازجمله مصونیت سیاسی‌نمایندگان پارلمان را لغو کرد. جناح مخالفان از این اقدام که بلافاصله چون آفتی برسر فرانك ج سرافن[32] که از نمایندگان طرفدار دژوا بود فرودآمد، هیچ خبر نداشت. سرافن که از شمشیری که بالای سرش آویزان بود آگاهی نداشت تصمیم گرفت که با جسارت بسیار در خصوص آزادی فردی سخن گوید. او به‌قانون اساسی اشاره کرد و اجرای عدالت را در خصوص روزنامه‌نگارانی که به‌گناه برانگیختن انقلاب علیه ماگلوار زندانی بودند، خواستار شد. در این موقع تماشاچیان حاضر در جلسه که همه از طرفداران دولت بودند پشت سرهم فریاد زدند «مرده‌باد سرافن» و سعی کردند که از محل مخصوص خود به قسمت نمایندگان هجوم برند. اما پلیس از نزدیك‌شدن آنها به نمایندگان جلوگیری کرد. سرافن به‌جای خود نشست و نظم دوباره برقرار شد. دووینیو حضار را دعوت به‌سکوت کرد و گفت که این جلسه برای دولت دارای اهمیت فوق‌العاده است. نمایندگان دیگر به تأیید او برخاستند و به ستایش دولت پرداختند. ژوزوئه ژان‌باتیست[33] یکی از نمایندگان قطعنامه‌ای راکه از طرف کاخ دیکته شده بود و اختیارات فوق‌العاده‌ای که دووالیه می‌خواست به‌او تفویض می‌کرد، عرضه داشت. قطعنامه به سرعت تصویب شد. دووینیو از نمایندگان تشکر کرد و بلافاصله انگشت به‌این اتهام بلند کرد که «همکاران سرافن در کار تهیهٔ توطئه‌ای هستند.» گفت به‌رغم سیاست خیرخواهانهٔ دولت، مخالفان به‌مبارزهٔ تبلیغاتی بدخواهانه‌ای برای کارشکنی در برنامه‌های دووالیه متشبث شده‌اند و اضافه کرد: «آقای سرافن، شما خود رابا ورود به جمع اراذلی که خود را مخالفان دولت

32. Franck. J. Seraphin
33. Josué Jean Baptiste

می‌خوانند سرگرم کرده‌اید و حالا دولت ۲۲ سپتامبر را راهزن و قاتل می‌نامید.» کف‌زدن حضار رعدآسا بود.

دوباره جمعیت تماشاگران متلاطم شد. فریاد می‌زدند که سرافن باید عصیانگر شناخته شود. پلیس به‌حمایت او تپانچه کشید و سرافن فریاد می‌زد و می‌خواست که به‌اظهاراتش گوش کنند اما فریادهای او در میان غریو تماشاچیان محو می‌شد. مجلس تقاضای دووین‌یو را دایر برتفویض اختیارات کامل به‌دووالیه و نیز اضافه حقوق‌نظامیان تصویب‌کرد. وقتی جلسه پایان یافت جمعیت فریادکشان بطرف سرافن هجوم برد، اما سربازان او را در اتومبیلی نشاندند و به‌زندان بردند. بعدها سرافن محاکمه و سپس بخشوده شد. در ۱۹۶۰ بار دیگر دستگیر شد و از آن به‌بعد کسی او را ندیده است.

شبی دفتر روزنامه‌های «میروار» و «اندپاندانس[۳۴]» ویران شد و علی‌رغم انکار دووین‌یو شکی نیست که کاگولارهای دووالیه در این کار دست داشته‌اند. ژرژپتی[۳۵] سردبیر اندپاندانس برای هفدهمین بار در عمر روزنامه‌نگاری خود به زندان رفت. اولین بازداشت او طی اشغال تفنگداران دریایی امریکا بود. دووین‌یو توضیح داد که هردو روزنامه در مبارزه علیه دولت دست‌داشته و به‌چاپ مطالب دروغ می‌پرداخته‌اند.

دووالیه پس از فقط هفت ماه حکومت، مخالفان خود را خواه به‌خارج از کشور رانده و یا بـه‌زیـر خاك فرستاده بـود. لافریر[۳۶] شهردار پورت‌اوپرنس اعلامیهٔ تهدیدآمیزی منتشر کرد. او از رادیو اعلام داشت که کشور کاملا مجهز است و مخالفان را به مجازاتهایی تهدید کرد که به‌قول خودش یاد آنها تا پنجاه سال بعد دشمنان را خواهد لرزاند. سفارت امریکا که مسئول حفظ جان و مال اتبـاع امریکایی مقیم هائیتی بود بلافاصله نسبت به تهدید سیل خون‌اعتراض کرد. «جامعهٔ دموکراسی و آزادی کشورهای امریکایی» تلگراف زیر را به ژنرال موریس فلامبر فرماندهٔ قوای مسلح مخابره کرد. «وجدان بین‌المللی از زیاده‌رویها و سوء استفاده‌های پلیس دووالیه به‌وحشت افتاده است.» در این تلگرام به‌تهدیدهای لافریر اشاره و خاطرنشان شده بود. «مسئولیت جان زندانیان و نیز هرگونه خونریزی و کشتاری

34. Indépendence
35. Georges Petir
36. Laferrière

با شماست.» چند ساعت بعد لافریر از سمت خود برکنار شد، اما اعلامیهٔ او هیچ نکتهٔ تاریکی برای مردم هائیتی باقی نگذاشته بود.

باربو و مأمورانش بهخانههای مخالفان برجستهٔ دووالیه تیراندازی میکردند. طی مدت منع عبور و مرور در حکومت نظامی، طرفداران دووالیه که مسلح به مسلسل دستی بودند در خیابانها ظاهر میشدند و همهٔ کسانی را که پس از خاموشی در رفتوآمد بودند بازرسی میکردند. طرفداران دووالیه تحت فرمان مقامات عالی دولتی بودند که هریك در قسمتی از شهر بهصورت واحدهای مستقل فعالیت میکردند. مردم اینك رفتهرفته آنها را بهنام غول افسانهای، «تونتونماکوت» میخواندند. آنها دیگر مثل گذشته چهرهٔ خود را در پس نقاب پنهان نمیکردند. آنهااکنون از نقش خود بهخود میبالیدند و فقط پشت عینکهای تیره و سلاح نیرومند خود پناه میجستند. طی ساعات منع عبور و مرور در حالی که درو[37] سفیر امریکا با همسر و دونوهاش بهصرف شام نشسته بودند، حدود بیست تیر بیسبب بهمنزل اوشلیك شد. دووینیو بلافاصله ارباب جرایدرا به مصاحبهای مطبوعاتی دعوت کرد و ضمن آن دولت امریکا را از حسن نیت دولت هائیتی مطمئن کرد و وعده داد که سفارت امریکا را تحت حمایتکامل خود قرار دهد. او به خبرنگاران گفت که معلوم نیست آیا خانهٔ سفیر امریکا، بطور عمد یا از روی غفلت هدف قرار گرفته است و درهمه حال حملهکنندگان شناخته نشدهاند. او اطمینان داد که دولت کاملا براوضاع داخلی کشور مسلط است و تقصیر کار را برگردن دژوا افکند. سپس اضافه کرد که دولت هائیتی حاضر است «هرگونه تسهیلات در زمینهٔ موشکهای هدایتشونده یا آزمایشهای مربوطه، و پایگاهها و ایستگاههای ردیابی در اختیار دولت امریکا قرار دهد.» دولت امریکا در جمهوری دومینیکن چند ایستگاه ردیابی تأسیس کرده بود.

در هجدهم ماه مه ۱۹۵۸ بنا به تقاضای دولت هائیتی گروهی هشت نفری از کارشناسان نیروی دریایی امریکا از واشنگتن اعزام شدند تابررسیهای لازم را برای شروع کار گروه آموزشی اصلی که بعد میرسیدند بکنند. سرلشکر جیمس پیریسلی[38] که دریانوردی قوی و خشن بود ریاست گروه را بعهده داشت. او زبان کرئولی را در

37. Drew
38. James P. Riesley

شش سالی که در زمان اشغال تفنگداران دریایی فرماندهی ناحیهٔ پتیون‌ویل را بعهده داشت، آموخته بود. هیأتهای مستشاری نیروی دریایی و هوایی با نیروی پاسداران ساحلی و نیروی هوایی هائیتی مشغول کار شدند.

مخالفان که نیروی دریایی امریکا را با دووالیه در همکاری می‌دیدند به‌وحشت افتادند. بعد از دوران اشغال احساسات ضد امریکایی مردم بقدری شدید بود که نگهبانان سفارت امریکا که از افراد نیروی دریایی بودند اجازه نداشتند لباسهای نظامی معمولی خود را بپوشند. اکنون افسران نیروی دریایی به‌تقاضای دووالیه برای آموزش نظامیان آمده بودند. تأثیر روانی این اقدام بسیار بد بود. دووالیه مثل همیشه نیم‌لبخند خود را برلب آورد و برای توجیه اقدام خود کوششی نکرد. بعدها اغلب زیر لب می‌گفت که ارتش که در اثر نفاق وکشمکشهای حاصل از بحران ۱۹۵۷ از هم پاشیده شده بود احتیاج بسیار به سازمانی جدید داشت. اما در واقع او کارشناسان نیروی دریایی امریکا را همچون نشان حمایت امریکا به‌منظور دندان نشان‌دادن به‌دشمنانش می‌خواست.

طرفداران دووالیه متظاهرانه به پاک‌کردن شهر پرداختند و پلیس اخلاق بوجود آوردند این پلیس علیه قوادان و فواحش و گدایان خیابانی اعلام جنگ داد و قدرت خود را برطرفداران فین‌یوله که از طبقهٔ فقیر اجتماع بودند، ثابت کرد و ترانه‌های سنتی کرئولی که پاره‌ای گستاخانه و پاره‌ای انتقادآمیز بود، ممنوع شد.

دووالیه با چنان اصراری خود را به‌امریکا می‌چسبانید که نامه‌ای به پرزیدنت آیزنهاور نوشت و درآن از رفتاری‌که با معاونش ریچارد نیکسون در امریکای لاتین شده بود (او را در ونزوئلا سنگباران کرده بودند) اظهار تأسف کرد. این نامه که تاریخ ۲۶ مه را داشت چنین بود:

«در پرتو عظیم ترین پیشرفتی که از زمان پرزیدنت لینکلن در زمینهٔ آزادی شخصی و حقوق فردی در ایالت متحد امریکا بعمل آمده است، من ودولتم از رفتار ننگینی که به تازگی طی سفر معاون و نمایندهٔ دولت شما، آقای ریچارد نیکسون با او شد، اظهار تأسف می‌کنیم. از طرف مردم و دولت هائیتی اطمینان می‌دهم که قدوم نمایندگان دولت شما در هائیتی گرامی داشته خواهد شد شما درمقام رهبر جهان آزاد شایستگی احترام رهبران هرنهضت بزرگ و نیکویی

را دارید. مردم هائیتی و من به‌شما و معاونتان جناب نیکسون و به مردم امریکا درود می‌فرستیم و تکرار می‌کنیم که همراهی باشما باعث افتخار ماست.

«دکتر فرانسوا دووالیه، رئیس جمهور هائیتی»

این نامهٔ دووالیه که در آن دولت امریکا به‌سبب پیشرفتهایش به‌سوی آزادی فردی مورد ستایش قرار گرفته بود، در همان ماهی نوشته شد که حکومت نظامی، سانسور و منع عبور ومرور شبانه و لغو مصونیتهای ناشی از قانون اساسی بر هائیتی تحمیل شده بود. در همان ماهی که خانهٔ سفیر امریکا هدف شلیك گلوله قرار گرفت و شهردار پورت‌اوپرنس مردم را به‌کشتار دسته‌جمعی تهدید کرده بود.

دووالیه ضمن مصاحبه‌ای باخبرنگار میامی هرالد[۳۹] گفت که به‌او اطمینان داده شده است که امریکا به‌میزان قابل توجهی از او حمایت خواهد کرد و اضافه کرد: «ما از ثبات سیاسی برخورداریم و به‌خوبی براوضاع مسلط شده‌ایم.» همان روزنامه در همان روز با سروان آلیکس پاسکه[۴۰] که از افسران سابق ارتش هائیتی بود و به میامی تبعید شده بود مصاحبه کرد. پاسکه در جنگ داخلی ماه مه ۱۹۵۷ از گروه نظامیان طرفدار دژوا بود و بعد از آن تبعید شده بود. او به خبرنگار روزنامه گفت «هائیتی در آینده شاهد کشتارهای بیشتر، و بازداشتهای بیشتری خواهد بود و برمیزان فقر آن افزوده خواهد شد.»

باربو و دارودسته‌اش در ماه ژوئن دفتر نشریهٔ دیگری، به‌نام لوپاتریوت[۴۱] که هر سه هفته یك بار منتشر می‌شد و طی مبارزات انتخاباتی از ژومل پشتیبانی کرده بود با بمب منفجر کردند. نزدیك ظهر بود که بمب به‌داخل مدخل دفتر سردبیر و چاپخانه روزنامه پرتاب شد دونفر از کارگران چاپخانه زخمی شدند سپس پلیس آمد و صاحب روزنامه آنتوان ژ. پتی[۴۲] پسر مبارز قدیمی ژرژ پتی راکه خود هم‌اکنون در زندان بسر می‌برد، توقیف کرد.

39. Miami Herald
40. Alexis Pasquet
41. Le Patriote
42. Antoine. G. Petir

در شب ۲۹ ژوئن انفجاری نظیر واقعهٔ ۳۰ آوریل ماهوتیر، منجر به کشف کارگاه بمب‌سازی دیگری شد که در کنار جادهٔ فرر[۴۳] واقع بود و دووالیه قرار بود روز بعد برای شرکت در فستیوالی از فاصلهٔ چندقدمی محل انفجار عبور کند. کلبهٔ کوچکی که بمب درآن ساخته می‌شد هموار گردید و کارگر آهنکاری به‌نام کلی تامسن[۴۴] که پایش زخمی شده و چند نقطهٔ بدنش سوخته بود در محل دستگیر و پس از افشای نام عده‌ای که بنا به‌ادعا در توطئه دست داشتند به بیمارستان نظامی انتقال داده شد. بنا به ادعای دووین‌یو تامسن اعتراف کرده بود که پولهای لازم برای اجرای این توطئه توسط شخصی به‌نام ژان دکیرون[۴۵] تأمین شده است و این دکیرون بازرگان بود و جوجه پرورش می‌داد و از طرفداران کلمان ژومل بود. دکیرون و همسر باردارش و ده دوازده نفر دیگر بازداشت و به زندان فرستاده شدند. از آنجا که دووالیه روز بعد در مراسم روز سن‌پییر[۴۶] در پتیون‌ویل شرکت کرد وسپس از کنار کارگاه بمب‌سازی ویران شده گذشت وبه فرر رفت، دولتیان این امر را به‌حساب نجات یافتن دووالیه از دومین سوء قصد گذاشتند.

دووالیه از اینکه لویی‌دژوا به همراهی دستیارش سروان مورپا اگوست[۴۷] از تبعیدگاه خود در مکزیك ناگهان در سوداد تروخیلو پیدا شده‌بود به‌تروخیلو اعتراض‌کرد و چون تروخیلو به‌کنایهٔ دووالیه مبنی براینکه او نیز می‌تواندبه‌همین سهولت ازدشمنان دیکتاتور دومی‌نیکن پذیرایی کند توجه کرد، دژوا سرزمین دومی‌نیکن را ترك گفت.

به‌رغم انفجارهای گاهگاهی بمب و دیدارهای موحش داورودستهٔ باربو که اکنون برای شبیخونهای شبانه به‌خوبی متشکل شده بودند هائیتی همچنان جهانگردان را به‌سوی خود می‌کشید. زیرا جهانگردان بندرت از کشمکشهای سیاسی داخلی خبردار می‌شدند. یکی از عناوین مقالات جراید این بود: «هائیتی از نظر محبوبیت میان مسافران دریا در صدر کشورهای هند غربی قرار دارد.»

معهذا در اواسط ژوئیه کشتی کوچکی به اسم مولی‌سی[۴۸] به

43. Frerès
44. Kelly thompson
45. Jean Desquiron
46. St. Pierre
47. Maurepan August
48. Mollie C

سوی هائیتی روانه شده بود و هشت‌نفر مسافر از فلوریداکیز[49] با خود داشت که هیچگونه شباهتی با جهانگردان نداشتند. آنها شبیخونی چنان جسورانه و عجیب طرح کرده بودند که چیزی نمانده بود حکومت دووالیه را واژگون کنند. سه‌نفر از افسران قدیمی ارتش هائیتی و دو معاون کلانتر از فلوریدا و سه ماجـراجـو با یك کرجی موتوری پنجاه و پنج فوتی به هائیتی حمله کردند.

این هشت‌نفرمرد عجیب‌عبارت‌بودنداز سروان‌سابق‌الیکس‌پاسکه، ستوان فیلیپ دومی‌نیك وستوان هانـری پرپین‌یان[50] وکـلانتر و آرتر پین[51] سی و چهار ساله و دانی جـونز[52] سی‌ساله از قصبهٔ دید نزدیك میامی و سه‌نفر امریکایی لونت‌کرستن [53] رابرت‌اف‌هیکی[54] و جودی واکر[55] که ناخدای کشتی کوچك بود.

آنها شبی مهتابی را برای حرکت از فلوریداکیز انتخاب کردند و با هزار و یکصد و هفتاد و سه گالون بنزین برای طی مسیر ششصد میلی خود از طریق تنگهٔ فلوریدا و از دوردماغهٔ بالایی کوبا به سوی خلیج گوناو[56] حرکت کردند.

ورود این قایق موتوری توجه دهقانان را جلب نکرد زیرا که آنها به‌دیدن جهانگردان در پلاژهای پرجمعیت خوگرفته بودند. آرترپین که قامتی رشید و زیباداشت با لباس‌شنا به‌قایق‌پارویی کشتی سوار شد و به‌صورت جهانگردی به ساحل رفت. دهقانان چندنوع کلاه حصیری به او عرضه کردند واو خواست که در حالی که چند کلاه به سردارد از او عکس بگیرند.

افسران سابق ارتش هائیتی با وجودگرمای خفه‌کننده، در داخل کشتی و دور از انظار ماندند. پین برای دهقانان توضیح داد که کشتیش خراب شده است و احتیاج به وسیله‌ای نقلیه‌ای دارد که با آن به‌پورت اوپرنس برود و کشتیی کرایه کند تا «مولی‌سی» را به‌پورت‌

49. Florida Keys
50. Henry Perpignan
51. Arthur Payne
52. Dany Jones
53. Levant Kersten
54. Robert F. Hickey
55. Joe D. Walker
56. Gonave

اوپـرنس بـکشد. گفت به استیشن‌واگـن احتیاج دارد تا بتواند با همراهانش به پایتخت برود.

کشتی مولی‌سی شب ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ را در دلوژه[۵۷] ماند تا ماه برآمد. سپس حرکت کرد و کمی قبل از نیمه‌شب به لنگرگاه کوچکـی نزدیك خانه‌ای متعلق به بازرگانی ثروتمند اهل هائیتی رسید. آنگاه سرنشینان کشتی به آرامی شروع به تخلیهٔ اسلحه خود که با دقت بسیار پنهان شده بود کردند.

معهذا یکی از دهقانان، بی‌آنکه مهاجمان بدانند، خان محـل را از آمدن آنها خبردار کرد و او به‌مقامات نظامی محل آماده‌باش داد. رئیس قرارگاه نظامی سن‌مارك، که در آن نزدیکی قرار داشت درجواب این آماده باش، گروهی مرکب از سه سرباز را با جیپی فرستاد.

این گروه به‌محل رفت و پین و دیگران را در حال تخلیهٔ اسلحـه دید و بلافاصله شروع به‌تیراندازی کـرد. در زدوخورد کوتاهی کـه رویداد هر سه سرباز تیرخوردند وبرجا افتادند. ران پین نیز مجروح شد.

مهاجمان جیپ‌را برداشتند و به‌سوی پورت‌اوپرنس روانه شدند. آنها به‌سرعت از شهر کوچك مونترویی[۵۸] و از کنار قرارگاه نظامی آن عبور کردند اما کسی از هویت آنها مطلع نشد. اما در نزدیکـی آرکاهه[۵۹] جیپ نزدیك قرارگاه نظامی دیگری خـراب شد و اینجا از محلی‌که خانهٔ جدیدی برای دووالیه ساخته می‌شد فاصله‌ای نداشت.

به‌کمك‌اهالی محل «تاپ‌تاپی» کرایه‌کردند (و آن کامیون کوچکی است‌که با تغییرات مختصری به جای اتوبوس مسافری بکار می‌رود.) تا آنها را به‌پایتخت برساند. داخل تاپ‌تاپ این اندرز قدیمـی نوشته شده بود: «هرچه باشد قادر اصلی خداست.» مهاجمان صاحب اتومبیل را وادار کردند که به‌آنها در انتقال سلاح از جیپ به‌کامیون‌کمك‌کنند.

آنها همه مثل سربازان هائیتی لباس خاکی به‌تن داشتند. همینکه به‌پورت‌اوپرنس وارد شدند دومی نیك از کنار پست فرماندهی قدیمی که اوزمانی درآن مسئولیت نگهداری ازگروه اسبهای اصیل‌انگلیسی‌ــ عربی پرزیدنت ماگلوار رابه‌عهده داشت،گذشت. او ویاسکه هر دو از طرفداران وفادار ماگلوار بودند و بعدها دراعلام اولتیماتوم نظامی

57. Delugé
58. Montrouis
59. Arcahaie

که به‌سقوط ماگلوار منجر شد، نقش اصلی به‌عهده داشتند. افسردیگر هایی‌تیایی پرپین‌یان، از مشاوران نزدیك ماگلوار و عضو کابینهٔ سه نفری او بود و در تبعید به‌او ملحق شده بود.

دومی نیك با کامیون بسرعت به‌پورت اوپرنس وارد شد و یکراست به‌در ورودی اصلی پادگان دسالین که پشت کاخ قرار داشت رفت. پاسکه با خشم بسیار به‌نگهبان در جبهه فریاد زد که کامیون حامل زندانی است. نیمه جوابی به‌احترام نگهبان دادند و غران از در جبهه وارد شدند.

در داخل پادگان دومی نیك به‌سرعت دوری زد و متوقف شد. افراد دسته‌جمعی بیرون پریدند و از چهارپله‌ای که به‌ایوان دفترادارى فرماندهٔ لشکر منتهی می‌شد بالا جستند. اگر چند دقیقه زودتر رسیده بودند می‌توانستند ژنرال موریس فلامبر را که نیمه شب از محوطهٔ رژه تا کاخ قدم می‌زد، دستگیر کنند.

پاسکه که در گذشته فرماندهٔ سربازخانه دسالین بود به‌همراهی یارانش به‌سرعت عمل‌کردند. به‌اتاقی وارد شدند وافسرنگهبان کشیك را غافلگیر کردند. او همینکه دست به‌تپانچه برد با تیری ازپای درآمد.

افسر دیگری به‌صدای تیربه‌محل زدوخورد دوید. مشغول بازدید بود که یك‌تیر مسلسل، آجودان او راکشت وخود او را زخمی کرد.

چند دقیقه طول نکشید که مهاجمان سربازخانه را در اختیار داشتند. آنها سربازان خفته را در آسایشگاههاشان حبس کردند، یا دست برسر و زیرپوش برتن آنها را روی زمین نشاندند.

پاسکه تلفن را برداشت و شروع به گرفتن تلفن کاخ، زندان، دفاتر ستاد ارتش و خانهٔ مردم کرد. به‌کاخ زنهارداد که یا تسلیم شوند یابرای مرگ‌آماده باشند. به‌آجودان رئیس جمهورسروان‌کلودریمون[60] تلفن کرد و از او خواست که به‌شورشیان ملحق شود و با غرور خاصی گفت که چارهٔ دیگرش مرگ است. زیرا که آنها پادگان و قسمت اعظم کشور را تصرف کرده‌اند. پاسکه سپس به‌ژرارکنستان[61] رئیس زندان فرمان داد که ریمون شاسانی[62]، ستوان سابق را که به‌یك سال حبس محکوم شده بود آزاد کند. کنستان قبل از اجرای این دستور به‌کاخ رفت تا ببیند چه روی داده است.

60. Claude Raymond
61. Gérand Constant
62. Raymond Chassagne

اما مهاجمان مرتکب دو اشتباه شدند که برایشان بسیار گران تمام شد. نخست آنکه نمی‌دانستند که دووالیه، که دائماً نسبت به‌همه کس ظنین بود بیشتر اسلحه و مهمات را از پادگان به‌زیرزمین کاخ منتقل کرده بود و بدست آوردن اسلحه از اجزای مهم برنامهٔ توطئه بود و چون دووالیه در واقع روی اسلحه نشسته بود، اجرای این قسمت از برنامهٔ آنها با شکست مواجه شد.

خطای دوم، سیر وقایع را بطور مسلم بـه‌نفع دووالیه به‌جریان انداخت. هانری پرپینیان به‌علتی غیرقابل توجیه هوس کرد کـه از سیگارهای سپلندید[63] که ساخت هائیتی و از قدیم مورد علاقهٔ او بود بکشد. کمی بعداز سحر یکی از زندانیان را به‌نام مارسل کـه زمانی رانندهٔ خانم دووالیه بود برای خرید دو بسته از این سیگار فرستاد.

طرفداران دووالیه مارسل را در خیابان گرفتند و او را نـزد لوسین شووه[64] معاون وزارت کشور بردند و او ضمن اینکه سیگارها را می‌کشید از راننده بازپرسی کرد. به‌این طریق دانست که مهاجمان هشت نفر بیشتر نیستند وبلافاصله این خبررا به‌دووالیه داد. دووالیه پس از اطلاع یافتن از خبر حملهٔ مهاجمان به‌وحشت افتاده و چمدان خود را بسته بود و خود را آماده می‌کرد که با خانواده‌اش بـه‌سفارت کلمبیا پناهنده شود. وقتی نگرانیش برطرف شد، چمدان را باز کرد و برای برطرف کردن این مزاحمت به‌فکر نشست. با وجود این مدتی طول کشید تا طرفداران دووالیه باور کنند که شورشیان فقط هشت نفرند و بااین اندکی توانسته‌اند به‌پادگان نفوذ و آن را تصرف کنند.

تا اینجا دروازه‌های پادگان باز و خیابانها تقریباً خلوت بود و فقط گاهگاه صدای شلیك تفنگ از کـاخ بگوش می‌رسید. مهاجمان منتظر جواب اولتیماتوم خود بودند. اگر به‌کار ادامه داده و فوراً به کاخ حمله کرده بودند احتمالا موفق شده بودند اما در اثـر انتظار سرعت و برتری اولیهٔ خود را از دست دادند. با روشن‌شدن هوا نیرو-های دولتی رفته رفته جمع شدند. رادیوی رسمی کشور طرفـداران دووالیه را دعوت کرد که اسلحه بردارند و شتابان به‌کاخ‌بروند. رادیو گناه این واقعه را برگردن طرفداران ماگلوار گذاشت و گفت که آنها با دومی نیکنیهای «منفور» دست به‌هم داده‌اند تا پادگان نظامـی را تصرف کنند. و فرمان داد که «به‌کاخ بروید و رئیس جمهور خود را

63. Splendid
64. Lucien Chouvet

کمك کنید... ماگلواریستهای منفور پادگان را تصرف کرده‌اند... از این گذشته تعدادی بیگانگان هم با آنها هستند.»

چند ملوان که از ماهیت آنچه در جریان بود اطمینان نداشتند با تفنگهای خود بیرون آمدند. چند زن فروشنده، سبدهایی پر از سبزی برسر با رفتاری شاهوار گذشتند و با کنجکاوی به‌سربازانی که در خندق روبروی کاخ بر زمین خوابیده بودند و تفنگهای خود را در بغل داشتند نگریستند.

ستوان ژان‌تاسی[65] که بعدها یکی از رؤسای پلیس مخفی شد به نزدیك کاخ آمد و از آنچه می‌گذشت پرسان شد. به‌او گفتندکه بیش از دویست شورشی پادگان را تصرف و کاخ را محاصره کرده‌اند و تاسی عقب‌گرد کرد و پابفرار گذاشت.

طرفداران دووالیه رفته‌رفته جلو یکی از دروازه‌های کاخ جمع شدند. مأموران کاخ به‌هرکس که تقاضا می‌کرد حتی به‌پسرکان واکسی تفنگی می‌دادند. طرفداران مسلح دووالیه‌گاهگاه به‌خود جرأت می‌دادند و به‌صورت گروهی فشرده به‌پادگان حمله می‌کردند. اما تنها صدای تفنگی آنها را به‌طرف پناهی می‌خزاند. گروهی از تونتون ماکوتها به رهبری لوسین شووه معاون وزارت کشور آتش تفنگهای خود را به سوی پنجرهٔ باز طبقهٔ سوم پادگان گشودند. بعضی از این تونتون ماکوتها فقط به‌چوبدستیهای بلند مجهز بودند. هربار صدای تیر بلند می‌شد آنها خود را به‌زمین می‌انداختند. بسیاری از طرفداران دووالیه وقتی سلاح واقعی به‌دستشان افتاد چوبهای خود را به‌دور انداختند.

پادگان در پشت کاخ ساخته شده بود و فضایی به‌طول چهارصد یارد آنها را از هم جدا می‌کرد که به‌صورت میدان‌جنگ درآمد. همینکه طرفداران دووالیه از تعداد قلیل‌مهاجمان مطلع‌شدند به‌تعدادگروههای حمله و جسارت آنها افزوده شد. سروان دانیل بووار[66] واحد خود را از پتیون ویل حرکت داد و در بیمارستان پشت پادگان مستقر کرد. ژنرال فلامبر، کلمان باربو و مارك‌شارل وزیر که از بستر بیماری برخاستند تا در جنگ شرکت کنند، حملهٔ گروههای مسلح به‌نارنجك را رهبری‌کردند. کاخ‌آتش مسلسلی‌کالیبر ۵۰/۰ را به‌سوی‌پادگان روانه کرد.

---

65. Jean Tassy
66. Daniel Beauvoir

سرهنگ لویی رومن[67] که توسط مهاجمان زندانی شده بود، صندلی خود را از عقب از درون پنجرهٔ باز اتاق به‌بیرون انداخت و به‌داخل خیابان افتاد، اوتوانست خود را ازمیدان آتش‌تیرها سالم نجات دهد و تأیید کرد که فقط هشت مرد مسلح در داخل سربازخانه هستند. با اینهمه بعضی از طرفداران دووالیه هنوز شك داشتند.

الیکس‌پاسکه با نارنجکی‌که به‌داخل اتاق‌افسران فرمانده انداخته شد از پادرآمد. جمجمه‌اش متلاشی شد و او به پشت برزمین افتاد و نگاهش به تصویری از دووالیه که لبخندی تمسخرآمیز بـرلب داشت و بردیوار آویزان بود دوخته ماند. گلوله‌ای این تصویر را سوراخ کرده بود.

وقتی‌سرانجام‌سپاهیان‌دووالیه‌به‌داخل‌پادگان‌هجوم‌آوردند، آرتر‌پیین را پیچیده میان تشکی یافتند که متضرعانه امان می‌خواست و می‌گفت: «من روزنامه‌نگارم، من روزنامه‌نگارم.» اما فریادهای او با گلولـه‌ای خاموش شد. زخمبندیهای کهنه و خون‌آلودی‌که به‌پایش بود نشان می‌ـ داد که او در اثر تیری که در زدوخورد اولیه در دلوژه به‌پایش اصابت کرده بود، خون زیادی از دست داده است.

جسد سوراخ سوراخ‌شدهٔ دومی نیك نیز درهمان اتاق افتاده بود. در آغاز مسلسلی کالیبر ۰/۳۰ به‌دست گرفته و مترصد مانده بود که سپاهیان دووالیه را که برای کشتن او جمع می‌شدند از خود دور کند.

در کنار دومی‌نیك مرد مسن‌تری با انبوهی موهای طلایی افتاده بود که گلوله‌ای از درون گوشش عبور کرده بود و یك پاکت خـالی سیگار لاکی استرایك روی گردنش واداشته شده‌بود ودستهای خالکوبی شده‌اش باز مانده بود. این «واکر» کاپیتن کشتی «مولی‌سی» بود.

دانی جونز در دورترین گوشهٔ اتاق نیم نشسته پشت میزتحریری تنگ افتاده بود و سوراخی در وسط پیشانیش دیده می‌شد.

«تهاجم» بپایان رسید. درساعت ۹صبح روز ۲۹ژوئیه طرفداران دووالیه دیوانه از خشم به‌درون عمارت هجوم آوردند تا اجساد دشمنان را تماشا کنند وبعضی دستمال یا تکه‌ای از پیراهن خود را در خـون مردگان خیس می‌کردند. یکی از طرفداران که شغلش مبل‌سازی بـود دستمال خود را در مخ متلاشی شدهٔ پاسکه فرو کرد و به‌خیابان دویـد و فریاد می‌کرد: «نگاه کنید، این مخ بی‌پیرپاسکهٔ دیوانه است.»

67. Louis Roumain

سه‌مهاجم دیگر موفق شده بودند که دزدانه از پادگان فرار کنند اما نتوانستند چندان دور شوند. پرپینیان کــه زخم کوچکی برداشته بود همراه هیکی ازخیابان گذشتند ووارد محوطهٔ بیمارستان نظامی شدند. از نرده‌ای پریدند و از هم جدا شدند. سربازی هیکی را کــه مسلسلی در دست داشت دید و بلافاصله او را با تفنگ اسپرینگ‌فیلد خود برزمین غلتاند.

پرپینیان به‌حیاط خانه‌ای وارد شد و به‌خانه شاگرد فرمان داد که او را در مرغدانی پنهان کند. پسرك وقتی صدای جمعیت را که از کوچه سرازیر بودند شنید به‌وحشت افتاد و کوشید فرارکند. پرپینیان با مسلسل خود به‌جانب پسرك تیراندازی کرد و او را زخمی‌کرد. مردم که صدای‌تیر را شنیدند. به‌دور پرپینیان جمع شدند و با تیر و کارد و چوب وحشیانه او را از پا درآوردند. بدنش را تکه‌تکه کردند و در خیابانها به‌سوی کاخ کشانیدند و به‌اتاق دووالیه بردند تا دشمــن کشته شدهٔ خود را ببیند.

کریستن تنها از پادگان خارج شده بود. مردم او را در خیابانها دستگیر کردند و بدنش را با داس ورقه ورقه کردنــد. او نیز قطعه قطعه شد و در خیابانها به‌نمایش گذاشته شد تا زمانی که مقامات دولتی دستور دادند کــه جسد به‌مرده‌شوی‌خانه برده شود تــا حساب مهاجمان را بتوان نگهداشت.

زمانی که پادگان بــه‌تصرف مهاجمان در آمده بود، سپاهیــان دووالیه مسلسلی کالیبر ۰/۵۰ را برای مقابله باحملهٔ هوایی درحیاط کاخ‌مستقر کردند، حمله‌ای که هرگز تحقق نیافت. مأموران فدرال در میامی هواپیمایی را که پر از اسلحه و مهمات و شانزده نفر سرنشین و در ضمن مقادیری نشریات ضد تروخیلو بود قبل از پرواز توقیف کردند. مقصد این هواپیما احتمالا هائیتی بود.

همینکه جنگ خاتمه یافت دووالیه با کلاه‌خودی فولادی و لباس نظامی، در حالی‌که تپانچهٔ خودکار کالیبر چهل و پنجی به‌کمر و تپانچهٔ دیگری در جیب داشت همراه باوزیر خود فردریك دووین‌یو وسروان کلودریمون و ستوان گراسیاژاك[69] جلو دوربین عکاسان قرار گرفت. سپس پیروزمندانه با اتومبیل به‌بازدید از شهر رفت، در حالی کــه جمعی از تونتون ماکوتها مسلح به‌تپانچه در اطراف او بودند.

68. Spring Field
69. Gracia Jacques

بعدها آقای رئیس جمهور اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن گفت که سفارت امریکا مصرانه خواستار آزادی پین در ماه مارس شده است. پل‌ماگلوار و لویی دژوا را مسئول این تهاجم دانست و بشدت به‌آنها تاخت و اخراج آنها را از ایالات‌متحدامریکا خواستار شد و خاطرنشان ساخت که مهاجمان از خاك امریکا به‌هائیتی حمله کرده‌اند و تعدادی اتباع امریکا و حتی معاون کلانتر در میان آنها بوده است. اما اضافه کرد «با وجود این مدارك اجازه نخواهد داد که توطئه‌گران بین‌المللی برروابط هائیتی با دولت امریکا اثر گذارند.»

سفارت امریکا از دادن پاسخ صریح به‌این اعلامیه خودداری‌کرد. زیرا می‌خواست «از زیان رساندن به‌روابط امریکا و هائیتی اجتناب شود.» دووالیه دولت امریکا را به‌خود بدهکار کرده بود و می‌کوشید که راهش را تعقیب کند. ژول بلانشه طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی در نیویورك خواستار شد که دولت امریکا جرالددرو سفیر خود را در پورت اوپرنس فراخواند.

این رویداد تهاجمی عجیب و باورنکردنی بود و حتی در پیچ و خمها و فراز و نشیبهای تاریخ هائیتی سخت شگفت می‌نمود. بعدها تحقیقاتی که در میامی از کلانترها بعمل آمد حاکی از آن بود که به هریك از افراد اجرتی برابر ۲۰۰۰ دلار وعده داده شده بود، اما چون موعد تهاجم نزدیك می‌شد اعتبارها تمام شد و حتی افراد ناچار بودند از پول شخصی خود برای به‌ثمر رسانیدن این حمله استفاده کنندو هرگز معلوم نشد که هزینه‌های این عملیات توسط چه کسی پرداخته شده است. مدارك موجود حاکی از آن بود که هم دولت امریکا و هم دولت هائیتی قبلا از نقشهٔ تهاجم اطلاع داشته‌اند. با اینهمه دووالیه غافلگیر شد و چیزی نمانده بود که حکومتش سرنگون گردد.

این پیروزی برای دووالیه دارای اهمیت بسیار بود: زیرا به‌او فهماند که برای بقای قدرت خود به‌لشکری شخصی نیازمند است وگارد کاخ را به‌صورت واحدی مستقل، تحت فرمان خود درآورد و آن را در داخل کاخ و دور از سربازخانه مستقر گردانید. علاوه براین به‌منظور مقابله علیه پیمان گسستن احتمالی ارتش، نیروی نظامی دیگری بوجود آورد و سازمان نیم پنهانی تونتون ماکوت را حالتی رسمی بخشید. دروازه‌هایی ساخته‌شد وپادگان را از خیابانها جداکرد و نورافکنهای نیرومند در اطراف کاخ کار گذاشته شد.

تسلط دووالیه برکاخ به‌اوج خود رسید و مردم هائیتی رفته‌رفته

پنجه‌های آهنین و خفه‌کنندهٔ صاحب جدید بی‌رحم و نرمی ناپذیر خود را احساس کردند. پرده‌های یکی از خونین‌ترین دوره‌های تاریخ هائیتی بالا رفت. چهرهٔ اصلی این صحنه «پاپادك» بود که به‌وضع طعنه‌آمیزی ساخته و پرداختهٔ دشمنانش و حاصل رهبری سیاسی نابخردانه امریکا بود.

۱۰ دیکتاتور جدید

پس از واقعهٔ معاون‌کلانترهای قصبهٔ «دید» دووالیه‌نهایت‌کوشش خود را بکار برد تا احساسات مردم را برانگیزد و دولت امریکا را در حال دفاع نگهدارد. ازاین نخستین آزمون باهیأتی دیگرگونه‌بیرون آمد. از پزشك روستایی و آرام و فروتن گذشته که عکسش همه‌جا در گوشه و کنار شهر بردیوارها بود چیزی باقی نماند. او در حالی نشان داده می‌شد که‌از زیر کلاه‌خود بزرگی‌به‌دنیا می‌خروشد. این کلاه‌خود و لباس نظامیی که برتن می‌کرد به‌هیچ نشان خاصی مشخص نبود. نیازی نیز به‌نشان خاصی نداشت. همان طرز ایستادن گستاخانه و تپانچه برکمر از هرنشانی گویاتربود. هیأت جدید دووالیه بزودی‌به‌پیروانش هم سرایت کرد. آنها نیز خواستند که خشن جلوه کنند.

زمانی که مجلس تشکیل جلسه داد تا اختیارات کامل او را به مناسبت مقتضیات دفاع ملی به‌مدت شش ماه تمدید کند کارمندان ادارات جمع شدند و به‌سوی سفارت امریکا براه افتادند و در حضور مأموران آتش‌نشانی و پلیس به‌دور نرده‌های سفارت حلقه زدند. بعضی اعلانهایی برسر چوب کرده بودند که پیامهایی به‌زبان انگلیسی برآنها نوشته شده بود. مثلا این پیام «ای دولت امریکا چرا از دیکتاتورها حمایت می‌کنی؟ اینست‌معنی‌دمکراسی؟» شایدنیشدارترین وطعنه‌آمیز‌ترین شعار آنها این بود. در اعلانهای دیگر به‌ماگلوار ودژوا حمله

کرده و اخراج آنها را از خاك امریکا خواستار شده بودند. «دژوا و ماگلوار را به‌ما پس بدهید. ما صلح می‌خواهیم.» تظاهرکنندگان که به‌دقت مواظب ساعت بودند سرساعت ۲ که وقت معمول تعطیل ادارات است پراکنده شدند.

«پاپادك» متعاقب این تظاهرات نطقی درتشریح وضع مملکت ایراد کرد و در خلال اظهارات غرورآمیز و پرتبختر خود با خوشحالی از کمکی که باتیستا به‌صورت سرباز و اسلحه به‌او پیشنهاد کرده بود یاد کرد. پس از آنکه دربارهٔ وضع هائیتی توضیحاتی داد اضافه کرد:

«دوستان‌خارجی، اینهاتمام‌را درك کرده‌اند ومایلند که‌تفاهم‌خودرا به‌صورتی محسوس بیان کنند. الحان دلیرانهٔ پیام‌فرزندان خوزه مارتی[1] وماسئو[2] همچون‌نعرهٔشیپور ازفاصله‌ای دور، ازآن‌سوی کوردیلرا[3] به‌ما می‌رسد. برادران کوبایی ما تاسرحدسنتهای‌مشترك‌پیش‌می‌روندوبی‌آنکه ازآنهاتقاضایی کرده‌باشیم، داوطلبانه سینه پیش می‌دهند وگروه‌عظیم و مقدس طرفداران دووالیه را یاری می‌کنند و می‌خواهند حملات میهن فروشانی را که در تلاشند تا امتیازاتی را که در۱۹۴۶ و ۱۹۵۶ از دست داده‌اند دوباره تحصیل کنند، درهم شکنند. من ازصمیم قلب از آنها سپاسگزاری می‌کنم.»

دووالیه می‌دانست‌که دردسرهای‌دیگری‌درانتظار اوست وگفت:

«به‌هرحال خیالبافی خطرناکی است که گمان کنیم عکس‌العمل دشمنان ما بکلی تمام شده است. و می‌توانیم به آرامی از لذت پیروزی بهره‌مند شویم. نیروهای خون‌آشام ظلمت بیدار شده‌اند و شما باید برای نبرد با آنها ده برابر بیدار باشید تا دولت بتواند در محیطی از آرامش و وحدت ملی فعالیت کند و خواستها و آرزوهای شما را به واقعیاتی ملموس مبدل سازد...

در روز۲۲ سپتامبر ۱۹۵۷ درحالی‌که‌احساسات‌مقدس شما که در شدت و خشونت بیسابقه بود می‌جوشید، و شما را بارور می‌داشت با رأی خود به‌مبارزات انتخاباتی پایان دادید و مرا به بالاترین مسند دولتی نشانیدید. در آن روز، با آرای خود که وسیلهٔ اظهار عقیدهٔ

1. José Martí
2. Maceo
3. Cordillera

دموکراتیك است، با نیروی هفتصد هزار رأی خود، بر ارادهٔ قطعی و تغییرناپذیر خود تأکید کردید و خواستید کـه دولت و دستگاه اداری هائیتی را سلاحی برای پیشرفت و بهبود اوضاع عمومی ببینید ونه وسیله‌ای برای استثمار و غارت و پرکردن جیب گروهی فاسد. این انتخابات به علت ماهیت منافع و مصالح نیرومندی که در آن مطرح بوده است به منزلهٔ گامی بزرگ در تاریخ ملی ماست، بیان اعتراض نفرت‌آمیز طبقاتی است که محروم و تحقیر شده و از یاد رفته‌اند، به‌ثروت اقلیت سودپرستی که صاحب همه‌گونه امتیاز است. انتخابات به‌منزلهٔ پیروزی توده‌های دهقانی محرومی است که از این پس بخشی عادلانه و منصفانه از درآمد ملی برایشان تأمین شده است. این انتخابات پیروزی طبقات زحمتکشی را اعلام‌کرد که مدتی بس‌دراز فریب‌خــورده و تصمیم‌گرفته بود کـه پیروزیهــای ۱۹۴۶ را استــوار سازد. این انتخابات پیروزی طبقهٔ متوسطی را اعلام کرد که از وحشت پیوستهٔ فردای خود، آزاد شده است. این‌انتخابات پیروزی‌شهرستانهای فرتوت ما را اعلام داشت که عمیقاً در آرزوی گسستن زنجیرهایی است که مانع توسعه و پیشرفت آنهاست. این انتخابات اعــلام جنگی بود علیه نادانی و حکومت خانواده‌ها و تعصب تنگ‌چشمانه و غریو خودمختاری ملت بود و آزادی مردم.»

این سخنرانی که به زبان فرانسوی مطنطن و با آب و تابی ایراد شد برای اکثر شنوندگان طبقات پــائین که جزکــرئولی نمی‌دانستند نامفهوم بود و آن گروه از مردم هائیتی که آن را فهمیدند در اندوهی بزرگ فرو رفتند، زیرا می‌دیدند مردی که چنین به‌خوبی با مشکلات آنها آشناست چنین وقیحانه به‌استثمار آنها پرداخته است.

در همانروز سرتیپ موریس فلامبر کــه به‌جای ژنرال کبروی متکبر و بزرگ‌نما به‌ریاست ستاد ارتش منصوب شده بــود به‌درجـهٔ سرلشکری ارتقاء یافت و این نخستین‌بار بود که این درجه به‌یکی از افسران ارتش داده می‌شد. ضمن همین فرمان کلیهٔ رده‌های نیروهــای مسلح تحت فرمان او متحد شدند.

مقررات منع عبور و مرور تا بیست و هفت روز پس از حملـهٔ دستهٔ هشت نفری، و سانسور تا ماهها پس از آن ادامه داشت. قانون مجازات عمومی اصلاح شد و در آن برای توطئه‌گران مجازات مرگ و برای‌کسانی‌که شایعات بدخواهانه علیه دولت می‌پراکنند مجازات زندان

پیش‌بینی شد. مجلس انتشار تمبر دفاع ملی‌را به‌منظور جمع‌آوری پول جهت اجرای برنامه احیا و نوسازی تصویب کرد و دووالیه در نظر داشت که این پول را به‌مصرف خرید اسلحه برساند و اعلام کرد که حقوق یك ماه خود را به‌کمك به‌این اعتبار اختصاص خواهد داد و انتظار دارد که کارمندان دیگر نیز از او پیروی کنند. کلمان باربو که اکنون رئیس تونتون ماکوتها شناخته شده بود به‌پاس جمع‌آوری قوا و انجام حمله‌ای که سرانجام به‌شکست مهاجمان ماه‌ژوئیه‌انجامید، توسط دووالیه به‌دریافت نشان مفتخر گردید. کلیهٔ اموال ماگلوار توسط دولت فروخته شد و مؤسسهٔ تجارتی دژوا منحل گردید وسه روزنامه‌نگار مخالف دولت: آلبراوکسنا[4] وژرژپنی ودانیل آرتی[5] به گناه تحریك به‌شورش دردادگاه نظامی‌محاکمه و هریك به‌پنج‌سال حبس‌محکوم شدند.

دولت امریکا تظاهر می‌کرد که می‌خواهد گناهی را که در نتیجهٔ تهاجم فلوریدا به‌گردنش افتاده است پاك کند. اعلامیهٔ مشترکی که در تاریخ ۲۲ اوت از طرف دو دولت منتشر شد حاکی ازآن بودکه روابط فیمابین هرگز بهتر از وضع موجود نبوده است و «درآینده نیزبیشتر در استحکام و بهبود آن کوشش خواهد شد.»

قبل از آنکه ماه بپایان برسد. روابط به راستی «استحکام و بهبود یافت» بدین معنی که مبلغ چهارصد هزار دلار کمك برای ساختن راهها و شبکه‌های آبیاری به‌هائیتی تخصیص داده شد.

اجساد سه نفر امریکائیان مهاجم، پین، هیکی و جونز با هواپیما برای بستگانشان در میامی فرستاده شد. واکر و کرستن در گورستان خارجی پورت‌اوپرنس به‌خاك سپرده شدند و سه‌نفر افسران سابق هائیتی در گورهای گمنام دفن گردیدند.

باربو و تونتون ماکوتهایش از محل اختفای دو نفر از برادران ژومل اطلاع یافتند و به همراهی سروان ژان‌بووار[6] و گروهی افراد نظامی به‌خانهٔ چوبی کوچکی در بوا ورنا[7] رفتند. دوگاس و شارل‌ژومل برادران‌کلمان‌ژومل کاندیدای سابق‌انتخابات هردو تقریباً بالباس‌کامل درداخل‌خانه خوابیده‌بودند. آنها را در خواب‌کشتند وسپس صحنه‌رابرای

---

4. Albert Occénad
5. Daniel Arti
6. Jean Beauvor fiston
7. Bois Verna

نمایش غم‌انگیز کوچك دیگری آماده کردند. بادوربینهای مجهز به‌فلاش، از دو برادر در حالی عکس گرفته شد کـه در کنار جاده در برابر منزل افتاده بودند و تپانچه‌هایی در کنار دستشان روی زمین دیده می‌شد. در این عکسها جای کشانیده شدن جسدها از خانه روی شنها دیده می‌شد.

دووینیو وزیر کشور به‌فاصلۀ چند ساعت از این واقعه‌اعلامیه‌ای صادر کرد.

«شب گذشته، درست به‌فاصلۀ یك ماه از ۲۹ ژوئیه نیروهای امنیتی دوباره با عفریت اخلال روبرو شدند و باز پیروز گردیدند. شارل و دوگاس ژومل که به اتفاق برادرشان کلمان ژومل در توطئه‌های بمب ماهوتیر و پتیون ویل و نیز در وقایع غم‌انگیز ۲۹ ژوئیه از گردانندگان اصلی بودند شب گذشته به قتل رسیدند...»

خانه‌ای که دو برادر ژومل در آن پنهان شده بودند متعلق به ژان ژاك مونفیستون[8] بود. او را به قلعۀ دیمانش بردند و زیر شکنجه به آرامی به قتل رسانیدند زیرا می‌کوشیدند تا مگر محل اختفای کلمان ژومل را فاش سازد. اعضای خانوادۀ مونفیستون نیز همه کشته شدند. اما محل پنهان شدن ژومل معلوم نشد. سیاست دووالیه بر این بود که همۀ دشمنان‌خود را به‌شرکت در توطئه‌های انفجار بمب ماهـوتیر و پتیون ویل و تهاجم متجاسرین ۲۹ ژوئیه متهم کند. اگر چه ایـن دشمنان بین خود اختلافات سیاسی داشتند و هیچ واقعیتی نبود که بتواند موجب همکاری آنها گردد.

دوگاس ژومل شصت ساله از اعضای برجستۀ فراماسونری در هائیتی و وزیر کشور دولت ماگلوار بود. طی دوران اختفای دووالیه دوگاس بود که از او و خانواده‌اش نگهداری می‌کرد. برای سر دوگاس و کلمان هریك جایزه‌ای برابر پنج هزار دلار تعیین شده بود.

کلمان برادر دیگری نیز به‌نام گاستون داشت که پزشك بود و به اتفاق دو نفر از خواهرانش در زندان بسر می‌برد. دوستان کلمان می‌گفتند که پس از این وقایع دیگر خنده بر لبان او دیده نشد. او خود را در مرگ برادران و گرفتاری خانواده‌اش مقصر می‌دانست. او فرمان عفو عمومی پس از انتخابات دووالیه را، خـوراکی برای زودباوران خارجی‌دانسته بود. و به‌اتفاق همسرش محل اختفای خود را پیوسته عوض می‌کرد و اغلب در کلبه‌های دهقانی پنهان می‌شد. او رسماً تحت تعقیب و یاغی اعلام شده بود. اما هرگز حاضر نشد که به

8. Jean - Jacques Mon Fiston

سفارتی بیگانه پناهنده شود، مگر در ۱۹۵۹ که در اثر بیماری به این کار مجبور شد.

قتل برادران ژومل تعدادی رویدادهای گوناگون را به‌دنبال داشت که ظاهراً نتیجهٔ خشونتها و سختگیریهای پس از حملهٔ ژوئیه بود. آرتر[9] و آجی وینسنت[10] آمریکائیانی بودند که در میدان شان دومارس رستورانی داشتند و بدون ذکر دلیل از هائیتی اخراج شدند. دو جوان آرژانتینی که با هواپیمای خود از میامی به‌سوی جنوب سفر می‌کردند و سر راهشان برای بنزین‌گیری فرود آمده بودند، مظنون واقع شدند و پنج روز در زندان بسر بردند. عالیجناب موریس بالاد[11] که فرانسوی بود و بیست و نه سال در هائیتی زندگی کرده بود از سمت کشیشی خود در لئوکان[12] برکنار و از هائیتی اخراج شد. آلفرد مارك ادلسن[13] دانشجوی دانشگاه کلمبیا که سی ساله بود و ضمن سیاحت در منطقهٔ دریای کارائیب از هائیتی دیدن کرده بود، پس از بازگشت از سفری به کوهستانهای اطراف کنسکوف، بازداشت شد.

دو طرح مورد علاقهٔ دووالیه، یکی هیأت مستشاران نیروی دریایی امریکا که ظاهراً به منظور آموزش نیروهای نظامی اما به راستی به قصد بهره‌برداری غیر مستقیم و به‌عنوان سمبول حمایت دولت امریکا اجرا می‌شد و دیگری طرح ساختن فرودگاه برای هواپیماهای جت دوباره جان گرفت. برنامه‌ریزی طرح فرودگاه دوباره با شکست مواجه گردید و چند سال گذشت و برنامه‌ها چندین بار عوض شد تا سرانجام اجرا گردید. اما طرح هیأت مستشاران امریکایی به مرحلهٔ اجرا نزدیك بود.

ویلیام ویلند[14] رئیس ادارهٔ دریای کارائیب در وزارت خارجه امریکا همراه ناخدا ویکتور کرویزارت[15] در ماه سپتامبر برای انجام مذاکراتی در خصوص هیأت آموزشی به پورت اوپرنس آمدند. طی

---

9. Arthur
10. Aggie Vincent
11. Maurice Balade
12. Léogane
13. Alfred Mark Edelson
14. William A. Wieland
15. Victor Croizart

اعلامیه‌ای رسمی گفته شد که مذاکرات «در محیط صمیمیت و دوستی صادقانه انجام شد.»

وقتی آمدن مستشاران امریکایی حتمی شد دووالیه شروع به سروصورت دادن به اوضاع کرد. جامعهٔ بازرگانان را تحت کنترل شدید خود آورد. از سیزدهم اکتبر ۱۹۵۸ فرمانی صادر شد که بنا بر آن هیچ مؤسسهٔ بازرگانی حق ندارد بی اجازه تعطیل شود یا حتی اعلام ورشکستگی کند. «باید از هرگونه عملی که احتمالا بتواند زندگی اقتصادی کشور را به‌خطر اندازد جلوگیری کرد. در پاره‌ای موارد تعطیل مؤسسه‌ای بازرگانی، صنعتی و کشاورزی ممکن است وسیله‌ای برای ایجاد اختلالات و اغتشاشات سیاسی گردد.» با تزلزل نظام اقتصادی هائیتی، تعداد مؤسساتی که ورشکست می‌شدند رو به ازدیاد بود. اما این مؤسسات درهای خود را باز می‌گذاشتند اگر چه جز طلبکاران مراجعی نداشتند.

دووالیه بار دیگر کوشید که با مشکلات روزافزون مالی مبارزه کند. او قراردادی به مبلغ ۳۳۸،۰۰۰ دلار با مؤسسهٔ برادران کلاین، ساکس و لمان[16] که دفتر آن در واشنگتن و نیویورك بود منعقد کرد تا وضع متزلزل اقتصادی کشور را بررسی و توصیه‌های لازم را برای اصلاح آن ارائه کنند .اما وقتی توصیه‌ها ارائه شد «پاپادك» علاقه‌ای به‌پیروی از راهنمائیهای هیچکس نشان نداد.

متعاقب مذاکرات ویلاند هیأتی مرکب از ده نفر کارشناس نیروی دریایی تحت سرپرستی سرگرد جیمس برکن ریج[17] به‌منظور اجرای طرحی نود روزه با سربازان تازه به خدمت ارتش درآمده به هائیتی آمد. گروه دیگری از نیروی دریایی که در بهار سال گذشته بررسیهای مقدماتی را در این خصوص بعمل آورده بود، این طرح را قابل اجرا دانسته و اکنون این عملیات به‌منزلهٔ تحقق یافتن این فکر بود. در ضیافتی که به مناسبت یکصد و سی و هشتمین سالگرد تأسیس نیروی دریایی امریکا در هائیتی بر پا شد فیلیپ ویلیامز، کاردار سفارت اظهار داشت که تقاضای اعزام هیأت مستشاران نشانهٔ اهمیت فوق‌العاده‌ای است که دولت به نیروی دریایی می‌دهد.

دووالیه یکی از معتمدان درجهٔ اول خود ژوزف باگیدی[18] را با

16. Klein Soks + Lehman Bros
17. James Breckenridge
18. Joseph Baguidy

پولی که از محل اعتبار ترمیم و نوسازی ملی، جمع‌آوری شده بود به ایتالیا فرستاد و او با یکصد و پنجاه تن لوازم جنگی از جمله اسلحه و مهمات و سه تانك سبك و کهنهٔ امریکایی که از جنگ جهانی دوم باقی مانده بود، بازگشت. دووالیه هم‌اکنون شش تانك مشابه داشت که در زمان جنگ ضمن کمکهای نظامی امریکا به‌هائیتی‌داده شده بود. این ارابه‌ها به‌یك توپ کالیبر ۳۷/۰ و یك مسلسل کالیبر ۵۰/۰ و یك‌مسلسل‌کالیبر ۳۰/۰ مجهز بودند، ولی‌تانکها به‌علت‌نداشتن‌مکانیسین، اسلحه‌ساز، تیرانداز و راننده‌آماده بکار نبودند. به‌جای این‌متخصصان، راننده‌های کامیون ومکانیسینهای اتومبیل گمارده شده بودند و به‌این ترتیب ارابه‌ها اغلب اوقات در اطراف‌کاخ دیده می‌شدند، نه دورتر. بعضی از مسلسلهای تانکها پیاده شدند ودر نقاط ثابتی مستقر گردیدند. زرادخانهٔ دووالیه با این خرید جدید توسعه یافت واینك حدود ششصد تفنگ ۱ ــ M و چند مسلسل که با هوا خنك می‌شد و خمپاره‌اندازهای کالیبر ۶۰/۰ و مسلسلهای اتوماتیك براونینگ[19] را شامل می‌شد و علاوه براین نیروی هوائیش شامل چهار هواپیمای ماستانگ[20] و هشت هواپیمای آموزشی‌بود.

دووالیه روز ارتش را به ۱۸ نوامبر تغییر داد تا در عین حال از خاطرهٔ جنگ استقلال علیه فرانسویان نیز تجلیل گردد. مراسم رژه‌ای برپا کرد تا تجهیزات جنگی جدید خود را به‌مستشاران نیروی دریایی و نیز به‌مردم نشان دهد. شایع شد که اسلحهٔ سنگین از قبیل توپهای ضد هوایی در زرادخانه دووالیه وجود دارد که نشان داده نخواهد شد. و دووالیه همه نوع‌تجهیزات جنگی درانبارهای خودپنهان کرده است. و این پیام در مردم پورت‌اوپرنس بی‌اثر نبود. مبلغی که برای خرید اسلحه پرداخت شده بود شصت هزار دلار اعلام شد. اما احتمالا بیش از این بوده است.

یك ماه از شروع فعالیت مستشاران امریکایی می‌گذشت که سرتیپ ریچارد مانگروم [21] برای بازدید از پیشرفتهای حاصله به پورت‌اوپرنس مسافرت کرد.

مستشاران نظامی وافسران هائیتی و نیز جمعیتی که به‌سبب

19. Browning
20. Mustang
21. Richard Mangrum

این فعالیتها جمع شده بودند، سربازان هائیتی را که آنچه آموخته بودند پس می‌دادند، تماشا کردند. بعد ژنرال فلامبر شخصاً ژنـرال مانگروم، سرهنگ کرویزارت و سرگرد برکن ریچ را به‌دریافت نشان لیاقت نظامی ژان‌ژاك دسالین[۲۲] ممتاز کرد و این نیشخند از نظـر اهالی هائیتی‌دور نماند. کینهٔ افسانه‌گونهٔ دسالین نسبت به‌سفیدپوستان در مارش نظامی هائیتی جاویدان شده است.Dessalines pas vlé oné blanc که معنی آن اینست: «دسالین نمی‌تواند قیافهٔ سفیدپوستان را تحمل کند» واین سرود ضمن رژه نواخته می‌شد.

یك هفته بعد دووالیه اصلاحات خود را در کادر ارتش پایان داد. او کلیهٔ افسران ستاد مشترك را از کار برکنار و ارتش را از افسران قدیمی پاك کرد و به‌جای آنها جوانانی را به‌کار گمارد که خواه توسط هایی‌تیاییها یاتوسط سه هیأت مستشاران نظامی امریکایی که از زمان اشغال تاکنون به‌هائیتی آمده بودند، تربیت شده بودند. (این سه هیأت یکی از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ برای نیروی زمینی، یکی از ۱۹۴۸ برای نیروی دریایی و یکی از ۱۹۵۰ برای نیروی هوایی کار کرده بودند.) سرلشکر فلامبر که کمتر از شش ماه پیش به‌بالاترین مقامی که تا به‌حال به‌کسی غیر ازدیکتاتور بزرگ داده نشده، ارتقاء یافته بود به‌اتفاق هفده نفر از سرهنگان، بازنشسته شد. فلامبر از نظامیان قدیمی بود و بیست و سه سال، و بسیاری از سرهنگان بیست و پنج سال در ارتش خدمت کرده بودند.

اینها همه افسرانی بودند که از دوران اشغال نیروی دریایی امریکا باقی مانده بودند و دووالیه که در روشن‌بینی دربن گـونـه امور نظیر نداشت، ظاهراً گمان می‌کرد که ممکن است اینان در مقابل مستشاران امریکایی مقاومت کنند یا به آنها بیش از اندازه نزدیك شوند. او با نفوذ بیش از اندازهٔ خارجیان در ارتش که مـی‌دانست باعث زحمت بسیار رؤسای جمهور گـذشته بوده است، مخالف بود.

دووالیه رئیس پلیس سرهنگ پی‌یرمرسرون[۲۳] را به‌جای فلامبر برگزید و طی مراسمی که در صبح روز یکشنبه در کاخ برگزار شد ستاره‌های نقره‌ای سرتیپی را روی پاگونهای او سنجاق کرد. دووالیه هنوز یك سال تمام برمسند ریاست جمهوری ننشسته بود که‌دو فرماندهٔ

22. Jean Jacques Dessaline
23. Pierre Merceron

ارتش را از کار برکنار کرده بود.

اقدامات آمادگی دیگری‌که به‌راهنمائی مستشاران نیروی دریایی انجام شد، صدور فرمانی چهارماده‌ای در پانزدهم دسامبر بود که نام واحد ویژه‌ای از نظامیان مأمور کاخ را به‌گارد مخصوص رئیس‌جمهور عوض کرد. این گارد مستقیماً تحت فرمان دووالیه بود. افراد آن در کاخ می‌خوابیدند و به‌صورت واحد برگزیدهٔ ارتش هائیتی مورد توجه بودند. بهترین چیزها، از قبیل: اسلحه، غذا و حقوق از آن آنها و نخستین شرط ورود در این واحد وفاداری به «پاپادك» بود.

دووالیه به‌اصرار باربو و به‌منظور جلوگیری از حملات مخالفان از طریق مرز دومی‌نیکن با تروخیلو معاهدهٔ کمك و همکاری دوجانبه امضا کرد. باربو نزد تروخیلو آبرو و محبوبیت ژنرال کبرو را تحصیل کرده بود. او برای مزارع بزرگ نیشکر دومی‌نیکن کارگر تأمین می‌کرد و از این راه سود کلانی به‌جیب خود سرازیر می‌نمود. هایی‌تیاییها این معامله را «تجارت برده» می‌خواندند. باربو از طریق رفاقت خود با سرهنگ دوم لوئیس تروخیلو[24] این معامله‌را برای خود ترتیب داد.

دو دیکتاتور در خاك هائیتی در صحن مرطوب و شوره زدهٔ دژ مرزی که به‌خیمانی[25] منتهی می‌شد و مهمترین مدخل به‌جمهوری دومی‌نیکن به‌حساب می‌آمد با هم ملاقات کردند. دووالیه موهوم‌پرستانه تاریخ ۲۲ دسامبر را برای این ملاقات معین کرده بود. (عدد بیست و دو مورد علاقهٔ خاص او بود) دو سکوی پرچم‌پوش با فاصلهٔ صد متر از هم قرارداده شده بود. تروخیلو با لباس خاکستری روشنی درست در موعد مقرر، ساعت هشت صبح از کادیلاك خاك‌آلود خود بیرون آمد و برسکوئی که به‌خاك جمهوری دومی‌نیکن نزدیکتر بود، بالا رفت. افراد گارد احترام او لباس تشریفاتی آبی وطلایی به‌تن و کلاه‌خودهایی بزرگ برسر داشتند. در برابر آنها افراد گارد احترام هائیتی بـا لباس خاکی رنگ صف کشیده بودند و عرق‌ریزان در انتظار دووالیه ایستادند.

تروخیلو پس از یك ساعت انتظار به‌خشم آمده بود. کرمی که گاهی در مراسم خاص به‌صورت می‌مالید در اثر گرما آب شده بود.

---

24. Louis Trujillo
25. Jimani

دستور داد که عکاسان دور شوند.

ساعت ده و نیم بود که کوکبهٔ موتوسیکلت‌سوار دووالیه با صدای شیون‌وار آژیر از خم جاده پیدا شد. آیا این رفتار توهین‌آمیز عمدی بود؟ دووالیه هرگز سروقت در وعده‌ها حاضر نمی‌شد. اما تروخیلو به‌وقت‌شناسی مشهور بود. فکر درانتظار گذاشتن تروخیلو هایی‌تیاییها را به‌هیجان می‌آورد. بسیاری نیز از فکر ملاقاتی رسمی و ضیافت‌وار با مردی که در ۱۹۳۷ بیست هزار نفر از هم‌میهنانشان را در کنار همین مرز قتل عام کرده است، در خشم بودند.

در پیمانی که آنها امضا کردند مبارزه با کمونیسم پیش‌بینی شده بود. اما مهمتر از همه عبارتی بود که ضمن آن امضا کنندگان «موافقت می‌کردند که به‌مهاجران سیاسی که اعمالشان به‌روابط دوستانهٔ بین دو کشور لطمه می‌زند اجازهٔ فعالیتهای اخلالگرانه ندهند.» طبق توافق دیگری: «دو کشور برای هماهنگ ساختن وضع خود در سازمان ملل و سازمان کشورهای امریکایی، تا جائی‌که ممکن است و طبق اصل همبستگی کشورهای امریکایی، با هم مشاوره کنند.»

جانی‌آیس‌گارسیا وکلمان باربو بانیان این ملاقات در پشت سر دو دیکتاتور که مشغول انجام تشریفات بودند، جام شامپانی به‌هم می‌زدند. بعدها وقتی دووالیه دانست که تروخیلو را مدتی چنین دراز در انتظار نگهداشته و جان سالم بدر برده است، بسیار خوشحال شد.

دووالیه هدیهٔ عید تولد مسیح را در ساعت پنج و بیست دقیقه بعدازظهر در شب‌کریسمس ۱۹۵۸ از دولت‌امریکاگرفت. وزیرخارجهٔ او دکتر لویی‌مارس[26] وسفیر امریکا درو و ژنرال ماسرون در مراسم مختصری شرکت وبطور رسمی اعلام کردند که هیأت دائمی آموزشی نیروی دریایی به‌هائیتی اعزام خواهد شد و این «نشان دیگری بود از پیوند دوستی دولتها و مردم دو کشور.» این موافقتنامه برای مدت نامعلومی ادامه یافت و در آن‌تصریح شده بودکه اعضای‌هیأت‌مستشاری برای دوسال بطور پیوسته خدمت خواهند کرد. مشروط براینکه هریك از دولتها حق داشته باشند پس از ارسال اطلاعیه‌ای در فاصلهٔ سه‌ماه موافقتنامه را فسخ‌کنند.

اما پیش از آنکه هیأت مستشاران آموزشی وارد هائیتی شوند، حادثهٔ مهمتری در کوبا، خاك همسایه رخ داد که تمام نیمکرهٔ غربی

26. Louis Mars

را تکان داد و تا چند سال بعد هم این تکان ادامه داشت. باتیستا، دیکتاتور کوبایی در شب سال‌نو ۱۹۵۸ فرار کرد و فیدل‌کاسترو[27] قدرت را بدست گرفت. آنتونیو رودریگز مردی که در پورت‌اوپرنس، روبروی کاخ در آن سوی خیابان دکان قصابی داشت، (و زمانی فرستندهٔ رادیوی پنهانی در دکان خود نصب کرده بود) همان دوست کوبایی کلمان ژومل، مأمور هماهنگی نهضت ۲۶ ژوئیهٔ کاسترو در هائیتی از آب درآمد. رودریگز سفارت کوبا را تحویل گرفت و پرچم ۲۶ ژوئیه را بالا برد و مقادیری ویسکی اسکاچ و شامپانی (بدون پرداخت عوارض) ترخیص کرد تا به‌پیروزی انقلاب کوبا نوشیده شود و سپس به‌ملاقات دووالیه که در اثر پیروزی ناگهانی و غیرمنتظر کاسترو سخت پریشان شده بود رفت. رود ریگز از او خواست که همهٔ شورشیان کوبایی که در زندانهای هائیتی گرفتارند آزاد شوند و با هواپیمایی به‌سانتیاگو، نزدیک‌ترین شهر بزرگ کوبا اعزام گردند. چهارنفر کوبایی به‌گناه کشتن یك ناخدای کشتی هایی‌تیایی و تصرف کشتی و رفتن به‌کوبا در انتظار محاکمه در زندان بسر می‌بردند. دووالیه که می‌خواست با همسایهٔ جدید و عجیب و ظاهراً نیرومند خود به‌مدارا رفتار کند بلافاصله تقاضاهای او را پذیرفت.

او همچنین پیشنهاد کرد که دارو به‌کوبا بفرستد و به‌علت روابط آشکاری که با باتیستا داشت و نیز به‌سبب شهرت خودش سخت نگران بود. او از آن بیم داشت که کوبا به‌صورت پایگاه خوبی برای مخالفان او درآید و اسلحه و کمك به‌آنها بدهد، و به‌منظور بهتر کردن وجههٔ خود، دولت کاسترو را در هشتم ژانویهٔ ۱۹۵۹ برسمیت شناخت وروش خود را نرمی بخشید. لویی دژواکه غیاباً به مرگ‌محکوم شده بود کاملا بخشوده شد و سرافن نمایندهٔ کنگره که سه روز از سه سال بازداشت خود را گذرانده بود نیز آزاد گردید. خبرنگاران زندانی اوکسنا، پتی و آرتی نیز مورد بخشایش قرار گرفتند. گاستن ژومل و خواهرانش آزاد شدند. ایوباژو[28] که با خشونت مورد ضرب و شکنجه قرار گرفته بود و همکاران توطئه‌اش که همه به‌مرگ محکوم شده بودند آزاد گردیدند و به‌هایی‌تیاییهایی که پناهنده شده بودند، جواز خروج از کشور داده شد.

از اینها گذشته دووالیه دلایل‌دیگری‌برای نگرانی‌داشت. تروخیلو

27. Fidel Kasteru
28. Yves Bajeux

نیز جزو لیست سیاه کاسترو بود و مدت زمان درازی از عمر پیمان دوستیش با او نگذشته بود. مهاجران دومی‌نیکنی در کنار کاسترو جنگیده بودند ومسلم بود که کاسترو اینك ازآنها در مبارزه علیه تروخیلو حمایت می‌کرد. از این گذشته کاسترو حسابی شخصی با دیکتاتور دومی‌نیکن داشت که باید تسویه می‌کرد. تروخیلو، زمانی‌که هیچ‌کس حاضر به‌فروش اسلحه به‌باتیستا نبود، اینکار را کرده بود و بعلاوه وقتی باتیستا از کشور فرار کرد او را در خاك خود پناه داده بود. تروخیلو با اعزام رزمناوی به‌پورت‌اوپرنس به‌نشان آمادگی برای کمك به‌گارد ساحلی هائیتی علیه حملهٔ احتمالی برروابط دوستانهٔ خود با دووالیه تأکید کرد.

پیترکیس[29] خبرنگار نیویورك‌تایمز کمی‌بعد در همان ماه در۱۵ ژانویهٔ ۱۹۵۹ ضمن مصاحبه‌ای با دووالیه سؤال خوبی از او کرد. پرسید چه وقت خیال دارد به‌نظام دیکتاتوری پایان ببخشد. دووالیه جواب داده بود. «من دیکتاتور نیستم، من خود را پزشکی روستایی می‌دانم و می‌خواهم هائیتی جدید را بنا نهم.» سپس اضافه کرده بود که حکومت‌نظامی تا زمانی ادامه خواهد داشت که کنگره آن را لغو کند. دووالیه صادقانه اقرار کرد که هائیتی از نظرمالی در وضع بدی قرار دارد و صحبت از احتیاج مبرم به‌افزایش کمکهای امریکا کرد و اضافه نمود:

«من هرکس را که در زندان بود آزاد کردم زیرا معتقدم بهتر است از نظر ملت به‌امور نگریست زیرا ملت یعنی همهٔ مردم هائیتی و نه‌تنها خود من. من فقط رئیس هستم. من کاری کردم که در مقام یك کاتولیك می‌خواستم انجام دهم.»

در حالی‌که همهٔ مهاجران هایی‌تیایی در هاوانا جمع شده بودند، در امریکا از اعزام هیأت مستشاران نیروی دریایی اظهار نگرانی می‌شد. سناتور مایك‌منسفیلد[30] رهبر اکثریت، دولت را تشویق می‌کرد که در اعزام هیأت عجله به‌خرج ندهد.

با اینهمه مستشاران نیروی دریایی وارد شدند. سرهنگ رابرت دبس هینل[31] که افسری زیرك بود و به افسری خشك و انگلیسی در هند زمان استعمار شباهت داشت با چهار افسر دیگر نیروی دریایی

29. Peter Kihss
30. Mike Mansfield
31. Robert Debs Heinl

و چهار افسر غیررسمی با کشتی اس اس آنکن[32] به هائیتی آمدند. هینل که چهل و دو سال داشت و از دانشگاه ییل فارغ‌التحصیل شده و پسر خبرنگار قدیمی نیویورک تایمز بـود، ریاست هیأت را بعهده داشت و اعلام کرد که اعضای هیأت آموزشی دسته دسته خواهند آمد تا رشته‌های فنی خدمات و پیاده نظام را تعلیم دهند. او فـرانسوی می‌دانست و به مأموریت خود بسیار علاقه‌مند بود. تصمیم داشت وظیفهٔ خود را به رغم کینهٔ مردم هائیتی نسبت به امریکا، انجام دهد. هینل در سال ۱۹۴۱ هنگام بمباران ژاپنیها، در پرل‌هاربر[33] بـود و در اقیانوس آرام. جزیرهٔ ویک[34]، نیوهایبراید[35]، گوام[36]، ایووجیما[37] و نیز همراه نیروهای اشغالی، در ژاپن خدمت‌کرده و صاحب تحقیقات و بررسیهایی در تاریخ نیروی دریایی بود. هینل بعدها گفت کـه مأموریت او اگر چه هرگز به صورت نوشته در نیامد عبارت بود از اینکه نیروهای مسلح هائیتی را سازمانی شبیه نیروهای امریکا بدهد و زیربنایی وسیع و استوار از افسران صفی و غیرصفی حرفه‌ای و از نظر سیاسی طرفـدار امریکا، پدید آورد. ویلـیام ویلند از وزارت امور خارجهٔ امریکا (که در مسئله کوبا نیز مشاور دولت امریکا بود) به هینل گفته بود که سیاست خارجی امریکا از دووالیه پشتیبانی می‌کند و او نیز باید نیروهای خود را در همین جهت بکار ببرد.

درو سفیر امریکا روز بعد از ورود، هینل را در کاخ به حضور دووالیه معرفی کرد. دووالیه برای هینل تـوضیح داد کـه چـگونه کشش‌های سیاسی رو به اتمام است و اضافه کرد که به عقیدهٔ او نقش عمدهٔ هیأت مستشاران دریایی آنست که کمك کنند و ارتش هائیتی را از سیاست دور نگهدارند. دووالیه مستشاران امریکایی را نیز تحت نظارت دقیق خود گرفت.

سرهنگ هینل، کلمان باربو را که رئیس‌قدرتمند تونتون ماکوت و اکنون‌منشی مخصوص دووالیه بود، منبع آماده‌ای برای‌کسب اطلاعات یافت. یکی از افسران ستاد مشترك که نتوانسته بود خصومت خود را نسبت به افسران نیروی دریایی امریکا پنهان دارد توسط باربو با

32. SS Ancon
33. Pearl Harbour
34. Wake
35. New Hybride
36. Guam
37. Iwo Jima

خشونت ادب شد و ظرف شش ماه از ارتش اخراج گردید. مخالفان دووالیه حضور افسران امریکایی را موضوع مناسبی برای انتقاد یافتند و آنها را تونتون ماکوتهای سفید نامیدند.

باربو مقامی بود که رضایتش برای کوتاه کردن یا رعایت نکردن تشریفات اداری لازم بود و در میان جامعه بازرگانان مراجعان بسیار داشت. او که در آنجا به «خفه‌کنندهٔ کوچك» معروف بود بسرعت بر نفوذ خود افزود بطوری که به وضع خطرناکی سایهٔ مخوف دیکتاتور را پر کرد.

پس از پایان ماه ژانویه آنتونیو رودریگز قصاب سابق در مقام سفیر کوبا به پورت اوپرنس بازگشت. پس از آنکه زندگی سیاسی خود را به صورت مبارزی انقلابی تحت حکومت دیکتاتوری جراردو ــ ماچادو[38] (۳۳ـ۱۹۲۵) شروع کرد، مدت بیست سال در هائیتی زندگی کرده بود. با زنی هایی‌تیایی ازدواج کرده و مدتی دراز در پورت اوپرنس ساکن بود. او استوارنامهٔ سفارت خود را طی مراسمی رسمی به دووالیه ارائه داد و دووالیه نیز سفیر جدید را همچون مشکلی جدید پذیرفت. دووالیه می‌دانست که او مردی نیرومند و از حامیان وفادار کلمان ژومل است و کلمان ژومل نیز مانند سایر مخالفان دووالیه در ترحم و بخشایش یا ارزش وعده‌های عفو او دچار اشتباه نبود.

نمونه‌های ترحم دووالیه در سراسر هائیتی فراوان بود. پلیس یك روز صبح در ماه ژانویه مردی را در حال پخش نشریاتی دید که اخلالگرانه نامیده شد. مأموران تونتون ماکوت او را در خیابانهای خلوت پایین شهر با آتش تپانچه تعقیب کردند. وقتی که اتومبیل مرد فراری به پیاده‌رو تجاوز کرد و به عمارتی روبروی مغازهٔ لوازم جهانگردی لابل کرئول تصادم کرد تونتون ماکوتها آن را به گلوله بستند و رفتند و او را در اتومبیل خون‌آلودش رها کردند و اتومبیل و جسد داخل آن تمام صبح برای عبرت دیگران در خیابان ماند. در همان هفته دو نفر دیگر در حالی‌که می‌خواستند با شیشهٔ بنزین حریقی به‌پا کنند، به ضرب گلوله کشته شدند. در گزارش پلیس ذکر شده بود که ممکن است «حریقهای اخلالگرانه»ای که در نقاط دیگر شهر برپا شده است نیز کار همین دو نفر بوده باشد.

38. Gerardo Machado

همچنانکه دووالیه با نگرانی انتظار داشت، مهاجران در هاوانا بیکار ننشستند. آنها به تبعیدشدگان دیگری که از سراسر ناحیهٔ دریای کارائیب به گرد امید جدیدشان کاسترو جمع شده بودند، پیوستند. همه از کاسترو کمك می‌خواستند که نظامهای دیکتاتوری را که بر میهنشان مسلط بود ساقط کنند. کاسترو گفته بود که او هر گروه انقلابی را کمك خواهد کرد.

در آن زمان لویی دژوا همان قهرمان و نمایندهٔ طبقهٔ ممتاز هائیتی، فعال‌ترین مهاجران بود. او سه روز پس از آنکه کاسترو به قدرت رسید به هاوانا رفت و از او کمك خواست. ارنستو (چه) گوارا که با کاسترو از مکزیك آمده و در انقلاب رهبری خود را ثابت کرده بود به دژوا کمك کرد تا در مزرعه‌ای به فاصلهٔ سی کیلومتری هاوانا اردویی آموزشی ترتیب دهد. دژوا در هاوانا نیز در عمارت رفوجیو[۳۹] دفتری گرفت. او زمانی که سالها بعد دفتر این عملیات را مرور می‌کرد گفت: «آنها هشتصد سرباز داوطلب دادند که حاضر بودند با ما در هائیتی پیاده شوند و یك کشتی مخصوص تخلیهٔ قوا به ما دادند که ظرفیت سیصد سرباز داشت.»

طرفداران دژوا، دانیل فین‌یوله (غلطك‌بخاری) وژومل، اتحادیهٔ سستی به نام مخالفان متحد بوجود آوردند که سه‌بار در هفته از رادیو پروگرسو[۴۰] هاوانا به زبان‌کرئولی برای هائیتی برنامه پخش می‌کرد. دژوا در هتل هیلتون هاوانا (که بعدها هاوانالیبر[۴۱] نامیده شد.) مصاحبه‌ای مطبوعاتی ترتیب داد و ضمن آن دووالیه را محکوم کرد. طی بیانیه‌ای در سانتیاگو د کوبا[۴۲] سقوط دووالیه را پیش‌بینی کرد. اما وجود هرگونه برنامه‌ای را برای تهاجم مسلحانه انکار کرد. او گفت که مخالفان متحد به پخش برنامه‌های رادیویی خود ادامه خواهند داد. فیدل کاسترو زنهار داده بود که چون هائیتی کشوری آرام و بی‌آزار است، تبعیدشدگان می‌توانند حرف بزنند اما نباید وعدهٔ تهاجم بدهند و به‌حمله تهدید کنند. فین‌یوله که در نیویورك در تبعید

39. Refugio
40. Progresso
41. Libre
42. Santiago de Cuba

بسر می‌برد، نوارهایی از سخنرانیهای ضبط شدهٔ خود فرستاد که از رادیو پروگرسو پخش شد. در یکی از این سخنرانیها از مردم هائیتی خواسته بود که آماده باشند تا هر وقت او اشاره کند بـه اعتصاب عمومی دست بزنند. ژومل هنوز در هائیتی در اختفا بسر می‌برد.

دووالیه سعی کرد که به درون خاك کوبا دست‌اندازی کند و دشمنانش را از میان بردارد. اما برنامه‌اش با شکست روبرو شد. پلیس کوبا در اواخر فوریه اعلام کرد که توطئه‌ای را که برای قتل دژوا و سه نفر دیگر از ضد دووالیه‌های هایی‌تیایی چیده شده بوده کشف کرده است. در اعلامیه گفته شده بود که سه نفر در فرودگاه رنچو بویرس[43] بمحض ورود دستگیر شده‌اند و از قول یکی از آنها گفته شده بود که کنسول هائیتی در هاوانا می‌بایست اسلحه و به‌ازای کشتن هر نفر ۱۰،۰۰۰ دلار پول در اختیار آنها بگذارد. علاوه بر دژوا، روبر لژه[44] منشی دژوا و پی‌یر آرمـان و موریا اگـوست[45] افسران سابق ارتش نیز در معرض تهدید بوده‌اند.

سپس دووالیه روش دیگری پیش گرفت که موفق‌تر از کار درآمد. شرح واقعه از قول دژوا به قرار زیر است:

دووالیه هیأتی را به کوبا فرستاد تا کاسترو را بر آن دارند که برای جلب همکاری هـائیتی تبعیدشدگان هایی‌تیایی را از فعـالیت مأیوس کند... آموزش چریکی تا آن زمان خوب پیش می‌رفت. ما سی هایی‌تیایی داشتیم که به هشتصد نفر کوبایی پیـوسته بـودند. اما کاسترو با دووالیه معامله کرد و بعد از آن دیگر هیچ کمکی به ما نرسید. دووالیه موافقت کرد که جلو نفوذ کمونیستها را باز بگذارد. سپس هائیتی ظاهراً با کوبا قطع رابطه کرد. اما کنسولهـایش در سراسر کوبا باقی ماندند و همکاریش با کاسترو متوقف نشد. این همکاری تا امروز (۱۹۶۲) ادامه دارد. بعدها بعضی از طرفداران من کوشیدند که از کوبا به جنوب هائیتی حمله کنند. اما من در آن شرکت نداشتم.

دژوا گفت که کوبا را در ۱۹۵۹ ترك کرده است.

در این هنگام دولت ایالات متحد امریکا آشکارا بـه حمایت از حکومت دووالیه اقدام کرد. مقامات وزارت خارجهٔ امریکا سیاست این

43. Rancho Boyeros
44. Robert Léger
45. Maurepas Auguste

کشور را به این طریق توجیه می‌کردند که درست است که دووالیه بی‌نقص نیست اما ثبات حکومت او از همهٔ اسلافش بیشتر است. حتی پل ماگلوار که بلافاصله قبل از او زمامدار کشور بود، روابط نزدیکتری با امریکا داشت و در قبال پولی که می‌گرفت چیزی برای هائیتی باقی گذاشت. نگرانی وزارت خارجهٔ امریکا از وضع نابسامان اقتصادی هائیتی و تهدید از جانب کوبا بود که اگر واقعیت نداشت لااقل شایعه‌اش موجود بود.

دولت امریکا درفاصلهٔ فوریه تا سپتامبر ۱۹۵۹ هفت میلیون دلار به بودجهٔ هائیتی کمك کرد. این پول نه به صورت وام، بلکه به‌صورت هدیه‌ای نقدی در دو قسط ۳/۵ میلیون دلاری برای سالهای مالی ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ (که در سی‌ام ژوئن پایان می‌یافت) در اختیار هائیتی گذاشته شد. اما تمام آن ظرف هفت ماه سال ۱۹۵۹ خرج شد. ناظران هائیتی با تعجب بسیار شاهد این موضوع بودند. زیرا دووالیه به استفادهٔ آزادانه از اعتبارات غیربودجه‌ای خود که سالانه به چهار تا هفت میلیون دلار بالغ‌می‌شد، ادامه می‌داد. این اعتبارات از محل‌صدور جوازهای انحصار (نه فروش جزیی) توتون، صابون، کبریت، قند، چربی خوك، روغن خوراکی و دیگر کالاها تأمین می‌شد. دووالیه در جابجا کردن اعتبارات مواد مختلف بودجه به میل خود تردید نمی‌کرد. روزنامهٔ رسمی یك‌بار هفده مورد از این نوع را که همه به مصرف هزینه‌های پلیس مخفی رسیده بود ذکر کرد. به این ترتیب دووالیه به یاری کمك مالی امریکا نه تنها توانست قرضه‌های قانونی بدهد، بلکه همچنین توانست اعتباراتی را برای مقاصد خصوصی خود که اغلب آزادی کشانه بود آزاد کند.

دوستان دیگر دووالیه به کمکش آمدند. تروخیلو اعلام کرد که در کار تأسیس «لژیون خارجی» است و این لژیون از هائیتی نیز دفاع خواهد کرد. او گفت که پنج ژنرال بازنشستهٔ دومی‌نیکن مأمور شده‌اند که نیرویی بیست و پنج هزار نفری تشکیل دهند و دولت آن را مسلح خواهد کرد. ویکتور آنفوزو[46] نمایندهٔ کنگرهٔ امریکا که با مشاور دووالیه دکتر المر لافلین[47] دوستی داشت از دولت امریکا تقاضا کرد که در مورد هرگونه تهاجمی به هائیتی از جانب کوبا در صورت خودداری سازمان کشورهای امریکایی از اقدام دخالت کند.

46. Victor Anfuso
47. Elmer Loughlin

در این احوال «پاپادك» افراد خود را در پورت اوپرنس در فعالیت می‌داشت. ضمن پنج روزی که در انتظار حمله بود، دوستش تروخیلو رزمناو دومی‌نیکن به نام پرزیدنت پینادو[۴۸] را به کمك او فرستاد. کلیهٔ اجازه‌های خروج از هائیتی برای‌تمام اهالی هائیتی یا خارجیان بجز دیپلماتها و جهانگردان لغو شد. ستوان ژان تاسی یکی از گاردهای رئیس‌جمهور، نمونهٔ مجسم خلق و خوی دووالیه بود. روزی تاسی که یکی از اتومبیلهای کاخ را در جادهٔ اصلی دلماس[۴۹] می‌راند چیزی نماند بود که با اتومبیل دیگری به رانندگی بازرگانی به اسم روژه دنی[۵۰] (که هیچگونه رابطه‌ای با لوریمه نداشت) تصادف کند. خودپسندی تاسی در نحوهٔ رانندگیش اثر گذاشته بود و دنی که هرگز در سیاست دخالت نکرده بود، به سر او داد زد که: «خوب پس حالا راه را هم تصاحب کرده‌اید؟» تاسی بازگشت و او را بازداشت کرد و همسر دنی را که رانندگی نمی‌دانست در اتومبیل تنها گذاشت و شوهرش را به ادارهٔ پلیس برد و او را به ادای سخنان اخلالگرانه متهم کرد.

دستور داد که دستهای دنی را که مردی پنجاه ساله بود زیر زانوهایش ببندند و افراد پلیس به نوبت آنقدر بر پشت و پاهای او کوفتند تا بیهوش شد. او پس از آنکه در بیمارستانی نظامی بهوش آمد به بیمارستان خصوصی‌کاناپه‌ور[۵۱] منتقل شد. البته استخوانهایش نشکسته بود اما باقی اندامش به صورت گوشت کوبیده درآمده بود. گزارشهایی از جریان حادثه انتشار یافت که بعضی از آنها همراه با عکس بود و بعضی از مردم هائیتی فکر کردند که تاسی به سبب این سوء استفاده از قدرت خود، در زحمت خواهد افتاد. اما او در زحمت نیفتاد، بلکه از دووالیه درجه گرفت و یکی از معتمدترین دستیارانش‌گردید. دنی به‌محض اینکه‌توانست حرکت‌کند با خانواده‌اش از کشور خارج شدند.

آسمان سیاست داخلی کشور در اثر بادهایی که از جانب شمال غربی، نزدیك ژان رابل[۵۲] می‌وزید پر ابر شد. هزارها نفر از مردم هائیتی از گرسنگی مردند و داستانهایی که در روزنامه‌ها در این

48. President Peynado
49. Delmas
50. Roger Denis
51. Canapé Vert
52. Jean Rabel

خصوص منتشر شد دووالیه را بخشم می‌آورد. دولت هائیتی حاضر نبود که مواد غذایی را که از طرف مؤسسات خیریه فراهم شده بود، به هائیتی حمل کند. این امر موجب تعجب شدید امریکائیان شد و سفارت امریکا صحت آنها را مورد تردید قرار داد. هنگامی که عکسها و گزارشهای اضافی دیگر این امر را مسجل کردند سازمان تعاونی کاره[53] به‌منظور تغذیهٔ حدود ۷۵،۰۰۰ نفر در مناطق قحطی‌زده وارد عمل گردید. این نمونهٔ سنگدلی نسبت به هم‌میهنان مانع از آن نشد که دولت امریکا در ماه آوریل وام دیگری به مبلغ ۴/۳ میلیون دلار به دولت هائیتی بدهد. این وام برای تکمیل پروژهٔ آبیاریی به مساحت ۸۰،۰۰۰ جریب در درهٔ آرتی بونیت منظور شده بود.

در شب ششم آوریل ۱۹۵۹ کلمان ژومل احساس کرد که سیر زمان سخت با او ناموافق است. تازه هوا تاریک شده بود که رودریگز، سفیرکوبا، کسی را در آستانهٔ منزل خود ایستاده یافت. به بیرون نگاه کرد و دو نفر را در لباس دهقانی دید. کلمان ژومل بود که بر زمین خوابیده بود و همسرش در کنار او ایستاده بود. ژومل که از سپتامبر ۱۹۵۷ فراری بود سرانجام ناگزیر شد که تقاضای پناهندگی کند. تقاضایی که تا آن زمان به استواری در مقابلش پایداری کرده بود. خدمتکاران او را به اتاق خوابی در طبقهٔ بالا بردند و سفیر شش نفر پزشك به بالین بیمار خواند. آنها بیماری ژومل را اورمی حادی تشخیص دادند که آثارش در اثر فشار خون زیاد وخیم شده بود. به او اکسیژن دادند و خون تزریق کردند و شبانروز بر بالینش تلاش کردند تا شاید نجات یابد. رودریگز دو متخصص را با هواپیمای کوبایی از هاوانا فراخواند. اما دیر شده بود. ژومل پنج روز بعد جان سپرد.

به رودریگز خبر رسید که کوشش خواهد شد جنازه وقتی از سفارت بیرون آمد دزدیده شود دلایل این چنین تلاشی روشن نبود اما گفته می‌شد که دووالیه از طغیان احساسات مردم که در مراسم تدفین علنی تحریك خواهد شد بیم دارد یا به منظور انجام پاره‌ای مقاصد وودویی به جسد نیازمند است.

رودریگز در شب مرگ ژومل، به همراه دوستی که در کنار او نشسته بود، از جادهٔ سراشیبی منزلش در سفارتخانه سرازیر شد.

53. Cooperative for American Remittances to Europe (CARE)

این دوست، خود ژومل بود. به او لباس پوشانیده و او را از در عقب خانه بیرون برده و در اتومبیل نشانده بودند. هنگامی که مأموران تونتون ماکوت بر در جلو می‌کوفتند، رودریگز اورا به خانه‌ای می‌بردکه مادر هشتاد و پنج ساله وخواهران او در آن زندگی می‌کردند و به آنها گفت «آنچه از دستم برمی‌آمد کردم.»

بعد از ظهر روز بعد، اتومبیل نعش‌کشی حامل جنازه به‌آهستگی از کوچه‌ای که روبروی منزل مادر ژومل بود، رو به بالا به سمت کلیسای سیکرد هارت۵۴ برای انجام مراسم روحانی در حرکت بود. صدها سوگوار به آرامی در پشت اتومبیل حرکت می‌کردند. مردم از خانه‌های خود بیرون می‌ریختند و در حالی که به علامت اظهار علاقه دستمال در دهان می‌کردند به تماشای دستهٔ سوگواران می‌ایستادند. در اولین چهارراه یك اتومبیل پلیس غران سررسید و در برابر اتومبیل نعش‌کش ترمز کرد و ایستاد. افسران پلیس مسلسل سبك در دست به درون اتومبیل نعش‌کش جستند و لحظه‌ای بعد در میان شیون آژیر با جنازه به سرعت دور شدند. تاجهای گل کف خیابان پراکنده شده بود و مشایعان، بعضی با صورتهای خونین در وسط خیابان بهت‌زده ایستاده ماندند. به سرعت شایع شد که دووالیه دستور داده است که جنازهٔ ژومل را برایش به کاخ ببرند تا از قلبش یك «اوانگای» نیرومند درست کند. پلیس در شهر به گردش خود ادامه داد و سپس جادهٔ سن مارك را که ژومل قرار بود در آنجا با شتاب به خاك سپرده شود پیش گرفت احساسات مردم در اثر شایعات مربوط به مناسك وودو، چون اخگری در باد زبانه کشید و روزنامهٔ کاتولیك لافالانژ۵۵ نوشت که پلیس از انجام مراسم مذهبی توسط کشیش جلوگیری کرده است.

حمله‌ای که بنا به پیش‌بینی دووالیه قرار بود در ماه فوریه از خاك کوبا صورت گیرد هرگز عملی نشد. اما دووالیه همچنان به مجهز کردن خود ادامه می‌داد. شروع به تقویت نیروی نظامیان ذخیرهٔ خود کرد و اعلام داشت که بیست و پنج هزار مرد و زن داوطلب شده‌اند تا از کشور خود دفاع کنند. این نیرو مگر زمانی که به منظور آموزش و برای مدتی کوتاه سلاحی به آنها داده می‌شد، مسلح نبودند.

---

54. Sacred Heart
55. La phalange

اما دووالیه ادعا می‌کرد که آنها در موقع ضرورت آماده خواهند بود. او می‌گفت که تشکیل این نیرو در هنگام حملهٔ «معاون کلانترها» در ۲۹ ژوئیه زمانی شروع شد که مردم به دعوت رادیویی او پاسخ دادند و به کمك شتافتند، فرماندهٔ نیروهای مسلح ژنرال مارسرون فرمان داد که مصالح اقلیتی ایجاب می‌کند همهٔ غیرنظامیان دیگر اسلحهٔ گرم خود را تحویل بدهند و این اقدام برای پیشگیری تهدیدی خارجی به نظر ناظران سخت عجیب آمد.

دووالیه اقدام احتیاط‌آمیز دیگری کرد و آن ترمیم کابینهٔ خود بود. گفت که لازم است که برای حل مشکلات روزافزون اقتصادی و بیقراری سیاسی و «بیکفایتی حکومت» فکری کرد. دووینیی وزیر قدرتمند کشور و دفاع ملی، ژان باتیست ژرژ[56] وزیر آموزش (که کشیشی کاتولیك بود) و مارك شارل[57] وزیر کشاورزی از کسانی بودند که از کابینه اخراج شدند. همه، هر سه را از اعضای وفادار دولت و در منصب خود استوارمی‌دانستند. پدر ژرژ درمیان دانشجویان دانشگاه محبوبیتی داشت و مردی پرکار معرفی شده بود. شارل در انتخاب دووالیه بسیار مؤثر بود و طی حملهٔ ۲۹ ژوئیه از بستر بیماری به کمك او برخاسته بود.

وقتی که در ماه آوریل مجلس دوباره تشکیل شد، بعضی از نمایندگان نشان دادند که مسئولیت نمایندگی خود را جدی می‌گیرند. سناتور ژان بلیزر[58] طی یك سخنرانی افتتاحی همکاران خود را مورد سرزنش قرار داد، اما نیش این انتقادها بطور غیرمستقیم متوجه دووالیه بود. اوگفت: «دموکراسی بدون احترام به‌اصول قانون اساسی قابل تصور نیست و هنگامی که مناعت انسانی و حقوق مردم محترم داشته نشود، ثبات سیاسی و در نتیجه پیشرفت اقتصادی ممکن نخواهد بود.»

این جسارت بلیزر که شش ماه بعد به مرگ محکوم شد (و سرانجام توانست از کشور فرار کند) به علت آن بود که، دووالیه؛ دکترك آرام و بی‌آزار، با او و عده‌ای از همکارانش به وضعی سخت خشونت‌آمیز رفتار کرده بود. هیأتی از نمایندگان مجلس که برای تقدیم تقاضایی به کاخ رئیس‌جمهور رفته بودند، با خشونت بیرون

56. Jean Baptiste Georges
57. Marc Charles
58. Jean Bélizaire

انداخته شدند. و وقتی که سروان فرانك رومن[۵۹] از گارد رئیس‌جمهور به پاداش رفتار خشونت‌آمیز خود در این واقعه ارتقای درجه یافت، خشم نمایندگان بیشتر شد. اما دووالیه راههای بسیار مؤثری برای خاموش کردن خشم مردم می‌دانست.

تقریباً همزمان با سخنرانی جسورانه بلیزر، نام کاردار سفارت ونزوئلا انریك خوزه میلیانی[۶۰] در لیست سیاه ثبت شد. خانهٔ او به صورت جزیرهٔ پناهندگان درآمده بود. فقط در ماه مارس هفده نفر تحت حمایت ونزوئلا از کشور خارج شدند و عده‌ای دیگر که تقاضای پناهندگی داشتند جای آنها را می‌گرفتند.

پلیس در کارگاه فلزکاری کوچکی یکصد و چهل و سه نارنجك کشف کرد و اعلام کرد که موفق به شکست توطئه دیگری شده است. پاپادك که در امر تبلیغات مردی بی‌نظیر بود با اعلام مبارزهٔ عظیمی علیه بی‌سوادی همهٔ این وقایع راتحت‌الشعاع قرار داد. او دیوارهای شهر را با علائم D D D پوشانید که حروف اول کلمات Dieu به‌معنی خدا Dessalines خداوندگار بزرگ آزادی و Duvalier سازندهٔ هائیتی جدید بودند. نام چند خیابان و جاده تغییر کرد و به اسم دووالیه معروف شد و یکی از این تابلوها نیز در جلو شهری کارگری قرار گرفت که توسط ماگلوار ساخته شده بود.

مبارزه علیه بیسوادی نمونهٔ درخشانی از «انقلاب طرفداران دووالیه بود» در حالی که دولت خود اذعان داشت که نود درصد مردم هائیتی بیسوادند. روزنامه‌های پورت‌اوپرنس اعزام معلمان‌هایی‌تیایی را به افریقا برای با سواد کردن افریقائیان با غرور و آب و تاب بسیار نقل می‌کردند. دووالیه معلمان حرفه‌ای را از کشور بیرون می‌کرد، و خود از نداشتن معلم می‌نالید. هنوز یك هفته از اعزام معلمان به افریقا نگذشته بود که دووالیه از احتیاج بزرگ مالی برای برنامه‌های آموزشی سخن می‌گفت و در عین حال ۳۲،۰۷۰ دلار برای دائر کردن سفارتخانه‌ای در توکیو خرج کرده بود.

در اواخر ماه مه ۱۹۵۹ وزارت اطلاعات گزارش داد: «پرزیدنت فرانسوا دووالیه به‌علت عارضهٔ گریپ و کار زیاد بستری شده‌اند.» اما شایعاتی که پراکنده شده بود حاکی از این بود که وضع مزاجی دووالیه سخت وخیم است و از یك متخصص امریکایی برای مشاورهٔ

59. Franck Romain
60. Enric José Miliani

پزشکی دعوت شده‌است. هائیتی در وسط یك همه‌گیری گریپ دست و پا می‌زد.

دووالیه به عارضهٔ سکتهٔ قلبی دچار شده بود و نزدیك بود آنچه را همهٔ توطئه‌ها و تهاجمهای مسلحانه از انجامش عاجز بودند انجام شود. در یکشنبه شب ۲۴ مه ۱۹۵۹ در شرف مرگ بود. دکتر ژان فورکان[61] پزشك مخصوص او به تصور اینکه بیمار حالت بیهوشی مخصوص بیماری قند را می‌گذراند، انسولین تجویز کرد. دکتر فورکان پزشکی بسیار توانا و درخشان بود و از امریکا در رشتهٔ جراحی اعصاب متخصص شده بود. او از پیروان قدیمی دووالیه بود و بیشتر به سیاست می‌پرداخت تا به پزشکی و به‌سمت ریاست صلیب سرخ هائیتی منصوب شده بود.

کلمان باربو مشاهده کرد که بیمار نسبت به تزریق انسولین عکس‌العملی نشان نداد. دکتر روزاریون[62] که جوانی بود و به‌منظور مشاوره بر بالین دووالیه فراخوانده شده بود، به خانم دووالیه گفت که به عقیدهٔ او دکتر فورکان اشتباه کرده است. باربو به صلاحدید او نیمه‌شب شتابان بیرون رفت و در اولین داروخانه‌ای را که دید شکست و با گلوکز باز آمد. دکتر روزاریون به خانم دووالیه گفت که به نظرش عجیب است که پزشك کاردانی چون فورکان چنین اشتباهی مرتکب شود و گفت که ممکن است اشتباهی عمدی بوده باشد. (سالها بعد روزاریون با نفرت تونتون ماکوت را ترك کرد و تپانچهٔ خود را تحویل داد. بازداشت شد و کتك خورد. دووالیه او را به کاخ آورد و از او عذرخواهی‌کرد و گفت‌که از زندانی شدن او بی‌اطلاع بوده‌است و پاکتی محتوی ۱،۰۰۰ دلار که عملا پول خونش بود به او داد.)

باربو ادارهٔ امور را کلا بدست گرفت. درو سفیر امریکا را احضار کرد و او گروهی پزشکی‌متشکل از متخصصان قلب از پایگاه نیروی دریایی امریکا در گوانتانامو[63] در کوبا را به کمك فرستاد. این گروه مدت سی روز بر بالین دووالیه کار کردند. باربو این وقایع را پنهان نگهداشت. اما اسرار در هائیتی هرگز، حتی برای مدتی کوتاه پنهان نمی‌مانند. وقتی خبر فاش شد باربو وزیر اطلاعات را وادار کرد که گزارش دهد پاپادك به‌بیماری گریپ مبتلا شده و احتیاج به استراحت

61. Jean Fourcand
62. Rosarion
63. Guantanamo

دارد. دو متخصص دکتر د. کیسپل[۶۴] و دکتر لاورنس‌کن[۶۵] با هواپیما از نیویورك برای مشاوره آمدند. باربو، و بعد پزشکان نیروی دریایی جان دووالیه را نجات دادند.

باربو اکنون کفیل ریاست جمهور بود. او به عنوان رئیس دولت چنان شروع بکار کرد که گوئی همهٔ عمر خود را برای این سمت آماده کرده است. جلسات هیأت دولت را سرپرستی می‌کرد، اعلامیه‌های مطبوعاتی صادر می‌کرد وکلیهٔ تصمیمهارا خود می‌گرفت و این خطایی بزرگ بود. اگر یك نفر از تمایل دووالیه به تیغ زدن بر نزدیك‌ترین دستیارانش، ـ بخصوص هنگامی که این دستیار طعم قدرت را چشیده و پسندیده باشد ـ آگاه بود همان باربو بود که خود تیغی صیقلی اما کمی کند کشید و رودریگز سفیر سابق فیدل‌کاسترو در هائیتی شاهد این مدعاست.

روز ششم ژوئن ۱۹۵۹، صبح زود، رودریگز با یك‌کوبایی دیگر، پس از سیری در زندگی شبانه پورت اوپرنس مورد حملهٔ عده‌ای مسلح به مسلسل سبك که به کمین او نشسته بودند، قرار گرفت. رودریگز و رفیقش که با این نوع پذیرائیهای منطقهٔ دریای کارائیب آشنایی داشتند توانستند با زخمهای سطحی و سوختگیهای مختصر باروت از چنگ حمله‌کنندگان فرار کنند. معهذا در دیواره‌های جانبی اتومبیل سفیر پنجاه و دو سوراخ باقی ماند. شکایتی رسمی تسلیم مقامات قضایی گردید و رودریگز به هاوانا فرا خوانده شد تا گزارشی شخصی از چگونگی حادثه بدهد. اما قبل از اینکه پورت اوپرنس را به‌قصد هاوانا ترك کند به مقامات هائیتی شکایت کرد پاسخ به تقاضای خانم ژومل برای صدور جواز خروج از کشور بی‌سبب به تعویق انداخته می‌شود. این پاسخ روز بعد رسید و این چیزی بود که اگر رودریگز عادت نداشت که همیشه یك تپانچه کولت ۴۵/۰ بر کمر بندد، هرگز اتفاق نمی‌افتاد.

ظاهراً در این توطئه در پشت باربو، دستهای تروخیلو در کار بوده است یك ماه پیش از آن روزی رودریگز و همسر و دختر باردارش در اتومبیل خود در کنار خیابان نشسته بودند و منتظر غذا بودند که از رستوران مجاور برایشان آورده شود. در این هنگام

64. Kispel
65. Lawrence Cone

یك لندرور متعلق به‌سفارت دومی‌نیکن به آنها نزدیك شد. مردی از آن پیاده شد و به‌طرف اتومبیل رودریگز پیش رفت. به‌زبان‌اسپانیائی گفت: «سلام جناب سفیر» و یك نارنجك به داخل اتومبیل، قسمت‌جلو انداخت. رودریگز آن را برداشت و بیرون انداخت. نارنجك در هوا منفجر شد. اما لندرور ناپدید شده بود.

رودریگز در بازگشت خود از کوبا نیروی دفاعی کوچك و رنگینی مرکب از چهار جوان ریش بلند به همراه خود آورد. آنها لباس کتانی زیتونی و مرتبی به تن می‌کردند و تپانچه‌هایی با جلد سیاه با خشابهای بسیار بزرگ می‌بستند و کارد به کمر و نارنجك در کیف داشتند. دو نفر از آنها افسر بودند و مسلسل سبك داشتند. رودریگز برای‌معامله آماده شده بود. اکنون در هائیتی به تفنگداران دریایی امریکایی که کلاه‌خودهایی مستعمراتی داشتند و چوب به دست خودنمایانه راه می‌رفتند، انقلابیون سابق تپانچه‌کش کوبایی اضافه شده بودند. وقتی که رودریگز برای خرید به بازار می‌رفت، مردم برای تماشای ملازمینش جمع می‌شدند.

با بیماری دووالیه و تقویت شایعه حملهٔ کوبا، کشش عصبی در شهر افزایش یافته بود. روز چهاردهم ژوئن برای تمام جزیره روزی پر اهمیت بود. یك بمب آتش‌زا در کازینو منفجر شد وچهار نفر را کشت و پنج نفر را مجروح کرد. در همان روز مهاجران دومی‌نیکنی که در کوبا گرد آمده بودند از راه‌هوایی و دریایی به‌جمهوری‌دومی‌نیکن حمله کردند. یك هواپیمای ۴۶ ــ C که پنجاه و شش نفر از آنها را حمل می‌کرد از مانزانیلا[۶۶] در کوبا پرواز کرد و در دهکدهٔ کوهستانی دومی‌نیکن کونستانزا[۶۷] فرود آمد. مهاجمان مختصری با قوای نظامی کونستانزا زد و خورد کردند و سپس به کوهستان عقب‌نشینی‌کردند. دستگاه نظامی کارآمد تروخیلو بکار افتاد و کسانی که در هنگام پیاده شدن در پلاژهای میمون[۶۸] و استرو هونـدو[۶۹] کشته نشده بودند در سیوداد تروخیلو اعدام شدند. این تاریخ چهارده ژوئن بعدها به صورت نام حزب سیاسی دومی‌نیکن که دارای تمایلات شدید کاسترویی بود انتخاب شد.

66. Manzanilla
67. Constanza
68. Maimon
69. Estro Hondo

در آن ماه در سربازخانهٔ دسالین حریقی روی داد و وحشتی تازه حکومت را فرا گرفت. دود بر فراز کاخ و شهر موج می‌زد. سربازها کاخ را محاصره کرده بودند و دووالیه تانکهایش را بیرون آورد و از تفنگداران دریـایی خواست کـه آنها را روشن‌کنند و به‌دور محوطه به راه اندازند. تونتون ماکوتهای مسلح با اتومبیل در خیابانها براه‌ـ افتادند و صدای تیر در شهر خاموش نمی‌شد. مأموران آتش‌نشانی دو ساعت و نیم با شعله‌ها جنگیدند. اما یك جناح از سربازخانه ویران شد. علت این تهدید ــ اگر به راستی بشود آن را تهدید دانست ــ هرگز روشن نشد. بنا به‌اعلامیهٔ رسمی حریق در اثر اتصال سیمهای برق در دستگاه تهویه ایجاد شده بود.

طی مراسم جشنی مذهبی بمبی منفجر شد و چهل‌ودو نفر را زخمی کرد و وزیر کشور ژان ماگلوار (که هیچ نسبتی با رئیس‌جمهور سابق نداشت.) دراثر انفجار نارنجکی که در هنگام آمدن به روی بالکن خانهٔ دو طبقه‌اش به او پرتاب شده بود، از ناحیهٔ پشت و پاها زخمی شد. ماگلوار روز بعد برخاست تا در مراسم سانی که به مناسبت بازگشت دووالیه بکار، بر پا شده بود شرکت کند.

در مراسم رژهٔ گاردهای رئیس جمهوری که با لباس تمام رسمی انجام می‌شد، دووالیه روی پله‌های کاخ نشست و تماشا کرد. لباسی سیاه به تن و کلاهی سیاه بر سر داشت و اعضای کابینه‌اش، درو سفیر امریکا و سرهنگ هینل کنار او نشستند. تانکها و زره‌پوشها در چمن کاخ به نگهبانی ایستادند و فقط صاحب‌منصبان دولتی و طرفداران شناخته شدهٔ دووالیه اجازه داشتند به درون نرده‌های آهنی وارد شوند.

در سی‌ام اوت ۱۹۵۹ زمانی که سازمان کشورهای امریکایی در سانتیاگـوی شیلی جلسه داشت، کشتی کوچکـی به دهکدهٔ کوچـك ساحلی لزیروا[۷۰] در جنوب غربی هائیتی نزدیك شد. سی نفر به ساحل پیاده شدند. همه بغیر از فرماندهشان، هانری فوئرتس[۷۱] که نـام عاریتی هانری دانتون بر خود گذاشته بود، کوبایی بودند. و این فوئرتس یك الجزایری بود که طی دوران اقامت خود در هائیتی با دختر عموی لویی دژوا ازدواج کرده بود و بعدها با سمت فرماندهی در کوهستان اسکامبری[۷۲] کوبا با قوای باتیستا در جنگ شد. افراد

70. Les Irois
71. Henry Fuertes
72. Escambray

فوئرتس بـه آسانی کلبه‌های گلـی را که دهکدهٔ ماهیگیـری کوچك هائیتی را تشکیل می‌داد، تصرف کردند و راهنماهای محلی اجیر کردند و به آنها بازوبندهای آزادی هائیتی دادند، این کارگران اجیر شده با خوشحالی به حمل آذوقه و مهمات پرداختند و سربـازان بـه‌سوی کوهستان به طرف له‌کای[۷۳] پیش رفتند گروه فوئرتس کـه لباسهای انقلابیان کوبا به تن داشتند سر راه خود سیگارهای کوبایی به مردم می‌بخشیدند و در میان آنها فوئرتس بود که بـه زبان کرئولی حرف می‌زد. در لزیروا، سربازی به آنس دنـو[۷۴] گریخت و نظامیان را خبر کرد.

وقتی خبـر به پـورت اوپـرنس رسید سرهنگ هینـل و کلمان باربو به یك هلیکوپتر نیروی دریایی سوار شدند و برای بازرسی وضع محلی به جنوب پرواز کردند. هائیتی به دولت کوبا و سازمان کشورهای امریکایی که در شیلی جلسه داشت اعتراض کرد. کاسترو ادعا کرد که از این حمله بیخبر بوده است و ظاهراً راست هم می‌گفت. گزارشهای خبری حاکی از خشم او بوده است.

باربو کار دفاع را به‌شدت ادامه داد. نخستین حملهٔ متقابـل عبارت از انتقال هوایی یکصدوپنجاه سرباز هایی‌تیایی از پادگان‌دسالین به‌حوزهٔ نبرد بود. این سربازان توسط هیأت‌نظامی امریکا آموزش یافته بودند. مشاوران امریکایی ارتش هائیتی از مرکز فرماندهی صحرایی در ژرمی[۷۵] عملیات را هدایت می‌کردند.

مهاجمین آهسته آهسته چنانکه گویی در عملیات آموزش صحرایی شرکت کرده‌اند، از کوهستان‌می‌گذشتند و واحدهای هایی‌تیایی شروع به شکار آنها کردند. اولین پیروزی دووالیه زمانی اعلام شد که گروهی از مهاجمان در حالی که غذای خود را که گوشت بز بود می‌خوردند و پای خود را در یك نهـر کوهستانی خنك مـی‌کردند غافلگیر شدند. سربازان با آتش مسلسلهای خودکار بر سر آنها ریختند و آنها را چنان شتابزده پراکنده ساختند که حتی پوتینهاشان بر جا ماند. واحد دیگری بر گروه دیگری که در کلبه‌ای دهقانی گرد آمده بودند تاخت و کلبه را با خانوادهٔ دهقانی کـه در آن بود، با گلوله ویران کرد. خود فوئرتس نیز در زیرزمینی بدام افتاد. مشکل کار چریکها نداشتن پناه

---

73. Les Cayes
74. Anse d'Hainault
75. Jéremie

بود. زیرا درختان انبوه منطقه پس از توفان دریایی گذشته هنوز رشد نکرده بود.

باربو با همان خشونت و کفایت معمول خود در دهکده‌های کوچکی که مسیر مهاجمان بود دست بکار شد و انتقامش چنان شدید بود که تعداد روستائیانی که کشته شدند از مهاجمان و سربازان بیشتر بود. همه کسانی که خواسته یا نخواسته، با دادن غذا یا مکان به مهاجمان همکاری کرده بودند، از دم تیغ گذشتند. معمولا دهقانان این ناحیه با مسافران و کشتی‌بانانی که گاهی در خلیجهای کوچك اطراف شبه‌جزیره لنگر می‌انداختند داد و ستد می‌کردند. پس از این رویداد همهٔ مسافران با رفتار محتاطانهٔ دهاتیان روبرو می‌شدند.

با پاسداری گاردهای ساحلی در دریا و دیده‌بانی هواپیماها از آسمان پایداری مهاجمان تا چهارم سپتامبر طول کشید. آنها همه بغیر از چهار نفر کشته یا اعدام شدند و این چهار نفر را به‌صورت غنیمت‌جنگی به‌پورت‌اوپرنس‌آوردند. بسیاری از هاییتیاییها درصحت این خبر غم‌انگیز که فقط در افواه شایع شده بود، شك داشتند. زیرا گزارشهای اولیه در روزنامه‌های محلی سانسور می‌شد و کلیهٔ راههای جنوب بسته شده بود تا از پیوستن مخالفان‌دوو‌الیه به‌مهاجمان جلوگیری شود. هر چند کـه دولت اغلب به هیئت مستشاران امریکایی شکایت کرده بود که اسلحهٔ جدیدتر و کاملتری مورد نیاز فوری است، به مناسبت این حمله بارها به خود بالیده بود که تفوق نیروی آتش قوای دولتی تنها ضامن پیروزی آنها بود.

وقتی که چهار اسیر با هواپیما به پورت‌اوپرنس رسیدند نزدیك دو هزار نفر برای دیدن آنها در فرودگاه تجمع کردند. وزرای‌کابینه، باربو و ژنرال مرسرون برای این پیروزی به یکدیگر تبریك می‌گفتند. این جمعیت تماشاگر به جای انقلابیان ریش بلند مخوف چهار جوان بی‌ریش وحشتزده دیدند که دستبند به دست داشتند، یك نفر فریاد زد: «تماشا کنید اینها که بچه هستند.»

فراخوانده شدن رودریگز به کوبـا موجب تسلی‌خاطـر بسیار دووالیه شد. هائیتی نیز سفیر خود را از کوبا بازخواند. اما روابط دو کشور هرگز بطور کامل قطع نشد. دووالیه کنسولگریهای کوبـا را در هائیتی باز گذاشت و تا ۱۹۶۴ کنسول هائیتی در سانتیاگو پیوسته با دووالیه ارتباط تلگرافی داشت. روابط هائیتی با واتیکان نیز سخت

در کشش بود. اسقف اعظم پورت او پرنس مونسنیور فرانسوا پواریه[76] از دووالیه خشنود نبود و او را مورد انتقاد قرار می‌داد. در نتیجه دووالیه حکم بازداشت او را صادر کرد اجرای این حکم معلق ماند، اما حکم لغو نگردید.

همینکه کمك نظامی نیروی دریایی امریکا مسلم و حملهٔ انقلابیان کوبایی در هم شکسته و رودریگز به کوبا فراخوانده شد دووالیه توجه خود را به نمایندگانی که همچنان با سخنرانیهای پر آب و تاب خود در باب قانون اساسی و حقوق انسانی و مناعت افراد باعث ملال و کسالت او می‌شدند معطوف کرد. وقتی که در ۱۹ سپتامبر مجدداً تقاضای تصویب اختیارات کرد شش سناتور با او به‌مخالفت برخاستند. اما لایحه به تصویب رسید. مجلس نمایندگان اظهار نظری عملی کرد و گفت که تصویب این اختیارات لازم نیست و البته اضافه نکردند ــ و احتیاجی نیز به این کار نبود ــ که دووالیه هرگونه اختیاری که لازم بداند خود اعمال می‌کند.

پاپادك با فرمان مخصوصی که در یك شمارهٔ ویژهٔ لومونیتور[77] منتشر شد خود را به راحتی از دست سناتورهای یاغی خلاص کرد. او این شش نفر را به اتهام شرکت در توطئه‌ای با همکاری کمونیستها تحت تعقیب‌قانونی قرار داد. دو نفر از آنها بلافاصله از کشورگریختند و سه نفر از جمله ژان بلیزر به سفارت مکزیك پناهنده شدند. آنها همه در مبارزات انتخاباتی ۱۹۵۷ از طرفداران دووالیه بودند.

سناتور ششمی ایون امانوئل مورو[78] که کشیشی سی و نه ساله بود، حاضر به پناهندگی نشد. در عوض اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن اظهار داشت که اتهام وارد شده به او بکلی بی‌پایه و دروغ محض است و اتهام همکاری با کمونیستها فقط به این دلیل عنوان شده است تا مجازات او را برای وزارت‌خارجهٔ امریکا قابل قبول جلوه دهد.

«آنها برای خلاصی از من ناچار از جعل چنین داستانی بودند. من به دموکراسی معتقدم و فکر می‌کردم با انتقاد از آنچه قابل انتقاد است، وظیفه خود را در حمایت از آسایش مردم و حفظ سعادت کشورم انجام می‌دهم... من هرگز در هیچگونه فعالیت اخلالگرانه دست نداشته‌ام

76. Monseigneur Francois Poirér
77. Le Moniteur
78. Ivon Emanuel Moreau

و اکنون نیز قصد ندارم که آلت دست هیچ گروه سیاسی قرار گیرم. به‌رغم اقدامی که علیه من شده است به‌زندگی عادی خود ادامه خواهم داد.»

مورو در نوامبر ۱۹۶۰ بازداشت شد. مادرش گریان نزد آلفرد وجلی[79] اسقف امریکایی هائیتی رفت و با تضرع از او خواست که در شفاعت از فرزندش قدم پیش گذارد. وجلی با دوست قدیمی خود دووالیه در این باب صحبت کرد و باعث گسستن روابط دیرینهٔ دوستی خود با او شد. دیگر کسی از مورو چیزی نشنید و خبری از او نگرفت.

79. Alfred Voegeli

۱۱ انتخابات قلابی و کمک امریکا

اشتهای مخالفان دووالیه چنان بشدت تحریک شده‌بودکه‌تصمیم گرفتند آتش را با آتش جواب دهند و چون ظنین شده بودند که علاقه و توجه رئیس جمهورشان به‌آئین وودو از حدود علاقه‌ای علمی و در حد انسان‌شناسی تجاوز می‌کند، آنها نیز به آن متوسل شدند.

شبی تاریك مخالفان به گورستانی که دووال دووالیه در آن به خاك سپرده شده بود پناه بردند آنها جسد پدر دووالیه را از گور خارج کردند و قلبش را از سینه بیرون آوردند زیرا برای تحصیل اوانگا یا جادویی نیرومند برقدرتهای خاص پسر که به پندار آنها از لوآ[1] به او بخشیده شده بود، به‌قلب پدر احتیاج داشتند.

اما پاپادك، اکنون که از حملهٔ قلبی خود سالم جسته بود، لااقل در ظاهــر، همچنان پیروزمندانه پیش مــی‌رفت و هرگــز از شدت سخنرانیهای دوپهلو و مزورانه‌اش کاسته نمی‌شد. مثلا در یك مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت: «من عادت دارم که زندانیان را از زندان رها سازم و به مردم آزادی ببخشم.» و ادامه‌داد که: «در سرتاسر هائیتی جز دو زندانی سیاسی وجود ندارد که یکی از آنها دوست قدیمــی شخص منست و آرزویی جز آزادکردنش ندارم. اما پلیس معتقد است که بهتر است صبرکنم.» سپس شروع‌کرد برای خبرنگاران از «نفوذکمونیستها» و مبارزهٔ‌خستگی‌ناپذیرش علیه‌آن و نیز ازبیکاری وبیسوادی‌سخن‌گفتن.

---

1. Loa

سپس به آخرین توطئه‌های بمب حمله کرد و سرانجام با لحن مرموزی گفت: «بعضی از مردم دیوانه شده‌اند و مسئول اعمال خود نیستند، و من پزشکم.»

در ۱۹۶۰ مسئلهٔ کمکهای امریکا مهمترین مسئله سیاسی روز در هائیتی بود. دووالیه کمکهای فراوان و بی‌قید و شرط می‌خواست. افکار عمومی در نیمکره علیه دادن کمك مالی به او برانگیخته شده بود. زیرا پاپادك اینك دژخیمی هولناك بود و کمك مالی به او فقط موجب فشرده‌ترشدن پنجه‌های خفه‌کنندهٔ او بر گردن کشور کوچکی می‌شد که او آن را تیول خود می‌شمرد.

دولت امریکا در تنگنا قرار داشت. زیرا که نه‌تنها دووالیه خود را دیکتاتوری بی‌مهابا و سنگدل معرفی کرده بود، بلکه از رعایت مقدماتی‌ترین شرایط ظاهری لازم، که صلاحیت دریافت کمك منوط به آنها بود بطور علنی امتناع می‌ورزید. اما از طرفی در آن‌سوی تنگهٔ ویندوارد، کوبا قرار داشت و فیدل‌کاسترو بر آن حکومت می‌کرد. طرحهایی که مورد توجه واشنگتن بود بیشتر به منظور بالابردن‌سطح زندگی در مناطق کشاورزی تهیه شده بود. اما از آنجا که اکثر این طرحها بلند مدت بودند، دووالیه و پیروانش نسبت به آنها علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. آنها خواهان طرحهای‌کوتاه‌مدت بودندکه تحت نظارت دستگاه‌کاغذباز فاسد هائیتی به سهولت بیشتری قابل‌دوشیده‌شدن‌باشند. بررسیهای مقدماتی واقعیات متضادی در برابر واشنگتن قرار داد: کارشناسان امریکایی به سرزمینی وارد می‌شدند که نیروی انسانی آموخته‌اش دسته دسته برای تحصیل کار از آن بیرون می‌رفتند. در نتیجه کشور دچار کمبود افراد آزموده‌ای بود که بتوان به آنها بیشتر آموخت و نیز از بیسوادی بنیادی در عذاب بود که میزان آن از ۹۰ درصد تجاوز می‌کرد.

کارهای دولتی در انحصار طرفداران دووالیه بود. در اواسط مارس ۱۹۶۰ دووالیه مهندس هاییتیائی کاردان و صالحی را که مسئول طرح عمران درهٔ «آرتی‌بونیت» بود از کار برکنار کرد و وزیری را که خود در گذشته به گناه سوء استفاده از اعتبارات عمومی به‌زندان انداخته بود، به‌جای او بدان کار گمارد و به این‌طریق شروع به اخاذی از واشنگتن کرد. زیرا می‌دانست که دولت امریکا چاره‌ای جز کمك به حکومت او ندارد.

عمارتهای ادارهٔ کمکهای امریکا که به‌تازگی در پورت اوپرنس

ساخته شده بود، صحنهٔ مذاکرات طولانی بیــن نمایندگان دووالیه و امریکائیان شد. دولت امریکا می‌کوشید خود برچگونگی مصرف کمکها و نتایج سیاسی آن نظارت داشته باشد، اما این باعث رنجش شدید دژخیم سیاه شد. او به امریکائیان فهمانید که او، و فقط اوست که حق استخدام یا برکنارکردن کارمندان کلیهٔ برنامه‌ها را دارد و هــر راهی جز این نه فقط توهین به‌غرور ملی او بلکه بی‌احترامی به‌تمامیت و استقلال هائیتی خواهد بود. چند برنامهٔ کمك که در حال اجرا بود، تا پایان مذاکرات متوقف شد. کشمکشهای دیپلماتیك ماهها طول‌کشید.

استفاده از تهدید کمونیسم به عنوان وسیلهٔ تهدیــدی آسان، شاید اول‌بار در هفــدهم ماه مه ۱۹۶۰ شروع شد. در این تاریــخ بود که اتحاد ملی دانشجویان هائیتی که از طــرف پاپادك آزاد گذاشته شده بود و تمایلات چپی داشت، کنگرهٔ ملی خود را تشکیل داد. رویهٔ چپی افراطی که این کنگره پیش گرفت، در گذشته هرگز با اینهمه هیاهــو و چنین آشکارا در هائیتی دیده نشده بود. عالیجناب هوبرت پاپایه[2] وزیر آموزش که کشیشی کاتولیك بود در هجدهم ماه مه در این کنگره شرکت کرد و به دانشجویان تبریك گفت. او خاطرنشان ساخت کــه آنها «اولین کنگرهٔ خود را تحت لوای دوگانهٔ مخالفت با تبعیض نژادی و مخالفت با استعمار» برپا کرده‌اند. روزنامهٔ لوماتن[3] که ارگان دولت بود افشا کرد که دووالیه کنگره را با انتشار یك «تمبر همبستگی» مفتخر خواهــد کرد و اتحادیهٔ دانشجویان توزیع ایــن تمبر را بعهــده خواهد گرفت. هائیتی مشکلات گیج‌کنندهٔ خود را فراموش کرد و اعلام کرد پول جمع‌آوری شده از فروش این تمبر بــه کمك به دانشجویان سیاه افریقای جنوبی تخصیص داده خواهد شد.

دووالیه می‌خواست‌که شعارهای ضد امپریالیستی راکه دانشجویان چپی طی تظاهرات خود می‌خواندند، به‌گوش سفارت امریکا برساند. او به بندر قدیمی ژکمل که بندر صدور قهوه بود سفر کرد. تا بارانداز جدیدی را که امریکائیها ساخته بودند افتتاح کند. و در بیست و پنجم ژوئن سخنرانی معروفی ایرادکرد که‌بعدها به‌نام «فریاد ژکمل» معروف شد. و آن سخنرانی غم‌انگیز و مشئومی بود که در آن سیاست کلــی مملکت مطرح شده بود و هائیتی در آن به‌صورت دوستی معرفی می‌شد که همسایهٔ نیرومند و حق‌ناشناسش او را از خود طرد کرده است.

2. Hubert Papailler
3. Le Matin

او گفت: «دوران فداکاریها به پایان رسیده است. اینجاست که مانیز دست دوستی خود را عقب می‌کشیم. دولت من خـود را به ایـالات متحد امریکا متکی داشت و وفاداریش بی‌پاداش ماند.

به امید دوستی صادقانه و صمیمانه بین دولت و مردم هائیتی و دولت و مردم امریکا، به امید همکاریهایی که از بوتهٔ آزمون روسفید به‌درآید و به امید همگامی مؤثر و پردامنه، به‌منظور کمك به مردم هائیتی و آماده‌کردن آنها برای شرکت در سرنوشت دولت امریکا بطور کلی،... و سرانجام به‌منظور جلوگیری از سقوط دموکراسی هائیتی در ورطهٔ کینه و خشم، کلیهٔ فعالیتهای سیاسی و اقتصادی کشور را بر اساس حمایت اخلاقی این همسایهٔ بزرگ و برپایهٔ کمك مادی مؤثر آن متمرکز کردم.

آنچه‌را ازملت بازداشتم به‌ایالات‌متحد و دولت آن‌عرضه‌کردم. از سرمایه‌های امریکایی دعوت کردم که در راه توسعه و عمران کشور من بکار افتند. از کارشناسان امریکایی دعوت کردم که در سازمان‌دادن و تجدید شالودهٔ مؤسسات و بنیادهای کشورم مؤثر باشند و کشور عقب‌ماندهٔ من برای اقتصاد آنها هنوز هم بازاری مطمئن است.

اما سی و سه ماه است که دولت و مردم من با وعده و لبخند، با تشویق و توصیه، با تردید و تأخیر و سوء تفاهم زندگی می‌کنند.

ما به‌تزریق قابل توجهی پول نیازمندیم (مبلغی که تقاضا می‌کرد سیصد میلیون دلار بود.) تا کشورمان را دوباره بر سر پای خود قرار دهیم و این تزریق بزرگ فقط به‌دست همسایهٔ بزرگ و دوست توانای ما دولت امریکا مؤثر است. این کمك ممکن است به راههای گوناگون صورت گیرد: کمك گشاده دستانه به منظور تأمین امنیت امریکا، وام و شرایط سهل اعتباری...»

او رژیم ماگلوار را به گناه «اسراف جنایتکارانه ذخیرهٔ دلاری» متهم کرد و بر او تاخت و توفان دریایی سال ۱۹۵۴ را مسبب مشکلات گیج‌کنندهٔ اقتصادی هائیتی دانست. او گفت که دولت او «فقط وامی جزیی به مبلغ ۴/۳ میلیون دلار برای دو طرح عمرانی» از دولت امریکا گرفته است و لازم ندید که از هفت میلیون دلار کمك بلاعوضی که به بودجهٔ سال ۱۹۵۹ بعمل آمده بود و شش میلیون دلار دیگری که برای سال مالی جاری که در سی‌ام ژوئن ۱۹۶۱ پایان می‌یافت، وعده داده شده بود، ذکری بکند.

دووالیه سپس مطلبی را بیان کرد که همه آن را به‌منزلهٔ تهدیدی

تلقی کردند.

«دو قطب بزرگ جاذبه، گروههای انسانی وکشورها را به‌زیارتی اغوا می‌کنند که زایران در راه آن، اغلب کالبد خود را برجا می‌گذارند و از تباه‌شدن روح خود عذاب می‌بینند. همه به‌جانب آنها متمایلند و آنها گویی تنها صاحبان اختیارند و باید به‌نام بشریت و درخصوص نحوهٔ زندگی آدمیان اظهار نظر کنند و تصمیم بگیرند. ما که در چنین محیط همبستگیهای بین‌المللی که نوع و اندازهٔ مسایل و روابط بین مردم در آن به وضع غیر قابل سنجشی پیچیده است تماشاگریم و زندگی می‌کنیم، برای انتخاب راه به‌پایگاهی استوار نیازمندیم... کمونیسم مراکز عفونت بوجود آورده است و هیچ یك از مناطق جهان برای امنیت امریکا دارای اهمیت و حساسیت منطقهٔ دریای کارائیب نیست.»

سفارت امریکا این پیام را با نیشها و کنایه‌هایش دریافت. دووالیه هائیتی را ملتی تشریح کرده بود که «در فقر و گرسنگی و برهنگی و بیماری و بیسوادی تباه می‌شود.» و ناچار است که از بین «دو قطب بزرگ جاذب دنیای امروز یکی را برای تحقق‌بخشیدن و ارضای احتیاجات خود برگزیند.» ترجمهٔ این بیان از زبان دیپلماسی اینست که اگر دولت امریکا انتظارات هائیتی را برنیاورد، هائیتی به سوی کمونیسم خواهد گرایید.

سفارت امریکا در پاسخ این بیانات برنامهٔ کمکهای خود را به هائیتی و بخصوص به دولت دووالیه در تاریخ پنجم ژوئیه بار دیگر مرور کرد و یادآور شد که از ۱۹۵۰ تا آن زمان ۴۰/۶ میلیون دلار به هائیتی کمك بلاعوض کرده است و ۲۱/۴ میلیون این کمك به دولت دووالیه بوده است.

دووالیه زمام فشار خود را به دولت امریکا رها کرد. پل‌بلانشه[4] وزیر ضد امریکایی اطلاعات در روزنامهٔ خود پانوراما[5] جواب امریکا را مورد تمسخر قرار داد. و روزنامه‌های دیگر هرشکایتی که به‌نظرشان رسید علیه دولت امریکا مطرح کردند و تحت عناوینی چاپ کردند که رسواکننده و هتاکانه بود.

در همان ماه دولت امریکا در سپاسگزاری ازین سیاست دووالیه سهمیهٔ پیش‌خرید شکر خود را از کوبا قطع کرد و سهمیهٔ هائیتی را

4. Paul Blanchet
5. Panorama

۲۵ درصد افزایش داد. ازاین گذشته برنامهٔ وسیعی بـرای کمك اقتصادی به همه کشورهای امریکای لاتین به استثنای کوبا اعلام کرد. هـدف این برنامه مبارزه با گسترش کمونیسم در نیمکرهٔ غربی ذکـر شده بود. روزنامهٔ نیویورك‌تایمز نوشت که: «کششهای سیاسی روز ـ افزون در هائیتی و اوضاع اقتصادی که روز بروز بر وخامتش افزوده می‌شود و زمامداری رئیس‌جمهوری خشمگین و رنجیده باعث شده است که هائیتی در برنامهٔ کمکهای پرزیدنت آیزنهاور در رأس کشورهای گیرنده قرار گیرد.»

کمك دیگری از فرت‌لادردیل[6] واقع در فلوریـدا رسید. هیأت امنای مدرسهٔ استان به‌این نتیجه رسید که نگهداری دو کشتی گشتی هفتاد و پنج فوتی بیش از اندازه گران است نیروی دریایی امریکا این کشتیها را به مدرسه هدیه کرده بـود و اینك هیأت امنای مـدرسه آنها را با تصویب دولت به‌هائیتی پیشکش می‌کرد! به‌این ترتیب بیست درصد به‌قدرت پاسداران ساحلی کشور هائیتی افزوده شد.

دووالیه به‌تقلید از کاسترو نظامیان ذخیرهٔ خود را با پیراهنهای کتانی و شلوارهای جین‌آبی و بازوبند و دستمال گردن قرمز ملبس‌کرد. انتخاب این لباس بی‌حساب نبود و از پوشاك جنگجویان قدیمی کاکو[7] که در زمان اشغال با تفنگداران دریایی امریکایی می‌جنگیدند اقتباس شده‌بود. دووالیه دوست‌می‌داشت‌که احساسات ضدامریکایی‌مردم هائیتی را بیدار نگاه دارد و هیچ فرصتی را دربهره‌برداری از آن از دست ندهد .این قوای ذخیره به‌منزلهٔ پارسنگی برای حفظ تعادل نیرو در برابر نظامیانی بودند که توسط امریکائیان آموزش می‌دیدند. چنانکه بعضی از دوستان صمیمی دووالیه دریافتند، زمان برای داشتن تمایلات امریکایی مناسب نبود.

کلمان باربوی زیرك که تپانچه و نیم‌تنهٔ ضدگلوله، مانند لباس تیره جزء لایتجزای پوشاکش بود در شب چهاردهم ژوئیهٔ ۱۹۶۰ با همسر و اسکورتی ازتونتون ماکوتها به‌آرامی ازضیافت‌سفارت فرانسه به مناسبت روز باستیل[8] به خانه بازمی‌گشت، گروهان مسلحی از گارد رئیس‌جمهور در هنگام ورود به‌خانه آنها را غافلگیر و به سرعت خلع‌ـ سلاح کردند.

---

6. Fort Louderdale
7. Caco
8. Bastille

باربو شش ساعت در خانهٔ خود زندانی بود. اما وقتی خود را در کیسهٔ لباسهای چرك مخفی کرد و خواست فرار کند، به دستور دووالیه به قلعهٔ دیمانش منتقل شد. طی روزهای بعد، باربو به‌همان نحوی که در زمان ریاست تونتون ماکوتها از دیگران بازپرسی کرده بود، مورد بازپــرسی قرار گرفت. یکی از سؤالهائــی که از او شد این بود که مبلغ قابل ملاحظه پول نقدی که در خانه‌اش پیدا شده است از کجــا آورده است. و سؤال دیگر این بود که «باقی» پولهایش کجاست. آخرین معاملهٔ باربو فروش دوبارهٔ امتیاز کازینوی بین‌المللی بود. او به‌کسانی که دراین‌کار دست داشتند گفته بودکه‌دووالیه برای‌ساختمان بیمارستانی به‌این «دستمزد» احتیاج فوری دارد. اما باربو به شیوهٔ اصیل تبهکاران ارباب خود را در این غنیمت وارد بازی نکرده بود.

دو امریکایی انحصار کازینو را به این امید خریده بودند که به آن شکوه و جلال لاس‌وگاس‌هاوانا را بدهند و سیل زورمند جهانگردان کوبایی را که پس از حکومت کاسترو رو به کاهش بود، به‌سوی خود بکشند.

باگرفتارشدن باربو این وضع چندان طولی نکشید. یك روز در ماه سپتامبر پس از آنکه صاحبان جدید کازینو شروع برنامهٔ نوسازی خود را که یکصد و پنجاه هزار دلار بودجهٔ آن بود اعلام کردند، از کشور اخراج شدند. در همین زمان، البته ظاهراً در موردی جداگانه، رئیس امریکایی یك آسیاب آرد، به‌نام جوزف‌سی‌چوسکی[9] نیز از هائیتی اخراج شد. هیچ توضیحی در خصوص اخراج این اشخاص داده نشد. فقط گفته شد که آنها شرکای باربو بوده‌اند.

باربو در خانوادهٔ خود شوهر و پدری نمونه بود. در نوامبــر ۱۹۵۹ پسرش که در آلمان مشغول تحصیل در رشتهٔ پزشکی بود دراثر عارضه‌ای عصبی بستری شد و او شتابان به‌آلمان پرواز کرد تا بر بالین فرزندش حاضر باشد. غیبت او از کاخ برای رقیبانی که به قدرت او حسادت می‌ورزیدند فرصتی بود که در انتظارش بودند. آنها سوءظن دووالیه را نسبت به «دوست عزیزش» تحریك کردند و زمانی که باربو بازگشت نقشهٔ آنها برای رسوا کردن باربو تقریباً اجرا شده بود.

کار آنها آسان بود زیرا که دووالیه خود، از زمان سکتهٔ قلبیش که باربو جانش را با توسل به امریکائیان نجات داده و مملکت را طی دوران نقاهت او با توانائی اداره کرده بود، از او هراسان بود. باربو

9. Joseph Cichowski

با سرهنگ هینل رئیس هیأت مستشاران امریکایی بسیار نزدیك واغلب به‌شام میهمان او بود. جاه‌طلبی و دوستی با امریکائیان به‌منزلهٔ خیانت به دووالیه محسوب می‌شد.

حتی کسانی که نسبت به باربو کینه می‌ورزیدند می‌گفتند که با وجود رفتار خشونت‌آمیز و اعمال وحشیانه‌اش از دیگر دستیاران نزدیك دووالیه با انصاف‌تر و کاردان‌تر بود. او و پاپادك در بسیاری جهات باهم شباهت داشتند. دووالیه به‌احتمال بسیار بی‌کمك باربو به ریاست جمهوری نمی‌رسید. وقتی کاخ مورد حمله یا در معرض خطر حمله بود خانواده باربو و دووالیه مانند یك خانواده باهم زندگی می‌کردند. خانم باربو و بچه‌هایش نزدیکترین دوستان خانم دووالیه و فرزندانش بودند.

دوماه پس از بازگشت باربو از آلمان مبارزه برسر قدرت در اطراف دووالیه وارد مرحله‌ای سخت و زشت شده بود. در اول مارس، سه‌شنبهٔ مقدس که آخرین روز کارناوال بود صدای آتش‌بازی ناگهان به تیرتفنگ مبدل شد و تونتون ماکوتها به‌جان هم افتادند. وقتی زدوخورد شروع شد دووالیه و خانواده‌اش در پایین شهر بربلندئی مشغول تماشای کارناوال بودند. تنها قربانی یکی از نزدیکترین نگهبانان شخصی باربو بود. سوء قصد علیه دووالیه نبود بلکه توسط عده‌ای دیگر از پیروان دووالیه علیه باربو صورت گرفته بود که در صدد بیرون‌کردن او از میدان بودند. روز چهارشنبه دوم مارس پس از بخاك‌سپردن نگهبان باربو، دکتر روژه روسو[10] که مردی بلندقامت و نیرومند بود در اتومبیل خود را در خیابان قفل کرد و می‌خواست به خانه نزد زن و هشت فرزندش برود که دوستی به‌او نزدیك شد. آخرین کلمات او قبل از اینکه اندامش از سرتاپا با گلوله‌های مسلسل سوراخ‌سوراخ‌شود این بود: «مگر من‌به‌تو چه‌کرده‌ام؟» رفیقی که به‌او نزدیك شده بود باربو بود. مردی که به‌قتل رسید یکی از طرفداران طراز اول دووالیه بود که خود گروهی تونتون ماکوت را تحت نظر داشت.

اینك که باربو و دارودسته‌اش در زندان بودند یا کشته یا تبعید شده بودند. سه نفر مرد خشن وظایف و اختیارات او را درمقام رئیس پلیس مخفی و رهبر تونتون ماکوتها بعهده گرفتند. کسانی‌که

10. Roger Rousseau

دووالیه برای این منظور انتخاب کرد عبارت بودند از الوا متر[11] و لوك دزیر[12] نفر سوم سرگرد ژان تاسی که در وفاداری نسبت به دووالیه معروف بود.

عجیب آن بود که هرچند دووالیه اجازه نمی‌داد پزشکی برای معالجهٔ پسر باربو که بیمار بود به‌خانهٔ او برود، دختر او چنانکه گویی اتفاقی نیفتاده است کماکان در سمت خود در وزارت دارایی باقی ماند. یکی از آخرین خدمات باربو برای دووالیه این‌بودکه‌نامه‌ای‌کشف کردکه ظاهراً توطئه‌ای را علیه دووالیه افشا می‌کرد ولویی دژواکه در تبعید بسر می‌برد در آن دخالت داشت (بعضی نیز عقیده دارند که او روسو را به‌دستور دووالیه به‌قتل رسانیده است.)

اتحادیهٔ دانشجویان هائیتی همچنان به‌تحریك احساسات ضد امریکائی ادامه می‌داد. وقتی که در ۲۶ ژوئیه به‌مناسبت سالروز جنبش سیاسی فیدل‌کاسترویك کنگرهٔ جوانان در هاوانا گشایش یافت،اتحادیهٔ دانشجویان هائیتی پیام درودآمیز زیر را برای آن کنگره فرستاد:

«ما از فرصت استفاده می‌کنیم تا موضع ضد امپریالیستی را که ضمن کنگرهٔ ماه مه، در کنار جوانان کوبایی و کلیهٔ‌جوانان پیشرو جهان اتخاذ کرده‌ایم، دوباره مورد تأکید و تأیید قرار دهیم. دانشجویان هائیتی تحول اوضاع را در کوبا با دقت بسیار تعقیب می‌کنند. آنها با خرسندی بسیار تلاشهای حکومت انقلابی را در آزادکردن کشور از چنگال عقاب امریکا می‌نگرند... این وضع است که نگاه ما دانشجویان هائیتی‌راکه زیرلوای UNEH (اتحادملی دانشجویان هائیتی[13]) متحد شده‌ایم با اشتیاق فراوان به‌سوی مردم کوبا که با جسارت بسیار در برابر غول امریکا پایداری می‌کنند روانه می‌دارد... مردم کوبا سرنوشت خود را در دست می‌گیرند و دانشجویان هائیتی این تلاش آنها را ستایش می‌کنند.»

مطبوعات هائیتی این پیام دانشجویی را با تفصیل بسیار و آب و تاب تمام منتشر کردند و این نشانی روشن بود از اینکه دووالیه می‌خواهد به فشار خود برسفارت امریکا ادامه بدهد. کمونیستهای هائیتی

11. Elois Maitre
12. Luc Désir
13. Union Nationale des Etudiants Haitiens

به سبب عدم جلوگیری او فعالیت خود را تشدید می‌کردند.
وقتی کمی بعد در همان ماه سازمان کشورهای امریکایی در سان خوزه[14] در کوستاریکا تشکیل جلسه داد و تروخیلو را محکوم‌کرد، آقای رئیس جمهور بخود لرزید. این سازمان ضمن صدور قطعنامه‌ای به اعضای خود توصیه کرد که روابط خود را با جمهوری دومی‌نیکن قطع کنند. این اقدام ناشی از سوءقصدی بود که توسط تروخیلو علیه جان پرزیدنت رمولوبتانکور[15] رئیس جمهور ونزوئلا، دشمن قدیمی دیکتاتورها بعمل آمده بود. دووالیه پس از یك ماه به این امر گردن نهاد. پیمان دوستی دسامبر ۱۹۵۸ با تروخیلو دیگر به مصلحت او نبود.

در اول اوت دووالیه رژه‌ای به مناسبت یادبود دومین سالگرد تشکیل سازمان نظامیان ذخیره ترتیب داد. هشتصد زن و مرد با پیراهنهای آبی و شلوارهای کتانی آبی تیره به حالت مارش به سمت کاخ روانه شدند و تمرینهای تاکتیکی کردند و سخنرانیهایی ایرادشد.
لئوستن نیکولو[16] که یکی از فرماندهان نیروی ذخیره بود گفت: «قربان، سلاحی که سونتو ناکس[17] برای دفاع از آزادیمان به‌ما داد و امریکائیان در زمان اشغال کشورمان از ما گرفتند، همان سلاحی است که شما جسورانه به ما باز دادید. اطمینان داشته باشید که این سلاح هرگز علیه شما بکار نخواهد رفت.» سونتوناکس یکی از اعضای کمیسیون غیرنظامیی بود که در سال ۱۷۹۶ به سن‌دومنگ[18] فرستاده شد. سن‌دومنگ همان مستعمرهٔ فرانسوی است‌که امروزهائیتی خوانده می‌شود. او به بردگان تفنگ داد و به‌آنها گفت: «این تفنگ آزادی شماست. هرکس که آن را از شما دور کند دوباره شما را به بردگی خواهد کشانید.»
روزنامهٔ لوماتن با این سرود ضد امریکایی همصدا شد واعلام کرد که دولت امریکا گیج شده است یا تعصب بخرج می‌دهد. امااضافه کرد: «تاریخ نشان داده است که سیل دلار برای بسیاری از زخمها

14. San José
15. Romulo Betancourt
16. Léostène Nicoleau
17. Sonthonax
18. Saint Domingue

مرهم است...»

نبرد ظاهری با سفارت امریکا زمانی پایان یافت که سفارت اعلام داشت با تامین وسایل لازم برای نوسازی ارتش، موافقت می‌کند.

در این‌اثنا مدت ماموریت جرالد درو، سفیر امریکا که از مخالفان دووالیه بود (در ۱۶ ژوئیه) به پایان رسید و او به واشنگتن فرا خوانده شد. دووالیه این امر را پیروزی دیگری دانست وخرسند شد. ضربهٔ مبارزهٔ ضد امریکایی مطبوعات بر جرالددرو فرود آمد و دووالیه شخصاً او را سرزنش کرد که مانع برقراری روابط دوستانه بین او و دوست بزرگش دولت امریکا شده است. البته سرزنش سفرای امریکا بعدها عادت او شد.

دووالیه حسن‌نیت خود را با حمله به مبارزان چپی نشان داد. درماه سپتامبر سی‌دانشجو، از جمله ژوزف‌رونه[19] خزانه‌دار اتحادیهٔ دانشجویان بازداشت شدند. معهذا این خبر به سرعت پخش شد و دانشجویان دست به تلاش زدند تا فشار لازم را برای آزادی دوستان خود به دولت وارد کنند.

چون فعالیت دانشجویان اینك به ظاهر وحشت لازم را ایجاد می‌کرد«پاپادك» دوباره شروع کرد که برای دریافت کمك مالی به امریکا اعمال فشار کند. ژان دب[20] شهردار پورت‌اوپرنس «فریاد ژکمل» معروف دووالیه را به بیان دیگر تکرار کرد:

«تحمل وضع موجود بیش از این میسر نیست. باید یکی از دو راه را انتخاب کنیم.»

کمونیستها مشکلاتی ایجاد می‌کردند. هائیتی ملتی فقیر و گرسنه بود که در کشمکش جهانی قدرت، در تنگنا افتاده بود. او ادامه داد: «ما هنوز برنامه‌ای برای کارهای عام‌المنفعه نداریم.» و سپس تهدید کرد که اگر دولت امریکا به دوستان خود کمك نکند، «در این نیمکره تنها خواهد ماند.»

صاحب‌منصبان عالیرتبهٔ طرفدار دووالیه می‌گفتند که هائیتی به کمکی برابر یکصد و پنجاه میلیون دلار نیازمند است. طبق معمول وقتی دووالیه در انتظار ورود سفیر جدیدی بود، اظهارات خشونت‌آمیز را به عهدهٔ دیگران می‌گذاشت و خود را شخصی منطقی که قربانی سوءتفاهم است، معرفی می‌کرد. دووالیه می‌گفت: «چند بار در

19. Josef Roney
20. Jean Deeb

خصوص احتیاجات این کشور به پرزیدنت آیزنهاور نوشته‌ام اما وضع ما روز به روز بدتر می‌شود... هائیتی هرگز به کمونیسم روی نخواهد آورد... در ژکمل همان چیزی را گفتم که همیشه بـه دولت امریکا گفته‌ام و آنها هرگز نفهمیدند.»

سفارت امریکا در ماه اکتبر در خصوص موافقتنامهٔ جدید ارسال اسلحه یادداشتهایی با دولت هـائیتی مبادله کـرد. فیلیپ ویلیامز، کاردار سفارت بود. درمادهٔ دوم موافقتنامه تصریح شده‌بود: «تجهیزات و لوازمی که در اختیار دولت هائیتی گذاشته می‌شود... به مصرف دفاع هائیتی از خود و تأمین امنیت داخلی و شرکت در دفاع ازمنطقه‌ای که هائیتی جزء آن است، یا در اقدامات امنیتی دسته‌جمعـی سازمان ملل متحد بکار خواهد رفت.» مفاد موافقتنامه هرچه بود، ارتش‌دووالیه به اسلحهٔ جدید مجهز شد و تجهیزات قدیمی به تونتون‌مـاکوتها و سازمان نظامیان ذخیره تحویل گردید.

روزنامه لومونیتور که روزنامهٔ دولتی بود ضمن خبری به وقایع در شرف تکوین اشاره کرد. این روزنامه فرمان ریاست جمهوری را دائر برتخصیص دویست هزار گورد برای «هزینه‌های ویـژهٔ پلیس مخفی» به منظور «پاسخ‌گویی به پاره‌ای هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی» منتشر کرد. در همان ماه اکتبر بود که پنج شش نفر از شخصیتهای سرشناس هائیتی از جمله یکـی از وکلا و دیپلماتهـای اسبق و دو کشاورز از ناحیهٔ لئوکان به زندان افتادند. یکی از این کشاورزان ریوبه[21] نام داشت و این نام در وقایع سال ۱۹۶۳ دارای اهمیت بسیار می‌شد.

بـه مناسبت سومین سالگرد انتخابـات (۲۲ سپتامبـر ۱۹۶۰) دووالیه دو کیلومتر از جاده‌ای اصلی را که بتون‌پوش شده بـود، افتتاح کرد. هزینهٔ این کار از محل اوراق قرضه‌ای تأمین شده بودکه به و. ژ. برانت[22] بازرگانی که در پورت‌اوپرنس و جامایکا تجـارت می‌کرد، فروخته‌شده بود. پس از انجام مراسم افتتاح (همچنان که‌رسم

21. Riobé
22. O.J. Brandt

رؤسای جمهوری پیشین بود) دووالیه چند مشت سکه در طول خیابان ریخت و مردان و زنان و کودکان برای بدست آوردن آنها درگل اطراف خیابان غلتیدند. کوکبهٔ موتورسوار رئیس جمهور همیشه مردم را به دنبال خود می‌دوانید.

آشوب دانشجویان برای آزادی یا لااقل محاکمه بیست دانشجوی بازداشت شده در ماه نوامبر، بلافاصله پس از ورود رابرت‌نیوبگین[۲۳] سفیر جدید امریکا به‌حد اعلای خود رسید. دووالیه سفیر جدید را به گرمی پذیرفت و اظهار داشت که اکنون روابط امریکا و هائیتی بهبود خواهد یافت. زیرا دولت امریکا در هائیتی سفیری دارد که محققاً مسایل هائیتی را درك خواهد کرد. این رفتار او با سفرای امریکا تا زمانی ادامه می‌یافت که بطور اجتناب ناپذیری از آنها دلگیر می‌شد. طی دوران ماه عسل هردو طرف رفتاری دوستانه داشتند. زمانی‌که آب دریاچهٔ میراگوآن[۲۴] در اثر طغیان رودها بالا آمد و قسمتی از جادهٔ جنوب را زیر خود گرفت، به‌کمك نیروی دریایی امریکا با قایق پلی برروی آب ساخته شد. بی‌این پل دماغهٔ جنوبی شبه جزیره از بقیهٔ خاك کشور جدا می‌ماند. برپا شدن پل وساختمان شش‌مایل راه در دوانتهای پل‌ظرف‌یك‌ماه‌توسط نیرویی‌که ازپایگاه دریایی‌امریکا ازگوانتانامو[۲۵] آورده شده بود، تکمیل گردید. دووالیه کابینهٔ خود را ترمیم کرد و ژوزف باگی‌دی[۲۶] را به‌جای ریمون‌مویز[۲۷] به‌وزارت خارجه گمارد. مویز با ایالات متحد روابطی بیش از حد گرم و دوستانه داشت.

هائیتی سرانجام در برابر فشار دانشجویان و شاید به‌منظور تحبیب از سفیر جدید اعتراف کرد که در واقع بیست نفر ازدانشجویان را بازداشت کرده است و اضافه کرد که یکی از بازداشت‌شدگان‌مبارزی کمونیست است وبقیه در توزیع‌اوراق تبلیغاتی به‌او کمك می‌کرده‌اند.

باگی‌دی وزیر خارجهٔ جدید که وظایف وزیر آموزش را نیز عهده‌دار بود گفت که دولت مدارك «روشن و غیرقابل انکاری در خصوص منشأ کمونیستی جنبش در دست دارد.» هنگامی که «مدرکش» را به‌خبرنگاران جراید ارائه داد معلوم شد که تکه پارچه‌ای سفید است با نقش داس و چکش شوروی و شعار «زنده‌باد آزادی، زنده‌باد ۲۶

---

23. Robert New begin
24. Miragoane
25. Guantanamo
26. Joseph Beguidy
27. Raymond Moyse

ژوئیه» که ممکن است هرکس آن را بسازد. دولت بطور غیررسمی شایع کرد که ژاك‌الکسیس[۲۸] معروف‌ترین داستان‌نویس و شاعر زندهٔ هائیتی در پشت جنبش دانشجویان فعالیت می‌کند. گفته می‌شد که او در جلسات پنهانی که در گاراژهای خالی اطراف شهر تشکیل می‌شده است به‌تبلیغ کمونیسم مشغول بوده است.

نتیجه این شد که آتش غضب دانشجویان بیشتر شعله‌ور شود. در ۲۱ نوامبر دانشجویان دعوت به‌اعتصاب کردند ودانشگاه ومدارس‌عالی به‌عنوان «آخرین تلاش» برای آزادی بیست دانشجوی زندانی تعطیل شد. دووالیه عکس‌العملی سریع از خود نشان داد. دوازده ساعت به‌آنها مهلت داد که به‌کلاس باز گردند و حکومت نظامی اعلام کرد و اعتصاب دانشجویان را «ملهم از کمونیستها» دانست (هائیتی از زمانی که دووالیه زمام امور را بدست گرفت تحت حکومت نظامی بود) سپس کلیهٔ جوامع جوانان، حتی جوامع پیشاهنگی را منحل کرد. هنگامی که قوای نظامی دانشگاه را محاصره کردند، انفجار بمب در اطراف شهر شروع شد.

نیروی پلیس و تونتون ماکوتها، به‌تعداد زیاد در جستجوی مخالفان دووالیه به‌فعالیت پرداختند. شبی گروه کوچکی از تونتون ماکوتهای مسلح به‌اعماق یکی از «دالانهای» دراز و پیچ در پیچ و کثیف «بل ایر» پیش رفتند. «بل ایر» حلبی آبادیست، ناحیه‌ای است از هزاران کلبهٔ حلبی. خبر ورود آنها به‌سرعت در سراسر محله پیچید. مردی که از تونتون ماکوتها ودووالیه سخت بیزار بود صبر کرد تا نزدیك شدن آنها را از درز جانبی کلبهٔ تك اتاقهٔ خود دید و سپس با حرکتی سریع سطلی پر از آب توالت را برسر آنها خالی کرد. تونتون ماکوتها با عصبانیت فریاد زدند و ناسزا گفتند و مرد فوراً به عذرخواهی فریاد زد «ببخشید همسایه، نمی‌دانستم شما آنجا هستید.» و همسایه که شاهد این ماجرا بود جواب داد: «من در خانهٔ خودم هستم. حتماً دزدها آنجا بوده‌اند.» وسخن اوچنان به‌وضع‌مجاب‌کننده‌ای ترسان بود که تونتون ماکوتها بیصدا دور شدند و زیر لب با هم گفتند که این محله عجب خوکدانی کثیفی است امااین واقعه تا ماهها موضوع تفریح ساکنان بل‌ایر بود.

اما دیگر مخالفان دووالیه یا کسانی‌که به‌مخالفت با او مظنون بودند اینقدر خوش عاقبت نبودند. دکانداری انگلیسی به نام

28. Jacques Alexis

کرامول جیمس[29] شصت و یك ساله در اول نوامبر بازداشت شد وچون ضامن نداشت در زندان ماند و بشدت مضروب شد. در ۲۲ نوامبر وکیل او تحقیق کرد که جیمس به‌اتهام راهزنی دستگیر شده است. روز بعد او را آزاد کردند ولی متهم بیگناه در ۲۷ نوامبر به‌علت قانقاریا که در اثر پانسمان نکردن زخمهایش بوجود آمده بود، جان‌سپرد.

دووالیه در روز دوم اعتصاب تعطیلات تولد مسیح را یك ماه جلو انداخت به‌این ترتیب دانشجویان به‌هیچ بهانه نمی‌توانستند در دانشگاه یامدارس دور هم‌جمع‌شوند. سپس‌دستور دادتمام تجارتخانه‌ها را ببندند، به‌این ترتیب مردم را از خیابانها دور داشت. رادیوی دولتی خبری تکان دهنده پخش کرد که بنابرآن مونسینور فرانسوا پواریه اسقف اعظم پورت‌اوپرنس از کشور اخراج شده است. او متهم شده بود که هفت هزار دلار به‌دانشجویان کمونیست کمك کرده است تا حکومت دووالیه را واژگون کنند. برنامه‌هایی که به‌زبان کرئولی روی نوار ضبط شده بود پشت سرهم تکرار می‌شد و مرد روحانی را محکوم می‌کرد. اسقف اعظم قبل از ظهر ناگهان بازداشت و به‌فرودگاه برده شد و در حالی که جز یك دلار ویك کتاب همراه نداشت با ردای سفید و شال سرخش به‌هواپیمایی که به‌میامی می‌رفت تحویل داده شد وقتی هواپیما از زمین بلند شد، دولت‌خبر اخراج اورا پخش کرد.

دووالیه ضمن سخنرانی خود برای شش هزار نفری که از خیابانهای پورت اوپرنس عبور کردند تا در چمن اطراف کاخ جمع شوند، ذکری از اسقف پواریه نکرد. جمعیت علمهایی در دست داشتند که این شعارها روی آنها نوشته شده بود: «مرگ‌بر‌کمونیسم»، «دووالیه آخرین پناه ماست»، «دووالیه حامی ضعفاست» و «یامرگ یا دووالیه» پاپادك در حضور اعضای کابینه و دستیارانش از آنها تشکر کرد:

«شما روحیهٔ مردی که سرنوشت ملت را در دست دارد، نیرو بخشیدید و به او فهماندید که مأموریت او، مأموریت مقدس او، تازه شروع شده است.

دوستان عزیز، دشمنان ملت کوشیده‌اند که از جوانان،

29. Cromwell James

لطیف‌ترین گلهای جوان این کشور برای مقاصد ننگین خود بهره‌برداری کنند. هیچ نیرویی در دنیا قادر نیست قدرتی را که از شما دارم، قدرتی که فقط شما به‌من داده‌اید از من سلب کند و مرا از انجام مأموریتم بازدارد... مارمولکهایی که نیروی دریایی امریکا را به‌اشغال هائیتی تحریك کردند و وقایع دهم مه ۱۹۴۶ را بوجود آورده‌اند، همانها که استیمه را از این سرزمین بیرون راندند، حالا می‌خواهند جوانان را برای سرنگون کردن حکومت من آلت‌دست قرار دهند. دوستان عزیز، من این مارمولکها را می‌شناسم، می‌دانم چه کسانی هستند و خود را در کدام سوراخ مخفی می‌کنند. بعضی از مردم، عقب‌مانده هستند که جز به‌تخریب به‌چیزی فکر نمی‌کنند... آنها دیوانه شده‌اند.»

و چنانکه در گذشته نیز گفته بود، وقتی مردم «دیوانه می‌شوند.» پاپادك ناچار آنها را معالجه می‌کند.

واتیکان رمی‌اوگوستن[30] اسقف را به‌جای پواریه به‌سمت مدیریت روحانی اسقف‌نشین پورت‌اوپرنس منصوب کرد. اوگوستن اولین‌هایی‌تیایی بود که در سال ۱۹۵۳ اسقف شده بود.

متعاقب این احوال بحثی پیش آمد که آیا واتیکان دوواليه را به‌علت اقدام خشونت‌آمیزش علیه پواریه از جامعهٔ روحانیت کاتولیك اخراج کرده است، یانه. دولت خاطرنشان کرد که فرمان بازداشت پواریه از ماه اوت ۱۹۵۹ صادر شده بوده‌است. اجرای این حکم متوقف ماند اما حکم لغو نگردید. زمانی‌که اسقف اعظم دوواليه را به‌سبب اخراج دو کشیش فرانسوی به «دلایل امنیت ملی» از کشور مورد انتقاد شدید قرار داد، حکم به‌موقع اجرا درآمد. در آن زمان دولت خاطر نشان کرده بود که نه با کلیسا بلکه با «بعضی کشیشهای فرانسوی» که برخلاف موافقتنامه منعقده بین هائیتی و واتیکان، در سیاست داخلی کشور دخالت کرده‌اند، سر جنگ دارد.

گروههای نظامی محله‌ای ساحلی را محاصره کردند و در جستجوی رهبران دانشجویان واتحادیه‌های کارگری خانه‌ها را یك یك مورد بازرسی قرار دادند. به‌روزنامهٔ کاتولیك لافالانژ دستور داده شد که هیچ خبری در خصوص وضع سیاسی مگر آنها که در بولتنهای رسمی درج می‌شود منتشر نکنند.

30. Remy Augustin

یك ایستگاه رادیو دولتی به‌نام «صدای‌جمهوری» برنامه‌های خود را که همه توسط وزارت اطلاعات تهیه می‌شد به‌چهار برنامه در روز افزایش داد و طی آنها پیوسته به‌تفصیل از فضایل دووالیه سخن می‌رفت و او «رهبر روحانی مردم هائیتی» نامیده مـی‌شد. کلیهٔ روزنامه‌ها به‌دستور دولت به‌خوانندگان خود یادآور شدند که حزب کمونیست حزبی غیرقانونی است وهرگونه فعالیت مخرب واخلال‌گرانه علیه حکومت مجازات اعدام درپی خواهد داشت.

ژوزف رونه و نوزده دانشجوی دیگر سه ماه پس از بازداشت آزاد شدند. اما پدر و برادران رونه قبلا کاغذی را که توسط لوسین شووه[۳۱] رئیس پلیس پورت اوپرنس تهیه شده بود امضا کردند و در این کاغذ اعلام شده بودکه بعضی از سیاستمداران دانشجویان را به فعالیتهایی ورای آنچه خود قصد داشته‌اند وادار می‌کرده‌اند. این اقدام در برقراری مجدد آرامش، نخستین موفقیت بزرگ دووالیه بود. یك هفته بعد، (در هشتم دسامبر) دولت امریکا موافقت خود را با پرداخت ۱۱/۸ میلیون دلار برای کمکهای ویژهٔ اقتصادی و فنی به هائیتی از جمله کمك مستقیم به بودجهٔ کشور اعلام کرد. دووالیه ۱۵۰ میلیون دلاری را که می‌خواست نگرفت (و البته این بسیار کمتر از تقاضای اولیهٔ او بود.) اما اینقدر بود که در راستای صحیح قدم برمی‌داشت.

کمك جدید امریکا ضربه‌ای خردکننده بر مخالفان دووالیه وارد کرد. با سفیر جدید و رئیس جمهور جوانی که در آیندهٔ نزدیکی زمام امور امریکا را به دست می‌گرفت (جان. ف. کندی) امید بود که برنامهٔ تهدید و اخاذی از امریکا پایان‌یابد. اما دووالیه اکنون‌پول امریکایی، اسلحهٔ امریکایی و مستشاران امریکایی در اختیار داشت، و این ترکیبی شکست‌ناپذیر بود.

دووالیه اکنون دوران پرکاری از زمامداری خود را می‌گذراند. در هیأت مدیرهٔ بانك ملی تعهداتی اساسی داد. ژرژریگو که دندانساز و زمانی داوطلب ریاست جمهوری از طرف حزب سوسیالیست خلق بود همراه عده‌ای دیگر از جمله سناتور جسور سابق ایون مورو را بازداشت کرد و چون به قول خود احساس می‌کرد که در ارتش توطئه‌ای در شرف تکوین است افسران ستاد خود را دوباره مشمول تصفیه قرار داد.

31. Lucien Chauvet

سپس شروع کرد که دانشجویان اعتصاب کننده را تحت فشاری «قانونی»تر قرار دهد. فرمانی صادر کرد و اسم دانشگاه را به «دانشگاه دولتی هائیتی» تغییر داد و اساسنامهٔ آن را اصلاح کرد و محدودیتهای بیشتری برای دانشجویان و اولیای آنها وضع کرد. به این ترتیب مقدمات را برای دایر شدن مجدد کلاسها آماده ساخت.

در این فرمان پیش‌بینی شده بود که هر دانشجو باید گواهی پلیس مبنی بر شرکت نداشتن او در دسته یا جمعیت کمونیستی که مورد سوءظن دولت باشد و نیز گواهی رفتار خوب از دادگاه مدنی در دست داشته باشد. هر دانشجویی که از مقررات دانشگاه تخطی می‌کرد از دانشگاه اخراج می‌شد. تظاهرات بی‌اجازه ممنوع بود. دانشجویان حق نداشتند بی‌اجازه کلاس را ترك کنند. اگر دانشجویی که از نظر قانونی صغیر بود سه روز بی در دست داشتن گواهی پزشك از دانشگاه غیبت می‌کرد، پدر و مادرش به پرداخت جریمه‌های سنگین یا از یك ماه تا یك سال بازداشت، محکوم می‌شدند.

دووالیه محدودیتهای فرمان خود را به دلایل «تهدید کمونیسم بین‌المللی» و «اخلاق سیاسی مردم هائیتی» و «حالت مداوم عدم امنیت در امریکای لاتین» موجه دانست. قرار بود که دبیرستانها در نهم ژانویهٔ ۱۹۶۱ و دانشگاه در ۱۶ ژانویه باز شود. رؤسای مدارس ملزم بودند که روزانه صورت غایبین مدرسه را گزارش کنند.

قبل از آنکه مدارس باز شوند، دولت امریکا روابط خود را با کوبا قطع کرد و هائیتی نیز برای خوش‌رقصی بلافاصله از «دوست خوب خود» امریکا پیروی کرد. باگی‌دی وزیر امور خارجه با غرور فراوان اعلام کرد که متعاقب حملهٔ سی و یك نفر متجاسرین «هائیتی از یك سال پیش روابط خود را با کوبا قطع کرده است.» اما روابط به راستی قطع نشده بود و لااقل دووالیه با یك کنسول کوبا ارتباط خود را ادامه می‌داد.

وقتی که بعضی از دانشجویان، پس از بازشدن کلاسها به‌اعتصاب خودادامه دادند، دووالیه وضع اضطراری و مقررات منع عبور ومرور اعلام کرد و به پلیس اجازه داد که به هرکس که بعد از ساعت ده بعد از ظهر در خیابانها دیده شود تیراندازی کند. کلیهٔ پیامهایی که در داخل هائیتی یا به‌خارج مبادله می‌شد، مورد سانسور کامل قرار می‌گرفت.

اسقف اگوستن جانشین پواریه و اولین مرد هایی‌تیایی که به این

سمت منصوب شده بود از منزل خود بیرون کشیده شد و به هواپیمایی که به طرف سان خوان[32] پرواز می‌کرد تحویل داده شد. این اقدام چنان سریع بود که اسقف حتی فرصت نداشت دندانهای مصنوعی خود را به دهان گذارد. لافالانژ روزنامهٔ کاتولیك توقیف شد. شمارهٔ آن روز این نشریه قرار بود شامل نامه‌ای از اسقف اوگوستن باشد که تقاضا کرده‌بود فرمان‌جدید مربوط به‌دانشگاه لغوشود. تعطیل‌لافالانژ به هرگونه ادعای آزادی مطبوعات پایان داد.

همان شب دووالیه دستور داد که چهار کشیش دیگر از کشور اخراج شوند. همهٔ آنها به حمایت از اعتصاب دانشجویان کمونیست متهم بودند.

اخراج پواریه و اگوستن و مدیران روحانی منطقه، کلیسا را موقتاً بی‌سرپرست گذاشته بود. عکس‌العمل واتیکان اخراج مقامات مسئول هائیتی از دیانت مسیح بود و این از ۱۹۵۵ که علیه حکومت خوان پرون[33] در آرژانتین به همین نحو رفتار کرده بود، نخستین اخراج از دیانت مسیح در امریکای لاتین به‌حساب می‌آمد. مردم‌هائیتی به‌رغم سانسور شدید اخبار داخلی، اخبار دنیا را از رادیوی سانتو-دومینگو می‌شنیدند.

دو روز قبل از افتتاح مجدد دانشگاه (۱۴ ژانویهٔ ۱۹۶۱) مقررات حکومت نظامی و منع عبور و مرور لغو شد و این قسمتی از اقدامی بود برای خاموش کردن آتش احساسات اعتصابیون و با اقدام دیگر دووالیه برای ایجاد شکاف و انشعاب بین اعتصاب‌کنندگان همراه بود. این اقدام عبارت بود از جلب آن گروه از دانشجویان که با طرفداران دووالیه بستگی یا تمایلی نسبت به آنها داشتند. به پاره‌ای از این گروه امتیازاتی داده شد. به یکی از آنها به نام روژه لافونتن[34] که دانشجوی پزشکی بود و تازه ازدواج کرده بود، مسافرت ماه عسلی در یکی از هتلهای جهانگردی با پرداخت کلیهٔ مخارج عرضه شد. اتومبیلی هم به او داده شد. او پس از مدتی از ماکوتهای برجسته و رئیس بخش تشریح در دانشکدهٔ پزشکی گردید. دانشگاه طبق برنامه

32. San Juan
33. Juan Peron
34. Roger Lafontent

باز شد اما اکثریت دانشجویان از حضور در کلاسهای خود، خودداری کردند و تعداد کثیری از شاگردان دبیرستانها نیز به مدرسه نرفتند.

باگی‌دی وزیر امور خارجه اعلام کرد که دولت بحران را پایان‌یافته تلقی می‌کند و «کشیشهای فرانسوی» را مسبب تمام ماجرا می‌داند. داستان اخراج از دیانت مسیح را به تجاهل برگزار کرد و شکایت کرد که سالهاست کشیشان خارجی در سیاست هائیتی دخالت می‌کنند و این کار به نوعی استعمار روحانی منتهی می‌شود.

یك هفته بعد دانشجویان اعتصاب‌کننده در خیابانها بمب منفجر کردند و دووالیه مجدداً به پیش‌بینی ماجراهای شدید دست به اقدام زد. گروههای ذخیرهٔ خود را از شهرستانها فراخواند و آنها را در خیابانهای پورت اوپرنس مستقر کرد. آنها با لباسهای بی‌قوارهٔ خود در اطراف ناحیهٔ بوردومر[۳۵] (که ناحیهٔ پائین شهر است) می‌گشتند و با رفتار ناشیانهٔ خود که البته صمیمیت نسبت به دووالیه در آن هویدا بود و با در بغل فشردن اسلحه‌شان در مردم ایجـاد وحشت می‌کردند. وقتی بمبهای صدادار در اطراف بازار آهن به‌صدا درآمد و زنان بازاری را به وسط خیابانها دواند نیروهای ذخیره که آنها هم ترسیده بودند، بی‌هدف و نسنجیده به تیراندازی پرداختند. اتومبیلهایی پر از تونتون ماکوتها در حالی که لوله‌های تفنگ از پنجره‌های پایین‌کشیدهٔ آنها بیرون زده بود دور شهر به‌گردش درآمدند.

ژان تاسی که اکنون پشت میز قدیمی کلمان باربو نشسته بود، برنامهٔ کشتار مظنونان را توسط تونتون ماکوتها اجرا می‌کرد.

در گونائیو جمعیتی در بیرون خانهٔ دو طبقه اسقف ژان ماری پل‌روبر[۳۶] که بیست‌وپنج سال در آن به انجام وظیفه مشغول بود، جمع شده بودند و فریاد می‌زدند و اخراج روبر را از کشور خواستار بودند. جمعیت سپس در انبار مجاور را که به کلیسای کاتولیك تعلق داشت و آذوقه‌ای که برای توزیع بین فقرا و مصالح ساختمانی برای ساختن مدرسه در آن بود شکستند. آنها آنچه در انبار بود غارت کردند و سپس در جاده‌ای که به طرف پست نظامی می‌رفت به راه افتادند.

نظامیان برای جلوگیری از غارت انبار هیچگونه مداخلـه‌ای نکردند. فقط یك هیأت نظامی نزد اسقف روبر که کشیشی پیر و

---

35. Bord de Mer
36. Jean Marie Paul Robert

نیرومند از اهل بروتانی[۳۷] بود رفت تا از او دعوت کند که بلافاصله به پورت اوپرنس برود. افسران به او گفتند که آنها نمی‌توانند مصونیت او را تضمین کنند زیرا حضور او در این ناحیه باعث تحریك مردم و ایجاد بلوا و آشوب می‌شود. همان شب اتومبیلی نظامی بی‌حادثه‌ای او را به پورت اوپرنس برد و آنجا کشیش در منزل نمایندهٔ پاپ مونسنیور جووانی فروفینو[۳۸] پناهنده شد. چون به او گفته شد که نمی‌تواند به گونائیو بازگردد به عزلتگاهی رفت و تا نوامبر ۱۹۶۲ که دووالیه او را به اتهامهای جعلی از کشور بیرون کرد، آنجا ماند.

اخراج روبر در آخر کار در هائیتی سروصدای بسیاری به پا کرد. دولت مدعی بود که روبر به کشیشهای گونائیو دستور داده است که دعای رئیس‌جمهور را که بنا به موافقتنامهٔ واتیکان در پایان مراسم نماز خوانده می‌شده است، حذف کنند. دستور رئیس جمهور دائر بر ادامهٔ خواندن دعا بیشتر کشیشان را که از اخراج دووالیه از دیانت مسیحی اطلاع‌داشتند بخشم‌آورده بود وبسیاری ازآنها خوانده‌نخوانده از آن می‌گذشتند یا بکلی آن را حذف می‌کردند. اما فقط در گونائیو در کلیسای مدرن تازه این موضوع توسط دولت، موضوع اتهام واقع شد.

اما وقتی زاشاری دلوا[۳۹] رئیس شبگرد و منحرف افراد ذخیرهٔ دووالیه روی پله‌های کلیسا، مراسم وودو بر پا کرد، بر شگفتی این ماجراافزوده شد. دلوا که یکی از هونگانها (کاهن وودو) بود خوداین مراسم را اجرا می‌کرد و مردم به حضور در آن دعوت شدند. او در آغاز می‌خواست که این مراسم را در داخل‌کلیسا انجام دهد اما بعد تصمیم گرفت که‌آن را به روی پله‌ها منتقل کند که جمعیت بیشتری بتوانند در آن شرکت کنند. این مراسم شامل قربانی کردن خوکی برای نثار خون آن به پای خدایان وودو بود.

دووالیه ضمن تلاش دیگری برای برقرار کردن آرامش گروهی از دانشجویان را به کاخ دعوت کرد و به گرمی از جوانان هائیتی و مسئولیتهای آنان سخن گفت و از همهٔ دانشجویان خواست که به‌کلاس برگردند. در عین حال دستور داد که یك نسخه از نامه‌ای که توسط

37. Bretagne
38. Giovoni Ferrofino
39. Zacharie Delva

دکتر ژوزف ورنا[40] و فریتز هیپولیت[41] از اعضای حزب کمونیست وزیرزمینی «اتحاد خلق» نوشته شده بود منتشر شود. دکتر ورنا درآن زمان در زندان بود و رونوشتهایی از نامه‌اش از طرف کاخ ریاست جمهوری به مطبوعات داده شد.

و این مانور عجیبی بود. دولت نامهٔ کمونیستی را منتشر می‌کرد که در اعتصاب شرکت کرده بود. در این نامه نحوهٔ قضاوت دووالیه از ماجرا تأیید شد و از دانشجویان دعوت شده‌بود که‌اعتصاب‌را‌بشکنند. در واقع حزب کمونیست معتقد بود که اعتصاب توسط کشیشان و طرفداران دژوا خراب و منحرف شده است. حزب همچنین می‌گفت که ژاك الکسیس نویسنده و مبارز کمونیست، سه‌ماه قبل‌از شروع‌اعتصاب از کشور خارج شده است و به‌این ترتیب ادعای غیررسمی دولت را در ابتدا که الکسیس را گردانندهٔ اعتصاب می‌دانست، رد می‌کرد.

الکسیس با استفاده از یك گذرنامهٔ‌جعلی تحت‌نام برنار سلستن[42] در اوایل ماه اوت با کشتی‌ای که از پورت اوپرنس عبور می‌کرد پنهانی از هائیتی خارج شد. در ماه نوامبر در یك کنفرانس جهانی احـزاب کارگری جهان در مسکو شرکت و از طرف حزب «اتحاد خلق» سندی را که به اسم «اعلامیهٔ هشتاد و یك» معروف شد امضا کرد. سپس به پکن و بعد به کوبا رفت و تا ۱۹۶۱ به هائیتی باز نگشت. اعتصاب تا ۱۶ مارس بطور رسمی ادامه داشت اما روحیهٔ مخالفان خراب شده بود. دووالیه دشمنان خود را در دو اردوی متنفذ جوانان منهزم کرده بود و آن دو عبارت بودند از: یکی جامعهٔ دبیران دبیرستانها (که رهبران آن را از کار برکنار کرد و طرفداران دووالیه را به‌جای آنها گمارد) و دیگری دانشگاه (که در آن حمـایت عجیب بخشهای مختلف اتحاد دانشجویان هائیتی را از طریق تصفیهٔ هیأت استادان و اصلاح حقوق آنها و تحمیل مقررات جدید به‌دانشجویان و نظارت برپشتیبانان دیگر ازطریق ارتش، درهم شکست) هیاهوی‌بسیار در خصوص «کمونیسم»، جوامع بازرگانی را از کمك بیشتر بازداشته و راه را بر اظهار علاقه یك کمك بیصدای سفارت امریکا بسته بود.

از آن به‌بعد فرزندان تونتون‌ماکوتها و اشخاص دیگری که مورد توجه و لطف دولت بودند در پذیرفته‌شدن در دانشگاه یا دریافت‌بورس

40. Joseph Verna
41. Fritz Hyppolite
42. Bernard Célestin

اولویت داشتند. کمونیستها به‌رغم دعوت عجیبشان به پایان بخشیدن به مبارزه و آماده شدن برای آینده، در این عرصه بازنده بودند.

دووالیه با ذکاوت و بیرحمی بسیار برای دلار امریکائی دام می‌نهاد. طی دوران بحران بیکار ننشسته و دشمنان شناخته شده یا مظنون خود را از میان برداشته بود. او وحشت از حکومت کوبا و تغییر رئیس جمهور در امریکا را می‌سنجید و سیاست خود را طوری انتخاب می‌کرد که از همهٔ آنها به‌سود خود بهره‌برداری کند. شایعهٔ حملهٔ مهاجران کوبایی به هائیتی رسید دووالیه از آشوب و اغتشاش‌موجود استفاده کرد. تهدید کرد، آواز «گرگ‌آمد» سر داد و سرانجام خبر بازگشت دولت امریکا را با کیسهٔ گشاده در کنار خود پیروزمندانه اعلان داشت.

هر چند که دووالیه اغلب دربارهٔ قطع رابطهٔ خود با کوبا هیاهوی بسیار می‌کرد و به خود می‌بالید، لامی‌کامی[۴۳] کنسول هائیتی در کوبا طی ماه مارس همچنان به سفر خود در سانتیاگو ادامه می‌داد.

چون ماههای طولانی اغتشاشات دانشجویی بپایان رسید، دووالیه، ویکتور آنفوزو[۴۴] نمایندهٔ دموکرات کنگرهٔ امریکا از نیویورک را به‌حضور پذیرفت. به افتخار آنفوزو ضیافتی در کاخ ترتیب داد و به او گفت که حاضر است قسمت شمال غربی مول سن نیکولا[۴۵] را (که دولت امریکا در قرن نوزدهم خواستار شده و حتی برای تحصیل آن دست به اعمال فشار زده بود) به‌جای گوانتانامو در کوبا برای تأسیس پایگاهی دریایی و ایستگاه ردیابی موشکهای بالیستیکی در اختیار دولت امریکا بگذارد. دووالیه که تا به‌حال خود را ناسیونالیستی سخت‌اعتقاد و مدافع غیرتمند خاك هائیتی معرفی کرده بود از این شرایط خاص استفاده کرد و در این پیشنهاد پیشقدم شد تا نظامیان خارجی را به‌صورت همیشگی به هائیتی راه دهد. و این حال با روش مردان تاریخی هائیتی که او همیشه آنها را نمونهٔ میهن‌پرستی دانسته بود، سخت مغایر بود. کارشناسان نظامی امریکا بطور محرمانه اظهار کرده بودند که این خلیج برای پایگاه دریایی مدرن مناسب نیست. چند روز بعد دولت امریکا اعلام کرد که نیم میلیون دلار برای تعمیر راهها، که «بلای ترافیك» لقب گرفته بود، به دووالیه داده است.

---

43. Lamy Camille
44. Victor Anfuso
45. Môle Saint Nicolas

دووالیه در همان روز که پایگاه دریایی را به‌امریکائیان عرضه کرد بی‌آنکه به‌موعد پایان یافتن عمر مجلسین که در قانون اساسی ۱۹۵۷ مشخص شده بود توجهی بکند. انحلال پارلمان دو مجلسی را اعلام داشت. دووالیه دستور داد که انتخابات یك مجلسی در ۳۰ آوریل انجام شود. قانون اساسی ۱۹۵۷ چنین اقدامی را پیش‌بینی کرده بود، اما نه قبل از بپایان رسیدن دورهٔ عادی مجلسین که در آوریل ۱۹۶۳ فرا می‌رسید.

وقایعی که دووالیه برآنها نفوذ یا اختیاری نداشت بار دیگر به‌سود او وارد میدان شدند. حملهٔ تبعید شدگان کوبایی به‌خلیج خوکها، در ۱۷ آوریل توجه دولت امریکا را به‌خود معطوف داشت و چون با شکست مواجه شد امریکا را در تمام نیمکرهٔ غربی به‌دفاع واداشت و دووالیه در موج احساسات ضد امریکایی که این اقدام بوجود آورد فرصتی برای جولان یافت.

از آنجا که حمله به‌کوبا به‌این زودی پس از عرضهٔ مول‌سن نیکلا برای تأسیس پایگاه دریایی وایستگاه دریایی بعمل آمده بود، بعضی تصور کردند که امریکا این عملیات را از آن نقطه هدایت کرده است، بزودی تأیید شد که مهاجمان در امریکای مرکزی تعلیم دیده و از همانجا دست به‌حمله زده‌اند.

با اینهمه در شمال غربی هائیتی نیز عملیاتی در جریان بود.

نویسندهٔ هایی‌تیایی ژاك‌الکسیس که سر راه سفر خود از مسکو و پکن به‌هائیتی در کوبا توقف کرده بود، کوشید که در سی‌ونهمین سالگرد تولدش در ۲۲ آوریل همراه چهارنفر دیگر پنهانی به‌هائیتی وارد شود. او از باراکوئا[۴۶] در کوبا از تنگهٔ ویندوارد گذشت و به مول‌سن نیکلا وارد شد. آلکسیس که همیشه در کتب خود در اعتلای وضع دهقانان کوشیده بود دهقانی بدو خیانت کرد. دهقان که از عواقب امر می‌ترسید ورود او را به‌مقامات محلی اطلاع داد.

یك گروهان کوچك نظامی که راههای مول را بایك توپ قدیمی محافظت می‌کرد، پنج مسافرتازه‌وارد را بازداشت کرد. علاوه برآن بسته‌ای نشریات و بیست هزار دلار ارز از آنها به‌غنیمت گرفت. بعضی از دوستان آلکسیس بعدها اظهار داشتند که این پول‌ها حق‌التألیف چهار کتاب او بوده است. اما پاره‌ای نیز به‌تأکید واصرار آن

46. Baracoa

را کمك به‌کمونیستها خواندند.

تازه‌واردان با طناب کنفی دست و پایشان بسته و به‌درون سلولی در مول انداخته شدند. و گروه منتخبی از تونتون ماکوتها و افسران ارتش از پورت‌اوپرنس به‌محل اعزام شدند تا «کار را فیصله دهند.» دار و دستهٔ الکسیس به‌محوطه‌ای پوشیده از علف در مقابل قلعهٔ قدیمی انگلیسی سن‌جرج کشانیده شدند. دهقانان و ولگردان به‌تحریك و ترغیب تونتون ماکوتها به‌صورتی که واقعاً به‌رفتار دژخیمان قرون وسطی می‌مانست، آنها را سنگسار کردند. چشم راست الکسیس از کاسه بیرون پرید. و وقتی سنگباران تمام شد هرپنج نفر یا کشته شده بودند، یا در شرف جان سپردن بودند.

دووالیه فرمانی صادر کرد و مبلغ یکصد هزار دلار برای هزینه‌های انتخابات مجلس در روز ۳۰ آوریل تخصیص داد. کلیهٔ داوطلبان انتخاباتی از طرفداران او بودند وتفاوتشان فقط در میزان وفاداری و ایمانشان به رهبر بود. تمام بازیهای زد و خورد خروسها در روز انتخابات تعطیل شد و هرچند که روز یکشنبه بود کلیهٔ کارمندان ادارات بنابه‌دستور سر کار حاضر شدند. نشریهٔ هفتگی اودیپ[47] که مدیر آن ژان‌ماگلوار یکی از طرفداران دووالیه بود، نوشت: «باید اذعان داشت‌که مردم نه‌فقط برای انتخاب‌نمایندگان خود بلکه همچنین به‌منظور تأیید سیاست پرزیدنت دووالیه به‌پای صندوقهای رأی می‌روند.»

در شب قبل از انتخابات نشانه‌هایی مشهود بود، حاکی از آنکه انتخابات صورت عادی نخواهد داشت. وقتی پل‌کندی[48] خبرنگار نیویورك‌تایمز در هتل اولفسون[49] مشغول صرف شام بود سرگرد پلیس ژان‌بووار[50] به‌او اطلاع داد که نباید شبانه هتل را ترك کند و صبح روز بعد نیز با هواپیما از کشور خارج خواهد شد. کندی پیش از آن نیز در زمان حکومت ماگلوار یك‌بار از هائیتی اخراج شده بود. اما دو روز بعد ماگلوار خود از کشور اخراج گردید و کندی که به‌هنگام ورود ماگلوار به‌جامایکا حضور داشت از این موضوع خشنود گشت. ابتدا دلیل اخراج کندی ذکر نشد. اما بعد به‌او گفته

---

47. œdipe
48. Paul Kennedy
49. Oloffson
50. Jean Beauvoir

شد که دولت از آن بیم دارد که او «مطلب مضحکـی» در خصـوص انتخابات بنویسد که بعد معلوم شود فقط تعبیر شخصی او بوده است.
در کاپ‌هایی‌تین، مأموران دولتی اصرار داشتند که حتی اتباع امریکایی که در برنامه‌های محلی کمکهای فنـی کار مـی‌کنند، در انتخابات رأی بدهند. پاره‌ای نیز با اکراه به‌این‌کار تن درمی‌دادند. بسیار کم بود، تعداد رأی دهندگانی که نام دکتر فرانسوا دووالیه را که در پای اوراق رأی چاپ شده بود، عجیب بپندارند.
در ساعات آخر شب شایع شد؛ دکتر دووالیه که دوسال به‌پایان مدت ریاست جمهوریش مانده بود اعلام کرد که برای شش سال دیگر به‌ریاست جمهوری انتخاب شده است. زیرا که نامش در پای کلیـهٔ اوراق رأی بوده است. در چهارم ماه مه، ماکس دوپلسیس[51] رئیس دیوانعالی کشور به‌هیأت نظارت انتخابات اعلام کرد که دووالیه به راستی برای بار دیگر انتخاب شده است. جمعیتهایی فراهم آمد تا در جلو کاخ اجتماع کنند و این خبر را به‌رئیس جمهوری تهنیت گویند. رئیس دیوانعالی کشور ضمن بیانات خود گفت:

«مهم آنست که بلافاصله حتی قبل از شمارش آرایی که داوطلبان بدست آورده‌اند بر اصلی تأکید کنیم که نه‌تنها تازگی ندارد بلکه اساس حاکمیت ملی است. این اصل را می‌توان به‌این شکل تشریح کرد: اعضای هیأت نظارت برانتخابات وقتی خـود را در برابر قانون انتخاباتی می‌یابند که به‌نظرشان ناقص است حق دارند که تمایلشان را برای تکمیل آن قانون ابراز دارند و شخص یا گروهی از اشخاص را که انتخابشان پیش‌بینی نشده است به‌مناصبـی منتصب کنند، همینکه به‌ماهیت غیر عینی این اصل پی بردیم درك این مسئله آسان خواهد بود که انتخاب‌کنندگان استان پورت‌اوپـرنس با انتصـاب فرانسوا دووالیه به‌سمت ریاست جمهـور برای یك دورهٔ دیگـر، در حدود اختیارات خود عمل کرده‌اند.»

سه‌روز بعد هیأت نظارت برانتخابات تشکیل جلسه داد و بااین امر موافقت وانتخاب مجدد پرزیدنت دووالیه را اعلام کرد و نیز خبر داد دووالیه یك میلیون و سیصد هزار رأی داشته است. حزب او،

51. Max Duplessis

حزب اتحاد ملی، تنها حزب قانونی هائیتی اعلام شد و البته کلیهٔ پنجاه و هشت کرسی مجلس نیز در اختیار طرفداران دووالیه قرار گرفت.

مجلس جدید، انتخابات (چهاردهم مه ۱۹۶۱) را تصویب کرد و دووالیه در پاسخ گفت: «من به‌ارادهٔ ملت تسلیم هستم زیرا در مقام یك فرد انقلابی، حق چون و چرا با آرای‌مردم ندارم.» حتی نیویورك‌تایمز در سرمقاله خود نوشت: « امریکای لاتین طی تاریخ خود انتخابات ساختگی و نیرنگ‌آمیز بسیار دیده است، اما هیچیك از آنها به‌پایهٔ انتخاباتی که اندکی پیش در هائیتی صورت گرفت، گستاخانه و موهن نبوده است.»

کمیته‌ای به‌منظور جمع‌آوری صد هزار دلاربرای جشن «عظیمی» به‌مناسبت مراسم تحلیفی که قرار بود در ۲۲ ماه مه برگزار شود تشکیل شد. این کمیته چکی به‌مبلغ ۷۷۳۴۰ دلار صادر کرد که معلوم شد، کافی است. دولت هرکامیون یا کشتی که بدست می‌آورد بکار می‌گرفت. این وسایل از شرکتهای خارجی و مؤسسات خیریه، و مردم عادی به‌بیگاری گرفته می‌شد تا سیل دهقانان، پورت‌اوپرنس را فرا گیرد.

همینکه کامیونها روستائیان را در پورت‌اوپرنس تخلیه می‌کرد آنها به‌رغم نبودن وسایل بهداشتی در شهر پراکنده می‌شدند. هرجا که می‌توانستند می‌خوابیدند و غذای مشترك خود را در تابه‌های کوچك حلبی روی آتشهای روباز می‌پختند. پاره‌ای از آنها اول‌بار بود که شهر را می‌دیدند و در مقابل شگفتیهای آن بهت‌زده ودهان گشاده می‌ماندند. بعضی به‌جای عبور از خیابان در جلو چراغهای چشمك‌زن عبور پیاده که آنها را می‌آزرد می‌ایستادند. آنها می‌رقصیدند و ترانه‌هایی نظیر: «پاپا دووالیه پای خود را در زمین فرو کن.» می‌خواندند و هرچند که باران می‌بارید کارناوال سه‌شنبهٔ مقدس دیگری برپا شده بود.

دولت اعلام کرد که سیصد هزار نفر برای این مراسم در پورت‌اوپرنس جمع شده‌اند. شکی نیست که ازدحام عظیمی بود، دریایی از کلاههای حصیری و پرچم و علم. اما با تخمین مطمئن‌تری عدهٔ آنها صد هزار نفر ارزیابی شده است.

دووالیه کلاه‌خود خود را برداشت و کلاه سیلندر برسر گذاشت و فراك پوشید و حمایلی قرمز و آبی برشانه افکند. هرچند که گارد

افتخار در جلو در اصلی انتظار او را می‌کشید ازدری جانبی به‌عمارت مجلس وارد شد و در حالی‌که دستش را به‌علامت سلام اولمپیك بلند می‌کرد، سوگند خورد. غیبت نیوبگین، سفیر امریکا در این مراسم نمایان بود، او برای «تبادل‌نظر» به‌واشنگتن رفته بود تا در این مراسم حضور نداشته باشد. اما سرهنگ هینل با لباس افسر نیروی دریایی و دیویدتامسن[52] دبیر دوم سفارت به‌نمایندگی دولت امریکا در مراسم شرکت داشتند.

52. David Thomson

۱۲ دیکتاتور چهرهٔ واقعی خود را به‌جهانیان نشان می‌دهد

در ۲۸ ماه مه ۱۹۶۱ روزنامهٔ نیویورک‌تایمز نوشت که مقامات هائیتی «تهدید می‌کنند که اگر امریکائیان متعرض آنها نشوند هائیتی در سازمانهای بین‌المللی از امریکا پشتیبانی نخواهد کرد...» (و منظور از متعرض شدن راهنمایی آنها به‌سوی مقدماتی‌ترین هدفهای ترمیم و احیای اجتماعی در برابر کمکهای مالی است.)

در این مقاله همچنین گفته شده بود که قیمت پشتیبانی هائیتی در نیمکرهٔ غربی ادامهٔ کمك(به‌میزان سالی۱۲/۵ میلیون دلار) وابقای هیأت نمایندگی نظامی امریکا در آن کشور است. ظاهراً دووالیه در همهٔ نیرنگهای خود پیروز می‌شد، یا نیرنگها چنان ترتیب می‌یافت که او پیروز شود.

اما در شب سی‌ام مه عمر سی و یك سالهٔ حکومت ژنرالیسم رافائل تروخیلو برجمهوری دومی‌نیکن ناگهان پایان یافت. اتومبیل بی‌نشان وبی‌اسکورت او که راننده‌ای آن را می‌راند، با گلوله‌های مسلسلی سوراخ سوراخ شد و یکی از گلوله‌ها دیکتاتور را که به‌وعدهٔ ملاقاتی با معشوقهٔ جدیدی می‌رفت از پا درآورد. این حقیقت که ضارب از نزدیکان تروخیلو و از «طرفداران بظاهر وفادار» او بوده است، بدل هایی‌تیایی او، یعنی دووالیه را نگران‌کرد و سخت به‌وحشت انداخت.

دووالیه دستور داد که تا هفته‌ها پس از این واقعه کوچکترین

اطلاعاتی را که از آن سوی مرز بدست می‌آید فوراً برای او بیاورند. ساعتها به‌مرور وقایع آخرین روزهای تروخیلو می‌نشست و به‌آنها فکر می‌کرد بطوری‌که یکی از آجودانهای او بعدها فاش ساخت تنها تسلایی که این واقعه برای او داشت این بود که با مرگ تروخیلو منطقهٔ بیمار و تب‌آلود دریای کارائیب به‌آشوب وناپایداری بزرگتری کشانده می‌شد، که به‌حکم منطق به‌همکاری بیشتر ایالات متحد منجر می‌گردید.

شاید این مدرك مثبت مرگ‌پذیری تروخیلو بود که پاپادك را به‌افراطهای پی‌درپی بعدی خود کشانید. معهذا ممکن است که این افراطها از کیفیات ذاتی‌حکومتهای دیکتاتوری‌باشد. به‌هرحال دووالیه به‌تمایل شدید دائمی کردن حکومت خود تسلیم شد و پس از آنکه هنوز چهار سال از عمر قدرتش نمی‌گذشت به‌کاری به‌راستی عظیم دست زد و آن ساختن دهکدهٔ دووالیه ویل[1] بود.

او محل آن را دهکدهٔ کوچك زیبای کاباره[2] انتخاب کرد که در فاصله بیست میلی شمال پورت‌اوپرنس واقع شده است. می‌خواست اینجا نمایشگاهی برای «دووالیریسم» بنا کند، نمایشگاهی که در آن هرآنچه خاص هائیتی است با هرآنچه مترقی، جدید و پرتحرك است متحد گردد. جهانگردان گروه گروه به‌تماشای «زندگی حقیقی هائیتی» و پلاژهایش، کارخانهٔ سیمانش و تصفیه‌خانه‌های الکل و نیشکرش خواهند آمد. وعده داده می‌شد که طرحهای مادر دیگری نظیر طرح دووالیه ویل مانند کانالهای آبیاری اجرا شود.

در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۶۱ لوکنر کامبرون[3] همان طرفدار جوان و جاه‌طلب دووالیه که نمایندهٔ قصبهٔ کاباره در مجلس نمایندگان بود، دهکده را در نقش جدید آن افتتاح کرد. پاپادك در سخنرانی تشکر-آمیز خود ضمن مطالب دیگر از دهقانان خواست که: دهکده را به صورت گل سرسبد شهرهای هائیتی درآورند که هنر عمده‌اش جلب رضایت جهانگردان باشد. و حتی به آنها وعده داد که خود در آنجا خانه‌ای بسازد و اغلب به دیدار آن برود و گفت که «از سرچشمهٔ گرم غیرت شما نیروی جنگنده‌ام را که هرگز رام نشده و رام نخواهد شد تجدید حیات خواهم بخشید و اعتقاداتم را باکلیهٔ امکانات نژادم،

1. Duvalierville
2. Cabaret
3. Luckner Cambronne

نیرومند خواهم ساخت.» کامبرون بلافاصله تبلیغاتی را که زمینه‌اش از پیش آماده شده بود برای جمع‌آوری پول شروع کرد.

از کارمندان دولت، بازرگانان و کارکنان نیروهای مسلح کمکهای گشاده دستانهٔ ماهانه خواسته شد. اتاقکی برای اخذ عوارض در کنار جادهٔ دووالیه ویل برپا گردید. نمایندگان مجلس تصویب کردند که هر یك ماهانه ده دلار از حقوق خود کمك کنند، تحت این نظام همه ناچار از کمك بودند وگرنه تونتون ماکوتها به دیدارشان می‌آمدند. کمکهای مالی‌که به‌جنبش احیای ملی می‌شد نه حسابی داشت و نه در بودجهٔ کشور اعلام می‌گردید.

همینطور که بر دامنهٔ جنبش احیای ملی افزوده می‌شد، تقاضای مبالغ یکجا شروع شد. کمك یك کمپانی بزرگ به نیم میلیون دلار بالغ گردید. اما جامعهٔ بازرگانان تنها منابع کمك نبودند. حتی اطفال مدرسه که والدینشان آنها را با فداکاری به مدرسه می‌فرستادند ناچار بودند که داوطلبانه هر نفر یك دایم (ده سنت) بپردازند.

این آغاز روزهای طلایی پلیس مخفی دووالیه بود. مردم هائیتی که زمانی دومی‌نیکنی‌ها را به‌گناه تن دادن به‌نظام دیکتاتوری تروخیلو به باد تمسخر می‌گرفتند و به تحقیر با هم نجوا می‌کردند، اکنون درست در راه آنها قدم می‌گذاشتند. رانندگان تاکسی و نظایر آنها که با مردم آمیزش می‌کردند جاسوسان بالقوه تلقی می‌شدند و بعضی نیز به راستی جاسوس بودند. تونتون ماکوتها در پایتخت سر و وضعی پیدا کردند. حتی در شب عینك سیاه به چشم می‌زدند و علامت مشخصشان این بود که برجستگی برسرین داشتند. در روستاها افراد ذخیره وطرفداران دووالیه باهمکاران شهرنشینشان همچشمی‌می‌کردند. اما چون دووالیه جز به مطمئن‌ترین نوکرانش اسلحه نمی‌داد، این گروه‌تپانچه‌ها وتفنگهای‌چوبی می‌بستندکه‌سمبل‌قدرت نوبنیادشان‌بود.

وضع قانونی تونتون ماکوتها به دقت روشن نبود. تقریباً همهٔ کارمندان دولت به این گروه تعلق داشتند و بطور اضافه بر برنامه، به‌خدمت دعوت می‌شدند. بعضی کمك هزینه‌ای ماهیانه از قرار سی تا پنجاه دلار می‌گرفتند. اما پاره‌ای دیگر فقط برای امتیازات و وجههٔ این شغل و برای جواز نانوشته‌ای که به آنها اجازه می‌داد خودستایانه راه بروند، دزدی کنند و حتی گاه بی‌مجازات آدم بکشند، به این شغل می‌پرداختند.

گروههای ذخیره در اوایل ۱۹۶۱ در گونائیو خانه‌ها را بازرسی می‌کردند و به بازرگانان زور می‌گفتند و مبلغ کمك هر يك را به جنبش احیای ملی تعیین می‌کردند. بازرگانی وعدهٔ پنجاه دلار داد اما چکی به مبلغ ده دلار فرستاد. چك با تقاضای ۱۰۰۰ دلار پس فرستاده شد. هرگاه بازرگانی در پرداختن وجه اکـراه نشان می‌داد، ضمن عبور از خیابان دستی بر شانه‌اش می‌خورد و به دفتر کامـبرون در ادارهٔ جنبش احیای ملی برده می‌شد و اگر زبان به اعتراض می‌گشود با اعمال زور روبرو می‌شد و ناچار بپرداختن باج بود.

معهذا حتی سازمان جنبش احیای ملی از فساد و رشوه‌خواری مبری نبود. بعضی از تونتون ماکوتها به نام کامبرون برای خود پول می‌گرفتند. کسانی که رفقای متنفذ داشتند کمك نمی‌کردند. بازرگانی وقتی چك بی‌محلش با امضای وصول‌کنندهٔ آن چك که معشوقهٔ یکی از صاحب‌منصبان طراز اول دووالیه بود، برگشت خورد به خشم آمد.

شایعه‌ای پیگیر پراکنده شد کـه در زیر زمیـن کاخ، اتاقـی مخصوص شکنجه دایر است و بسیاری از اشخاص در برابر معمـای «پول دادن یا ندادن» ترجیح‌می‌دادند که‌شخصاً به‌دیدن این‌اتاق نروند. از کسانی‌که شایع بود به‌این اتاق برده شده‌اندکمترکسی سالم بازگشته بود. بعضی از طرفداران سابق دووالیه مدعی بودند که دیوارهای اتاق از کف تا ارتفاع شانه رنگ قهوه‌ای دارد تا ترشح خون ظاهر پاکیزهٔ آن‌را آلوده نکند.

لوکنرکامبرون به‌صورت‌سمبل‌دووالیریسم درآمد. اوزمانی‌قاعدهٔ طلایی خود را در خصوص چگونگی حمایت يك‌نفر هاییتیایی از رئیس جمهور خود برای نمایندگان مجلس تشریح کرده بود: «يك طرفدار خوب دووالیه همیشه آماده است که فرزندان یا پدر و مادر خود را در راه رئیس جمهور فدا کند.»

یکی از اقدامات جالبش این بود که هرچند تلفنها کار نمی‌کرد، صورت‌حسابهای تلفنی مربوط به‌چند سال پیش را برای مشترکیـن می‌فرستاد. بعضی از این صورت‌حسابهای تلفنهایی که وجود نداشته است تا پانصد دلار بالغ می‌شد. کامبرون توضیح می‌داد که وقتی این مطالبات‌وصول‌شود سیستم تلفنی‌نیز به‌وضع‌قابل‌استفاده درخواهدآمد.

هروقت که حاضر می‌شد با خبرنگاران جراید ملاقات کند، آنها را در اتاق خود که به‌دستگاه تهویه مجهز بود، در پشت میزی که سه

تلفن روی آن قرار داشت می‌پذیرفت و انگشتری طلا به‌انگشت، ساعتی طلا به مچ و لباس سیاه گرانقیمتی به‌تن، از آنها پذیرایی می‌کرد. اغلب سرهنگ ژاک‌لاروش[4] کنار دست او به‌خوش‌خدمتی مشغول بود. او گستاخانه کامبرون را به‌عنوان یکی ازعناصر «نسل پرتحرک‌جدید» توصیف می‌کرد. کامبرون اغلب چهره‌ای عبوس و درهم داشت که البته به‌دیدن پول نقد از هم باز می‌شد.

پیش از آنکه خبرنگاران‌اظهاری بکنند، تلفن‌کاخ را برمی‌داشت و با دووالیه تبادل‌نظر می‌کـرد ــ سیستم تلفنی که او را با اعضای کابینه مربوط می‌ساخت کار می‌کرد ــ در این موارد نیز قیافهٔ جدی او یکسر خندان بود. مکالمهٔ او همیشه با این کلمات که به‌تندی ادا می‌شد خاتمه می‌یافت: بله قربان، بله‌بله جناب رئیس جمهور![5] سپس تلفن را به‌جای خود می‌گذاشت و مطالبی از این قبیل بیان می‌داشت:

«طرح دووالیه ویـل پاسخ مردم هائیتی است بـه‌دعوت رئیس جمهورشان. کلیهٔ مردم هائیتی تصمیم گرفته‌اند که دست به‌دست هم دهند و به‌دولت خودکمك کنند تا دولت آنها را از بیچارگی وگرسنگی نجات بخشد. هرکس، بقدر توانایی خود کمك می‌کند تا وضع اقتصاد کلی کشور بهبود یابد.

دووالیه ویل طرحی مادر است تا امکانات ما را بیازماید. این طرح ظرف شش‌ماه کامل خواهد شد. اینجاست که دهقان هایی‌تیایی بیش از هرجای دیگر برکوشش خود متکی است. این تلاشی داوطلبانه است. مردم کمك می‌کنند، آنها می‌دانند که دولت پولی برای این‌کار ندارد. این طرح جزو بودجهٔ دولت نیست. مردمند که با علاقهٔ خود با رئیس جمهورشان هرچه دارند در میان می‌گذارند.

آنچه داده می‌شود قابل احصانیست. مردم تلاش خود را تقدیم می‌کنند یا سنگ و بلوك سیمانی یا چیزهایی کـه قابـل ثبت نیست عرضه می‌دارند. ما در دووالیه ویل طرحهایی برای کویهای مسکونی و همه‌نوع وسایل و امکانات برای جلب جهانگردان داریم. می‌خواهیم کاری کنیم کـه آنها بتوانند با زندگی واقعـی مردم هائیتی آشنا شوند...»

شش ماه بعد، دووالیه ویل دهکده‌ای بود با ساختمانهایی که با کندی تمام پیش می‌رفت و کارهای انجام شده در آن بسیار به‌ندرت

4. Jackes Laroche
5. «Oui, mon Excellence, oui oui mon Excellence!»

قابل رؤیت بود. یك بازار روستایی خالی و محقر اما مدرن در میان دریایی از سنگ و آجر پاره ساخته شده بود و شروع ساختمان، عمارتهای یك ردیف متلوار بچشم می‌خورد. کارگران سنگهای تراشیده رابه‌اینسو وآنسومی‌کشاندند. فعالیتی‌بوداماچیزی‌دیده نمی‌شد. مهمترین عنصر قابل رؤیت تختهٔ اعلان بزرگی بودکه نقشه‌های مربوط به‌آیندهٔ نامعلوم دووالیه ویل بنمایش گذاشته شده بود.

ارنست بیامبی[6] سرهنگ سابق ارتش که در دوران اعتصاب محصلین، مشمول تصفیه شده بود در اواخر ماه اوت در توطئه‌ای برای قتل دووالیه نقش اصلی را داشت. پس از اخراجش از ارتش دوستان و خویشاوندانی که در اطرافیان طراز اول دووالیه نفوذی داشتند با او تماس گرفتند و نقشه‌شان را با او در میان گذاشتند. لویی دژوا از تبعیدگاه خود در ونزوئلا دونفر فرانسوی را به هائیتی فرستاد تا با بیامبی تماس بگیرندو در سازمان دادن و تهیهٔ مقدمات این قتل او را کمك کنند. یکی از آنها آندره ریویر[7] ستوان ارتش فرانسه بود که در هندوچین جنگیده بود و دیگری کلودمارتن[8] که‌در لژیون خارجی سرجوخه بود.

ریویر و مارتن سه‌مسلسل و مواد منفجره باخود آوردند. نقشه بسیار ساده و عبارت از این بود که دووالیه را خارج از قصر پیدا کنند و او را هدف قرار دهند. اما بعضی از توطئه کنندگان بسیار نگران بودند، ریویر و مارتن بعدها شکایت داشتند که هربار که تپانچه‌ای به‌دست کسی می‌دادند، کاری خلاف برنامه و پیش از موقع انجام می‌داد.

رولان ریگو[9] پسر دندانپزشکی که‌طی اعتصاب دانشجویان‌ناپدید شد شنید که دووالیه اغلب بطور ناشناس همراه دو دخترش به‌سینمای درایوین در جادهٔ دلماس[10] می‌رود. ریگو اسلحه برداشت و نزدیك به یك ماه همه‌شب به‌آنجا می‌رفت و چنان موضع می‌گرفت که به هر اتومبیل در هنگام ورود طوری مسلط باشد که بتواند تیراندازی کند.

---

6. Ernst Biamby
7. André Rivière
8. Claude Martin
9. Roland Rigand
10. Delmas

یك شب اریك بریر[11] یك تکنیسین جوان اولی‌وتی[12] شنید که دووالیه از بولوار هاری ترومن عبور خواهد کرد. او ریگو را پیدا کرد و دونفری به‌شکار رفتند. در کنار خلیج از محل دووالیه جویا شدند و دانستند که دووالیه اصلا از کاخ بیرون نیامده است. تونتون ماکوتها سؤال این دوجوان را به دووالیه گزارش دادند و بلافاصله تحقیقات شروع شد.

ژوستن ناپلئون[13] که در زمینهٔ مواد منفجره در فعالیتهای زیرزمینی کارشناس بود اولین کسی بودکه‌دستگیر شد و تحت شکنجهٔ پلیس نام اریك‌بریر را فاش ساخت. پلیس پدر بریر را که کارمند ادارهٔ مالیات بود دستگیر کرد و نگهبانی برخانهٔ آنها گمارد. وقتی اریك برای تحقیق از ناپدیدشدن پدرش آمد، او نیز دستگیر و به قلعهٔ دیمانش برده شد. ریگو به‌سفارتخانهٔ یکی از کشورهای امریکای لاتین پناهنده شد و بعدها از مرز گذشت و به نیویورك رفت.

اریك بریر چنان سنگدلانه مورد شکنجه قرار گرفت که بنا به گزارشی که در آن زمان تهیه شده بود افسر پلیسی به‌دیدن اندام خونین او که از جلو سلول پدرش روی زمین کشانیده می‌شد تعادل خود را از دست داد. پدر بریر را وادار کردند که وقتی پسرش را زیر ضربات چوب در اتاق بالا به‌قتل می‌رساندند به‌ضجه‌های اوگوش کند.

یك افسر پلیس که نسبت به توطئه‌کنندگان احساس همدردی داشت به‌آنها اطلاع داد که نقشه‌شان کشف شده است. ریویر و مارتن از کشور خارج شدند و بعدها روابط خود را با دژوا که در ونزوئلا بود قطع کردند ودر جمهوری دومی‌نیکن به مهاجران هائیتی پیوستند.

تونتون ماکوتها توطئه‌کنندگان را محاصره کردند و بیامبی و برادرانش روژه، سروان‌سابق دانیل بوشرو[14] وسروان شنون میشل[15] و فردریك بوشرو داروساز و ژرارلافونتن[16] را دستگیر کردند. چند نفر دیگر به‌سفارتخانه‌ها پناه بردند. ارنست بیامبی در ۱۹۶۲ در دادگاهی نظامی محاکمه و محکوم به‌مرگ شد. یك ماه بعداز طریق

11. Eric Brière
12. Olivetti
13. Justin Napoléon
14. Daniel Bouchereau
15. Chenon Michel
16. Gerard Lafontant

شفاعت دوستان متنفذ مورد عفو قرار گرفت. همینکه از زندان آزاد شد با خانواده‌اش در سفارت دومی‌نیکن متحصن گردید و سپس جواز خروج از کشور به‌او و خانواده‌اش داده شد.

متعاقب دستگیری دستهٔ بیامبی تغییرات مهم دیگری در ارتش روی داد، ژنرال مارسرون به‌سفارت هائیتی در پاریس منتصب‌گردید. گفته شد که دووالیه از رقت قلب او در ماجرای بریر ناراضی بود و سرهنگ ژان رنه بوسیکو[17] به‌جای او به‌ریاست ستاد ارتش گمارده شد. دووالیه گفته بود که مارسرون با «وفاداری و اشتیاق» بسیار خدمت کرد. و اضافه کرده بود که: «اما در کشور گرمی مثل هائیتی ژنرالها زود خسته می‌شوند و احتیاج به استراحت دارند.»

سرگرد گراسیاژاك[18] به‌جای کلودریمون به فرماندهی گارد کاخ منصوب شد. سرگردفردریك م.آرتی[19] ریاست پلیس‌را از دانیل‌ بووار تحویل‌گرفت و پنج‌سرهنگ، یك سرگرد ویك سروان بازنشسته شدند.

جنبش احیای لوکنر کامبرون که محرك و مشوق اعمال خلاف قانون تونتون ماکوتها بشمار می‌رفت مسبب رسواییهای مکرر و موجب ایجاد کشمکشی روزافزون با امریکا شد.

یکی از ملوانان یك کشتی تجارتی امریکایی درپورت‌اوپرنس به‌گناه مستی دستگیر و دوازده روز زندانی شد.تا اینکه سفارت‌امریکا پنهانی از ماجرا مطلع شد و برای آزادیش اقدام کرد. جسد پاسدار شب یك مؤسسهٔ کمکهای بین‌المللی در حالی پیدا شد که خفه شده و اندامش با گلوله سوراخ سوراخ شده و به‌سیم خاردار آویخته شده بود.

جهانگردی امریکایی سه‌بار پیشنهاد رانندهٔ تاکسی‌ای را که اصرار داشت او را به‌مقصد برساند رد کرد و به‌راه خود ادامه داد، راننده با سماجت می‌خواست بداند که او به‌کجا می‌رود و جهانگرد با عصبانیت به‌او گفت که فضولی نکند. مرد امریکایی پنج ساعت در زندان ماند و جز با دخالت سفارت امریکا آزاد نشد.

ماجرایی باعث پدید آمدن‌کدورتی شخصی بین سرهنگ دریایی هینل و دووالیه شد. پسر دوازده سالهٔ سرهنگ به نام مایکل[20] که از خانه‌اش با اتوبوسی به‌مدرسه‌اش در پورت اوپرنس می‌رفت اشاره‌ای

17. Jean - René Boucicault
18. Gracia Jacques
19. Fredric M. Arty
20. Michael

کرده بود که به‌نظر رانندهٔ اتوبوس که از مأموران تونتون ماکوت بود توهین به‌دولت آمده بود. رانندهٔ اتوبوس مسیر خود را ترك کرد و مستقیماً به‌کاخ ریاست جمهور رفت و پسر را به‌گارد مخصوصی که وظیفه‌اش تحویل گرفتن مخالفان از تونتون ماکوتها بود، تحویل داد. هنگامی‌که او را به‌داخل کاخ می‌بردند، پسرك اعتراض کرد و گفت که پسر سرهنگ هینل است، ژان کلود دووالیه[21] پسر رئیس جمهوری که او را می‌شناخت گفته‌اش را تأیید کرد که او به‌راستی پسر سرهنگ هینل است. در نتیجه آزادش‌کردند. اما هینل در همین زمان ازدستگیر شدن پسرش مطلع شد و سخت به‌خشم آمد. می‌گویند که گفته بود اگر پسرش فوراً آزاد نشده بود با نیروهایش به‌کاخ حمله می‌کرد. کارمندان سفارت امریکا با اعتراض به در کاخ رفته بودند ولی مایکل آزاد شده بود. واشینگتن طی دو یادداشت رسمی از هائیتی خواست که رسماً عذرخواهی کند، اما جوابی دریافت نکرد. از آن روز به بعد روابط هیأت مستشاری امریکا و پاپادك رو به‌وخامت گذاشت.

سرانجام دعوایی که برسر نحوهٔ مصرف کمك مالی امریکا بوجود آمد وضع را بحرانی کرد. از پایان سال مالی امریکا (سی‌ام ژوئن) به این طرف اعتباری برای کمك به‌دولت هائیتی تأمین نشده بود. معهذا اجرای طرحهایی که اعتبار آنها از محل کمکها تأمین می‌شد و قبلا به تصویب رسیده بودادامه‌یافت، دولت امریکا اقدامی نمی‌کرد و امیدوار بود که از این طریق به دووالیه بقبولاند که نوعی تضمین باید موجود باشد. امریکا می‌خواست نوعی نظارت برای «جلوگیری از اسراف، و رشوه‌خواری» برقرار شود.

شکایتهای دیگری نیز بود. دولت امریکا انتخابات علناً ساختگی آوریل ۱۹۶۱ را غیر قانونی می‌دانست و حاضر نبود سیل پول خود را در مملکتی سرازیر کند که درآمدهای انحصار دخانیات و جنبش احیای ملی را وارد بودجه نمی‌کند و به‌مصارف مختلف به ظاهر سیاسی می‌رساند و پاسخگویی به‌احتیاجات عمرانی اساسی کشور را به‌عهدهٔ کمکهای خارجی می‌گذارد و مهمتر از همه از تجاوز به‌حقوق بازرگانان و اتباع‌امریکایی که با جنبه‌های‌عجیب و غریب‌دووالیریسم تصادم می‌کردند خشنود نبود.

دولت هائیتی معتقد بود که دولت امریکا باید پول بدهد و هائیتی را در مصرف آن آزاد بگذارد. دووالیه هرگونه ترتیب دیگری

21. Jean - Claude Duvalier

را تجاوز به‌حق حاکمیت هائیتی تلقی می‌کرد و کشمکشهای گذشته از این قبیل همه با پیروزی دووالیه حل شده‌بود. در واشینگتن بسیاری معتقد بودند که ابقای حکومت دووالیه با هدفهای «اتحاد برای پیشرفت» مغایر است. قسمتی از اختیارات دولت امریکا در اتخاذ تصمیمات مربوط به‌سیاست خارجی با تصویب اصلاحیه دیرکسن[22] در کنگره الغا شده بود. دراین اصلاحیه تصریح شده بودکه هرگاه‌کشوری تعهدات خود را نسبت به مؤسسات بازرگانی امریکایی یا اتباع عادی امریکا اجرا نکند، از کمکهای مالی امریکا محروم خواهد شد.

نمونه‌ای از این قبیل اجحافهای جاری مربوط به‌شرکت «خدمات عمرانی امریکا» بودکه مرکزش در کالیفرنیاست. این شرکت مهندسی پیمانکار، از دسامبر ۱۹۶۰ در هائیتی در سازمان عمران درهٔ آرتی بونیت ODVA که اعتبارات آن از محل کمکهای امریکا تأمین می‌شد به‌کارهای مختلف مشغول بود. پیمانهای این شرکت به‌مبلغ دویست هزار دلار، شامل ساختن کارخانهٔ خشك‌کردن برنج و کارخانهٔ کنسرو و قوطی‌سازی و یك اسکله و غیره بود.

این شرکت شکایت داشت که دولت هائیتی برخلاف تعهد خود برای مهندسان، محل سکونت تأمین نکرده است و ترخیص ماشینهای ضروری را از محل‌گمرك به تعویق انداخته‌است. و درپرداخت‌دستمزد کارگران محلی تا دوماه تأخیر روا داشته و از این راه موجب نارضایی آنها شده است. ماجرای دیگری ضمن ساختمان اسکله‌ای در سن مارك بوجود آمد. به یکی از مهندسان به نام آلبرت وان‌زی‌وردن[23] اطلاع داده شد که فلیکس دویون[24] رئیس جدید پلیس منطقه می‌خواهد بااو ملاقات کند. وان زی‌وردن به‌اتفاق سرکارگرش به دفتر کار او رفتند.

دویون به‌آنها گفت که مشکلی برایشان پیش‌آمده است اما او به آنها کمك خواهد کرد تا آن را از میان بردارند. او گفت که عده‌ای از مهندسان و پیمانکاران اهل هائیتی اعتراض کرده‌اند که چرا به شرکتهای امریکایی اینهمه کار داده می‌شود و تقاضایی به دووالیه داده‌اند که فعالیت شرکت را متوقف و وان‌زیوردن را از کشور اخراج کند و اضافه کرد که پرزیدنت دووالیه حل این مسئله را کلا به‌عهدهٔ او گذاشته است و او باید تصمیم بگیرد که آیا فوراً مقدمات اخراج

22. Dirkson
23. Albert van Zyverden
24. Felix Douyon

او را فراهم کند یا نه. وان زیوردن ماجرا را به‌این طریق گزارش‌کرده است:

«اما دویون توضیح داد که اگر چه او مدت درازی نیست که به ریاست پلیس گمارده شده است اما از طرحهای جالب بسیاری که ما در درهٔ آرتی بونیت اجرا کرده‌ایم اوصافی شنیده است و قصد ندارد که مرا از هائیتی اخراج کند. در واقع می‌خواست که مقالهٔ سراسر تحسینی در روزنامهٔ خود لاماس[25] در تجلیل از خدمات شرکت‌بنویسد تا علیه اعتراضهای آینده مقابله کرده باشد. او گفت کـه هم‌اکنون نزد دووالیه رفته و در بارهٔ این مسئله بحث کـرده و موافقت آقـای رئیس جمهور را جلب کرده است.

معهذا مسئلهٔ دیگری هم بود که آقای رئیس جمهور یادآور شده و به او دستور داده بود که ترتیبی بدهد تا شرکت کمکی به دووالیه ویل بکند.»

وان زیوردن گفت که او سپس از سرکارگر هایی‌تیائیش پرسیده بود که چه باید بکند و سرکارگر جواب داده بود که دویون مرد مقتدری است و ممکن است باعث زحمت فراوان شود و بهتر است که پول را بپردازد. وان زیوردن هم چکی به مبلغ دویست دلار امضا کرده و آن را به دویون داده بود و او نگاهی به آن انداخته و بی‌آنکه حرفی بزند دور شده بود.

روز بعد سرکارگر با نگرانی بسیار نزد زیوردن آمد و به او گفت که رئیس پلیس از دویست دلار پرداخت شده چندان خشنود نیست و به او توصیه کرد که صد دلار دیگر بپردازد تا اینکه دوستی رئیس پلیس را جلب کند تا او هم مشکلاتی از قبیل مسایل کارگری را که ممکن است پیش آید حل کند. این هم نوعی فروختن حمایت به طریق گانگسترهای امریکایی بود.

«چون دسته چکم را همراه نداشتم دو اسکناس پنجاه دلاری به سرکارگر دادم و او بلافاصله با اتومبیل من نزد رئیس پلیس رفت»

این بار دویون راضی بود و در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۶۱ مقاله‌ای در روزنامهٔ لاماس منتشر شد «این مقاله چنان ستایش‌آمیز بود که دیدم سیصد دلار بهدر نرفته است.»

یك ماه بعد وان زیوردن و مهندس دیگری به نام اد رید[26] در

25. Lamasse
26. Ed. Reed

محل اسکله مشغول کار بودند که اتومبیلی که رانندهٔ مخصوصی آن را می‌راند نزدیك شد. رئیس پلیس بود.

«او از اتومبیل پیاده نشد بلکه مرا به‌طرف خود خواند. دست او را فشردم و چند دقیقه‌ای با هم صحبت کردیم. سپس به من گفت که پرزیدنت دووالیه به او دستور داده است که چهارصد دلار دیگر از من‌بگیرد به‌او گفتم که برایم‌مقدور نیست و دیگر چیزی نخواهیم‌داد. آن‌وقت تصور می‌کردم که این مسئله ادامه خواهد داشت و نوعی اخاذی است. قبل از اینکه برود به من گفت: «امشب به‌منزل‌شما خواهم آمد.»»

آنجا بود که وان زیوردن «پشتیبان» خود را از دست داد. به اتفاق رید ناهار خوردند و وقتی به اسکله بازگشتند یك افسر و دو سرباز آنها را بازداشت کردند.

«آنها مرامتهم کردند که با اتومبیل‌دهقانی‌بومی رازیرگرفته‌ام. مرا به‌بیمارستان بردند و آنجا مردی بومی که بستری بود با انگشت به من اشاره کرد و گفت: «این همان کسی است که مرا زیر گرفت.» حال آنکه من اتومبیل نمی‌راندم و اصلا کسی را زیــر نگرفته بودم. اینها همه صحنه‌سازی بود.»

آن روز شنبه بود و وان زیوردن گفته بود که روز دوشنبه در محکمه حاضر شود. روز یکشنبه رئیس ODVA روژه کانتاو[27] به وان‌ـ زیوردن گفت که نگران نباشد. «او به من گفت اطمینان دارد که مسئله صحنه‌سازی است و او روز دوشنبه وکیل خود را با من به دادگاه خواهد فرستاد تا مسئله را فیصله دهد.»

وان زیوردن وقتی در دادگاه حاضر شد با نهایت تعجب مشاهده کرد که اصلا ذکری از حادثهٔ رانندگی نیست. «در عوض به ما گفتند به علت در دست نداشتن اجازهٔ کار باید از کشور خارج شویم و وقتی در خصوص اتهام زیرگرفتن آن مرد سؤال کردم به من گفتند که از تعقیب آن صرفنظر کرده‌اند.

«مسئلهٔ اجازهٔ کار را بارها به آقای کانتاو یادآور شده بودیم و او همیشه به ما اطمینان داده بود که نگرانی ما بیهوده است. من قریب یك سال پیش آن را از او خواستار شده بودم و او گفته بود که نیازی به آن نیست زیرا که ما برای دولت کارمی‌کنیم.»

پلیس وان زیوردن و رید را به اتومبیلی سوار کرد و آنها را به پورت‌اوپرنس برد و وان زیوردن را در اتاقی و رید را در سلولی

27. Roger Cantave

که سه نفر دیگر به اتهام جنایت در آن زندانی بودند محبوس کرد و هر چه رید داشت حتی کمربندش را گرفتند. آنها پس از چهار ساعت آزاد شدند و به‌سفارت امریکا رفتند و سپس از کشور خارج گردیدند.

بر سر ریچارد ج آربر[28] که او نیز تبعهٔ امریکا بود ماجرای مشابهی آمد. آربر توسط مؤسسه‌ای امریکایی[29] به منظور وصول مطالباتی که موعد پرداختشان سر رسیده بود استخدام شده بود. او به پورت اوپرنس وارد شد و چهار هفته‌ای را در وزارت دارایی به بحث دربارهٔ چگونگی صورت وضعیتها و بررسی مطالبات با طرفداران دووالیه گذراند. در شانزدهم دسامبر با دووالیه ملاقات کرد و بعدها در گزارش خود به سفارت امریکا این‌طور نوشت: «آقای رئیس‌جمهور نسبت به من رفتاری بسیار دوستانه داشت و موافقت کرد که هفتاد و پنج هزار دلار بپردازد. این ملاقات دو ساعت طول کشید...» بعدها آربر گفت که هروه بوایه[30] وزیر دارایی به او گفته است که در هجدهم دسامبر مراجعه کند و چك را دریافت دارد. «او همچنین اضافه کرد که می‌خواهد از هفتاد و پنج هزار دلار مبلغی کسر کند. اما تا تاریخ هجدهم‌دسامبر مبلغی راکه بایدکسرکند به‌من نخواهدگفت.» آن‌شب آربر به دو هتل مخصوص جهانگردان رفت و یکی از آنها را که ال رانکو[31] نام داشت پس از نیمه‌شب ترك کرد. به‌یك تاکسی که چند مسافر دیگر داشت سوار شد و آن تاکسی او را به پاسگاه پلیس برد. او از آنجا به پاسگاه دیگری منتقل شد و به زندان افتاد. روز بعد با دخالت سفارت امریکا آزاد شد و دستور خروجش از کشور صادر گردید.

مقامات هائیتی او را به اظهارات اهانت‌آمیز و زیانبخشی نسبت به دولت متهم کرده بودند. آربر این موضوع را انکار کرد. کوششهای دیگری برای دریافت وجه کرد و به این ترتیب خروج خود را از هائیتی به‌عقب انداخت و هر بار به او وعدهٔ پرداخت داده می‌شد. در ۲۲ دسامبر دانست که دولت هائیتی قصد پرداخت پول را ندارد و آن کشور را ترك کرد.

طی ماه نوامبر دولت امریکا اعلام کرد که سفیر خود را از هائیتی پس از یك‌سال خدمت در پورت اوپرنس به واشینگتن باز خوانده است.

---

28. Richard J. Arbour
29. Freeman H. Horton Associates of Palm Beach Florida
30. Hervé Boyer
31. El Rancho

در پاییز آن سال مجلس دوباره لایحهٔ تفویض اختیارات کامل اقتصادی به دووالیه را تصویب کرد. ژنرال بوسیکو به دریافت نشان نظامی دسالین مفتخر شد. قانون مالیات بر درآمد جدیدی مقرر گردید که روی کاغذ بسیار جالب توجه بود. اما عملا فقط به عنوان حربه‌ای علیه کسانی که با دووالیه سر مخالفت داشتند بکار می‌رفت. اما چون مانند قانون پیشین بی‌حساب و منطقی، بیست و پنج درصد از نرخ اجاره کاسته بود، خوراك خوبی برای ماشین تبلیغات دولتی محسوب می‌شد.

دووالیه سال ۱۹۶۲ را با ایراد سنخرانیی دربارهٔ روز استقلال آغاز کرد و به‌قصد تحصیل دلار امریکایی به طریق خود لحنی نیم تهدید و نیم‌محبت به‌آن بخشید. ازشکافی سخن‌گفت که‌میان «مردم سیاهپوست ضعیف هائیتی و کشور عقب‌مانده‌شان و ملت بزرگ و مترقی امریکا دائماً رو به‌گسترش است.» و اضافه کرد که «نگرانی و تردید از بابت بروز سوء تفاهم در دل مردم هائیتی رسوخ کرده است. تقاضا کرد که مبالغ عظیم پول به درون اقتصاد هائیتی تزریق شود تا مشکلات کشور به چشم بر هم زدنی برطرف گردد. او تاب تحمل و شکیبایی برنامه‌های بلند مدتی را که برای بهبود وضع بهداشت، آموزش و افزایش رفاه مردم طرح شده و مستلزم همه گونه تلاش هماهنگ شده بود نداشت.

بطور کلی این سخنرانی بیان مجددی بود از چگونگی موضع اساسی او در خصوص کمك بی‌نظارت. مقامات امریکایی بطور خصوصی حساب کرده بودند که هشتاد درصد از پولی که دولت هائیتی دریافت می‌دارد از طریق نبودن مدیریت صحیح و فساد و رشوه‌خواری بهدر می‌رود.

در همان روز که دووالیه این سخنرانی «صلح و نان برای بقا» را ایراد کرد الکساندر بکیر[۳۲] کاردار سفارت لهستان را بحضور پذیرفت. او ضمن مذاکرات خود با او، میهن‌پرستی و جسارت ملت لهستان را ستود و گفت که هائیتی هرگز پشتیبانیها و همگامیهای مکرر کشور متحد خود لهستان را طی جنگهای استقلال فراموش نخواهد کرد. سپس این دو متحد در خصوص چگونگی تشویق دو جانبهٔ بازرگانی سخن گفتند. این ملاقات چنانکه قصد دووالیه بود از نظر سفارت امریکا

32. Alexander Bekier

و سفیر تازه‌اش ریموند. ل. ترستن[۳۳] که دیپلمات کهنه‌کاری بود دور نماند.

وقتی که دووالیه از احتیاجات کشورش می‌نالید، مردم هائیتی ثروتی را که خانوادهٔ او به‌صورت جواهرات و مستغلات و سپرده در بانکهای خارجی انباشته بود و به‌تنهایی برای تأمین هزینهٔ یك برنامه کمك کفایت می‌کرد، بیاد می‌آوردند. مجله کریستین ساینس مونیتور[۳۴] خاطرنشان کرد که دولت‌دووالیه متجاوز از ۱۱۶ میلیون‌دلار به‌صورت کمك بلاعوض، وام و انواع دیگر کمکهای خارجی دریافت داشته که قسمت اعظم آن از دولت امریکا سرچشمه گرفته و میزان کمك متوسط سالانهٔ امریکا به هائیتی متجاوز از نصف بودجهٔ سالانهٔ این کشور است.

در هشتم ژانویهٔ ۱۹۶۲ پاپادك پس از آنکه روابط خود را با جمهوری دومی‌نیکن رسماً تجدید کرد، درخصوص اینکه چگونه مردم هائیتی را به رهایی اقتصادی رهبری خواهد کرد نطقی ایراد کرد و این پیش درآمد فشار دیگری بود به منظور جمع‌آوری پول تحت مدیریت مؤثر لوکنرکامبرون: و برنامه‌ای بود که به جنبش موحش احیای ملی او اضافه می‌شد.

سازمانی به‌اسم «شورای دائمی رهایی اقتصادی» اجازه یافت که اوراق قرضه‌ای به‌مبلغ شش میلیون دلار منتشر کند و خرید آن اجباری بود. دووالیه خود به‌عنوان سرمشق پانزده درصد از حقوق ماهانهٔ خود را که ۲۰۰۰ دلار بود برای خرید اوراق تخصیص داد. ساختن فرودگاه جت پورت اوپرنس به‌عنوان نخستین طرح این شورا معین شد.

سفیر امریکا ترستن همینکه در سمت جدید خود مستقر شد، یك سلسله سفر را به‌قصد آشنایی با هائیتی و چگونگی طرحهایی که با کمکهای امریکا اجرا می‌شدند شروع کرد. از طرح پوته‌کوله[۳۵] (یا عملیات همه با هم به‌پیش) در شمال بازدید کرد و از افزایش میزان تولید مواد غذایی که نتیجهٔ این طرح بود به‌وضع خوشایندی در شگفت شد. در عین حال متوجه شد که این طرح از ۱۹۵۹ تا آن زمان سه میلیون دلار بلعیده است.

در سرراهش به شمال بی‌آنکه در برنامه پیش‌بینی شده باشد در

---

33. Raymond L. Thurston
34. Christian Science Monitor
35. Poté Colé

دووالیه‌ویل توقف کرد. سراسر فعالیت و ساختمانهای نیم تمامی که آنجا دیده می‌شد به‌زحمت باپولهایی که رسماً دراین «گل‌شهرها» خرج می‌شد، متناسب بود.

معلوم نیست که آیا آقای سفیر کوششی در تحقیق مبالغی که بطور غیررسمی به‌نام این شهر خرج می‌شد کرده است یانه.

تقریباً در همین زمان، دولت امریکا در پونتا دل استه[36] در اوروگوئه، که سازمان کشورهای امریکایی در آن اجلاسی داشت، می‌کوشید که وزرای امور خارجهٔ کشورهای شرکت کننده را متقاعد کند که کوبا را محکوم سازند. هائیتی به‌گروه شش نفری کشورهایی ملحق شد که از دادن رأی امتناع کردند و به‌این وضع تعداد آراء موافق یکی کمتر از حد نصاب دوسوم لازم برای حصول اکثریت بود.

دووالیه تا آخرین لحظه از اعلام موافقت طفره رفت و سرانجام به‌هیأت نمایندگی هائیتی دستور داد که با برادر بزرگ شمالی خود همکاری کند. وقتی خبرنگاری از یکی از اعضای هیأت نمایندگی امریکا سؤال کرد که چه چیز باعث تجدیدنظر هائیتی در نحوهٔ رأی دادن خود شده است. جواب داد: «دیپلماسی»!

کارناوال سالانهٔ سه‌شنبهٔ مقدس، با مضمون «شادی در عین مشقت» شروع شد. یکی از مردم قلعه‌ای مقوایی ساخت وآن را به‌کنایه از جنبش احیای ملی به‌خیابان برد و برای «نگهداری» آن شروع به گدایی کرد. مردم بسیار خندیدند تا آنکه تونتون ماکوتها سررسیدند.

گروه دیگری با بیلهایی‌که خودساخته بودند تقلیدتعمیر اسفالت خیابانها را درمی‌آوردند. هربار که بازیگرانه از کارفرما مزد می‌خواستند، کارفرما تپانچه‌ای بیرون می‌آورد و به‌سمت آنها نشانه می‌گرفت. آنها نیز در دخمه‌های قلعهٔ دیمانش ناپدید شدند.

بیگانگان پیوسته از ظرفیت بظاهر بی‌پایان مردم هائیتی در تنگ بستن کمر و زنده ماندن، در تعجب بودند. در روزهای کارناوال رئیس جنبش احیای ملی لوکنر کامبرون بخت‌آزمایی جدیدی به‌نفع رهایی اقتصادی ترتیب داد. علاوه بربخت‌آزمایی رسمی دولتی مردم هائیتی برای هرحرکت خود عوارض می‌پرداختند. و کمکهای اجباری هرگز پایانی نداشت. کامبرون بیرحمانه به‌زور یك فرمان دووالیه، خرید بلیتهای بخت آزمایی جدید را برای کارمندان ادارات دولتی،

36. Punta del Este

مقرری‌بگیرها و مؤسسه‌های مستقل و بنگاههای صنعتی و بازرگانی و دکانـداران و کارکنانشان اجباری اعلام کـرد. قیمت بلیتها با یك خط‌کش محاسبه از چکهای حقوق ماهیانهٔ آنها کسر می‌شد.

در پایان ماه مارس کامبرون اعلام کرد که نیمی از عملیـات دووالیه ویل پایان یافته است اما از هزینهٔ آن ذکری نکرد در عوض راه دیگری برای اخاذی از مردم ابداع کرد و اسم آن را طرح تخریب و هموار کردن کلبه‌های فقیرنشین گذاشت و عبارت بود از اخذ هرسه‌ماه بیست سنت بابت معاینهٔ اجباری اتومبیلها. دیپلماتهای خارجی که زیر بار شکایت از جنبش احیای ملی کمر خم کرده بودند با یکدیگـر ملاقات کردند و تصمیم گرفتند که به‌وزارت خارجه اعتراض کنند و سفیر انگلیس جرالدکورلی اسمیت[۳۷] را به‌عنوان سخنگوی خود انتخاب کردند.

یکی از سفرا می‌گفت: «این آقای کورلی‌اسمیت مردی است که نظیرش دیگر کمتر پیدا می‌شود. زیرا حقیقت را می‌گوید.» دیگری اظهارنظر می‌کرد: «او کاری را که هیچیك از ما جرأت انجامش را نداریم و می‌خواهیم که دیگری آنرا انجام دهد داوطلبانه می‌کند تا احساس صحت عمل و عدالت، ما را ارضا کند.»

سفیر انگلیس از رفتار مأموران جنبش احیای ملی با بیگانگان به‌وزیر امور خارجه رنه‌شالمر[۳۸] شکایت کرد و گفت که این جنبش ایجاد وحشت کرده است. شالمر پرسید که آنها از چه می‌ترسند وچون کورلی‌اسمیت جواب داد که از تونتون ماکوتها می‌ترسند، شالمر جواب او را توهینی به‌دولت تلقی کرد. (دولت هنوز تونتون ماکوتها را رسماً تأیید نکرده بود و هرچند که بعدها فعالیت آنها را بطور رسمـی باز شناخت، در آن زمان این کلمه ناسزایی تلقی می‌شد.)

یکی از دیپلماتها این جلسه را به‌طریق زیر نقل کرد: «بیان کورلی اسمیت بیان دیپلماتیك نبود، اما آنچه را باید گفته شود گفت. باکمال صداقت‌گفت‌که مردم آزادانه و باطیب‌خاطر به‌طرح دووالیه‌ویل کمك نمی‌کنند، بلکه از ترس تونتون ماکوتها پول می‌دهند.»

کورلی‌اسمیت از کشور اخراج شد و هائیتـی سفیـر خـود کولبربونم[۳۹] را از لندن فراخواند. وزارت خارجهٔ انگلستان اعلام

37. Gerold Corley Smith
38. Réné Chalmers
39. Colbert Bonhomme

کرد که این ماجرا به‌سبب وضع ناخوشایند روابط انگلیس و هائیتی بوجود آمده است. اما انگلیسها کارداری در پورت‌اوپرنس به‌جا گذاشتند. مجلهٔ اکونومیست لندن اظهارنظر کرد که: «گناه ادامهٔ این حکومت عجیب اخاذی و خشونت به‌گردن امریکاست. تاکنون امریکائیان که منافعشان بسیار بیش از انگلیسها در خطر بوده است، در برابر تهدید واخاذی دووالیه به‌مراتب بیش از دیگر کشورها تسلیم بوده‌اند، و شاید به‌زبان دیگر خود مشوق آن.

هم‌اکنون (نیمهٔ فوریه) قانونی تصویب شده بود که بنا برآن دووالیه حاضر بود شرایط امریکا را در دادن کمك بپذیرد. بنا به فرمان دووالیه «کمیتهٔ ویژهٔ نظارت» برای بازپرداخت کلیهٔ وامهای هائیتی به‌مؤسسات واتباع امریکایی تشکیل شد. این اقدام در مقام پاسخگویی به‌اصلاحیهٔ سناتور دیرکسن بعمل آمده بود. فرمان فوق همچنین حاکی از آن بود که برنامه‌های اقتصادی «اساسی» کمك به محض بازپرداخت طلبها از واشینگتن ارسال خواهد شد. و سه‌ماه به امریکائیان مهلت داده بود که ادعاها و مطالبات خود را تقدیم دارند.

چند هفته‌ای نگذشته بود (هشتم آوریل)که ترنستن سفیر امریکا اعلام کرد که کمکی به‌مبلغ ۷ر۲۵ میلیون دلار جهت «کمك به‌مردم هائیتی در تلاششان برای بالا بردن سطح‌زندگی اجتماعی واستانداردهای اقتصادی تخصیص داده شده است.» این کمك به‌طرحهای خاصی اختصاص داده شده و تأکید شده بود که تحت نظارت مؤسسهٔ امریکائی عمران بین‌المللی AID[۴۰] به‌مصرف خواهد رسید. این طرحها شامل پوته‌کوله درهٔ آرتی‌بونیت و شبکهٔ توزیع آب پلیگر[۴۱] و نیز ۳/۴ میلیون‌دلار وام برای شاهراه چهل و چهار میلی جنوب بودکه به‌عنوان تلافی اقدام دووالیه در پونتا دل‌استه منظور شده بود.

آشکار بود که دولت امریکا کمکهای خود را تجدید خواهد کرد مشروط براینکه به‌سوء استفاده و سوء مدیریت پایان داده شود. همچنین گفته شد که دولت امریکا آزادی زندانیان سیاسی و پایان‌دادن به‌حکومت از طریق صدور فرمان و نیز حسابهای علنی انحصار دخانیات را خواستار شده بود.

سازمان ملل متحد اعلام کرد که هفت نفر از قضات هائیتی را برای امر قضاوت در حکومت کنگو استخدام کرده و به‌این ترتیب‌تعداد

40. U.S. Agency for International Development
41. Péligre.

مجموع کارشناسان هاییتیایی شاغل در سازمان ملل متحد به یکصد و پنجاه نفر رسیده است.

در سمینار مطبوعات پان‌امریکن که درخانهٔ بین‌المللی در نیواورلئان[42] تشکیل شد فرانك‌ماگلوار مدیر نشریهٔ لوماتن از مطبوعات هائیتی دفاع کرد و قطعنامه‌ای را که از طرف جامعهٔ مطبوعات کشورهای امریکایی صادر شده و در آن گفته شده بود که مطبوعات در هائیتی آزادی ندارند، خالی از حقیقت دانست. «من ادعا نمی‌کنم که مطبوعات در هائیتی از آزادی مطبوعاتی نقاط دیگر جهان برخوردارند. اما دربارهٔ خودم و دیگر نشریات استوار هائیتی می‌توانم بگویم که هیچگونه محدودیتی نداشته‌ایم. نشریات ما نشریاتی اطلاعاتی است و نه نشریاتی مبارز.» ماگلوار گفت که نشریه‌اش از منعکس کردن فساد و ارتشاء سیاسی و خشونت دولتیان خودداری نکرده است و این موضوع باید باعث تعجب خوانندگانش در هائیتی شده باشد. او گفت که بیاناتش در مورد روزنامه‌هایی که دست کم پنج سال از عمرشان می‌گذرد صادق است و در مورد نشریات دولتی یا سیاسی مصداق ندارد.

تقریباً در همان ایام واتسن‌سیمس[43] خبرنگار آسوشیتدپرس از هائیتی دیدن کرد و درخصوص آزادی‌کشیهای جاری اظهاراتی کرد. او گفت که اهالی هائیتی نمی‌توانند بی‌اجازهٔ کتبی حکومت هیچ نوع جلسه‌ای ــ از فرهنگی و اجتماعی تا انواع دیگر ــ تشکیل دهند. در جلساتی که با اجازهٔ دولت تشکیل می‌شود مدخل محل اجتماع باید بخوبی روشن شده باشد تا هویت کلیهٔ شرکت‌کنندگان به‌آسانی قابل تشخیص باشد.

در اواخر آن ماه (۲۷ آوریل) امریکا یادداشتی محرمانه برای دووالیه ارسال داشت و نسبت به‌سخنرانی مورخ شانزدهم آوریل او در مجلس هائیتی که ضمن آن گفته بود کمکهای جدید امریکا، حاکی از تأیید حکومت او توسط دولت امریکاست بسختی اعتراض‌کرده بود. اما این اعتراض منتشر نشد که این مخالفت علنی نشود.

دولت امریکا در واشنگتن به‌وضوح اعلام داشت که انتخابات ۱۹۶۱ را قانونی نمی‌داند و ۱۵ ماه مه ۱۹۶۳ را پایان قانونی دولت دووالیه تلقی می‌کند.

---

42. New Orleans
43. Watson Sims

چون روز حاکمیت ملی (۲۲ مه) نزدیك می‌شد، وزارت امور خارجه امریکا سفیر خود ترستن را برای «تبادل‌نظر» به‌واشینگتن خواند و این غیبت همه سالهٔ سفیر امریکا در زمان جشنهای دووالیه روشی بود که از زمان نیوبگین شروع شده بود. پنج سفیر دیگر نیز از کشور خارج شدند.

دووالیه در قسمت اعظم سخنرانی خود که برای هزاران دهقان که به‌منظور ایجاد ازدحام با کامیون به‌شهر آورده شده بودند، ایراد کرد با سخنان نیشداری به‌دولت امریکا تاخت. او در حملات خود این شیوهٔ استدلال را پیش گرفت که دولت امریکا نسبت به‌هائیتی سیاست تبعیض اعمال می‌کند. (مقدار کمکشان ناکافی است و شرایط و محدودیتهای آن بسیار.) زیرا که هایی‌تیائیان سیاهند. ادعای او نیم‌راست و نیم دروغ بود و غرض اخاذی بود نه‌کوششی در بهبود مردم هائیتی.

دموکراسی هائیتی نه دموکراسی آلمانی است و نه فرانسوی، نه از نوع امریکای لاتین است و نه از نوع امریکای شمالی. دموکراسی هائیتی براساس سابقهٔ قومی مردم آن، و تاریخ وسنت و جامعه‌شناسی آن که همه سرشار از انسان دوستی است، تعیین شده است... و دموکراسی هایی‌تیایی به‌منظور رسیدن به‌این‌هدفها به‌عنوان نظامی‌ملی از درون انقلاب خود به‌کرات تعیین و تعریف شده است...

طی همان ماه هیأتی دوازده نفری به نمایندگی از «اتحاد برای پیشرفت» پس از آنکه شش‌ماه مثلا به بررسی احتیاجات هائیتی گذراندند، این کشور را به قصد واشینگتن ترك کردند. آنها ظاهراً در نظر داشتند که برنامهٔ عمرانی دوساله‌ای تنظیم کنند و توصیه‌هایی دربارهٔ اصلاحات مالی و ارضی ارائه دهند که به‌ظاهر دارای حداکثر استفاده برای هائیتی باشد و در عین حال نظریات سیاسی رعایت شود. این‌کمیته‌براساس موافقتنامه‌ای‌که‌بین‌دولت‌هائیتی‌و«اتحادبرای‌پیشرفت» به‌امضاء رسیده بود، تشکیل شد و کارشناسان هائیتی و امریکای لاتین در کار آن شرکت داشتند. البته مشکل کار این بود که دووالیه اینگونه برنامه‌ریزیها را چندان موافق میل خود نمی‌یافت و آنها را اسراف یا حیف ومیل آزادانهٔ کمکهای خارجی، تلقی می‌کرد.

کشمکش برسر نحوهٔ مصرف کمکها همچون دیگی جوشان به‌شدت ادامه داشت، تا اینکه در اواخر ژوئیه با نامهٔ تند سرهنگ هینل به ژنرال بوسیکو رئیس ستاد ارتش هائیتی به‌صورت مبارزه‌ای آشکار

درآمد. از آنجا که هینل و بوسیکو سابقهٔ دوستی داشتند فرض بر این بود که نامه به‌نظر بوسیکو چندان عجیب نخواهد آمد. هرچند برای بسیاری سخت غیر عادی بود. بعدها معلوم شد که این نامه به‌منزلهٔ اولین گام از کشمکشهائی‌است‌که امریکا برای اعمال بیشتر نظرهای خود برداشته است تا دووالیه را به‌جای خود بنشاند.

این نامه حاوی ارزیابی نظامی اثرات قوای ذخیرهٔ دووالیه روی ارتش هائیتی بود. او در این نامه قوای ذخیره را بیفایده، پرخرج و خطرناك دانسته و توصیهٔ انحلال آنها را کرده بود. هینل در واقع اذعان می‌کرد که مستشاران دریایی امریکایی به‌طوری ظاهراً غیر- مستقیم برای برسر کار نگهداشتن دووالیه از طریق آموزش دادن به طرفداران دووالیه، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

دو روز بعد ژنرال آندرو اومیرا[۴۴] فرماندهٔ نیروهای جنوب که از پایگاه خود در منطقهٔ کانال پاناما به پورت‌اوپرنس آمده بود به اتفاق سرهنگ هینل و ترستون سفیر امریکا ظاهراً در خصوص نامه با دووالیه ملاقات و مذاکره کردند. سپس ژنرال بـا ژنرال بوسیکو رئیس ستاد ارتش هائیتی گفتگو کرد.

اوضاع رفته‌رفته ازمحل درزها شکاف برداشت. نسخه‌های‌تکثیر- شدهٔ نامه به‌زبان انگلیسی و فرانسوی در شهر پخش شد. ترستون اظهار می‌داشت که دولت امریکا در انتشار نامه دخالتی نداشته است، اما که باور می‌کرد!

شایعاتی در خصوص توطئه‌ای ارتشی پراکنده شد، اما هرگز به‌روشنی شکل نگرفت. معهذا تردیدی در این نبود که اقدامات امریکا نباید به‌منزلهٔ پیام مخالفت امریکا با دووالیه بحساب آید.

واشینگتن ظرف یك هفته اعلام کرد که بیشتر کمکهای مالیش را به هائیتی متوقف می‌کند. (جالب اینجا بود که قرارداد وام مربوط به‌ساختمان فرودگاه جت که هنوز موضوع بحث بود به‌قوت خود باقی ماند. اما در مذاکرات مربوط به‌آن پیشرفتی حاصل نمی‌شد. ازآخرین کمك ۷٫۲۵ میلیون دلاری امریکا به هائیتی فقط ۱٫۶ میلیون دلار پرداخت شده بود و پرداخت باقی مانده مشروط به وضع حکومت بود. دولت امریکا افشا کرد که هائیتی با برنامهٔ طرحهای ویژه و برنامه- ریزی بلندمدت محاسبه شده مخالفت کـرده است. دووالیه ظـاهـراً کمکهای امریکا را رد کرد و گفت ترجیح می‌دهد که مردم هائیتی از

44. Andrew O'Meara

گرسنگی بمیرند تا . . . در حقیقت طرفداران او از امتیاز دزدیدن کمکها محروم گردند.)

بوسیکو که ابتدا نامهٔ هینل را بطـور خلاصه انکار کرده بود، ظاهراً چند نفر از همکاران خود را به‌حمایت از خود در مخالفت با دووالیه‌دعوت‌کرد اما اقدامش باشکست روبرو شد و چنان‌وانمودشدکه کودتای امریکائی شکست خورده است. دووالیه بـوسیکو را بـه‌کاخ دعوت کرد و به‌او دستور داد که همان شب در تلویزیون حاضر شود و پیشنهاد هینل را رد کند. اما بوسیکو به جای این کار زن و چهار فرزندش را برداشت و بااتومبیل به سفارت ونزوئلا رفت و در آنجا متحصن شد.

سرهنگ ژرارکنستان[45] ظرف پنج سال، پنجمین رئیس ستاد ارتش دووالیه بود. در مراسمی که در کاخ برپا شد دووالیه گفت: «دوست عزیز قدیمی من بوسیکو که به‌حداکثر سن قانونی رسیده بود طبق مقررات نیروهای مسلح هائیتی بازنشسته شد. کنستان عزیز میل دارم وظیفهٔ ریاست ستاد ارتش را به‌عهدهٔ شما بگذارم. صمیمانه معتقدم که شما در انجام وظایفتان پیوسته شرافت سربازی را حفظ خواهید کرد و شمشیرتان هرگز «به دشمن فروخته نخواهد شد.» در اعلامیهٔ رسمی به‌سادگی گفته شده بود که بوسیکو (چهل و چهارساله) بازنشسته شد و کنستان (چهل و هشت ساله) به جای او ریاست ستاد ارتش را بعهده گرفته است.

مجلس در ماه سپتامبر تشکیل جلسه داد و به‌دووالیه اختیار داد «که هراقدامی که در زمینهٔ اقتصاد مملکت لازم‌بداند، انجام دهد.» با شروع سال مالی (در اول اکتبر) دووالیه متوجه شد که ظرف چهار سال حکومت او این نخستین بودجه‌ای است که بی‌کمك مالـی دولت امریکا تهیه می‌شود. وعـده داد کـه برنامه‌های عمـران هائیتی، از اعتبارات جنبش احیای ملی ادامه خواهد یافت.

اما زمانی‌که صندوق بین‌المللی پول موافقتنامه‌ای احتیاطی با هائیتی امضا کرد کـه بنابرآن هائیتی می‌تـوانست به‌منظور حفظ پایداری پولی خود تا میزان شش میلیون دلار کمك بگیرد، دووالیه مضیقهٔ خود را جبران کرد.

کمیسیون حقوق بشر سازمان کشورهای امریکایی اجازه خواست که در خصوص مسئلهٔ حقوق بشر دست به تحقیقاتی در هائیتی بزنند.

45. Gérard Constant

اما جوابی نگرفت. مانوئل بیانکی[46] رئیس کمیسیون در نهم اکتبر تقاضای خود را تکرار کرد و از طرف شالمر وزیر امور خارجه تلگرافی دریافت کرد که در آن هائیتی این تقاضا را به‌عنوان تجاوز به‌حق حاکمیت خود رد کرده بود.

بیانکی تلگرام دیگری ارسال داشت و در آن متذکر شد که‌هائیتی اساسنامهٔ سازمان را که درآن حق تحقیقات به‌کمیسیون داده شده‌است، امضا کرده است. این بار هم تلگراف او بی‌جواب ماند.

ویلیام. ل. راین[47] خبرنگار آسوشیتدپرس در دوازدهم سپتامبر مقاله‌ای به‌تحریك دستگاه دووالیه منتشر کرد و طی آن اظهار داشت: «از منابع موثق اطلاع می‌رسد که دووالیه از اینکه کندی اجازه نمی‌دهد او پول امریکایی را بی‌حساب خرج کند بخشم آمده است و قصد دارد کندی را به‌زانو درآورد.»

بهانه با بحران دیگری که ظاهرا در کوبا در حال تکوین بود بدست آمد و از حدت وفوریت مسئلهٔ دووالیه کاسته شد و پرزیدنت کندی (در ۲۲ اکتبر) اعلام کرد که اتحاد شوروی پایگاههای موشکهای دورپرواز در کوبا مستقر کرده است و محاصرهٔ دریایی‌کوبا را برای محمولات نظامی شروع کرد.

سفیر امریکا در هائیتی موظف شد نامه‌ای را که پرزیدنت کندی به کلیهٔ رؤسای دول امریکای لاتین نوشته است به دووالیه ارائه دهد. پرزیدنت‌کندی از رؤسای کشورها در مسئلهٔ بحران موشکی تقاضای حمایت کرده بود. در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۲ دووالیه به‌پشتیبانی از دولت امریکا برخاست و پس از انتشار نامهٔ کندی اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن نیروهای مسلح و نیروهای ذخیره را در سراسر خاك هائیتی به‌حال آماده‌باش درآورد و کلیهٔ بنادر و فرودگاههای کشور را در اختیار دولت امریکا گذاشت و نیروهای ذخیرهٔ خود را رسماً VSN[48] (داوطلبان امنیت ملی) نامگذاری کرد. چهار ماه پس ازاینکه هینل مبارزان را گروهی بیفایده و باری غیرلازم بر بودجهٔ کشور دانسته بود «پاپادك» آنها را واحدی رسمی می‌نامید که دوش بدوش تفنگداران دریایی امریکا درجنگ علیه‌کوبا شرکت می‌کنند. آماده‌باش این نیروهای یاجوج و ماجوج هرچند که مضحك می‌نمود برای

46. Manuel Bianchi
47. William L. Ryan
48. Volontaires de la Sécurité Nationale

طرفداران دووالیه که می‌دیدند همسایهٔ صاحب دلارشان از آنها کمك خواسته است، غرورآمیز و لذتبخش بود.

هینل در مقابل از تحریکهای روانی دووالیه به طریق خود عکس‌العمل نشان داد. در حالی‌که نیروهای ایالات متحد منطقهٔ دریای کارائیب را اشباع‌کرده بودند دو ناو که درمحاصرهٔکوبا شرکت داشتند دعوت هائیتی را دائر براستفاده از بنادر خود مغتنم دانستند و در اواسط نوامبر در آبهای آن لنگر انداختند. ششصد تفنگدار دریایی، آماده برای‌نبرد، کلاه‌خود فولادی برسر به‌خاك هائیتی پیاده شدند و پنج میل در امتداد ساحل در برنامه‌ای که هینل «عملیات بازشدن پا» نامیده بود، شرکت کردند.

در همین هنگام پدر پل روبر[۴۹] اسقف کاتولیك گونائیو که در ۱۹۶۱ از حوزهٔ روحانیت خود دور شده بود از کشور اخراج گردید. او متهم شده بود به‌اینکه به کشیشها دستور داده است که دعای بقای رئیس جمهور را از ادعیهٔ خود حذف کنند و نیز اتهامهای کهنهٔ غارت ثروتهای ملی و باستانشناسی، ضمن‌کوشش برای سرکوب‌کردن آئین وودو و نیز هتك آبرو از دووالیه ضمن مبارزات انتخاباتی ۱۹۵۷ همه علیه او علم شده بود. سه کشیش دیگر همزمان او و ظرف یك‌ماه چند کشیش دیگر به‌دنبال آنها از هائیتی اخراج شدند. عکس‌العمل واتیکان فقط این بود که مونسینیور جووانی فروفینو[۵۰] سفیر خود را در پورت‌اوپرنس فرا بخواند و اعلام دارد که همهٔ کاتولیکهایی که در مسئولیت اخراج روبر سهیم بوده‌اند، از جامعهٔ کاتولیك اخراج می‌گردند.

وزیر دارایی هروه بوایه در مراسم افتتاح پل جدیدی روی رود کرواد میسیون[۵۱] در فاصلهٔ شش میلی شمال پورت‌اوپرنس طی نطقی گفت:

ما اکنون آخرین مرحلهٔ انقلاب خود یعنی دشوارترین مرحلهٔ آن را طی می‌کنیم. طی این مرحله به‌جسارت، فداکاری و رشد سیاسی و پایداری بزرگی نیازمندیم... اکنون این امر بسیار دشوار شده است زیرا در این مرحله او (منظور دووالیه است) هرروز باید در انتظار گریختنها، انحرافها و عقب‌گردهای غیر منتظر رهبران

49. Paul Robert
50. Msgr. Giovani Ferrofino
51. Croix des Missions

ناصمیمی و رفیقان راه سابق باشد که انگیزهٔ پنهانی آنها جز استفاده از انقلاب برای منافع شخصی‌شان نبوده و او به‌منظور پیروزشدن برمقاصد خیانت آمیز آنها، مجبور بوده است و درآینده نیزمجبوراست علی‌رغم تمایل باطنی به‌منظور حفظ منافع جامعه به‌فداکردن رفاقتهای شخصی خود ادامه دهد.

بوایه، کمونیست‌نمای سابق که صاحب ویلایی باشکوه وحساب بانکی کلانی بود؛ و هردو را در زمان حکومت دووالیه بدست آورده بود، و نیز خود دووالیه هیچیک نمونه‌ای آرمانی برای فداکاری انقلابی بنظر نمی‌رسیدند. برهمه چیز نام دووالیه بود. از تمبرهای پست و مدارس و پلها و پاسگاههای پلیس و خیابانها و کوچه‌ها گرفته تا آگهیهای‌چراغ نئون. اهالی‌هائیتی که سخت تحت فشاربودند برمالیاتها و عوارض، اگر متضمن منافع جامعه می‌بود، چندان اعتراضی نمی‌داشتند. اما تنها نتیجهٔ قابل ملاحظهٔ آنها استوارشدن استحکامات قلعهٔدووالیه وکلان‌شدن حسابهای بانکی‌طرفداران دووالیه بود.

در پورت‌اوپرنس آشکار بود که دولت امریکا در جستجوی گروه مخالف با صلاحیتی است که بتواند از آنها حمایت کند. سیاستمداران حرفه‌ای، بازرگانان و نظامیان به‌این قصد ارزیابی می‌شدند.

در اواخر سال ترستن درك دولت امریکا را از حکومت دووالیه در مصاحبه‌ای با ریچارد بویس[52] از خبرگزاری سکریپس هوارد[53] چنین بیان می‌کند:

باور ندارم که پرزیدنت دووالیه کمونیست باشد، اما منافع خود را در این می‌داند که آنها را وسیلهٔ بهره‌برداری از ما قرار دهد... ما همچنین می‌دانیم که کمونیستهای هائیتی با کمونیستهای کاسترو در کوبا و با پایگاه بین‌المللی کمونیسم در مکزیك در ارتباطند. اگر چه اینها را به‌منزلهٔ تهدیدی فوری تلقی نمی‌کنیم اما هرقدر که این حال بیشتر ادامه یابد کمونیستها فرصت بیشتری برای در دست گرفتن اوضاع خواهند کرد. و وقتی پرزیدنت دووالیه سرانجام ــ به‌هر وسیلهٔ ممکن متوسل شود ــ حکومتی از نوع کاسترو از بالا قدرت را در دست خواهد گرفت!

52. Richard Boyce
53. Scripps - Howard

۱۳

مبارزه به‌شیوهٔ امریکائی

سال ۱۹۶۳ در هائیتی بـا سرمقالهٔ «پسیکوزوحشت» بـه‌قلم طرفدار معروف دووالیه ووزیر سابق ومردم‌شناس بزرگ لامارتینر هونورا[1] بشارت داده‌شد. این مقاله، انتقادی پنهانی بود از حـالت وحشتی که توسط رژیم حاکم اعمال می‌شد و نیز نسبت به‌آن گروه از مردم هائیتی که خود را تسلیم وحشت این رژیم کرده و فلج شده بودند. وحشت وآدم‌کشی هردو در آن سال به‌حد اعلای خود رسید.

دنیا بزودی از وضع تازه‌ای‌در داخل هائیتی اطلاع یافت. دولت کندی علناً اظهار می‌داشت که با هیچ چیز حکومت پاپادك توافق ندارد و آشکارا آن را محکوم می‌داند. کشورهایی از امریکای لاتین که در این محکوم ساختن با امریکا همصدا بودند عبارت بودند از ونزوئلا، کوستاریکا و کشور همسایهٔ هائیتی جمهوری دومی‌نیکن که پس از سی‌ویك سال حکومت وحشت نخستین رئیس جمهوری انتخاب شده‌اش (خوان بوش[2]) را بخود می‌دید. از قرار معلوم دووالیه حتی یك دوست در تمام دنیا نداشت، ظاهراً احتیاجی هـم به‌داشتن دوستی احساس نمی‌کرد.

از نظر قانون اساسی دوران ریاست جمهوری دووالیه در ۱۵ ماه مه ۱۹۶۳ پایان می‌یافت. دراوایل آن سال ترنستن به خبرنگاران

---

1. Lamartinière Honorat
2. Juan Bosch

میهمان گفته بود که دولت امریکا معتقد است کــه پس از ۱۵ مــه دووالیه قانوناً هیچگونه حقی بر ریاست جمهوری نخواهد داشت و این مسئله به‌صورت ستیزی آشکارا بین دووالیه و دولت کندی درآمــد. دووالیه همچنان مدعی بود که «انتخابات» ۱۹۶۱ او را برای یك‌دورهٔ شش سالهٔ دیگر در سمت خود ابقاء کرده است و این دوره در سال ۱۹۶۷ پایان می‌یابد و زمانی‌که تاریخ تجدید انتخابات را (۱۰فوریهٔ ۱۹۶۳) با بی‌اعتنایی گذراند، نیروهای مختلفی که در اثر مخالفت علنی دولت امریکا تشویق شده بودند علیه او فراهم آمدند.

سه دانشجوی جوان دست‌چپی برروزی که انتخابات جدید قرار بود انجام شود داغ‌گذاشتند آنها شبانه به خیابان رفتند. شعارهای ضد دووالیه‌ای بردیوارهای شهر نوشتند. یکی‌از این شعارها این بود: «کاکادوك[۳].» یکی از این دانشجویان به‌گناه این عمل اخلالگرانه زیر شکنجه جان داد و بقیه چند ماه پس از بازپرسیهای فراوان و تحمل شکنجه‌های شخصی پاپادك آزاد گردیدند.

طی شش سال حکومت گذشته دووالیه هرگــز تا به‌این‌حــد در خصوص کشتن یا برکنارکردن او بحث نشده بود. کمتــر کسی از اهالی هائیتی وحتی طرفداران دووالیه می‌توانستند تصور کنند که او بتواند علیه این نیروی بزرگ که در داخل مملکت علیه‌اش بسیج شده است پایداری کند. در گذشته کافی بود که سفارت امریکا شایع کند که‌از رئیس جمهــور استقبال خواهــد کرد. کار انجــام می‌شد. اما دووالیه وضع را عوض کرده بود شاید به‌علت دخالتهای بیجای قبل که امریکا کرده بود. گفتی در هائیتی دووالیه تنها کسی است که نگران اوضاع نیست.

در موارد بسیار نادری‌که دووالیه در مجامع ظاهر می‌شد انبوهی از افراد ذخیره یا تونتون ماکوتها اطرافش را می‌گرفتند؛ در حالی که تپانچه‌ها و تفنگهایشان آماده و انگشت‌هاشان روی ماشه بــود. معجزه‌ای بود که در دل اینهمه تپانچهٔ آماده، برحسب تصادف کشته نشد.

قطع متناوب جریان برق در پایتخت ـ که برای صرفه‌جویی در نیروی غیر کافی انجام می‌شد ـ به حالت عصبــی مردم دامن می‌زد. تنها مناطقی که از این تاریکیهای شبانه معاف بودکاخ ریاست جمهور و میدان شان‌دومارس بود.

---

۳. Caca در زبان اطفال به‌معنی مدفوع است.

شبی انفجار ترانسفور ماتوری کاخ را در تاریکی فرو برد. تونتون ماکوتها که دنبال فرصتی برای تیراندازی می‌گشتند به‌هر طرف شروع به تیراندازی کردند و پارك اطراف را به‌صورت میدان جنگ درآوردند. این واقعه باعث افزایش وحشت شد.

یکی از نخستین اقدامات دووالیه در ارزیابی وضع جدید امریکا دعوت آن دولت به تعویض سرهنگ هینل بود. زیرا اینك او را از مخالفان دولت خود می‌شمرد. چند روزی بیشتر به پایان دومین دورهٔ دوساله مأموریت هینل نمانده بود که دووالیه تصمیم خود را گرفت. هینل در اول مارس هائیتی را ترك کرد و سرهنگ روی بترتون[4] به‌جای او گمارده شد.

دووالیه به‌منظور دفع خطر هرگونه کودتای احتمالی، احتیاطاً دستور داد که ژان‌باتیست ژرژ کشیش به شهر جنوبی گران گوآو[5] تبعید گردد و تحت نظر بیست و چهار ساعتهٔ بیست و شش سرباز ذخیره قرار داده شود. ژرژ کشیش از زمانی‌که در ۱۹۵۸ از سمت وزارت آموزش خود برکنار شد، دائماً در صدد چیدن توطئه برای سرنگون کردن حکومت دووالیه بود. ژرژ که دووالیه را در زمانی که از ماگلوار فراری بود و در اختفا بسر می‌برد، پناه داده بود، یکی از اولین کسانی‌بود که بزودی از اشتباه دربارهٔ دووالیه بدرآمد. این کشیش دو روز پس از دستگیری اجازه گرفت که برای پاره‌ای «تمرینهای روحانی» به پورت اوپرنس برود و از این فرصت استفاده کرد و به‌سفارت دومی‌نیکن پناهنده شد.

دووالیه برای مقابله با هرگونه تهدید داخلی طبق برنامه اقدام می‌کرد. خطر جدیدی که او را تهدید می‌کرد گروهی از مهاجران بودند که در جمهوری دومی‌نیکن فراهم آمده بودند.

پس از سرنگون شدن تروخیلو در ۱۹۶۲ سرکردگان و رهبران هائیتی که از کشور مهاجرت کرده بودند شروع به درخواست روادید سکونت در سانتودومینگو کردند. یکی‌از نخستین کسانی که به‌جمهوری دومی‌نیکن رسید روژه ریگو[6] افسر سابق ارتش هائیتی و سیاستمداری بود که با سازمانهای کارگری در امریکای لاتین ارتباط نزدیك داشت، او توانست ترتیبی بدهد که اتحادیهٔ غیرنظامی ملی دومی‌نیکن ضمانت

4. Roy Batterton
5. Grand Goave
6. Roger Rigand

ویزای او را تقبل کند. بزودی برادرش پی‌یر[۷] دیپلمات سابق و پل‌ـ ورنا که طی دوران تروخیلو دبیر سفارت هائیتی بود و در میـان نظامیان آشنایان عالیرتبه‌ای داشت به دنبال او به‌جمهوری دومی‌نیکن وارد شدند. افسران جزیی که در زمان خدمت او در جمهوری دومی‌نیکن با او دوستی داشتند اکنون از فرماندهان‌عالی‌ارتش‌بودند. دو دیپلمات، اولی سازمانی به‌نام اتحاد دموکراتیك ملی UDN[۸] تأسیس و از دیگران دعوت کردند که به آن بپیوندند.

امکانات موجود در جمهوری همسایه هائیتی، یعنی دومی‌نیکن لویی دژوا را نیز به این‌سو کشانید. دژوا مسیر کارائیب را طی کرده بود. ابتدا در آغاز حکومت فیدل‌کاسترو اردویی نظامی در هاوانـا فراهم کرد و بعد برنامه‌های رادیویی ضد دووالیه‌ای از کاراکاس ترتیب داد.

اما اینك در میان مهاجران چهره‌های جدیدی پیدا شده بود. اینها جوانانی بودند که چون پولی برای خرید بلیت هواپیما یاکشتی و خروج از مملکت نداشتند در کوهستانهای صعب‌وخشن هائیتی پنهان شده بودند تا زمانی‌که حکومت جمهوری دومی‌نیکن دیگر با آنها سر دشمنی نداشت. آنها نیز در صدد بودند که نیروهای خود را در نبرد علیه دووالیه بسیج کنند. پیر ریگو شروع به فراهم آوردن جوانان جسوری کرد که پنهانی به هائیتی بروند و اوراق تبلیغاتی UDN را پخش و پول جمع‌آوری کنند. نتیجهٔ تماسهائی که در پورت اوپرنس حاصل می‌شد چکهایی بود که در بانکهای خارجی توسط این پیکها قابل وصول بود.

ریگو بزودی با مشکلی مواجه شد که در سالهای بعد عمومیت یافت و آن مسئلهٔ موقعیت‌طلبان مهاجر بود. کسی به ریگو وعده داد که می‌تواند مقداری تپانچه از شهر دومی‌نیکنی باراهونا[۹] بـدست آورد. ریگو به او پول داد و وسیلهٔ نقلیه در اختیارش گذاشت و در انتظار اسلحه نشست. روز بعد که از پارك استقلال می‌گذشت «مأمور» خود را دید که با عده‌ای از دوستان در رستورانی نشسته است و طوری می‌خورد و می‌آشامد که جز با پول اسلحه ممکن نبود.

رفتاری که در هائیتی با اتباع دومی‌نیکن می‌شد طوری نبود که

7. Pierre
8. Union démocratique Nationale
9. Barahona

باعث محبوبیت دووالیه نزد خوان‌بوش بشود. جسد جراردو بلانکو[10] کنسول دومی‌نیکن در اوکای[11] یك روز صبح در ماه ژانویه در خانه‌اش پیدا شده بود و گلویش را چنان عمیق بریده بودند که چیزی نمانده بود سرش از بدن جدا شود. مقامات دومی‌نیکن تقاضای انجام تحقیقات «رضایتبخش» کردند. کشاکش بین دو کشور افزایش یافت.

هائیتی در سازمان کشورهای امریکایی، دوستی‌نداشت و فرن. د. باگی‌دی[12] سفیر هائیتی جلسهٔ ۲۷ فوریهٔ ۱۹۶۳ سازمان را تحریم کرد زیرا اظهارنظر گونزالو فاسیو[13] سفیـــر کوستاریکا را در خصوص یك برنامهٔ تلویزیونی ملی که در آن گفته شده بود دووالیه اصول اساسی سازمان کشورهای امریکایی را زیر پا می‌گذارد، اهانت آمیز دانسته بود.

چند ماه قبل از فرارسیدن موعد ۱۵ مه اضطراب دولتیان در خصوص مقابله با دولت امریکا رو به افزایش گذاشت و این تاریخی بود که بنا به اعتقاد واشینگتن دوران حکومت قانونی پاپادك بپایان می‌رسید. از ماه ژانویه یعنی آغــاز سال ۱۹۶۳ تشویش دولتیان بـــه سبب معارضه پانزدهم مه شروع شده بود. بعضی از هایی‌تیاییها که احساس می‌کردند تیغ در شرف فرودآمدن است در سفارتخانه‌هـــای کشورهای امریکای لاتین در پورت اوپرنس متحصن می‌شدند یا راه خطرناکتر سفر زمینی به جمهوری دومی‌نیکن را پیش می‌گرفتند. سرگرد لویی موئیز[14] و همسر و سه فرزندش به سفارت ونزوئلارفتند و به‌ژنرال بوسیکو پیوستند. دووالیه با صدور اجازهٔ خروج او از کشور موافقت نکرده بود.

هائیتی یك ونزوئلایی دیگر یعنی فرانسیسکو میلان دلپرتی[15] کاردار سفارت ونزوئلا را به پناه دادن مبارزان ضد حکومت متهم کرد و او را «مأموری ناخواسته» خواند. هائیتی مدعی بود که ایـــن شخص به همسر سرهنگ بیامبی[16] و هشت فرزندش کمك کرده است تا در سفارت دومی‌نیکن پناهنده شوند.

---

10. Gerardo Blancho
11. Aux Cayes
12. Fern D. Baguidy
13. Gonzalo Facio
14. Louis Moise
15. Francisco Millan Delpretti
16. Biamby

دووالیه به منظور تهدیــد دولت امریکا ظاهراً کمونیستها را کمی آزادگذاشت. دردوازدهم ماه مارس‌از یك‌هیأت سه‌نفری بازرگانی چکسلواکی که برای بررسی امکانات مبادلات تجاری بین دو کشور آمده بودند، به‌گرمی استقبال کرد. یك‌هیأت بازرگانی ودیپلماتیك لهستانی از سال ۱۹۵۹ در پورت اوپرنس مقیم بود.

طرفداران دووالیه بین خود به دشمنی برخاستند. در اوایل مارس، در گونائیوسه طرفداران دووالیه پورت اوپرنسی، مشاهــده کردند که افراد نیروهای ذخیرهٔ محلی از آنها اطاعت نمــی‌کننــد. زدوخوردی درگرفت و مأموران پورت‌اوپرنسی کشته شدند. طی روزهای بعد تونتون ماکوتهای پورت‌اوپرنسی با زحمت زیاد از گرفتن انتقام از افراد ذخیرهٔ گونائیو بازداشته شدند.

حتی روستائیان گردنکشی می‌کردند. برقراری مالیات جدیدی بر تولید و فروش برنج به‌مقاومت زارعین‌درهٔ آرتی‌بونیت منجر شد. مردم ترجیح می‌دادندبرنج خودرا پاپاپای معاوضه‌کنند وعوارض نپردازند. تونتون ماکوتها برای جلوگیری از معاوضهٔ برنج جاده‌ها را بستند و برنجهائی را که مالیات آنها پرداخت نشده‌بود ضبط‌کردند. شورشهایی پدید آمد و دهقانان به زندان رفتند، نارضایی همگانی شد.

دووالیه اعلام کرد که جنگی پنهانی علیه او در جریان است. اما وعده داد که مدتی دراز بعد از موعدی که برای پایان حکومتش معین می‌شود بر سر کار باقی خواهد ماند. رئیس جمهور زیرك و مکــار گفت: «ما از طریق قانون از مردم قدرت‌قانونی‌گرفتیم. با تمام نیروی میهن‌پرستیم وظیفه‌ای را که به من محول شده است به انجام خواهم رسانید. حتی اگر لازم شود که همهٔ ما در این راه در آتش فتنه نابود شویم... هیچ نیرویی در دنیا نیست که بتواند به ما درس دموکراسی بیاموزد... دموکراسی هائیتی، دموکراسی آلمانی یا فرانسوی یــا امریکایی نیست.»

به‌رغم تصفیه‌های مکرر و آزمایشهای فراوان وفاداری که انجام می‌شد، گروهی از افسران ارتش که در ۱۹۵۷ از تمایل به دووالیه استفاده کرده و به‌سرعت به مقامات عالی رسیده بودند از ژانویهٔ ۱۹۶۳ شروع به توطئه‌چینی برای برانداختن حکومت او کرده بودند. آنها با تشویق دولت امریکا بیشتر افسران همکار خود را که در سمتهای حساس بودند آزموده و چندان مخالفتی احساس نکرده بودند. پاره‌ای ترجیح داده بودند که کنار بمانند و تماشاگر باشند. اما بیشتر آنها

از این اقدام پشتیبانی کرده بودند.

آنها ضمن تحقیق و سنجش نیروی خود، ندانسته به گوش دووالیه رسانده بودند که پشت پرده خبری هست. عده‌ای از توطئه‌کنندگان اصلی از دور تحت نظر قرار گرفتند. رهبر توطئه‌کنندگان سرهنگ لیونل اونورا[17] معاون ستاد ارتش بود. هر چند که خانوادهٔ او با دووالیه نزدیکی داشت، اونورا از مدتی پیش طی اوقات بیکاری به تحصیل حسابداری پرداخته بود تا خود را برای روزی آماده کند که به شغلی غیر نظامی نیازمند باشد.

توطئه‌کنندگان هنگام کودتا را ساعت ۶ بعدازظهر روز دهم آوریل معین کردند. اما ژنرال ژرارکنستان، رئیس ستاد نیروهای مسلح آنها را متقاعد کرد که ساعت چهار صبح روز بعد وقت مناسبتری است.

افسران منتظر بودند که اسلحهٔ لازم از سفارت امریکا برسد، اما نرسید. این نشان دادکه سفارت چندان در سرنگون کردن دووالیه صمیمی نیست، افسران قدمی خطرناك برداشتند، تصمیم گرفتند که اسلحه‌ای را که در اسلحه‌خانه پادگان دسالین باقی مانده بود در اختیار گیرند. اشتباه بزرگ آنها این بود که با ستوان والمه[18] تماس بگیرند و از او بخواهند کلید اسلحه‌خانه را برای آنها بدست آورد و او نیز تقاضای آنها را با برادرش که از طرفداران دیوانهٔ دووالیه و متعصب بود در میان گذاشت. ستوان والمه را برای ادای توضیحات به‌حضور دووالیه کشانیدند.

دووالیه به آنچه شنید عکس‌العملی سریع نشان داد. همان شب که دهم آوریل بود، به کلیهٔ سرهنگها دستور داده شد که بلافاصله در کاخ حاضر شوند. بسیاری از آنها مشغول تماشای مسابقهٔ فوتبال بودند. چهار افسر از جمله اونورا و سرهنگ دوم کرن دلنس[19] به سفارت برزیل فرار کردند. اونورا اعلامیهٔ تشکیل شورای نظامی جدید را که برای مردم هائیتی نوشته بود و قرار بود همینکه ایستگاههای فرستندهٔ رادیویی به‌تصرف درآمد پخش شود، در جیب داشت.

شارل تورنیه[20] که سرهنگ سپاهی بود و محبوبیت فراوان داشت وپروندهٔ خدمتش پاك بودومعروف بود در سیاست دخالت نمی‌کند،

17. Lionel Honorat
18. Valmé
19. Kern Delince
20. Charles Tournier

حاضر نشد فرار کند. معتقد بود که این خصوصیات شخصی در حفظ او مؤثر خواهد بود و او خواهد توانست همینکه اوضاع دوباره آرام شود توطئه را دوباره زنده کند. اما او هم مانند بسیاری دیگر که قبل و بعد از او بدام افتادند در اشتباه بود. تورنیه مشکل دیگری هم داشت و آن نزدیکی با امریکائیان بود.

چهار روز بعد تورنیه در خانهٔ خود توسط گروهی از افسران طرفدار دووالیه دستگیر شد. او را به پادگان دسالین بردند و به‌قتل رساندند. جریان دقیق آنچه اتفاق افتاد زیر سرپوش تبلیغات دولتی پنهان ماند. بعضی از طرفداران سابق دووالیه می‌گفتند که به منظور اطلاع از اسامی توطئه‌کنندگان دیگر، او را تا سرحد مرگ کتك زده‌اند اما نتیجه‌ای نگرفته‌اند. بنا به اظهار این منابع سرانجام افسری تپانچه‌اش را پشت گوش او قرار داده و ماشه را چکانده است.

داستانی که دولتیان در این خصوص ساخته بودند این بود که تورنیه می‌خواسته است فرار کند و کشته شده است. سخنگوی کاخ ریاست جمهوری اعلام کرد که تورنیه با اسلحه‌ای مخفی یك گروهبان ارتش را که برای او صبحانه آورده کشته و به‌تنهایی به کاخ حمله کرده است. جسد کتك‌خورده و سوراخ سوراخ او بر توده‌ای خون‌آلود در محوطهٔ رژه به‌منظور عبرت دیگران به‌نمایش گذارده شد.

طی دو هفته متعاقب مرگ تورنیه هفتاد و دو افسر از نیروهای مسلح اخراج گردیدند و سرهنگ ایویس شام[21] از ستاد مشترك، احکام اخراج شصت افسر را امضا کرد و به سفارت برزیل فرار کرد و در آنجا متحصن گردید. دووالیه اعلام کرد که پاره‌ای از خارجیان مقیم هائیتی در توطئه افسران ارتش دست داشته‌اند. اما از افشای نامشان خودداری کرد.

رفته رفته تعداد افسران سابق ارتش از افسران فعال بیشتر می‌شد و دووالیه تصمیم گرفت تهدید احتمالی دیگری را بی‌اثر کند. صورت افسرانی را که باید بازداشت و به قلعهٔ دیمانش انتقال داده شوند، شخصاً تهیه کرد و کار را با دستگیری اشخاصی شروع کرد که از ۱۹۵۷ به داشتن تمایلاتی به مخالفان او معروف بودند. تونتون‌ـ ماکوتها به‌خانهٔ‌آنها شبیخون‌زدند و بستگانشان‌را که در سفارتخانه‌های کشورهای امریکای لاتین پناهنده نشده بودند دستگیر کردند.

21. Ives Cham

در این زمان مهاجرانی که در جمهوری دومی‌نیکن فراهم آمده بودند در راه متشکل‌شدن با اشکالاتی مواجه بودند. در شب هفدهم آوریل جلسه‌ای به‌منظور اتحاد جناحهای مختلف در سانتو دومینگو تشکیل شد. اما دو نفر از مهاجران سرشناس یعنی پیرریگو و لویی‌دژوا نقشه‌هایی خاص خود داشتند و از حضور در جلسه خودداری کردند. رهبران دیگر دور هم جمع شدند و کوشش کردند که به‌کار جلسه ادامه دهند.

اولین سخنران جمع ریمون کاسانیول[22] بـود که زمانـی در لا میل[23] واقع در مرکز هائیتی، یك کارخانهٔ چوب‌بری داشت. او از خانوادهٔ هایی‌تیایی و سرشناسی بود و پس از آنکه تونتون‌ماکوتها به منظور جلب همکاری «فعالانه و کمکهای مالی» مکرر، او را تحت فشار قرار دادند، فرار کرد.

دومین سخنران جلسه یکی از دشمنان قدیمی دووالیه، آنتونیو رودریگز قصاب سابق کوبایی و دوست کلمان ژومل بود که اولین سفیر کاسترو در هائیتی شده و از زمانی که این کشور را ترك کرده بود، به‌عنوان سفیر کاسترو در گواتمالا و سرانجام در بالکان به او خدمت کرده و در پاکستان از خدمت کناره گرفته بود.

کاسانیول پیشنهادکرد که یك‌جنبش‌انقلابی‌هایی‌تیایی MRH[24] بر پا شود. رودریگز که پیراهن راحت و سفید به‌رسم کوبائیان به تن داشت مهاجران را تشویق و تحریص می‌کرد که در تلاشی متحدانه در برانداختن حکومت دووالیه از منافع شخصی خود صرفنظر کنند.

رودریگز و کاسانیول مسافرتهای مکرری به امریکا کردند و مرد کوبایی روزی با سرمایه‌ای برای حمله به هائیتی که طرح آن را ریخته بود، برگشت. اولین اردوی آموزشی مهاجران نزدیك میدان تیر پادگان نظامی داخابون[25] در قسمت شمال غربی جمهوری دومی‌نیکن بر پا شد. سرهنگ نی‌گاریدو[26] فرماندهٔ دومی‌نیکنی ناحیه که‌افسری تنومند و پر طاقت بود و به زبان کرئولی صحبت می‌کرد با آنها همکاری داشت. اولین دسته‌ها با کامیون شورولت سفیدی که مرد کوبایی به تازگی تهیه کرده بود رسیدند. سه دوجین مهاجر تحت آمـوزشی نظامـی

22. Raymond Cassagnol
23. La Miel
24. Mouvement Revolutionaire Haitien
25. Dajabon
26. Ney Garrido

درآمدند. گرچه فرماندهان متعدد اردو در سانتو دومینگو تعداد آنها را دویست نفر می‌دانستند. افراد نیروی کوچك حمله، که به تفنگ و مسلسل سبك مسلح بودند با فعالیت بسیار کار می‌کردند. اما رگبار-های حاره‌ای شبانه زندگی نظامی جدید را اگرنه‌تحمل‌ناپذیر، دست‌کم بسیار دشوار می‌کرد. به‌رغم کشمکشهایی که بر سر رهبری موجود بود، پشتیبانی فعالانهٔ نیروی نظامی دومی‌نیکن با نزدیك شدن روز حمله موجب تشویق فراوان مهاجران بود. دو افسر دومی‌نیکنی دوبار در هفته به آنها تعلیم جنگهای چریکی و تاکتیك نبرد خیابانی می-دادند، اگر چه بیشترتأکید برتیراندازی بود.

اما شروع نگرانی دووالیه نه از ارتشیان بود و نه از مهاجران، بلکه، دوست صمیمی سابق او کلمان باربو او را پریشان می‌داشت. باربو که مدتها بود شکست‌خورده تلقی می‌شد، مانند شبحی به‌صحنهٔ نبرد کوچك وارد و موجب آشفتگی خیال ارباب پیشین خود شد.

دووالیه بی‌ذکر دلیل فرمان داده بود که باربو را پس از هیجده ماه گرفتاری در قلعهٔ گرم و متعفن دیمانش، آزاد کنند و روز بعد از آزادی، اتومبیل واکسال نوی به عنوان هدیه برای او فرستاد. پندار همگانی این بود که ایام زندان در خلق و خوی دژخیم سابق پاپادك تغییر شگرفی پدید آورده است و او را از اعمال گذشتهٔ خود پشیمان ساخته و سخت مذهبی و پرهیزکارش کرده است. او از خانهٔ خود در تپه‌های مشرف بر پورت اوپرنس که تحت نظارت و نگهبانی دقیق بود، فقط برای اعتکاف در خانهٔ یسوعیان در ویلا مارز[27] یا برای مراسم نماز به کلیسای ساکره کور[28] تورژو[29] خارج می‌شد. گفته می‌شد که باربو کفارهٔ جنایات خود را می‌دهد.

صبح روزی که جسد له شدهٔ سرهنگ تورنیه در زمین رژهٔ پادگان به‌نمایش گذاشته شد در همسایگی باربو صدای تیری شنیده شد. عکس‌العمل او نیز مانند بسیاری از دشمنان دووالیه بود. او فکر کرد که جنبش سرنگون کردن پاپادك شروع شده است. آن روز صبح هنگامی که دخترش با اتومبیل واکسال از خانه خارج می‌شد و با نگهبانان دست تکان داد، باربو در کف اتومبیل حلقه شده بود. در شهر، دخترش را بوسید و با او وداع کرد و به آرامی زندگی

27. Villa Marèse
28. Sacré Cœur
29. Turgeau

زیرزمینی خود را برای گرفتن انتقام از دووالیه شروع کرد. سوگند خورده بود که دووالیه را به گناه رفتار سنگدلانه‌ای که نسبت به خانوادهٔ او روا داشته و بخصوص از معالجهٔ پسرش که بیمار روانی بوده خودداری ورزیده است، بکشد.

کمی قبل از سحرگاه روز یکشنبه ۲۱ آوریل هواپیمای کوچکی از فرودگاه دومی‌نیکن به قصد هائیتی پرواز کرد. همینکه بر فراز پورت اوپرنس رسید دسته‌هایی اوراق تبلیغاتی روی شهر فرو ریخت و پیامی از مهاجران دومی‌نیکن به‌زبان فرانسوی به‌پاکیزگی روی آنها چاپ شده بود.

قبل از آنکه کاخ از آنچه رویداده بود با خبر شود، هواپیما ناپدید شده بود. باد اوراق را به تپه‌های مشرف به‌شهر برد. حیاطها و بام‌خانه‌ها از آنها پوشانده شد. وقتی سرانجام کاخ‌نشینان از این کاغذباران اطلاع یافتند، تونتون ماکوتها برای از میان بردن کاغذها اعزام شدند.

در این اوراق «عملیات خشك‌شویی» علیه «کلیهٔ حشرات زیان‌آوری که گوریل منفور، دووالیه به همراه دارد.» اعلام شده بود. از نیروهای مسلح دعوت شده بود که به‌انقلابیون بپیوندند و به‌خارجیان مقیم پورت‌اوپرنس و دیپلماتهایی که به‌نمایندگی نزد این دژخیم وودوئیست فرستاده شده‌اند زینهار داده شده بود که قبل از پانزدهم مه شهر را تخلیه کنند و نیز کلیهٔ هایی‌تیاییهایی که در اطراف کاخ سکونت دارند تا قبل از آن تاریخ از کاخ دور شوند.

هواپیمای کوچك، که بعدها دووالیه آن را «آن‌پروانه» خواند باعث دلگرمی مخالفان دووالیه در پورت‌اوپرنس شد. بحث آنها بر سر این بود که اقدام بعدی انقلابیون بمباران واقعی کاخ خواهد بود.

روز بعد از شبیخون هواپیمای کوچك، دووالیه فرمانی صادر کرد که بنا برآن یك ماه مراسم حق‌شناسی رسمی نسبت به‌او برگزار شود و این مراسم تا ۲۲ مه یعنی دومین سالگرد شروع دومین دورهٔ زمامداری اواست‌طول بکشد. طی‌این‌ماه‌از کلیهٔ شخصیتهای‌اجتماعی‌و سیاسی دعوت شد که در ستایش دووالیه و بیان تشکرات مردم مملکت از او سخنرانیهایی ایراد کنند و این راهی بود که وفاداری نوکران خود را بسنجد و آنها را در دو دستهٔ له و علیه خود طبقه‌بندی کند و دستهٔ میانی هم وجود نداشت. در بعضی از موارد دووالیه خود سخنرانیهایی را که باید ایراد می‌شد تهیه می‌کرد و به‌این‌ترتیب

مقامات عالیرتبه طی یك دوران فشار و انتقام ناچار بودند که خود را از طرفداران وفادار دووالیه به‌ثبت برسانند و این مترادف بود با اینکه در صورت بروز انقلاب، آنها باید از جان خود و دووالیه دفاع کنند.

مراسم حق‌شناسی از همه بهتر توسط دکتر ژاك فورکان[۳۰] رئیس تپانچه بند صلیب سرخ هائیتی و پزشك شخصی دووالیه اجرا شد. او در چهارراه آزادی در بولوار هاری‌ترومن، در قلب شهر سخنرانی کرد و سخنان او از مرتعش کننده‌ترین کلماتی بود که حتی مردم هائیتی شنیده بودند. او زینهار داد که اگر دووالیه مورد حمله قرار گیرد بزرگترین کشتار تاریخ برپا خواهد شد و «کوه هیمالیائی از اجساد کشته‌شدگان» برهم انباشته خواهد شد. او وعده داد:

«چنان سیلی از خون در هائیتی به‌راه افتد که تاریخ هرگز بیاد نداشته است. سرزمین، از شمال تا جنوب و از شرق تاغرب خواهد سوخت. دیگر نه‌طلوع خواهد بود نه‌غروب آفتاب، فقط شعله‌ای عظیم خواهد بود که زبانه‌هایش به‌آسمان خواهد رسید. اجساد مردگان به‌گناه خدمت به‌بیگانگان زیر کوهی‌از خاکستر مدفون خواهند شد.»

معلوم بود که منظور دکتر فورکان از «بیگانگان» چه کسانی بودند. سپس او امریکا را به‌گناه تبعیض نژادی مورد انتقاد قرار داد و به‌کسانی تاخت که «به‌فرمان سفاهت» سگهای درنده را در خیابانها رها می‌کنند تا سیاهان را از حضور در دانشگاهها باز دارند. او نژادپرستهای امریکایی را متهم کرد که در رستورانها از غذا دادن به زنان سیاهپوست خودداری می‌کنند و دختران سیاه را می‌ربایند و به آنها تجاوز می‌کنند. دکتر فورکان سپس به اشغال هائیتی توسط تفنگداران امریکایی حمله کرد وآن را سرکوبی نظامی خواندو گفت: «آنها به‌چه حق ما را راهنمایی می‌کنند و به‌ما درس قانون می‌دهند؟»

وقتی سخنرانی بپایان رسید دووالیه به‌او تبریك گفت. سخنرانیهای مشابه دیگری در حق‌شناسی از دووالیه در طول ماه تکرار شد. لوکنرکامبرون وزیر خدمات اجتماعی به مردم توصیه کردکه‌داسها

30. Jacques Fourcand

و تفنگهای خود را آماده دارند تا در صورتی‌که لازم شود از آنها استفاده کنند.

در بعضی از سخنرانیها به‌کنایه اشاره شد که دووالیه ممکن است‌خودرا امپراطوربخواند وسلسله‌ای‌تشکیل دهد.گروهی‌ازطرفداران دووالیه در تروسابل[31] که از دهکده‌های مفلوك نزدیك پورت‌اوپرنس است طی برنامه‌ای رادیویی سوگند خوردند که با جان خود از دووالیه دفاع کنند واعلام داشتند که اگر اتفاقی برای پرزیدنت روی دهد، پسر دووالیه ژان‌کلود یازده‌ساله را، به‌کاخ‌خواهند برد.

سرانجام کلمان باربو ضربهٔ خود را زد. اما چند روز بعد بود که دووالیه دانست معاون سابقش به‌میدان بازگشته است. ساعت ۷/۲۵ صبح روز جمعه ۲۶ آوریل ۱۹۶۳ اتومبیلی سواری مخصوص رئیس جمهور طبق معمول به‌یك کالج متدیستی نزدیك شد و فرزندان دووالیه ژان‌کلود یازده ساله را که پسربچه‌ای فربه بود و خواهرش سیمون را که دختری چهارده ساله‌بود جلو درورودی مدرسه پیاده کرد. وقتی بچه‌ها از آستانهٔ در مدرسه می‌گذشتند واتومبیل از کنار در حرکت می‌کرد و به‌خیابان مشجری که سه کوچه از کاخ‌ریاست جمهوری فاصله داشت وارد می‌شد، صدای رگبار مسلسلی در فضا پیچید. رانندهٔ فرزندان دووالیه ودو نگهبان آنها کشته شدند. کسانی که شاهد منظره بودند بعدها توضیح دادند که چگونه اتومبیلی منتظر رسیدن اتومبیل کاخ بوده است و چگونه اتومبیل دیگری آن را تعقیب می‌کرده‌است. هیچگونه کوششی‌برای ربودن یاآزار رساندن به‌فرزندان دووالیه به‌عمل نیامده بود. اما این موضوع به‌سبب وحشتی که متعاقب این واقعه برپورت‌اوپرنس حکمفرما شد از ابتدا آشکار نبود. بیشتر مردم هائیتی اظهارنظر می‌کردند که این‌اقدام کوششی بوده است برای ربودن فرزندان دووالیه به‌منظور تحصیل فدیه‌ای بزرگ، یعنی استعفای او از ریاست جمهوری.

آنها این ماجرا را نیز مانند اقدامهای دیگر ضد دووالیه اقدامی خام دستانه تلقی کردند، رادیوی دولتی اعلام کرد که به‌جان «دو طفل بیگناه کوچك» سوءقصد شده است. عکس‌العمل طرفداران دووالیه مثل معمول مرتعش‌کننده بود.

مدرسه تحت محاصرهٔ نیروی پلیس درآمد. نظامیان به‌خیابانها ریختند. با چهره‌هایی غضبناك پشت درختان و درختچه‌های دور کاخ

31. Trou Sable

رو به‌هرجهت به‌کمین نشستند. راهها در همه‌جا بسته شد و کلیهٔ اتومبیلها مورد بازرسی دقیق قرار گرفت. طرفداران دووالیه به‌هیأت تونتون ماکوتی در آمدند و تجهیزات جنگی خود را پوشیدند. آنها تپانچه به‌دست در شهر براه افتادند و هرکس را که مخالف حکومت تشخیص دادند دستگیر کردند. دستوری که از کاخ‌صادر شده‌بود این‌بود که کلیهٔ افسران سابق ارتش باید بازداشت شوند و چون رادیو بسیج عمومی اعلام کرد والدینی که از وقوع حوادث ناگوارتری بیمناک بودند به‌مدرسه‌ها شتافتند و اطفال خود را به‌خانه بازآوردند.

به‌قول اشخاصی که دووالیه را در آن روز دیده بودند، غضب او موحش بود. معتقد بود که تیراندازی به‌همراهان فرزندانش با این سرعت و دقت فقط از دست تیرانداز ماهری ساخته است و آن‌را کار ستوان سیاهپوست جوانی به‌نام فرانسوابنوا[۳۲] دانست و این بنوا یکی از افسرانی بود که در تصفیه‌ای کـه متعاقب کشف توطئهٔ او فوراً بعمل آمد از ارتش اخراج گردیده بود. بنوا که از دانشجویان افتخاری مدرسه ضد چریکی منطقهٔ کانال‌پاناما بود، چند سال تیـم تیراندازی هائیتی را در مسابقه با سایر کشورهای امریکای لاتین به پیروزی رهبری کرده بود. دو روز قبل پلیس به‌خانهٔ بنوا رفته بود تا از او بخواهد که تفنگ ۱ ــ M خود را به‌ارتش تحویل دهد. وقتی که بردر ورودی خانهٔ دو طبقهٔ چوبی والدینش در بوا ورنا[۳۳] کوبیدند او تصمیم گرفت مقاومت کند. و در حالی‌که در هردست خود نارنجکی داشت در طبقهٔ بالا منتظر ماند. اما وقتی که زن خدمتکار را با پسر نوزادش در آغوش، با آنها در حال گفتگو دید تصمیم به‌فرار گرفت. او از داخل پنجرهٔ طبقهٔ دوم که به‌سمت عقب خانه باز می‌شد فرار کرد و دوان دوان از حیاطهای عقب خانه‌های همسایه عبور کرد و سرانجام در منزل سفیر دومی‌نیکن پناهنده شد.

دووالیه که اطمینان داشت بنوا در این حمله دست داشته است به‌نگهبانان خود دستور تلافی داد. آنها با دو کامیون از کاخ خارج شدند و به‌سوی «بوا ورنا» شتافتند.والدین بنوا تـازه از مراسم نمـاز کلیسای ساکره‌کور که در آن نزدیکی بود بازگشته بودند. قاضی سابق می‌کوشید تا همسر پریشانش را آرام کند و دلداری دهد زیرا فرانسوا از دو روز پیش ناپدید شده بود و لباس پاکیزه به‌همراه نداشت و

32. François Benoit
33. Bois Verna

پسر دیگرش به‌نام ژان‌که‌وکیل دعاوی‌بود تازه به‌خانه‌آمده‌بود تا استحمام کند. (شبکه آب پورت‌اوپرنس بقدری نامنظم بود که هیچکس به‌هنگام احتیاج در منزل خودش به‌آب دسترسی نداشت.) ژان به‌مادرش‌قول داد که برای فرانسوا لباس پاکیزه ببرد. او را بوسید و به‌سفارت امریکا که محل‌کارش بود رفت.کمی پس از رفتن اونگهبانان کاخ وتونتون ـ ماکوتها اعمال خشونت‌آمیز خودرا آغاز کردند. کامیونهای پر ازافراد مسلح و آدمکشان حرفه‌ای که اجیر شده بودند، در راه خود به طرف خانهٔ بنوا در کوچهٔ سن‌سیر[۳۴] که یکطرفه بود، در جهت غیرمجاز با سرعت زیاد به‌حرکت آمدند. چون از جلو خانهٔ معشوقهٔ گراسیاژاك[۳۵] فرماندهٔ نگهبانان مسلح رئیس جمهور می‌گذشتند نگهبانی که بردر خانه بود به‌جنب وجوش افتاد و به‌کلیهٔ اتومبیلهایی‌که در کوچه پارك شده بود دستور داد حرکت کنند و از خانهٔ آن بانو دور شوند. لیونل فوشار[۳۶] پسر رئیس دادگاه مدنی دووالیه در حرکت کردن شتابی از خود نشان نداد و بلافاصله بقتل رسید. زبان بانوی‌بارداری که همراه فوشار بود تا چند روز از کار افتاده بود. این زن یك هفته بعد سقط جنین کرد.

افراد مسلح چنان به‌خانهٔ بنوا حمله کردند که گویی یك آشیانهٔ مسلسل دشمن راکشف کرده‌اند. هنگامی که به‌خانه رسیدند زن وشوهر سالخورده روی پله‌ها ایستاده و با میهمانی مشغول صحبت بودند و خدمتکاری در آن نزدیکی ایستاده بود. آنقدر به‌خانه تیرخالی کردند که دیوارهای خانهٔ چوبی مثل غربالی سوراخ سوراخ شد. خدمتکار هنوز به‌خیابان نرسیده با رگبار مسلسل برخاك افتاد. آن وقت‌افسران دستور دادند که آنچه از خانه باقی مانده است سوزانده شود.

پسر نوزاد بنوا، جرالد، باید قاعدتاً در طبقهٔ دوم درگهواره‌اش بوده باشد. بعضی می‌گفتند که قبل‌از آتش‌سوزی اورا از خانه بیرون برده‌اند. اما یك دیپلمات امریکای لاتین که‌دو سال در جستجوی‌این طفل بود سرانجام متقاعد شد که او در شعله‌هایی‌کــه خانه و خانهٔ همسایه را به‌سرعت خاکستر کرد، سوخته است. مأموران آتش‌نشانی در محل حاضر اما بی‌حرکت ایستاده بودند و تماشا می‌کردند. آنها فقط موظف بودند که خانه‌ای راکه در آن‌نزدیکی بودو به‌یکی‌از وزرای

34. Saint Cyr
35. Gracia Jacques
36. Lionel Fouchard

دووالیه تعلق داشت از آتش حفظ کنند.

تعقیب بنوا ادامه یافت. پانزده تونتون‌ماکوت به‌خانهٔ برادرش ژان حمله کردند. وقتی‌که آن خانه را ترک‌گفتند همسر وحشتزدهٔ ژان اشیا قیمتی‌شان را جمع‌آوری‌کرد وگریخت. آنها در منزل دوستان خود ماندند تا توانستند در سفارت آرژانتین پناهنده شوند. به‌خانم ژاکلین بنوا که هشت ماهه باردار بود خبر رسید که تونتون‌ماکوتها بسراغ او می‌آیند و او با شتاب‌گریخت و بلافاصله پس‌از خروج او، مدرسه‌ای‌که او در آن معلم بود مورد حمله قرارگرفت. تونتون‌ماکوتها به‌معلمان گفته بودندکه «خدا را شکرکنیدکه او اینجا نیست. زیرا اگر می‌بود شاهد صحنه‌ای چنان وحشتناك بودید که قابل تصور نیست.» خانم بنوا در سفارت اکوادور[37] پناهنده شد. تمام اعضای خانواده به‌زندان افتادند.

وکیل مدافعی سالخورده به‌اسم بنوا آرمان[38] به‌گناه اینکه اسم کوچکش با نام فرانسوا بنوا یکی بود به‌دست تونتون‌ماکوتها درخانه‌اش بقتل رسید.

گاردهای رئیس جمهور از خانهٔ بنوا به‌دفتر سابق سفارت دومی‌نیکن رسیدند. دفتر سفارت سال‌گذشته به‌خانهٔ تازه‌سازی در جادهٔ دلماس بین پورت‌اوپرنس و پتیون‌ویل نقل مکان‌کرده بود. آنها جاده‌را بستند و وارد سفارتخانه شدند و عمارت آن را از بام تا زیرزمین بازرسی و با زن دومی‌نیکنی که منشی سفارت بود، بدرفتاری کردند و تازه آن‌وقت متوجه اشتباه خود شدند. از پناهندگان سیاسی نه در دفتر بلکه در منزل سفیر پذیرایی می‌شد.

نگهبانان وتونتون‌ماکوتها اقامتگاههای سفارت دومی‌نیکن را در پتیون‌ویل محاصره کردند و پیش‌از آنکه به‌منزل سفیر که بیست‌ودو نفر پناهندهٔ سیاسی از جمله بنوا را در خود پناه داده بود حمله کنند، وارد حیاط شدند. کاردار سفارت از آنها خواست که از محدودهٔ اقامتگاه بیرون بروند و خاطرنشان ساخت که این محدوده قسمتی از خاك جمهوری دومی‌نیکن است. سربازان از درختان کنار جاده بالا رفتند و مسلسلهای‌خودرا روی‌درختها دورادور زمینهای مجاور ال رنچوهتل[39] مستقر کردند.

---

37. Ecuador
38. Benoir Armand
39. El Rancho

در این ضمن وحشت برخیابانهای شهر مستولی بود. آندره- پواتون[40] یکی از فرماندهان سابق‌گارد ساحلی توسط‌گروهی از زنان مبارز طرفدار دووالیه جلو خانه‌اش دستگیر شد و بقتل رسید. آنها دستور داشتند افسران سابق ارتش را بکشند یا دستگیر کنند.

دوجسد در فاصلهٔ یك کوچه دورتر از خانهٔ بنوا که در حال سوختن بود در تمام طول روز روی پیاده‌رو افتاده و از مگس سیاه شده بود و سربازی به‌نگهبانی بالای سرشان ایستاده بود. یکی از این «جسدها» متعلق به‌همسایهٔ خانوادهٔ بنوا بود. او شتابزده بخانه، نزد زن و پنج طفلش می‌دوید که به‌گناه اینکه به صحنهٔ کشتار خانهٔ بنوا نزدیك می‌شود هدف تیر قرار گرفته بود. او به‌رغم درد فراوان و موج مگس تمام روز خود را به‌مردن زده بود و وقتی‌که هوا تاریك ونگهبان دور شد به‌همسایگان وحشتزده خبر داد که کشته نشده است.

یکی دیگر از تیراندازان بنام هائیتی، سرگرد مونوفیلیپ[41] که از طرفداران ثابت‌قدم دووالیه شناخته شده بود، سرنوشتی بهتر از بنوا داشت. او در زندان ملی، که خود رئیس آن بود دستگیر شد و به نزد دووالیه برده شد. دووالیه چندبار بردهان او کوبید. او آزاد شد و بعدها دوباره به‌خدمت باز آمد. اما زندان ملی کار سنگینی نداشت. صدها نفری که در آن روز دستگیر شدند، مستقیماً به‌کاخ یا به‌قلعهٔ دیمانش برده می‌شدند و معلوم نیست که بر سر آنها چه می‌آمد. آنها ناپدید می‌شدند. هرگز معلوم نشد که آیا آنها را بلافاصله اعدام و در قبرهای دسته‌جمعی در قلعهٔ دیمانش مدفون کردند یا در زندان نگه- داشتند تا به‌هنگام بروز بحرانهای عطش خونریزی دووالیه قربانی آماده داشته باشند. بستگان مفقودشدگان تا سالها امیدوار بودند که عزیزانشان هنوز در زندانی دورافتاده زنده باشند. اما زمانی می‌رسید که دووالیه این امیدها را بااین اظهار که: «هیچ زندانی سیاسی در زندانهای هائیتی نیست» از میان می‌برد.

تونتون‌ماکوتها بوقهای آژیر خود را به‌ناله درمی‌آوردند و در خیابانها به‌گشت می‌رفتند. همه جا راهها بسته می‌شد. ساعتها طول می‌کشید که مسافری از یك طرف شهر به طرف دیگر یا به تپه‌های پتیون‌ویل که بازرسی اتومبیلها در آنجا خشونت‌آمیز و کسل کننده بود، برود. بعضی افسران سابق ارتش که از خطری‌که در انتظارشان بود

40. André Poitvien
41. Monod Philippe

اطلاعی نداشتند با اتومبیل برای آوردن اطفالشان بمدرسه می‌رفتند و در راه بازگشت در راهبندان دستگیر می‌شدند و دیگر خبری از آنها نمی‌شد. اتومبیلهاشان به‌کناری برده و چه‌بساکه توسط تونتون‌ماکوتها ضبط می‌شد.این بازداشتها طی شب‌نیز ادامه داشت. بنابه فرمانی،کلیهٔ غیرنظامیانی‌که تونتون‌ماکوت نبودند، می‌بایست اسلحه خودرا به‌پاسگاه پلیس تحویل دهند و اطاعت از این فرمان مسئله‌ای سخت پیچیده بود. مشکل بزرگ حمل اسلحه به‌پاسگاه پلیس از وسط راه‌بندانهای مختلف بود. زیرا هرکس راکه با اسلحه می‌دیدند، دستگیر می‌کردند.

یکی از نخستین‌کسانی‌که الوا متر[۴۲] یکی‌از رؤسای تونتون‌ماکوت پس‌از کشته شدن همـراهـان فرزندان دووالیه به‌جستجویشان رفت اریك تیپنهاور[۴۳] مقاطعه‌کار سرشناسی بود که در معاملات تجاری با استیمه و ماگلـوار روابط بسیـار نزدیك داشت. تیپنهاور یکی از زیرك‌ترین مغزهای بازرگانی هائیتی بشمار می‌آمد. او هنگامی که از طریق یکی از صاحب‌منصبـان عـالیـرتبـهٔ دولتی خبـردار شد کـه تونتون‌ماکوتها به‌دنبال او هستند. دفترکارش را ترك کرد و به‌خانهٔ کوهستانیش در لابول[۴۴] رفت. سه‌تا از پسران جوانش که یکی ازآنها با دختری امریکایی ازدواج کرده بود وبکلی با سیاست بیگانه بودند دستگیر و ناپدید شدند. تیپنهاور خود در خانهٔ کوهستانیش دستگیر شد و برای اینکه انتقال او را به‌زندان دردناکتر سازند، پایش را هدف گلوله قرار دادند.

ژان‌شنه[۴۵] و همسر امریکائیش از بازرگانان معروف جواهر بود. آنها در خانه‌ای کنار دریا در آرکاشون[۴۶] در چند میلی جنوب پایتخت سکونت داشتند. یکی‌از تونتون ماکوتها بیادآورد که‌شنه‌با شارل‌تورنیهٔ فقید دوستی داشته است. به‌خانهٔ او رفتند، او را کشتند و جسدش را در باغ خانه‌اش به‌خاك سپردند.

یکی از صدهانفری‌که بازداشت شدند، آندره‌ریوبه[۴۷] مولاتویی بود که در نزدیکی لئوکان[۴۸] مزرعهٔ نیشکری داشت و به‌تقطیر کلرن[۴۹]

42. Elois Maitre
43. Eric Tippenhauer
44. Laboule
45. Jean Chenet
46. Arcachon
47. André Riobe
48. Léogane
49. Clairin

می‌پرداخت و به‌تازگی از زندان آزاد شده بود. دونفر تونتون‌ماکوت او را در حالی‌که با اتومبیل به‌سمت خانه‌اش واقع در مارتیسان[۵۰] در حومهٔ پایتخت، روان بود دستگیر کردند.

پسرش هکتور فرار کرد. دیگر کسی از ریوبه خبری نشنید و اتومبیلش توقیف شد. چند هفته بعد تونتون‌ماکوتها کلیهٔ مایملك این خانواده را از جمله پس‌اندازهای آنها تحویل گرفتند تا او را آزاد کنند. وقتی همسر ریوبه مشغول پرداخت این خونبهـــا بود، پسرش دریافت که پدرش حتی به‌زندان هم نرسیده است. آنها او را در خیابان کشته بودند. تلخکامی هکتور بقدری بود که به‌صف مبارزان در نبرد علیه دووالیه پیوست و دوماه بعد شهید شد.

کسبه از بازکـــردن دکانهای خـــود وحشت داشتند و از طرفی می‌ترسیدند که مبادا تعطیل کارشان به‌اعتصاب تعبیر شود.

ظرف مدتی کمتر از یك هفته دولت امریکا پنج اعتراض رسمی جداگانه در خصوص متجاوز از شش مورد تجاوز نسبت به‌امریکاییها یا کارمندان سفارت امریکا ارسال داشت. دولتهای برزیل، دومی‌نیکن، اکوادور و ونزوئلا نیز نسبت به‌وقایع مشابهی اعتراض کردند.

سفارت امریکا یادداشتهایی برای یکهزاروسی‌ویك‌نفر امریکائیان مقیم هائیتی فرستاد و توصیه کـــرد که برای روبـــروشدن با شرایط موجود و آمادگی برای اغتشاشهای آینده اقدامات احتیاطی لازم بعمل آورند. عـــده‌ای از امریکائیان به‌عنوان سرپرست جهت کمك به‌جامعهٔ امریکایی تعیین شدند. به‌کلیهٔ امریکائیان تکلیف شد که آب آشامیدنی، گاز اجاق ودیگرلوازم اولیه‌را بقدرمصرف چندروز درخانه داشته‌باشند و تاآنجا که ممکن است بخصوص در شب از رفت‌وآمد به‌مناطق پایین شهر اجتناب‌کنند و به‌مناطق آشوب نزدیك نشوند و با مقامات محلی همکاری کنند و منتظر دریافت دستورالعمل جدید ازطرف سرپرست خود باشند.

دووالیه بقصد اینکه بوش، رئیس جمهوری دومی‌نیکن را بـــه اخراج مهاجران هایی‌تیایی از عبادتگاه جدید خود در خاك آن کشور مجبـــور کند، یا شاید فقط به‌منظـــور ترسانیدن او چهـــار نفـــر از خواهرزادگان دیکتاتور فقید دومی‌نیکن رافائل‌تروخیلو را از تبعیدگاه خود در اسپانیا به‌هائیتی دعوت کرد. لوییس رینوزوماتئو[۵۱]، خـــوزه

---

50. Martissant
51. Luis Reynoso Mateo

رافائل تروخیلو لارا[۵۲]،فرانسیسکوخوزه رینوزوماتئو[۵۳] و ترزا اویدو رینوزو[۵۴] به‌هائیتی آمدند و منظورشان ازاین سفر ظاهراً این بودکه تحقیق‌کنند آیا در زمینهٔ سیاست پرآشوب موجود فرصتی برای تأمین و تحصیل منافع تروخیلو بدست می‌آید یا نه. آنها در طبقهٔ دوم هتل اکسلسیور[۵۵] در میدان شان‌دومارس اتاق گرفتند. دونفر از آنها شغل خود را بازرگان اعلام داشتند و دونفر دیگر خود را زارع وکدبانو معرفی کردند. لوییس رینوزو که وابستهٔ نظامی سابق تروخیلو در پورت‌اونس بود خود را در محیطی آشنا بازمی‌یافت.

وقتی دنیا از اغتشاش خونین داخل هائیتی خبردار شد، عکس‌العملها شروع شد. اولین کسی‌که واکنشی نشان داد خوان‌بوش رئیس جمهوری جدید دومی‌نیکن بود. او در ۲۸ آوریل ۱۹۶۳ یعنی دو روز پس‌از کشتار خانوادهٔ بنوا در نطقی که از رادیو پخش شد، خطاب به‌مردم دومی‌نیکن گفت: «ما با شکیبائی مسیح‌واری همه‌گونه حمله و تجاوز را از جانب حکومت فعلی هائیتی تحمل کرده‌ایم.» او سپس نام عده‌ای از اتباع دومی‌نیکن را برشمرد که در هائیتی زندانی شده و یا مورد بدرفتاری و خشونت قرارگرفته بودند و ادامه داد:

در ماه ژانویهٔ سال جاری زمانی‌که من تازه به‌ریاست جمهور انتخاب شده بودم، دولت هائیتی توطئه‌ای برای کشتن من ترتیب داد ویکی‌از اعضای سابق SIM (پلیس مخفی تروخیلو) به‌نام میشل‌برادی[۵۶] را که تبعهٔ هائیتی است برای اجرای این جنایت معین کرد. در ماه مارس دولت هائیتی، همین آقای برادی را به‌سمت کاردار سفارت خود در سانتودومینگو نامزدکرد. اما این پیشنهاد رد شدوبه‌بیانی‌دیپلماتیك جواب داده شد که منظور از نامزدی آقا برای این سمت بر دولت دومی‌نیکن پوشیده نیست.

بوش موضوع آمدن خانوادهٔ تروخیلو به‌هائیتی را مورد انتقاد قرار داد وگفت این اشخاص در امریکا مبارزه‌ای مطبوعاتی و رادیویی را شروع کرده‌اند و دولت او را به‌داشتن تمایلات کمونیستی متهم می‌کنند. سپس بوش از قضیهٔ بنوا یادکرد و ماجرای حمله به‌سفارت دومی‌نیکن را به‌تفصیل شرح داد وگفت:

---

52. Jose R. Trujillo Lara
53. Francisco José Reynoso Mateo
54. Teresa Oviedo Reynoso
55. Excellsior
56. Michel Brady

«نگهبانان هائیتی که دارای علائم پلیسی به‌شماره‌های ۴۹۱ و ۵۳۳ و مسلح به‌تفنگ بوده‌اند به‌عمارت دفتر سفارت و سرکنسولگری ما در پورت‌اوپرنس وارد شده و طبقهٔ همکف را بازرسی کرده وسپس به‌طبقهٔ بالا رفته و خانم کاتیامنا[57] منشی سفارتخانه راکه تنها بوده (زیرا دو دیپلمات ما که در حال‌حاضر در هائیتی مأمور هستند در دفتر نبوده‌اند.) تهدیدکرده و زیر لوله تفنگ شروع به‌بازرسی از او کرده‌اند. فقط حکومت اوباش وجنایتکاران می‌تواند به‌خود اجازه دهد که به‌حریم سفارتخانه‌ای خارجی‌تجاوزکند و زنی‌راکه‌کارمندسفارتخانه است تهدیدکند. این اقدام به‌منزلهٔ سیلی‌ای به‌گونهٔ جمهوری دومی‌نیکن است. اهانتی است که‌ما به هیچ‌روی قصد تجاهل آنرا نداریم.»

از پنجشنبه به‌این‌طرف اقامتگاه سفیر دومی‌نیکن تحت محاصرهٔ نگهبانان مسلح قرار گرفته است که‌در آن بیست ودوپناهنده از جمله زنان و اطفال ساعات وحشتی وصف‌ناپذیر را می‌گذرانند. زیرا در هر دقیقهٔ روز یا شب در انتظار حمله‌ای هستند که به‌قیمت جان آنها تمام خواهد شد... این عمل نیز قابل بخشایش نیست... وضع بسیار وخیم است... ما این توهینها را با شکیبائی بسیار تحمل کرده‌ایم... اما به‌این اهانتها هرچه زودتر باید پایان داده شود و اگر ظرف بیست‌وچهار ساعت پایان نیابند، ما خود به‌آنها خاتمه خواهیم داد.

الکاریب[58] مهمترین روزنامهٔ جمهوری دومی‌نیکن در سرمقالهٔ خود اینطور نوشت: «کلیهٔ مردم دومی‌نیکن از هراقدامی که رئیس دولت برای جبران اهانتهای شدیدی که به‌ملت خودمختار و آزاد ما وارد شده است مصلحت بداند، پشتیبانی خواهند کرد.» و مملکت به‌راستی پاسخ داد. داوطلبان به‌ارتش هجوم آوردند. تلگرافهای پشتیبانی فراوان ارسال شد. بازرگانان برای این تلاش نظامی، کمك کردند.

رادیوی دومی‌نیکن درساعت یك‌بعدازظهر روز یکشنبه ۲۸ آوریل شروع به‌پخش اولتیماتومی به زبان کرئولی به دولت هائیتی کرد. دومی‌نیکنیها اعلام کردند که دوستان مردم هائیتی هستند و این نبرد فقط علیه دووالیه صورت می‌پذیرد.

در پیامهای رادیویی گفته می‌شد که اگر دووالیه به‌اولتیماتوم توجهی نکند قصر او بمباران خواهد شد و به‌مردم توصیه می‌شد که نواحی اطراف کاخ را تخلیه کنند. روز دوشنبه «صدای جمهوری»

57. Katia Mena
58. El Carbe

دووالیه با پیامهایی رادیویی به‌زبان اسپانیایی شروع به‌جواب دادن به دومی‌نیکنیها کرد.

آندرسن فریتس[59] وزیر امور خارجهٔ دومی‌نیکن روز قبل از سخنرانی بوش تلگرامی مفصل به رنه‌شالمر وزیر امور خارجهٔ هائیتی مخابره کرد و اولتیماتوم بیست‌وچهارساعته را اعلام داشت. شالمر با تلگرام طویلی به‌زبان فرانسوی به او پاسخ داد و اتهامات وارده را ردکردو روابط دیپلماتیك بین دو کشور را قطع شده‌اعلام نمود.

فریتس دوباره تلگرامی مخابره کرد. اتهامات خود را تکرار و برای بیست‌ودونفری‌که در سفارت دومی‌نیکن پناهنده شده بودند از جمله فرانسوا بنوا، جوازخروج خواست. شالمرضمن جواب، جمهوری دومی‌نیکن را متهم کرد که از مقررات مربوط به‌پناهندگان سیاسی تخطی‌کرده است، زیرا به‌اتباع هائیتی اجازهٔ حمل اسلحه می‌دهد و بنوا را رها می‌کنند که از سفارت خارج شود و فرزندان دووالیه را مورد حمله قرار دهد و ادعا کردکه «بوش از این مسئله برای منحرف‌کردن اذهان مردم نجیب دومی‌نیکن که از وضع داخلی خود ناراضیند بهره‌برداری می‌کند.» و تکرارکردکه هائیتی روابط خودرا با جمهوری دومی‌نیکن قطع شده می‌داند.

بعدازظهر همان روز آرتورو کالونتی[60] سفیر دومی‌نیکن در سازمان کشورهای امریکایی فی‌المجلس دوازده اتهام علیه هائیتی به ثبت رساند و اولتیماتوم بیست‌وچهارساعتهٔ دولت متبوع خود را تکرار کرد و زینهار داد در صورتی‌که دولت هائیتی قوای نظامی خود را از محاصرهٔ سفارتخانهٔ جمهوری دومی‌نیکن در پتیون‌ویل بازنخواند، کشتیهای جنگی روز بعد به‌پورت‌اوپرنس حمله خواهند کرد.

هائیتی پاسخ داد که «در صورت حملهٔ جمهوری دومی‌نیکن به هر وسیله که ممکن باشد از خود دفاع خواهد کرد.»

سازمان دولتهای امریکایی (با شانزده رأی موافق و دو رأی ممتنع) تصویب کرد که به‌پیمان کمکهای متقابل کشورهای امریکایی که در ۱۹۴۷ به‌امضا رسید استناد شود و از آمادگی دولت هائیتی به‌انجام تعهدات بین‌المللی خود اطمینان حاصل‌گردد و کمیتهٔ تحقیقی تشکیل و جهت تهیهٔ گزارشی به‌هائیتی اعزام شود.

سازمان از دولتهای دومی‌نیکن و هائیتی خواست که تا پایان کار

59. Andres Freites
60. Arturo Calventi

کمیته در حفظ صلح کوشا باشند. سفرای کلمبیا، السالوادور، ایالات متحد امریکا، اکوادور و شیلی برای عضویت در این کمیته نامزد شدند. سفیر ایالات متحد امریکا از عضویت خود امتناع کرد و سفیر بولیوی به‌جای او نامزد شد.

نیویورک‌تایمز درمقاله‌ای به‌قلم ماکس‌فرانکل[61] چنین اظهارنظر کرد:

«مدتی است که‌دولت ایالات متحد امریکا ظاهراً خواهان سقوط حکومت دیکتاتوری دووالیه در هائیتی است و ممکن است که بحران منطقهٔ کارائیب در این دو روزه موجب تشویق و دلگرمی امریکا شده باشد...

دولت امریکا تنفر خود را از حکومت فاسد، خشن و بی‌کفایت دووالیه از طریق بیحرمتیهای دیپلماتیك، بارها نشان داده است. شواهدی در دست است که واشنگتن شاید، پنهانی از این حد نیز فراتر رفته باشد اما اقدامی عملی صورت نداده است... به‌این ترتیب هرچند که هائیتی در زمینهٔ اغتشاش‌آمیز سیاست جهان بطورکلی و در نیمکرهٔ غربی بویژه، بسیار کوچك و ناچیز است مسایلی که برای واشینگتن بوجود آورده است بزرگ است. دولت امریکا که مدعی است در رواج آزادی، عدالت و توسعهٔ اقتصادی در امریکای لاتین مـی‌کوشد چطور توانسته است برقرارماندن دولت دووالیه را تحمل کند. این مسئله‌ای است که از دوسال پیش، یعنی از آغاز برنامهٔ «اتحاد برای پیشرفت» دولت کندی را به‌خود مشغول داشته است.»

اتباع امریکایی‌که در انتظار بروزمشکلات بیشتری بودند بـه توصیهٔ سفارت شروع به‌ترك هائیتی کردند. یکی از این جان‌بدربرده‌ها می‌گفت: «تونتون‌ماکوتها همه را بازرسی بدنی می‌کنند. همه‌جا مردم را می‌بینند که‌دستها را بلند کرده‌اند ومأموران در جستجوی‌تپانچه به‌همه جای آنها دست می‌برند. اما روز جمعه از همه بدتر بود. منزل ما در پتیون‌ویل است که حدود پنج مایل با مرکز پورت‌اوپرنس فاصله دارد. اما به‌سبب تعداد زیاد نقاطی‌که مرا نگهداشته و معاینه‌کردند، ده ساعت‌ونیم طول کشید تا به‌خانه رسیدم.»

دووالیه کـه در چنین شرایطی جغدصفتانه بازرسی وحشت‌آور

61. Max Frankel

خود را از کاخ تعقیب می‌کرد دستور داد که مراسم کارناوال سه‌شنبهٔ مقدس در غیرموقع خود برگزار شود. در حالی‌که اجساد قربانیان هنوز برزمین افتاده و خون خیابانها را رنگین می‌داشت، نوازندگان و رقاصانی‌که لباسهای مخصوص به‌تن کرده بودند، بر ارابه‌های رنگینی که از طرف دولت تهیه شده بود با همراهی موسیقی فرح‌انگیزی در خیابانها براه افتادند و به‌این ترتیب رنگ منحوس دیگری به‌این صحنهٔ غم‌انگیز افزودند.

فاسیو[62] سفیرکوستاریکا ورئیس شورا ازطرف سازمان‌کشورهای امریکایی اعلام کرد که کشور هائیتی با دادن تضمینهای دیپلماتیك به سفارت جمهوری دومی‌نیکن موافقت‌کرده و قوای نظامی خود را از محاصرهٔ اقامتگاه اعضای سفارت بازخواهد خواند. دولت دومی‌نیکن‌نیز مهلت اولتیماتوم خود را تا پایان مأموریت کمیتهٔ تحقیق تمدید کرد. دولت کلمبیا موافقت‌کرد که مسئولیت اقامتگاه سفارت دومی‌نیکن و نیز بیست‌ودونفری‌که در آن پناهنده بودند در مدت غیبت‌کاردار دومی‌نیکن بعهده بگیرد.

بااینهمه پرزیدنت بوش، قوای نظامی و واحدهای مکانیزهٔ خود را به‌مرز هائیتی انتقال داد و به‌کشتیهای جنگی خود فرمان داد که خود را برای حمله آماده نگهدارند. رومولو بتانکور[63] از ونزوئلا از طریق مکالمهٔ تلفنی شخصاً به‌بوش وعدهٔ کمك و پشتیبانی کامل نظامی داد. در واشینگتن دریاسالار جرج و. اندرسن[64]فرماندهٔ عملیات‌دریایی گفت که‌دولت ایالات متحد امریکا حاضر است ظرف چند ساعت اگر نه چند دقیقه کلیهٔ اتباع امریکا را از هائیتی تخلیه و دستورات سازمان دولتهای امریکایی را اجرا کند. وزارت امورخارجه امریکا اعلام کرد که سی نفر دیگر از کارشناسان نیروی دریایی و ده نفر از اعضای هیأت نظامی نیروی‌هوایی بنابه‌تقاضای دولت هائیتی از آن کشور بازخوانده خواهند شد و به‌این ترتیب کارکنان نظامی امریکایی مقیم هائیتی به‌پنجاه‌وپنج‌نفر تقلیل خواهند یافت.

پرزیدنت بوش در سانتودومینگو اظهار داشت: «هائیتی در وضع بسیار بدی قرار دارد. شرایط اجتماعی و اقتصادی درآن کشور بقدری اسفناك است که باید گفت برای به‌ثمر رسانیدن یك انقلاب آمادگی

62. Facio
63. Romulo Betancourt
64. George W. Anderson

کامل دارد.»

بوش گفت که تا زمانی‌که دووالیه در رأس کشور هائیتی است، صلح و آرامش در جزیرهٔ هیسپانیولا امکان‌پذیر نخواهد بود. «دووالیه فقط دیکتاتور نیست، دیوانه است. او افسارگسیخته است. امیدم‌آنست که مردم هائیتی از مردم دومی‌نیکن سرمشق بگیرند و خود براو پیروز شوند.» و این اشاره‌ای بود بر قتل تروخیلو در ۱۹۶۱.

صدها دانشجو جلو سفارت هائیتی درسانتودومینگو اجتماع‌کردند و با سنگ به‌آن حمله بردند. پلیس مخصوص آشوب ده نفر از آنها را دستگیرکرد وبقیه را باگاز اشك‌آور متفرق ساخت. در داخل سفارتخانه ژان‌لویی‌شارل۶۵ کنسول هائیتی، تشخیص داد که هنگام فرار فرارسیده است: «مثل این است که جای من باید در میان افـرادی باشد که برای تحصیل آبرو وحیثیتی که کشورم شایستهٔ آنست می‌جنگند.»وتقاضای پناهندگی سیاسی کرد.

کمیتهٔ تحقیق سازمان کشورهای امریکـایی، ساعت هشت وسی دقیقهٔ روزسی‌ام‌آوریل به‌پورت‌اوپرنس وارد شد وشاید در تاریخ هرگز سابقه نداشته باشد که گروهی از ملتها در یك روز به‌این شدت مورد اهانت قرارگرفته باشند. معهذا این کاری بود که دووالیه انجام داد. به‌دستور او اجساد قربانیانی‌که هنوز در کنار خانهٔ ذغال شدهٔ بنوا، پشت هتل سان‌لویی برزمین مانده و می‌گندید، بخاك سپرده شدند.

در کاخ بین دووالیه و اعضای کمیتهٔ تحقیق مقابله‌ای عجیب روی داد. وقتی همه در جای خود قرارگرفتند، دووالیه مدتی که به‌وضع نامطبوعی طولانی شد ساکت نشست و سفـرای سازمان کشورهـای امریکایی را در انتظار گذاشت. آنگاه به یکایك آنها، چنانکه گویی به‌سلام وتعارفی خصوصی سرتکان داد. در واقع اوداشت به‌آرامی‌و به عامیانه‌ترین گویش کرئولی فحش نثار آنها می‌کرد و سفراکه‌خبر نداشتند آقای رئیس جمهورآباء واجداد آنها را مورد اظهار لطف قرار می‌دهند حق‌شناسانه لبخند می‌زدند. این بود شرح کامل مذاکرات آنها. سپس اعضای کمیتهٔ تحقیق اتاق را تـرك کردند تا سخنرانـی دووالیه را که به‌منزله توهین دیگری بود بشنوند.

طی روز هزاران دهقان باکامیون به‌شهر آورده و در خیابانهای مرکز شهر رها می‌شدند دووالیه برای سفیران سازمان کشورهـای

65. Jean Louis Charles

امریکایی به‌جو کارناوال احتیاج داشت و اینك می‌دانست که چطور عناصر لازم را به‌هم بیامیزد. با گشاده‌دستی بسیار به دهقانان عرق مجانی داده می‌شد. طبل می‌کوفتند و می‌نواختند. شعارهای درود بر دووالیه ظاهر شد. شهر در دریایی ازبزم و عیاشی فرو رفت.

نزدیك غروب جمعیت به طرف قصر روی‌آورد و آنجا آنقدر برنرده‌ها فشار آمد که درها باز شد و سیل مردم چمنها را فرا گرفت. دووالیه در بالکن ظاهر شد. دستهایش را پیروزمندانه بالا برد. در برابر غریو مسموم و الکل‌زدهٔ هیجان مردم لبخند آرام و سرد خود را برلب آورد. و این تضادی واقعی بود. طبلها کوبیده شد و رقاصان مثل پیچ چوب‌پنبه در پیچ‌وتاب آمدند و طرفداران او به‌مناسبت، آواز «یا مرگ یا دووالیه» سردادند. در ساعت پنج و نیم هیأتهای سیاسی به‌ایوان کوچکی که روی پله‌های قصر ساخته شده بود آمدند. جمعیت به حدود بیست هزارنفر رسیده بود که همه می‌خواندند ومی‌رقصیدند و فریاد می‌زدند. کمیتهٔ تحقیق سازمان کشورهای امریکایی تماشا می‌کرد و گوش می‌داد.

ابتدا آنتوان رودلف هرار[66] که در گذشته در شیکاگو کنسول بود سخنرانی کرد. او دومی‌نیکنیها را دروغگو و اخاذ نامید و به‌دولت امریکا تاخت که کمکهای خود را قطع کرده است و گفت: «ما آزادی را برتکه‌ای نان ترجیح می‌دهیم. اگر اجنبی می‌خواهد در مقابل تکه نان خود، آزادی ما را از مابگیرد ما نان او را برسرش می‌کوبیم.»

سپس دووالیه پشت میکروفون قرار گرفت با قامتی نحیف و عینکی درشت در لباسی سیاه به‌آرامشی کامل که گفتی اثر مواد مخدر است، فرو رفته بود. تونتون ماکوتها و صاحب‌منصبان عالیرتبهٔ دولت نزدیك او ایستاده و خبرنگاران خارجی در برابر او چندك زده بودند و یادداشت برمی‌داشتند. او به‌آرامی و حقیرنوازانه لبخند می‌زد و دندانهای طلایش نمایان می‌شد و با شکیبایی دستهایش را به‌هم می‌زد و جمعیت را به‌سکوت دعوت می‌کرد. وقتی که بی‌یادداشت شروع به‌صحبت کرد، دستهایش بی‌آنکه درهم قفل شود، یا کوچکترین حرکتی یا ارتعاشی از خود نمایان سازد. در کنارش آویخته بود. درخشش غیر طبیعی صورتش به‌چهره‌اش رنگی آن جهانی می‌بخشید که شاید دانسته و عمدی بود. پاره‌ای کلماتش، نیمی فرانسوی ونیمی کرئولی چنان عامیانه بود که حتی باعث تعجب مخاطبانش می‌شد و گاه

66. Antoine Rodolphe Herard

جملاتش ارتباط و معنی خود را از دست می‌داد.
«مردم هائیتی خوب گوش کنید. فقط هرچهل سال یک‌بار اتفاق می‌افتد که مردی پیدا شود که بتواند سمبول فکری باشد. هرچهل سال یک بار. من صورت مجسم سرزمین اجدادیمان هائیتی هستم.من سمبول لحظه‌ای تاریخی در تاریخ آزادی کشور شما هستم. من آن لحظهٔ تاریخی هستم. خدا و مردم منبع همهٔ قدرتها هستند: قدرت دوبار به‌من داده شده است. آن را قبول کرده‌ام و آن را تا ابد حفظ خواهم کرد.»
حالت چهره‌اش طی این اظهارات هرگز تغییر نکرد. اما زمانی که او از قدرت‌سخن‌می‌گفت‌کلماتش باچنان شدتی برسر مردم می‌خورد که گویی باز به‌هوا می‌جست. اشارهٔ او به «چهل سال» یادآور ماجرایی بود که چهل و هشت سال پیش روی داده بود. و پرزیدنت ویلبرن–گیوم‌سام[67] در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۱۵، زمانی‌که خطر او را تهدید می‌کرد دستور کشتار ۱۶۷ نفر زندانیان سیاسی را صادر کرد واین اقدامی بود که به‌اشغال هائیتی توسط تفنگداران دریایی امریکایی منجر شد. البته موجب مرگ سام نیز شد. مردم او را تکه‌تکه کردند.

«آنها که به فرزندان من تیراندازی کردند، مرا هدف قرار دادند. آنها می‌دانند که گلوله‌ها و مسلسلهایی که بتوانند دووالیه‌را بترسانند، ساخته نشده است. آنها می‌دانند که به‌من دسترسی ندارند. زیرا دووالیه استوار و تزلزل ناپذیر است. ای مردم هائیتی، من از شما می‌خواهم که روح خود را تا سطح ارواح اجدادمان بالا برید و مردانگی خود را به‌اثبات برسانید... کمی مغز در استخوانهای خود وارد کنید و بگذارید که خون دسالین در عروقتان جاری شود.
من از احدی دستور یا فرمان نمی‌پذیرم. حتی وقتی که دیپلم پزشکی گرفتم. از هیچکس حتی از پدرم دستور نپذیرفتم. امروز، در مقام رئیس جمهور هائیتی، سنت دسالین و توسن لوورتور را ادامه می‌دهم... من هم‌اکنون موجودی غیر مادی هستم...
هیچ اجنبی وظیفهٔ مرا به‌من نخواهد آموخت»
دووالیه خود را رهبری «برگزیدهٔ تقدیر» اعلام‌کردکه مأموریتی تاریخی بر عهده دارد. وباید آنرا اجرا کند. او سه نفری را که

67. Vilbrun Guillaume Sam

در حملهٔ ۲۶ آوریل کشته شدند، ستود و هواپیمایی را که تهدید‌ـ نامه‌های «خشك‌شویی» را بر پورت‌اوپرنس فرو ریخته بود، به‌مسخره گرفت. «شما می‌دانید که هواپیماهایی به روی پورت‌اوپرنس پرواز کرده‌اند. امااین هواپیماهای ناچیز جز پروانه‌هایی نیستند.»وقتی از کسانی که کشته شده بودند یاد می‌کرد فراموش کرد که نام یکی از آنها را ذکر کند و شنوندگان برنامهٔ رادیو به‌وضوح شنیدند که کسی به زبان کرئولی گفت: «قربان، يك‌نفر را فراموش کردید.» وقتی که از دشمنان داخلی خود سخن می‌گفت، لحنش دوباره غضب‌آلود شد. «من می‌خواهم از کسانی صحبت کنم که به سفارتخانهٔ بیگانه‌ای وارد شدند تا وانمود کنند که مردی که از میان مردم برخاسته است قادر به‌ادارهٔ امور مملکتشان نیست. آنها پلیدند.»

و اینجا سخنرانی بیست دقیقه‌ای دووالیه به پایان رسید و این باوجود غضبی انفجارآسا که چنان از اختیار او خارج شده بود که کلمات را می‌جوید و جملاتی را به‌فرانسوی شروع‌می‌کرد و به‌کرئولی بپایان می‌رسانید، شاهکاری بود. اما این خشم وحشتناك‌گویی همچون توفانی تابستانی به لحظه‌ای آرام شد و وقتی به درون کاخ باز می‌ـ گشت لبخندی وقیحانه برلب داشت و پیروزی از چهره‌اش می‌بارید.

صدای جمعیت از شدت هیجان به‌زحمت از گلوها بیرون می‌آمد. پدر آنها، صاحب مطلق آنها سخن گفته بود. آنها به‌گروههای کوچك تقسیم شدند و بعضی با چشمان درخشان‌و سرهایی که به تأییدحرکت می‌کرد، دور شدند. گویی افتخار این‌را داشته‌اندکه معجزه‌ای راستین را به‌چشم ببینند.

پاپادك يك بار دیگر و این‌بار در حضور جمعی کثیر با وضوح بسیار فهمانده بود که خود را ورای قانون طبیعی و همچون سلیمانی، با حکمتی بی‌چون‌وچرا می‌داند. مسیحایی سیاهپوست که فقط در برابر خود مسئول است و اختیار مطلق زندگی و مرگ یکایك مردم‌و هرکس را که جرأت کند و راهش را با سایهٔ خود تاریك کند در دست دارد.

۱۴

مهلت می‌گذرد

در هائیتی بی‌اعتناترین فرد نسبت به ستیز با دولت امریکا شخص دووالیه بود. او ایمانی تزلزل‌ناپذیر به‌سخنان خود داشت که: «هر اتفاق که بیفتد، ما اینجا خواهیم ماند.» و در حالی که آجودانهای شتابزده و پریشان و وزرای کابینه مضطربانه پیشنهادهایی می‌کردند، پاپادك با اطمینان خاطر در کاخ مجلل خود نشسته بود.

به‌نظر جهان خارج از هائیتی پایان حکومت دووالیه نزدیك می‌شد. پایان خونین‌ترین استبداد در نیکمره‌ای که تاریخش سرشار از دیکتاتوری‌هاست، فقط به‌منزلهٔ چند روز تعطیل بود. هرچند در عالیترین مقام حکومت بی‌اعتنایی نسبت به وضع موجود بچشم می‌خورد، طبقات پائین را اضطرابی‌کامل فراگرفته بود وعملیات آمادگی برای دفاع، با شتاب بسیار شروع به شکل گرفتن می‌کرد. هرکس بی‌اجازه به‌کاخ نزدیك می‌شد، بقتل می‌رسید. راهها همه‌جا بسته بود، و بازداشتهای دسته‌جمعی ادامه داشت.

دووالیه برقراری حکومت نظامی را اعلام کرد و عبور ومرور از ساعت هشت بعد از ظهر تا پنج صبح ممنوع گردید تا از فعالیتهای تروریستهای شبرو جلوگیری شود. دولت امریکا به‌اتباع خود گفته بود که این مقررات را محترم بشمارند و به‌آنها اطلاع داده بود که برای خارج شدن از کشور آماده باشند.

دولت هائیتی با صدور گذرنامه برای پانزده نفر ازپناهندگان

سفارت دومی‌نیکن موافقت کرد، اما با خروج هفت نفر دیگر ـ از جمله بنوا ـ به‌بهانهٔ اینکه این عده‌علیه دولت توطئه‌کرده‌اند، مخالفت کرد. همچنین قوای نظامی که اقامتگاه سفیر را محاصره کرده بودند آنجا را ترک گفت. ژرژ کشیش و پل کوروینگتن[1] که زمانی رئیس دانشکدهٔ افسری هائیتی بود، جزو پانزده نفر اول از هائیتی خارج شدند. یکی‌ازمردان‌خوشبختی که هائیتی‌راترک‌می‌کردگفت که «امیدی به سلامت هفت نفر باقی مانده نیست. در هائیتی حکومت وحشت برقرار است. دووالیه مدتهاست که عقل خود را ازدست داده است.» ژرژ کشیش تأیید می‌کرد که «همهٔ مردم از وحشت فلج شده‌اند. دووالیه‌آدم سالمی‌نیست. تنهاچیزی‌که می‌خواهد باقی‌ماندن براریکهٔ قدرت است.»

رئیس‌جمهوری دومی‌نیکن، خوان‌بوش، در خانهٔ خود در سانتودومینگو با خبرنگاران مصاحبه کرد وآنها را با اظهارات انفجارـ آسای خودشتابان به‌سوی تلگرافخانه روانه‌کرد. «من از کلیهٔ‌کشورهای امریکایی تقاضا خواهم کرد که روابط خود را با دژخیم هائیتی قطع کنند. به‌محض تجاوز بعدی هائیتی اقدامات خود را نه از پایتخت جمهوری دومی‌نیکن، بلکه از پایتخت همسایه به سازمان کشورهای امریکایی اعلام خواهیم کرد.» منظور بوش این بود که هائیتی را اشغال خواهد کرد و بعد راجع به اقدام خود توضیح خواهد داد.

«دووالیه برای صلح نیمکره غربی تهدید بزرگی است و این معنی با سخنان خردش که گفت: فقط خدا می‌تواند مرا از کرسی قدرت خلع کند. تأیید می‌شود.» بوش کمک خود را به مهاجران هائیتی انکار کرد:

> «ما توطئه‌گرنیستیم. ماحکومتی قانونی هستیم و آشکارا چون آفتاب عمل می‌کنیم. وضعی که بین‌هائیتی وجمهوری دومی‌ـ نیکن بوجود آمده است با کشمکشهایی که ممکن است بین دو ملت‌دیگر امریکای لاتین‌که زبان و میراث و سنن مشترك دارند پیش آید، شباهتی‌ندارد... مامرزمشترك‌داریم. مافراموش‌نکرده‌ایم که زمانی در اشغال هائیتی بسر می‌بردیم. وضع غیرعادی در هائیتی با وضع غیرعادی در سیاست داخلی ما مترادف است.

درماه‌ژانویه،دشمنان‌دولت ونزوئلا و بازماندگان تروخیلو در مادرید گردآمدند تا باکمك دووالیه توطئه‌ای علیه ونزوئلا و

1. Paul Corvington

سانتودومینگو ترتیب دهند. این توطئه اکنون درجریان انجام است...»

بوش درحالی که قوای نظامی خود را پشت مرز هائیتی متمرکز کرده بود به‌دولتین ونزوئلا و کوستاریکا پیشنهاد کرد که با جمهوری دومی‌نیکن در ایجاد «نیروی دموکراتیك امریکای لاتین» برای سرنگون کردن حکومت دووالیه همکاری کنند. او گفت سازمان کشورهای امریکایی نباید اجازه دهد که‌سنت عدم مداخله، مسئولیتش را در پاسداری از دموکراسی وحقوق‌بشر ـ که‌مهمتر از آنست‌که‌تحت‌الشعاع اصل دیگری قرار گیرد ـ لوث کند.

چند روز بعد، روز یکشنبه ششم ماه مه خطر بروز جنگ بسیار شدید شد. بوش شایع کرد که قصد دارد در سپیده‌دم فردا هائیتی را اشغال کند. جان بارتلومارتین[2] سفیر دولت امریکا در جمهوری دومی‌نیکن تلفنی با بوش تماس گرفت و یکی از کارمندان سفارت به ملاقات فریتس وزیر امور خارجه رفت و کارمند دیگری به‌خبرنگاران مطبوعات در هتل ال امباخادور[3] خبر داد که برای هر واقعه‌ای آماده باشند. اما حمله انجام نشد.

بوش بعدها ادعا کرد که مارتین سفیر امریکا استدلال کرده است که باید فرمان حمله را لغو کند. زیرا دووالیه قبل‌از پانزدهم مه کشور را ترك خواهد کرد. همچنین به بوش گفته بود که دولت امریکا قصد دارد عده‌ای از اتباع خود را از هائیتی خارج کند و از این گذشته سازمان کشورهای امریکایی تضمینهای دیپلماتیك را در پورت‌اوپرنس بعهده خواهد گرفت.

بزودی شایع شد که دووالیه به‌راستی قبل از موعد مقرر استعفا خواهد داد. منشأ این شایعه یك گزارش آسوشیتدپرس از کوراسائو[4] در آنتیل هلند بود مبنی براینکه دولت هائیتی اجازهٔ فرودآمدن یك هواپیمای چهارموتوره را با شش مسافر نظامی که هویتشان معلوم نیست، خواسته است. دولت هلند با سفارت امریکا درلاهه تماس گرفت. بافرودآمدن هواپیما بشرطی موافقت کرد که دولت امریکا دووالیه را به‌عنوان مهاجر سیاسی بپذیرد. اما دولت هائیتی درخواست خود را پس گرفت. این ماجرا تا امروز به‌صورت معمایی باقی مانده است.

2. John Bartlow Martin
3. El Embajador
4. Curaçao

اما ترتیب دیگری‌داده‌شد. هوسنراپولون[5] رئیس‌انحصار دخانیات (که اعتباراتی به حسابهای غیر بودجـه‌ای دووالیه سرازیر می‌کرد.) بلیتهائی به مبلغ ۶۰۰۰ دلار از شرکت هواپیمایی پان‌امریکن برای خانوادهٔ دووالیه خرید و جاها را برای تاریخ پانزدهم ماه مه ذخیره کرد. مقصد سفر پاریس بود و علاوه براعضای خانوادهٔ دووالیه نام دیگری، لوکنرکامبرون نیز ذکر شده بود.

یك واحد عملیاتی نیروی دریایی امریکایی که کشتی باکسر[6] نیروی دریایی امریکا در رأس آن حرکت می‌کرد به خلیج گناو وارد شد. باکسر پس از طی مسیری مثلث شکل به فاصلهٔ شش میلی ساحل هائیتی رسید و ناخدا دوم ام. بی. جکسن[7] مخابره کرد: «ما آماده‌ایم».

کشتی نیروبر شانگری‌لا[8] و تاکونیك[9] کشتی پرچمدار نیروی دریایی ـ زمینی ناوگان اقیانوس اطلس همراه باکسر بودند. این واحد عملیاتی همچنین شامل یك ناو باری حمله، کشتی سربازبر سریع‌السیر و دو کشتی دیگر بود. حدود دوهزار تفنگدار دریایی آماده بودند که با هلیکوپتر (کشتی باکسر به بیست هلیکوپتر مجهز بود.) و هواپیماـ های عادی در خاك هائیتی پیاده شوند. شانگری‌لا عهده‌دار پشتیبانـی هوایی تاکتیکی بود. این واحد ظاهراً مأموریتهای برنامه‌ای عادی خود را انجام می‌داد. اما تمرین از برنامه راکه باعث دورشدن آن از هائیتی می‌شد از عملیات خود حذف کرده بود.

انگلیسـها ناو کاوالیر[10] از نیروی دریایی سلطنتی را به ایـن منطقه فرستاده بودند تا در صورت لـزوم برای خارج‌کـردن اتباع انگلیسی بکار برود.

یك مقام وزارت امورخارجهٔ امـریکا در هفتم مه در واشینگتن اظهار داشت که حکومت دووالیه ظاهراً در حال «متلاشی‌شدن» است و دستور داد که بستگان کارمندان دولت امریکا از هائیتی خارج شوند و همچنین دیگر اتباع امریکایی را به خارج‌شدن از آن کشور ترغیب کرد. زیرا «وضع در هائیتی پیوسته رو به خرابی می‌رفت و تأمین امنیت اتباع امریکا دشوار بود.» پان‌امریکن پروازهای ویژه‌ای برای

5. Hosner Apollon
6. Boxer
7. M. B. Jackson
8. Shangri-La
9. Taconic
10. Cavalier

کسانی که مایل به خروج از هائیتی بودند اختصاص داد.

بوش عقیده داشت که اگر دولت امریکا وضع را آنقدر وخیم می‌داند که باید اتباع خود را از هائیتی خارج کند. «ما باید همچنان مسئله را برای‌خود حیاتی بدانیم، حتی‌حیاتی‌تر از آنچه برای‌آنهاست. وضع ساده نیست. ما نمی‌دانیم چه اتفاق خواهد افتاد. اما می‌دانیم که دووالیه جماعت بسیاری را کشته و زیربار وحشت فلج کرده و سیلهای خون براه انداخته است. ما باید محتاط و بیدار باشیم.»

امریکائیانی که از هائیتی فرار می‌کردند در میامی داستانهای وحشت‌انگیزی نقل می‌کردند.

فشار داخلی بر دووالیه افزایش یافت. سفارت آرژانتین واقع در نیمه‌راه کوهستانی پتیون‌ویل پنج پناهندهٔ جدید پذیرفت. خانم کلمان باربو با سه دختر و پسر بیمار بیست وسه‌ساله‌اش، پیاده به سفارت رفت. باربو که خانواده‌اش را ایمن یافت با آزادی بیشتری به عملیات پرداخت.

دسته‌ای از افراد باربو در حومهٔ پورت‌اوپرنس به‌کمین نشسته و با نارنجك و آفتامات به‌کامیونی از افراد ذخیرهٔ دووالیه حمله‌کردند. گفته شد که چهل‌وپنج نفر کشته شده‌اند. افسانه‌ای که در اطراف باربو پدید آمده بود بزرگ شد و از حد و اندازه درگذشت.

گروهی ازرؤسای‌تونتون‌ماکوت وافرادذخیره با شتاب‌بسیاربرای نجات‌گروه دیگری‌که مورد حملهٔ باربو قرارگرفته بودند به مارتیسان[11] رفتند و به‌پایگاه باربو برخوردند. آنها گمان کردند که اورا درخانه بدام انداخته‌اند و خانه را زیر رگبار مسلسل گرفتند تا اینکه به نظر رسید که موجود زنده‌ای در آن باقی نمانده است. وقتی در ورودی را با لگد درهم شکستند فقط سگ سیاهی بیرون دوید و هیچکس داخل خانه نبود. اما باربو ذخیرهٔ اسلحه و نارنجکهای خود را جاگذاشته بود. بعضی از مردم هائیتی می‌گفتند که باربو قدرتی مرموز دارد و می‌تواند خود را به‌هیأت سگ سیاهی درآورد. گفته شد دووالیه دستور داده است کلیهٔ سگهای سیاه را به‌محض دیدن بکشند.

باربو شخص دووالیه را هدف خود قرار داد. در هائیتی که کمتر تلفنی کار می‌کرد، (البته تلفنهای وزرا به‌کاخ از این قاعده مستثنی بود) باربو تلفنی پیدا کرد که کار کند و با دووالیه تماس‌گرفت و به او اطمینان دادکه او را خواهدکشت. می‌گویند دووالیه جواب داده بود:

11. Martissant

«کلمان، تو سر خودت را برای من خواهی آورد.»

یك روز صبح منشی دووالیه یادداشتی روی میزش پیداکرد که روی آن تهدید باربو تکرار شده بود.

دووالیه جایزه‌ای به‌مبلغ ۱۰،۰۰۰ دلار برای سر باربو معین کرد و در ساعات منع عبور ومرور تجسس کلیهٔ خانه‌ها شروع شد. کار به‌صورت بازی قایم‌باشك مرگباری بین‌دو نیروی‌کماندوی‌خشن‌درآمد که درکوچه‌ها و خیابانهای تاریك، مرگ بین خود رد وبدل می‌کردند. در شهری‌که برای انقلابی محتمل و پیاده شدن تفنگداران امریکایی آماده شده بود، دوئل باربو و دووالیه هیبتی دیگر اضافه کرد.

یك روز بعداز ظهر باربو به‌عمد شایع‌ساخت‌که‌در پتیون‌ویل است. سرگرد ژان تاسی یکی از رؤسای تونتون‌ماکوتها آن ناحیه رامحاصره کرد و در انتظار ماند در حالی‌که باربو پنهانی به‌قلعهٔ دیمانش راه یافت، نگهبانان را خلع سلاح کرد و اسلحهٔ آنها را برای افراد خود به غنیمت برد.

روی عرشهٔ ناو هواپیمابر باکسر یك نیروی هزار و دویست نفری تفنگداران دریایی در فاصلهٔ‌دیدرس سواحل هائیتی‌عملیات پیاده شدن نیرو را تمرین می‌کرد. سربازان باتمام تجهیزات جنگی به‌باند پرواز سرازیر شدندو برهلیکوپترهائی که آماده بودند سوار شدند و به‌سوی ساحل پرواز کردند ــ البته کشتی به‌آبهای هائیتی وارد نشده بود. این نیرو برای مصرف پانزده روز عملیات مستقل در خشکی آذوقه و لوازم همراه داشت. افسران نیروی دریایی گفتندکه این تمرینی برنامه‌ای بوده و با هیچ مأموریتی ویژه، رابطه نداشته است.

پرزیدنت بوش در سانتودومینگو، قوای نظامی خود را در حال آماده‌باش نگهداشته بود. کمیتهٔ تحقیق سازمان کشورهای امریکایی که از سی‌ام آوریل تا پنجم مه، پنج‌روز را در جزیره‌گذرانده بودند برای تهیهٔ گزارش خود به‌واشینگتن رفتند و دونفر از اعضای خود را به‌امید اینکه حضورشان ممکن است مانع بروز جنگ شود، در سانتودومینگو باقی‌گذاشتند. سازمان کشورهای امریکایی به رئیس شورا گونزالو فاسیو[12] اختیار داد که تعداد اعضای کمیته را به‌شش نفر افزایش‌دهد. و به‌اتفاق آرا (۱۸ رأی در مقابل هیچ مخالف) به کمیته اختیار داد که‌به جای تحقیق راه‌حل نیز توصیه کند.

12. Gonzalo Facio

چهار نفر از اعضای کمیته به‌همراه فاسیو به نیویورك پرواز کردند تا با شالمر وزیر امور خارجهٔ هائیتی که در شورای امنیت سازمان ملل متحد تعقیب شکایت هائیتی را ازجمهوری دومی‌نیکن بعهده داشت، مذاکره کنند.

شالمر در شورای امنیت تأکیدکردکه هائیتی کشوری کوچك است و مدعی شد که قربانی تعصب نژادی شده است.

«شرف و غرور ملتی سیاهپوست و ضعیف مورد تجاوز قرار گرفته است. توطئه‌کنندگان وظیفه دارند تنها جمهوری سیاه قارهٔ امریکا را نابود کنند. هائیتی به‌نام دنیای سیاه مشعل آزادی را با افتخار و شرافت بلند کرده است و همراه ملتهای برادر افریقایی و مردم سیاه بطورکلی آن را همچنان بلند خواهند داشت.»

دکتر گواروا ولاسکز[13] سفیر دومی‌نیکن در رد ادعای او، مدارکی را که به سازمان‌کشورهای امریکایی فرستاده شده بودبرشمرد و مسایل را بررسی کرد: «در هائیتی هرج ومرج حکمفرماست. هائیتی در ناحیهٔ کارائیب کانون خطر است. اما علت این امر را در ماهیت اوضاع سیاسی این کشور باید جستجو کرد، نه در فشاری که از خاك جمهوری دومی‌نیکن به‌آن اعمال می‌شود.» او پیشنهاد کرد که حل این کشمکش به‌عهدهٔ سازمان کشورهای امریکایی گذارده شود.

شالمر سرانجام، پس‌از مذاکراتی که فاسیو و گروه سازمان کشورهای امریکایی باأو انجام دادند و در طی آن پشتیبانی او را از پیشنهاد خود خواستار شدند، تسلیم شد و موافقت کرد که سازمان مزبور به‌این مسئله رسیدگی کند. تااینجا اتحاد شوروی و رئیس هیأت نمایندگی آن نیکولای فدرنکو[14] از دخالت در این کشمکش اکراه داشتند، زیرا می‌ترسیدند که دخالتشان رنگ طرفداری از دووالیه را بخود بگیرد. اما فدرنکو با درایت، خود را از این وضع نجات داد و گفت که تهدید صلح نه از جانب جمهوری دومی‌نیکن بلکه از ناحیهٔ دولت امریکاست. اوگفت که بنا به‌ضرب‌المثلی ژاپنی «خرچنگ بی‌آنکه از آب بیرون آید لذت می‌برد.» را از یاد برد. فدرنکو معتقد بود که اقدامات دولت امریکا مداخله‌ای آشکار است و با اشاره به‌گزارشهای

13. Guaroa Velasquez
14. Nikolai T. Federenko

مطبوعاتی امریکا گفت که حضور هزار نفر از اتباع امریکایی و پنجاه میلیون دلار سرمایه‌گذاری امریکا در هائیتی دلیلی براین مدعاست. سازمان کشورهای امریکایی سرانجام تصمیم‌گرفت که سه‌نفر از اعضای کمیتهٔ گسترش‌یافتهٔ خود را به هائیتی بفرستد و سه نفر را درجمهوری دومی‌نیکن نگهدارد.

بوش ضمن سخنرانی دیگری برای مردم دومی‌نیکن‌گفت: «هائیتی چلیکی باروت است و ما دریاچه‌ای بنزین. ما نمی‌دانیم‌که در هرلحظه چه ممکن است اتفاق افتد... بگذارید سازمان کشورهای امریکایی به وظیفهٔ خود عمل کند و ما نیز به‌وظیفهٔ خود.»

دووالیه بهیچ‌روی موضع خود را عوض نکرد. «من به‌تمام معنی کلمه یك انقلابی هستم ـ نه از نوع احساساتی، بلکه از نوع سخت... تپانچه‌ام تنها همراه و همگام من است.»

بوش می‌گفت: «اگر سازمان کشورهای امریکایی می‌خواهد کمك کند، روانپزشکی برای معاینهٔ دووالیه بفرستد.»

ژان ریشاردو[15] رئیس دفتر نمایندگی سازمان ملل متحـد در پورت‌اوپرنس مشاهده کرد که دولت هائیتی در صدور جواز خـروج برای کارمندان سازمان ملل متحد اهمال بخرج می‌دهد. او تلگراف بلند اعتراض‌آمیزی به‌آقای اوتانت دبیرکل سازمان ملل فرستاد و بلافاصله بیست جواز صادر شد. وقتی که ریشاردو، اعضای هیأت کارشناسان اغذیه و کشاورزی را از هائیتی نجات داد، دووالیه خود او را اخراج کرد . ریموند ترستن، سفیر دولت امریکا که با مشکل مشابهی روبرو بود، با صراحت به دووالیه گفت که دولت امریکا در صورت لزوم برای خارج کردن اتباع خود از هائیتی به زور متوسل خواهد شد و جوازهای خروج اتباع امریکایی نیز بسرعت صادر شد.

رفتار ترستن طی ماه‌مه معیاری فراموش‌نشدنی برای دیپلماتهای امریکایی باقی گذاشت، اگر چه بطور کلی کار دولت امریکا از ایـن نظر چندان درخشان نبود، ولی عاقبت در ماه مه بـا لحنی صریح و استوار حرف زد، ولی ایـن بعد از آن بود که مـاهها کوشش او در استدلال با پاپادك ناکام مانده بود. ترستن چون دید که از ایـن راه به‌نتیجه نمی‌رسد سخت شد. او در اولین هفتهٔ مأموریت خود با هیجان و اشتیاق بسیار از ایجاد شرایط کار مفید با هائیتی سخن گفته بود. اما او نیز مانند بیشتر سفیران دیگر دریافت که اگر مسائل را روشن

15. Jean Richardot

بیان کند نمی‌تواند حافظ منافع دولت امریکا و در عین حال موجب خرسندی دووالیه باشد. اینك برای حمایت از اتباع امریکا به زبانی با دووالیه سخن گفته بود که او دوست نداشت اما تجربه آن را بدو آموخته بود. اما این فقط حرف بود، و دووالیه هم می‌دانست که چگونه آن را تعبیر کند.

با مرور زمان ابتکار عمل از دست دولت امریکا بیرون رفت و در دست دووالیه افتاد. چون ۲۲ مه روز مورد علاقهٔ دووالیه نزدیك می‌شد، ترستن برنامهٔ مسافرت به واشینگتن را برای خود ترتیب داد سپس تاریخ آغاز سفر را به دهم مه تغییر داد و بعد هم آن را فسخ کرد و سرانجام تصمیم براین شدکه اوتا پایان بحران در پورت‌اوپرنس باقی بماند.

بارانهای سنگین ماه مه حالت اندوه مرطوبی به شهر بخشید. اغلب شبها باران شدید می‌بارید و طی روز، اتومبیلها و گاریها با زحمت بسیار از وسط دریایی ازگل چسبندهٔ قهوه‌ای رنگ می‌گذشتند. بسیاری از مردم فقیرتر، چند تکه لوازم خود را می‌بستند و براتوبوس یا کامیونهای مسافربر بار می‌کردند و به طرف نقاطی می‌رفتند که امیدوار بودند روستایی آرام باشد، به این خیال که تا پایان توفان آنجا بمانند.

در طول مرز نگهبانان ارتش دومی‌نیکن و هائیتی روابط خود را عادی و دوستانه حفظ کرده بودند. و هردو طرف از هرکار که باعث ایجاد سانحه‌ای شود پرهیز می‌کردند.

آتش جنگجویی دومی‌نیکنیها نیز سرد شده بود. فرماندهان‌نظامی آنان‌در فکر حملهٔ خود تجدید نظرکرده بودند. تحقیقات و ارزشیابیهای نظامی که توسط افسران امریکایی در پورت‌اوپرنس بعمل آمد بر آسیب‌پذیری هرنیروی مهاجمی‌که از طریق تنگهٔ مالپاس[16] (یا تنگهٔ بد) به خاك هائیتی وارد شود، تأکید کرد و آن درهٔ تنگی بود که جادهٔ‌باریك و ناهمواری خاکی به طول بیست وسه میل‌از مرز دومی‌نیکن تا پورت‌ـ اوپرنس از درون آن می‌گذشت. این گزارش معلوم نیست چطور به دست افسران دومی‌نیکنی رسید و پرزیدنت بوش ناگهان خود را در برابر ارتشی سست و بی‌میل یافت که بهیچ روی برای پشتیبانی از سخنان خشونت‌آمیز جنگی چند روز پیش او آمادگی نداشت.

بوش همچنین در جبههٔ داخلی با مشکلاتی روبرو شده بودکه در

16. Malpasse

بیشتر آنها نظامیانی دخالت داشتند که از مدتها پیش نسبت به ایده‌ئولوژی «دموکراتیك و چپی» او ظنین و در صدد انجام کودتا بودند. افسران دست راستی افراطی رفته رفته بدگمان می‌شدند، و فکر می‌کردند که بوش تصمیم دارد ضمن اینکه آنها را در میدان به تدارك مقدمات جنگ سرگرم می‌دارد از کار برکنارشان کند. رئیس جمهوری دومی‌نیکن همچنین در زمینهٔ امور کارگران با اشکالاتی مواجه بود. این مسایل همه با هم در سرد کردن آتش جنگجویی مؤثر بود. بوش در کتاب خود تحت عنوان «تجربهٔ ناتمام» که پس از برکناریش ازکار در همان سال نوشت، نقشهٔ خود را دربارهٔ هائیتی فاش کرد: او قصد نداشت که تمام راه دراز را تا خاك‌همسایه طی کند. می‌خواست از طریق نفوذ مختصری در خاك کشور همجوار که با فرو ریختن اوراق تبلیغاتی برفراز کاخ ریاست جمهوری همراه می‌بود، دووالیه را بترساند و وادار به استعفا کند.

کسانی که نسبت به بوش ظنین بودند نیز فکر می‌کردند که بوش می‌خواهد از طریق عملیات نظامی و شاید حتی بدست آوردن پیروزی در جنگی آسان به محبوبیت خود در میان نظامیان بیفزاید. اذهان را از جبههٔ داخلی و مشکلات آن دور نگهدارد؛ شاید که این نظری نامنصفانه بوده باشد. اما مسلم بود که احساسات مردم ــ که وقتی او اهانتهای دولت هائیتی را فاش ساخت، چنان بشدت او را در موج تأیید غرقه کرد ــ اکنون علیه او بسیج شده است. چون دووالیه در خصوص مصونیت سفارتخانه تسلیم شده و اجازه داده بود بعضی از پناهندگان سیاسی از کشور خارج شوند، بحران رفته رفته به صورت جنگ کلمات درآمد و دومی‌نیکنیها ظاهراً متمایل بودند که مسئله را به عهده سازمان کشورهای امریکایی بگذارند.

هرچند که دستگاه نظامی تروخیلو از حیث تعداد نفرات و تجهیزات از ارتش هائیتی بسیارنیرومندتر بود، اما به‌منزلهٔ ساطوری بود که دیگر قصابی برای بکار بردنش پیدا نمی‌شد. نیروهایی که برای نبرد با هائیتی بسیج شده بود عبارت بود از نیرویی زمینی مرکب از ده هزار سرباز، نیروی دریایی مرکب‌از ۶،۰۰۰ نفر ونیروی هوایی مرکب از ۴،۰۰۰ نفر. بعلاوهٔ نیروی پلیس ده هزار نفری. نیروی هوایی متشکل‌تر ومجهزتر از نیروهای دیگر بود. بعلاوه دارای قوای چترباز و زرهی بود که توسط رامفیس تروخیلو[17] به

17. Ramfis Trujillo

صورت نیروی نظامی برگزیده‌ای تأسیس شده بود.

نفرات ارتش بی‌فرماندهٔ هائیتی از پنجهزار تجاوز نمی‌کرد و صرفنظر از واحدهای مستقر در پورت‌اوپرنس بیشتر از جوانان آموزش نیافته‌ای تشکیل شده بود که با تفنگهایی از کارافتاده و چوب دستی وداس مسلح بودند. گارد رئیس جمهور که مرکب از پانصد نفر سرباز قدیمی بود، فقط وظیفهٔ حفاظت کاخ‌را داشت وگردان تاکتیکی دسالین‌که توسط امریکائیان آموزش‌دیده بودند وتنها واحدی بود که برای جنگ تربیت شده بود به‌احتمال قوی تحت فرمان دووالیه برای دفاع اضافی کاخ می‌ماند.

قسمت اعظم تجهیزات جنگی مدرن ارتش از امریکا آمده بود. گردان تاکتیکی با تفنگهای M_۱ و خمپاره‌انداز ومسلسل مجهز بود. این اسلحه‌ای بود که دووالیه به‌هنگام استقرار هیأت مستشاران آموزشی نیروی دریایی در سال ۱۹۵۹ از امریکاییان گرفته بود. این‌تجهیزات که تقریباً دو میلیون دلار ارزش داشت، در اصل هنوز متعلق به‌دولت امریکا اما در دست دووالیه بود. دولت امریکا در موافقتنامهٔ اصلی حق نظارت بر موجودی اسلحه‌خانه این تجهیزات را به‌عنوان تضمین اینکه اسلحه فقط توسط ارتش و نه توسط تونتون ماکوتها استعمال شود، برای خود نگاه داشته بود. در عمل امریکائیان از نحوهٔ استفاده از این اسلحه‌ها چندان اطلاعی نداشتند. تقریباً نیمی از اسلحه‌ها بین افراد ارتش توزیع شده و نیمی دیگر در زیر زمینهای کاخ انبار شده بود.

سخنرانیهای ماه حق‌شناسی ادامه داشت اما بعضی از روزها با برنامه تطبیق نمی‌کرد. ژرار لاتورتو[18] رئیس مدرسهٔ مدیریت بازرگانی که بسیار مورد توجه بود، سخنرانی دووالیه‌پرستانه‌ای را که به‌او تکلیف شده بود در لاسالین ایراد کند رد کرد و به‌سفارت گواتمالا پناهنده شد. امانوئل ممپوان[19] استاد حقوق دانشگاه حاضر نشد استدلال قانونی بودن ادعای دووالیه به‌ابقاء در سمت ریاست جمهوری را تأیید کند و به‌سفارت شیلی گریخت.

دووالیه که از سه هفته پیش از کاخ بیرون نرفته بود، در تاریخ دوازدهم مه سی‌متر از کاخ‌دورشد تا بنای پنج طبقهٔ ادارهٔ مالیات را افتتاح کند. تظاهر به‌اعتماد یکی از مهمترین جنبه‌های روانشناسی حکومت او بود. اماحتی‌درهمین‌مسافرت‌کوتاه نگهبانان‌بسیاری راهمراه

18. Gerard Latortue
19. Emanuel Mompoint

داشت.

مجسمه‌های نیم‌تنهٔ گچی دووالیه گاه به‌قیمتهای گزاف درخیابانها فروخته می‌شد. قیمت این مجسمه‌ها از ده دلار به‌بالا بود و به‌کسانی عرضه می‌شد که می‌خواستند علاقه‌مندی خود را به‌دولت نشان دهند.

در عین حال مردم هائیتی با نرمی‌پذیری خاصشان که نتیجهٔ سالها احتیاج و سرکوفتگی بود زندگی خود را با راه و رسم رهبران خونخوار خود تطبیق داده بودند تا از این راه اندکی از سنگینی بار زندگی پر مشقت خود بکاهند. این نوعی سازگاری با شرایط بود که طی آن یا خواریها را به‌آرامی به‌تن می‌پذیرفتند یا حمایت اقویا را خواه در برابر قیمتی و خواه از طریق منبع‌نفوذی‌که گاه میسر بود، برای خود تأمین می‌کردند.

دستگاه حکومت دووالیه از تعداد بیشماری اشخاص فرصت‌طلب در همه سطح و درجه تشکیل شده بود. بعضیها نیز بودند که به‌منظور تأمین ایمنی آیندهٔ خود گوش به‌تقاضاهای کمك می‌داشتند. به‌این‌شکل مردم هائیتی که خود را با سازمان یا مقامی دولتی در تنگنایی می‌یافتند، می‌توانستند تهدید خطر را از طریق توسل به‌مقامات بالاتری که با آنها رابطه‌ای اجتماعی، پولی یا خونی داشتند، خنثی سازند.

شاید وجود همین وضع همراه با خوی سهل‌گیر هایی‌تیایی‌بتواند عدم وقوع بلوایی داخلی، که می‌توانست حکومت پاپادك را در چنین شرایط مساعدی سرنگون سازد توجیه کند. مردم هائیتی به‌خلاف برادر امریکای لاتینی غیرتمند خود که معمولا خشونتش به‌انگیزه‌ای آنی شعله‌ور می‌شود، آتش غضب خود را با ادای کلمات و حرکت دست ودادن دشنام آرام می‌کند. هایی‌تیایی ازخشونت‌بدنی بیزاراست. به‌هیچ‌روی تصور نمی‌کرد که قساوت قلب و ناچیز شمردن جان آدمیان بشدتی که دووالیه بود در دیگر مردم هائیتی ممکن باشد. شاهد این دلیل این‌بودکه‌آنها به‌موقع، رهبر خود را چنانکه بود نشناختند ــ و وقتی شناختند بسیاردیر شده‌بود.

دیپلماتهای مقیم پورت‌اوپرنس از اینکه کمیتهٔ OAS به‌تحقیق در تجاوزهایی که در هائیتی نسبت به‌حقوق بشر روا داشته می‌شد، نمی‌پرداخت ناراضی بودند. اما دووالیه اجازهٔ چنین تحقیقی را نمی‌ـ داد. دووالیه گفت: «دولت هائیتی به‌هیچ دولت یا سازمان‌فوق‌دولتی

اجازهٔ مداخله در امور داخلی خود را نمی‌دهد.» در ۱۹۶۲ دولت هائیتی کمیسیونی از OAS را که می‌خواست به‌قصد چنین تحقیقاتی به هائیتی بیاید، به‌کشور راه نداد.

از مهاجران لویی‌دژوا و دانیل فین‌یوله به‌سان‌خووان، پوئرتوریکو رفتند و تشکیل دولت آزاد هائیتی را در تبعید، اعلام کردند و مجلسی با شصت نماینده تشکیل دادند.

دولت امریکا به‌اقدام دژوا و فین‌یوله توجهی نکرد و بوش به دو علت باعث خشم دژوا شد یکی به‌علت آنکه از شناسائی «حکومت» او خودداری کرد و دیگر اینکه اظهار داشت: «معیار سنجش دولت دومی‌نیکن اینست که یك حکومت، واحد حقوقی اثیری نیست. حکومت باید برقلمروی هرقدر کوچك حکمروا باشد.» دژوا به خطا شکایت کرد که بوش ممکن است با دووالیه همداستان شده باشد.

وقتی که ماجرای مرکز آموزش تبعیدیان در داخابون واقع در جمهوری دومی‌نیکن فاش شد و همه از آن اطلاع یافتند، بوش متهم به‌دروغگویی شد. زیرا کمك به‌مهاجران هائیتی را انکار کرده بود. وقایع چند روز بعد حاکی از آن بود که این پشتیبانی بی‌اطلاع او انجام شده است. از این گذشته کلیهٔ قرائن وامارات حاکی از آن بود که نظامیان فاسد دومی‌نیکنی از نهضت مهاجران‌هایی‌تیایی سوءاستفاده می‌کردند و تا می‌توانستند از آنها پول می‌گرفتند و در عوض اجازهٔ استفاده از خاك دومی‌نیکن برای مقاصد آموزشی، از آنها وعدهٔ کمکهای بیشتری در آینده می‌گرفتند.

قوای تازه‌ای که از آن سوی مرز می‌رسید جمع مهاجران داوطلب آموزش را به شصت و هفت نفر رسانید و نقشهٔ حمله‌ای شروع به‌شکل گرفتن کرد. قرار براین بود که گروه مهاجران در تاریخ پانزدهم مه از رودخانهٔ کشتار بگذرند. امیدوار بودند که نیروهای مقاومت داخلی به‌آنها بپیوندند و شهر کاپ هایی‌تین را که دفاع از آن به سبب‌موقع جغرافیائیش به نسبت آسان است تصرف کنند و تشکیل حکومتی موقتی را اعلام دارند و از کلیهٔ ملل عضو سازمان کشورهای امریکایی تقاضای کمك کنند. این تقریباً هدف اساسی‌کلیهٔ حملاتی بودکه بعدها بعمل آمد.

سرهنگ گاریدو[20] دومی‌نیکنی به برنامهٔ آموزش شور و هیجانی

20. Garrido

بخشید. او کمربند مخصوص تپانچه‌ای به‌دور کمر ستبر خود بست که به او حالت راهزنان مکزیکی از نوع هالیوودی می‌بخشید این گاریدو در دوران طفولیت در کاپ‌هایی‌تین به‌مدرسه‌ای کاتولیکی رفته و زمانی وابستهٔ نظامی تروخیلو در پورت اوپرنس بود. بعضی از بستگانش در هائیتی از حکومت دووالیه آزار بسیار دیده بودند و او پیوسته مدعی بود که «از روی عشق به هائیتی» به‌هایی‌تیائیان کمك می‌کند.

نیم‌شبی شخصیت برجستهٔ دیگری از اردو بازدید کرد. هنگامی که وزیر نیروهای مسلح دومی‌نیکن ظاهر شد، هایی‌تیائیها خود را با شتاب به سمت تفنگهایشان انداختند و به صف شدنـد و پیشفنگ کردند. او با یك یك آنها دست داد و به آنها گفت که از اقدام آنها خشنود است و به آنها وعدهٔ حمایت داد.

مبارزان هایی‌تیایی از شادی به‌خود بالیدند و روحیه‌شان تقویت شد و از حملهٔ قریب‌الوقوع با هیجان سخن گفتند.

روز بعد هواپیمایی از روی اردو پرواز کرد و هایی‌تیائیها به گمان اینکه هواپیمای دشمن است خود را پنهان کردند. معلوم شد که هواپیما، دومی‌نیکنی اما مانند هواپیمای دشمن مزاحم است. ظاهراً برای بوش جاسوسی می‌کرده است.

روز بعد که سیزدهم مه بود، یك نفر هایی‌تیایی شتابان به اردو وارد شد و به‌افراد زینهار دادکه بزودی خلع‌سلاح خواهند شد و بهتر است که بلافاصله از رودخانه عبور کنند. در حالی کـه تبعیـدیان پریشان مشغول بحث دربارهٔ وضع جـدید بودند. رودریگـز و ژاك کاسانیول سررسیدند و حمله را ملغی کردند. بهانه‌های مختلفی ذکر شد، اما به‌نظر می‌رسید که بوش از وجود این اردو خبردار شده و دستور انحلال آن را صادر کرده است. این یکی از تصادمهای بسیار بوش با نظامیان بود.

ژاك کاسانیول به خبرنگاران اظهار کرد که او «نیروی انقلابی متحد خود را که از دویست‌نفر تشکیل می‌شد به‌سبب تهدید خطر اشغال هائیتی توسط بیگانگان از هم متلاشی کرده است.» او مدعی شد که دولت امریکا از گروه تبعیدی دیگری پشتیبانی می‌کند ولی از ذکر نام این گروه خودداری کرد وگفت‌که نقشه‌ای برای فراهم آوردن موجبات اشغال هائیتی توسط تفنگداران دریایی امریکایی تهیه شده است و گفت که ترجیح داده است گروه خود را متلاشی کند و در اجرای این نقشه شرکت نکند.

در نیویورک تایمز مطلبی به قلم تادسولك[21] منتشر شد مبنی براینکه یك «نیروی چریکی مجهز ضد دووالیه» متعلق بـه نهضت هائیتی جوان آماده برای حمله به‌هائیتی است. به‌قول این روزنامه‌نگار مرکز فرماندهی این نیرو در سانتودومینگو و نیروی تحت رهبری عالیجناب ژرار بی‌سنت[22] کشیشی کاتـولیك و رومی است. جامعـهٔ دانشجویان دومی‌نیکنی نیز از آن حمایت می‌کند.

اما این حمله نیز عملی نشد. عجالتاً دشمنان دووالیه خـود در برانداختن خود در تلاش بودند. اخبار رسیده از سانتو دومینگو حاکی از آن بود که مبارزان تبعیدی پرخاش‌کنان و ناسزاگـویان در گل مانده‌اند.

ویلیام فولبرایت سناتور دموکرات امریکایی و رئیس کمیتهٔ روابط خارجی سنا جلسهٔ تبادل نظری را که در خصوص هائیتی در وزارت امورخارجه تشکیل شده بود، با خشم فراوان ترك کرد زیـرا که سازمان کشورهای امریکایی حاضر به اقدام نبود. او گفت کـه OASدربارهٔ این «وضع پریشان» «چندان قدرت تصمیم و علاقه‌ای» از خود نشان نداده است: اضافه کرد که «من شخصاً وضع را چنان می‌بینم که OAS می‌بایست مسئولیت هر اقدامی را که لازم‌باشدبعهده‌بگیرد.» سپس با دید خاص سناتوری امریکایی افزود: دولت امریکا باید در صورت‌لزوم برای جلوگیری از افتادن هائیتی در چنگ کمونیستها به اقدامات نظامی یکجانبه دست بزند.

گونزالوفاسیوجواب‌داد: «سازمان،جائی که معارضه‌ای‌بین‌المللی مطرح نیست، حق هیچگونه اقدامی ندارد. در حال حاضر احتمال زد و خورد مسلحانه بین جمهوری دومی‌نیکن و هائیتی عملا از بین رفته است و مسئله کمونیسمی هم در میان نیست» و مأیوسانه نتیجه گرفت: «من خود میل دارم که حکومت او را (دووالیه را) سرنگون کنم. اما در حال حاضر این‌عمل از نظر بین‌المللی بهیچ روی قابل توجیه نیست.

روز پانزدهم ماه مه روزی گـرم و آسمان صاف بـود و کاخ درخشان ریاست جمهور در وسط چمن و درختچه‌هایی کـه در اثـر بارانهای شب گذشته، به‌رنگ سبزی تیره درآمده بودند، در میـان تانکهای زیتونی‌رنگ ولباس خاکی‌رنگ پاسداران تضادی زیبا داشت. دووالیه مصاحبه‌ای مطبوعاتی ترتیب داده بود.

21. Tad Szulc
22. Gérard Bissainthe

وقتی که هایی‌تیاییها صبح زود رادیوهای خود را بازکردند، حتی دیرباورترینشان رفته رفته باور کردند که دووالیه به‌راستی در کار رفتن است. برای‌نخستین‌بار از ۲۶ آوریل‌تهدیدهای رادیویی تمام شده‌بود. از سخنرانیهای‌آتشباردووالیه و ترانه‌های‌شوم Du Feu Nan la ــ Caille (خانه آتش گرفته است) اثری نبود. ایستگاه رادیوی دولتی که از بیست روز پیش طرفداران دووالیه را به‌سلاح برداشتن دعوت و دشمنان دولت را تهدید می‌کرد و بربیگانگان می‌تاخت و دووالیه را می‌ستود، اینك به‌پخش نواهای آرام و دلپذیر هایی‌تیایی مشغول بود. راه‌بندان از بین رفته بود. مردم هائیتی در خانه نشسته و به‌گرد رادیوهای خود جمع شده بودند. به‌جز معرفی ایستگاه کلمه‌ای بگوش نمی‌رسید تا ساعت پنج بعدازظهر که مصاحبهٔ مطبوعاتی دوباره پخش شد.

دو پاسدار در داخل کاخ پائین دو پلکان که با فرشی قرمز مفروش بود ایستاده بودند. میان دو پلکان میزی برهنه بود و نگهبانان دیگر در اطراف آن با تپانچه‌هایی که آزاد در جیبهایشان آویزان بود یا زیر کمربندهاشان فرو شده بود و همچنین تفنگ در دست دیده می‌ــ شدند. اخطاری با حروف درشت روی میز چسبانیده شده بود که «نظامیان حق ندارند با اسلحه به‌دفتر ریاست جمهور وارد شوند.»

مصاحبهٔ مطبوعاتی برای ساعت یك و نیم بعدازظهر پیش‌بینی شده بود و خبرنگاران مطبوعات در هوای گرم و مرطوب در انتظار، عرق می‌ریختند. درست قبل از ساعت دو بعدازظهر اسامی آنها با صورتی مقایسه شد. پاسداری از آنها پرسید که آیا اسلحه‌ای همراه دارند و سپس‌آنهارا به‌تالار زرد، که در ضلع شرقی‌کاخ، مجاوردفتر رئیس جمهور بود، وارد کردند.

تصویر بزرگی از توسن لوورتور از دیوار جنوبی دفتر، به‌سمت پنجرهٔ باز و ایوانی که برحیاط کاخ مسلط بود فرومی‌نگریست. گلهای سرخ زیبایی میزی را در وسط اتاق می‌آراست و تازگی و شادابی آنها با تار عنکبوتهایی که شمعدانهای چوبی را در تور سفید خود گرفته بود و نیز با پرده‌های خاك‌آلود، در تضاد بود.

بوقهای آژیر به‌صدا درآمد و رژهٔ سی و هشت اتومبیل که بیشتر کامیون بودند ــ روستائیان وافراد ذخیره بار آنها بود ــ شروع شد. آنها به‌محوطهٔ کاخ وارد می‌شدند و در فضای جلو کاخ دور می‌زدند.

این برنامه‌ای بود به‌منظور اینکه خبرنگاران را تحت‌تأثیر قرار دهد. حدود ساعت دو و پانزده دقیقهٔ بعدازظهر سرهنگ گراسیاژك به دنبال شکم پیش‌آمده‌اش از در کوچکی وارد شد، ایستاد و بالحنی غم‌انگیز اعلام کرد: «حضرت رئیس جمهور».

دووالیه با سری فروافکنده از در وارد شد. به‌آرامی به‌طرف میزش رفت و لحظه‌ای نشست. سپس سر بلند کرد و از پشت شیشه‌های ضخیم عینکش نگاهی به‌حضار انداخت و لبخندی خفیف برلبانش ظاهر شد. این طرز ظاهر شدن او بین خبرنگاران هم با فروتنی همراه بود و هم‌زمان آن به‌استادی انتخاب شده بود.

آجودانی‌بیانیهٔ کوتاهی را به‌آرامی به‌زبان انگلیسی خواند. او جا بجا با انگشت خود هوا را سوراخ می‌کرد و به‌این شکل برپاره‌ای نکات بیانیه تأکید می‌کرد. نسخه‌هایی از این بیانیه بین خبرنگاران توزیع شد. یکی از روزنامه‌نگاران پرسید که آیا سانسور کامل ملغی شده است و آنها می‌توانند مقالات خود را به‌صورت تلگرام مخابره کنند و دووالیه جواب داد: «البته، زیرا در هائیتی دموکراسی برقرار است.»

او رسماً عنوان رئیس انقلاب را برخود گذاشت و دولت امریکا را متهم کرد که با بیرون بردن اتباع خود از هائیتی می‌کوشد که حالت وحشت ایجاد کند و گفت که اطمینان دارد که روابط بهبود خواهد یافت. او شایعات مربوط به‌تقاضای اجازهٔ فرود آمدن هواپیما و انتقال خانواده‌اش به‌کوراسائو را تکذیب کرد. به‌سؤالهای مستقیم جواب نمی‌داد. بلکه در خصوص مسائلی سخن می‌گفت که از پیش به صورت نوشته به‌او داده شده بود.

او اعمال فشار به‌مردم هائیتی را تکذیب کرد و گفت فقط به پاره‌ای اقدامات لازم برای سرکوبی اخلالگریهای مسلحانه مبادرت شده است. «متأسفانه این وضع در اثر اهمال پاره‌ای از امریکاییان بوجود آمده است که بهتر بود تلاش خود را در راه درك کشور و مردم هائیتی از طریق مطالعه، مقایسه و در نتیجه قضاوت برآنها متمرکز کنند.» منظور او از این‌بیان اشاره به‌سفیر امریکا ترستن بود.

«شکی نیست که هیأتهای مستشاران نیروی دریایی و هوایی امریکا دانش معنوی با ارزشی در اختیار نیروهای مسلح هائیتی و نیز کشورهای کوچك دیگر قرار داده‌اند معهذا هرگاه افسرانی پیدا شوند

که بی‌احساس مسئولیت از دانش و آموزش خود سوء استفاده و در حقیقت از طریق مداخله در امور داخلی کشور میزبان به‌مأموریت خود خیانت کنند، چاره‌ای جز تقاضای برکنار شدن آنها نیست.»

این اشاره‌ای بود به سرهنگ هینل رئیس سابق هیأت مستشاران نیروی دریایی امریکا.

دووالیه گفت که او هرگز میل ندارد که هائیتی را آنطور که شایع شده است، کشور سوسیالیست اعلام کند و هیچ قانونی نمی‌شناسد که به‌سازمان کشورهای امریکایی اجازهٔ جلوگیری از خشونتهای داخلی کشوری را بدهد. «اگر چنین قانونی هست چرا در بیرمینگام[23] که نه‌فقط احتمال تهدید خشونت بود بلکه اقدامات خشونت‌آمیز بعمل آمد، اعمال نشد؟ البته من در این مسئله که باید شرایطی بی‌نهایت دشوار ایجاد کرده باشد، با رئیس جمهور امریکا صمیمانه احساس همدردی دارم.»

در پایان لبخندی زد و گفت: «میل داشتم که بیشتر با شما صحبت کنم ولی امروز سخت گرفتارم.» به‌آرامی برخاست و از در کوچك به‌اتاق مجاور بازگشت.

در ساعت پنج و سی دقیقه کنسول هائیتی در نیویورك با شرکت هواپیمایی بین‌المللی پان‌امریکن تماس گرفت و جاهایی را که برای پرواز ساعت هشت و سی دقیقه به‌مقصد پاریس ذخیره شده بود، لغو کرد.

چند دقیقه بعد، در پورت‌اوپرنس یکهزار و دویست نفر از نظامیان وافراد ذخیره تظاهراتی رژه‌مانند ترتیب دادند و با قدمهایی تند و خشك از شهر عبور کردند. حدود دویست نفر از آنها مسلح بودند. رئیس دسته‌ای، تفنگی را که برشانهٔ راست خود تکیه داده بود، با داسی که در دست چپ داشت صلیب‌کرده بود. لباس آنها آش درهم‌جوشی بود از اونیفورم خاکی و لباس کرباسی، افراد ذخیره و پوشاك غیر نظامیان.

کمی قبل از ساعت هفت بعدازظهر انفجارهایی شنیده شد و مردم ازدحام کردند تا ببینند که انقلاب سرانجام روی داده است یانه. اما آنها فقط طرفداران دووالیه بودند که تظاهراتی به‌پا کرده بودند و فشفشه‌های آتش‌بازی هوا می‌کردند.

---

23. Birmingham

دووالیه خواه به‌تصادف و خواه به‌قصد، از عهدهٔ دشمنان خود برآمد. طوری وانمود کرد که قصد دارد کشور را ترك کند و دولت امریکا نیز این مسئله را باور کرد اما معلوم شد که او این امکان را فقط به‌صورت راه‌حلی احتیاطی و آن‌هم شاید فقط برای خانواده‌اش در نظر گرفته بوده است. شایعاتی پراکنده شده بود که مبالغ هنگفتی پول به‌او پیشنهاد شده است تا از کشور خارج شود. اما او آن را با خشم رد کرده است. داستان دیگری که نقل می‌شد این بود که یك وکیل مدافع هایی‌تیایی، از طریق صاحبان‌علایق‌بازرگانی‌امریکایی درهائیتی به‌دولت امریکا قبولاند که دووالیه خود را برای ترك هائیتی آمـاده می‌کند و همکاری دولت امریکا را در حفظ آرامش اوضاع تا پس از عزیمت او جلب کرد. حتی صدای امریکا اعلام کرد که دووالیه بزودی هائیتی را ترك خواهد کرد.

ترستن، سفیر امریکا، خبرنگاران امریکایی را در پانزدهم مه به خانهٔ خود روی کوه که برمنظرهٔ بسیار زیبای شهر و خلیج مسلط‌بود دعوت کرد. بعضی گمان می‌کردند که این دعوت به‌منظور تماشای ورود کشتیها به‌خلیج و شاید پیاده شدن تفنگداران دریایی بعمل آمده است. ناوگان امریکا دور خلیج حرکت کردند اما بار دیگر به‌سمت دریای آزاد دور شدند. روزنامهٔ نیویورك‌تایمز در سرمقالهٔ خود نوشت:

«فرانسوا دووالیه رئیس جمهور هائیتی که توفانهای شدیدی برپا کرد اینك دومین دورهٔ ریاست جمهور خـود را آغاز می‌کند. او ناخـدای کشتی راهزنان دریائی است و برای دریای کارائیب و ایالات‌متحد و سراسر امریکای لاتین به‌منزلهٔ خطری بزرگ است. هرچه بیشتر بر سکان این کشتی باقی بماند خطر شدیدتر خواهد شد. حکومتهای دیکتاتوری نیرومند و شخصیت‌پرست و سنگدلی مانند حکومت او به‌ایجاد نیروهای قهاری منجر خواهد شد که با رها شدنشان موجب بروز هرج و مرج و اغتشاش خواهند بود...»

یك دیپلمات امریکای لاتین مقیم پورت‌اوپرنس وضع را به‌حالت پات در شطرنج تشبیه کرد که بازی به‌علت خودداری دووالیه از اقدام، تمام می‌شود. «این‌بار آنها جرأت ندارند که اقدامی بکنند. اگر مدتی پیش بود تقاضا می‌کردند که آقای ترستن بازخوانده شود...»

دولت امریکا ظاهراً خود نمی‌دانست چه کند... در واشینگتن، جوزف. و. ریپ[24] سخنگوی مطبوعاتی وزارت‌امورخارجه بیانیه‌ای صادر کرد وموضع امریکا را به‌این طریق روشن ساخت:

«ما اینك مشغولیم که وضع کلی هائیتی، از جمله وضع حکومت فعلی را از نظر قانون اساسی بررسی کنیم. موضوع روابط ما با دولت دووالیه مسئله‌ای است که تحت بررسی دقیق و فوری و موضوع بحث ومذاکره با دولتهای دیگراست. ما در شرایطی هستیم‌که می‌توانیم از منابع دولت ایالات متحد و اتباع آن حمایت کنیم. ما اینك، همچنانکه در موارد مشابهی که مسأله شناسایی دول مطرح بوده است عمل کرده‌ایم، مشغول مشاوره و تبادل‌نظر با دولتهای دیگر بخصوص جمهوریهای امریکایی هستیم.»

منظور از صدور این بیانیه نوعی‌توجیه‌بود در مقابل زمزمه‌هائی که در آنچه روی داده است دولت امریکا نیز در آن دست داشته است. در پورت‌او پرنس آقای ترستن بظاهر هرگونه تماسی را با دولت هائیتی قطع کرد و گفت: دولت امریکا روابط خود را با دولت هائیتی«معلق» کرده‌است. برقراری این وضع، «قطع رابطه» تلقی نشد وحتی «تعلیق» روابط نیز بطور رسمی به‌مقامات دولتی‌هائیتی ابلاغ‌نگردید. دولتهای جمهوری دومی‌نیکن، کوستاریکا و ونزوئلا روابط خود را با هائیتی قطع کردند. اکوادور به‌پیروی از دولت امریکا رابطهٔ‌خود را «معلق» داشت.

شالمر وزیر خارجهٔ هائیتی که از طریق مطبوعات از این تعلیق روابط اطلاع یافت اظهار داشت: «این وضعی است که نمی‌تواند وجود داشته باشد. و در حقوق بین‌المللی هیچگونه سابقه‌ای ندارد.» واضافه کرد که هائیتی این وضع را تحریك یا ستیزه‌جویی تلقی نمی‌کند. یك دیپلمات عضو OAS که می‌دید نمی‌تواند علیه دووالیه اقدامی بکند با ناکامی در خصوص شالمر گفت: «من سعی کردم از او پاسخی بیرون بکشم که بهانه‌ای برای اقدام به‌دست من بدهد... اما او با هرآنچه گفتم موافقت می‌کرد. حتی توهین بر او مؤثر نیست.»

با نزدیك شدن ۲۲ ماه مه دووالیه به کرات در میان جمع ظاهر می‌شد و منظور او از این‌کار این بود که وضع خود را به‌صورت عادی درآورد. ظرف سه روز (از ۱۹ تا ۲۱ مه) هفت بار در مراسمی عمومی

24. Joseph W. Reap

شرکت کرد.

اقدامات امنیتی در روز اول عبارت بود از کوکبه‌ای مرکب از شانزده اتومبیل با بوقهای آژیر و تعداد گیج‌کننده‌ای از نگهبانان مسلح، که قبل از رسیدن او (یك ساعت دیرتر از موعد مقرر) در میان جمعیت دور می‌گشتند. او آن روز در دومراسم‌جداگانه دانشگاهی یکی در دانشکدهٔ پزشکی و دیگری در دانشکدهٔ اقتصاد شرکت کرد. دو نفر از اساتید اقتصاد دانشگاه در خصوص محرومیتها و سختیهایی که برای پیشرفت لازم است، سخنرانی کردند. دووالیه بعدازظهر در میدان رون‌پون[25] ظاهر شد و در حالی‌که دستهٔ موسیقی سلام ملی را می‌نواخت تا رژهٔ دیگری برپا کند زیر باران ایستاد. او که لباس‌سیاه معمولی خود را به‌تن داشت در تمام مدت رفت و برگشت در اتومبیل مسلسل سبك و نیرومندی با خود داشت.

روز بعد با قطع نواری جادهٔ جدیدی را افتتاح کرد و در یك جلسهٔ مخصوص مجلس شورا و نیز در جلسهٔ اتحادیهٔ رانندگان شرکت کرد.

روز سوم حدود پانزده هزار دهقان دیگر با کامیون به شهرآورده شدند تا مقدمات مراسم روز بعد تهیه شود. بعدازظهر پنج هزار نفر از افراد ذخیرهٔ روستایی در حالی‌که گروهانی سوار براسبهای کوچك و خر وحتی گاوهای نر، پیشاپیش آنها حرکت می‌کردند در شهر رژه رفتند. دووالیه به‌انستیتوی فرانسه ــ هائیتی رفت تا مدح و ستایش قضات هایی‌تیائی را از خود بشنود.

اقدامات تروریستی که توسط باربو دوباره قوت گرفته بود موجب برقراری مجدد سانسور شد. ده نفر در اثر بمبهایی که دراطراف شهر به‌منظور ترساندن مردم و منع آنها از شرکت در مراسم، منفجر شد کشته شدند. صدای کوفتن طبل و سوت پلیس و آواز و شیون و تیر تفنگ و بوق آژیر همه در هوای مرطوب بهم می‌آمیخت.

بمبی در حیاط عقب خانهٔ سرگرد جان و. وارن[26] وابستهٔ‌نظامی امریکا منفجر شد اما چنان‌تعبیه شده‌بودکه خسارتی ببار نیاورد. زمانی که پانصد نفر هایی‌تیایی که پاره‌ای از آنها مسلح بودند باسروصدای بسیار از وسط محوطهٔ سفارت امریکا به‌محل اردوی خود رفتند، سفارت

25. Rond Point
26. John W. Warren

به دولت هائیتی اعتراض کرد.

در سازمان ملل متحد، آقای اوتانت دبیرکل سازمان اعلام کرد که حق رأی دادن در مجمع عمومی از دولت هائیتی سلب می‌شود زیرا دو سال است که سهمیه‌ای را که تعهد کرده نپرداخته است. چهار روز بعد دولت هائیتی مبلغ بیست و دو هزار و پانصد دلار به‌سازمان پرداخت تا حق رأی خود را محفوظ نگهدارد.

دووالیه همانطور که وعده کرده بود در ۲۲ مه دومین سالگرد آغاز دورهٔ دوم زمامداری خود را در میان فریادهای جمعیتی پنجاه‌هزار نفری که بیشترشان دهقانان بودند و برای این منظور به‌شهر آورده شده بودند، جشن گرفت. او در بالای پله‌های قصر خود در آفتابی سوزان ایستاد و به‌مردم هائیتی گفت که «دورانی دشوار وحتی مهیب» در پیش دارند. او گفت که مشکلات هائیتی مشکلاتی اقتصادی است نه سیاسی واعلام کرد که «نظام جدیدی» در شرف آغاز است.

او گفت که یك برنامهٔ اقتصادی اضطراری شروع خواهد شد و از کلیهٔ اصناف ومؤسسات خواست که خود را برای انضباطی سخت‌آماده سازند و گفت که ملت باید کلیهٔ منابع ثروت و کار خود را داوطلبانه در یك تعاونی روستایی ملی، سرازیر سازد.

کلمان باربو همان‌روز را برای ظاهر شدن انتخاب کرد و در حالی‌که دووالیه تونتون ماکوتها را بکار پرداختن شهر برای جشن خود مشغول‌کرده بود، باربو مصاحبه‌ای با جری‌اولیری[27] از واشینگتن استار[28] ترتیب داد و اجازه داد عکاس خبرگزاری اسوشیتدپرس از او عکسهایی بگیرد.

باربو گفت که او افراد بسیار و اسلحهٔ بسیار واعتماد به‌نفس بسیار دارد: «دوستان بسیاری دارم کــه می‌گویند طــرفدار دووالیه هستند اما در باطن دوستان منند.» او گفت اگر موفق به برانداختن حکومت دووالیه بشود، نیروی ذخیره را منحل خواهد کرد، ارتشی را سازمانی جدید خواهد داد. حکومت قانون و نظم را دوباره برقرار خواهد کرد. ظرف شش ماه انتخابات آزاد را که خود در آن یکی از کاندیداها خواهد بود، عملی خواهد ساخت. او گفت: «دووالیه مردی دیوانه است.» او با اولیری از گفتگوهای مکرر خود با دووالیه صحبت کرد که ضمن آنها دووالیه تأکید کرده‌بود که می‌خواهد سالی سیصد

27. Jerry O'Leary
28. Washington Star

نفر بکشد ــ نه صد وپنجاه‌نفر و نــه دویست‌نفر، سیصد نفر ــ او گفت که چند روز پیش چیزی نمانده بود که او و برادرش هاری که پزشك اطفال است، گرفتار شوند. شصت نفر از افراد ذخیره در حالی که آنها در مخفیگاهی به تماشای تلویزیون مشغول بودند خانــه را اشغال کردند و در نبردی که متعاقب آن روی داد اگر پایش نمی‌لغزید و به زمین نمی‌افتاد سرش به ضربهٔ قنداق تفنگی له شده بود. و او در حالی‌که برپشت افتاده بوده دشمن خود را با تیر تپانچــه‌ای از پــا درآورده.

دولت امریکا هنوز در پی جستن راه‌حلی مسالمت‌آمیز بــرای معمای هائیتی بود و مسلم بود که باید سیاست جدیدی برای پورت‌ــ اوپرنس ابداع شود. معهذادووالیه اصرار داشت که ترستن ازهائیتی فرا خوانده شود و این نظر خود را صریحاً به‌اطلاع واشینگتن رسانید. واشینگتن که در صدد خاتمه‌دادن به‌این بحران بود در تــاریخ سوم ژوئن برقراری مجدد روابط عادی با هائیتی و بازگشت ناوگان خود را از خلیج گوناو اعلام کرد. مقامات مسئول امریکایی تأکید کردند که دووالیه هنوز زمام امور هائیتی را در دست دارد و مصلحت امریکا در آنست که روابط خود را باآن کشور حفظ‌کند، و این اعلامیه گمان سازش بین دوطرف را بیشتر کرد.

پاپادك که ضعف واشینگتن را احساس کرد حملهٔ خود را علیه هیأت نظامی امریکا در هائیتی شروع کرد و دستور اخراج آنها را داد. واشینگتن بااین امر موافقت کرد و ترستن را بــه درخواست دووالیه فراخواند. هائیتی نیز سفیر خود را از واشینگتن احضار کرد.

عزیمت ترستن به منزلــهٔ تسکین و گشایشی مضحك در وضع دشوار و پرهیجان موجود بود. روزی که قرار بود ترستن عزیمت‌کند، کلیهٔ اعضای هیأتهای نمایندگی سیاسی در فرودگاه کوچك و پرازدحام حاضر شدند و این نشان سرزنش به دووالیه بود. روزی مثل اکثــر روزهای هائیتی سخت گرم بود باآسمانی بی‌ابر. چنــد دقیقه قبل از ورود هواپیمای مسافری پان‌امریکن که قرار بود ترستن را از پورت‌ــ اوپرنس به سانتودومینگو و سپس به واشینگتن ببــرد، آسمان ناگهان ابری‌شد وبارانی شدیدشروع به‌باریدن‌کرد. اندکی بعد، پان‌امریکن با اظهار تأسف اعلام‌داشت‌که هواپیمایی‌که قرار بود از کینگستون[۲۹]،

29. Kingston

(جامایکا) وارد شود، به علت توفان از پورت‌اوپرنس گذشته است.
هنوز این اعلام به درستی پایان نیافته بود که توفان تمام و آسمان صاف شد و آفتاب سوزان باز آمد. هنگامی‌که دیپلماتها پشت سرهم از فرودگاه خارج می‌شدند، یکی از آنها در حالی‌که به‌آسمان اشاره می‌کرد روبه‌دیگری کرد و اظهار داشت: «فکر می‌کنید که ترستن به آئین وودو اعتقاد دارد؟»

روز بعد دووالیه بی‌اعتنایی کامل خود را به‌آداب و تشریفات دیپلماسی و تحقیرش را نسبت به‌ترستن یا واشینگتن یا هردو به نمایش گذاشت. ترستن به‌عوض اینکه دو روز در انتظار پرواز مسافربری بعدی در پورت‌اوپرنس بماند ازیك هواپیمای نظامی امریکایی DC_3 خواست که اورا به‌سانتودومینگو ببرد. این بار فقط اعضای سفارت امریکا به فرودگاه آمدند تا از سفیر خود که صبح زود پرواز می‌کرد، مشایعت کنند. مراسم خداحافظی رسمی بعمل آمد و ترستن به هواپیمای ناراحت ارتشی سوار شد. در آستانهٔ در ایستاد و برای مشایعان خود دستی تکان داد. اما در آن لحظه یك افسر هایی‌تیایی از مقر فرماندهی نیروی هوایی که در آن نزدیکی بود بیرون آمد و با سرعت به طرف تلفن رفت. او اول با ترستن و سپس با اعضای سفارت امریکا که در اطراف در هواپیما جمع‌شده بودند صحبت کرد. سفیر از هواپیما پیاده شد. افسر نیروی هوایی به او گفته بود که هواپیما هنوز اجازهٔ خروج از کشور هائیتی را ندارد. او با قیافه‌ای گشاده و بامهربانی بسیار توضیح داد که صدور اجازه برای پرواز هواپیما لازم است. انتظار طولانی شد. خورشید سوزان استوایی از پس درختان بالا می‌جهید و درجهٔ حرارت پیوسته بالا می‌رفت .اعضای سفارت راههای چارهٔ گوناگون، از جمله تماس تلفنی اضطراری به واحدهای نیروی دریایی امریکا در گوانتانامو[۳۰] (کوبا)، پیشنهاد می‌کردند. سرانجام تصمیم گرفته‌شد که دیگر در انتظار اجازه نمانند. ترستن دوباره به‌هواپیما سوار شد، دوباره برای مشایعان خود دست تکان داد و موتورهای هواپیمای DC_3 بکار افتاد. اما در همان لحظه هواپیماهای ماستانگ قدیمی P_۵۱ نیروی هوایی هائیتی به فعالیت افتادند و سه عدد از آنها از آشیانه‌های نزدیك خارج شدند وبا مانورهای سریع طوری هواپیمای DC_3 را در تنگنا قرار دادند که قادر به‌حرکت از هیچ سویی نبود و در نتیجه ناامیدانه موتورهای خود

30. Guantanamo

را خاموش کرد. ترستن که به پنهان داشتن خشم خود توانا نبود بار دیگر از هواپیما بیرون آمد و با دستیاران خود به تبادل‌نظر پرداخت. افسر خوشروی نیروی هوایی هائیتی که رفتارش چنان بود که گویی با امریکائیان سخت احساس همدردی دارد به‌آنها ملحق شد و ظاهراً به‌قصد فشار آوردن برای کسب اجازهٔ پرواز به‌اتـاق خـود رفت. سرانجام پس از سی‌دقیقه انتظار دوباره از دفترش خارج شد و روی ایوان ایستاد و دستی بهم زد تا توجه امریکائیان را به‌سوی خود جلب کند. سپس باحرکت دست به‌آنها اشاره کرد که می‌توانند حرکت‌کنند. گویی با همین علامت سه هواپیمای P_۵۱ هم به‌حرکت درآمدند و به‌آهستگی دور زدند و راه DC_3 را که ترستن دوباره به آن سوار شده بود و بلافاصله حرکت کرد، باز کردند.

و این آخرین ضربت پیروزمندانهٔ دووالیه در مبارزه‌ای بود که بسیاری پایان کار او را در پایان آن می‌دیدند.

بعدها ترجمهٔ یادداشتی رسمی که از دولت هائیتی به امریکـا ارسال شده بود حاکی از این بودکه ترستن دیگر «مگر» به منظـور جمع‌آوری وسایل شخصی در هائیتی پذیرفته نخواهد شد. ظاهراً این یادداشت غلط ترجمه شده بود. وقتی که وزارت امور خارجهٔ امریکا به دولت هائیتی اطلاع داد که ترستن برای بردن اثاث خود باز می‌گردد بلافاصله تلگرامی شدیداللحن دریافت‌کردکه ترستن دیگر حق‌بازگشتن به هائیتی را ندارد. وقتی یادداشت اول دوباره مرور و ترجمه شد معلوم شد که هنگام ترجمه‌به‌جای کلمهٔ «حتی» «مگر» گذاشته و ارسال شده‌است. و یادداشت اصلی به این قرار بوده‌است که ترستن دیگر حتی به منظور جمع‌آوری وسایل شخصی در هائیتی پذیرفته نخواهد شد.

۱۵ حمله‌ها به‌شکست می‌انجامند

تجمع مهاجران هائیتی در کشور همسایه، جمهوری دومی‌نیکن فکر دووالیه را سخت به‌خود مشغول داشته بود. هر چند که آنها بسیار ضعیفتر از آن بودند که به‌صورت تهدیدی جدی تلقی شوند، اما دووالیه امکان ایجاد مشکل را بالقوه در آنها می‌دید. این بود که به‌روش خشونت‌آمیز خاص خود به‌منظور جلوگیری از ادامهٔ مهاجرت اقدام کرد.

یك روز یکشنبه در اوایل ماه ژوئن ۱۹۶۳ پاسداران مرزی دومی نیکن از روی پنج برج دیده‌بانی که به برجهای قرون وسطایی می‌مانست و در طول جادهٔ بین‌المللی که مرز ۱۲۹ میلی دو کشور را تشکیل می‌دهد، پرده‌ای از دود و آتش دیدند. ساعت سه بعد از نیمه‌شب، افراد قوای ذخیره دووالیه و تونتون‌ماکوتها صدها کومهٔ کاهی دهقانی را در جانب خاك هائیتی آتش زدند و شروع به‌سوزاندن نواری به عرض سه تا پنج میل کردند. این نوار که «نوار بهداشتی» نام گرفت، منطقه‌ای جنگی تلقی شد. هرکس که بی‌دردست‌داشتن اجازه‌نامهٔ مخصوص در آن دیده می‌شد، محکوم به تیرباران بود.

دهقانان ساکن این نوار با چهارپایانشان به‌سوی مناطق مرکزی هائیتی رانده شدند تا هرطور که می‌توانند قوتی بچنگ آورند. کشتزارها و محصولاتشان سوخته یا واگذار به دولت شد. مردم هائیتی هنوز می‌توانستند پنهانی از مرز بگذرند اما در این راه خطری

بزرگتر در انتظارشان بود، زیرا از پناهی که در گذشته نزد دهقانان مهربان می‌یافتند، دیگر اثری نبود. حال که دهقانان از این منطقه رانده شده بودند، تونتون‌ماکوتها و افراد ذخیره که امتیاز حق تردد در این ناحیه را داشتند وارث دادوستد قاچاق بین دو کشور شدند که اگر چه چندان وسعتی نداشت خالی از سود هم نبود.

دووالیه به‌منظور تضمین تجاوزناپذیری منطقهٔ جنگی، کاهنی وودویی را به‌نام دودوناسار[1] که قاچاقچی معروفی نیز بود به سمت نظارت بر این منطقه گمارد و مقام وودویی دیگری، زاشاری دلوا[2]ی خبیث و مشئوم را که رئیس قوای ذخیره بود به پشتیبانی او گمارد.

از زمان آخرین تصفیهٔ نظامی (یعنی تصفیهٔ آوریل)، افسران سابق ارتش در دسته‌های دو و سه نفری از مرزهائی که نگهبانی می‌شدبه‌آن‌سونفوذ می‌کردند و امیدواربودند که بتوانند به عصیانگران مهاجر که بنا بر شایعات در جمهوری دومی‌نیکن در کار قوام گرفتن بودند، بپیوندند.

یکی از این افسران فراری بر حسب تصادف شاهد کشتاری بود که در اثر فرار تیرانداز ماهر، فرانسوا بنوا، رخ داده بود و چون در محل وقوع جنایت دیده نشده بود، ناچار برای نجات جان خود می‌گریخت. افسر دیگری که همسر باردار خود را همراه داشت با زحمت بسیار از زمین ناهموار مرزی می‌گذشت. آنها نمی‌دانستند از مرز گذشته و به‌کشور دومی‌نیکن وارد شده‌اند تا اینکه دهقانی با آب یخ به پیشبازشان آمد. افسر دیگری از شدت گرما و خستگی در نزدیکی مرز گیج شد و نادانسته به‌سوی هائیتی بازگشت و افسردگیش بقدری بود که به دیدن کامیونهای پر از قوای ذخیرهٔ دووالیه که نزدیك می‌شدند خواست تسلیم شود. قوای دولتی، به وضع اعجازآمیزی، اورا که با لباس کامل نظامی در میان جمع دهقانان کنار جاده ایستاده بود نادیده گرفتند.

در این محیط یأس و اغتشاش و امیدهای بی‌فرجام ناگهان چهرهٔ باوقار ژنرال لئون کانتاو، نظامی رشید حرفه‌ای که در بحران ۷ـ۱۹۵۶ خودنمائی کرده بود، ظاهر شد. او از نیویورك به سانتو-دومینگو وارد شد تا مردانی را که روزی فرماندهشان بود متشکل کند. سال ۱۹۶۳ که در آغاز چنین نویدبخش می‌نمود به نیمه رسیده

1. Dodo Nassar
2. Zacharie Delva

و گرمای بریان‌کنندهٔ تابستان که نیروی انسان را سخت تحلیل می‌برد بر هیسپانیولا دامن گسترده بود.

افسرانی به‌دور کانتاو گرد آمده بودند، مشکلات بزرگی در پیش داشتند. بسیاری از سربازان ساده دهقانان بیسواد بودند. تفنگ می‌خواستند و جایی که در آن آموزش سربازی ببینند. دوبار کانتاو آموزش آنها را شروع کرد و هر دوبار پرزیدنت بوش با دخالت خود تلاش آنها را ناکام گذاشت. بوش به کانتاو گفته بود که او با مهاجران هائیتی احساس همدردی دارد. اما موافقتنامه‌های بین‌المللی دستهای او را بسته است و تمام نیرو و توجهش باید صرف مسایل داخلی بشود. او گفت که جمهوری دومی‌نیکن نمی‌تواند به‌عنوان پایگاه حمله به دووالیه بکار رود. کانتاو از تلاش برای متقاعد کردن بوش چشم پوشید و به کار با پی‌یر ریگو و پل ورنا که آشنایی گذشته‌شان با افسران ارتش دومی‌نیکن مفید فایده بود، شروع کرد.

زندگی مهاجران هر جا که باشد دشوار است. اختلاف‌نظرهایی که در وطن بی‌اهمیت می‌نماید یا دست‌کم خفیف می‌شود و برطرف می‌گردد، در تبعید به‌عکس به راه مبالغه می‌رود. سیاستمداران تعصبها و پیش‌داوریهای خود را، و مردم عادی سوءظن و بی‌اعتمادیشان را نسبت به‌سیاستمداران، همراه می‌آورند. غیر نظامیان جوان افسران سابق‌ارتش‌را به‌گناه‌خدمتی دراز به‌دووالیه خوار می‌داشتند. گروههای مبارزان دور از وطن در کثافت بسر می‌بردند. بعضی رهبران خود ساخته، از سازمانهای‌میهن‌پرستی خیالی خارج ازکشور برای‌جمع‌آوری پول استفاده می‌کردند. در میان مبارزان مهاجر که در خیابانهای سانتودومینگو دیده می‌شدند کمتر کسی بود که بتواند شبی پنجاه سنتاوس [3] برای کرایهٔ بستری در خوابگاهی پرازدحام و ناراحت چون دورمی‌توریو هیلتون[4] بپردازد. آنها هر جا می‌توانستند، می‌خوابیدند. قسمت‌اعظم وقت خود را برای‌تهیهٔ‌پول‌واسلحه صرف می‌کردند. اغلب بر سر موضوعهای بی‌اهمیت با هم به‌نزاع می‌پرداختند. سوءظن میان آنها بسیار بود. یکدیگر را به‌جاسوسی برای «سیا» یا یکی از سرویسهای جاسوسی متعدد دومی‌نیکن، متهم می‌کردند.

گروه «هائیتی جوان» معروف بود که کمکهای مالی از «سیا»

3. Centavos
4. Dormitorio Hilton

می‌گیرد. اما پدر بی‌سنت[5] همچنان در سانتودومینگو بوش را سد راه داشت که چون کوه استوار و نرمی‌ناپذیر بود. این کشیش جوان که در ظرافتهای دسیسه‌کاریهای منطقهٔ کارائیب تازه‌کار و خام دست بود، آشکارا به دستیاران بوش گفته بود که به یك اردوی نظامی نیازمند است. آنها به او بی‌اعتنایی کردند و سرانجام ناکام به‌نیویورك بازگشت.

علاقهٔ نیمکرهٔ امریکا در مورد وضع هائیتی کاملا از میان نرفته بود. روزنامهٔ لاپرنسا[6]ی لیما[7] در پرو چنین اظهار نظر کرد:

«دووالیه تازه زمام قدرت را در دست گرفته‌بود که معلوم شد از حل مسایل فوری اقتصادی و مالی و اجتماعی کشور عاجز است... شخصیت او گویی ناگهان بکلی عوض شد... قساوتی‌که او امروز برای حفظ قدرت خود اعمال می‌کند، تقریباً غیرقابل تصور است و فقط از ذهنی می‌تواند سرچشمه گیرد که در اثر اعمال و سوءاعمال قدرت بیمار شده باشد... وجود دووالیه در هائیتی سرزنشی است به وجدان جهان متمدن.»

در فرانسه مجلهٔ پاری‌ماچ[8] عکسی از دووالیه چاپ کرد که اورا نشسته با مسلسل سبکی میان زانوان نشان می‌داد و زیر آن نوشته‌بود: «بهترین دوست آقای رئیس‌جمهور» این مجله در پورت‌اوپرنس خشم دولتیان را برانگیخت بطوری‌که این عکس در روزنامه فروشیها از مجله بریده شد.

دولت امریکا اعلام کرد که موافقتنامهٔ وام۲/۸ میلیون دلاری را برای ساختن فرودگاه جت معلق می‌گذارد، زیرا هائیتی بازپرداخت وامهای دیگر خود را متوقف کرده است.

محاکمهٔ غیابی افسرانی که طی‌تصفیهٔ ماه‌آوریل به‌سفارتخانه‌های خارجی پناهنده شده بودند شروع شد. دووالیه آنها را به‌فساد، فرار از خدمت و شرکت در توطئه علیه امنیت کشور، متهم کرده بود. شانزده نفر از آنها از جمله ستوان بنوا بطور غیابی به مرگ محکوم شدند.

---

5. Bissainthe
6. La Prensa
7. Lima
8. Paris Match

وقتی از خوان بوش در خصوص هائیتی سؤال شد گفت: «یافتن راه‌حلی برای مشکل هائیتی با OAS است، اما من می‌دانم که این‌سازمان نه نیرو و نه‌صلاحیت و نه اختیار لازم برای حل این مشکل را دارد.»

دووالیه که هنوز در حصاری از نورافکنها، تانکها و توپها زندگی می‌کرد درهای چوبی قصر خود را به درهایی فولادی مبدل ساخت. از ۲۲ ماه مه دیگر قصر را ترك نکرده بود و در ضیافت چهارم ژوئیهٔ سفارت امریکا که از طرف ادوارد جی کرتیس[9] کاردار سفارت داده شد، شالمر وزیر امور خارجه و کارمندانش، حاضر شدند.

در داخل هائیتی دو واقعهٔ تکان‌دهنده، مهاجران گردآمده در جمهوری دومی‌نیکن، خاصه گروه کانتاو را به‌جنبش آورد و الهام بخشید و به اقدام واداشت.

کلمان‌باربو و برادرش هاری برای چهاردهم ژوئیه نقشه‌های مهمی داشتند. آنها در خانهٔ کوچکی نزدیك پاسگاه پلیس کازو[10] در فاصلهٔ سه میلی شمال پورت‌اوپرنس پنهان شده بودند. این خانه چند صد متر از ایستگاه فرستندهٔ رادیوئی کومرس[11] که وزیر اطلاعات ژرژفیگارو[12] و شخصیتهای‌مهم مملکتی اغلب‌بعدازظهرها‌به‌آن‌می‌رفتند فاصله داشت. این اشخاص به‌آسانی وارد کاخ می‌شدند. نقشهٔ باربو این بود که فیگارو را اسیر کند و برای واردکردن دو اتومبیل به درون کاخ ریاست جمهوری از او استفاده کند. قرار بود در این دو اتومبیل ده نفر از افراد خود را که به لباس قوای ذخیره درمی‌آمدند بنشاند و در ساعت هشت شب وارد کاخ شوند و همینکه به داخل کاخ رسیدند اقلا بیست نفر از تونتون‌ماکوتها که هنوز به او وفادار مانده بودند به او می‌پیوستند. هدف آن بود که پاپادك را بکشند و کشور را تصرف کنند.

باربو با دو گروه دیگر در تماس بود. یکی گروهی که به سرکردگی یك‌وکیل سابق طرفدار دووالیه فعالیت‌می‌کرد ودیگری‌گروهی که تحت رهبری هکتور ریوبه در تلاش بود و این هکتور ریوبه همان جوانی بود که پدرش در خیابان به‌دست تونتون‌ماکوتها بقتل رسیده و ثروت خانواده‌اش تصاحب شده بود.

---

9. Edward G. Curtis
10. Cazeau
11. Commerce
12. George Figaro

اما صبح روزی که قرار بود حمله صورت گیرد. گره‌ای در کار پیدا شد. دهقانی به مقامات انتظامی اطلاع داد که مردی که به نظر او باربو بود به او تیراندازی کرده است. دووالیه بلافاصله نیروی وسیعی به محلی که توسط دهقان نشان داده شده بود فرستاد. باربو و مردانش موفق شدند که از مخفیگاه خود به درون مزرعهٔ نیشکری فرار کنند. نیروهای دووالیه کشتزار نیشکرهای بلند را یافتند و آن را آتش زدند و کسانی را که از شعله و دود ناچار از کشتزار بیرون می‌دویدند مثل خرگوش با تیر انداختند. اجساد کلمان و هاری باربو در میان قربانیان پیدا شد. دو نفر از اسیرشدگان از کارمندان انحصار دخانیات و تونتون‌ماکوت بودند. باربو سه سال پس از آنکه به‌دستور دووالیه بازداشت شد و در قلعهٔ دیمانش زندانی شده بود به‌قتل رسید.

این پایان کار یکی از برجسته و غیرعادی ترین چهره‌های هائیتی بود. مردی که به‌سبب توانائیهایش مورد احترام و نفرت فوق‌العاده بود. او بیش از هر کس دیگر مسئول تحکیم ریشه‌های قدرت دووالیه در سنوات اول حکومتش بود. بسیاری از کسانی‌که او را می‌شناختند نمی‌توانستند باور کنند که مبارزهٔ مرگ و زندگی میان این دو نفر با پیروزی دووالیه پایان یابد. خانوادهٔ او که سال بعد را نیز در پناهندگی سیاسی بسر برد حتی پس از انتشار عکسهای جسد او توسط دولت مرگ او را باور نمی‌کرد. خانم باربو اطمینان داشت که شوهرش به‌وضع اعجازآمیزی، مثل دفعهٔ گذشته روزی ظاهر خواهد شد.

اما ریوبه علی‌رغم آنچه بر سر باربو آمد، به‌حمله پرداخت. او به‌اتفاق گروه جوانان همعهدش اتومبیل زره‌پوش کهنه‌ای سر هم کرده و شعله‌افکنهایی ساخته بودند، در همان روز ۱۴ ژوئیه پس از تاریک‌شدن هوا این اتومبیل را که باری سنگین داشت از جادهٔ دلماس به سوی پتیون‌ویل حرکت دادند وپشت سرخود میخهای مخصوصی که لاستیکها را سوراخ می‌کرد بر جاده می‌پاشیدند. زره سنگین اتومبیل باعث شد که موتور بیش از اندازه گرم شود و وقتی به جادهٔ کنسکوف پیچیدند وروبه بالا حرکت کردند درست جلو پاسگاه پلیس پتیون ویل که پادگان نظامی آن ناحیه نیز بود از حرکت ایستاد. سربازان خواستند به افسران جوانی که لباس نظامی به‌تن داشتند و آنها را افراد ذخیرهٔ در حین گشت تصور کرده بودند، کمک کنند. اما جوانان با مهربانی این پیشنهاد کمک را ردکردند تا اینکه یکی از سربازان

کنجکاو شد و به اسلحه و شعله‌افکنهای داخل اتومبیل چشم دوخت. یکی از اعضای گروه ترسید و او را از پا درآورد و چون رازشان فاش شده بود، سربازخانه را به‌گلوله بستند و پیاده به کوهستان گریختند.

در راه مرتکب خطایی شدند و در خانهٔ خویشان یکی از اعضای گروه برای گرفتن کمك ایستادند. پس از آنکه به راه افتادند خویشاوند مضطرب شد، پلیس را خبر کرد و دستور بازداشت اعضای خانوادهٔ جوان صادر گردید.

جوانان ضمن اقدام متهورانه‌ای پایگاه‌ارتشی کنسکوف‌را تصرف کردند و به عمد بوق آژیر را به‌صدا درآوردند. تونتون‌ماکوتهایی که بر اثر صدا با شتاب به‌محل پاسگاه می‌شتافتند همه با مسلسل دور می‌شدند. در این لحظه گروه جوانان می‌توانستند به سلامت به‌جمهوری دومی‌نیکن دست یابند. اما ریوبه می‌خواست بجنگد و وقایعی که اتفاق افتاد نام او را در رأس صورت شهیدان ضد دووالیه که پیوسته رو به‌افزایش بود ثبت کرد. با عقب‌نشینی که طرح آن ریخته شده بود به غاری که از پیش با غذا و آب و مهمات برای محاصره‌ای طولانی مجهز شده بود، رسیدند.

این غار که در شکم پرتگاهی بود جز یك راه نداشت و آن هم سربالایی همواری بود که هیچ عارضه‌ای برای پناه بر آن نبود و کوشش افراد ذخیره و تونتون‌ماکوتها برای دست یافتن به آن از جانب مقابل به‌منزلهٔ اقدام به‌خودکشی تلقی می‌شد. خرجهای دینامیتـــی که با طناب از لب پرتگاه پائین داده و منفجر می‌شد مؤثر واقع نگردید. نبرد سه روز در نهایت شدت ادامه یافت هر چند که کلیهٔ تلاشهای ممکن برای پوشیده داشتن این نبرد بعمـــل آمد، صدای تیراندازی به‌آسانی در همهٔ شهر شنیده می‌شد.

دووالیه سرانجام گردان تاکتیکی دسالین را که توسط تفنگداران دریایی امریکا آموزش دیده بودند و به اسلحهٔ مدرن صحرایی من‌جمله خمپاره‌انداز مجهز بودند به‌عنوان آخرین راه چاره بسیج کرد. اما آنها نیز کاری از پیش نبردند. پاپادك آخرین ورق خود را بازی کرد و مادر ریوبه را سوار بر خری به دهانهٔ غار فرستاد تا پسرش را بـــه التماس وادار به تسلیم کند. پاسخ‌او یك‌تیر بود وسپس سکوت. پسر که آخرین مبارزی بود که زنده در غار مانده بود جواب خود را به دووالیه داده بود.

حتی پس از ساعتها سکوت که در این سنگر برقرار شد افراد

پریشان پاپادك حاضر نشدند ازجای خود تکان بخورند و سرانجام در پناه آتش توپخانهٔ صحرایی که برای نبردی سخت متناسب بود، برای تسخیر سنگری خالی پیش رفتند.

تعداد حقیقی سربازانی که در این اقدام جسورانهٔ ریوبه کشته شدند هرگز معلوم نشد، معهذا کسانی که شاهد صحنهٔ نبرد بودند، بعدها گفتند که ستون آمبولانسهایی که با شیون آژیر خود از تپه بالا و پایین می‌رفتند و کشته‌شدگان و زخمیان را به‌شهر می‌رساندند حکایت از تلفات سنگین قوای دولتی می‌کرد. تعداد کشتگان بطور غیر رسمی چهل نفر تخمین زده می‌شد و تعداد زخمیان احصا نشده است.

فقط دو نفر از جوانان عصیانگر دستگیر شدند. یکی ژان پی‌یر هودیکور[۱۳] بود که در حملهٔ کنسکوف از شانه زخمی شده بود و از زنی روستایی کمك خواست و زن خیال کرد که دزد است و وقتی که به‌خواب رفت سرش را به‌سختی با دستهٔ هاون کوبید. و جوان دیگری در حالی که از کوهی واقع در جنوب پورت‌اوپرنس پائین می‌آمد، به‌دست تونتون‌ماکوتها کشته شد. هودیکور پس از گرفتار شدن تحت سخت‌ترین شکنجه‌هایی که به فکر تونتون‌ماکوتها می‌رسید قرار گرفت تا نام همراهان ریوبه را فاش کند. وقتی بیهوش شد دکتر ژاك فورگان، آجودان رئیس‌جمهور به عمل جراحی مغز مبادرت کرد تا او را دوباره بهوش آورد. خانوادهٔ او درصدد تحصیل پناهندگی سیاسی برآمد. پدرش، پی‌یر هودیکور دیپلمات سابق با برناردو ریس[۱۴] سفیرمکزیك به‌بحثی غضب‌آلود بر سر این مسئله درآمد که آیا صلاحیت پناهندگی دارد یا نه. هودیکور به‌او گفت که پیمان پناهندگی سیاسی امریکای لاتین را نگاه کند و خواهد دید که پی‌یر هودیکور بوده است که از طرف هائیتی این پیمان را امضا کرده است. پناهندگی او پذیرفته شد و همسرش در سفارت شیلی متحصن گردید.

عمل قهرمانانهٔ ریوبهٔ جوان، تبعیدیان متمرکز در جمهوری دومی‌نیکن را به تلاش برانگیخت. آنها در پی‌تحصیل اسلحه دیوانه‌وار در تلاش بودند تا بتوانند جبههٔ دیگری بگشایند. اینجا لئون کانتاو نشان داد که مرد میدان است.

در اوایل ژوئیه بود که ارتش دومی‌نیکن مرکز آموزش خود را

13. Jean Pierre Houdicourt
14. Bernardo Reyes

در سیراپریتا[15] در هفت میلی شمال غربی سانتودومینگو به‌روی افراد کانتاو گشود و هفتاد نوآموزی که او به‌این مرکز فرستاد از نظامیان سابق، غیر نظامیان جوان و دهقانان بی‌سوادی که به‌کونگو[16] معروف بودند و در کشتزارهای نیشکر اجیر شده بودند، ترکیب می‌شدند. آنها لباس نظامی دومی‌نیکنی می‌پوشیدند و کلاه‌خود فولادی به‌سر می‌گذاشتند و قسمت اعظم وقت خود را صرف آموختن تیراندازی می‌کردند.

اما بزودی با مشکلی روبرو شدند. غیر نظامیان دوست نمی‌داشتند به‌فرمان افسرانی درآیند که تا چندی پیش منفورشان بودند. شخص دوم ستادفرماندهی، سرهنگ رنه‌لئون[17] فرماندهی واحدی را بعهده داشت که در ۱۹۵۹ حملهٔ ضد دووالیه کوبائیان را درهم‌شکسته بود.

بوش از کار اردو خبردار شد و ژنرال رناتو هونگریا مورل[18] رئیس ستاد ارتش را احضار کرد و از او پرسید که هایی‌تیائیها چه آموزشی در تأسیسات ارتش دومی‌نیکن می‌بینند و این یکی از دوباری بود که اردو متلاشی شد.

کانتاو هایی تیائیهای خود را جمع‌کردوسپس باافسران دومی‌نیکن کنار آمد و ظرف یک هفته آموزش در سیراپریتا، اما این بار بی‌شرکت غیرنظامیان غرغرو دوباره به‌کار خود ادامه داد. افراد تازه‌ای اجیر شدند و مجموع آنها دوباره به هفتاد نفر رسید.

در این اثنا کمیتهٔ تحقیق OAS تحقیقات خود را در واشینگتن ارائه و توصیه کرد که هائیتی «اصل احترام به‌حقوق انسانی» را محترم شمارد و خاطرنشان ساخت که بین تجاوز به‌حقوق انسانی و بحران جزیرهٔ هیسپانیولا رابطه‌ای انکارناپذیر وجود دارد. نگرانی این بود که هائیتی اجازه ندهد که کمیته دربارهٔ گزارشهای مربوط به این تجاوزات تحقیقات بیشتر بعمل آورد.

در سوم ماه اوت ۱۹۶۳ دولت امریکا تعطیل برنامهٔ کمکهای AID خود را که از ماه ژوئن سال پیش پیوسته به تعویق افتاده بود رسماً اعلام کرد. دولت امریکا عمارت تازه‌سازی را که برای دفاتر کمکهای خود ساخته بود، تخلیه کرد و عمارت را به دولت هائیتی

15. Sierra Prieta
16. Congo
17. Réné Léon
18. Renato Hungria Morel

تحویل داد. اکنون تنها برنامهٔ کمك امریکا در هائیتی برنامهٔریشه‌کنی مالاریا و «غذا برای صلح» بود.

قوای مهاجر کانتاو مأموریتی را که مدتها همه در انتظارش بودند در شب گرم دوم اوت شروع کرد. ساعت یازده شب بودکه بطور فشرده به کامیونهای بزرگ ارتشی سوار شدند و به‌سمت شمال به سوی داخابون که شهری مرزی در فاصلهٔ ۳۵۰میلی است حرکت‌کردند. افراد لباسهای نظامی خاکی به‌تن و پوتینهای نوی به پا داشتند. به پا کرداین پوتینها برای هایی‌تیاییهاکه پاهای پهن دارند مشکلی بود. آنها دو روز آخر هفته را صرف آن کرده بودند که پاهای خود را بااین پاپوشها سازگار کنند. کامیونها آنها را در نقطه‌ای که رودخانهٔ کشتار به درون خلیج مانزانیلو[19] واقع در شمال غربی جمهوری دومی‌نیکن می‌ریزد، پیاده کردند.

اسلحه‌ای که برای انجام مأموریت جنگی خود لازم داشتند تا خود را به‌رودخانه نزدند و تاگردن درآب فرو نرفتند و شروع به پیشروی نکردند، به‌دست آنها داده نشد. این اسلحه ساخت امریکا و همان اسلحه‌ای بود که بنا به قول معروف فیدل کاسترو به قوای مهاجر دومی‌نیکن داده شده بود تا در ۱۴ ژوئن ۱۹۵۹ از کوبا به‌خاك دومی‌نیکن حمله‌کنند و حکومت تروخیلو را سرنگون سازند.

در سحرگاه پنجم‌اوت مهاجمان به‌شهر دراك[20] که شهر طناب‌بافان و دراین سوی خلیج فور لیبرته[21] واقع بود حمله‌کردند. دراك حتی بی‌آنکه تیری خالی شود قابل تسخیر بود. اما بعضی از حمله‌کنندگان با صدوپنجاه تیر فشنگشان احساس می‌کردند که جنگ، بی تیراندازی جنگ نیست. و علی‌رغم دستوری که به‌آنها داده شده بود دونفر از نظامیان ذخیره و یك سرباز را در پاسگاهی نظامی کشتند. یك‌نفر دیگر شش تونتون ماکوت را از پا درآورد تا سرانجام جلوش را گرفتند. و باقی تونتون ماکوتها جمع‌آوری شدند و به‌زندان افتادند. مردم شهر دراك و سراسر شمال هائیتی از حملهٔ مهاجران اطلاع یافته بی‌آنکه اقدامی بکنند در انتظار نشستند.

این گوشه از هائیتی دریای وسیعی از بیشه‌های «صباره» است و آن گیاهی است که علاوه برمصارف دیگر برای ساختن طناب بکار

---

19. Manzanillo
20. Dérac
21. Fort Liberté

می‌رود. این ناحیه سراسر کشتزارهای دوفن[22] است و به امریکائیان تعلق دارد و بزرگترین مزرعهٔ صبارهٔ دنیاست. سرهنگ لئون که از فرماندهان نیروی مهاجم و تا چندی پیش از کارکنان کشتزار دوفن بود با چند جیپ و کامیون به شهر بعدی که فورلیبرته بود حمله برد. کانتاو که فورلیبرته را در پیش و پادگان اوآنامینت[23] را در پشت داشت تصمیم گرفت که ابتدا به اوآنامینت حمله کند. از شهر دراك تلفنی با فرماندهٔ پادگان تماس گرفت و از او خواست که تسلیم شود. سروان پل ادوارد[24] با زبانی الکن از تسلیم خودداری کرد و این مسئله باعث تعجب کانتاو شد. زیرا که پیش از آن با ادوارد تماس گرفته و از همکاری او اطمینان یافته بود.

معلوم شد که دووالیه که از نقشهٔ حمله مطلع شده بود، عده‌ای تونتون ماکوتها را برسر سروان نامبرده به‌پاسداری گمارده بود و آنها بسیاری از سربازان و صدها نفر از مردم شهر را به‌مجازات قصد همکاری با دشمن با کامیون به پورت‌اوپرنس بردند و به قلعهٔ دیمانش انداختند. ادوارد سرانجام به اوآنامینت بازگردانده و در انظار عام اعدام شد.

کانتاو که اوآنامینت را بر خلاف انتظار در دست قوای دشمن دید به سوی فورلیبرته تاخت و آن بخش کوچکی بود ونیروهای مسلح آن از بیست سرباز تحت فرمان ستوانی تشکیل می‌شد. کانتاو سرباز اسیری را به شهر فرستاد و دستور داد که تسلیم شوند و جوابی مبارزه‌طلبانه گرفت که اگر می‌تواند شهر را بگیرد.

افسر فرمانده بی‌آنکه کانتاو بداند افراد خود را به آرامی از شهر بیرون برده و در موضع مناسبی در ویرانه‌های مجاور مستقر کرده و در انتظار حمله نشسته بود.

نبرد مهمی روی نداد. بازوکایی که قوای مهاجر برای حمله به قلعه آورده بودند از کار افتاد. اسلحهٔ سنگین بعدی یك مسلسل کالیبر ۰/۳۰ بود که آن هم پس از یك دور تیراندازی از کار افتاد. یکی از افراد غیور و علاقه‌مند نارنجکی انداخت که در نزدیکی سرهنگ‌لئون منفجر شد و سرین چپ او را مجروح کرد.

قوای دهقانان مهاجم ظاهراً با همان اولین صدای تیر منهزم

---

22. Dauphin
23. Ouanaminthe
24. Paul Edouard

شدند. کانتاو که نگران وضع اسلحه‌ای بود که در تاریکی به سربازان داده شده بود و نیز از حملهٔ احتمالی نیروهای دووالیه از اوآنامینت بیمناک بود، فرمان داد که کلیهٔ قوا به‌سمت خاك دومی‌نیکن عقب‌نشینی کنند.

دو نفر از مهاجمان که پیش از هنگام، پیروزی خود را با می‌و معشوق جشن گرفته بودند، عقب ماندند. وقتی بیدار شدند کانتاو رفته بود و هردو درجا اعدام شدند.

قوای مهاجران برای عقب‌نشینی به دودسته تقسیم شدند. گروه سرهنگ لئون با اتومبیل از وسط بیشه‌های صباره از دوفن عبور کردند و در نزدیکی مجتمع میوه‌کاری امریکایی گرانادا[25] در مانزانیلو از رودخانهٔ کشتار گذشتند. از بخت بد عمق رودخانه در آن نقطه بسیار بود و آنها بیشتر اسلحه و مهمات خود را از دست دادند. گروه کانتاو مستقیماً به‌سوی مرز رفتند و چیزی نمانده بودکه به گروهانی سرباز که از اوآنامینت می‌آمدند برخورد کنند. بحثی بود برسر آنکه آیا برآنها بتازند یا آنها را به‌پیوستن به‌خود دعوت کنند. سرانجام راه میانه را انتخاب کردند و سربازان بی‌درگیری هرگروه به‌راه خود رفتند.

پل‌ورنا که در سانتودومینگو باقی مانده بود، اخبار «جنگ» را با حرارت بسیار جرح و تعدیل می‌کرد. او که در گذشته روزنامه‌نگار و دیپلمات و دوست ریگو بود در هتل خاراگوا[26] روی اخبار کار می‌کرد و کارش با مهارت بسیار توأم بود. زمانی که در پنجم اوت نبرد شروع شد، اعلام کرد که نیرویی مرکب از دویست و پنجاه‌نفر از «جزیره‌ای در دریای کارائیب» به‌خاك هائیتی حمله کرده‌اند. از خبرنگاری خواست که اگر مایل است همان روز صبح به‌دنبال آنها به‌کاپ هایی‌تین برود، وگرنه تا روز بعد منتظر بماند؛ بخت باآن خبرنگار محتاط یار بود که انتظار را ترجیح داد.

پی‌یرریگو دیپلمات خوشروی سابق که اوهم همراه مهاجمان به هائیتی رفته بود، چیزی از دست داد به‌این‌معنی‌که باربرش چمدانی پراز اسناد را در میدان «جنگ» جا گذاشت و وقتی که ریگو از جنگ بازگشت به‌اتاق خود در هتل که در انتهای راهرو بود رفت. ورنا همچنان روی‌کاغذ به‌جنگ ادامه می‌داد. گزارش می‌داد که تعداد نیروی

---

25. Granada
26. Jaragua

ضربتی مهاجران با نیروهای فراری‌که از قوای نظامی هائیتی به‌صفوف آنها پیوستند از پانصد نفر تجاوز کرده است داستان جالبی شده بود. بخصوص ماجرای حملۀ‌گازانبری خیالی دو ستون آنها در خاك هائیتی که او خود ابداع کرد.

چند روز بعد به‌کمك نظامیان دومی‌نیکنی نمایشی برای‌کمیسیون OAS و خبرنگاران در شهر مرزی داخابون ترتیب داده‌شد، گزارشهایی به سانتودومینگو رسیده بود که بنابرآن‌تعدادی‌مهاجران هایی‌تیایی از مرز عبور و به‌خاك دومی‌نیکن فرار کرده‌اند. خبر بازگشت کلیۀ قوای کانتاو پنهان داشته شده بود. وقتی‌که خبرنگاران و اعضای کمیسیون تحقیق OAS رسیدند تا از چگونگی امر اطلاع حاصل کنند، نظامیان دومی‌نیکنی آنها را به‌یك چهارطاقی از برگهای نخل بردند که هیجده نفر هایی‌تیایی در سایۀ آن لم داده بـودنـد. یکی از آنها که جوانی هایی‌تیایی بود و خود را به‌لحن متقاعدکننده‌ای به‌نام مارك‌سیلون[27] به بازدیدکنندگان معرفی‌کرد، در اصل یکی از افراد کانتاو بود به‌اسم تی‌موته[28]. او گزارشی دست اول و پرآب‌وتابی از چگونگی فرار خود از ارتش هائیتی و پیوستن به‌قوای‌کانتاو داد. انگلیسی شکسته‌بسته‌اش آنقدر بود که حتی برای دوربینهای تلویزیون، شبکه‌های مهم امریکایی صورت ظاهر قابل قبولی به‌خود بدهد.

وقتی از او پرسیدند که کانتاو و باقی لشکریانش کجا هستند، سرش را به‌سوی کوههای آبی‌رنگ هائیتی حرکت داد. اما در واقـع فرماندهان نیروهای کانتاو در پس دیوارهای خاکستری‌رنگ پادگان دومی‌نیکنی که در فاصلۀ صدارس قـرار داشت بودند و باقـی افراد نیروی شورشی در ایمنی خاك دومی‌نیکن اردو زده بودند.

شورای OAS در واشینگتن‌جلسه‌ای‌فوری برای‌ششم‌اوت تشکیل‌داده بود تا اتهامات هائیتی دائر بر «تجاوز تازه» جمهوری دومی‌نیکن در آن جلسه مطرح شود. هائیتی بوش را متهم‌کردکه اجازه داده است حمله‌ای ازخاك دومی‌نیکن به‌قلمرواش بعمل‌آید. سفیر دومی‌نیکن این اتهام را رد کرد و باردیگر کمیسیون تحقیق از طرف OAS برای بررسی این اتهامات به‌سوی هیسپانیولا اعزام شد. هائیتی قسمت شمال شرقی خاك خود را در منطقۀ جنگی اعلام‌کرد و بلافاصله خبر دادکه حملۀ متجاسرین

---

27. Marc Silvain
28. Timothe

دفع شده و آنها شکست خورده‌اند. نخستین خبر رسمی در تاریخ هفتم اوت طی اعلامیه‌ای به‌قرار زیر در پورت‌اوپرنس منتشر شد:

«در شب پنجم اوت گروههای مسلح از خاك جمهوری دومی‌نیکن به‌پاسگاه نظامی میاك[29] حمله کردند. آنها تا شهر دراك پیش رفتند و در ساعت پنج‌وسی‌دقیقه به‌پاسگاه تجاوز و یك سرجوخه و دونفر از افراد ذخیره را به‌شدت مجروح کردند. در ساعت هفت‌ونیم صدنفر به فرماندهی ژنرال سابق لئون‌کانتاو و همکاری سرهنگ پی‌یرپاره[30] و سرهنگ دوم رنه‌لئون و سروان رنه‌ژاك و ستوان ب. فیلوژن[31] و ستوان لویی‌ویلمنه[32] و ستوان لویی الی[33] با اسلحه خودکار و نارنجك به‌سربازخانه فورلیبرته حمله کردند. نبرد دو ساعت طول کشید و با شکست شورشیان پایان یافت. آنهافرار کردند و تعدادی کشته‌و زخمی و اسلحه و مهمات برجا گذاشتند. شورشیان فرار کردند. بعضی از آنها خود را به دریا انداختند و پاره‌ای دیگر که از افسران سابق ارتش بودند با دو اتومبیل که از کارخانهٔ طناب‌سازی دراك به‌زور تحصیل کرده بودند به‌خاك جمهوری دومی‌نیکن بازگشتند.

پورت‌اوپرنس جز توقیف دسته‌جمعی عناصر مظنون به‌مخالفت با دولت که ماجرایی همیشگی بود، به‌این حملهٔ‌کوتاه عکس‌العملی نشان نداد. زمانی بازرگانی امریکایی که از دراك می‌آمد نقل کرد که مهاجمان دوازده تونتون‌ماکوت را به‌قتل رسانده‌اند و نیز زمانی‌که دولت با هواپیما قوای تقویتی برای نواحی تهدید شده فرستاد، مردم برای مدت‌کوتاهی بشدت به‌هیجان آمدند. سپس دولت به‌خبرنگاران اجازه داد که به کاپ هایی‌تین پرواز کنند تا نشان دهد که در این شهر که بنابه گزارشی دروغ‌آمیز مورد حمله‌قرار گرفته است همه چیزآرام است. سرگرد ژوزف لمون[34] رئیس امنیت کاپ هایی‌تین اجازه نداد که خبرنگاران با اتومبیل به فورلیبرته بروند و بسادگی به‌آنهاگفت: «ما اصلا نمی‌خواهیم شما به‌آنجا بروید. همین.» در عوض آنها را بر فراز آن منطقه با هواپیما گردش دادند.

دولت امریکا پیش‌از آنکه حملهٔ مهاجران به‌سرعت با شکست

---

29. Meyac
30. Pierre Paret
31. B. Philogènes
32. Louis Villemenay
33. Louis Elie
34. Joseph Lemoine

روبرو شود، تقاضای گروه کانتاو ــ ریگو را برای کمك و شناسایی حکومت موقتی رد کرد. پرزیدنت بوش نسبت به‌نظامیان غضبناك بود و آنها به‌نوبهٔ خود به‌کانتاو خشم گرفتند زیرا او به‌آنها وعده داده بود که کاپ هایی‌تین را در همـان نخستین روز تصرف کند. کانتاو از نظامیان دومی‌نیکنی رنجیده بود، زیرا معتقد بود که اسلحهٔ معیوب به‌او داده‌اند. او در چند مورد ادعاکرد که مهماتی که به افـراد او داده شده بود با تفنگهایشان مناسب نبوده است.

متعاقب شکست نیـروهـای کانتاو، روزنامهٔ نیویـورك‌تایمـز سرمقاله‌ای داشت به‌این عنوان که «هائیتی همان هائیتی است.» دووالیه ایـن مقاله را توهینی تلقی‌کـرد و مشاور مطبوعاتی خـود ژرار دو کاتالونی[35] را احضار کرد. این ژرار دو کاتالونی تازه از اروپای‌غربی مراجعت کرده بود. او آنجا مأموریت داشت که هرخبرنگاری‌را که حاضر به‌دریافت نشان باشد به‌این امتیاز مفتخر کند. دوکاتالونی که مردی سفیدپوست بود بلافاصله پاسخی تهیه کرد که در امریکا سروصدای بسیار براه‌انداخت. در این پاسخ ضمن مطالب دیگـر گفته شده بـود: «دولت امریکا گمان‌می‌کندکه می‌تواند با سیاه‌پوستان‌هائیتی نیز همان معامله‌ای را بکندکه‌در امریکا باسیاهان می‌شود. نژاد افریقایی‌وزبانمان فرانسوی است و فقط ازنظر جغرافیایی امریکایی هستیم.» و این مقاله چندبار طی سه روز از رادیو پخش شد.

کانتاو بار دیگر از نظامیان دومی‌نیکن تقاضای کمك‌کرد و با تقاضایش موافقت شد. مهاجران هائیتی به‌اردویی مرزی در دن‌میگل[36] منتقل شدندکه بقدر پرتاب سنگی از خاك میهنشان فاصله داشت.کانتاو در انبار کوچك توتونی بسر می‌بردو سربازانش روی‌زمین‌زیر درختان نخل می‌خوابیدند. فرصت دوم‌آنها هجدهم اوت بود.آنها این‌بار هفتادو دو نفر بودند و سرهنگ لئون در رأس ستون قرار داشت.

این تاریخ به‌عمد برای حمله انتخاب شده بود و همان روزی بود که جمهوری دومی‌نیکن روز رستوراسیون[37] یعنی آزادی کشور را از سلطهٔ اسپانیا جشن می‌گرفت و این جشنها پوششی عالی برای عملیات کانتاو بود.

پرزیدنت خوان بوش از شهر مرزی کاپوتیلو[38] دیدن کرد و این

35. Gerard de Catalogne
36. Don Miguel
37. Restauracion
38. Capotillo

شهری بود که قیام علیه اسپانیائیهـا در شانزدهم اوت ۱۸۶۳ از آن شروع شد. به‌افتخار او بیست‌ویك تیر توپ شلیك شد و نیروی هوایی دومی‌نیکن در برابر او رژه رفت. بوش ازآنجا به‌شهر سانتیاگو رفت تا در مراسم رژهٔ کلیهٔ نیروهای مسلح شرکت‌کند. ارتش دومی‌نیکن در تهیهٔ مقدمات این مراسم از رادیوی ملی به‌زبانهای فرانسوی و کرئولی به‌اهالی هاییتیایی کنار مرز زینهار داده بود که این مراسم شامل شلیك تیر خواهد بود و این نباید موجب وحشت آنها بشود. اما همهٔ تیراندازیها مربوط به‌جشن نبود.

ساعت شش بعدازظهر روز قبل یعنی پانزدهم اوت نیـروهـای مهاجر تحت فرماندهی سرهنگ لئون از اردوی خود بیرون آمدند و از رودخانهٔ کشتار عبور کردند و به‌دنبال راهنمایی روستایی و از طریق کوههای صعب‌العبور به‌مـرکـز کشت قهـوهٔ مون‌ارگانیزه[39] رفتند. دووالیه بی‌آنکه مهاجمان (یا به‌قول کانتاو قوای آزادیبخش) بدانند در کار عوض‌کردن افراد پادگان بود. روز پیش دستور داده بود که هجده نفر از افراد پست کوهستانی که با کامیون به اوآنامینت برده شده بودند به پورت‌اوپرنس منتقل شوند وفقط یك سرجوخهٔ بهداری و دو سرباز بطور کشیك موقت آنجا بمانند.

سرهنگ لئون شهر را بی‌زحمت متصرف شد. دو سرباز با لباس زیر فرار کردند و سرجوخه تسلیم شد و به‌مهاجمان پیوست و به‌آنها گفت‌که قوای نظامی جدید به‌جای پادگان قدیمی در راه است.

سرهنگ لئون دوازده نفر را در فاصلهٔ یك میل‌ونیمی در کنار جاده در محل کروا روژ[40] (صلیب سرخ) کـه اتومبیلها به‌علت پیچ سراشیبی جاده ناچار به‌آهستگی حرکت می‌کردند، به‌کمین گذاشت.این افراد در زیر آفتابی سوزان نشستند وگروهان جدیدی را که در دو کامیون و یك فولکس‌واگن با زحمت زیاد سربالایی کوه را می‌پیمودند زیر نظر گرفتند.آنها دراثر انتظار نگران شده بودند و تیموته که در داخابون برای خبرنگاران امریکایی نقش مارك‌سیلون خیالی را بازی کرده بود پیش‌از آنکه سربازان مسافر به‌دام افتند شروع به‌تیراندازی کـرد. همینکـه استتارشان شکسته شد، دیگر مهاجـران نیز به‌پرتاب نارنجك پرداختند. یکی از نارنجکها به‌کامیون اول اصابت کرد و آن

39. Mont Organisé
40. Croix Rouge

را از کار انداخت و بیشتر مسافران آن را کشت یا زخمی کرد. اما کامیون دوم در امتداد جاده پس‌پس‌رفت تا ازمنطقهٔ خطر دور شد. و فولکس‌واگن کوچك نیز به‌تندی دور زد و با سرعت تمام دور شد. بزودی یك هواپیمای AT_S نیروی هوایی هائیتی برای شناسایی بر فراز آن ناحیه به‌پرواز درآمد. چون در ارتفاع کمی بالای شهر کوهستانی پرواز می‌کرد مهاجمین مسلسل کالیبر ۰/۳۰ قدیمی‌خود را روبهوا گرفتند. (این همان مسلسلی بود که در حمله به فورلیبرته از کار افتاده بود.) و قسمت دم هواپیما را متلاشی کردند. هواپیما با زحمت خود را به‌کاپ هایی‌تین رسانید تا تعمیر شود.

ضمن اینکه قسمتی از مهاجمان به‌گشت رفتند، بقیه در یك پاسگاه نظامی کوچك اردویی برپا کردند. آنها به‌مردم شهر گفتند که دووالیه سقوط کرده است تا وحشت آنها را از تلافیهای بعدی تونتون‌ماکوتها برطرف سازند.

نزدیك غروب یکی از طلایه‌داران نیرو اطلاع داد که صدای تیراندازی شنیده است و گمان می‌کند که نیروهای دولتی رسیده‌اند و درصدد محاصرهٔ آنهایند. سرهنگ لئون که با تیزهوشی از عدم کفایت اسلحهٔ نیروهای خود آگاه بود، دستور عقب‌نشینی به‌سمت مرز داد.

باز همهٔ افراد از این دستور اطلاع نیافتند. بعضی از آنها که با مردم شهر به‌میگساری نشسته و نیز دوازده نفری که در کروا روژ در کمین بودند عقب ماندند. این عده در غیاب فرماندهان خود، شهررا زیرورو کردند. دو تونتون‌ماکوت کشته شدند و خانهٔ پنج‌نفر از آنها به‌آتش کشیده شد.

سرهنگ لئون و قسمت اعظم افرادش در ترینی‌تاریا[۴۱] از مرز دومی‌نیکن گذشته و بقیه چند روز بعدبه‌آنها پیوستند وپنجاه روستایی را که از ماندن در شهر و روبرو شدن با نیروهای دووالیه وحشت داشتند، همراه بردند. وقتی‌که به‌داخابن رسیدند نیروهای تقویتی‌خود را دیدند که برای عبور از مرز آماده می‌شدند. بیست و شش نفر از مهاجران چند ساعت دیر رسیدند و نتوانستند به‌مهاجمان بپیوندند.

سرهنگ گاریدو[۴۲] فرماندهٔ نیروهای مسلح داخابن به‌خبرنگاران گفت: «اگر امریکائیها خواهان سقوط دووالیه هستندباید چندمسلسل

41. Trinitaria
42. Garrido

به‌این بیچاره‌ها بدهند.» اما حقیقت این بود که می‌خواستند دندانی نشان دهند، نه‌اینکه دووالیه را ساقط کنند.

شالمر وزیر امورخارجه به OAS در واشینگتن اعتراض کرد و تهدید کرد که شکایت خود را به‌سازمان ملل متحد خواهد برد. در جلسهٔ فوق‌العادهٔ شورای OAS اظهار داشت که جمهوری دومی‌نیکن مسئول مستقیم حملات پنجم و پانزدهم اوت است و نیز مسئولیت غیر مستقیم تجاوز علیه هائیتی به‌گردن آنست زیرا که به‌مهاجران هائیتیایی اجازه داده است که ضمن پخش برنامه از رادیوی دومی‌نیکن مردم هائیتی را به‌قیام علیه دووالیه ترغیب کنند. شالمر از OAS خواست که کمیته‌ای برای نظارت برناحیهٔ مرزی و جلوگیری از تجاوزات جدید منتصب کند. جلسهٔ شورا بی‌آنکه اقدامی بکند ختم شد و پیشنهاد کرد که کمیتهٔ تحقیق به‌بررسی این سوانح بپردازد.

دکتر آرتوروکالونتی[43] نمایندهٔ جمهوری دومی‌نیکن دوباره این اتهامات را رد کرد و گفت این اتهامات از طرف حکومتی دیکتاتوری وارد می‌شود که خود کلیهٔ اصول اساسی روابط کشورهای امریکائی را زیر پا گذاشته است و به‌هیچ‌روی در شرایطی نیست که دیگران را متهم کند.

در بیست و سوم اوت، مجلس قانونگزاری هائیتی طی جلسه‌ای فوق‌العاده تضمین حقوق اساسی فردی را معلق داشت و برای مدت شش ماه اختیارات فوق‌العاده به‌دووالیه تفویض کرد. چون به‌هرحال حقوق فردی تضمین نداشت و دووالیه هم‌اکنون از اختیارات کامل بهره‌مند بود. این تصمیم مجلس بقدر فرمانی که حق مالکیت را ازپنجاه و چهار نفر از دشمنان دووالیه سلب واموالشان را مصادره می‌کرد، مورد توجه قرار نگرفت. از این عده می‌توان کانتاو و افسران او و پل‌ماگلوار و نیز رؤسای سازمانهای شناخته شدهٔ مهاجران را نام برد.

این جلسهٔ مجلس قانونگزاری قسمتی از نمایشی تلقی شد که به‌منظور اثرگذاشتن براعضای‌کمیتهٔ تحقیق OAS که برای انجام‌تحقیقات خود بازگشته بودند ترتیب داده شده بود. جمعیتی انبوه از کارکنان ادارات نمایندگانی را که خواستار شدت عمل نسبت به‌سازمانهای مهاجری بودند، تشویق می‌کردند.

کمیتهٔ تحقیق OAS با هیأتهای نمایندگی سیاسی ملاقات کرد و

---

43. Arturo Calventi

سفرا به‌آنها زنهار دادند که اگر این کمیته برای چهل و چهار پناهندهٔ سیاسی اقدامی نکند سازمان OAS را به‌بدنامی محکوم کرده است و از کمیته خواستند که در مورد صدور جواز خروج از کشور برای پناهندگان مجدانه اقدام کنند. یکی از سفیران گفت که وضع طوری شده است که «سفارتخانه‌های ما به‌صورت زندانهایی برای مخالفان سیاسی پرزیدنت دووالیه درآمده است.» سفرا همچنین شکایت داشتند که دولت هائیتی حرمت سفارتخانه‌ها را حفظ نمی‌کند و حتی شخص سفیر در این کشور مصونیتی ندارد.

در پورت‌اوپرنس داستانی در خصوص‌بازی تازه‌ای به‌نام «رولت هائیتی» شایع شد و از این قرار بود که بازی‌کنندگان با اتومبیلی‌که طایرهایش سخت مستعمل بود شب‌هنگام از جلو کاخ که به‌شدت پاسداری می‌شد عبور می‌کردند و درصورتی‌که‌یکی‌از لاستیکهایشان می‌ترکید، می‌باختند و شاید زندگیشان را می‌باختند!

کمیسیون بین‌المللی حقوقدانها که مرکزآن در ژنو است درتاریخ ۱۵ اوت بیانیه‌ای به‌این قرار در مطبوعات منتشر کرد:

«متجاوز ازیک‌سال‌است که‌کمیسیون بین‌المللی‌حقوقدانها مشغول جمع‌آوری شواهد و مدارك دست اول در خصوص وضع سیاسی و اجتماعی هائیتی است... نتیجهٔ تحقیقات نشان می‌دهد که حکومت فرانسوا دووالیه حقوق انسانی و آزادیهای اساسی را بکلی زیر پا گذاشته است. اما کمیسیون قبل از آنکه به‌نتیجه‌گیری در خصوص حکومت بپردازد خواست که مدارك واسنادی را که از طریق تحقیقات مستقیم در داخل مملکت بدست آورده است مورد بررسی و تحقیق قرار دهد. رئیس کمیسیون به‌این منظور در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۶۳ نامه‌ای شخصی به‌پرزیدنت دووالیه نوشت و از او خواست که لطف کند واجازه دهد تا گروهی از ناظران برای جمع‌آوری اطلاعاتی محلی در این خصوص به‌هائیتی بروند. چون این نامه بی‌جواب ماند، تلگرافی در تاریخ سی‌ام ماه مه ۱۹۶۳ و متعاقب آن نامهٔ دیگری در ۱۱ ژوئیه فرستاده شد. آنها نیز مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتند.

... از این‌رو کمیسیون بین‌المللی حقوقدانها خود را مختار دید که اطلاعاتی را که بدست آورده منتشر کند.»

آنچه متعاقب این بیانیه منتشر شد خردکننده‌ترین کیفرخواستی است که تا کنون علیه حکومتی تنظیم شده است. کمیسیون با خونسردی و بیرحمی شرایط سیاسی، اجتماعی واقتصادی هائیتی را تحت حکومت دووالیه افشا کرده بود. تونتون ماکوتها مورد اشارهٔ مستقیم قرار گرفتند و بعضی از قربانیان بی‌شمارشان، نام برده شدند. اخاذیها و به‌جبرستاندنهای‌آنها موردتحقیق‌قرارگرفت وروشهای «بازپرسی»شان بر ملا شد. جمع هزینهٔ سازمان تونتون‌ماکوت و قوای ذخیرهٔ هشت هزار نفری و پاسداران پانصد نفری کاخ، و بطور خلاصه ادارهٔ پلیس یك دولت پلیسی (که به‌حدود سالانه پانزده میلیون دلار بالغ می‌شد) بطور مستند آشکار گردید (هزینهٔ نگهداری این دستگاه متجاوز از نصف بودجهٔ سالانهٔ دولت بود که به‌تقریب معادل بیست و هشت میلیون دلار است.) هیچ پرده‌ای کنار نازده باقی نماند. آزادی مطبوعات بررسی و معلوم شد که چنین چیزی وجود ندارد. با وجود اینکه در هیچیك از قوانین، سانسور یا محدود ساختن مطبوعات پیش‌بینی نشده بود، دولت هرجا که دست‌آویزی حقوقی نبود، زور بکار می‌برد.... آزادیهای فردی، آزادی مذهب، آزادی‌خروج از کشور و بازگشت به‌آن‌و تشکیل اتحادیه‌های صنفی و بازرگانی، همه مورد کاوش و بررسی قرار گرفت و معلوم شد که چنین آزادیهایی مطلقاً وجود ندارد.

کمیسیون گزارش‌خود را با بررسی‌سازمان سودآور جنبش احیای ملی لوکنر کامبرون پایان داده بود.

> «برنامهٔ کارهای این‌سازمان افسانهٔ محض‌است وبه‌آسانی‌می‌توان حدس زد که درآمد آن به‌کجا سرازیر می‌شود...
>
> این جنبه از حکومت دیکتاتوری فرانسوا دووالیه صفتی منحصر بفرد به‌آن می‌بخشد. در دنیای امروزی نظامهای استبدادی فراوان است. این نظامها بطورکلی انعکاسی از نظامی فکری است. نظام خونخواری که هائیتی را در چنگال خود دارد، حتی از چنین بهانه‌ای نیز محروم است. تنها هدف آن این است که کشور را خراجگذار خود سازد و ثروت آیندهٔ صاحبان امروزی قدرت را تأمین کند.»

در نیویورك کانتاو گروه‌مهاجران ژون هائیتی (هائیتیان جوان)

را متقاعد کرد که به‌او بپیوندند و نیز مقداری کمك مالی تحصیل کرد. مقامات مسئول اعتقاد داشتند که نیروهای خارج از هائیتی می‌توانند دووالیه را ساقط کنند. رهبران مهاجران شکایت داشتند که کمك امریکا بسیار محدود است و راهی است برای آنکه نبض این نیروها در دست امریکا باشد. کانتاو برای آنکه نشان دهد مهاجران می‌توانند حمله‌ای را رهبری کنند و آن را پیوسته در فعالیت نگهدارند و نیز به‌منظور ایجاد این احساس که هنوز عصیانگرانی در هائیتی وجود دارند، گروه دیگری را از رودخانهٔ کشتار گذرانید. این گروه واحد کوچکی متشکل از هجده مرد بی‌تجربه بود که نتوانسته بودند مأموریت قبلی را به‌ثمر رسانند. این گروه کوچك برنامه‌ای یك روزه در شهرکوچك فریه[44] اجرا کردند. شهردار را کشتند وشتابان به‌خاك دومی‌نیکن بازگشتند.

دووالیه پس از این واقعه تعداد بیشتری از تونتون‌ماکوتها را به‌شمال فرستاد، اما مراقب بود که دفاع پورت‌اوپرنس ضعیف نشود زیرا بزرگترین تمرکز قدرت او در همین شهر بود. او این حملات مرزی‌را احتمالا راهی برای‌پراکندگی نیروها، به‌منظور به‌ثمر رساندن حملهٔ اصلی به‌پایتخت می‌دانست.

واقعهٔ فریه هرچند کوچك بود از ایمانی نیرومند نشان داشت. کم‌کم نیروی کانتاو به ۲۱۰ نفر رسید و یك شب اسلحهٔ قاچاق جدیدی را که‌مدتها انتظارش را داشتند بدست آوردند.

سرهنگ‌گاریدو دومی‌نیکنی و دو نفر از افسران شورشی هائیتی به‌زمین همواری در فاصلهٔ دو میلی داخابن رفتند و نورافکنهایی را روشن کردند ودر انتظار ماندند. نیمه شب هواپیمای سنگینی که در ارتفاع کم پرواز می‌کرد از سوی ساحل نزدیك شد و دوبار از روی نورافکنها گذشت و صندوقهای اسلحه و مهمات را با چتر نجات فرو انداخت. کامیونی این صندوقها را به‌داخابن حمل کرد و در اتاقی خالی در خانهٔ گاریدو انبار کرد.

بین گاریدو و کانتاو در خصوص اسلحه مشاجره‌ای درگرفت. کانتاو می‌خواست که افرادش قبلا با اسلحه تمرین کنند حال آنکه سرهنگ عقیده داشت که اسلحه باید زمانی که آنها از مرز گذشتند میانشان توزیع شود. کانتاو می‌گفت افراد او سه‌بار به‌خاك هائیتی

44. Ferrier

رفته‌اند واسلحه در آخرین دقایق به‌آنها داده شده است. سرانجام گاریدو قبول کرد و اسلحه‌ای که افراد بخواب نمی‌دیدند از قبیل خمپاره‌انداز، بازوکا، تفنگ M ـ ۱، مسلسلهای سنگین کالیبر ۰/۳۰ و مسلسلهای سبك M ـ ۳ به‌آنها داده شد.

شالمر وزیر امور خارجهٔ هائیتی در اوایل سپتامبر نامه‌ای به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارسال داشت و درخواست کرد که اتهامات هائیتی علیه جمهوری دومی‌نیکن مطرح شود و مورد بررسی قرار گیرد. در نامه نوشته شده بود که این‌کشمکشها ممکن‌است «امنیت نیمکره و صلح بین‌المللی را به‌خطر اندازد.»

اندکی بعد کمیتهٔ تحقیق OAS گزارش تحقیقات خود را در مورد سوانح هیسپانیولا تقدیم کرد در این گزارش طرحی برای صلح پیشنهاد شده بود و بنابرآن از هائیتی دعوت می‌شد که در خصوص محترم‌شمردن حقوق پناهندگی سیاسی دقت بیشتری کند و در صدور جواز خروج از کشور برای پناهندگان سرعت بیشتری نشان دهد. تعداد پناهندگان در تاریخ اول سپتامبر که دووالیه دوازده نفر از پناهندگان سفارتخانه‌های برزیل، شیلی، اکوادور و گواتمالا را آزاد کرد، کمتر شده بود. این کمیته همچنین از جمهوری دومی‌نیکن خواست که از فعالیتهای اخلالگرانهٔ مهاجران هایی‌تیایی در خاکش جلوگیری‌کند ودر مورد ممانعت از شبیخونهای مرزی مهاجران اقدام مخصوص معمول دارد.

دولت هائیتی از این طرح ظاهراً خرسند نبود، به‌سبب آنکه جمهوری دومی‌نیکن در آن محکوم نشده بود. هائیتی این طرح را رد کرد و از سازمان ملل خواست که به‌تحقیقاتی بپردازد که به‌محکومیت دومی‌نیکن بینجامد. نمایندهٔ هائیتی در سازمان ملل متحد گفت: «حال که اتحادیهٔ منطقه‌ای OAS نتوانست کاری از پیش ببرد شایسته است که دولت هائیتی شکایت خود را در سازمان ملل متحد مطرح کند.»

کانتاو پیوسته نگران بودکه بوش اردوی تازهٔ او را متلاشی‌کند. از طرف دیگر نظامیان دومی‌نیکنی اصرار داشتند که کانتاو این‌بار به اوآنامینت حمله کند. حتی تاریخ ۲۲ سپتامبر را برای حمله معین کردند. همچنانکه در گذشته نیز رخ داده بود خبر حمله از رودخانهٔ کشتار گذشت و در سراسر شمال هائیتی پراکنده شد.

دووالیه پادگان اوآنامینت را تقویت کرد. گفته می‌شد که

فرماندهٔ این پادگان که سرگردی به‌نام لریزون[45] بود از طریق اجرای مناسك وودو و قربانی کردن گاو نری افراد خود را برای نبرد آماده کرده بود. مدافعان این پادگان خون گاو را بر بدن خود مالیدند به این امید که موجب ایمنی آنها در برابر گلوله خواهد شد. کانتاو از موافقت با تاریخ ۲۲ سپتامبر طفره می‌رفت اما سرانجام وقتی به‌او گفته شد که یا باید آن تاریخ را قبول کند یا اردویش جمع شود، تسلیم‌شد. پاره‌ای از افسران کانتاو می‌خواستند که به‌جنوب هائیتی و حوالی پورت‌او‌پرنس حمله کنند یا در کوهستان به‌مبارزاتی از نوع چریکی بپردازند. آنها با حملهٔ صحرایی به‌اوآنامینت که به‌پیروزی یا شکست قطعی منجر شود موافق نبودند. کانتاو در پنجاه و سه سالگی حتی اگر آزاد بود که به عملیات چریکی دست زند، از نظر جسمانی قادر به رهبری آن نبود.

گاریدو دلایلی قانع کننده برای راضی کردن او داشت. از جمله وعده می‌داد که در صورت احتیاج با آتش توپخانه و نیروی هوایی از او پشتیبانی کند و قرار بود که یك هواپیمای دومی‌نیکنی با آرم مهاجران رنگ شود.

ساعت چهار بعدازظهر بیست و دوم سپتامبر قوای شورشی جمع شدند و لباس نظامی خاکی رنگ به‌آنها داده شد. کلیهٔ دویست و ده نفر بجز پانزده باربر مسلح بودند. افسران تفنگ M-۳ وآفتامات کالیبر ۴۵/۰ با خود داشتند. از این گذشته به‌سیزده مسلسل کالیبر ۳۰/۰ و جوخه‌های خمپاره و بازوکا مجهز بودند و تا آنجا که توانایی حملشان اجازه می‌داد، مهمات به‌آنها داده شد.

چهار کامیون آنها را درجهت جریان رودخانه بردند و در ساعت ده شب، در روشنایی مهتاب عبور خود را از رودخانه شروع کردند. یك گروهبان دومی‌نیکنی که راهنمایی این قوا را به‌عهده داشت نخستین گروه را به‌خاك هائیتی رسانید و تفنگ خود را بلند کرد و تیری خالی کرد. قوای شورشی به‌گمان اینکه مورد حمله قرار گرفته‌اند خود را برزمین انداختند. کانتاو که این‌بار با دستگاههای جیبی فرستنده گیرنده مجهز بود، با گروه جلودار تماس گرفت تا ببیند چه پیش آمده است. ستوانی توضیح داد و صدای خشم‌آلود کانتاو نعره زد: «به‌پیش حتی اگر به‌ما خیانت کرده باشند.» سرانجام معلوم نشد که شلیك تیر اتفاقی بوده است یا علامتی دایر براینکه گروه به

45. Lherrisson

سلامت از رودخانه عبور کرده است یا حتی خیانتی نسبت به‌نیروی مهاجران. معهذا مهاجمان بعدها احساس کردند که این تیر رازشان را فاش‌کرده است. اما با توجه به‌قدرت تأثیر شرابهای انگور هائیتی، شلیك این تیر در همه حال زینهاری بیفایده بوده است.

همینکه به‌خاك هائیتی قدم گذاشتند راه پیمایی درازی در جلگهٔ بی‌درخت تا اوآنامینت در انتظار آنها بود. راه‌پیمایی در پرتو مهتاب عملی سخت دشوار بود سرهنگ لئون که معاون کانتاو بود در اثر عارضه‌ای که گفتند حمله‌ای قلبی است از پا افتاد و با یك دانشجوی سابق پزشکی هایی‌تیایی عقب گذاشته شد.

طول راه‌پیمایی شبانه به‌علت گم‌کردن راه طولانی‌تر شد. زمانی که مهاجمان روز بعد به اطراف اوآنامینت نزدیك شدند بکلی فرسوده و بی‌رمق بودند. (بعضی احساس می‌کردند که این گمراهیها به سهو و تصادف نبوده است.) آنها دهقانانی را می‌دیدند که برای کار به صحرا می‌روند دهقانها به‌آنها گفتند که قوای نظامی در اوآنامینت از آمدن آنها خبردارند و در انتظار ایشانند.

ساعت شش صبح بود که پنجاه نفر از مهاجمان هدف خـود، یعنی عمارت دوطبقهٔ زردرنگ سربازخانه را، در نظر آوردند. اولین شلیك آنها که یك تیربازوکا بود وکمی جلوتر از سربازخانه برزمین آمد، نبرد را آغاز کرد. قوای دولتی این تیراندازی را با سدی از آتش مسلسلهای کالیبر ۰/۵۰ جواب دادند. همچنانکه در فورلیبرته سابقه داشت مدافعان از سربازخانه بیرون آمده و در مواضع مطمئن جا گرفته بودند. این بار آنها در گورستانی سنگر کنده و در داخل عمارت مدرسه‌ای موضع گرفته و حتی مسلسل سبکی روی درختی که برمیدان نبرد مسلط بود مستقر کرده بودند. وقتی گلوله‌ها به‌پرواز درآمد، هیچ نقشهٔ جنگی هماهنگی عرضه نشد.

کانتاو خود مسلسل سبکی در دست، یورشی به‌قلعه برد که در حکم خودکشی بود اما محافظی که خود برای حفاظت خود معین کرده بود او را برزمین انداخت.

مدافعان هائیتی در مواضع خود ماندند و میدان را که پناهی نداشت زیر آتش گلوله گرفتند. یك گروه از شورشیان خود را تا فاصلهٔ چند متری قلعه رسانیدند و بـا دسته‌ای از نظـامیان ذخیره روبرو شدند که فریاد می‌کشیدند و آنها را به‌ورود به‌درون قلعـه می‌خواندند. فرماندهٔ گروه دعوت آنها را که بعد معلوم شد حیله‌ای

برای بیرون کشاندن آنها از پناه خود بوده است، نپذیرفت.

به کانتاو خبر رسید که گروهی که مأمور تصرف فرودگاه بوده‌اند موفق به انجام مأموریت خود نشده‌اند. خمپاره‌های آنها از روی سر مدافعان بر شهر اوآنامینت فرو می‌بارید. در ساعت ده صبح یك هواپیمای P-۵۱ دومی‌نیکنی دوبار از روی میدان نبرد عبورکرد. اما این هواپیمای قوای مهاجر نبود. مدافعان هایی‌تیایی در هردو نوبت برآن تیراندازی کردند، هواپیما به‌شدت کج‌شد و به‌طرف مرز هائیتی بازگشت.

کانتاو دوباره فرمان عقب‌نشینی داد. گروهی که به‌فرماندهی فردباتیست[۴۶] جوان به قلعه حمله کرده بود، گورستان را دور زده بود و فرمانها را نمی‌شنید و به‌نبرد ادامه می‌داد. تعدادی از سنگرهای مدافعان را پر کردند اما بیشتر آنها بقدری خوب کنده شده بود که پرکردن آنها حتی برای ارتشی حرفه‌ای، کاری سنگین بود.

باتیست و تقریباً کلیهٔ افراد گروهش از همان ابتدای کار زخمی شده بودند. اما تا غروب به‌نبرد ادامه دادند تا دانستنددر حمله تنها مانده‌اند. در ساعت ۲ بعد از ظهر یك هواپیمای نیروی هوایی هائیتی برفراز فرودگاه اوآنامینت پرواز کرد و بر زمین نشست و این نشان مسلمی بود از آنکه نیروهای کانتاو نتوانسته بودند این فرودگاه را که یکی از نخستین هدفهای آنها بود تصرف کنند. باتیست و افرادش ضمن عقب‌نشینی به دفاع پرداختند تا زخمیهایی را که در میدان جنگ افتاده بودند جمع کنند. اما مدافعان اوآنامینت تمام شب و قسمتی از صبح روز بعد را در سنگرهای خود ماندند و هرازگاه تیری خالی می‌کردند چنانکه گویی دشمن هنوز در برابر آنهاست.

وقتی صبح زود جنگ شروع شد ــ و تعدادی ازافراد بجاماندهٔ کانتاو تصمیم گرفتند که به‌خاك دومی‌نیکن باز گردند ــ یك مسلسل کالیبر ۰/۵۰ که روی سقف پاسگاه مرزی و گمرك هائیتی مستقر شده بود آنها را زیر آتش گرفت و گمرك خانهٔ دومی‌نیکن واقع در آن سوی رودخانهٔ کشتار را گلوله باران کرد و یك مدرسهٔ دومی‌نیکنی را نیز بی‌نصیب نگذاشت. صدای تیراندازی باعث شد که بسیاری از مردم دومی‌نیکن به‌اشتباه خیال‌کنند که شهرشان از آن سوی مرز مورد حملهٔ نیروهای هائیتی قرار گرفته‌است. خبرهای مربوط به بمباران داخابن توسط نیروهای هائیتی بزودی به سانتودومینگو

46. Fred Baptiste

رسید و فرمانده نظامی ناحیه هیچ اقدامی برای رفع این سوء تفاهم نکرد.

به بوش اطلاع دادند که داخابن توسط قوای هائیتی بمباران شده است و هکتور گارسیا گودوی[۴۷] از دیپلماتهای خارجی دعوت‌کرد تا آنها را از آنچه خیال می‌کرد اتفاق افتاده است مطلع دارد و اوضاع میان هائیتی و جمهوری دومی‌نیکن را «سخت وخیم» نامید. او گفت که داخابن مورد حمله قرار گرفته است و هشت هـزار از اهالی آن وحشتزده فرار کرده‌اند. رادیوی رسمی دومی‌نیکن طی‌اخبار ظهر خود خبر حمله را تأیید کرد و اضافه کرد که بوش یك‌بار دیگر به دووالیه اولتیماتوم داده است. این‌بار به‌هائیتی سه‌ساعت مهلت داده شده بود که دست‌از حمله بردارد و مقصران و اول از همه دووالیه را مجازات و بلافاصله رضایت خاطر دومی‌نیکـن راجلب و خسارات وارده را جبران کند. اولتیماتوم رادیویی به‌زبان کرئولی تکرار شد و علاوه برآن به‌اهالی هائیتی که در نزدیکی کاخ سکونت داشتند، زینهار داده شد که از کاخ دور شوند زیرا ممکن است بمباران شود. نیروی هوایی دومی‌نیکن آمادگی خود را برای فروریختن اوراق حاوی این زینهار روی پورت‌اوپرنس، آماده اعلام کرد.

ضمن اینکه بوش با اطلاعات ناصحیح خود موضوع حملهٔ هائیتی را با فوریت تعقیب می‌کرد، بقایای قوای کانتاو با زحمت بسیار از رودخانهٔ کشتار می‌گذشت و به‌ایمنی به‌خاك دومی‌نیکن پناهنده می‌شد، سربازان دومی‌نیکنی که از قیمت بازفروش اسلحه خبر داشتند اسلحهٔ مهاجمان را به‌محض اینکه از رودخانه بیرون می‌آمدند از آنها می‌گرفتند و آنچه را به‌علت بزرگی نمی‌توانستند پنهان کنند، از قبیل بازوکاها و مسلسلهای‌کالیبر ۳۰/۰ در زیر سقفهای قوسی‌گمرکخانه در سمت دومی‌نیکنی پل بین‌المللی رو به‌هائیتی در صفوف منظم می‌چیدند.

کانتاو همینکه به داخابن رسید لباسهای نظامی خون‌آلود خود را از تن درآورد، علایم جنگ را از خود شست و لباسی غیر نظامی به‌تن کرد. وقتی که مأموران تحقیق نظامی و خبرنگاران با هـواپیما از سانتودومینگو رسیدند تا در مورد حمله به تحقیقات بپردازند کانتاو را دیدند که لباسی پاکیزه پوشیده است و باکمال خـونسردی کیفی پراز سیگارهای کنت در دست دارد.

47. Hector Garcia Godoy

پانزده نفر از افراد کانتاو از جبهه باز نگشتند و سیزده نفر از آنها کشته و دونفر از زخمیها به‌اسارت رفته بودند. آنها را بی‌توجه به‌سختی جراحاتشان وادار کرده بودند که اجساد را به کامیونها بار کنند و سپس آن دو را برروی تودهٔ اجساد بسته بودند و پس از طی راهی ناهموار و طولانی به‌کاپ هایی‌تین برده بودند. این دوزخمی، پس از آنکه گور خود را در دومین شهر هائیتی کندند، اعدام‌شدند. سه نفر از شورشیان پس از گذراندن تعطیلات آخر هفته در میدان جنگ،چنانکه گویی هیچ اتفاق غیرمترقبه‌ای رخ نداده است به پوئرتوریکو به‌کار خود باز گشتند. یکی از نخستین کشته شدگان از نیروی کانتاو سروان بلوشر فیلوژن[48] جسور و زورمند و از نظامیان قدیمی بود که بخود می‌بالید که نسبت به گلوله رویین‌تن است. در صحنهٔ نبرد نیز چنان رفتار کرده بود که گویی به‌راستی گلوله براو بی‌اثر است و با آتش مسلسل به‌دونیمه شده بود.

ستوان آبل ژروم[49] به‌دستور رئیس‌جمهور سر فیلوژن را برید و در سطلی پراز یخ‌گذاشت. دووالیه یك هواپیمای جنگی‌ویژهٔ نیروی هوایی را برای آوردن سر مأموریت داد.چرا دووالیه می‌خواست که سر برای او به‌کاخ آورده شود؟ داستانهای عجیب و غریبی در پورت‌ــ اوپرنس شایع شد که بنابر آنها دووالیه ساعتها با این سربریده خلوت کرده و کوشیده بود باآن ارتباط برقرار کند. در هائیتی که مردم آمادگی خاصی برای پذیرفتن خرافات دارند و شایعه پراکنی‌یکی از لذات معدود زندگی است، فقط دووالیه است که بر صحت این حکایت آگاه است.

کمیسیون تحقیق نظامی که از افسران عالیرتبهٔ ارتش تشکیل شده بود به داخابن آمد و سرهنگ‌گارویید که اکنون بسیار خوشرو بود و سخت معصوم می‌نمود از آنها استقبال کرد. او توضیح داد که تیراندازی مورد بحث چیزی نبوده است جز شلیك سربازان هائیتی برشورشیانی که به‌خاك جمهوری دومی‌نیکن می‌گریخته‌اند. اما بوش در پایتخت دومی‌نیکن از OAS تقاضا کرده بود که دربارهٔ حملهٔ قوای هائیتی تحقیقاتی بعمل آورند. و این اقدام او این خطر را دربر داشت که داستان حملات چهارگانهٔ کانتاو و دخالت ارتش دومی‌نیکن

48. Blucher Philogène
49. Abel Jérome

را در آن دربرابرهیأت حقوقی نیمکرهٔ غربی برملاکند. اما فرماندهان ارتش دومی‌نیکن از این بابت بیمی نداشتند. آنها می‌دانستند که تحقیقات محققان OAS به ندرت از مرحلهٔ تشریفات دیپلماتیك تجاوز می‌کند.

هر چند که نبرد اوآنامینت برای کانتاو شکستی کامل و برای پاپادك پیروزی دیگری بود، فرماندهان ارتش دومی‌نیکن آن را برای آماده‌کردن زمینه برای کودتایی علیه پرزیدنت بوش که دوروز بعد روی داد، مفید دانستند.

واژگون شدن دولت بوش، به‌سرعت ماجرای اوآنامینت را تحت‌الشعاع قرار داد و نقش نظامیان دومی‌نیکنی در شکست کانتاو دانسته شد.

نظامیان دومی‌نیکن در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۳ سقوط دولت بوش و چند ساعت بعدتشکیل یك شورای حکومتی غیر نظامی را به‌جای او اعلام داشتند. نظامیان در اعلامیهٔ خود کوشیده بودند که کودتای خود را توجیه کنند و اظهار داشته بودند که«اوضاع مملکت مغشوش» بوده و کشور زیر فشار بی‌لیاقتی کمر خم کرده بوده است و از تصادمات و کشمکشهای خطرناك بین‌المللی که بیهوده خلق می‌شده‌است وگذشته از بخطر انداختن آبروی دولت ممکن‌بوده‌است که به کشمکشها و زدوخوردهای شدید و غیر لازم بین‌المللی منجر شود شکایت کرده بودند. هرچند که این یکی از بهانه‌های رسمی ارتشیان برای برانداختن حکومت بوش بود، دلایل راستین آن بر بیشتر مردم دومی‌نیکن و ناظران خارجی پوشیده نبود. ارتشیان از بوش و دموکراتهای دست‌چپی در اندیشه بودند و ازهمه مهمتر اینکه درصدد بودند که امتیازات خود را حفظ کنند. اتهامات مربوط به نفوذ کمونیستها در دستگاه دولت، و نیرنگهائی مانند ماجراهای هائیتی که بوش در آنها بیگناه بود، برانداختن دولتش را آسان کرده بود. یك سال بعد بوش در تبعید، شرحی از هفت ماه ریاست خود در دومی‌نیکن در مقام نخستین رئیس جمهوری که ظرف سی‌و دوسال به‌آزادی انتخاب شده بود، نوشت. در کتاب خود تحت عنوان «تجربهٔ ناتمام» در تحلیل پاپادك اظهار داشته بود:

«دووالیه از نظر روانشناسی از آن نوع است که در جوامع بدوی یافت می‌شود هرقدر برقدرت او افزوده می‌شود غروری که او

را روز به‌روز از نظر جسمانی تغییر شکل می‌دهد افزایش می‌یابد و از حساسیت او می‌کاهد. بطوری که از همه‌چیز بیشتر به عروسکی شبیه می‌شود که پیوسته باد می‌کند و متورم می‌شود و سرانجام یا از پا می‌افتد یا می‌ترکد... تأثیر قدرت در این قبیل مخلوقات فقط جسمانی نیست، بلکه تغییرات مشابهی نیز در روح آنها رخ می‌دهد که به‌تدریج آن را نسبت به‌کلیهٔ احساسهای بشری بیگانه و غیرحساس می‌سازد. بطوری‌که آنها فقط به‌صورت حامل حرصها و خشمهایی درمی‌آیند که از اختیار خودشان خارج است. این مردان خطرناکند. آنها هاله‌ای از جادو در اطراف خود ایجاد می‌کنند. آنها انکار می‌کنند که موجودات سادهٔ انسانی و فانی‌و خاطی هستند. آنها خود را نمایندگان زندهٔ نیروهای سیاهی می‌دانند که برجهان حاکم است.»

لئون کانتاو، پس از شکست، در مرکز فرماندهی ارتش، در پادگان ۲۷ فوریه واقع در طرف مقابل رودخانهٔ اوزاما از سانتو-دومینگو تحت نظر قرار گرفت. سپس در ۱۸ اکتبر به او اجازه داده شد که کشور را به‌قصد نیویورك ترك کند.

دووالیه که از سقوط بزرگترین دشمن خود بوش خشنود بود، از این رو، تصمیم گرفت که در تعقیب اعتراضها وشکایتهای خود پافشاری نکند. ترجیح داد که خشم رهبران جدید دومی‌نیکن را برنینگیزد.

۱۶ رئیس جمهور مادام‌العمر

زمانی‌که بنسون تیمونز سوم[1] در ژانویهٔ ۱۹۶۴ به پورت‌اوپرنس وارد شد دووالیه سرانجام سفیر امریکایی باب سلیقهٔ خودرا پیدا کرد. تیمونز نیز مانند اسلافش کار خود را بااین نیت شروع کرد که مهارت خود را در چهارچوب سیاست امریکا که سیاست «سرد و بقاعده» بود بیازماید. اما دوران محبوبیت او به‌عکس درو، نیوبگین وترستن از ماه عسل معمولی تجاوز کرد.

البته آغاز کارش چندان اطمینان‌بخش نبود. دووالیه او را پنج هفته در انتظار گذاشت و به‌حضور نپذیرفت و سرانجام وقتی به او بار داد، او را با لحنی که در واشینگتن «نامطبوع» توصیف شد در باب رفتار و کردار یك سفیر شایسته نصیحت کرد.

تیمونز موفق شد با انحراف از راه خود روابط کاری قابل دوامی با دووالیه برقرار کند، دیگران در این‌راه چندان موفق نبودند. نستورشاوان[2] که بازرس دووالیه در سفارتخانه‌های حوزهٔ کارائیب بود از سفری به‌ناسو[3] بازمی‌گشت. چون در فرودگاه پورت‌اوپرنس شنید که به‌کاخ احضار شده است، بلافاصله، بلیتی برای مراجعت به ناسو تهیه کرد و باگذرنامهٔ سیاسی خود باز به‌هواپیما سوار شد و

---

1. Benson G. L. Timmons III
2. Nestor Chavannes
3. Nassau

چند دقیقه پیش از آنکه تونتون ماکوتها فرارسند، پورت‌اوپرنس را ترك کرد.

دووالیه در سوم فوریهٔ ۱۹۶۴ نمایندگان مجلس را به‌جلسه‌ای فوق‌العاده دعوت کرد تا بر پنج نفر از نمایندگان مهر خیانت بزنند و مصونیت پارلمانی را از آنها سلب کنند. و آنها را از سمت خود برکنار سازند. این تصفیه زمانی چرخشی غیرمنتظر بخود گرفت که لوسین‌دومك[4] باجناق دووالیه، و ژان باتیست‌سام[5] رئیس تونتون ماکوتهای کاپ هایی‌تین و همسر و پسرش را نیز شامل شد. دومك، روشنفکر قدیمی که لاغراندام و کوتاه‌قد بود و خود را باب طبع و سلیقهٔ پاپادك می‌آراست در تاریخ مبارزات هائیتی سابقه‌ای طولانی داشت. او عضو سابق گروه محصلین لاروش[6] بود که مبارزاتی را برای سرنگون کردن حکومت لسکو آغاز کردند و چیره شدند. او از پیروان وفادار و فداکار استیمه بود. دومك با خواهرزن دووالیه ازدواج کرد و در مقام مشاور عالیرتبه و نویسندهٔ سخنرانیهای او به‌کاخ واردشد. او سالهای دشوار پا گرفتن واستحکام قدرت دووالیه و نیز دو ترمیم کلی کابینه را به‌سلامت گذراند و اینك مانند بیشتر کسان دیگری که مدتی بسیار دراز، بیش از حد به‌دووالیه نزدیك بودند ضربه خورد. دووالیه ترتیبی داد که همسر او، پس از بازداشتش از او طلاق بگیرد. تصفیه‌های دیگری در شرف انجام بود.

وقتی دو نفر کشیش یسوعی کانادایی از سفری به‌کانادا باز-می‌گشتند، هیأتی از کشیشان به‌استقبال آنها به‌فرودگاه رفتند. مأموران تونتون ماکوت چمدانهای مسافران را بازرسی کردند. تازه-واردان عبارت‌بودند ازپدر پل لارامه[7] وبرادر فرانسوا گزاویه‌روس[8]. در میان لوازم این دو نفر عکسی پیدا شد که متعلق به‌رئیس‌جمهور سابق پل‌ماگلوار تشخیص داده شد و نامه‌ای و چند مقالهٔ بریده شده از مجلات که از اوراق مضر بحساب آمد. لارامه، روس و یکی از استقبال‌کنندگان بازداشت و به‌قلعهٔ دیمانش برده شدند.

«مدارك» هرگز به‌سفیر واتیکان یا سفارت کانادا که به‌این عمل سخت معترض بودند نشان داده نشد. بعدها معلوم شد که عکسی که

4. Lucion Daumec
5. Jean Baptiste Sam
6. La Ruche
7. Paul Laramée
8. Francois Xavier Ross

شباهتی به‌پل‌ماگلوار داشته متعلق به‌یك مقاطعه‌کار ساختمانی به‌نام فلیکس بوده است. این عکس در سال ۱۹۵۹ در ویلامانرز[9] که اعتکافگاه یسوعیان است برداشته شده است، حال آنکه ماگلوار در ۱۹۵۶ کشور را ترك کرده بود و نامهٔ مورد بحث تقاضای کمکی بودکه به‌میزرور[10] سازمان کلیسای آلمان نوشته شده و در آن اوضاع هائیتی تشریح گردیده است و محتوی تقاضای کمکی به‌مبلغ پنجاه هزار دلار بوده. مقالات شامل مقاله‌ای از ریدرز دایجست[11] در خصوص هائیتی و گزارش حقوقدانهای بین‌المللی مورخ ۱۹۶۳ دربارهٔ هائیتی بود. مضحك اینجاست که کمك تقاضا شده مورد تصویب قرار گرفت، اما پس از توقیف کشیشها ملغی گردید.

البته «مدارك» بدست آمده بسیار ساده بود. اما دووالیه می‌خواست که از شر یسوعیان خلاص شود. هنوز آن ماه به‌پایان نرسیده بود که هجده نفر از کشیشان یسوعی به‌گناه «اقدام علیه امنیت‌کشور» از هائیتی اخراج شدند.

پدر ژرارگوله[12] خلیفهٔ یسوعیان هائیتی اظهار داشت که این دومین‌بار طی دوقرن است که فرمان اخراج یسوعیان از هائیتی صادر می‌شود. در ۱۷۶۳ علاقه و دلبستگی آنها به‌مصالح مذهبی بردگان سیاه بیش از اندازه تشخیص داده شد و در ۱۹۶۳ برای امنیت کشور بیش از اندازه خطرناك دانسته شدند. در زیر این ادعاهای‌جدید همان اتهامات سنتی پنهان بود...

«بنا به‌ضرب‌المثل هاییتیایی انسان فقط به‌درخت پر از میوه سنگ می‌اندازد. میوه‌های هیأت مذهبی ما هنوز همه نرسیده است. اما شکوفه‌های بسیاری داردکه در انتظار ساعت مناسب هستند.»

سه نفر کشیش توسط ده افسر و سه وزیر کابینه از جمله شالمر وزیر امور خارجه مورد بازجویی قرار گرفتند. سؤالات آنها بیشتر در خصوص ایستگاه رادیویی اعتکافگاه یسوعیان بود که چطور از آن بهره‌برداری می‌شود و اخبار خود را از کجا بدست می‌آورد و چه اطلاعاتی از فعالیتهای کلمان باربوی متوفی که پس از آزادیش از زندان به‌آن ویلا رفت و آمد می‌کرد در دست دارند و آیا هیچ‌یك از

9. Villa Manrèse
10. Miseror
11. Reader's Digest
12. Gerard Goulet

آنها اعترافهای باربو را پذیرفته‌اند یانه و نیزچه مطالبی از تونتون‌ـ ماکوتها می‌دانند.

پس از پنج روز پدر هامل[۱۳] از قلعهٔ دیمانش آزاد شد و در خانه تحت‌نظر قرار گرفت روز بعد، فرد. ام. آرتی[۱۴] رئیس پلیس، گروهی از تونتون ماکوتها ومأموران پلیس را برای بستن ویلامانرز برد. او صورتی از اسامی کلیهٔ کسانی که به‌اعتکاف به‌آنجا می‌آمدند، خواست و تمام گوشه و کنارهای ویلا را بازرسی و کلیهٔ درهای آن را مهر وموم کرد. به‌کشیشها گفته شد که «هرآنچه لازم دارند» بردارند. کارکنان محلی که سه دختر بودند زندانی شدند. خواهران تارك دنیا به‌صومعهٔ اصلی خود و کشیشان به‌نزد اسقف اعظم فرستاده شدند.

در تاریخ هشتم فوریه دولت اسقفهای باقی‌مانده در هائیتی را به‌جلسه‌ای دعوت و دو روز بعد مدرسهٔ مذهبی را که آن نیز توسط یسوعیان اداره می‌شد تعطیل کرد. کشیشها را در خانه تحت‌نظر قرار داد و نشانی پنجاه و دو دانشجوی مدرسهٔ مذهبی را بدست آورد و آنها را به‌خانه‌های خود فرستاد و موظف کرد که همه روزه خود را به‌پاسگاه پلیس محلی معرفی کنند. کشیشها تقاضا کردند که به‌آنها اجازه داده شود تا پایان آن سال به‌تحصیل خود ادامه دهند. اما با خشونتی آشکار به‌آنها پاسخ داده شدکه: «ما نمی‌توانیم این خطررا بپذیریم. یسوعیان می‌توانند حکومت را ظرف چهارماه ساقط کنند.»

پدر لارامه و برادر روس در روز سیزدهم بازداشتشان از زندان خارج شدند و به‌اتفاق کشیشهای دیگر که باکشیشهای حوزهٔ یسوعیان کارتیه‌مورن[۱۵] روی هم هجده نفر می‌شدند به‌فرودگاه برده و ازکشور اخراج گردیدند.

پل مارتن[۱۶] وزیر امورخارجهٔ کانادا، از اوتاوا[۱۷] بشدت به‌این اقدام اعتراض کرد اما دولت هائیتی اعتنایی به‌این اعتراض نکرد و تکرار کرد که یسوعیان به‌منظور «حفظ آرامش داخلی و دفاع از حاکمیت ملی» از هائیتی اخراج شده‌اند. در این جواب اضافه شده بود هائیتی موافقتنامهٔ ۱۹۵۳ خود را که بنابر آن ادارهٔ مدرسه مذهبی

13. Hamel
14. Fred M. Arty
15. Quartier Morin
16. Paul Martin
17. Ottawa

به‌هیأت کشیشان یسوعی سپرده است لغو می‌کند.

دووالیه به‌کمك سفیر امریکا که او را سفیر مطیعی می‌دانست درگیری متناوب خود را برای بازآوردن جهانگردان امریکایی وتحصیل کمك از آن کشور تجدید کرد، شالمر وزیر امورخارجه در ۲۸ فوریه اعلامیهٔ زیر را صادر کرد:

«به‌تازگی مذاکراتی بین جنابان آقایان رنه شالمر وزیر امور خارجه،کلویس دزینور[18] وزیردارایی واقتصاد، دکتر هروه‌بوایه وزیر بازرگانی و صنایع و لوکنر کامبرون وزیر امور عمومی و حمل و نقل و ارتباطات، دکتر آدرین‌ریمون[19] معاون وزیر امورخارجه و نیز جناب‌آقای بنسون ای. ال تیمونز سوم سفیرامریکا ومعاونت مشاورانش در کاخ ریاست جمهوری بعمل آمد. در این مذاکرات تمایل معروف و سنتی دولت و ملت هائیتی به‌میهمان‌نوازی گشاده‌دستانه‌و پدیدآوردن انگیزش جدیدی در صنعت جهانگردی در هائیتی از راه: ۱ــ تجدید دیدار ناوگان جنگی نیروی دریایی امریکا از پورت‌اوپرنس ۲ــ ترتیب مسافرتهای جهانگردی دریایی که توسط خطوط دریایی مختلف دایر می‌شود. ۳ــ بطورکلی ورود جهانگردان امریکایی به‌پورت‌اوپرنس مورد تأکید قرار گرفت. تیمونز سفیر امریکا از این سیاست استقبال کرد و اعلام داشت که دولت امریکا به‌هنگام ارسال اطلاعات به بخشهای ذینفع در صنعت جهانگردی امریکا و نیز به‌بخش خصوصی و همچنین به‌هنگام تهیهٔ برنامهٔ دیدارهای ناوگان جنگی نیروی دریایی خود از کشورهای مختلف به‌این نکات توجه لازم مبذول خواهد داشت. دولت هائیتی امیدوار است که کوششهای انجام شده درآیندهٔ نزدیك اثر نیکویی در توسعهٔ جهانگردی در کشور داشته باشد.»

اما تعداد جهانگردان در آن فصل نسبت به‌فصول پیش تنزل‌کرد. طی زمستان از هشتاد کشتی دریای کارائیب فقط دو کشتی به پورت‌اوپرنس آمدند. از مسافران هوایی بازرسی دقیق بعمل می‌آمد زیرا دووالیه از آدمکشانی که ممکن بود از این راه وارد کشور شوند، بیم داشت.

دووالیه به‌منظورتأکید براعلامیهٔ جدیددستور دادکه‌تعدادبیشمار گدایان را از نواحی ساحلی و بازار پاك کنند. آنها پس از جمع‌آوری به‌روستا فرستاده شدند.

---

18. Clovis Désinor
19. Adrien Raymond

روزنامهٔ لونوولیست[20] طی سرمقاله‌ای که دستور آن از طرف کاخ صادر شده بود نوشت: «آیا صدور این اعلامیه به‌منزلهٔ گشایش ارتباطی راستین بین دو کشوری نیست که طی متجاوز از یك قرن با روابط دوستی و همبستگی که از میدانهای جنگ ساوانا سیراب شده است و طی جریان تاریخ پیوسته تظاهر کرده است، با هم در پیوند بوده‌اند؟»

تبلیغات تازه‌ای در ستایش دووالیه در روزنامه‌ها شروع شد و بزودی مسلم شد که هائیتی در آستانهٔ انجام تشریفات تجلیل دیگری قرار دارد. او زمینه را برای انجام انتخابات عمومی دیگری آماده می‌کرد که هدفش انتصاب او به‌ریاست جمهوری مادام‌العمر بود. پل بلانشه مسئول هدایت این تبلیغات بود و هیأتهای نمایندگی مختلفی را برای ادای احترام به‌دووالیه و ستایش از او به‌کاخ می‌آورد.

نشریهٔ هائیتی جرنال[21] در چهارم ماه مارس بی‌آنکه اثری از نیشخند در لحنش مشهود باشد نوشت:

«دووالیه خداوندگار قدرت‌است. دووالیه‌نیز مانندناپلئون‌بناپارت روحها را کهربایی می‌کند. او تکثیرکنندهٔ نیرومند قدرت است... دووالیه یکی از بزرگترین رهبران عصر حاضر است... زیرا بانی هائیتی جدید هرچه جسارت و شهامت و نبوغ و دیپلماسی و میهن‌پرستی و سخن سنجی در بزرگان نوابغ اعصار باستان و جدید وجود داشته است، در خود جمع دارد.»

با نزدیك شدن سه‌شنبهٔ مقدس فعالیتهای تبلیغاتی بلانشه به حداکثر شدت خود رسید. ارکسترهای خیابانی پاره‌ای ترانه‌های جدید براساس تم Papa Doc Pour la vie «پاپادك‌مادام‌العمر» را در برنامه‌های آواز و رقص خود منظور کردند. داوطلبان امنیت ملی ــ و این‌عنوانی بود که دووالیه به‌منظور احترام بیشتر به‌نظامیان ذخیرهٔ خود داده بود ــ رژه‌مانند به‌سمت کاخ حرکت کردند. بلانشه جیره‌های ویژهٔ بنزین به‌جمعیت راهنماهای جهانگردان (تاکسیها) داد تا حرکت ذخیره‌ها در خیابانهای ناهموار را با بوق همراهی کنند.

روز بعد که اول آوریل بود نظامیان نقش خود را ایفا کردند.

---

20. Le Nouvelliste
21. Haiti Journal

هیأتی از افسران در قصر بار یافتند و ژنرال کنستان اعلامیه‌ای را قرائت‌کردکه ارتشیان‌ضمن آن به دووالیه تا پایان عمر سوگند وفاداری یاد کرده بودند.

«با تمام عرق‌ملی وعشق به‌میهنمان حضرتتان‌را سپاس‌می‌گوییم. نیروهای مسلح هائیتی تحت رهبری ارجمند آن حضرت بارها افتخار داشته‌اند که مأموریت مقدس خود را در حفظ تمامیت خاك خود با شرافت به‌انجام رسانند و پیروزمندانه علیه نیروهای پنهانی که به‌قصد متزلزل ساختن حاکمیت ملی و استقلال ما بسیج شده بوده است، بجنگند.»

بلانشه اعلام داشت که‌این‌مراسم در پاسخ تظاهراتی است که در سراسر کشور به‌منظور ترغیب دووالیه به‌زمامداری تا آخر عمر بعمل آمده است. او گفت که اعلامیۀ ارتش پس از آن نوشته شد که افسران درخواستهایی امضا کرده بودند و در آنها استدعا داشتند که به آنها اجازه داده شود تا زمامداری دووالیه را برای تمام عمر تأیید کنند.
دووالیه طی سخنرانی مهمی چنین پاسخ داد:

«خوشوقتم که شما احساس می‌کنید که لازم است به‌جمعیت انقلابی بپیوندید و امروز صبح اینجا بیائید و از رئیس قانونی نیروهای مسلح ضمن سوگند جدید وفاداری سپاسگزاری کنید.»

او خطاب به جمعیت گفت احساسات آنها را درك می‌کند و سپس مستقیماً خطاب به رئیس ستاد ارتش گفت:

«ژنرال کنستان، دووالیه، رئیس جمهور که از عنوان رهبر انقلابش بیشتر بخود می‌بالد تا از سمت ریاست دولت، این تقاضای شما را می‌پذیرد و قدر می‌داند. من آتشی را که در سینه دارید حس می‌کنم زیرا بخاطر دارم که در ۱۹۵۷ که موقع خود را در ژکمل برای من به‌خطر انداختید ستوانی بیش نبودید و امروز به‌مقام ژنرالی رسیده‌اید...
چون قصد ندارم که حسادت کسی را برانگیزم می‌خواهم از فرماندۀ فعلی نگهبانان ریاست جمهوری، سرهنگ «گراسیاژاگ» نیز

قدردانی کنم. زیرا او در ورت[22] مسقط‌الرأس دومارسه استیمهٔ جاودانی ازمن چون رئیس مملکتی استقبال کرد، حال آنکه کاندیدایی بیش نبودم. او در آن زمان ستوان دوم بود وامروز سرهنگ است.

البته نمی‌توانم فرزندان غیر نظامیم را که به‌من ایمان دارند و فرزندان نظامیم را که شما نمایندگان آنها هستید، به‌دست سرنوشت رها کنم.

اگر لازم شود که در آتش خاکستر شوم باید قدرتی را که مردم به‌دست کسی که مورد اعتماد کامل آنهاست داده‌اند حفظ کنم. دوستان گرامی من، یافتن مردی که مانند من به‌خود و به‌کشورش اعتماد کامل داشته‌باشد، آسان نیست.

پیداکردن مردی انقلابی ممکن نیست. چنین مردی هرپنجاه سال یك‌بار، هرهفتاد و پنج سال یك‌بار ظهور می‌کند. اما من که اکنون با شما سخن می‌گویم.... اعتماد کامل دارم و دراین لحظه که در برابر شما هستم آرزوهای میهن وملتی را که ما همه دوست می‌داریم درهم می‌آمیزم و مجسم می‌دارم من می‌دانم که تاکجا می‌توانم بروم زیرا انقلابیم. من کمتر رئیس دولتم و بیشتر یك سرباز انقلاب. وقتی می‌بینید که من قدرت لازم را در اختیار دارم این را هم خواهید دانست که چه چیز درانتظارشماست.

از آنجا که می‌خواهم از سوانح خونین اجتناب کنم، و می‌خواهم شما وطرفداران دووالیه نظامی و غیرنظامی راکه در ۱۹۵۶ و ۱۹۶۱ در کنار من بودید حمایت کنم، هرگز نباید از ارتقاء و تعالی باز بنشینیم تا به‌اندیشه توسن‌لووتور دست بیابیم. همان کسی که در مادهٔ سوم قانون اساسی ۱۸۰۱ گفت که در وضع فعلی کولونی سن‌دومنگ[23] نمی‌تواند از قدرت قانونی خود صرف‌نظر کند. او مجبور بود که آن را حفظ کند...»

به‌نظر دنیا چنان بود که دووالیه ریاست جمهوری تا آخر عمر را ظاهراً طی مراسمی که از پیش تهیه شده بود، پذیرفته است. اما اینها نمایشی بود برای اغفال اذهان عمومی و امثال آن و تا چهاردهم ژوئن که «انتخابات» طبق اصیل‌ترین سنت دووالیه برای رسمیت-

22. Verrettes
23. St. Domingue

بخشیدن به موضوع انجام شد، از طریق برانگیختن امواج ستایش مردم ادامه داشت.

اگرچه مردم دنیا احیاناً از شنیدن مقاصد اعلام‌شدهٔ دووالیه متحیر مانده بودند، در هائیتی این امور بیسابقه نبود. از ۱۸۰۴ هفت زمامدار هائیتی که سه نفر آنها سلطان بودند تصمیم گرفته‌بودند که تا آخر عمر حکومت کنند. در واقع بسیار کم بودند رئیس‌جمهورهای هائیتی که با میل خود از حکومت دست کشیده باشند. دسالین، کریستف وسولوك خود را امپراتور و شاه خوانده بودند. سیلون سالناو[24]، پتیون، ژان پی‌یر بوایه و فابر ژفرار حق زمامداری تا آخر عمر را نصیب خود کرده بودند. سالناو که در ۱۸۶۷ برای چهار سال به ریاست جمهوری انتخاب شد، دو سال بعد تصمیم گرفت که این سمت را تا آخر عمر برای خود حفظ کند و به‌اینکار موفق‌نیز شد تا سرانجام تیرباران گردید.

در فاصلهٔ بین اعلامیهٔ آوریل برای نظامیان و انتخابات چهاردهم ژوئن، بلانشه پیوسته به تشکیل هیأتهایی و فرستادن آنها به کاخ برای ستایش دووالیه مشغول بود.

کامبرون وزیر امور اجتماعی راه‌پیمایی عظیمی از دووالیه ویل (کاباره) تا کاخ ترتیب داد و به اهالی پتیون‌ویل و پورت‌اوپرنس دستور داده شد که در این راه‌پیمایی شرکت‌کنند. به‌دستور ویندسوردی[25] بخشدار کلیهٔ گودهای جنگ خروس تعطیل شد و دهقانهای اطراف برای شرکت در این تظاهرات جمع‌آوری شدند.

در جریان ستایش از دووالیه یك روز، یعنی ۲۴ آوریل تعطیلی کوتاه روی داد و آن به‌این علت بودکه اسقف آلفرد ووجلی[26] که از دسامبر ۱۹۴۳ رئیس کلیسای امریکائیان در هائیتی و همان کسی بود که شخصاً برای عفو ایون مورو شفاعت کرده بود، ازکشور اخراج شد.

این اسقف قرار بود که دو روز پیش از آن در رأس هیأتی به کاخ بروند و از نهضت پاپادك تجلیل کنند. مأموران ادارهٔ مهاجرت تپانچه بدست به‌زور به‌خانه‌اش وارد شدند و دو ساعت به او مهلت دادند که هائیتی را ترك کند. ظهر در هواپیمایی که به‌سمت پورتوریکو

24. Sylvain Salnave
25. Windsorday
26. Alfred Voegeli

می‌رفت سوار بود.

با اخراج اسقف ووجلی هشتاد و دو کلیسا و کارمندان آنها که همه بجز سه نفر هایی‌تیایی بودند بی‌سرپرست ماندند. او پیشوای روحانی حدود چهل هزار مسیحی و چهارده‌هزار نفر علاقه‌مندان و پیروان وفادار کلیسای جامع بود، و از پشتیبانان ثابت‌قدم هائیتی آزاد بود و بسیاری از مؤسسات آموزشی مورد احتیاج کشور را بوجود آورده بود. از آن جمله بودند، کالج سن‌پییر، مدرسهٔ سن‌ونسان برای اطفال عاجز، مدرسهٔ مختلط هالی ترینیتی[۲۷] (تثلیث مقدس) و نیز آسایشگاهی برای زنان سالخورده.

پانزده سال پیش از آن، اسقف ووجلی، علی‌رغم اعتراضهای عناصر محافظه‌کار کلیسا به هنرمندان بومی که تازه شناخته شده بودند مأموریت داد که دیوارها و سقف کلیسای سنت ترینیتی را با نقوش بدوی بیارایند. مخالفان شبی همهٔ نقاشیها را سیاه کردند اما این کار ادامه یافت و وقتی به‌پایان‌رسید یکی‌از ارزنده‌ترین دیدنیهای هنر هائیتی در پورت او پرنس شد.

در همان هفته مجلس قانونگزاری تشکیل جلسه داد و برای مدتی نامحدود اختیارات کامل به دووالیه تفویض کرد. مصونیتهای اساسی را ملغی و فرمان دووالیه را دائر برلغو قانون اساسی ۱۹۵۷ تأیید کرد و کمیته‌ای پانزده‌نفری به‌منظور تهیهٔ یك قانون اساسی فرمایشی، برای رئیس‌جمهور مادام‌العمر انتخاب کرد.

در سازمان کشورهای امریکایی علیه اقدامات‌دووالیه برای‌تحصیل قدرت مادام‌العمر صحبت شد. دکتر گونزالوفاسیو نمایندهٔ کوستاریکا این عمل دووالیه را «نامعقول» دانست و گفت که دووالیه با این اقدام خود هائیتی را از OAS خارج کرده است و سازمان باید برای اخراج او اقدام کند.

عکس‌العمل دووالیه سخت غضب‌آلود بود. او بر فاسیو داغ «نوکری» زد و گفت که اظهارات فاسیو را با «تمسخر و تحقیر» شنیده است و اضافه کرد: «فاسیو سال پیش زمانی که بعضی می‌خواستند که خاك ما را مورد تجاوز قرار دهند به اینجا آمد. اما نوکری بیش نبود و نقش بازی می‌کرد. من هرگز اجازه نخواهم داد که یك سازمان بین‌المللی یا پادو چنین سازمانی به شئون ملی ما تجاوز کند.

27. Holy Trinity

ژان ژولمه[28] رئیس پارلمان یك مجلسی هائیتی حملات دووالیه را علیه فاسیو با طنین بیشتری تکرار و پیشنهاد کرد که هائیتی نمایندهٔ خود را در OAS فراخواند. او به OAS هشدار داد که فاسیو، باید برای اظهارات خود توبیخ شود. «ما امیدواریم که اعضای OAS در تفهیم این مسئله به‌آقای فاسیو کوتاهی نکنند که به چه سبب بایدطوری رفتارکند که هائیتی‌از احضار نمایندهٔ خود از OAS چشم بپوشد.» ژولمه با صراحت تمام اضافه کرد که رأی هائیتی در OAS برای دولت اتازونی اهمیت کمی نداشته است. از آن به‌بعد دیگر در OAS در این خصوص به هائیتی تاخته نشد.

هیأتهای بلانشه، همچنان دسته دسته به کاخ می‌رفتند و دووالیه پیوسته با بیانی خداوندگاری به آنها پاسخ می‌داد. دووالیه شایعهٔ مربوط به قصدش دایر بر اعلام امپراتوری خود را تکذیب کرد. در پاسخ هیأتی که از کارفور[29] آمده بود، اظهار داشت: «شما در برابر خود مردی انقلابی دارید که نمی‌تواند عنوان امپراتوری یا هر اسمی که باشد خواه فرانسوای اول یا غیر از آن بپذیرد. او همان که همیشه بوده است باقی خواهد ماند، یعنی مردی‌که‌از مردم است وقدرت را از آنها و برای همیشه بدست آورده است. او هرگز این کاخ را که چنین مورد عشق همه است، ترك‌نخواهد کرد.»

به گروهی که از بل‌ایر آمده بودند گفت: «همچنانکه همیشه گفته‌ام برای پیشبرد منظورم از ترتیب دادن شب سرخ باکی نخواهم داشت.» این اظهارات چنان با لحن مبارزه‌جویی بیان می‌شد که گاهی کمتر بیان مقاصد دووالیه و بیشتر تلاشی برای متقاعد ساختن خود او پنداشته می‌شد.

کلیهٔ ستایشگران، قبل از بار یافتن به‌حضور دووالیه به منظور کشف اسلحه مورد بازرسی قرار می‌گرفتند و طی مدتی که در حضور او بودند به دقت تحت نظر بودند. آنها به ستایش دووالیه می‌آمدند و تونتون‌ماکوتها و گاردهای شخصی او آماده بودند تا مبادا توطئه‌گری دزدانه به‌قصد جان او وارد قصر شده باشد.

کار دووالیه گاهی به‌مناسبت خلق او به ابتذال می‌کشید. او در دهم ماه مه به هیأتی از نظامیان ذخیرهٔ خود که از شمال آمده بودند گفت:

---

28. Jean Julmé
29. Carrefour

«اگر کسی فکر کند که می‌تواند به‌میل خود جفتك‌اندازی کند، او را خرد خواهم کرد، آرد خواهم کرد و در غربال خواهم بیخت... من یك روشنفکر هستم، دکتری که جز کتاب نمی‌شناسد. اما به‌شما بگویم، یکی از بزرگترین روشنفکران روسیهٔ بزرگ بود که ارتش روسیه را برای لنین سامان‌داد.

مگر ممکن نیست؟ بله، مگر ممکن نیست که یك سیاهپوست در کارائیب نیروهای جنگی خود را سامان‌دهد تابیگانگان‌را به‌احترام‌گذاشتن به‌خاك مقدس میهنش مجبور سازد؟ من به‌این راه ادامه‌خواهم داد، تا شما شمالیان به‌مبارزان پورت‌اوپرنس بپیوندید و مرا در گورم آرامش ببخشید.

اما این کیفیت مورد علاقهٔ من نیست. من به‌تشییع جنازه و مراسم تدفین خاص احتیاجی ندارم شما مرا به‌سادگی همراه باصدای شلیك تیر و مسلسل بخاك خواهید سپرد. انقلاب با شعر برپا نمی‌شود. انقلاب یعنی گلولهٔ تفنگ. اگر کسی ـ هرکس که باشد ـ فکر کند که می‌تواند قدرتی را که مردم به‌من داده‌اند بدست آورد، باید بداند که قدرت را برای همیشه گرفته‌ام.»

دووالیه گاهی چنان شیفتهٔ سخنان خود می‌شد که جملات را ناتمام و نامفهوم باقی می‌گذاشت.

«من اجازه نخواهم داد که هیچ اجنبی به‌دکتر دووالیه درس بیاموزد.وقتی‌شمامی‌شنویدکه اوضاع فلان‌وبهمان‌طورشده‌است احتیاجی به‌دستور ندارید. بیایید و پورت‌اوپرنس را اشغال‌کنید.... دووالیه حتی در زیر آتش توپ به‌حکومت خود ادامه خواهد داد. این فرمانی است که به‌شما می‌دهم. این رهبر انقلاب است که با شما حرف می‌زند. او بزودی رئیس جمهور مادام‌العمر هائیتی خواهد شد. اگر شنیدید که اوضاع درپورت‌اوپرنس دیگرگون شده است در انتظار فرمان من ننشینید. بیایید و به‌من ملحق شوید. من با شما خواهم بود.»

کامبرون و نهضت احیای ملیش به‌منظور جمع‌آوری پول برای تقدیم هدیهٔ ماه مه به دووالیه از بازرگانان و کسبه به زور هر یك بیست و پنج دلار گرفتند و آن را صرف خرید مدال طلای بزرگی برای او کردند با فرمانی که او را در عنوان «رئیس انقلاب و حامی بزرگ

تجارت و صنعت» تجلیل کرده بود.

اولریك سن‌لویی[30] نمایندهٔ مجلس و رئیس کمیتهٔ تجدیدنظر در قانون اساسی گزارشی نوزده‌صفحه‌ای تهیه کرد که در آن پس از توضیح اینکه چرا قانون اساسی باید عوض شود قانون اساسی جدیدی ارائه داده بود. گفته شده بود که قانون اساسی جدید، که بیست و یکمین قانون اساسی هائیتی است به‌منزلهٔ «انقلابی از طریق قانون» است و او این نوع انقلاب را هدف غائی یك دموکراسی دانست. این قانون اساسی شامل ۲۰۱ ماده بود که مهمترین آنها دووالیه را تا پایان عمر بـه ریاست جمهور انتخاب کرده و به او اختیارات تام داده بـود. دووالیه در سراسر این قانون Le Souverain (حاکم) خوانده شده بود و این عنوان سخت مورد علاقه امپراتور فوستن سولوك[31] بود. مجلس پوشالی در بیست‌وپنجم ماه‌مه این قانون اساسی‌را با سرعتی«محترمانه» تصویب کرد و دووالیه اعلام داشت که برای تصویب آن توسط مردم در چهاردهم ژوئن رفراندمی بعمل خواهد آمد.

سن‌لویی برای توجیه این قانون اساسی به‌نقـل از روبسپییر گفت: «هر قدر قدرت کسی بیشتر باشد، اقدامش آزادتر و سریعتر خواهد بود.» سن لویی به پاداش این خوش‌خدمتی به‌سمت ریاست‌مجلس گمارده شد.

حال که دووالیه قانون اساسی جدیـد و مهلت حکومت جدیـدی داشت خواست که پرچمش را نیز عوض کند و این کار را کرد و رنگهای قرمز و آبی پرچم قدیم را با قرمز و سیاه عوض کرد. پرچم اصلی هائیتی همان پرچم سه رنگ فرانسه بود که رنگ سفید از وسط آن بریده شد و قرمز و آبی بر جای مانده بود. اما دووالیه به عکس عقیده داشت که دسالین رنگ قرمز و سیاه را برای پرچم هائیتی اختیار کرده و الکساندر پتیون آن را به قرمز و آبی مبدل کرده است. او بیانیه‌ای صادر کرد که: «در زمانی که مردم هائیتی پیوند کامل خود را با عرفانی که به‌عرفان پیشینیان پیوند دارد اعلام می‌کنند ما باید دوباره این علامت را اختیار کنیم و مقدس داریم. هیچ پرچمی بهتر از پرچم سیاه و قرمز دسالین نمی‌تواند شادی ملت را از بازیافتن ایمان پیشینیانش در عرفان نیرومند بیان کند. دووالیه در پرچم‌شخصی خود یك مرغ شاخدار روی صدفی حلزونی اضافه کرد.

30. Ulrick Saint-Louis
31. Faustin Soulouque

در جشن سالانهٔ بیست و دوم ماه مه دولت امریکا بر کارهای دووالیه صحه گذاشت. تیمونز سفیر امریکا در مراسم دعای باشکوهی که‌به‌عنوان یادبود حکومت دووالیه بر پا شده بود، شرکت کرد. سفیر نیوبگین این رسم را باب‌کرده بود که‌همه ساله در ۲۲ ماه مه کشور را به نشان مخالفت دولت امریکا از روش دووالیه ترك‌کند، تیمونز به‌عکس حضور خود را در این مراسم به‌طرز چشم‌گیری نشان می‌داد و این امر در داخل و خارج هائیتی مورد توجه قرار گرفت. عکسی از تیمونز و دووالیه در حالی گرفته شد که دست هم را می‌فشردند و لبخند می‌زدند و تیمونز در برابر دووالیه تا کمر خم شده بود و این عکس توسط سرویس خبرگزاری دولتی انتشار یافت. نشریهٔ لونووـ لیست در خصوص آن تفسیری نوشت. در کشور همسایه، جمهوری دومی‌نیکن روزنامهٔ ال کاریبه این واقعه را گامی به عقب خواند. این روزنامه نوشت: «افسوس که دولت امریکا سیاست آغوش گرم و گشاده برای حکومتهای دموکراتیك و سردی مؤدبانه نسبت به دیکتاتورها را کنار گذاشت» و نگرانی خود را نسبت به اینکه سفیر امریکا به‌وضعی چنین چشم‌گیر در مراسمی که «دژخیم هائیتی برای تجلیل از خود» ترتیب داده شرکت کرده است، ابراز داشت. و اضافه کرد که از زمان تروخیلو به‌تجربه می‌داند که دیکتاتورها از شرکت شخصیتهای برجستهٔ خارجی در اینگونه مراسم بهره‌برداری می‌کنند «تا دل مردم را از یأس و بدبینی سرشار سازند و به‌این‌ترتیب پایه‌های نظام ظلم‌واستبداد خود را استوارتر کنند.»

روزنامه‌نگار دیگری که در بیست‌ودوم ماه مه در هائیتی حضور داشت، این امر را به‌طریق درستتری تفسیر کرد. این شخص هنری ریمونت[۳۲] خبرنگار نیویورك‌تایمز بود و اقدام تیمونز را نشان علاقهٔ امریکا به‌برقراری بی‌سروصدای‌ارتباط نزدیك با هائیتی دانست، زیرا مسلم شده بود که دووالیه بر هائیتی تسلطی بی چون و چرا دارد. او این امر را «تلاش پی‌گیر اما آرام» واشینگتن در راه تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی در هائیتی دانست و اظهار داشت که تیمونز توصیه کرده است که کارکنان نیروی دریایی امریکا در کارائیب برای مرخصی به‌ساحل هائیتی بیایند و بشارت داد که برنامهٔ «اتحاد برای پیشرفت»، وامی به مبلغ چهار میلیون دلار به‌منظور سرمایه‌گذاری

32. Henry Raymont

جهت احداث یك پالایشگاه نفت را تضمین کرده است و نیز به وامی اشاره‌کرد که بانك‌عمران کشورهای امریکایی به‌منظور بهبودبخشیدن‌به شبکهٔ آب هائیتی تصویب کرده است. دووالیه طی مصاحبه‌ای با ریمونت گفت که «سوء تفاهمات» و «سوء نیت» سفیران سابق امریکا علت خرابی روابط با دولت امریکا بوده است. او سپس از طرز کار و حسن نیت تیمونز اظهار خرسندی کرد و گفت: تفاهم بیشتری که امروز در اکثر مسایل بوجود آمده است، نتیجهٔ روش اوست.

دووالیه پس از پایان مراسم دعای فوق‌العادهٔ ۲۲ مه ۱۹۶۴ در جایگاه مخصوص گرفتن رژه در مقابل کاخ بر صندلی بسیار نرمی نشست و مدت چهار ساعت تظاهرات و عملیات نظامی را که توسط شش هزار نفر از افراد ذخیره که حدود بیست درصد آنها مسلح بودند انجام می‌شد تماشا کرد. جمعیت در اطراف کاخ جمع می‌شدند و طبق برنامه به تظاهرات می‌پرداختند. پس از انجام‌هربرنامه عملیات نظامی، رهبران قوای ذخیره طی خطابه‌ای به دووالیه سوگند وفاداری یاد می‌کردند و از او می‌خواستند که بر سر کار بماند.

سخنرانی دووالیه در پاسخ آنها ماجرای تازه‌ای در مکالمه با خود بود:

من خود یك رئالیست هستم، من می‌توانم به‌سخنرانیهای بسیار زیبا گوش فرادهم و اصول عقاید خود را فراموش نکنم. من مردی واقع‌بینم یعنی هرگز به‌خود اجازه نمی‌دهم که شیرینی سخنرانیها، مرا اغوا کند. با خود می‌گویم که... من در آغاز مرحلهٔ تازه‌ای از زندگی سیاسی خود هستم...

رئیس جمهور مادام‌العمر معنی خاصی دارد... من می‌دانم چه می‌کنم... کدام انقلاب بی‌تیراندازی و خونریزی به‌ثمر رسیده است؟ ملت باید مسلح شود. رئیس بزرگ انقلاب باید پیوسته در کنار سربازانش حاضر باشد تا احترام آنها که باید محترم داشته‌شوند، یعنی شما و من حفظ گردد.

دووالیه به دنبال مراسم جشن و سرور بعدی آن شب که توسط افراد قوای ذخیره انجام شد اضافه کرد: «دیگر چیزی به آنچه گفتم اضافه نمی‌کنم. معمول نیست که‌یك رئیس، یك‌بزرگ‌فرمانده نیروهای مسلح، و رئیس قوای ذخیرهٔ غیرنظامی و یك فرماندهٔ پلیس با

سربازان خود صحبت کند یا سخنرانیهای آنها را پاسخ بدهد.»

چیزی که حتی برای مردم هائیتی شگفت‌انگیز بود این بود که فعالیتهای تبلیغاتی بلانشه برای رفراندم چهاردهم ژوئن همچنان ادامه داشت. هیأتهای نمایندگی به دنبال هم به کاخ روان بودند، جملات تملق‌آمیز خود را تکرار می‌کردند و به‌پاسخهای گستاخانه و مطنطن دووالیه گوش می‌دادند.

دووالیه خود را برای هیأتی که از جنوب به هائیتی آورده شده بودند «غولی» دانست «که قادر است قرص خورشید را خاموش کند زیرا که مردم هم‌اکنون او را تا پایان عمر تقدیس کرده‌اند.» او خود را «دوستدار انجیل» معرفی کرد اما به‌سخن خود ادامه داد و گفت که خداوند راستین او «مادر افریقا» است و خدایان افریقایی قدرت «صعود و حمله» را به او بخشیده‌اند.

برای گروه دیگری چنین اظهار داشت:

«هیچکس قادر نیست مرا از اجرای مأموریت مقدسم بازدارد... رهبر انقلاب هائیتی حق دارد که مانند رهبر بزرگ اندونزی (سوکارنو)، رهبر چین بزرگ (مائوتسه‌تونگ) و رهبر فرانسه جاویدان (دوگل) هرآنچه در راه رفاه مملکت صلاح می‌داند باهائیتی بکند.»

دووالیه خود را در برابر گروهی از قضات که از ژکمل آمده بودند سخت غضبناك نشان داد و گفت:

«شما تنها گروه قضاتی هستید که تاکنون برای اظهار تهنیت و ستایش رئیس انقلاب یعنی مردی‌که هم‌اکنون رئیس‌جمهور شماست به‌اینجا آمده‌اید. در دل داشتن آرزوهای بزرگ عیب نیست اما اگر کسی آرزوهای جاه‌طلبانه در دل و داعیهٔ ریاست جمهوری در سر دارد باید جسارت پزشك بیمقدار ۱۹۵۷ را نیز که از اعلام داوطلبی خود برای انتخابات نهراسید داشته‌باشد.

منظور دووالیه از «قاضی جاه‌طلب» رئیس دیوانعالی کشور آدرین‌دویون[۳۳] کسی بود که به‌دستور دووالیه به‌این سمت گمارده

33. Adrien Douyon

شده اما دیگر مورد لطف او نبود. دویون وقضات دیگر ظاهراً به‌عوض اینکه در اظهار بندگی نسبت به‌دووالیه و ستایش او از هم پیشی بجویند، در این کار سستی بخرج داده بودند.

لوك‌بواور[۳۴] جانشین دویون، که معلم مدرسه و قاضی دادگاه بخش بود، شانزده نفر از قضات دیوانعالی کشور را در چهارم ژوئن برای اظهار احترام و بندگی به‌حضور دووالیه برد و آنها سخنرانی دووالیه را شنیدند.

دووالیه گفت که از شنیدن‌سخنان ستایش‌آمیز آنها «تلخکامی مرموزی» احساس می‌کند و منظور او از «مرموز» همچنان مرموز ماند. زیرا هرقدر اشتهای او برای قدرت افزایش می‌یافت، سخنوریش نیز پرآب و تاب‌تر و پر تکلف‌تر می‌گردید.

دووالیه گفت که جماعت قضات‌را به‌سبب کندی درابراز ستایش گناهکار نمی‌داند. اما به آنها خاطرشان ساخت که کلیهٔ قدرتها در دست «سلطان» است. «من در مقام رئیسی که به‌مسئولیت خویش سخت آگاه است، هرگونه گناه سیاسی نسبت به انقلاب‌را بانهایت بیرحمی مجازات خواهم کرد.»

او به هیأتی که از کنسکوف آمده بود چنین اعلام کرد:

بعد از این اقدام سیاسی (رفراندم) دیگر هرگز انتخاباتی برای تعیین رئیس مملکت در خاك هائیتی انجام نخواهد شد... من خداوندگار وصاحب اختیارم.... من همیشه باقدرت وحشیانه و درنده‌خویی که از خصوصیات من است، صحبت کرده‌ام....

انقلاب، انقلاب است. اگر باید وکیل مجلس بشوید خواهید شد. زیرا انقلاب مانند رودخانه‌ای‌است. اگر کسی بخواهد برخلاف جهت آن شنا کند، تباه خواهد شد.

هرکس هرکار که بخواهد می‌کند... چرا مردم هائیتی نباید هرکار که خواستند بکنند؟ چرا؟ آنها شروع کرده‌اند که قبول کنند که دووالیه ابلیس کارائیب نیست...

بله هرکس هرطور که بخواهد رفتار می‌کند. ما آنچه را دموکراسی نامیده می‌شود در اختیار داریم. دموکراسی ما یکی از

34. Luc Boivert

زیباترین دموکراسیهاست.دوگل هم یك نوع دموکراسی دارد که یکی از زیباترین دموکراسیهاست. مائوتسه‌تونگ هم یك نوع دموکراسی دارد که یکی از زیباترین دموکراسیهاست. بگذارید هرملتی اعمال، آداب و سنتهای خودرا به‌آزادی بپروراند و من نژاد- شناسم که با شما سخن می‌گویم...

شما می‌دانید که دکتر فرانسوا دووالیه حتی زیر آتش توپ تسلیم نخواهد شد. من باز هم این را گفته‌ام. اگر مبارزان من می- ترسند کافی است به‌چهرهٔ من نگاه کنند. اگر گروههای طرفداران دووالیه ذره‌ای وحشت در خود احساس می‌کنند، کافی است به‌چهرهٔ من نگاه کنند. چهرهٔ من درست همان است که شما در ۱۹۵۶ شناخته‌اید. مرد هرگز تغییر شکل نمی‌دهد.»

این سخنرانی بعدها تحت عنوان «مکالمه‌ای پرشور» در جراید منتشر شد و به‌صورت تلاشی تلقی گردید در اینکه دووالیه شخصیتهای مختلف خود را با هم تطبیق می‌کند. پزشك بیمقدار با تلاش بسیار می‌خواست از غولی که چشمهٔ خورشید را خاموش می‌کند، عقب نماند.

اخذ آرا (اگر بتوان آن را اخذ رأی نامید) ساعت شش صبح روز یکشنبه چهاردهم ژوئن شروع شد. اوراق رأی آبی، صورتی، قرمز و زردرنگ مشت‌مشت به‌مردم داده می‌شد. اطفال باآنها کلاغ کاغذی‌درست می‌کردند. رأی‌دادن به‌وضع ناراحت‌کننده‌ای آسان بود، زیرا کلیهٔ آرا نظیر هم بودند.

Oui (آری) تنها جواب ممکن بود و اگر کسی به‌خود جرأت می‌داد که روی ورقه «نه» بنویسد به‌گناه مخدوش‌کردن ورقهٔ رأی متهم می‌شد. کارمندان دولت شتابان به‌سوی صندوقها می‌رفتند، تا دیده شوند. رادیو نعره می‌کشید «دووالیه برای همیشه». پرچمهای‌کوچك سرخ و سیاه به‌هوا می‌رفت. دهقانانی که‌باکامیون‌به‌شهر آورده‌شده بودند می- رقصیدند و «کلرن» می‌نوشیدند. از همه حتی از خارجیان دعوت می‌شد که رأی بدهند. مبارزان غیرنظامی شادی می‌کردند. ساعت ۱۱/۱۵ صبح بود که دووالیه بر ایوان قصر ظاهر شد و سخنرانی خود را در پذیرفتن سمت جدید ایراد کرد:

مردم هم‌اکنون تمایل خود را ابراز داشته‌اند. یعنی در این لحظه که با شما سخن می‌گویم هم‌اکنون رئیس جمهور ابدمدت

شده‌ام...

آنچه دولت از شما می‌خواهد این است که بجنگید، چشمهاتان را باز کنید و مراقب باشید. خائنان همیشگی، آنها که به ژان دسالین کبیر و ژنرال سالومون[35] و ژنرال سولوك خیانت کردند، بدانند که امروز وضع عوض شده است و دکتر دووالیه نه دسالین است نه سولوك و نه سالومون، بلکه شاگرد آنهاست. مردی کم‌اعتماد است. می‌خواهد در مقام خداوندی، کار رهبری را از پیش ببرد. می‌خواهد همچون مردی خودمختار حکومت کند، یعنی تکرار می‌کنم، هیچکس را جز خود در برابر خود تحمل نخواهد کرد.

مرد بزرگی در آن سوی اقیانوس اطلس هست که می‌داند چه می‌کند. نام او ژنرال دوگل است. فرانسوی بزرگی است. مرد دیگری که با دکتر دووالیه قابل قیاس باشد دکترسوکارنوی اندونزیایی است. او نیز مرد بزرگی است. می‌داند چه می‌کند. شهروندان دیگری که کشور خود را با عزمی راسخ و کلیهٔ خشونتها و سنگدلیهای لازم رهبری می‌کنند، می‌دانند چه می‌کنند. دووالیه نیز از همان وقت که به‌حرفهٔ پزشکیش مشغول بود می‌دانست چه می‌کند.»

دووالیه متعاقب این سخنرانی قابل‌توجه به‌پای صندوق رأی رفت و یك رأی مثبت برای خود به‌صندوق انداخت. روزنامه‌ها نتیجهٔ رفراندم را به‌صورت دومیلیون و هشتصد هزار رأی مثبت در مقابل سه هزار و دویست وسی وچهار رأی منفی گزارش دادند. اگرچه معلوم نشد چگونه همین تعداد معدود جرأت کرده بودند علیه امپراتور بزرگ رأی بدهند.

آن شب حدود سه هزار نفر از طرفداران دووالیه در برابر بنای یادبودی به‌ارتفاع بیست وچهار پا ــ که برای بزرگداشت خاطرهٔ انقلاب، طرفداران دووالیه برپا داشته بودند ــ سرود خواندند و رقصیدند. شعله‌ای افروختند. «شعله» عبارت بود ازچراغهای چشمك‌زن نئون چرخانی‌به رنگهای قرمز، آبی، سبز، زردو بنفش.در بیست‌ودوم ژوئن ۱۹۶۴که روز مراسم رسمی پذیرفتن سمت جدید بود، این شعله بطور رسمی روشن شد. ناظری اظهار داشت: «این شرارتی واقعی و

35. Salomon

پایانی مناسب برای این روز است».

سه روزجشنی که به مناسبت شروع رسمی ریاست جمهور ابدمدت برپا شده بود به چشم دووالیه یکسر به باد رفت زیرا کشیشی طی دعا در کلیسای جامع برای زندانیان سیاسی طلب آمرزش کرد. دووالیه این کشیش راکه مونسینیورکلودیوس آنژنور[۳۶] بود وادار به استعفا کرد و او را در خانه تحت نظر قرار داد.

در قانون اساسی جدیدبرای رئیس جمهورابدمدت جدید، عناوین تازه‌ای پیش‌بینی شده بود که عبارت بودنـد از: بزرگ رهبـر ملت هائیتی، رهبر بی‌چون‌وچرای انقلاب، پیغمبر وحدت ملی، احیاءکنندهٔ میهن، رئیس جامعهٔ ملی، وارث ارجمند بنیان‌گذاران ملت هائیتی.

مادهٔ ۱۰۶ دووالیه را بانی نخستین بیداری ملی‌از ۱۸۰۴ به‌این طرف «از طریق ایجـاد تحولات عمیق سیاسی، اجتمـاعی اقتصادی و فرهنگی و مذهبی می‌خواند... و به این‌دلیل اورا تا پایان عمر رئیس جمهور هائیتی اعلام کرد تا به‌این ترتیب پیروزیها و پیوستگی انقلاب دووالیه تأمین و تضمین‌گردد...»

در مادهٔ ۱۹۷ ضمن افتخارات دیگر افتخار «ایجاد امکان سازش دسته‌های سیاسی کـه در وقت سقوط حکومت ۱۹۵۰ به‌شدت باهم در زدوخورد بودند »و نیز افتخار «ایجاد ثبات اقتصادی و مالی دولت، به رغم تلاشهای زیانبخش نیروهای متحد داخلی و خـارجی» و همچنین افتخار «اقدام به باسواد کردن توده‌ها و تکمیل آن که به‌منزلهٔ تحقق‌ـ بخشیدن به آرزوهای مردم فقیر ومسکین در تحصیل روشنی فکر ورفاه بیشتر بود.» به دووالیه داده شده بود.

قانون اساسی همچنین دووالیه را به‌سپاس تأمین نظم و آرامش از طریق تغییر سازمان نیروهای مسلح و نهادن بنیانهای رفاه ملی از طریق اجرای «برنامه‌های زیربنایی» به‌منظور پیشبرد زراعت و صنعتی کردن کشور و تشکیل سازمانهای حمایت مادران و کودکان و زنان و خانواده و پدید آوردن ملتی نیرومند که مایهٔ غرور فرزندان آن است، ستایش کرده بود.

اما در این میان گیج‌کننده‌ترین مورد خودستایی دفترچه‌ای بود که دولت چاپ‌کرده و نام کتاب دعای انقلاب برآن نهاده بود. این دفترچه شامل مناجاتها و ادعیه و اصول آئین دووالیه بود. در این کتاب دعا،

36. Monseigneur Claudius Angénor

بیان کاتولیکی تثلیث‌مقدس به‌صورت بیانی پاپادکی درآمده‌بود.

س: دسالین، توسن، کریستف، پتیون و استیمه چه‌کسانی هستند؟

ج: دسالین، توسن، کریستف، پتیون و استیمه پنج نفر بانیان هائیتی جدید که در وجود فرانسوا دووالیه متجلی هستند.

س: آیا دسالین ابدی است؟

ج: آری دسالین در وجود فرانسوا دووالیه ابدی شده است.

(همین سؤال و جواب برای چهار چهرهٔ تاریخی دیگر تکرار شده بود.)

س: پس باید نتیجه‌گرفت که هائیتی شش رئیس جمهور ابدمدت داشته است؟

ج: نه! دسالین، توسن، کریستف، پتیون و استیمه پنج فرمانروای جداگانه‌اند اما در وجود فرانسوا دووالیه متحد شده‌اند و وجود واحدی را ساخته‌اند.

سپس تصاویر پرچم بود و رئیس جمهور و بانوی اول هائیتی و سپس «دعا به‌درگاه خداوندگار» به‌ترتیب زیر:

ای «دك» بزرگ ما، که تا پایان عمر درکاخ ملی مقام داری نامت برای نسل حاضر و نسلهای آینده مقدس و پرافتخار و اراده‌ات در پورت‌اوپرنس و در سراسر خاك هائیتی مطاع و مجـری باد. امروز هائیتی جدید را به‌ما عطاکن و تجاوزات میهن‌فروشان را که هرروز برخاك مملکت ما تف می‌اندازند، هرگز مبخشای. بگذار که با وسوسه از پای درآیند و آنها را زیربار زهر خود، از هیچ‌تباهی رهایی‌نبخش...

۱۷

مبارزه

تصمیم دووالیه به‌اینکه تا آخر عمر ریاست جمهور را در اختیار گیرد و به‌قول خودش نظام انتخاباتی را برای همیشه براندازد، نوعی دعوت به‌مبارزه بود که کمتر کسی از مردم هائیتی برای آن آمادگی داشت.

عده‌ای از مهاجران در سانتودومینگو موفق شدندکه اختلافات خود را کنار بگذارند و به‌عملیاتی علیه او دست بزنند تا دووالیه را برای نیمهٔ دوم ۱۹۶۴ به‌خـود مشغول دارنـد. دووالیه مبارزه علیه دشمنان خود را شخصاً از کاخ ریاست جمهور هدایت می‌کرد. سیزده نفر هاییتیایی جوان در نیویورك دعوت به‌مبارزه را اجابت کردند. این عده که بعدها در هائیتی به «سیزده نفر» معروف شدند نزدیك به‌سه ماه در منطقهٔ بزرگی ازقسمت جنوبی شبه‌جزیره درشرایط صعب و مشقت‌باری علیه قدرت دووالیه جنگیدند.

فقط «سربازان» قوای کانتاو، درجمهوری دومی‌نیکن باقی‌مانده بودند زیرا افسران به‌دنبال کانتاو رهسپار ایالات متحد امریکا شده بودند. این سربازان به‌مهاجران سیاسی دیگر ملحق شدند. سیگارگدایی می‌کردند وروی نیمکت پارکهای پر درخت سانتودومینگو به‌طرح‌نقشهٔ انقلابی بی‌نقص وکامل علیه دووالیه سرگرم می‌داشتند. کارگران نیشکر که نزدیك به سی هزار نفر بودند مهاجران سیاسی را سرزنش می‌کردند. زیرا راه بازگشتشان به‌هائیتی بسته شده بود. بیشتر کارگران

هایی‌تیایی‌ترجیح می‌دادندکه به‌هائیتی بازگردند زیرا آنجا ذخیره‌هاشان دیرتر بپایان می‌رسید چون قیمتها در جمهوری دومی‌نیکن بسیار گران بود. پس‌از گذشت چند ماه چنان بود که در میان مهاجران تخم رهبر پاشیده‌اند. به‌تدریج که احترام نسبت به‌رهبران قدیمی هائیتی گویی برای همیشه از میان می‌رفت، حتی بیحالترین مهاجران نمی‌توانست خود را از وسوسه‌های جاه‌طلبانه رها کند.

دووالیه آنجا که اعدام هایی‌تیائیهای دستگیرشده در نوار جنگی مطرح بود، میان کارگرانی که به‌میهن خود بازمی‌گشتند و مهاجران سیاسی فرقی‌نمی‌گذاشت. پردهٔ وودویی او همچنان‌در طول مرز کشیده بود. بااینهمه پاره‌ای مردان جسور موفق می‌شدندکه دزدانه از آن بگذرند. اما برخی نیز موفق نمی‌شدند. پیوسته خبر می‌رسید که بعضی مردم هائیتی در این سو یا آن سوی مرز دستگیر شده و اعدام‌گردیده‌اند و در قبرهای کم‌عمق بی‌نشان زیر خاك رفته‌اند. دووالیه نمی‌خواست این اشخاص به‌داخل خاك هائیتی پا بگذارند. بسیاری از دومی‌نیکنیها نیز ترجیح می‌دادند اصلا به‌خاکشان پا نگذارند.

در اوایل سال ۱۹۶۴ کشیش کاتولیکی به‌نام ژان‌باتیست ژرژ از سانتودومینگو اخراج شد و در امریکای جنوبی به سفر پرداخت تا برای ارتش نجاتبخش هائیتی پول جمع‌آوری کند. در کلمبیا محرمانه به‌روزنامه‌نگاران گفت که نیروی شورشی جدیدی خود را آماده می‌کند وقبل از پایان سال در هائیتی خواهد بود. فردباتیست[1] که درماجرای حملهٔ کانتاو به اوآنامینت از چهره‌های مهم بود با چهل دلاری که با زحمت بسیار تهیه کرده بود خانه‌ای باکف‌گلی و سقف کاهی در فاصلهٔ دوازده میلی سانتودومینگو اجاره‌کرد تا باقیماندهٔ افراد نیروی کانتاو که تیمارستان نیگوا[2] را تخلیه کرده و آن را به‌ساکنان همیشگیش، یعنی جانوران بیابان واگذاشته بودند و خود در بیشه‌ها زندگی می‌کردند، جایی برای سکونت داشته باشند. زخمهای بسیاری از این افراد هنوز التیام نیافته و محتاج به‌زخمبندی بود.

هانری کلرمون[3] که تحصیلات خود را در دانشگاه فوردهام[4] نیمه‌کاره گذاشته بود تا به نهضت هائیتی جوان بپیوندد مسئولیت

1. Fred Baptiste
2. Nigua
3. Henry Clermont
4. Fordham

گروهی از پناهندگان را پذیرفت. او بـرای کمك به بودجـهٔ ادارهٔ گروهش در سوپرمارکت ویمپی[5] در سانتودومینگو کار می‌کرد. لویی دژوا داوطلب سابق ریاست جمهوری، برای مؤسسه‌ای واقع در میامی دلالی می‌کرد. او نیز به گروهی از مهاجران سیاسی کمك خرج می‌داد. ریمون کاسانیول که با نابرادریش ژاك در ۱۹۶۳ برای ترتیب دادن حمله‌ای به‌هائیتی تلاش‌کرده بودند، یك دکان شیرینی‌فروشی فرانسوی باز کردند تا به مهاجران کمك کنند.

این مراکز پناهندگان، اردوی نظامی نبودند، بلکه کانـونهایی بودند که مهاجران هایی‌تیایی در آن غذا وپناهی می‌یافتند. ژان‌کلود باژوی کشیش[6] که در فوریهٔ ۱۹۶۴ به‌دنبال اخراج یسوعیان از پورت اوپرنس تبعید شده بود، وقتی از وضع هـم‌میهنانش در جمهـوری دومی‌نیکن خبردار شد، از نیویورك به کمك آنها شتافت و با کمك عده‌ای از متنفذان دومی‌نیکنی «بنیاد دوستی ملتها» را تأسیس کرد. کمك او اغلب این بود که لبادهٔ درازش را بپوشد و به پاسگاه پلیس یا پایگاههای نظامی برود و از هایی‌تیائیهای درمانـده شفاعت کند. او اغلب وظایفی را انجام می‌داد که نمایندگان سیاسی هائیتی مسئول انجامش بودند.

بنیاد باژو پس از انجام یك بررسی، گزارش داد که سی تـا پنجاه هزار نفر از مردم هائیتی در جمهوری دومی‌نیکن بسر می‌برند.

> «بیشتر این مردم در عین گرسنگی و کثافت در اطراف مزارع نیشکر که به‌وضع باورناپذیری پرجمعیت است در رقت‌انگیزترین شرایط زندگی می‌کنند. در کلبه‌های چوبی آنها نه‌وسایل بهداشتی هست و نه آب جاری. کف خاکی این خانه‌ها پر از موریانه است. در میان این مردم خوشبخت کمتر کسی است که بتواند یك قطعه مقوای مضرس به‌عنوان تشك بین خود و زمین مرطوب حایل کند.»

باژو از میان مهاجران وابسته به نهضت اتحادیه‌های کارگری مسیحی ستادی تشکیل داد. بی‌سنت کشیش[7] و کمیتهٔ بین‌المللی نجات، واقع در نیویورك کمکهای مالی را که به بنیاد می‌شد قبول می‌کردند

5. Wimpy
6. Jean-Claude Bajeux
7. Bissainthe

و دولت دومی‌نیکن نیز این بنیاد را به رسمیت شناخته بود.

باژو که سی و سه سال داشت مدت نه سال در فرانسه به تحصیل الهیات و فلسفه گذرانده و در عین حال در نوشتن چند کتاب دربارهٔ مسایل مربوط به روحانیان ملی همکاری کرده بود. او سپس پنج سال در افریقا بسر برد و به تدریس فلسفه و انتشار روزنامه مشغول بود. در ۱۹۶۲ به هائیتی بازگشت و فلسفه درس می‌داد و انتشار مجلهٔ فرهنگی کاتولیکی جوانان، به اسم رون‌پون[۸] و مدیریت کانون جوانان کاتولیك را بعهده داشت. و نیز در تأسیس و پاگرفتن مجلهٔ مذهبی دیگری به اسم «کلیسا روبه‌جلو» کمکهای مؤثری کرده بود. او در ژوئیهٔ ۱۹۶۳ به گناه کوشش در تأسیس خانه‌ای برای کشیشهای پورت‌اوپرنس بیست و یك روز تحت نظر قرار گرفت.

آندرو مك‌کلان[۹] نمایندهٔ AFL ـ CIO[۱۰] برای امور کشورهای امریکایی یك رشته مقالات در خصوص دووالیه و کارگران درو نیشکر هائیتی منتشر کردکه در روشن شدن مسئلهٔ باژو کمکی گرانبها بود. مك‌کلان اظهار داشت که از ۱۹۵۷ هائیتی سالانه تعداد سی هزار نفر کارگر درو نیشکر برای کار در مزارع به دومی‌نیکن فرستاده است. طرفداران دووالیه به‌ازای هرکارگری پانزده دلار دریافت می‌داشته‌اند و نیمی از مزد کارگر نیز به آنها تعلق می‌گرفته است. به این ترتیب آنها سالانه شش تا هشت میلیون دلار از این محل درآمد داشته‌اند.

مردم عادی دومی‌نیکن که هنوز خاطرهٔ تلخ نظام دیکتاتوری را از یاد نبرده بودند، نسبت به مهاجران هائیتی احساس همدردی داشتند و در آغاز با گشاده‌روئی بسیار به نهضتهای ایشان کمك می‌کردند. اما شدت خصومت بین‌مهاجران، آنها راگیج می‌کرد.آنها نمی‌توانستند هنگامی که دشمنی مشترك چون دووالیه را در پیش می‌دیدند، حملات مکرر آنها را نسبت به یکدیگر درك کنند. راستی آن بود که بسیاری از مهاجران، بعضی از رهبران تبعیدی را به درجهٔ مردی که در پورت‌اوپرنس در کاخ نشسته بود، دشمن می‌داشتند. هیچگونه ائتلافی میان آنها ممکن نبود و به این ترتیب مردم دومی‌نیکن بزودی شروع کردند که همهٔ هایی‌تیائیها را با شك و بدبینی بنگرند.

8. Rond-Point
9. Andrew McClellan

۱۰. فدراسیون کار امریکا وکنگره سازمانهای بین‌المللی‌که در ۱۹۵۵ با هم متحد شدند.

سرانجام گروهی از مهاجران جوان از این مرداب نارضایی نهضتی برانگیختند. آنها اقدامات خود را از دیگر مهاجران چنانکه گفتی همه طرفداران دووالیه هستند پوشیده می‌داشتند. و در واقع در بسیاری از موارد پاره‌ای از آنها ندانسته به پاپادك کمك می‌کردند. فردباتیست که از طرفداران سابق دژوا بود وقتی به تبعید قدم نهاد از سیاستمداران ایام گذشته اجتناب می‌کرد. او به اتفاق جوان دیگری در کلبهٔ چوبی کوچکی دریکی از محلات فقیرنشین اطراف سانتودومینگو زندگی می‌کرد و جاشان بقدری تنگ بودکه شبها به‌نوبت می‌خوابیدند و روزها را به جستجو می‌پرداختند اما نه جستجوی غذا بلکه جستجوی اسلحه برای حمله به دووالیه. بیشتر این جوانان هرچند که درنیروی کانتاو می‌جنگیدند اما با حملهٔ او به اوآنامینت مخالف بودند. آنها خواسته بودند که به عوض این حمله به آنها اجازه داده شود که به مبارزه بپردازند.

آنها آرزو داشتند که با اسلحهٔ نوی که برای کانتاو رسیده بود، در کوهستانها به این جنگ ادامه دهند. اما این اسلحه در زرادخانه‌های دومی‌نیکن ضبط شده بود و تقاضاهای مبارزان به نظامیان دومی‌نیکنی برای پس گرفتن اسلحه به نتیجه‌ای نمی‌رسید. در کنفرانسهای متعددی که روی نیمکتهای پارك تشکیل می‌شد، جوانان توافق کردند که لفظ «چریك» شایستهٔ آنها نیست، زیرا به مبارزان‌کمونیست اطلاق می‌شود. این فکر به ذهنشان رسید که نهضت خود را کاموکن[11] بنامند و این، نام حبهای ضد مالاریا در هائیتی بود. باتیست علاقه‌مند بود که شأن نزول این نام را از دهقانان هائیتی بداند که بنا به‌ادعای اوشورشیان را به این نام می‌خواندند زیرا که درمان دردی که هائیتی را از پا درمی‌آورد، یعنی دووالیریسم را در آن‌می‌دیدند. ژرژکشیش پدرخواندهٔ کاموکنها شد. این کشیش هایی‌تیایی می‌گفت که جز واژگون کردن حکومت دووالیه آرزویی ندارد. باتیست و کشیش پس از هفته‌ها جستجو محل مناسبی برای اردو یافتند و آن مرغدانی کوچك و متروك در کنار جادهٔ ویلاملا[12] در فاصلهٔ شش میلی پایتخت بود. این اردوگاه در وسط مزارع وسیع آرامی قرار داشت که از سانتودومینگو (که در گذشته سوداد تروخیلو خوانده می‌شد) آنقدر دور بود که از نگاههای کنجکاو مهاجران دیگر مصون باشد.

---

11. Camoquin
12. Villa Mella

افرادی که با دقت بسیار از میان مهاجران انتخاب می‌شدند، بی‌آنکه توجه کسی را جلب کنند دزدانه از شهر بیرون می‌رفتند و جهت آموزش به اردوگاه وارد می‌شدند، شبها در تاریکی آموزش می‌یافتند و در مرغدانی می‌خوابیدند و روزها فنون جنگ را روی تخته سیاه یاد می‌گرفتند و در حیاط کوچك پشت مرغدانی دور از دیدرس جاده و نظر همسایگان به انجام مانور نظامی می‌پرداختند. بیشتر کاموکنها طی آموزشهای قبلی که در اردوگاههای مختلف قبل ازحملهٔ کانتاو به اوآنامینت انجام شده بود، در بکار بردن تفنگ، مسلسل سبك و حتی بازوکا مهارت کسب کرده بودند. بعضی ار آنها در گذشته سرباز بودند و آنهایی که هنوز در بکار بردن اسلحه تعلیم‌ندیده بودند، با تفنگی چوبی تعلیم می‌گرفتند. آنها این تفنگ را از روی طرحی که روی تخته سیاه کشیده شده بود، تراشیده بودند. آوردن اسلحهٔ گرم در این اردوگاه کار خطرناکی بود. افراد تازه «آسپیرین» خوانده می‌شدند و تعلیمات مقدماتیشان به قدری دشوار و تن‌آزار بود که پسرکی روستایی، مهاجران جوان خشن را گرگهای آدم‌نمای‌واقعی پنداشته و فرار کرده بود.

بیشتر مهاجرانی که علاقه‌ای به آموزش نشان می‌دادند به اردوگاه هدایت می‌شدند و آن را تلاشی جدی می‌یافتند. باتیست که در آن زمان جوانی سی‌ساله بود و برادر جوانترش براین آموزش، انضباطی سخت تحمیل کرده بودند. کاموکنها الفبای مورس یاد می‌گرفتند و آن بیشتر به منظور تمرین انضباط بود زیرا آنها نه دستگاه رادیو داشتند و نه وسایل ارتباطی دیگر. آنها همه روز برمی‌خاستند و پرچم هائیتی را طی مراسمی که شایستهٔ هرواحدنظامی بود، از چوب پرچم پائین می‌آوردند.

اما کاموکنها در ماه مارس ۱۹۶۴ شکستهایی شدید خوردندکه مانند دهها کوشش قبلی دیگر به تلاش آنها پایان داد. فردباتیست از شدت کار برای سیرکردن و مسلح‌ساختن افرادش به زخم معده دچار شد و به بیمارستان رفت. مهاجران دیگر عاقبت محل اردوگاه را به جاسوسی کشف کردند و با پشتیبانی «رهبران» خود تصمیم به ویران ساختن آن گرفتند. بسیاری از «رهبران» چنان بودند که اگر حمله علیه دووالیه به نام آنها انجام نمی‌شد، آرزوی شکست‌آن را می‌داشتند. این عده از مهاجران، تلاشهای جوانان را ماجرایی خطرناك می‌شمردند که به‌هرقیمت شده باید متوقف شود. آنها به ژنرال دومی‌نیکنی

وسین‌ای‌وسین[13] متوسل شدند و به او گفتند که اردوگاه ویلاملا کانون نهضتی کمونیستی است و وسین که از دشمنان سرسخت کمونیسم بود در ویران کردن اردوگاه یك لحظه هم درنگ نکرد.

صبح یکشنبه پانزدهم مارس مأموران مخفی شخصی وسین که سه روز بود اردوگاه را زیر نظر داشتند به زور وارد آن شدند و با قنداق تفنگ به گروه مهاجرانی تاختند که مشغول خواندن سرود مذهبی صبح‌یکشنبه بودند. یکی از سربازان قنداق تفنگ خودرا برسر یکی از مهاجران خردکرد. مأموران مخفی وسین با تهدید تفنگ از آنها خواستند که اعتراف کنند که کمونیستند. لباسها، کتابها ومختصر ذخیرهٔ غذایی آنها که از منابع خیریه بدست آمده بود جمع‌آوری و همراه آنها به مقر فرماندهی وسین برده شد. اتهام عجیب و غریب آنها آن بود که با کاسترو و دووالیه هردو متحدند و قصد دارند که با اسلحهٔ دومی‌نیکنی به هائیتی حمله کنند و سپس به جای جنگیدن علیه دووالیه اسلحه را به دیکتاتور سیاه تحویل دهند و به این طریق موقع شورای حکومتی غیر نظامی دومی‌نیکنی را طی کنگرهٔ جامعهٔ مطبوعات کشورهای امریکایی که هفتهٔ بعد در سانتودومینگو تشکیل می‌شد در تنگنا گذارند. باتیست از بیگناهی خود و گروهش دفاع‌کرد اما وسین آنها را به پلیس ملی تحویل داد. هانری کلرمون و آندره ریویر[14] و کلود مارتن[15] فرانسوی از اتاقهاشان در شهر بیرون کشیده شدند. وسین گزارش داد که افراد او مطبوعات کمونیستی و نیز یك فیلم آموزشی مبارزهٔ چریکی کاسترویی در اردوگاه آنها پیدا کرده‌اند. این مدارك برای رئیس شورای حکومتی وقت که دونالد ریدکابرال[16] نام داشت، فرستاده شد و او مشاهده کرد که نشریات اشاره شده بغیر از یك راهنمای جنگ چریکی همه متعلق به ادارهٔ اطلاعات امریکاست. سپس پرزیدنت رید همراه وسین به استودیوهای رادیو سانتودومینگو رفت تا فیلم آموزش چریکی کاسترو را تماشا کند. آنچه دیدند بیشتر موجب تعجبشان شد. زیرا فیلم از افسران ارتش دومی‌نیکن بود که سال گذشته طرز تیراندازی بازوکا را به گروهی می‌آموختند. کاموکنها آزاد شدند اما پوتینها، لباسها و غذاهاشان به

13. Wessin y Wessin
14. André Rivière
15. Claude Martin
16. Donald Reid Cabral

آنها بازداده نشد. آنها از این پس می‌بایست که از ژنرال وسین نیز که به آنها ظنین شده بود و اقلا یك هایی‌تیایی در شبکهٔ جاسوسان‌خود داشت پرهیز کنند.

کاموکنها که می‌دیدند بی‌حمایت وسرپرستی سیاستمداری، تلاش آنها بیهوده می‌ماند مسئولیت هماهنگی نهضت خود را که نیروهای مسلح انقلابی هائیتی نام داشت به پی‌یرریگوو پدر ژرژ سپردند و به این ترتیب با چنین نام مطنطن و حمایت سیاستمدار معروفی، دیگر خطر اتهام کمونیستی از طرف دشمنان در میان نبود.

کشیش هایی‌تیایی دیگری به نام پدر ژرار بی‌سنت[17] که سی و چهار سال داشت در نیویورك به کار خود در سازمان دادن نهضت هائیتی جوان‌ادامه می‌داد. بی‌سنت‌که پدرش وکیل عدلیه بوددر فرانسه تحصیل کرده بود و در مدارس پورت‌اوپرنس درس می‌داد و رهبر روحانی گروههای نوجوانان بود. او این نهضت را غیرکمونیستی خواند و گفت هدف آن برقراری نظام تعاونیهای متمایل باسوسیالیزم از نوع کی‌بوتزها[18]ی اسرائیل است. اعلام داشت که نهضت هائیتی جوان مشغول تدارك مقدمات حملهٔ مسلحانه به حکومت دووالیه است.

دووالیه از آنچه در جریان بود اطلاع داشت. طی اجرای مراسمی که به رفراندم او انجامید به شالمر وزیر امور خارجه دستور داد که در هفتم ژوئن پیامی به شورای امنیت سازمان ملل متحد بفرستد و هشدار دهد که حمله‌ای توسط مهاجران هایی‌تیایی از خاك دومینیکن در کار تدارك است. اما این هشدار تا ماه ژوئن که باتیست و کاموکنهایش سرانجام به حمله پرداختند مورد توجه قرار نگرفت.

کاموکنها، با اینکه سه نفر از مأموران مخفی معروف پلیس بطور مجزا آنها را زیر نظر داشتند توانستند در ۲۷ ژوئن ۱۹۶۴ بی‌آنکه توجه کسی را جلب کنند از سانتودومینگو خارج شوند. آن روز بعد از ظهر کامیون کوچکی بیست و نه جوان را به خانه‌ای در قسمت مسکونی سانتودومینگو به ضیافتی برد و از آنجا از خیابانهای سانتودومینگو و از طریق جادهٔ چهارراهه اصلی به‌کنار دریا نزدیك فرودگاه‌که حدود دوازده میل باشهر فاصله‌داشت رسانید. هیچیك‌از «کاموکن»ها بغیر از فرماندهانشان تا آخرین دقیقه نمی‌دانستند که مقصدشان هائیتی است. مهمترین نگرانی آنها توقیفشان توسط

17. Gérard Bissainthe
18. Kiboutz

پلیس راهنمائی بود زیرا چراغهای خطر عقب اتومبیلشان روشن نمی‌شد.

ساعت یازده بعد از ظهر، همینکه آخرین پرواز بین‌المللی از فرودگاه انجام شد، یکی از فرماندهان کاموکنها توسط یك دستگاه فرستنده گیرندهٔ ارزانقیمت پیامی ارسال داشت و پاسخی از جانب دریا آمد وکمی بعد قایقی به‌ساحل نزدیك شد. شورشیان سوار آن شدند و کشتی کوچك به‌سمت وسط دریا حرکت کرد و به‌سوی غرب هائیتی روانه شد. این کشتی کوچك اجاره‌ای از میامی آمده بود و برای انتقال نظامیانی که به حمله می‌روند آمادگی نداشت. محمولهٔ معمولی آن کالاهای قاچاق بود، اما این بار در انبار خود اسلحه و مهماتی را پنهان داشت که از بازار گرم اسلحهٔ میامی تهیه شده بود.

در حین عبور از جزیرهٔ بیتا[19]، یك کشتی پاسدار ساحلی دومی‌نیکنی به‌آنها فرمان ایست داد. اما آنها اعتنایی به‌فرمان او نکردند. کشتی پاسدار تیری به‌سوی آنها در تاریکی خالی کرد. ناخدای کشتی قاچاق عده‌ای از کاموکنها را که حالشان بهم خورده بود در انبار کشتی کرد و با موتوری پرگاز از کشتی دومی‌نیکنی فاصله گرفت.

نزدیك سحر کشتی در سالترو[20] در ساحل غربی هائیتی لنگر انداخت. هرچند که دریا آرام نبود اما ناخدا می‌خواست که افراد و اسلحه را تحویل دهد و مرخص شود، کاموکنها شروع به‌تخلیهٔ اسلحه به‌قایقی پارویی کردند تا به‌ساحل بروند، اما بلافاصله با اشکال روبرو شدند.

گی‌لوکشزی[21] دانشجوی بیست و چهارسالهٔ اهل کاپ هایی‌تین که به‌رغم بازویی از کارافتاده عجله داشت که وارد عملیات جنگی شود، دستور قطع بارکردن کرجی را نشنید. او و کاموکن دیگری معروف به‌شین‌مشان[22] به‌کرجی سوار شدند و کرجی وارونه شد و هردو غرق شدند و چاشنی مواد منفجره‌شان نیز از دست رفت.

پاره‌ای از مردم‌سالترو از جمله تونتون ماکوتها به آب افتادن آنها را از ساحل دیدند و به‌کمك شتافتند. کاموکنها لباسهای بیگاری سبز زیتونی به‌تن داشتند و مثل افراد ارتش هائیتی بنظر می‌آمدند.

---

19. Beata
20. Saltrou
21. Guy Lucchesi
22. Chien Méchant

ماهیگیر رشیدی قایق بادبانی کهنهٔ فرسوده‌ای پیش آورد و کمك کرد تا اسلحه و وسایل و داروهای پزشکی را به ساحل آورند. کاموکنها در ۲۹ ژوئن به‌خاك هائیتی قدم گذاشتند. دوکاموکن دیگر که طی دوران آموزش، افرادی نمونه بودند، در اثر پیاده شدن شتابان و پرهیجان چنان وحشتزده بودندکه فرارکردند وبه‌جمهوری دومی‌نیکن بازگشتند. مرد ماهیگیر وقتی دانست که این افراد شورشیانی علیه دووالیه هستند یك صندوق مهمات بردوش گرفت و به صورت داوطلب به‌آنها ملحق شد.

مرد دیگری که شاهد پیاده‌شدن این افراد بود و چون لباس غیر نظامی پوشیده بود توجه کسی را جلب نکرد، ستوان سلستن[23] از طرفداران دووالیه بود. کاموکنها از هویت او باخبر شدند اما به‌آنها گفته شد که او بلافاصله پس از دیدن آنها روانهٔ تیوت[24] شده است و تیوت شهری نظامی است در کنار جاده‌ای که فقط در مواقع غیر بارانی قابل استفاده است و از طریق کوهستان به پورت‌اوپرنس منتهی می‌شود. آنها ستوان را تعقیب کردند و او را با دوتونتون ماکوت گرفتند. سلستن بایك ضربهٔ داس جان سپرد.

کاموکنها که تعدادشان اینك با دونفر مغروق و دوفراری به بیست وپنج نفر کاهش یافته بود از طریق یکی از مشقت‌بارترین مناطق هائیتی به‌طرف کوهستان لاسل[25] حرکت کردند. دووالیه در سی‌ام ژوئن، یعنی روز بعد، از حضور آنها در خاك هائیتی اطلاع یافت و دیوانه از خشم یك واحد ارتشی را تحت فرمان سرگرد سونی‌بورژ[26] به سرکوبی آنها فرستاد. افراد بورژ به خمپاره‌انداز و آفتامات مجهز بودند، حال آنکه اسلحهٔ‌کاموکنها از تفنگهای فرسودهٔ M‌ـ۱ وسه انفیلد[27] انگلیسی که از جنگ اول جهانی باقی مانده و به دوربین مجهز بود، تجاوز نمی‌کرد، آنها همچنین نارنجکهایی داشتند که خود بامواد منفجره‌ای که آورده بودند ساخته بودند اما قسمت اعظم چاشنی آنها در موقع پیاده‌شدن از کشتی به‌آب افتاده بود.

قشون دووالیه بندرت موفق به‌دیدن آنها می‌شدند، اگر چه اغلب به‌هرکه گمان می‌کردند از شورشیان است تیراندازی می‌کردند.

---

23. Celestin
24. Thiotte
25. La Selle
26. Sony Borges
27. Enfield

یك بار بورژ خیال کرد که کاموکنها را در محاصره دارد و افرادش آن منطقه را زیر آتش خمپاره گرفتند. گروه باتیست حدود سه‌هفته دووالیه را با روش حمله و فرار به‌راستی در وحشت نگه داشتند و تخیل روستائیان را برانگیختند هرچند که مبارزه‌ای که از نظر سوق‌الجیشی اهمیتی داشته باشد در میان نبود.

عکس‌العمل دووالیه آن بود که لباس نظامی به‌تن کرد و به‌قلعهٔ دیمانش رفت و به خانم ماکس آدلف[۲۸] که‌نگهبان قلعه بود، دستور داد که بیست ویك نفر از زندانیان را انتخاب‌کند. رفتار خونسردانهٔ او غضب دیوانه‌وارش را پنهان می‌داشت و بنا به‌گزارشهای بعدی، خانم آدلف خیال کرده بود که دووالیه به شکرانهٔ ریاست جمهور مادام‌العمر خود در نظر دارد عده‌ای از زندانیان را آزاد کند. در میان کسانی‌که او انتخاب کرد عده‌ای بودند که او دوست خود می‌دانست. دووالیه دستور داد که همهٔ بیست و یك‌نفر اعدام شوند.

روز بعد دووالیه یکی از صاحب‌منصبان دولتی را که انتظار می‌رفت سفارت امریکا حرفش را قبول کند، انتخاب کرد تا خبر این اعدام را به‌آنها بدهد. آقای رئیس جمهور خیال می‌کرد که دولت امریکا باید بطریقی در این امر دست داشته باشد و می‌خواست نشان دهد که او می‌تواند رفتار خودرا نیز مثل سخنانش خشن سازد.

روز سوم ژوئیه شالمر وزیر امور خارجه تلگرام مفصلی به سازمان ملل متحد ارسال کرد و در آن جمهوری دومی‌نیکن را به‌حمله به‌خاك خود متهم کرد. شالمر گفت که متجاسرین در نظر دارند که ضمن عملیات آتش‌سوزی و کارشکنی، پلها و منابع بنزین را منفجر کنند و نزدیکترین همکاران رئیس مملکت را به‌قتل برسانند (دووالیه با دقت بسیار از ذکر اینکه خودش نیز درلیست محکومان به مرگ قرار دارد خودداری کرده بود)

شالمر ضمن ذکر نام مهاجران دست درکار دراین حمله نشان داد که اطلاع درستی از نقش جمهوری دومی‌نیکن در این امر ندارد. در این تلگرام از کلیهٔ مهاجران سرشناس، از لویی‌دژوا و هانری‌ــ کلرمون و پدر ژرژ گرفته تا لئون کانتاو و پل ماگلوار نام برده بود. ماگلوار و کانتاو هردو در آن زمان در نیویورك در نزدیکی سازمان ملل متحد بسر می‌بردند و اکثر کسانیکه دووالیه متهم کرده بود، بشدت با هم دشمن بودند.

---

28. Max Adolf

دستگاه سانسور متن شکایت به‌سازمان ملل متحد را از کلیهٔ نشریات پورت‌اوپرنس حذف کرد. اما خبر حمله در منطقهٔ جنوب غربی پراکنده شد و این طبق معمول شاید قسمتی به‌علت فعالیتهای نظامی بود که در آن ناحیه دیده می‌شد. نیروی هوایی ناچیز دووالیه شروع به پروازهای منظم کرد و کامیونهای پراز قوای ذخیره به کوهستانهای اطراف شهر می‌رفتند و راهبندان برجاده‌های کنسکوف وژکمل برقرار شده بود و دووالیه خود را برای مقابله با حمله‌ای احتمالی به پورت‌اوپرنس آماده می‌کرد.

بازداشتها شروع شد. گروهی از دانشجویان در ژکمل به‌زندان افتادند و مضروب شدند و بعضی از آنها زیر شکنجه جان دادند. کلیهٔ کسانی که به‌داشتن تمایلات ضد دووالیه مظنون بودند یا نسبت قرابتی با مهاجران داشتند، من جمله زنان و کودکان بازداشت‌شدند.

یکی از عجیب‌ترین نمونه‌های خشونت بی‌دلیل بازداشت و ناپدیدشدن موریس دوشاتلیه[۲۹] و همسر و طفل نوزاد و تعدادی از بستگان همسرش بود. دوشاتلیه سالها معاون شعبهٔ شرکت هواپیمایی پان‌امریکن بود و بعدها باسمت ریاست فروش به‌شرکت تکزاکو[۳۰] منتقل شده بود و زنش در شعبهٔ شرکت هواپیمایی ارفرانس در پورت اوپرنس منشی بود. برادرزنش کلوداولین[۳۱] ستوان سابق ارتش و در نیویورك در تبعید بسر می‌برد و فرانسوابنوا، همان تیرانداز چیره‌دست که هنوز در پناهندگی سیاسی بسر می‌برد، شوهر خواهر او بود.

اولین اندکی قبل از حملهٔ سالترو نیویورك را بقصد بالتیمور برای بدست‌آوردن کار معلمی ترك کرده بود. جاسوسان دووالیه در نیویورك گزارش دادند که اولین از شهر بیرون رفته است. دولتیان پورت‌اوپرنس چنین نتیجه گرفتند که او با شورشیان همدست است.

وقتی که دوشاتلیه به‌اتفاق زنش بایك اتومبیل کمپانی به‌خانه بازگشتند تونتون ماکوتها بازداشتشان کردند. پرستار کوشید که طفل نوزاد را نزد همسایه‌ها بگذارد و به این ترتیب جان او را نجات دهد، اما تونتون ماکوتها او را یافتند. دیگر از خانوادهٔ دوشاتلیه کسی خبری نشنید.

29. Maurice Duchatelier
30. Texaco
31. Claude Eveline

اولین خود را در نیویورك به کنسولگری هائیتی معرفی کرد تا نشان دهد که بانیروی مهاجم همکاری ندارد وبه‌این‌ترتیب خانواده‌اش را نجات بخشد، اما دیر شده بود.

پی‌گیربودن تلاش مهاجمان و همراه نبودنش با تبلیغات گزاف از سانتودومینگو در اولین روزهـای حمله موجب دلگـرمی مردم شد. دووالیه تا بعد از هشتم ژوئیه اجازه نداد که از حملهٔ کاموکنها در روزنامه‌های پورت اوپرنس ذکری بشود. اولین افشای رسمی این راز به‌صورت گزارش پرآب و رنگ زیر صورت گرفت:

«آنها (یعنی‌شورشیان) به‌تفنگهای M-۱وتپانچه‌های کالیبر ۰/۴۵ و نارنجك مسلح بودند. آنها به محض قدم گذاشتن به‌خاك هائیتی در اثرمبارزه مـردم بل‌آنس[۳۲] کـه دیوانه‌وار نسبت‌بـه جناب دکتر فرانسوا دووالیه رئیس‌جمهور مادام‌العمر هائیتی وفادار بودند، قرار و آرام نیافتند و پس از برجاگذاشتن پنج کشته به قلهٔ لاسل فرارکردند وآنجا نیزدر اثر تعقیب شبانه‌روزی مردم و محاصرهٔ قوای مسلح هائیتی و داوطلبان امنیت ملی، بی‌آب و غذا ماندند و چاره‌ای جـز تسلیم بی‌چون و چرا یا انهدام ساده و فوری نداشتند.»

نتایج حاصله از بازجویی از اسیرانی که به دست نیروهای وفادار به‌دولت افتاده بودندبه‌قرار زیربود: ۱ـ شورشیان از بوکاریچا[۳۳] در سی کیلومتری سانتودومینگو حرکت کرده‌اند. ۲ـ آنها درگذشته در یك اردوگاه آموزش نظامی مجتمع شده بودندکه باکمك مقامات دومی‌نیکنی دائر و تحت مدیریت عـالیجناب پدر ژان باتیست‌ژرژ و پی‌یرریگو که هردو از خائنان به‌میهن ما هائیتی ومزدوران بیگانه‌اند، قـرار داده شده است. ۳ـ آنهـا تحت حمایت احـزاب دستچپـی دومی‌نیکن ونهضت چهاردهم ژوئن طرفداران کاسترو هستند.

دولت جناب عالیمرتبت دکتر فرانسوا دووالیه که بشدت بـه مسئولیتهای خود در قبال ملت آگاه‌است هم‌اکنون دستورات لازم‌زیر را برای پایان دادن به قائلهٔ بی‌وطنان صادر کرده است: ۱ـ برقراری پاسداری و نظارت دقیق برسواحل جنوب غربی، توسط واحدهای گارد ساحلی هائیتی و نیروی هوایی به منظور جلوگیری از ورود احتمالی قوای تقویتی ۲ـ بمباران دائمی قلل لاسل توسط توپخانهٔ سنگین و

32. Belle Anse
33. Boca Richa

خمپاره‌اندازها هم‌اکنون شروع شده است.
دولت با تأسف بسیار اعلام می‌کند که دولت جمهوری دومی‌نیکن با پشتیبانی از فعالیتهای شورشیان، عرف بین‌المللی و مسلم‌ترین‌مواد منشور ملل متحد و سازمان کشورهای امریکایی و پیمانهای منعقد در ۱۸۷۴ و ۱۸۸۴ دائر بر مسئولیت مشترك دو کشور در حاکمیت و تمامیت جزیره را زیر پا گذاشته است.»

یك هفته بعد شالمر وزیر امور خارجه اظهار داشت که گزارشش همچنان به قوت خود باقی است و چیزی به‌آن اضافه نمی شود و سؤال کرد که «آیا کاسترو در پلایاخیرون۳۴ (خلیج خوکها) تا پیروزیش مسلم نشد بیانیه‌ای منتشر کرد؟»

قوای نظامـی ذخیرهٔ دوواليه و نیز واحدهای ارتشی او برای تعقیب چریکهایی که ازتعداد نفرات ومیزان اسلحهٔ آنها خبر نداشتند در کوهستان، علاقه و عجله‌ای از خود نشان نمی‌دادند. آنها بیشتر به این اکتفا کردند که بازارهای دهکده‌های واقع در دشت را اشغال کنند و از هرکس که به کوشش در کمك به‌شورشیان مظنون بنظر رسد انتقام بگیرند و این استراتژی صحیحی بود زیرا کوهستانهای خشك و بیحاصل ذخیرهٔ آذوقه‌ای نداشت که کاموکنها از آن تغذیه کنند. اگر دهقانی را می‌یافتند که دو یا سه دلار باخود داشته باشد، ایـن مبلغ بیش‌از اندازه‌کلان تلقی‌می‌شد ودهقان بیچاره جلوجوخه تیرباران قرار می‌گرفت زیرا فرض طرفداران دوواليه این بود که پول باید از ناحیهٔ شورشیان به او داده شده باشد.

تیموته مهاجر که طی حمله‌های کانتاو برای پل ورنا تبلیغات استادانه‌ای کرده بود از فرمان سرپیچی کرد و در حالی که پوتینهای خود را به پا داشت، به یکی از بازارها رفت. پاپوش او رازش را فاش کرد و طرفداران دوواليه او را درجا بقتل رسانیدند.

وقتی که کاموکنها به دهکدهٔکوچك ماپو۳۵ وارد شدند بافریاد‌های «زنده‌باد فین‌یوله» از طرف روستائیان مورد استقبال قرارگرفتند. آنها فروشگاهی را که به برنادوت۳۶ نامی تعلق داشت که خود فرار کرده و همسرش را به‌جای خود گمارده بود تصاحب کردند. آنها کالاها

34. Playa Giron
35. Mapou
36. Bernadotte

و پول نقدی که در فروشگاه موجود بود بین روستائیان تقسیم کردند. زیرا روستائیان معتقد بودندکه برنادوت تونتون ماکوت‌است. دسته‌ای سند گرو زمین علیه روستائیان در فروشگاه پیدا شد که طی تشریفاتی رسمی در حضور مردم از میان برده شد.

یکی از کاموکنها بیش از حد به هیجان آمد. اغلب برای همرزمان خود تعریف کرده بود که چگونه تونتون ماکوتها جلو چشم او مادرش را از گیسو کشیدند و از خانه بیرون بردند. او نتوانست در مقابل انتقامجویی پایداری کند وپیش از آنکه دیگران موفق شوند او رامنع کنند خانم برنادوت را کشت. وقتی که شورشیان به کوهستان رفتند روستائیان فروشگاه را ویران کردند و قسمتهایی از آن را به‌خانه بردند و این غنائم تنها مدارکی بود که گروههای انتقامجوی ارتش و نظامیان ذخیره را به‌کارآمد تا آنها را به گناه همکاری با دشمن قتل‌عام کنند. مردی که خانم برنادوت را کشته بود یکی از دونفر فراری دیگری بود که توسط سربازان دومی‌نیکنی به هنگام عبور از مرز کشته شدند.

بازداشتن و مایوس‌کردن سربازان داوطلب جدید برای شورشیان مشکلی بود. زیرا اینها نه غذا داشتند و نه اسلحه که به آنها عرضه کنند. باتیست به‌منظورجبران بی‌اسلحه‌بودن خودآنهارا به‌راه‌پیماییهای اجباری وامی‌داشت و بطریقی حرکت می‌داد که نیروهای دولتی گمان کنند که بابیش از یکدستهٔ چریکی طرفند.

کاموکنها عملاً برکلیهٔ قلل رشته جبال لاسل موضع گرفته بودند و اغلب حتی‌زیرباران می‌جنگیدند. تونتون ماکوتها در هیأت‌دهقانان بیگناه به جاسوسی نزدیك شورشیان فرستاده می‌شدند دو نفراز این جاسوسان به ادعای اینکه مبلغان پروتستانند نزدآنهارفتند. کاموکنها پرسیدند:

ــ اگر شما کشیشید، انجیلتان کجاست؟

یکی از آنها جواب داد:

ــ انجیلمان در مقصد است.

ــ خوب کمی موعظه کنید.

اما جوابی نگرفتند. از آنها بازجویی بدنی شد وسرنیزه‌هایی در پاچهٔ شلوارشان پیدا شد. روستائیان گواهی دادند که آنها تونتون ماکوتند و کاموکنها جاسوسان را حلق آویز کردند.

افراد باتیست مردم آن ناحیه را در شرایطی رقت‌انگیز یافتند. بعضی از آنها حتی چنان فقیر بودند که از تهیهٔ ابتدایی‌ترین ابزارکار

یعنی یك داس یك دلاری عاجز بودند. آنها با دست و ناخن لای سنگها را می‌خراشیدند و مختصر ارزن خود را می‌کاشتند. اینجا برای مبارزهٔ چریکی سرزمین مناسبی نبود. مردم برای قوت خود غذای‌کافی نداشتند و چیزی برای فروش برایشان نمی‌ماند. آب مشکل دیگری بود. طی شانزده روزی که از مورن‌لاسل[37] و کوهستانهای سنگی دیگر می‌گذشتند که گاهگاه چند درخت کاج نیم‌خشکیده‌که هنوز از توفان دروگر پیشین کمر راست نکرده بودند برآنها دیده می‌شد. غذا و آبی برای قوت پیدا نمی‌شد. عطش آنها چنان بود که پارچه‌هایی را در فرورفتگی سنگها خیس می‌کردند و به امید کمی رطوبت آنها را می‌جویدند. زن دهقان نحیفی که از روزهای اول به آنها پیوسته بود برایشان کمکی حیاتی بود. او به دهکده‌ها یابازار می‌رفت و اغلب دو یا سه روز بامشقت فراوان راههای دراز می‌پیمود و آب و غذا می‌آورد. آنها در میان ذخیره‌های دوای خود مسهلی پیدا کردند که پوششی از شکلات داشت و آن را با داروهای دیگر برای مقاومتی موقتی در برابر گرسنگی می‌خوردند.

آنها در جستجوی آب مسافتهای زیادی از منطقهٔ مورد نظر دور می‌شدند. در اواخر ماه، (۲۱ ژوئیه) یکی از گشتیهای کاموکن غفلتاً از مرز عبور کرد و به دست گشتیهای دومی‌نیکنی افتاد. در مناطق مرزی کوهستانی، علامتهای کوچك و تقریباً غیرمرئی مرز بین دو کشور را معین می‌کرد. بقیهٔ کاموکنها که مریض و یا از گرسنگی مشرف به‌موت بودند اسلحهٔ خود را در هائیتی مخفی کردند و به جمهوری دومی‌نیکن بازگشتند.

بازگشت‌آنها توجه‌عمومی را چندان‌جلب‌نکرد. روزنامه لیستین‌ـ دیاریو[38] که در سانتودومینگو منتشر می‌شد، اشاره کرد که گروهی هایی‌تیایی از مرز دومی‌نیکن گذشته‌اند و اظهار داشته‌بود که‌ظاهراً به جستجوی آذوقه برای چریکهایی‌که درکوهستانهای هائیتی می‌جنگند آمده‌اند.

کاموکنها از کوهستانها دور و به سربازخانه‌ای دومی‌نیکنی در شهر نیبا[39] برده شدند. مقامات دومی‌نیکن با آزادکردن آنها موافقت کردند.

---

37. Morne La Selle
38. Listin Diario
39. Neyba

دو هفته بعد کاموکنها به هائیتی بازگشتند. مأموران ارتشی دومی‌نیکن آنها را درشب پنجم اوت بی‌اسلحه و با مختصری آذوقه که توسط دوستانشان در سانتودومینگو تهیه شده بود از مرز عبور دادند. باتیست و افرادش، اسلحه‌ای را که مخفی کرده بودند، بازیافتند و عملیات خود را از سرگرفتند. تعداد کاموکنهای اصلی کاهش یافته بود. اما کسانی که توسط مرد ماهیگیر به آنها ملحق شده بودند در کنارشان باقی ماندند و چهار نفر روستایی داوطلب نیز به صفوف آنها پیوستند.

بی‌آنکه کاموکنها خبر داشته باشند جبههٔ دیگری در همان روز علیه قوای دولتی باز شده بود. گروهی شامل سیزده نفر که به نهضت هائیتی جوان تعلق داشت به‌کمك پدر ژرژ در پنجم اوت دردماغهٔ شبه‌جزیرهٔ جنوب‌غربی نزدیك دام‌ماری[40] پیاده شدند. هشت نفر از آنها در پائیز گذشته در اردوی نیروهای ویژه درکارولاینای شمالی آموزش دیده بودند.

بعدها آنها در نیویورك، طی تعطیلات آخر هفته و نیز شبها با تیراندازی با تفنگ و جمع‌آوری تجهیزات خود را تا حد توانایی آماده کرده بودند. آنها به‌کارهای غیر تمام‌وقت مشغول بودند و در هتل محقری در وسط شهر دفتری داشتند. معشوقگان و زنهاشان آنها را در پنهان‌کردن اسلحه و انتقال آنها از این نقطه به نقطهٔ دیگر برای احتیاجات آموزشی، کمك می‌کردند. همسر یکی از آنها مسلسل سبك شوهر خود را زیر پیراهن کیسه‌ای خود پنهان کرد و با مترو به خانه آورد. بیشتر افراد تحصیلات دانشگاهی داشتند و بعضی از آنها در دانشگاه نیویورك و هاروارد هردو درس خوانده بودند.

وقتی که روز حمله فرا رسید، آنها از نیویورك خارج شدند و از راههای‌غیرعادی به‌میامی رفتند و به‌همان کشتی کوچکی که پدر ژرژ برای آوردن کاموکنها به‌سالترو تهیه کرده بود، سوار شدند. طبق نقشهٔ اصلی قرار بود که قوای هائیتی جوان در ژرمی[41] واقع در ساحل شمالی شبه جزیره پیاده شوند. اما برنامه اصلاح شد و آنها در پتیت‌ریویر[42] در دام‌ماری، به‌فاصلهٔ دو روز راه از ژرمی به‌خاك هائیتی قدم نهادند.

---

40. Dame-Mari
41. Jérémie
42. Petite Rivière

سیزده نفر مبارز هائیتی جوان مدت دو ماه و بیست روز بی‌هماهنگی جنگیدند و عملیات کاموکنها را تقویت کردند و دووالیه را در عذابی عظیم گرفتار داشتند.

اولین خبر مربوط به‌پیاده شدن قوای جدید، دوباره فریاد «واکمونیسمای» پاپادك را به‌سوی سفارت امریکا بلند کرد. او به امریکائیان گفت که منابع اطلاعاتی او گزارش داده‌اند که دویست نفر از چریکهای کوبایی با کشتی بزرگی نزدیك ساحل هائیتی پیاده شده‌اند و با سه‌قایق به‌خاك این کشور حمله کرده‌اند. بعلاوه يك‌قايق در ساحل مانده است و تجهیزات مهمی از جمله يك‌تفنگ‌براونینگ۴۳ و مقادیری اسلحه در آن پیدا شده است.

دووالیه از دولت امریکا خواست که هواپیماهای شناسائی‌برفراز تنگه ویندوارد بفرستد زیرا از آن می‌ترسد که کشتی دیگری این‌بار رو به‌پورت‌اوپرنس در راه باشد. نیروی‌دریایی امریکا هواپیماهای شناسائی فرستاد و گزارش داد که چیزی ندیده است.

گروه سیزده نفری از پتیت‌ریویر به‌سمت داخل خاك هائیتی پیش رفت و شبه جزیرهٔ جنوب غربی هائیتی که توسط قوای دووالیه از باقی کشور جدا شده بود، میدان جنگ شد.

کاموکنها در انتهای دیگر کشور در ماه اوت موفقیتهایی بدست آوردند. این‌بار در نزدیکی مرز پایگاهی یافتند که می‌توانستند به فاصله نصف روز راه، غذا و آب بدست آورند. البته مثل همیشه موانعی در راه‌بود اما آنهاموفق‌شدند که علی‌رغم مشکلات به‌کار خود ادامه دهند. تفنگهای آنها طی مدت اختفا در اثر رطوبت زنگ زده و صدمه دیده بود و آنها در انتظار اسلحهٔ بهتری بودند. دست‌کم پنج تفنگ خودکار به‌آنها وعده داده شده بود. سرما در ارتفاعات‌کوهستان چنان بود که تا استخوان را می‌لرزاند و لباسشان نازك بود.

آنها به‌سه دسته تقسیم شدند و در یازدهم اوت به‌جنگل کاجی رسیدند. اول در کارخانهٔ چوب‌بری که به‌سرگرد ژان‌تاسی یکی از رؤسای تونتون ماکوتهای دووالیه تعلق داشت به‌خرابکاری پرداختند. آنها صبح به کارخانه حمله کردند و يك تراکتور و دو کامیون را سوزاندند.

43. Browning

بعد از ظهر در جاده‌ای که از تیوت[44] به‌فون‌ورت[45] می‌رفت به یك کامیون دولتی که حامل نظامیان ذخیره بود حمله کردند و چهار نفر را کشتند. اما راننده وکامیون گلوله‌باران شده را آزاد گذاشتند تا خبر حمله را پخش کنند. آنها قسمتی از جاده را با دینامیت منفجر کردند. یکی از وکلای مجلس دووالیه با پسر زخمی‌اش از یك حمله کاموکنها جان بدر برد. اما بعد در اثر ضربهٔ روحی جان سپرد.

درهمان ماه اوت دوستون ازکاموکنها شبانه به‌پاسگاهی‌نظامی در ساوان‌زومبی[46] حمله کردند. ژان ژواکیم[47] رئیس افراد ذخیره کشته شد و دیگر قشون دووالیه فرار کردند. اما مدارکی که از پاسگاه ساوان‌زومبی بدست آمد حاکی از آن بود که جیپی را که روز قبل سهل‌انگاشته و تلاشی بـرای حمله به‌آن نکرده بودند، حامل ژنـرال ژرارکنستان فـرماندهٔ نیروهای مسلح هائیتی بـوده است. دهقانان به‌کاموکنها اطلاع داده بودند که افراد ذخیره شناسنامه‌های خودراپاره می‌کنند تا به‌هنگام حملـه کاموکنها بتوانند فریاد مرده‌بـاد دووالیه بکشند و به‌آنها بپیوندند.

دووالیه یك دستگاه فرستنده گیرندهٔ دو جهتی در دفتر خود در کاخ دایر کرد و تمام وقت خود را صرف هدایت جنگ ضدچریکی در دو جبهه می‌نمود. کلیهٔ پیامهای نظامی در جبهه می‌بایست به‌عنوان فرماندهٔ عالی نیروهای مسلح در کاخ ریاست جمهور ارسال شود.

داستان جالبی درباره اثر روانی حملات کاموکنها در میان افراد ارتش نقل می‌شد؛ از این قرار بود که گروهی از مأموران گشتی از جنگل کاج با آب و تاب تمام به‌دووالیه گزارش می‌دهند که دو گاو ماده و یك قاطر و یك اسب و دو خر را در جادهٔ نظامی استیمه به اسارت گرفته‌اند و به‌لحن پر معنایی اضافه می‌کنند: «برپهلوی یکی از احشام حروف MW نقش شده است» و گزارش خود را بااین جمله پایان می‌دهند: «ما منتظر دستورات فرماندهٔ عالی خود هستیم.»

دووالیه که خیال می‌کرد شورشیان از طرف دولت جمهـوری دومی‌نیکن فرستاده می‌شوند، در هفتهٔ دوم اوت تصمیم گرفت که به‌آنها مقابله به‌مثل کند. گروهی مرکب از دوازده نفر تبعیدیان دومی‌نیکنی را که اغلب از زندانهای هائیتی آزاد شده بودند، فراهـم آورد و

44. Thiotte
45. Fonds Verrettes
46. Savane Zombi
47. Jean Joachim

لباسهای نظامی سبز زیتونی و اسلحه به‌آنها داد. به‌گواهی یکی از این گروه، دووالیه آنها را به‌دفتر خود خواند و اصول مأموریت ویژه را برایشان به‌این ترتیب بیان داشت: به‌پاسگاه مرزی ال‌آگواکاته[48] «حمله کنید.» و آن را «آتش بزنید» و افراد داخل آن را به‌مسلسل ببندید و به‌آنها گفت که یک‌گروه گشتی‌مسلح هائیتی از آنهاپشتیبانی خواهند کرد.

یکی از این‌مهاجران به‌اسم‌عجیب ترمیستوکلس ویسیوسوآبرو[49] شهادت داد که دووالیه به‌هریک از آنها برابر یکصد و شصت دلار گورد هائیتی و یک تفنگ ۷ میلیمتری و دو مسلسل سبک تامسون و دو تپانچه کالیبر ۴۵/۰ و هشت نارنجک آتش‌زا و قطعه قطعه کننده، بعلاوهٔ مقادیری بنزین و پنبه برای ساختن کوکیتل مولوتف، داد. ویسیوسو گفت که کلیهٔ این یازده‌نفر، مأموران پلیس سابق و جاسوسان تروخیلو بودند و دووالیه از یک ماه قبل آنها را در هتلی جا داده و از آنان پذیرایی کرده بود.

اولین اقدامشان با شکست روبرو شد. آنها به‌نزد یک سروان ارتش هائیتی بازگشتند و اظهار داشتند که راه را گم کرده‌اند. آنها دوباره به‌زندان منتقل شدند و صبح روز هفدهم اوت به‌حضور دووالیه بار یافتند. ویسیوسوآبرو گفت که پرزیدنت از خشم دیوانه بود. اما بار دیگر به‌آنها اسلحه (پنج رولور، دو تپانچه، ۴۵/۰ پنج مسلسل سبک تامسون و یک تفنگ ۷ میلیمتری) داد تا بار دیگر اقدام کنند. دو نفر از آنها از رفتن خودداری کردند.

بقیه به‌یک خانهٔ روستایی در فاصله سی‌کیلومتری پاسگاه مرزی آگواکاته برده شدند. در انتظار نیمه‌شب که باید حملهٔ خود را شروع کنند به‌استراحت پرداختند. سپس نارنجک انداختند و با مسلسل سبک شروع به‌تیراندازی کردند. اما فقط انجام وظیفه بود و با تیراندازی متقابل پاسداران پراکنده شدند. آبرو یکی از کسانی بود که اسیر شدند. در بازجویی که در ۲۱ اوت در سانتودومینگو از او بعمل آمد آنچه گذشته بود فاش ساخت.

اما دووالیه بخش دومی نیز براین نقشهٔ خود اندیشیده بود. در هجدهم اوت به‌خبرگزاریهای پورت‌اوپرنس خبر داد که مهاجران دومی‌نیکنی به‌خاک این کشور حمله کرده و مواضعی را نزدیک

48. El Aguacate
49. Termistocles Vicioso Abreu

باراهونا۵۰ در تصرف خود آورده و دولت موقتی اعلام کـرده‌انـد. خبرگزاری یونایتدپرس در گزارش خبری خود این داستان را به‌دولت هائیتی نسبت داد و نقل قول کرد که «نبرد شدیدی» خواه در نتیجهٔ حملهٔ مهاجران یا شورش محلی روی داده است.

بی‌اساس بودن این‌گزارش درخارج هائیتی بزودی محقق‌گردید. اما در داخل کشور که سانسور شدید بعمل می‌آمد، باعث ایجادتشویش شد.

دولت ضمن پخش این‌خبر همچنین اظهار داشت که «گروهی از خائنان ومیهن‌فروشان» با یك هواپیمای نیروی هوایی با چتر نجات فرود آمده‌اند و در نزدیکی مدرسه‌ای روستـایی در لسن۵۱ مستقر شده‌اند. این افراد خود را اعضای گروهی بهداشتی معرفی کرده‌اند که از طرف دکتر دووالیه فرستاده شده‌اند.

این عده همان نیروهای هائیتی جوان بودند که از پتیت‌ریویر تا مدرسهٔ روستایی واقع در لسن پیش رفته بودند. رهبری این گروه با گوزله ویلدروئن۵۲ بیست و چهارساله، خلبان سابق نیروی هوایی و فرزند سرهنگی در ارتش هائیتی بود. این سرهنگ در آوریل ۱۹۶۲ زیرشکنجهٔ تونتون ماکوتها جان‌سپرده بود. معاون اول او ژرالدبریر۵۳ سی‌ساله دانشجوی اقتصاد بود. برادر بریر، اریك۵۴ در ۱۹۶۰ زیـر شکنجهٔ پلیس مخفی دووالیه جان داده بود.

بیشتر افراد این گروه، هرچند نه تمام آنها مولاتو بودند و در ژرمی، مسقط‌الرأس ژنرال الکساندردوما (پـدر نویسندهٔ معـروف فرانسوی) واودوبن۵۵ طبیعی‌دان معروف، خانواده‌هایی‌سرشناس‌بودند. این شهر کوچك‌شاعرانهٔ دورافتاده، نمونهٔ زوال و تباهی‌کشورهائیتی، خاصه شهرستانهای آن بود.

کسی از کلیهٔ جزئیات نبرد اطلاعی ندارد. اما در نبردی کـه نزدیك ژرمی اتفاق افتاد افراد هائیتی جوان کمین نشستند و بر یك گردان تاکتیکی ارتش هائیتی تاختند و تلفات مهمی به‌آن وارد کردند. معهذا مهاجمان به‌ژرمی نرسیدند.

---

50. Barahona
51. Lesson
52. Guslé Villedrouin
53. Gerald Brière
54. Eric
55. Audubon

یك مکالمهٔ رادیویی که در همان‌زمان ضبط شده است از خلق دوو الیه ضمن این عملیات حکایت می‌کند. صدای او شنیده می‌شد که از کاخ مؤکداً فرمان می‌داد: «یك‌اسیر برایم بیاورید. فقط یك نفر.» فرماندهٔ واحدی که از این نبرد سالم جسته بود، در جواب، تقاضای وسایل نقلیه می‌کرد تا کشته شدگان و زخمیهایش را از محل زدوخورد دور کند. زخمیها به‌عوض پورت‌اوپرنس به له‌کای[56] که در همان شبه‌جزیره بود و راه به‌جایی نداشت منتقل شدند تا ماجرا پنهان بماند. نیروی هائیتی جوان، ضمن نبرد ژرمی به‌یك هواپیمای ۶ ـ AT نیروی هوایی هائیتی حمله کرد و هواپیما که دیگر قادر به‌مانور نبود به‌اجبار در فرودگاه ژرمی به‌زمین نشست.

ویلدروئن قصد داشت که نزدیك ژرمی مستقر شود و به‌شهر ناگهان شبیخون بزند. اما در این کار موفق نشد. افراد او پس از آنکه از لسن بیرون آمدند با نیروهای دوو الیه روبرو شدند و علی‌رغم موفقیتشان در آن شبیخون، به‌علت برتری نفری دشمن به‌اجبار عقب نشستند. این مسئله، قراری را که گذاشته بودند ـ و می‌بایست یا نیروی کمکی از طریق دریا در هائیتی پیاده شود و یا نیروهای هائیتی جوان در صورت شکست، از همان راه فرار کنند ـ بهم زد. گروه ویلدروئن درحین عقب‌نشینی از ناحیهٔ ژرمی در داخل خاك به سوی شهر پرویل[57] دستگاه فرستندهٔ رادیویی خود را از دست داد و از تقاضای پیاده کردن نیروی کمکی عاجز ماند.

در پرویل، یکی از افراد گروه به‌نام ایوان د. لاراك[58] کوشید که عقب‌نشینی را با پرتاب سدی از نارنجك در برابر قشون دوو الیه که به‌پیشروی خود ادامه می‌دادند، جبران کند. اما ضمن این‌کار کشته شد.

انتقام دوو الیه پس از ماجرای ژرمی نمونه‌ای از شئامت بود. جسد لاراك به‌پورت‌اوپرنس برده شد. کامیون‌پلیس آن را به‌محل‌تقاطع خیابانهای گران‌رو[59] وسوموزا[60] برد ودرآنجا آنرا به‌نمایش‌گذاشت. جسد بادکردهٔ او در حالی که لباس نظامی سبز زیتونی پاره‌پاره‌ای روی یك شانه‌اش انداخته بودند، به یك صندلی چوبی باغ‌بسته شده

56. Les Cayes
57. Preville
58. Yvan D. Laraque
59. Grand'rue
60. Somoza

بود و در برابر یك آگهی بزرگ کوکاکولا، با جملهٔ «به هائیتی خوش آمدید» روبروی فرودگاه بین‌المللی قرار گرفت.

این صحنهٔ تهوع‌آور فقط پانزده روز پس ازشروع‌تبلیغات برای جمع آوری مبلغ چهل هزار دلار برای جلب سیاحان زیر نظر ژرارد کاتولونی[۶۱] مدیر جلب سیاحان، بر پاشد.

دووالیه ادعا می‌کرد که لاراك حملهٔ شورشیان به ژرمی را رهبری می‌کرده است. علامتی بر جسد او آویزان شد که روی آن نوشته بود: «رئیس خائنان به‌میهن که در گراندآنس کشته شد.» واین نمایش منزجرکننده سه روز ادامه داشت. سفیر لیبریا به‌وزارت خارجه شکایت کرد که این نمایش موجب ننگ فرزندان افریقاست.

به‌نیروهای ذخیره دستور داده شد که به‌ژرمی بروند و خانواده‌های مهاجمان را قتل‌عام کنند. مردان، زنان و کودکان تحت شکنجه قرارگرفتند واعدام شدند. خانه‌هایشان غارت شد و در آتش منهدم گردید. قربانیان این عملیات متجاوز از یکصد نفر تخمین زده شد.

خانوادهٔ سانساریك[۶۲] که از مولاتوها بودند، ظالمانه و بی‌دلیل متهم شدند که پسری در میان مهاجمان دارند. آنها را برهنه کردند و در کوچه‌های ژرمی زیر هلهله و سخریهٔ طرفداران دووالیه به‌راه انداختند. به‌پی‌یر سانساریك که پدر خانواده بود گفته شد که اگر در گاوصندوق تجارتخانه‌اش را باز کند، خانواده‌اش نجات خواهند یافت. او در صندوق را باز کرد و آخرین اثری که از این خانواده دیده شد، هنگامی بود که آنها را به‌طرف فرودگاه می‌راندند. اطفال آنها در آغوش مادرانشان با داس قطعه قطعه شدند و سالمندان نیز با تیر از پا درآمدند.

رسم براین بود که اول زنان یا اطفال را با تیر یا داس از پا درآورند تا خشم مردان خانواده را برانگیزند و به این‌ترتیب موجب تفریح بیشتر تونتون ماکوتها فراهم شود. اعضای خانواده‌های دروئن، ویلدروئن، لافورست[۶۳] وگیلبو نیز کشته‌شدند. ژرارگیلبو[۶۴] و زنش که از خانوادهٔ دروئن بود وآنها نیز صاحب تجارتخانه‌ای بودند، به‌همین طریق اعدام شدند. اولین عضو خانوادهٔ ویلدروئن که به‌قتل رسید

61. Gérard de Catologne
62. Sansaricqs
63. Laforest
64. Gerard Guilbaud

ویکتور پدر خانواده بود. سپس تونتون ماکوتها به‌سراغ فرزندان او لیزا[۶۵] هجده ساله و فرانتس[۶۶] شانزده‌ساله ومادرشان رفتند. آنها ضمن خواندن سرودی مذهبی جان سپردند.

در این اثنا نیروی هائیتی جوان در زدوخوردهایی که با قوای ارتشی داشت تحلیل رفت تاسرانجام بکلی نابود شد، بنابه‌گزارش دولتیهانیروهای هائیتی جوان پس‌از شکست ژرمی به‌سمت‌سواحل‌جنوبی شبه جزیره حرکت کردند و در هفدهم اوت‌در کاهوان[۶۷] با قوای ذخیره زدوخورد کردند و طرفین تلفاتی برجاگذاشتند. آنها ازطریق‌کوهستان به‌سمت شرق پیش رفتند و در ۲۹ اوت در کالیو[۶۸] بر یك گروه گشتی دولتی شبیخون زدند و لئون‌آشیل[۶۹] ستوان ارتش هائیتی را زخمی کردند و به‌اسارت گرفتند. زخمهای او را زخمبندی کردند و به‌او کمك دادند تا همراه گروهی دهقانان راه خود را به‌سمت ساحل پیدا کند. دووالیه دستور داد که آشیل به‌پورت‌اوپرنس انتقال یابد و خود بر بالین او حاضر شد تا از او بازجویی کند.

نیروی هائیتی جوان از نظر آذوقه بخت‌یارتر از کاموکنها بود. آنها می‌توانستند از دهقانها غذا تهیه کنند و از راه احتیاط دو برابر قیمت عادی را می‌پرداختند تا حسن‌نیت خود را ثابت کنند. آب نیز بقدر کفایت در دسترس داشتند.

در پورت‌اوپرنس شایعات مربوط به‌جنگ در دو جبهه ازهرسو پراکنده شد ومردم رفته‌رفته همه‌جا شورشی‌سراغ‌می‌کردند. تخمینهایی که راجع به‌تعداد نفرات آنها زده می‌شد به‌صدها رسید. اخباری شایع شد که پاره‌ای از شورشیان خود را به‌هیأت تونتون ماکوتها درآورده و موفق شده‌اند دزدانه به پورت‌اوپرنس وارد شوند.

وضع پایتخت در روز عادی بنظر می‌رسید، اما در شب خیابانها خالی، کاباره‌ها بسته و صف تماشاگران بر در سینماها که معمولا دراز بود، از میان رفته بود.

پل بلانشه مثل هر رئیس تبلیغات ماهری موضوع را خفیف جلوه می‌داد .او در خصوص شورشیان می‌گفت: «قدرت آنها بسیار ناچیز است. آنها پیروز نخواهند شد، زیرا مردم با آنها یار نیستند.»

---

65. Liza
66. Frantz
67. Cahouane
68. Caliot
69. Léon Achille

معهذا بی‌آرامی میان صاحب منصبان دولت بسیار بود. بسیاری از آنها خانواده‌های خود را طی تعطیلات به اروپا می‌فرستادند و بعضی اگر دووالیه اجازهٔ خروج آنها را از کشور صادر می‌کرد، خود نیز به آنها می‌پیوستند.

در اواخر اوت بود که توفان دریایی کلئو[70] از فراز شبه‌جزیرهٔ جنوبی گذشت و خانه‌های بسیاری را در له‌کای ویران ساخت و دست کم یکصدو بیست وچهار نفر را در آن ناحیه کشت و بسیاری را بی‌خانمان و بی‌آذوقه کرد. توفان دریایی فلورا[71] که در ۱۹۶۳ از آن ناحیه گذشته بود، تقریباً آسیبی به له‌کای وارد نکرده بود.

دووالیه آمادگی مقابله با زد و خوردهای طولانی را نداشت و از حدوث چنین زدوخوردی بیمناك بود وبرای‌تهیه اسلحه و مهمات به تلاش افتاد. نیروهای مسلح انقلابی هائیتی که رهبری آن با ژان باتیست ژرژ کشیش بود، نیز در بازار می‌کوشیدند تا لوازم تازه‌ای را که مورد احتیاج مبرم دو گروه مهاجم بود تهیه کنند.

این نهضت که FARH خوانده می‌شد، در اول سپتامبر با ضربهٔ سختی مواجه شد. زیرا ژرژ کشیش به اتهام شرکت در «توطئه به منظور صدور مهمات جنگی برای مقاصد انقلابی» توسط مأموران گمرك در میامی دستگیر شد. مأموران گمرکی می‌گفتند که یك دنباله‌بند کامیون پر از اسلحه که از ایالت نیویورك حمل شده است کشف کرده‌اند و کلید آن نزد کشیش بوده است. او با پرداخت هزار دلار آزاد شد و اتهام نیز سرانجام مسکوت ماند. دووالیه از شنیدن این خبر سخت بوجد آمد و داستان بازداشت شدن کشیش را با آب و تاب و شاخ و برگ بسیار در روزنامه‌های هائیتی به عنوان نشانی از همکاری دولت امریکا در مبارزهٔ او علیه شورشیان تفسیر کرد.

دووالیه برای خرید اسلحه شبکه‌ای خاص خود داشت اما طولی نکشید که ایادی او نیز به موانعی برخوردند. او هیأتی را به‌امریکای مرکزی و پاناما برای خرید اسلحه مأمور کرد و بعد بخت خود را در بازار اسلحهٔ ایالات متحد آزمود. صدور تجهیزات نظامی از امریکا به مقصد هائیتی، پس از بحران ماه مه ۱۹۶۳ ممنوع شده بود.

دووالیه در صدد خرید هواپیماهای آموزشی T_۲۸ بود که آنها را برای مبارزه علیه نیروهای چریکی سخت مناسب تشخیص

70. Cléo
71. Flora

می‌داد و دست‌کم دو فروند از آنها به صورت قاچاق از امریکا به هائیتی واردشد. محمولات‌دیگرتوسط مقامات امریکایی‌توقیف‌شد. سپس پاپادك با اشکال جدیدی مواجه گردید. زیرا کشف کرد که مسلسلهای نیروی هوایی او بر هواپیماهای T_۲۸ جدیدش سوار نمی‌شود و از پیدا کردن اسلحه‌سازی که از عهدهٔ انجام عمل تطبیق آنها برآید عاجز بود و برای حل این مشکل از دولت امریکا کمك خواست. دولت امریکا تقاضای دولت هائیتی را برای خرید بیست و چهار ناو از جمله دو کشتی اژدرافکن رد کرد.

وقتی دووالیه شنید که مأموران گمرك فلوریدا محمولهٔ عظیمی اسلحه را در فرودگاه فورت لادردیل[۷۲] ضمن بارگیری هواپیمایی که ظاهراً به مقصد هائیتی پرواز می‌کرده است توقیف کرده‌اند، از خشم دیوانه شد. دکتر کارلوموز[۷۳] که دندانساز و تاجری از مردم هائیتی بود نیز به اتهام قاچاق اسلحه در امریکا دستگیر شد. مأموران گمرك تخمین زدند که ارزش اسلحه به انضمام پنجاه هزار تیر فشنگ کالیبر ۳۰/۰ در هائیتی به یکصدهزار دلاربالغ می‌شده است. دووالیه پخش هرگونه خبری در خصوص دستگیری موز را قدغن کرد.

رودلف بابون[۷۴] کنسول دووالیه در میامی فلوریدا بعدها متهم شد که در حمل اسلحهٔ قاچاق، بخصوص تپانچه به هائیتی شرکت داشته است. همچنین او در معاملهٔ دو هواپیمای T_۲۸ که در فلوریدا خریداری شده است و برخلاف قوانین امریکا به هائیتی برده شده دست درکار بوده است. بابون مخیر شد که کشور را ترك کند یا در کشور امریکا محاکمه شود. روزنامه‌ها نوشتند که او یك ساعت و سه دقیقه قبل از مهلت مقرر میامی را با هواپیمایی که به هائیتی می‌رفته ترك کرده است. دووالیه در مقام قدردانی از خدمات بابون، او را به سمت وابستهٔ بازرگانی در سفارت هائیتی در مکزیکوسیتی منتصب کرد و سپس در ۱۹۶۷ به مقام سفارت ارتقا یافت. بابون، اولین لبنانی متولد در هائیتی است که به مقام سفارت رسیده است.

نیرنگها و گروکشیهای سیاسی شروع شد و سرانجام کلیهٔ اتهامات به تقاضای وزارت امورخارجهٔ امریکا مسکوت ماند. قضیه ضمن مبادلهٔ غیررسمی زندانیان فیصله یافته بود. وجه‌المصالحه

---

72. Fort Lauderdale
73. Carlo Mevs
74. Rudolph Baboun

سرنشینان کشتی ۵۵ فوتی فیرویندز[75] بودند که از اتباع امریکایی بودند. این کشتی با پنج نفر سرنشین دو ماه و نیم پیش ظاهراً برای تحقیقات دریایی و اکتشافات تاریخی جزایر ویرجین[76] را ترک کرده بود. سه نفر از سرنشینان از جمله ناخدای کشتی از اتباع امریکا بودند. فیرویندز از جامائیکا به بندر ژکمل در ساحل شبه جزیرهٔ جنوبی هائیتی که مورد حمله قرار داشت رفت و مقامات هایی‌تیایی سرنشینان آن را توقیف کردند و پس از نوزده روز بازداشت بی‌دلیل به پورت او پرنس منتقل کردند و در آنجا آزادشان ساختند. اعلام جرم علیه دکتر موز در میامی به‌تقاضای وزارت خارجه امریکا مسکوت ماند. در عوض اعلام جرم علیه پدر ژرژ نیز پس گرفته شد.

دووالیه به اعمال فشار خود بر پورت او پرنس ادامه داد. در ششم سپتامبر دسته‌ای که پس از تعیین هویت معلوم شد پلیس بوده‌اند ضمن مراسم نماز وارد کلیسائی کاتولیك می‌شوند و افرادی را که در آن مشغول عبادت بوده‌اند، از جمله کشیش را، مضروب می‌کنند. این افراد زمانی اقدام به حمله می‌کنند که به آنها خبر می‌رسد در کلیسا مراسم «دعای سیاه» به منظور رسیدن چشم زخم به پرزیدنت دووالیه برپاست.

یك روز ظهـر (سی‌ام اوت) در حالی که کاموکنها با نگـرانی در انتظار رسیدن اسلحه‌ای بودند که به آنها وعده داده شده بـود، صدای صحبتی به زبان اسپانیایی در هوای صاف کوهستان بگوششان رسید آنها این صدا را از یك واحد گشتی دومی‌نیکنی دانستند که در طول مرز حرکت می‌کنند. چون به اطمینان نمی‌دانستند انتظار چگونه کسانی را داشته باشند یکی از آنها تیر تپانچه‌ای به هوا خالی کرد.

دومی‌نیکنیها با رگباری از آتش مسلسل کالیبر ۰/۳۰ بـه‌این تیر جواب دادند و کاموکنها که نمی‌خواستند با دومی‌نیکنیها بجنگند عقب‌نشینی کردند. فردباتیست ضمن این عملیات از تخته سنگی فرو افتاد و پایش از دوجا شکست. شورشیان جوان اردوگاه خود را رها کردند و پس از طی راهی دایره‌وار از مرز عبور کردند. رنالد[77] برادر باتیست او را به دوش می‌کشید.

---

75. Fairwinds
76. Virgin Islands
77. Renald

چند روز بعد، ژنرال ویکتور البی وینیاس رومن[۷۸] وزیر نیروهای مسلح دومی‌نیکن اعلام کرد که قوای هائیتی به پاسگاهی نظامی در مالباس حمله کرده و یك پاسدار دومی‌نیکنی را کشته‌اند. او گفت که کمی قبل از این حمله یك هواپیمای هائیتی از فراز مالباس گذشته است. قوای مرزی تقویت شد و پرزیدنت دونالد ریدکابرال بعدها افشا کرد که ژنرال وسین تقاضای ارتشیان را برای تانکهای اضافی در ناحیهٔ مرزی رد کرده است. زیرا می‌ترسیده است که نقشهٔ یك کودتای دومی‌نیکنی در دست تهیه باشد و او نمی‌توانست نیروهای دفاع سانتودومینگو را ضعیف کند.

افراد باتیست به اسارت افتادند و بار دیگر از کوهستانها به شهر کوچك نیبا[۷۹] برده شدند. آنها آنجا بی‌جیرهٔ غذایی و تقریباً عریان به زندان افتادند، زیرا لباسهاشان را در مقابل مختصری غذا با زندانیان دیگر مبادله کرده بودند. کاموکنها در شرایط نیم‌گرسنگی در نیبا باقی ماندند تا رئیس‌جمهور از سیاهروزی آنها خبردار شد و آنها را آزاد کرد و آنها بار دیگر به تیمارستان متروك نیگوامنتقل شدند و این تیمارستان، خانهٔ شورشیان هائیتی شده بود که از جنگ کوچك خود بازمی‌گشتند. فردباتیست در تیمارستان مبارزه‌ای شدید داشت تا پایش که در نیبا به حال خود رها شده بود به قانقاریا مبتلا نشود.

کاموکنها تحت پاسداری مختصری که در تیمارستان نیگوا بر آنها گمارده شده بود شروع کردند که از اراضی اطراف تیمارستان غذا تحصیل کنند. آنها جالیزی ترتیب دادند و آن را با مجرای آب ـ رسانی که از نی درست کرده بودند، آبیاری کردند و برای اطفال روستاهای اطراف و سربازان، مدرسه‌ای دایر کردند. برای امرار معاش به ماهیگیری پرداختند و نجاری‌می‌کردند و گاهگاه از کمکهای میهمانانی چون گراهام‌گرین که جوجه‌های نوزادی برای برپا کردن یك مرغداری‌برایشان‌خرید، برخوردارمی‌شدند. معهذاهرگز انضباط سخت نظامی تعطیل نشد.

در این اثنا مبارزان هائیتی جوان تا آخرین فشنگ به مبارزهٔ خود علیه دووالیه در شبه جزیرهٔ جنوبی هائیتی ادامه می‌دادند. در گزارش قوای نظامی هائیتی ذکر شده است که آنها پس از زدوخورد

78. Victor Elby Viñas Roman
79. Neyba

۲۹ اوت در کالیو[80] از کوهستانهای ماکایا[81] عبور کردند و به دالت[82] رفتند و در هشتم سپتامبر با گردان‌تاکتیکی روبرو گردیدند. در این زدوخورد مختصر، اما خونین سه نفر شورشی کشته شدند که عبارت بودند از بریر معاون فرمانده، شارل هانری فوربن[83] بیست و سه ساله و چترباز سابق، و ژاك وادسترند[84] بیست و نه ساله و فارغ‌التحصیل هاروارد که همسر و پسرش در نیویورك بودند.

شورشیان در روزهای بعد به قلهٔ پیك فورمن[85] که دومین قلهٔ بلند در رشته ماکایاست بالا رفتند و دو نفر دیگر از افراد خود یعنی برادران ژاك و ماکس آرمان را از دست دادند که اولی بیست و شش و دومی بیست و پنج سال داشت. پدر آنها بنوا آرمان[86] را در آوریل ۱۹۶۳ تونتون ماکوتها کشته بودند. ژاك که همسری امریکایی و فرزندی‌داشت فارغ‌التحصیل رشتهٔ اقتصاد از دانشگاه‌نیویورك بود. ماکس هم از همان مدرسه در رشتهٔ مهندسی برق فارغ‌التحصیل شده بود.

مارسل نوما[87] بیست و یك ساله برای تحصیل آذوقه به لباس دهقانان درآمد و به‌جنوب به‌دهکدهٔ ساحلی‌کوتو[88] رفت (۲۷ سپتامبر) اما آنجا ضمن خرید در بازار، دستگیر شد. نوما که سیاهپوست بود و پدرش در ژرمی کشتزار قهوه داشت در آکادمی دریانوردی تجاری برونکس[89] در رشتهٔ مهندسی دیزل تحصیل کرده بود و در خطوط کشتی‌رانی امریکایی کار می‌کرد.

وقتی دووالیه شنید که نوما به بازپرسان خود گفته است که شورشیان از نظر غذا و پوشاك درمضیقه‌اند و روحیه‌شان‌خراب است، متحیر ماند.

قشون دووالیه که نیروی هائیتی جوان را تعقیب می‌کردند در ۲۹ سپتامبر در مورن سینایی[90] دوباره با آنها درگیر شدند و تعداد

80. Caliot
81. Macaya
82. Dallest
83. Charles Henry Forbin
84. Jacques Wadestrand
85. Pic Forman
86. Benoit Armand
87. Marcel Numa
88. Coteaux
89. Bronx
90. Morne Sinai

آنها با کشته شدن میرکوشاندله[91] و ژان ژروس[92] به چهار نفر کاهش یافت. این هر دو مهاجرانی بودند کــه در خــارج از کشور زندگی می‌کردند و اعضای‌خانواده‌شان قربانی‌خشونت تونتون‌ماکوتها شده بود.

چهار نفر باقیمانده به سمت شرق رو به پیک‌تت‌بوف[93] پیش رفتند و در آنجا رولان ریگو سی و دوساله در زدوخوردی کــه در چهارم اکتبر با مبارزان داشت زخمی شد. حدود دو هفته بعد، یعنی در شانزدهم اکتبر مبارزان باز با آنها درگیر شدند و لویی دروئن[94] بیست و هشت سالــه زخمی شد و سه روز بعــد اسیر گردید. دروئن که مولاتو و پسر نانوائی اهل ژرمی بود در نیروهای مسلح خدمت کرده و تحصیلاتش در رشتهٔ امور مالی بود.

در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۴ گوزله ویلدروئن، رولان ریگو و رژینال ژوردان[95] در راوین‌روش[96] در فاصلهٔ چند کیلومتری آزیل به آخرین نبرد خود دست زدند. ویلد روئن، خلبان سابق نیروی هوایی، رهبر گروه چریکی هائیتی جوان بود. پدرش از نخستین قربانیان تونتون ماکوتها بود. ریگو فرزند ژرژ ریگو، همان دندانپزشکی بود کــه زمانی کاندیدای حزب PSP بود و طــی اعتصاب دانشجویــان در ۱۹۶۰ به زندان افتاد و سربه‌نیست شد. ژوردان یکی از بازماندگان انگشت‌شمار هکتور ریوبه انقلابی جوانی بود که در جنگ ژوئیه ۱۹۶۳ جــان سپرد. آنها که دیگر مهماتی نداشتند و از همه طــرف توسط گروههای نیروهای ذخیره و نظامیان محاصره شده بودند، در آخرین تلاش جنگی خود از سنگ استفاده می‌کردند. سر آنها طبق معمول به کاخ دووالیه در پورت اوپرنس فرستاده شد.

در ۲۸ اکتبر دولت اعلامیهٔ «پیروزی کامل» خود را منتشر کرد. شالمر وزیر امورخارجــه عکسهایی از سرهــای ریگــو، ژوردان و ویلدروئن را که در دست ناشناسی گرفته شده بود، و بر زمینهٔ‌سفیدی قرار داشت، به خبرنگاران نشان داد. بعلاوه عکسهایی از شناسنامه‌ـ های سه نفر دیگر نیز منتشر شد.

91. Mirko Chandler
92. Jean Gerdès
93. Pic Tête Bœuf
94. Louis Drouin
95. Reginal Jourdan
96. Ravine Roche

همان روز دووالیه کلیهٔ دارایی کسانی را که طی جنگ ژرمی کشته شده بودند ملی کرد و گفت که از آنها سلب تابعیت شده است و «مرگ مدنی» آنها را اعلام کرد. دو روز بعد ژرادو کاتالونی مدیر جلب سیاحان از چهل نفر نمایندگان بنگاههای مسافرتی در پورت او پرنس استقبال کرد به آنها گفت در هائیتی همه چیز در صلح و آرامش است و فقط پاره‌ای خبرنگاران جنجال‌طلب که با پیشرفت این کشورکوچك سیاه، دشمنی دارند، اخباری خلاف واقعیت پخش می‌کنند: «در کشور ما از هارلم، راچستر[۹۷] یا لیتل راك[۹۸] اثری نیست. اینجا همه کس در امن و امان هستند.»

اما هنوز کار تمام نبود، جشنی باقی بود. آن اعدام نوما و دروئن بود. صبح روز دوازدهم نوامبر ۱۹۶۴ چند هزار نفر در پای دیوار بلند گورستان ملی ازدحام کردند. دولت برای تأمین جمعیتی انبوه، دستور داد که دکانها و تجارتخانه‌ها و مدارس تعطیل شود. به کارمندان ادارات اجازه داده شد که دیر سر کار خود حاضر شوند. دهقانان با کامیون به شهرآورده شدند. اطفال مدرسه به حضور در مراسم تشویق گردیدند.

دووالیه به کرات گفته بود که دشمنان او سفیدپوستان خارجی هستند. اما مردم به چشم خود نوما، جوان رشید سیاهپوست و دروئن، مولاتوی کوتاه قامت را دیدند که دستهایشان در پشت سر به تیر کاج بسته‌شده بود. درجلو آنها یك جوخه اعدام نه نفری و دوربینهای تلویزیون و میکروفونهای رادیو قرار داشت. گزارش مراسم اعدام مانند یك مسابقهٔ فوتبال از رادیو و تلویزیون پخش شد و طی یك هفته در سراسر شبکهٔ تلویزیون هائیتی نشان داده شد. اوراق آبی رنگی مانند برنامهٔ مراسم بین جمعیت پخش می‌شد. در این اوراق پیروزی دووالیه‌بر سیزده‌نفر جوانان‌شورشی به‌این بیان اعلام شده‌بود:

«دکتر فرانسوا دووالیه مأموریت مقدس خود را انجام خواهد داد. او تلاشهای میهن‌فروشان را خرد کرده و همیشه خرد خواهد کرد. ای منحرفان خوب فکر کنید، شما از پولی که بیگانگان در جیبتان ریخته‌اند، طرفی نخواهید بست. اینجا سرنوشت در انتظار شما و اقبال شماست. اینجا راه فراری برای شما نیست. دووالیریسم

97. Rochester
98. Little Rock

که برنیروهای زندهٔ ملت متکی است، هرگونه حملهٔ کفرآمیزی را به‌خاك مقدس میهن، خرد خواهد کرد. به‌این ترتیب میهن‌فروشانی که می‌خواهند هائیتی ژان‌ژاك‌دسالین‌را دوباره زیرشلاق استعمارگران بیندازند، نابود خواهند شد. هیچ نیرویی نیست که بتواند انقلاب شکست‌ناپذیر دووالیریستی را از سیر خود باز دارد. این انقلاب چون سیلی خروشانست... انقلاب دووالیه پیروز خواهد شد و اجساد خائنین ومنحرفان و میهن‌فروشان را لگدکوب خواهد کرد....»

وقتی که دو مرد محکم به میله‌های اعدام بسته شدند یك کشیش کوتاه قد فرانسوی به نوبت به آنها نزدیك شد. دروئن و نوما هر دو خدمات روحانی او را رد کردند و خود را ضد دووالیه اعلام داشتند و با آخرین نفس خود او را به‌باد دشنام گرفتند. ستوان پی‌یر آلبر[۹۹] به جوخهٔ اعدام فرمان آتش داد و وقتی که افسری کتابی در یك دست و تپانچهٔ خودکار کالیبر چهل و پنجی در دست دیگر، آخرین گلوله را در مغز آنها خالی کرد، سکوتی مطلق بر جمع مسلط بود، گویی همه نفس خود را حبس کرده بودند.

گزارش نشریهٔ لوماتن در خصوص اعدام، وصفی زنده از این صحنه بود:

امروز صبح منظرهٔ این ازدحام عظیم، این جمعیت تب‌آلود، که از طریق غرورمیهن‌پرستانهٔ خود با هم در ارتباط بودند، این‌جمعیتی که یکدل و یکجان راهزنان و ماجراجویان را لعنت می‌کردند، دیدنی بود. این جمعیت از افراد انسانی تشکیل شده بود، آنها کارگران، کارمندان دولت و کسبه و تجار و خلاصه کلیهٔ نیروهای ملت بودند که ایستاده پشتیبانی کامل خود را به سیاست صلح و آرامش دولت دووالیه اعلام می‌کردند.

شالمر وزیر امور خارجه تمایل دولت هائیتی را برای مذاکره با دومی‌نیکن اعلام‌کرد، اکنون که متجاسرین نابود شده بودند، دووالیه دوباره برای برقراری صلح با همسایهٔ خود پیش قدم شد. دو کشور به تشویق OAS و با موافقت پشت‌پردهٔ دولت امریکا قرار گذاشتند که مهاجران مبارز را از خاك خود اخراج کنند. دووالیه صورت مفصلی‌از اتباع هائیتی را که مایل بود از خاك دومی نیکن اخراج شوند ارائه

99. Pierre Albert

داد و دریافت که جزهفت نفر از آنها در خاك دومی‌نیکن نیستند. لویی دژوا و پی‌یرریگو از جملهٔ این هفت نفر بودند. دژوا طی نامه‌ای‌به مقامی مسئول در دومی‌نیکن اعتراض‌کردکه او به‌عکس ریگو و پدرباژو و چند نفر دیگر که اسمشان در صورت دووالیه بود در هیچیك از فعالیتها دخالت نداشته است. همچنین در روزنامه‌ها نوشت که او بقدر هر دومی‌نیکنی دیگر حق دارد که در خاك دومی‌نیکن باقی بماند، و این موضوع موجب خشم مردم دومی‌نیکن شد. اما ریگو که سیاستمداری با تدبیر و زیرك بود با خوشرویی تمام از مهربانیهای مردم دومی‌نیکن تشکر کرد و آن کشور را ترك گفت.

سازمان کشورهای امریکایی دولت هائیتی را راضی کرد که برای پناهندگان سیاسی که هنوز در خاك آن کشور بسرمی‌بردند جواز خروج صادر کند. ستوان فرانسوابنوا و دیگر افسران ارتش که غیاباً در دادگاه نظامی به‌اعدام محکوم شده بودند، سرانجام اجازهٔ خروج از کشور را تحصیل کردند.

ریچارد ادر[100] خبرنگارروزنامهٔ‌نیویورك‌تایمز که در دسامبر از هائیتی دیدن می‌کرد، مشاهده کرد که مقامات مسئول هائیتی از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا مراتب رضایت خود را از تیمونز سفیر امریکا ابراز دارند. در مقاله‌ای به‌تاریخ ششم دسامبر وضع امریکا را در هائیتی به‌طریق زیرخلاصه کرد:

سیاست معروف به«روابط عادی» با دولت پرزیدنت فرانسوا دووالیه و نحوهٔ اجرای آن توسط سفارت امریکا حیثیت دولت امریکا را درهائیتی بقدری پائین آورده است که‌در گذشته سابقه نداشته است.

چرا چریکها شکست خوردند؟ در فداکاری، پایداری و ایمانشان به‌مأموریتشان هیچ تردیدی روانیست. کوششهای آنها به‌علت نفاق بین مهاجران هایی‌تیایی و آزار مقامات دومی‌نیکنی، کوتاهی به اصطلاح پشتیبانان آنها در رسانیدن کمك به‌ایشان، با شکست مواجه شد. نتیجهٔ تمام اینها آسان‌گیری شرایطی بود که چریکها به‌عنوان میدان جنگ خود انتخاب کرده بودند و این آسان‌گیری مرگبار بود.

گروههای کوچك نامجهزی که از گرسنگی و تشنگی و نرسیدن نیروهای تقویتی فشاری عظیم را تحمل می‌کردند محکوم به شکست و تباهی بودند. امروز وقتی که به عقب نگاه می‌کنیم بنظر عجیب می‌آید که آنها تا به این پایه تاب آوردند. نداشتن برنامه و سازمان با این

100. Richard Eder

واقعیت آشکار می‌شود که دو گروه آنها، یکی تحت رهبری فرد باتیست و دیگری گروه سیزده نفری هائیتی جوان تقریباً بطور همزمان بی‌آنکه نشانی از هدف مشترك و ارتباط، خواه با یکدیگر و خواه با گروههای مخالف داخل مملکت، درمیان باشد به‌دوکرانهٔ مقابل‌کشور حمله‌کردند.

از این‌دو گروه، گروه‌هائیتی جوان‌که درجنوب فعالیت می‌کرد از نظر تجهیزات برای عملیات آماده‌تر بنظر می‌رسید. آنها نزدیك به سه‌ماه مقاومت کردند و علیه نیروهایی می‌جنگیدند که از نظر تعداد نفرات نسبت‌به‌آنهابرتری داشتند. نیروهایی‌که‌بعدها، ضمن اعلامیه‌ای رسمی سهواً مهارت و نیروی تصمیم آنها را ستودند. این سیزده نفر به‌استثنای دو نفری که اعدام شدند، همه درحین نبرد جان سپردند. آنها با هدفی روشن و ایمانی راسخ به‌تصوری که از هائیتی آیندهٔ خود داشتند وارد نبرد شدند. به‌جای اینکه با گروههای دیگر چریکی متحد شوند، خواستند که به تنهایی حمله کنند.

یکی از جنبه‌های افتخارآمیز این عملیات این بود که بعضی از طرفداران هائیتی در جمهوری دومی‌نیکن برآن شدند که با شتابی یأس‌آلود به‌مهیا کردن نیروی تقویتی بپردازند. همسر یکی ازچریکهای هائیتی جوان خانه‌اش را با تلاشی غم‌انگیز اما بیهوده رها کرد تا پایگاهی برای آموزش نیروی کمکی دایر کند. این پایگاه که از مرز هائیتی بسیار دور و در نزدیکی ساحل شرقی جمهوری دومی‌نیکن بود، برای مدتی فعالیت خوبی داشت تا زمانی‌که هنگام پیاده شدن در خاك هائیتی فرا رسید. آن وقت بودکه بهانه‌ها شروع شد. بعضی ازرهبران این گروه تقویتی اعلام کردند که تا وقتی که اسلحه‌ای را که به‌آنها وعده داده شده است نبینند، حرکت نخواهند کرد. آنها می‌گفتند که به‌دیگر همرزمان خود که با کمك مهاجران کوبایی از میامی اسلحه بدست آورده‌اند و در انتظار حرکت هستند، اعتماد ندارند آنها با تأکید فراوان می‌گفتند که حاضر نیستند از سرنوشت کاموکنهای باتیست استقبال کنند. خلاصه این گروه کمکی که به‌وضع دردناکی آهسته کار می‌کرد، هنوز کار خود را شروع نکرده بود که دولت هائیتی خبر شکست متجاسرین «هائیتی جوان» را اعلام کرد.

عملیات باتیست از بسیاری جهات بکلی از هرگونه نقشه و برنامه و هدف مشخص عاری بود. انگیزهٔ عمده و مهمترین محرك عملیات آنها انتقامجویی بود. زیرا این‌گروه سراسر ازجوانانی تشکیل

شده بود که مستقیماً یا بطورغیرمستقیم از ظلم وسرکوبی خشونت‌آمیز صدمه دیده بود. تنها وجه اشتراك و جنبهٔ اتحادآنها یأس از آزادکردن هائیتی، نه فقط از چنگال دووالیه بلکه از دست گردانندگان سیاست روز کشور بود، که به‌اندازهٔ پاپادك فاسد، فرصت‌طلب وتشنه به‌خون، معرفی شده بودند. چون تجربهٔ آنها در سیاست بسیار ابتدایی و ناچیز بود، هیچ هستهٔ مرکزی نبود که افکار آنها را که بیش از همه‌چیز هرج و مرج طلب بود، به‌دور خود گرد آورد.

این گروه پیوسته در این تشویش بود که ممکن است مورد خیانت قرار گیرد و حق داشت. آنها قربانی خیانت دست راستیهای افراطی و دست‌چپیهای افراطی هردو بودنـد. اول اینکه یکی از فرمانـدهان عالیرتبهٔ نظامی دومی‌نیکن وعده داد که یك محموله اسلحه نزدیك مرز هائیتی به‌چریکها تحویل دهد و این وعده‌ای بود که هرگز بدان وفـا نشد. از سوی دیگر چپیهای افراطی یك‌بار تفنگهای خودکاری را که بطور قاچاق برای نیروهای باتیست به‌سانتو دومینگو وارد شده بود، توقیف کردند. این اسلحه به‌دست ژاك‌ویو[101] سپرده شد و او معلمی هایی‌تیایی بود که از ۱۹۴۶ که برادرش پس ازکشتن یك روزنامه‌نگار در پورت‌اوپرنس، شمع آجین شد، به‌سانتو دومینگو مهاجرت کـرده بود. تمایلات چپی‌ویو جزبر نزدیکترین دوستانش‌شناخته نبود.اوبعدها به‌دوستان نزدیکش فاش کرده بود که علت امتناعش از تحویل اسلحه به‌گروه باتیست این بود که وضع آنها از نظر ایدئولوژیکی روشن و مشخص نبود. ویو که شاعری با قریحه بود، رهبری یك واحد نهضت انقلابی چهاردهم ژوئن را در جنگ داخلی دومی‌نیکن در ۱۹۶۵ به عهده داشت. در ۱۵ ژوئن آن سال گلولهٔ بازوکا استخوان هر دو پای او را خرد کرد و پس از قطع پاها در بیمارستان جان سپرد.

مهاجران دیگری که می‌توانستند گروه باتیست را یاری کنند در سانتو دومینگو ایمن نشستند ولی‌دم از مخالفت نبستند، چون پیش‌بینی می‌کردند که مأموریت باتیست با شکست روبرو خواهد شد. آنها در نشریات سانتو دومینگوداستانهای‌دروغ درخصوص چریکهامی‌پرداختند و آنها را آدمکشانی سنگدل معرفی می‌کردند.

سرانجام باید از دهقانان ناحیهٔ لاسل یاد کرد. این دهقانان که فقیرترین فقیران نیمکرهٔ غربی‌اند، حتی از تغذیهٔ خانواده‌های خـود

101. Jacques Viau

عاجزند. چه رسد به‌اینکه بخواهند برای چریکها، حتی در برابر پول غذا تهیه کنند و بطوری که افراد گروه باتیست بعدها پی‌بـردنـد آنها نمی‌توانستند در این مبارزات به‌صورت اجیر شرکت کنند مگر در صورتی که‌از پیروزی‌این مبارزه‌مطمئن باشند. زیراکه شکست‌عملیات با قتل عام اعضای خانواده‌شان توسط نیروهای دووالیه مرادف بود.

شروع جنگ داخلی دومی‌نیکن در آوریل ۱۹۶۵ به‌منزلهٔ آزمون سنگینی از بی‌باکی دووالیه بود. زیرا با مداخلهٔ ارتش امریکا کشور هائیتی بیش از آن نگران امنیت خود بود که بتواند فعالیت پنهانی نظامی را علیه هرقدرتی که باشد، در درون خود تحمل کند.

مهاجران هائیتی مقیم دومی‌نیکن به‌طرفداری ازنیروهای قانونی بوش بسیج شدند. فردباتیست و کاموکنهایش که هنوز در تیمارستان قدیمی نیگوا بسر می‌بردند، ازترس ژنرال وسین به‌طرفداری ازرئیس جمهور برکنـار شده برخاستند(اینجا بایـد یـادآور شد کـه‌وسین نیرومندترین رهبرنیروهای ضدبوش‌دراوایل جنگ‌داخلی‌بود وباتیست بعدها گفت که‌به‌او خبررسیده بودکه وسین خوشحال می‌شداگر بهانه‌ای بدست می‌آورد و هرکاموکنی را که به چنگش می‌افتاد بقتل‌می‌رساند.) شورش در روز شنبه ۲۴ آوریل ۱۹۶۵ آغاز شد.

دولت امریکا تفنگداران دریایی و هشتاد و دومین لشکر هوابرد خود را فرستاد. آنها در شب ۲۸ آوریل به‌خاك دومی‌نیکن وارد شدند و مـاه بعـد زمـانی که سازمان کشورهای امریکایی که تصمیماتش سرپوشی بود برسیاست ایالات‌متحد، سرانجام اقدامات نظامی را برای پایان دادن به«قائلهٔ دومی‌نیکن» تصویب کرد، نیروهای امریکا (که به بیست و سه هزار نفر بالغ می‌شدند) به صورت جزئی از نیروی صلح سازمان کشورهای امریکایی وارد عملیات شدند.

دخالت‌دولت امریکا مانند اکثرموارد ازپیروزی نیروهای‌طرفدار قانون اساسی جلوگیری کرد. و وقتی که هفده ماه بعد نیروهای امریکا سرانجام خاك دومی‌نیکن را ترك کردند، «حفظ وضع موجود» باردیگر در سیاست دومـی‌نیکن استوار شد. بـرادران باتیست و چندتایی از دستیاران مهمشان همراه شخصیتهای مهم نیروهای طرفدار قانون اساسی از قبیل سرهنگ فرانسیسکو کاآمانیو[۱۰۲] از خاك دومی‌نیکن مهاجرت کردند. شرکت آنها در جنگ داخلی همراه با رفتارگروههای

102. Francisco Caomaño

دست‌راستی که با انتخاب خوآکین بالاگوئر[۱۰۳] در اول ژوئن ۱۹۶۶ که اثری از دوستی و گرمی همسایگی در آن نبـود به باتیستها فهمانید که آنها و اکثریت قریب به‌اتفاق مهاجران هائیتی ضد دووالیه، بیش از اندازه در خاك دومی‌نیکن باقی مانده‌اند و دیگر مهمانان مظلومی نیستند و درجهٔ مصونیت و امنیت آنها در جمهوری دومی‌نیکن به‌اندازهٔ مصونیت مهاجران تحت حکومت تروخیلوست. زیرا بالاگوئر تاهنگامی که تروخیلو بقتل رسید، از خدمتگزاران صدیق او بود. آنها عـازم اروپا شدند.

103. Joaquin Bolaguer

۱۸ در جستجوی تصویری تازه در روابط با مطبوعات

دووالیه در سخنرانی اول ژانویهٔ ۱۹۶۵ خود که به‌مناسبت روز استقلال ایراد کرد وقایع سال خونین گذشته را بررسی کرد و به‌ملت خود اطمینان داد که تاریخ، حقانیت اقدامات او را ثابت خواهد کرد. اعلام داشت که: «من طالب خشونت نیستم و انتقامجویی نمی‌کنم اما هرجا که لازم باشد از اعمال خشونت و گرفتن انتقام نیز نمی‌هراسم.» در حالی‌که موضوعی را که هم‌اکنون همه به‌آن خوگرفته بودند، پیش می‌کشید، با صدایی که زنگ ایمان و اعتماد به‌نفس داشت، اضافه کرد: «ما هراقدامی که برای اجرای تعهداتی لازم باشد که در مقام ریاست جمهور مادام‌العمر به‌ما تعلق گرفته‌است، انجام خواهیم داد.»

اما برای نخستین‌بار نسبت به‌وجههٔ بین‌المللی خود، ابراز علاقه کرد و نشان داد که مایل است به‌منظور بهبود بخشیدن به‌این وجهه امتیازاتی بدهد. گفت که آماده است با جمهوری دومی‌نیکن دوباره روابط سیاسی برقرار کند.

او «بعضی از جراید» را بسختی نکوهش کرد که هائیتی را کشوری معرفی کرده‌اند که «در هرگوشهٔ خیابانهایش، راهزنی تفنگ به‌دست ایستاده و آماده است کیف پول جهانگردان را برباید. ما به‌این نشریات فاسد با تحقیر و از طریق کار و زحمت خود پاسخ می‌دهیم.» دوباره همه مردم هائیتی را به‌شرکت در تلاشی ملی برای عمران و

توسعهٔ کشور دعوت کرد و از فرودگاه جتی‌که به‌تازگی ساختمانش‌کامل شده بود به‌عنوان نمونه‌ای از همگامی مردم هائیتی نام برد.

مدت زیادی بود که این فرودگاه در دست ساختمان بود و به‌قول دووالیه نمونه‌ای بود از آنچه مـردم هائیتی با نثار نیروی فکـری و جسمانی خود قادرند پدید آورند. اما از طرف دیگر نمونه‌ای از عدم کفایت حکومت دووالیه نیز بود. زیرا اگر حرص دووالیریستها نبود و در مقابل عقد قرارداد با شرکتهای ساختمانی، رشوه‌های‌کلان مطالبه نمی‌کردند هواپیماهای‌جت پنج‌سال زودتر درپورت‌اوپرنس می‌نشستند. دولت امریکا دوبار با وامی کـه دووالیه برای ساختن این فرودگـاه می‌خواست، موافقت کردکه‌یك‌بارآن پس‌ازتهدید معروف‌کنفرانس OAS در پونادل استه و در مقابل رأی هائیتی علیه کوبا، به‌عنوان رشوه و بهای ین رأی بود. اما حتی آن‌وقت هم دووالیریستهای حریص وام را با امضای قرارداد با یك کمپانی خصوصی امریکایی، تلف کردنـد. زیرا بزودی معلوم شد که کمپانی امریکائی پوشالی بوده و برای انجام چنین کاری اصلا مجهز نبوده است.

سه مطالعهٔ مقدماتی گران قیمت بعمل آمدودست‌کم چهار قرارداد با مؤسسات خارجی برای ساختمان این فرودگاه امضا شد. اما ایـن قراردادها هرگز اجرا نگردید. زیرا هربارکمپانی امضاکنندهٔ قرارداد، در انجام امر مردد بود به‌سبب آنکه، دووالیریستها برای کمپانی مورد نظر خود، فعالیت می‌کردند. با آنکه کمپانی امضاکننده پوشالی ازکار درآمد، عوارضی پنج‌ساله به‌نام فرودگاه جت، از مردم گرفته شد کـه از چندبرابر هزینهٔ نهایی طرح تجاوزکرد. در آوریل ۱۹۶۰ بازرگانان هائیتی پیشنهاد کردند که این مهم مستقلا توسط هائیتی انجام شود و طرحهایی برای تأمین اعتبار آن عرضه داشتند، اما کسی به‌آنهـا اعتنایی نکرد.

افتتاح فرودگاه در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۶۴ (که تاریخ مورد عنایت دووالیه بود) تا پایهٔ واقعه‌ای مهم بزرگ شد و در اطراف آن تبلیغات بعمل آمد. همچون تلاشی جدی برای احیای جهانگردی از آن تجلیل کردند. خیابانهای شهر جارو شد و ناصافیهای آنها هموار گردید. بعضی از ساختمانهای قسمت تجارتی شهر انگ شد و گدایان از شهر رانده شدند. آمار نشان می‌دادکه در۱۹۶۴ تعداد ۱۹۴۵۷نفر جهانگرد به‌هائیتی وارد شده‌اند و این ۵۸ درصدکمتراز رقم مشابه سال تب‌آلود

۱۹۶۳، یعنی زمانی بود که هنوز جهانگردان تسلیم اغوای زیبائیهای هائیتی می‌شدند و این کاهشی سرسام‌آور بود. هائیتی در پررونق‌ترین سال، متجاوز از هفتاد و پنج هزار جهانگرد را به‌خود جلب کرده بود.

دووالیه با چند مؤسسهٔ روابط عمومی امریکایی برای تبلیغات قرارداد بست: اول با شرکت وودی‌کپنر[1] و شرکا در میامی، و بعد با شرکت نیومن شولت[2] که آن‌هم مرکزش در میامی بود. پولی که این شرکت به‌عنوان حق‌الزحمه طبق ارقام ثبت شده در وزارت دادگستری امریکا به عنوان شرکت عامل خارجی دریافت می‌داشت، ماهانه ۲۵۰۰ دلار بود. عجب اینجاست که وقتی این شرکت توصیه‌های منطقی در زمینهٔ روابط عمومی به دولت می‌کرد ظاهراً مورد توجه‌قرار می‌گرفت.

اعتباری که در سال ۱۹۶۴ برای توسعهٔ جهانگردی تخصیص داده شده بود بالغ بر ۱/۹ میلیون دلار می‌شد که در ۱۹۶۵ افزایش یافت. بعلاوه بازرگانان محلی هر یك ۱۵۰ دلار به این اعتبار کمك کردند. بعضی از بازرگانان محرمانه شکایت داشتند که پولی که همه ساله توسط طرفداران دووالیه از کشور خارج می‌شود، از تمام بودجهٔ جهانگردی بیشتر است.

بطورکلی در هائیتی هشتصد اتاق هتل وجود داشت، اما فقط یك یا دو هتل بیش از نیم‌دوجین میهمان در یك زمان به خود می‌دید. قسمت اعظم جهانگردان هائیتی توسط کشتیهای امریکایی که هفته‌ای چند ساعت در پورت‌اوپرنس توقف می‌کردند به‌این کشور می‌آمدند. قبل از افتتاح فرودگاه جت، ریچارد هومان[3] خبرنگار واشینگتن پست، از هائیتی دیدن کرد و از میهمانخانه‌ها و پلاژها و ییلاقهای بی‌مسافر و تیراندازیهای بسیار و تصاویر بینهایت فراوان دووالیه سخن گفت. یك گراموفون خودکار سکه‌ای، بخصوص باعث شگفتی او شده بود که صفحه‌ای داشت که فقط این جمله را تکرار می‌کرد: «ما همه او را قلباً دوست می‌داریم. ما همه اورا قلباً دوست می‌داریم...» پیشخدمتی برایش توضیح داد که «او» یعنی رئیس جمهور.

پرواز افتتاحی فرودگاه جت، هیأتی از نویسندگان نشریات جهانگردی و رؤسای بنگاههای مسافرتی امریکایی را از نیویورك با خود داشت.

---

1. Woody Kepner Associates Inc.
2. Newman Schulte
3. Richard Homan

از آنها پذیرایی شد و دیدنیهای ویژهٔ هائیتی بـه‌آنها معرفی گردید. از جمله نویسندگان هربرت‌گلد[4] بود که دربارهٔ هائیتی سوابق بسیار داشت و گزارش زیرکانه‌ای از سفر خود به‌هائیتی در هفته‌نامهٔ ساتردی ایونینگ پست[5] نوشت. اواز قول یکی از اهالی پورت‌اوپرنس نکته‌ای تلخ نقل کرد که می‌گفت: «دووالیه در اقتصاد هائیتی معجزه کرده است. او به‌ما آموخته است که بی‌پول گذران کنیم و بی‌خوردن بخوریم. اما کار به این تمام نیست. دووالیه به ما آموخته است که بی‌زندگی‌زنده‌باشیم.» گلدگفت: «امابعضی ازروزنامه‌نگاران‌ظاهربین که به‌هائیتی آمدند، با احساس بهتری بازگشتند.»

دووالیه تصمیم گرفت که با سیاهان امریکا آزمایشی بـکند. دکاتالونی می‌گفت: «فکرمی‌کنم‌شاید چون ماملتی سیاه هستیم سیاهان امریکایی‌علاقهٔ بیشتری به‌آمدن به‌کشورما نشان‌دهند.» شاید اظهارنظر سه نویسندهٔ سیاهپوستی که جزو این هیأت به‌هائیتی آمده بودند بیش از همه با بینش درست همراه باشد. جیمس‌هیکس[6] سردبیر نشریـهٔ آمستردام نیوز[7] نیویورك نوشت: «اگر سیاهان امریکایی بتوانند فقر را نادیده انگارند و از مشاهدهٔ آثار آن رنج نبرند، خواهند توانست بقدر پولی که خرج می‌کنند خوش بگذرانند.» الکس‌پوینست[8] از مجلهٔ ابونی[9] و فیلیس گارلند[10] از پیتسبرگ کوریر[11] بااین فکرکه‌سیاهان امریکای فقط به‌علت سیاهی‌پوست مردم هائیتی بـه‌آن کشور جلب خواهند شد، مخالف بودند. پوینست گفت: «البته رنگ پوست مـردم به من احساسی داد که گویی در خانهٔ خود هستم، اما پس ازمدت‌کوتاهی انسان‌با حقیقت‌روبرومی‌شود. حقیقت‌غامضی‌از رنگ‌وطبقه، که‌احساس مطبوع اولیه را تباه می‌کند.» اما هرسه نویسندهٔ سیاهپوست دیـدار از هائیتی را در حد کشوری زیبا، توصیه کردند: «اگر پول دارید و می‌خواهید از امریکا دور شوید به‌هائیتی بروید. اما اگر نسبت به‌فقر حساس هستید آنجا خبر تلخکامی در انتظار شما نیست و بیشتر سیاهان نسبت به‌فقر حساسند. توصیهٔ من این است که در هتـل بمانید و به

4. Herbert Gold
5. Saturday Evening Post
6. James Hicks
7. Amsterdam News
8. Alex Poinsett
9. Ebony
10. Phyllis Garland
11. Pittsburg Courier

تماشای روستا نروید.»

در اوایل سال ۱۹۶۵ دووالیه تقاضای معمولی خود را بـرای دریافت کمك از امریکا تکرار کرد. او از پرزیدنت جانسون تقاضای کمك مالی و چند کلمه تأیید و حمایت علنی کرد. این حقیقت که‌دولت امریکا طی یك‌سال پنج‌بار با تقاضاهای‌کمك دووالیه مخالفت‌کرده و از سه سال پیش به‌این طرف هیـچ رئیس جمهور امریکا دووالیه را تأیید نکرده بود مانع تکرار تقاضای پاپادك نشد. اما دولت امریکـا هنوز می‌کوشید که دووالیه را قانع کند که بدهیهای خود را به‌مؤسسات خصوصی امریکایی بپردازد و این ازنظردولت امریکا مشکل‌اصلی بود.

ماجرای قتلی که مردم کاپ هایی‌تین را تکان داد، دربهبود وجههٔ دووالیه اثر مطلوبی نداشت. روزنامهٔ نیویورك‌تایمز در شمارهٔ یازدهم مارس خود جریان مرگ آنتوان‌پی‌کیون[12] که در دورهٔحکومت‌پل‌ماگلوار نمایندهٔ مجلس بود، به‌قلم ادواردجی. برکس[13] منتشر کرد. قتل در باشگاه رومبا[14] واقع شده بود که کاباره‌ای بود تحت نفوذ فوق‌العادهٔ نظامیان و تونتون ماکوتها و تیراندازی در آن بسیار رایج بود. رئیس ارکستر باشگاه که از دوستان دووالیه محسوب می‌شد، به‌رئیس جمهور شکایت کرد و از او خواست که تیراندازی در باشگاه موقوف شود. این موضوع بـاعث خشم تونتون ماکوتهای محلی شد و بـه جستجوی او پرداختند. و او را در باشگاه پیدا نکردند، اما پی‌کیون را به‌جای او، با یك رگبار وحشیانهٔ مسلسل کشتند و دونفر از حاضران را زخمی کردند. افسری که مسئول این واقعه بود، به‌پورت‌اوپرنس بازگردانده شد.

بعد در همان سال وقتی دووالیه تشخیص داد که محیط از شادی و سرزندگی لازم برای تفریح جهانگردان خالی است وزارت کشور اعلامیه‌ای منتشر کرد و مردم هائیتی را به «خروج شبانه از خانه و تفریح و تعیش و زندگی بخشیدن به‌شبهای پایتخت» تشویق کرد. در این اعلامیه پیشنهاد شده بود که «کارمندان ادارات و دووالیریستها بطور کلی... به‌بارها، رستورانها و کازینوی بین‌المللی بروند.»

مجلهٔ تایم در ماه اوت تلاش دکاتالونی را که می‌کوشید به‌منظور جلب جهانگردان چهرهٔ واقعی هائیتی را با ماسکی از شادی و بختیاری

12. Antoine Piquion
13. Edward G. Burks
14. Rumba Club

بپوشاند نقش برآب کرد. این مجله ضمن تشریح وضع در هائیتی گفته بود که بعضی از مادران گرسنهٔ روستایی فرزندان نوزاد خودرا به‌چهل سنت می‌فروشند. دکاتالونی که این بیان را موهن دانسته بود، این گزارش تایم را طی نامه‌ای «افسانه‌پردازی» خواند. مجلهٔ‌تایم عین‌نامهٔ دکاتالونی و در زیر آن نامهٔ دیگری از یکی از اعضای گروه جوانان باتیستی که به‌هائیتی رفته بود، چاپ کرد.

در این نامه گفته شده بود: «من شرایط رقت‌انگیزی را که شما وصف کرده بودید تصدیق می‌کنم...»

مقالهٔ دیگری به قلم لویی اوشیتل[15] خبرنگار آسوشیتدپرس منتشر شد که از له‌کای[16] دیدن کرده و گزارش داده بود که هزاران نفر توفان‌زده، از گرسنگی در حال نزعند. توفانهای فلورا[17] وکلئو[18] که در دو سال پیش قسمت اعظم گیاهان ناحیهٔ کارائیب را نابود کرده بود، یکی از علل این قحطی بود.

اوشیتل در سوم سپتامبر نوشت: «سازمان CARE پیشنهاد کرد معادل دو میلیون دلار مواد غذایی بطور رایگان در اختیار دولت‌هائیتی بگذارد که بین قحطی‌زدگان توزیع شود. و از دولت پرزیدنت فرانسوا دووالیه خواست که پول لازم برای حمل این مواد غذایی را به هائیتی تقبل کند، اما این تقاضا رد شد. هزینهٔ حمل و نقل مزبور بین ده‌هزار تا بیست هزار دلار می‌شد.»

دکاتالونی از اینکه می‌دید چهرهٔ جدید رئیس جمهور به وضع بدی زشت و نفرت‌بار تصویر شده است، بلافاصله شکوائیه‌ای به روزنامهٔ میامی هرالد فرستاد. او در این نامه نوشته بود که مقالهٔ اوشیتل را «باحیرت» خوانده‌است و سراسرآن‌را انکار می‌کند. اما اوشیتل و سازمان CARE و آسوشیتدپرس، محتوای مقاله را دوباره تأیید کردند. دووالیه در پنجم سپتامبر دستور داد که سه کامیون مواد غذایی به مناطق ویران شده ارسال گردد، فقط سه کامیون!

چون وضع اقتصادی هائیتی همچنان رو به وخامت می‌رفت، دعوت آشتی‌طلبانهٔ دووالیه شدت بیشتری‌گرفت. طرحی‌که او می‌خواست به کمك آن دووالیریسم را نجات دهد در سخنرانی روز استقلال ۱۹۶۶

15. Louis Uchitelle
16. Les Cayes
17. Flora
18. Cléo

به وضوح بیشتری بیان شد. دووالیه گفت:

«وقت آن است که به مرحلهٔ خونین انقلاب دووالیه پایان داد.» و آغاز مرحلهٔ همکاری «داخلی و بین‌المللی» را برای مقابله با مسایل دشوار اقتصادی خواستار شد. او گفت که مملکت دیگر نباید بارسنگین «انفجار بی‌اعتمادی و عدم تفاهم و ترس و وحشت» را تحمل کند..

«من دعوت میهن‌پرستانهٔ خود را به آشتی، موافقت، همکاری و پیشباز جسورانه از نبرد، برای ساختن هائیتی جدید، برای همهٔ مردم هائیتی تکرار می‌کنم.»

دووالیه به منظور اجرای برنامهٔ روابط عمومیش در ۱۹۶۶ اندکی از فشار خود برمردم کاست. خبرنگاران به او دسترسی بیشتر یافتند و او عدهٔ قابل توجهی از آنها را به حضور پذیرفت. پیام او چندان تغییر نمی‌کرد. به همهٔ آنها می‌گفت که هائیتی خواهان آرامش و تفاهم، و پایان آشوب است. زمانی که خبرنگاران که پاره‌ای بیگانه و برخی از کشورهای ناحیهٔ دریای کارائیب بودند کوشیدند که تصویر کشوری غیرمتعادل را، به‌صورتی متعادل جلوه‌دهند. برای نخستین‌بار طی سالها واقعیات نظام دیکتاتوری دووالیه به صورتی نرمتر ظاهر گردید. رابرت‌استابروک[۱۹] خبرنگار واشینگتن پست در ماه ژانویه دو مقاله با عنوانهای «دووالیه، شیطان است یا مسیحا؟» و «هائیتی جلوهٔ دوزخی بهشت» نوشت. در این مقاله‌ها نوشته بود:

«برحسب آنکه چه کسی از دووالیه با شما صحبت می‌کند، دووالیه شیطان‌مجسم یا رسولی در ردیف مسیحا جلوه می‌کند. گروهی اورا دیکتاتوری چون هیتلر می‌دانند بااین تفاوت که دستگاهش بشدت فاسد است... پاره‌ای دیگر او را منجی خلق هائیتی می‌شمارند.

تعداد پاسداران مسلحی که باید از کاخ رئیس جمهور از کنار آنها عبور کرد، به‌مراتب بیش از نگهبانان کرملین در زمان استالین است. این کاخ چنانست که گویی در خوابگاهها نیز تانك خفته است... دیگر تونتون‌ماکوتها «پاسدار کاخ» تلقی می‌شوند. آنها که حدشان در حقیقت حد تبهکاران هفت‌تیربند است، تا پایهٔ مأموران‌پلیس امریکا FBI ارتقاء مقام یافته‌اند. هرچندکه تپانچه‌کشی در این کشور امری پنهانی نیست...»

19. Robert H. Estabrook

دووالیه ضمن مرور وقایع سالهای حکومت خود، به جرج ناتانسون[20] خبرنگار تایمزلوس‌انجلس‌گفت: «من درزمینهٔ قانونگزاری اجتماعی، تقریباً هرچه کردنی بوده است کرده‌ام. قوانین اجتماعی من در تمام نیمکرهٔ غربی پیشرفته‌ترین قوانین است.» به ناتانسون گفته شد که برنامهٔ اجتماعی، معروف به قانون فرانسوا دووالیه، ضمن حقوق دیگر حداقل دستمزد یك دلار در روز را، برای همه تأمین کرده است. طبق ارقامی که در همان زمان بانك توسعهٔ کشورهای امریکائی جمع‌آوری کرده بود درآمد سرانهٔ متوسط هائیتی هفتادو پنج دلار در سال بود.

رابرت برلز[21] خبرنگار سیار آسوشیتدپرس راجع به تلفنی که ضمن مصاحبه روی میز دووالیه بود چنین می‌گوید: تلفنی از عاج و طلا بود از نوع فرانسوی گهواره‌ای، بی‌آنکه شماره‌ای روی نمره‌گیر آن باشد. روی نمره‌گیر فقط نوشته شده بود «دوك» ضمن‌صحبت، تلفن زنگ زد.

دووالیه پرسید: «با چه کسی کار دارید؟ نه اینجا پلیس نیست. من رئیس جمهورم. (مکث) بله. متشکرم، خداحافظ.» آنگاه رو به برلز کرد و توضیح داد: «از این قبیل تلفنها بسیار به من می‌شود.» روزی سربازی به اشتباه شمارهٔ مرا گرفت. و مدتی دراز راجع به مشکلات او، با هم صحبت کردیم.

عکس‌العمل برلز چنین بود: «اینکه تلفن اصلا زنگ زد، خود خبر مهمی است. سیستم تلفنی پورت‌اوپرنس، مانند تقریباً هرچیز دیگر این کشور فقیر و زیبا، بسیار خراب است و برقرار شدن رضایتبخش ارتباطی تلفنی تقریباً شبیه بردن بلیت بخت‌آزمایی است.»

برلز از دووالیه پرسید که آیا ادعای مهاجران مبنی براینکه او کلیهٔ زندانیان سیاسی خود را کشته است حقیقت دارد؟ دووالیه جواب داد که: «نه، همهٔ آنها به خارج از کشور مسافرت کرده‌اند. به لیبریا رفتند و به ایالات متحد امریکا و به کانادا. بعضی از آنها هم دربرزیل در محلی به نام جزیرهٔ گلها بسر می‌برند.» و سپس داستان مکرر هیچ زندانی سیاسی در هائیتی نیست ــ را برای او تکرار کرد.

برلز خاطر نشان ساخت که سرنوشت صدها زندانی سیاسی که طی‌بحرانهای ۱۹۶۰، ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ بازداشت شده‌اند برای‌خانواده‌ها

20. George Natanson
21. Robert Berrellez

و بستگانشان که در خارج از مملکت بسر می‌برند، سخت نگران‌کننده است و اشاره کرد به اینکه به کمیسیون حقوق بشر سازمان کشورهای امریکایی اجازه داده نشده است که برای انجام تحقیقات به هائیتی بیایند. دووالیه به رسم فرانسویان شانه‌هایش را بالا انداخت و با لبخند مرموزی برای مصاحبه از او تشکر کرد.

در جریان اجرای سیاست نرمی و آشتی‌جویی، بحران جدیدی ایجاد شد. این بحران ظاهراً از سوءظنی ناشی شده بود که با کینهٔ عمیق و حسادتهای اداری که با شالودهٔ نظام دووالیریستی پیوندنزدیك داشت همراه بود.

توطئه‌ای ضد دووالیریستی در ایالات متحد امریکا توسط هانری ویگزامار[22] چیده می‌شد و این ویگزامار از مهاجران هائیتی بود که به قصد جانشین دووالیه شدن از افریقا آمده و با کمك مهاجر کوبایی رولاندو ماسفرر[23] شروع بکار کرده بود. توطئه آنها باندك تفاوتی از نوع توطئه‌های سنتی بود، به این معنی که مهاجران کوبایی به مهاجران هائیتی در برانداختن دووالیه کمك می‌کردند به شرط اینکه پس از پیروزی به آنها اجازهٔ برقرار کردن پایگاه نظامی در خاك هائیتی داده شود.

جریان ماوقع مورد تفسیرهای فراوان قرار گرفت اما داستانی که بیش از همه شایع شده بود این بودکه دووالیه وقتی شنید ویگزامار دست به وارد کردن افراد و تجهیزات جنگی از مرزهای شمالی هائیتی کرده است به نیروهای خود در کاپ هایی‌تین فرمان آماده‌باش داد.

ریمون ژوزف در برنامهٔ رادیویی «ائتلاف مردم هائیتی»، فرمان دووالیه را به دستیاران شمالیش چنین نقل کرد: «کلیهٔ مسافران هایی‌تیایی را که از ناساو[24] می‌آیند نابود کنید.» حدود شش نفر از مردم هائیتی که با کشتی کوچکی به‌نام مارچ از ناساو بازمی‌گشتند به محض ورود به کاپ هایی‌تین به دست تونتون ماکوتها کشته شدند.

دو واقعهٔ دیگر در فاصلهٔ چند روز که ارتباطی هم با هم نداشت، آشوب را تشدید کرد. در کاپ‌هایی‌تین حریقی رخ داد که دو دسته خانه را دربر می‌گرفت. علت آن ظاهراً اتصالی سیم برق بود. شایع شد که آتش‌سوزی به دست شورشیان یا توسط قوای دولتی که

22. Henri Vixamar
23. Rolando Masferrer
24. Nassau

می‌کوشیده‌اند شورشیان را دود بدهند و دستگیر کنند، رخ داده است.

از این گذشته چند بار در محوطهٔ کاخ تیراندازی شد که حقیقت آن در تاریکی ابهام باقی ماند، زیرا دووالیه اصرار داشت تصویر جدیدی که می‌خواست به زور تبلیغات از خود بوجود آورد، با انتشار حقیقت این خونریزیها، سیاه نشود. پس از اینکه شایعات از غربال سانسور گذشت سرانجام اعلام شد که هشت نفر از نگهبانان رئیس جمهور، از جمله یك گروهبان که در چیدن توطئه‌ای شرکت داشته یا به این کار مظنون بوده است، دستگیر شده‌اند. توطئه به منظور سرقت اسلحه از کاخ بوده است. اما ممکن است که سرقت به منظور فروش اسلحه بوده، چون پرداخت حقوق ماهانهٔ کارمندان دولت به تعویق افتاده بود، زیرا پولی در خزانه نبود. هشت نفر دستگیر شده بلافاصله مورد بازجویی قرار گرفتند و اعدام گردیدند. در تعقیب این امر عده‌ای از افسران ارتش از پورت‌اوپرنس به نقاط دیگر منتقل شدند و شایع شد که افسران دیگری نیز اعدام گردیده‌اند.

وقتی خبر این وقایع به اشکال مختلف از هائیتی به خارج درز کرد شایع شد که دووالیه در چنان مشکلاتی گرفتار است که در هرلحظه ممکن است حکومتش سقوط کند. بیشتر این اخبار بسیار دیر، یعنی پس از پایان یافتن وقایعی که آنها را بوجود آورده بود، به خارج می‌رسید.

معهذا مسلم آن بود که دولت امریکا این شایعات را جدی تلقی می‌کند. ریچارد رستون[25] خبرنگار لوس‌انجلس تایمز از واشینگتن خبر داد که: «دولت امریکا طی شش هفتهٔ گذشته مشغول تهیهٔ طرحهایی اضطراری است که در صورت سقوط احتمالی و شاید ناگهانی رژیم دیکتاتوری پرزیدنت دووالیه، آماده باشند... وقایعی که به‌تازگی در هائیتی روی داده حاکی از آن است که دووالیه اینك در داخل‌کشور با چنان فشارهایی روبروست که از سال ۱۹۶۳، یعنی سال مشکلات سیاسی فوق‌العادهٔ او، تا به‌حال بیسابقه بوده است.» رستون از آشوب در میان ارتشیان و دستگیریها و اعدامها و فساد تا حد رسوایی خبر می‌داد.

کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان در ماه مارس بولتن دیگری‌منتشر کرد و ضمن آن «بی‌اعتنایی آشکار دولت هائیتی را به ابتدایی‌ترین

25. Richard Reston

مفاهیم دموکراسی» محکوم‌کرد. بعلاوه دووالیه از اینکه دولت انگلستان این هنگام را، برای فراخواندن‌سفیر و تعطیل سفارتخانهٔ خود،انتخاب کرده بود، سخت غضبناك بنظر می‌رسید. دولت انگلیس اظهار کرده بود که این اقدام به علل اقتصادی انجام شده است و هیأت نمایندگیش در جامایکا، حمایت ازمنافع‌آن دولت را درهائیتی بعهده خواهدگرفت.

اما از این گذشته دولت انگلیس بروشنی فهماند که حمایت‌از منافع اتباعش را در برابر دولت دووالیه سخت دشوار می‌بیند.

جامعهٔ مطبوعات‌کشورهای امریکایی‌که‌در کاراکاس جلسه تشکیل داده بود، با گزارش خود درخصوص آزادی مطبوعات در نیمکرهٔ غربی، ضربهٔ دیگری بروجههٔ دووالیه زد. در این گزارش گفته شده بود: «هائیتی چنان در منجلاب دیکتاتوری دووالیه فرورفته است که می‌توان گفت هرگونه ارتباط با سایر کشورهای نیمکرهٔ غربی را از دست داده است و هیچگونه بارقهٔ امیدی مشهود نیست که در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، مطبوعاتی آزاد در آنجا برقرار گردد یا حقوق اساسی انسانی محترم داشته شود.»

پاپادك باز به کار وصله‌کاری و اصلاح وجههٔ خود پرداخت. اعلام کرد که امپراتور هیلاسلاسی ضمن سفری به منطقهٔ کارائیب از هائیتی دیدن خواهدکرد. دیداررئیس حکومتی‌از هائیتی، واقعه‌ای بس نادر بود. اما دووالیه خبر دیگری را اعلام کرد که بیشتر باعث تعجب شد. دولت آرژانتین کلیه رؤسای جمهور نیمکرهٔ غربی را برای شرکت در مراسم جشن روز استقلال خود در ژوئیه دعوت کرد و دووالیه اعلام کرد که به آنجا خواهد رفت. این‌خبر موجب شد، موج‌تازه‌ای ازمباحثات در میان مهاجران هائی‌تیایی بوجود آید. آنها معتقد بودند که اگر دووالیه مملکت را ترك کند دیگر هرگز به‌آن باز نخواهد گشت و پیش‌بینی می‌کردند که حتی قبل از آنکه هواپیمای او از فرودگاه‌حرکت کند دووالیریستها جای او را پر خواهند کرد.

مقدمات ورود امپراتور هیلاسلاسی با سنجیدگی و دقت بسیار مهیا می‌شد. در پتیون‌ویل محلی برای اقامت او تهیه شد وخیابانهای مسیر امپراتور اسفالت گردید. کاخ رئیس‌جمهور تمیز و آراسته و دیوارهای خیابانی که به این مناسبت هیلاسلاسی نامگذاری‌شد، با گشاده‌دستی سفید گردید. مقادیر بسیاری پرچم از جمله ده‌هزار پرچم کوچك به تکمیل حالت جشن شهر کمك کرد.

اما تصمیم امپراتور هیلاسلاسی به انصراف از گذراندن شب در

هائیتی موجب دلسردی فراوان گردید. اما دووالیه تمام تلاش خود را برهمین دوازده ساعت متمرکز کرد. او اصرار داشت که فقط از اتومبیلهای سیاه آخرین مدل برای سواری همراهان امپراتور استفاده شود و چون دولت بقدر کافی از این اتومبیلها در اختیار نداشت از شخصیتهای مقیم هائیتی که اتومبیلهای مورد نظر را داشتند، قرض کرد.

ورود امپراتور به فرودگاه طی مراسمی صورت گرفت و دووالیه و همسر و فرزندانش ــ در میان حصاری از تونتون ماکوتهای مسلح ــ با لباس رسمی در آن شرکت کردند. پاپادك کلاه سیلندری برسر و فراك به‌تن داشت. امپراتور با لباس نظامی آمده بود. طرفین نطقهایی ایراد کردند و دووالیه کلید شهر را به میهمان خود داد و اظهارداشت:

«حضور مقدس‌شما تشویقی است‌برای مردم‌و دولت هائیتی وخود من تاچشمان خود را همچنان بر تارك کوههایی‌که مقصود ماست‌والبته صعب‌الوصول است، بدوزیم و راهبرما در این راه ایمانی است که ما را گویی به نیروی برق بحرکت می‌آورد و روح پهلوانی درما القا می‌کند و ضامن پیروزی ماست.»

امپراتور اظهار داشت که جهان آمیزه‌ای است از سعادت وخسران و به‌این دلیل برهرکس واجب است که همه‌جا دوستانی داشته باشد. آن‌دو ناهار را بطور خصوصی صرف کردند و نشانهایی به یکدیگر دادند و درخصوص صلح‌وهمکاری بین‌المللی صحبت‌کردند وامپراتور پیش از آنکه همان‌شب هائیتی را ترك کند در ضیافتی رسمی که در کاخ ترتیب داده شده بود، شرکت کرد.

آن روز برای هائیتی روز بزرگی بود، و دووالیه مراسم آن‌روز را بطور شایسته‌ای ادامه داد و درهای‌کاخ را به‌روی خبرنگاران‌خارجی باز کرد. او موضوع توطئه‌های داخلی علیه خودرا باتمسخر وتحقیر پاسخ داد و تصمیم خود را دائر بردیدار از آرژانتین دوباره تأییدکرد.

سپس مهاجران هائیتی را دعوت کرد که به کشور خود بازگردند و در «تلاش نوسازی هائیتی شرکت کنند و گذشته را از یاد ببرند و این برای‌هر هایی‌تیایی وطن‌پرستی وظیفه‌ای حیاتی است.»اوگفت:«به میهن خود بازگردید وبا رئیس‌جمهور و هیأت‌وزیران وهرسرمایه‌گذار خارجی که هائیتی برای عمران خود به‌کمکش نیازمند است همکاری کنید.»

«همه می‌توانند به میهن خود بازگردند. زیرا که فرزندان

هائیتی هستند. خاك هائیتی به همهٔ هاییتیاییها تعلق دارد.» دووالیه گفت که به آنها اجازه داده خواهد شد که احزاب مخالف دولت تشکیل دهند. «احزاب اقلیت از لوازم هر حکومت دموکراسی است.»

رادیوی ائتلاف هائیتی که ناشر احساسات بیشتر مهاجران هاییتیایی بود ضمن برنامه‌های روزانه خود جواب داد:

«مسلم است‌که قصد دووالیه از این‌شعارهای دموکراتیك، فریب‌دادن مردم است. مقصود اصلی او پول وهر نوع‌کمك دیگر به‌هرصورت از دولت امریکا و سازمانهای کمك‌دهندهٔ دیگر است تا بتواند چنگال آهنین خود را برمردمی که نشان مقاومت از خود ظاهر می‌سازند، همچنان بفشارد. هرنوع کمکی به «رئیس‌جمهور مادام‌العمر» از طرف هر «حکومت دموکراسی» به‌هرصورت و به‌هرعنوان بمنزلهٔ توهینی به نیمکرهٔ غربی است...»

این گفتار، و بطور کلی هر اظهارنظر دیگر مهاجران البته بیجواب ماند.

دووالیه اجازه دادکه دربرنامهٔ «روبه‌ملت» CBS[۲۶] با او مصاحبه شود. و این‌مصاحبه‌ای پرمعنی‌بود. اظهارات اوحاوی‌دغلگوئیها ویاوه‌سرائیهایی بود که برحسب عوض‌شدن فکرش شکل می‌گرفت: «دکترین من این است که ما در هائیتی حکومت دموکراسی داریم. دموکراسی هاییتیایی. پاپادك... دیکتاتور نیست. او یك دموکرات است. ملت او در هائیتی او را دموکرات می‌دانند، زیرا او رهبر ملت است.»

وقتی از او سؤال شد که چرا نیروی پلیس در هائیتی تا به این حد نیرومند است او توضیح داد که طی دوران حکومت او هفت‌بار به هائیتی حمله شده است. یکی از خبرنگاران از او پرسید چرا او باید برای حفظ قلمرو ملی به‌زندانی کردن و اعدام مردم دست بزند، دووالیه با انگلیسی ناقص اما جسورانه‌اش جواب داد: «هیچکس درزندان نبوده و اعدام نشده است، فهمیدید؟»

او گفت به ریاست جمهوری مادام‌العمر هائیتی برگزیده شده است. زیرا که ارادهٔ آهنین مردم هائیتی این‌طور خواسته است. مردم هائیتی مسئولند. زیرا آنها مرا می‌خواهند. زیرا همانطور که گفتم «من فقط رئیس‌جمهور هائیتی نیستم من رهبر ملت هائیتی هستم.»

یکی از خبرنگاران CBS از دووالیه پرسید که آیا خیال می‌کند تنها کسی است که می‌تواند رئیس‌جمهور هائیتی باشد. دووالیه جواب

26. Columbia Broadcaoting System

داد: «بله روی این نکته چندبار تأکید می‌کنم.»

سؤال یکی از خبرنگاران به‌گفتگوی جالبی انجامید. او پرسید که چرا مأموران سانسور مقاله‌ای را که در خصوص هائیتی در نیویورک‌ـ تایمز درج شده است، قبل از توزیع قیچی کرده‌اند. دووالیه بازیگری خود را شروع‌کرد که: «چطور؟... نه! روزنامهٔ شمارا؟ شمادیدید که بریده شده‌بود؟ همهٔ مردم هائیتی نیویورک تایمز را می‌خوانند...زیرا که محبوب‌ترین نشریه در هائیتی است.» خبرنگار گفت: «شاید شما نمی‌فهمید.» دووالیه به اختصار گفت: «من خیلی خوب مـی‌فهمم... مقالهٔ شما را بریده‌اند؟ همینطور، با قیچی؟ کجا؟ از این شماره؟ نه‌نه، در هائیتی همه‌کس روزنامه‌اش را دریافت می‌کند.» خبرنگاران سعی کردند که دراین میان سؤالهائی بکنند اما چندان موفقیتی‌کسب‌نکردند دووالیه به آنها گفت که مسئلهٔ‌کمك امریکا «در جریان است.»

وقتی که در خصوص وودو از او سؤال شد او بطور خلاصه‌گفت: «شما حرف مرا نمی‌فهمید. من یك محققم.»

اما شاید بهترین نمونهٔ مصاحبه با پاپادك آن است که وصفش به قلم میلان ج. کوبیك[27] در شمارهٔ ۲۶ ژوئن نیوزویك درج‌شد، واینك قسمتی از مقالهٔ کوبیك:

> وقتی از یکـی از آجـودانهـای رئیس جمهـور در خصوص گزارشهایی سؤال کردم که بنابر آنهـا دهقانان کـه نـود درصـد جمعیت ۴/۷ میلیونی هائیتی را تشکیل می‌دهند، از بدی تغذیه رنج می‌کشند او با تعجبی دیرباورانه گفت: «آیا می‌دانیدمردم هائیتی‌سالی چند انبه می‌خورند؟» و بعد حساب کـرد و فی‌البداهه آمـاری تحویل داد: «چهارمیلیون.»

داستان‌نویس انگلیسی گراهام‌گرین هائیتی و مهاجران آن را در کشور همسایه جمهوری دومی‌نیکن، صحنهٔ راستین داستانی تحت عنوان «کمدین‌ها[28]» قرار داده است و عبارت است از جنبه‌های غم‌انگیز و مضحك داستان هائیتی و صورتکهای خندان و گریان و نیز داستان مردمی است که این صورتکها را بر چهره دارند. گرین در مقدمهٔ این کتـاب توضیح داده است: «داستان فقر در هـائیتی ونیز خصوصیات

27. Milan J. Kubic
28. The Comedians

حکومت دکتر دووالیه داستانی ساختگی نیست و حتی نیازی نبوده است که به‌منظور ایجاد اثر دراماتیك چهرهٔ حکومت دووالیه را سیاه‌تر از آنچه هست بنمایم. پدیدآوردن چیزی سیاه‌تر از این شب‌سیاه، ممکن نیست.»

۱۹ وودو سلاح اوست

حتی اگر پاپادك مـی‌توانست برحـرص خود و پیروان خود لگام بزند، وسیله و پول لازم را برای انجام کارهـای اجتماعـی و برنامه‌های آبروسازی که اغلب در نیمکـرهٔ غربی برای مجاب‌کردن حکومتهای دیکتاتوری بکار می‌رود، در اختیار نداشت. اما این پزشك بیمقدار هموطنان خود را می‌شناخت و آنها را وادار می‌کرد کـه به‌آئین سیاه سالاری و حیثیت روشنفکرانه و درجهٔ دکتری او احترام بگذارند و احترامشان را در رفتار خودنشان دهند. اما او وسیلهٔ دیگری نیز در اختیار داشت که از آن برای افزودن برهیبت خود خاصه میان طبقات پائین اجتماعی بهره‌برداری می‌کرد و آن «وودو» بود.

پاپادك می‌توانست هرگاه که اقتضاکند خود را در پوششی از حالتی آنجهانی بپوشاند. صورت نرم وگردش، در لباس سیاهرنگی که مورد علاقهٔ خاصش بود، درخششی مخصوص داشت. حـرکاتش سخت آهسته و گفتارش همچون نجوا بود. با پلکهای فروافتاده و نیم‌لبخند استوارش که سیمایش را اندکی مبهوت جلوه می‌داد، مدتهای دراز برجا می‌ماند و حرکتی نمی‌کرد و مردم هائیتی که هر آنچه را غیر عادی است پذیرایند، متحیر و وحشتـزده می‌ماندند. این مرد بظاهر همچون مرگ آرام بود.

اولین بار که چهرهٔ کوچك و محزون او را دیدند، بلافاصله رابطه‌ای برقرار کردند: او را به پاپاگده نیمبو[1] شبیه دانستند که

1. Papa Guédé Nimbo

ازخانوادهٔ گده‌لوآ[2]ی نیرومند است‌که‌اعضای آن‌فرمانروایان‌گورستانند. به‌مرور زمان این شباهت به قرابت مبدل شد.

کتاب کوچکی که او در ۱۹۴۴ باهمکاری لوریمه‌دنی تحت‌عنوان «تحول تدریجی وودو» نوشت، برایش شهرت تخصص در ایـن آئین را به‌ارمغان‌آورد و زمانی‌که زمام قدرت را بدست گرفت، روابط نزدیکش با فولکلور وودو در اذهان مردم اهمیت بسیار کسب کرد. يك‌بار طی‌مبارزات انتخاباتی، وقتی‌مسئلهٔ وودو مطرح‌شد به‌خبرنگاران گفت:

هر کشور فولکلوری خاص خود دارد که جزیی از میراث ملی آن کشور است. انگلستان، ژاپن و اروپای مرکزی نیز از ایـن قاعده بر کنار نیستند. «گریك» مضمونهای موسیقی خود را از فرهنگ عامهٔ مردم نروژ اقتباس کرده است، ما نیز باید به‌فولکلور خود اهمیت بدهیم تا روشنفکران هائیتی بتوانند از این ثروت بزرگ در ادبیات ملی بهره‌برداری کنند. زیباترین تظاهر این فولکلور مذهب بومی ماست. ما این مذهب را بررسی کرده‌ایم تا خوراکی‌برای نویسندگان خود تهیه‌کنیم. يك جنبه از وودو هست که مانند جلوهٔ بدوی سایر مذاهب مبتذل است. من موفق شده‌ام که فرهنگ ذهنی و مادی دهقانان را مطالعه‌کنم. من کاندیدایی هستم کـه مـی‌خواهم دهقان هائیتی را از خرافه‌پرستیهای اجدادش نجات بخشم.

چند سال پس از جلوس براریکهٔ قدرت، همکاران سابقش که از جادوی او خـلاص شده بودند، صحبت از مراسم عجیبی می‌کردند که در «سالن زرد» کاخ انجام می‌گیرد. آنها ادعا می‌کردند که دووالیه به‌روده و احشاء بز خیره می‌شود تا برای حل معضلات کشور راهی بیابد، یا با کلاه سیلندر در وان حمام می‌نشیند تا خدایان راهنمائیش کنند. و سالی يك شب را برقبر دسالین میخوابد و مدعی است‌که با اودر ارتباطی روحانی است. در کاخ شایع بود که همسر یکی از رؤسای ستاد ارتش او و نیز دختر خودش ماری‌دنیز[3] واسطـه‌های او هستند.

2. Guédé Loa
3. Marie Denise

شرکت دووالیه در مراسم عجیب وودو دیگر در مظان تردید نیست. فقط درجه و میزان شدت این عملیات توسط او مورد بحث است. طرفداران زیرك دووالیه تأیید می‌کردند که پاپادك نابغه‌ای‌است و در زمینه‌های بسیار، بویژه فولکلور کشورش متخصص است و سیاستمداری تواناست و از این دانش خود بهره می‌گیرد. از سوی دیگر طرفداران قدیمی دووالیه معتقدند که پاپادك دستخوش این وهم بود که با خدایان وودو در ارتباط است و خیال می‌کرد که می‌توانست به جهان آنها نفوذ کند. او هونگان[4]ها (کاهنان وودو) و بوکور[5]ها (جادوگران) را به‌کمك می‌خواند تا به‌درون آینده نگاه کنند و او خود شیوه‌های خاصی برای پیشگویی ابداع کرده بود. آنها معتقدند که او از وودو به جادوی سیاه رسیده بود و آن مراسمی است که می‌گویند انسان به‌کمك آن می‌تواند سلامت خود و تباهی دشمن را موجب شود. هونگانهای معروف جادوی سیاه را طرد می‌کنند زیرا معتقدند که انسان برای دست یافتن به رموز آن باید با ارواح خبیث در ارتباط آید و این ارواح سرانجام باعث تباهی خود انسان می‌شوند.

ضمن مبارزات انتخاباتی ۱۹۵۷ دووالیه تعدادی هونگانها و بوکورها را به‌دور خود گرد آورده بود. حال آنکه تعداد دیگری از آنها از پرزیدنت پل‌ماگلوار و لویی‌دژوا حمایت می‌کردند و باز عده‌ای دیگر بخصوص آنها که اهل پورت‌اوپرنس بودند دانیل‌فین‌یوله را مورد حمایت خود قرار می‌دادند.

وقتی دووالیه رئیس جمهور شد زاشاری‌دلوا را که جادوگری اهل گونائیو بود و شهرتی سیاه داشت، به ریاست کل نیروهای نظامی ذخیرهٔ خود گمارد. زاشاری بوق‌آژیری در اتومبیل بزرگ و سیاه خود نصب کرد و طی بازدیدهای رسمیش از مناطق روستایی، گروههای محلی با نواختن سرود ویژهٔ ریاست جمهور که معمولا خاص رئیس مملکت بود، از او استقبال می‌کردند. دووالیه با گماردن یك کاهن وودویی در سمت نمایندهٔ شخصی خود، هالهٔ پیشوای عالیقدر لژیونهای وودویی را برای خود کسب کرد.

هر هومفر[6] یا معبد وودویی واحدی مستقل است. هونگان و بوکور هر یك به کار خود سرگرمند و اغلب تغییرات و اصلاحاتی

4. Houngan
5. Bocor
6. Houmfort

شخصی را در مراسم و مناسك آئین خود روا می‌دارند. کاهن وودو دستورالعملهای خود را از لوآها می‌گیرد که بنا به‌آئین وودو خدایان و شیاطین و ارواح هستند.

دووالیه از همان آغاز کار تصمیم گرفت کـه هزاران کاهن وودویی را از دورافتاده‌ترین دهکده‌ها از بومباردوپولیس[7] تا آنس‌دنو[8] با خود همراه سازد تا او را پیشوای عالی خود بدانند.

هایی‌تیایی با هوشی استخدام کرد که تنها وظیفه‌اش ترتیب‌دادن دیدار کاهنان و بوکورهای معروف نقاط دورافتادهٔ کشور از کاخ رئیس جمهور بود. هیچ رئیس جمهور دیگری تا کنون به خود زحمت دست یافتن به این گروه متنفذ را نداده بود.

در ۱۹۶۲ یکی از این دیدارها که به‌قصد ترغیب و تحبیب جادوگری ترتیب داده شده بود به وضع بدی پایان یافت. جادوگر پیر که اهل آکن[9] واقع در جنوب غربی هائیتی بـود از دیدن آنهمـه سربازان مسلح و نیروهای ذخیره که در تالارهای کاخ بودند، چنان وحشت کرد کـه ناگهان به اسهال شدیدی دچار گردید. البته هرگز به‌حضور پاپادك بارنیافت و به‌عوض مورد معالجه قرار گرفت وبا یك شلوار نو روانهٔ محل زندگی خود گردید.

اثر این گونه دیدارها فقط برجادوگران نیست بلکه برافراد ناحیهٔ آنها نیز گسترش می‌یابد اهالی روستانشین هائیتی همیشه وضع زندگی خود را بدیهی دانسته و جز مشقت انتظاری از آن نداشته‌اند. آنها کشیش سفیدپوست کاتولیك راکه «مون پر[10]» می‌نامند، می‌پذیرند، اما احترام و تجلیل خود را برای همسنگ وودویی او ذخیره می‌دارند. دووالیه توانسته است احترام به‌خود را برفراز این احترام قرار دهد. هونگانها و بوکورها از او می‌ترسند. آنها گله‌وار، او را جادوگر اعظم می‌دانند.

بعید نیست که دووالیه خود منشأ اشاعهٔ شایعات مربوط به‌اعمال عجیبی بوده باشد که در صحنهٔ تصلیبی که او بلافاصله پس از زمامدار شدن در ناحیهٔ بل‌ایر ساخت انجام می‌شود. در پورت‌اوپرنس که مرکز محبوبیت و قلعهٔ مستحکم فین‌یوله بود مردم می‌بایست کـه مرعوب

7. Bombardo Polis
8. Anse d’Hainault
9. Aquin
10. Mon Père

می‌شدند. داستانهایی در خصوص اینکه پاپادك مردم را زنده در پای صلیب عظیم بخاك می‌کند، برای ایجاد این وحشت لازم بود و چــون دشمنانش جسد پدرش را از خاك بیرون‌آوردند و صلیب را با مدفوع انسانی اندودند، افسانهٔ پاپادك مخوف بوجودآمد.

پس از آنکــه حملهٔ شورشیان بــه‌دهکــدهٔ اوآنــامینت در ۱۹۶۳ دفع‌شد، دووالیه دستورداد‌که سر سروان سابق‌زمینی، بلوشرفیلوژن را از تنش جدا کنند و در یخ بگذارند و با یك هواپیمای نیروی‌هوایی برای او به کاخ ببرند. در پورت اوپرنس شایع شد کــه پاپادك ساعتهای دراز با سر خلوت کــرده و آن را وادار کرده است کــه نقشه‌های مهاجران را برای او فاش سازد.

طی زد وخوردهای اوآنامینت فقط بردن نام زاشاری دلوا فرستادهٔ مخصوص دووالیه کافی بود که خانواده‌ها را در سکوتی لرزان فروبرد. همینکه خبر نزدیك شدن اتومبیل سیاه بــزرگ او بگوش می‌رسید همهٔ درها بسته می‌شد و دهکده را خاموشی گورستان فرا می‌گرفت.

دلوا خبر داد که مراسمی برپا می‌کند تا بردشمنانش پیروز گردد و در بعضی از مناطق شمالی هائیتی دهقانان ادعا می‌کنند که در این مراسم اطفال روستائیان قربانی می‌شده‌اند و به‌راستی بعضی از مردم که در مراسم شرکت داشتند حتی محل و زمان و تعداد قربانیان و آنچه را لوآ به دلوا گفته بود بدقت می‌دانند.

وقتی که دووالیه از بحرانهای بین‌المللی، بــلاهای طبیعی و توفانها و حمله‌های قلبی و انفجارها و سوءقصدها سالم بدر آمد و کلیسا و ارتش هر دو را بــه صورت دست‌نشانده‌های خــود درآورد و از این گذشته نفوذ سفارت امریکا را برانداخت، عجیب نیست که توانسته باشد به اطرافیان خود بقبولاند که برگزیدهٔ سرنوشت و خدایان و تاریخ است. او خود زمانی گفته بود که «فقط خــدایان می‌توانند قدرت را از من باز بستانند.»

با اینهمه بحث است بر سر اینکه آیا پس از پاپادك، آئین وودو اهمیت و آبروی سابق خود را حفظ خواهد کرد، زیرا او بسیاری از جــادوگران را عملا بــه صورت مهره‌های کــوچك و بیمقدار خــود درآورده و هومفورهایی را که حاضر به‌اطاعت نبودند تعطیل‌کرده بود. موبدان وودو نیز مانند کلیهٔ بازرگانان و صاحبان حرف هــائیتی مجبور به‌پرداخت مالیاتها و عوارض سنگین بودند. در ۱۹۶۰ دووالیه

بر میزان عوارضی کـه به مـراسم وودو تعلق می‌گـرفت افـزود. بطوری که بسیاری از معابـد پورت اوپرنس در عید پاك از برقراری مناسك سنتی گدهٔ[11] خود عاجز ماندند. سالی که دووالیه بر سر کار آمد ایادی او دیوارهای وزارت مالیهٔ سابق را با این شعار پر کردند: «انسان حرف می‌زند و عمل نمی‌کند. خدا عمل می‌کند و حرف نمی‌ـ زند. دووالیه خداست.»

دووالیه در ۱۹۶۳ که در همهٔ جبهه‌ها به مبارزه علیه دشمنان خود سرگرم بـود، ضمن یـك رشته سخنرانی، طرفداران خود را بـا گفتن این جمله تشویق و دلگرم می‌کرد: «آنها نمی‌توانند مرا مغلوب کنند. زیرا من خاکی نیستم.» می‌شد حس کرد که مردم طبقات پائین که به کرات شاهد این نمایشهای قدرت بودند احترام و ترس و حتی تحسین در دل دارند: فقط سیاهپوستی بزرگ، سیاهی‌که مورد حمایت خدایان است می‌تواند به چنین قدرتی دست یابد. به اعتقاد بسیاری از مردم روابط بین خدایان و دووالیه کاملا محسوس و ملموس بود. مگر نه اینکه دووالیه عضو یکی از بزرگترین کانونهای وودو بود و مگر نه اینکه یکی از والامقام‌ترین کاهنان این آئین، زاشاری دلوا، از صاحب منصبان برجستهٔ حکومت او بـود؟ انسان بـه آسانی وسوسه می‌شود که اینگونه نظرها را در حد اراجیف بداند و به کناری بنهد و فکر کند که چطور ممکن است انسانی بالغ به این سهولت تحت تأثیر قرار گیرد. اما رئیس جمهوران قدیمی این آئین را حتی در حد تفریحی بزرگ نمی‌داشتند و به این طریق قدمی در راه سبك کردن بار مردم بیچاره برنمی‌داشتند. از این گذشته پاپادك علناً به‌وفاداری و عبودیت خود به خدایان طراز دوم و لوآهای کهتر تکید می‌کرد و این کاری بود که از زمان بوکمن[12] و دسالین هیچکس نکرده بود.

البته بیشتر رئیس‌جمهوران هائیتی، پنهانی و بسیاری از آنها از راه ایمان و بعضی به منظور تأثیر بر افکار عمومی به معابد وودو می‌رفتند. اما پزشك روستایی بیمقدار اولین رئیس جمهوری بود که وودو را علناً قانونی کرد و درواقع این عمل چندان تفاوتی با اعلام این آئین به عنوان مذهب رسمی دولت، نداشت.

وودو ــ یا ودون[13] که از کلمه‌ای داهومه‌ای (داهومه در غرب

11. Guédé
12. Boukman
13. Vodun

افریقا واقع است) به معنی «شیاطین و اجنه» مشتق است ــ به منزلهٔ رابطهٔ واقعی بین قارهٔ سیاه و هائیتی است و تحت حکومت دووالیه به بالاترین درجهٔ اهمیت رسید، اهمیتی که از قرن نوزدهم سابقه نداشته است. هیچ چیز بغیر از نیروی پلیس روستائی (که نمایندهٔ دولت است) و کلیسای کاتولیك، مانند این آئین به صورت سازمان دار به قلب روستای هائیتی نفوذ نکرده است.

وودو خون روحانی هائیتی و عکس‌العملی شورش‌آسا علیه آئین کاتولیك فرانسوی است که با معتقدات افریقایی که توسط بردگان سیاه وارد شده بود، سر رقابت داشت. روپوشی مذهبی است که گویی به قامت انسان هایی‌تیایی دوخته شده است و با زندگی و روح او سخت در هماهنگی است. چهارچوبه‌ای از باورهاست که کلید اسرار زندگی و مرگند. مجموعه‌ای از آداب و مناسك است برای سپاس و تسلی و علاج و حمایت و رخصتهایی برای اعمال اجتماعی از قبیل ازدواج و احساسی است از اتحاد و یگانگی روحانی. لذتها را نهی نمی‌کند بلکه آنها را هدایت می‌کند. پرداختن به آداب این آئین موجب رهایی و تسکینی بدوی است و دلهای گناهکار پشیمان را سبك می‌کند. نه آنکه آنها را به صورت انباری از تقصیر گناه‌آلود، سنگین دارد. این آئین به صورت اعتقادی عملی رشد کرده و زنده مانده است. اعتقادی است‌که جنبه‌های عملی زندگی‌سخت و محنت‌بار مثل تحصیل غذا و تهیهٔ پناه و ارضای شهوت و دفع مرض را تأیید می‌کند و جسورانه و با آزادمنشی با آنها روبرو می‌شود. ایمانی است متغیر و نرمی‌پذیر که دهان بدهان از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است و آداب و اعتقادات آن از معبدی به معبد دیگر و از دهکده‌ای به دهکدهٔ دیگر تغییر می‌کند.

خدا در وودو قدرتی است عادی از شخصیت: خدای کریم[۱۴] وقادر بزرگ[۱۵] نمایندهٔ تصویری مبهم از نیکی است. وودو مربوط به لوآها یا اجنه است که از طبقه‌ای پائین‌ترند و دسترسی به آنها آسانتر و وحشت از آنها کمتر است. جایگاه لوآها همانند تخیل انسان نرمی‌ـ پذیر است اما دو گروه مهم در آن‌قابل تشخیصندکه عبارتند از رادا[۱۶] و پترو[۱۷]. رادا از اصلی افریقایی است و منشأ پترو هایی‌تیایی است

14. Le Bon Dieu
15. Le Grand Haître
16. Roda
17. Petro

و از اولی خشن‌تر و خون‌آشامتر است. ضمن مراسم مربوط به پترو بود که بردهٔ جادوگر بوکمن در ۱۷۹۱ هم‌عهدان خود را به عصیان و برپاداشتن «شبی سرخ» علیه فرانسویان برانگیخت و به خون خوکی قربانی شده سوگند خوردند که «آزاد زندگی کنند یا بمیرند» لوآها ممکن است از قهرمانان‌تاریخی، دزدان‌دریایی، از هونگانها یا هر مردهٔ برجسته‌ای پدید آمده باشند. بطورکلی خدایان بزرگتر دارای نسبی افریقائیند، و خدایان کهتر کسانی هستند که در اصل خدا نبوده و به شمار خدایان درآمده‌اند. وقتی منابع و امکانات انسانی برای حل معضلات ناکافی دانسته شود با کمك آداب وودویی می‌توان از ارواح مردگان کمك گرفت و برای مشورت و راهنمائی به آنها توسل جست. از آنجا که روح مردگان ممکن است به مقام لوآیی درآید، صاحبان مردگان به هنگام دفن دقت بسیار می‌کنند تا میت به شایستگی به خاك سپرده شود تا روحش بتواند به خانوادهٔ بزرگ کیهانی بپیوندد. لوآها می‌توانند معاش مؤمنان را تأمین کنند و در عوض مؤمنان باید در خدمت آنها بکوشند و راه این کار عملی و رضایتبخش است. از آنجا که هونگانها و مامبوها (یا زنان موبد) دارای مقام مهم واسطه با دنیای دیگرند، اشخاصی سخت مقتدر به حساب می‌آیند. نفوذ آنها در شکل بخشیدن به‌Weltanschauung یا جهان بینی جامعه، عاملی مهم است.

ظواهر آئین وودو به‌مقدار بسیار از مذهب کاتولیك اقتباس شده است. محرابهای معابد وودو با باسمه‌هایی کم‌ارزش از قدیسان کلیسا تزئین می‌شود و پاره‌ای از مراسم آن شامل از برخوانی ادعیه رسل ودعای مریم مقدس است. تصویر مریم در میان مؤمنان آئین وودو نمایندهٔ الهه‌ای است‌به‌نام ارزولی‌بزرگ[18] که خدای‌حاصلخیزی و بخشایش است، که مادرانه و نیز خداوند عشق و شهوتی گستاخانه و خاموشی‌ناپذیر است. مردان برای او می‌رقصند، در پیشگاهش زانو می‌زنند و دعا می‌کنند. او را ستایش می‌کنند و بدو دل می‌بازند.

دیگر از خدایان عبارتند از پاپا ایگبا[19] که نوعی سن پی‌یر وودویی است و بردروازه‌های جهان روحانی دربان است و برمسافرتها نظارت می‌کند و درصورت‌کریستوفرقدیس‌مجسم می‌شود و آگوه‌آویو[20]

18. Grande Erzulic
19. Papa Iegba
20. Agwé Awoyo

ولاسیرن[21] که خدایان دریا هستند و لوکوآتیسو[22] که شفابخش بزرگ است و مؤمنان را علیه جادوی سیاه حمایت می‌کند ودامبالا اودو[23] یا خدای مار که در صورت پاتریك قدیس[24] مجسم است و پاپازاکا[25] خداوند زراعت و بعد قدیسانند و ملائکه و شیاطین. رورا[26] همان چهل روز عبادت قبل از پاك است و تثلیث مقدس، عبارتند از رازها، مردگان وماراسا[27] یا توأمان. آنها توأمان را صاحب قدرتی خاص می‌دانند که حتی در زمان حیات از مزایایی خاص برخوردارند. توأمان مرده اگر به‌طریقی شایسته و با ادعیه و مراسم خاصی آرام نشوند باعث زحمت خواهند شد و این قاعده‌ای است که نه‌فقط شامل توأمان خانواده خود شخص است بلکه بطورکلی شامل کلیهٔ توأمانها و کلیهٔ خانواده‌های نزدیك می‌شود.

پیروان وودو معتقدند که کلبه برای لوآها مقامی خوشایندتر از کاخ است. لوآها مدخل عقبی کلبه و نیمکتهای سخت را ترجیح می‌دهند و معاشرت با بیسوادان را خوش می‌دارند.

کلیسا به‌کرات مبارزاتی علیه آئین وودو پیش گرفته است که به‌ندرت اثری داشته است. در هائیتی مسیحیت و آیین وودو چنان بهم‌آمیخته‌اند که همچون دو همزادند و هدف مبارزه، مشخص نیست. به عنوان مثال وقتی که کلیسا اقدام به صدور Carte Rejeté یا کارت بدور انداخته کرد و این علامت سوگندی بود در ترك آئین وودو، بعضی از هونگانهای زیرك پیروان خود را تشویق کردند که از این کارتها بگیرند و تضاد نهفته دراین عمل به‌هیچ روی مانع کار آنها نبود. حتی غسل تعمید در هائیتی بیشتر از اصلی افریقایی است تا از تعلیمات مسیح.

آداب عبادت وودویی اعمالی است که از طریق آنها با لوآها رابطه برقرار می‌شود. معبد وودویی دارای یك یا دو اتاق و حیاطی جانبی است که با سقفی از کاه که برستونهایی چوبی متکی است

21. La Sirène
22. Loco Attiso
23. Dambollah Ouedo
24. Saint Patrick
25. Papa Zaca
26. Rora
27. Marassa

پوشیده شده است و در آن نیمکتها و صندلیها قرار دارد. ستون‌مرکزی که Poteau_mitan نامیده می‌شود محل ورود و خروج لـوآهاست. ایـن تیر اغلب طوری برپا و نصب می‌شود که به‌شکل ماری بنظر آید و نقوشی وودویی برآنست تا موجب رغبت لوآها بشود. امروز عکس دووالیه برصدر این تیر مرکزی، نصب شده است.

معبد دارای اتاقی داخلی است که هوم‌فور نامیده مـی‌شود و هونگان همهٔ وسایل و سمبولهای خود را در آن به‌نمایش می‌گذارد. مهمترین این سمبولها طبل است که از کنده‌هایی تشکیل شده است که درون آن را خالی کرده و پوست بز بر آن کشیده‌اند و آسون[۲۸] یا کدوی مقدس که با مهره‌های مار تزئین شده و زنگوله وتسبیح و محراب و سبوهای سفالی معروف به‌ژووی[۲۹] و سنگهایی که جایگاه ارواح‌اجداداست‌وپیرلواس[۳۰] نامیده می‌شود وسرانجام پرچمهای‌قبیله. از این گذشته عرق آتشین محلی یا کلرن و شربتی که آمیزه‌ای از علفهاست و نوشیده می‌شود نیز ممکن است در شمار آنها آورده شود. این نوشیدنیها برای آن‌است که لوآها را تغذیه کند و به‌آنها نیروی بیشتر ببخشد. جانوری که قربانی می‌شود معمولا شسته و سپس خشك می‌شود، معطر می‌گردد و گاهی نیز گردی بر آن پاشیده می‌شود. گاوهای نر و بزهای قربانی علاوه براین اعمال با پارچه‌های‌ابریشمی یامخملی پوشانده می‌شوند و سرشان نیز تزیین می‌گردد. جانور قربانی باید از شربت مقدس و غذای متبرك بخورد تا لوآ آن را بپسندد و قبول کند و نماینده‌اش، وقتی روح در او حلول کرد در حال مدهوشی آن را قربانی کند. کسانی‌که در این مراسم شرکت می‌کنند سعی می‌کنند تا آنجا که تماس جسمانی اجازه می‌دهد به‌قربانی نزدیك شوند. آن را نوازش می‌کنند به‌بدنش دست می‌مالند یا بر آن سوار می‌شوند، آنگاه طی مراسمی دقیق گلوی جانور بریده و خونش نوشیده می‌شود.

یکی از این مراسم نمونه، با دعایی به‌درگاه پاپا لگبا، خدای خدایان شروع می‌شود. ایـن خدا بقدری قهار است کـه اگر با مدح بسیار راضی نشود ممکن است بخشم آید ومراسم را یکسره خراب کند. آنگاه هونگان شمعی روشن می‌کند و به‌شیوه‌ای که به‌سبك نقاشی حرکـتی جـکسن‌پولاك[۳۱] شباهت بسیار دارد، بـا پـاشیـدن آرد یـا

28. Asson
29. Jovis
30. Pierre Loas

۳۱. Jackson Pollock نقاش امریکایی.

خاکستر بر زمین یك وه وه[32] یا طرحی سمبولی رسم مـی‌کنـد و دستیارانش که لباسی سفید بر تن دارند در پاسخ به‌احتیاجات خاص حضار حرکاتی می‌کنند ودعاهایی می‌خوانند. سپس طبل نواخته و رقص شروع می‌شود که ساعتها ادامه می‌یابد.

این رقص با آوازهایی همراه است که آنقدر تکرار می‌شود که در اثر تلقین به نفس به‌خواب ومدهوشی منجر می‌شود. این اثر مسری است و لوآ سنت می‌گذارد و به‌کالبد یکی از حاضران حلول می‌کند و او مدهوش می‌شود و در اختیارخدا درمی‌آید. این خدا براو چنانکه بر اسبی، سوار می‌شود. شخصی که خدا در او حلول کرده با صدای خدا به‌تکلم می‌آید و گاهی درحالتی شبیه به‌خلسهٔ عرفانی بخود می‌پیچد و اغلب انزال به‌او دست می‌دهد و گاهی نیز سکته می‌کند و معمولا مراسم قربانی به‌یکی از این دو منجر می‌شود. زیرا که وقتی گلوی جانور پس از ساعتها نواختن یکنواخت طبل ناگهان پاره می‌شود و خون گرم از آن جستن می‌کند بر اعصاب حاضران اثری تکان دهنده می‌گذارد. پس از اینکه روح در کالبد یکی از حاضران حلول کرد و او به زبانی نامأنوس کلماتی بر زبان آورد، شخص در حـالت بیهوشی خوشایندی رها می‌شودکه اغلب بهت وفراموشی به‌همراه دارد. بسیاری عقیده دارند که این عملیات از طریق اینکه به‌افراد اجازه می‌دهد که امیال سرکوفته خود را بی‌ترس از انفعال شخصی نشان دهند، نوعی دریچهٔ اطمینان ملی است. مرد گستاخ متجاوز به صورت «اسب» اوگـون فرای[33] خداوند خروشان جنگ درمی‌آید و آنکه ملایـم و زن‌صفت است کالبد خود را بر لوآیی مؤنث می‌گشاید و نقش زنی دلباخته و برانگیخته را بازی می‌کند. بعضی از اهالی هائیتـی چنین استدلال می‌کنند کـه وقتی این احتیاجات سرکوفته بطریقی روحانی بیـان می‌شوند، گناه پاك می‌شود و از شدت فشار مشکل کاسته می‌گردد.

اینها تمام محرکهایـی بس نیرومند برای بیـان هنری است. نقوش وه‌وه، درام مقابلهٔ روحـانی و آداب و مراسم رنـگین وشگفت و نیروهای روحانی همه زمینه‌هایی غنی برای نیروی تخیل فراهم می‌آورد. وودو همانند زبان اینجهانی‌کرئـولی برای مرد هـایی‌تیایـی وسیله‌ای طبیعی برای بیان مافی‌الضمیر است. فلیکس موریسولـرو[34]

32. Vévé
33. Ogoun Feraille
34. Felix Morisseau Leroy

شاعر، تراژدی آنتیگنه[۳۵] را به کرئولی گرداند به این طریق که کرئون را در هیأت داروغه‌ای روستایی و سنگدل درآورد. و تیرزیاس[۳۶] را به صورت هونگانی.

آداب وودو متعدد است و سرسپردگی به این آئین درجات دارد. کسانی که در مراسم وودو شرکت می‌کنند بیش از همه در مناسك تعمید حضور می‌یابند. اما مدارج بالاتری مانند کانزو[۳۷] نیز هست که مستلزم پایداری، جسارت، فرصت و حوصله و گاه فداکاری مالی بسیار است. اما همینکه انجام شد مترادف است با اینکه مؤمن مورد بحث تحت توجه مستقیم لوآئی، قرار گرفته است و در نتیجه در برابر چشم‌زخم شیاطین از مصونیتی بیشتر برخوردار است و به مقام اجتماعی بالاتری دست می‌یابد و هونگان نیز در مواظبت از او و تأمین رفاه بیشتر او مسئولیت بزرگتری بعهده می‌گیرد. مناسك آتش، جزیی از کانزو را تشکیل می‌دهد و ضمن آن شخص سرسپرده دستهایش را در آتش می‌گذارد یا در روغنی جوشان کوفته‌های گوشتی درست می‌کند. مرحلهٔ بالاتری از مناسك آتش بولزین[۳۸] نام دارد و گاه مستلزم راه‌رفتن روی آتش است. کارشناسان وودو معتقدند که استقامتهای جسمانی غیرطبیعی که در اینگونه مراسم سرسپردگی لازم است از طریق هیپنوتیسم توسط تلقین به خود یا بکار بردن روشهای مصونیت بومی قابل توضیح است که اعمالی را که به چشم غیرسرسپردگان اعجازآمیز می‌آید، ممکن می‌سازد.

مراسم وودو در راه جلب سیاحان مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. در دفترچه‌های راهنمای جلب سیاحان نوشته شده است که برای دیدن مراسم «اصیل» وودو باید به خود زحمت داد و از مسیرهای معمولی جهانگردان منحرف شد. هررانندهٔ تاکسی یا راهنمای جهانگردی می‌تواند شما را به اینگونه اماکن هدایت کند. وودو گاهی برای ارضای جهانگردان علاقه‌مند و چه بسا ساده‌لوح، جنبهٔ نمایشی پیدا می‌کند. شیادان بساط خود را در حیاط مرکزی معابد پهن می‌کنند و به نمایشی خاص، برای جهانگردان می‌پردازند. یکی از اماکن مناسب برای اینگونه نمایشها لاسالین بود و آن منطقهٔ کلبه‌های گلی

۳۵. Antigone آنتیگون تراژدی سوفوکل. رجوع شود به «افسانه‌های تبای» ترجمهٔ شاهرخ مسکوب.

36. Tiresias
37. Kanzo
38. Bulezin

و انبارکهای چوبی متعفن ساحل پورت‌اوپرنس بود. معهذا اعلانی که بردیوار بیرون محل نمایش زده شده و به انگلیسی ورودیه را یك دلار معین کرده برکسانی‌که برای این آئین احترامی داشتند، اثری منفی می‌گذاشت. هرقدر که این نمایش خونین‌تر، شهوت‌انگیزتر و پر سر و صداتر بود، بیشتر مایهٔ رضایت مشتریان می‌شد. گاه شرکت‌کنندگان در این مراسم که دیگر تاب تحمل یکنواختی این نمایش را نداشتند، گردن جوجه‌ای را با چرخی می‌بریدند و خونش را می‌نوشیدند و طبلها نواخته می‌شد و هونسی[۳۹]ها (دستیاران) می‌رقصیدند. طعم خون بـا جرعه‌ای کلرن فرو شسته می‌شد، اما آنچه جهانگردان همیشه نمی‌ـ دانستند آن بود که دهها بومی متعجب تفریح‌کنان چشم برشکاف دیوار گذاشته بودند و از تماشای فریب خوردن جهانگردان لذت می‌بردند.

هونگان دانش برتر خود را از راه معالجه بیماریها یا جلوگیری از آنها ثابت می‌کند.و از این راه مقام رهبری خود را حفظ می‌کنـد. در این‌کار باید دانش را با شمی بازیگرانه همراه داشته باشد. پاره‌ای معتقدند که‌بسیاری از معالجـات هونگان نتیجهٔ اقدامات روانشناسی است که با مهارت انجام شده است. اما پاره‌ای از شفابخشیهای آنها نیز ساده‌تر از این قابل توجیهند. بیشتر هونگانها به رموز درمانی داروهای گیاهی آشنایی دارند و داروهایی را که تجویز می‌کنند خود ساخته‌اند. برزخمهای چرکی سیر می‌گذارند و تار عنکبوت را برای بند آوردن خون بکار می‌برند و عوارض شدید وحشت را بـا نمك معالجه می‌کنند. از آنجا که هونگان، بنا به اعتقاد مؤمنان برقدرتهای روحانی مسلط است برپزشك رجحان دارد. او رفتار ذهنی بیمار خود را از این راه سلامتی می‌بخشد که به قول خودش لوآی آزرده را آرام کند تا عمل تشفی شروع گردد. این مسئله در هائیتی دارای اهمیت بسیار است و شاید علت علاقهٔ فراوان دووالیه به وودو در آغاز کار نیز همین بوده است. زیرا که دهقان هایی‌تیایی کلیهٔ بیماریها و بلیات را بخصوص اگرناگهانی باشد معلول علل فوق طبیعی می‌داند. معمولا نزول اینگونه آفات در نتیجهٔ اعمال کفرآمیز مردم یا کوتاهی آنها در انجام آدابی است که ارواح را آزرده و موجب مجازات شده است.

هونگانها قدرتهای عجیب و خارق‌العاده را با وسایل خارق‌العاده به جنگ می‌طلبند. از آنجا که مرگ‌ومیر نوزادان بسیار است مـردم

39. Hounsi

معتقدند که گرگان آدم‌نما موجب این وضعند. این موجودات عجیب‌شبها به راه می‌افتند و خون اطفال بی‌حامی را می‌مکند. با اینهمه نمی‌توانند بی‌اجازهٔ مادر به طفل آسیبی برسانند. به این دلیل به نیرنگ متوسل می‌شوند و مادر را می‌فریبند تا اجازهٔ لازم را کسب کنند. چارهٔ این کار و مشکلات نظیر آن در دست هونگان است تا از میان نیرنگهایی‌که می‌داند آنچه مناسب است اختیار کند. او به کمك علم غیب واحضار ارواح علت فوق طبیعی بیماری را پیدا می‌کند. پس از این تشخیص مرض معالجه‌ای طولانی و پرخرج شروع می‌شود که شامل قربانیهای بسیار به خدایان و اعمال ساحرانه و شاید دارویی کهنه یا حتی توسل به قدیسان کاتولیك برای کمکی اضافی است.

موحش‌ترین بیماریها شاید آن باشدکه جادوگری ناموافق با تحریك و فرستادن روح مرده‌ای علیه بیمار، موجب آن شود. درمان این بیماری آن‌است که بیمار مرده تلقی شود. جوجه‌هایی نزدیك پیکر او گذاشته می‌شود که زنده خاك می‌شوند. گاه بیمار را با الکل سوزان می‌مالند. یا ممکن است که هونگان مشتی باروت در آتشی که نزدیك بیمار می‌سوزد بیفشاند، به امید آنکه نور ناگهانی آن ارواح خبیث را بترساند و بگریزاند. این طریق درمان اغلب برای معالجهٔ یکی از بیماریهای کودکان‌که به چشم‌زخم معروف است توصیه می‌شود. بیشتر مادران هایی‌تیایی با آویختن ضد جادو (نظرقربانی) به گردن طفل به جنگ این بلا می‌روند. معالجهٔ طفلی که چشم خورده باشد، بسیار طولانی است.

سل یکی از موحش‌ترین بیماریهای روستائیان است. یکی از امراضی است که به عقیدهٔ روستائیان از پیکی از جانب میت[۴۰]، نازل می‌شود و امیدی به معالجهٔ آن نیست و ابتلا به الفانتیازیس [۴۱] به‌این علت دانسته می‌شود که بیمار گرد جادویی نیرومندی را که جادوگری بر سر راهش ریخته لگد کرده است. هرگاه خون بسرعت به سمت سر می‌دود، باعث ورم ملتحمه می‌گردد و سر باید با گرفتن خون از طریق گذاشتن زالو به دور گردن پاك گردد. ابتلای به مالی‌نی[۴۲] یا زخم معدهٔ حاره‌ای، به خشم موجودی فوق طبیعی نسبت داده می‌شود که چارهٔ آن فقط در دست هونگان است. عارضه‌ای به نام بیکت تومبه[۴۳]

40. l'envoi d'im mort
41. Elephantiasis
42. Malign
43. Biket tombé

یافرورفتگی جناق سینه به این طریق معالجه می‌شود کــه بیمار پاها را دراز می‌کند و می‌نشیند و پشت وشکمش را مالش داده، شستهایش را می‌کشند، معالجهٔ دیگر این عارضه بخور سه‌جوانهٔ برگ قهوه و ساقهٔ گل مخصوصی است. عمل دادن بخور باید با ذکر دعایی همراه باشد که پنج بار در جلو بیمار و چهار بار در پشت او و سه بار در حالی‌که روی شکم خوابیده است تکرار شود. بعضی از موارد ناتوانی جنسی در اثر غفلت مادر و رها کردن یك قطره شیرش روی اعضای تناسلی پسر پدید می‌آید. پاره‌ای ناسوریهای جلدی با نشاندن بیمار روی سنگ سرد معالجه می‌شود.

مرگ نیز وظایفی است کــه برهونگــان محول می‌شود. مرگ مهمترین لحظات زندگی دهقان است. و پرتکلف‌ترین مراسم را کــه با حاصل‌گدایی یا قرض بتوان فراهم می‌شود، ایجاب می‌کند. هونگان روح مرده را با تشریفات خاص ازکالبدمیت جدا می‌کند و به آن اجازه می‌دهدکه‌دریکی از بازماندگان خانواده یا دوستان نزدیك حلول‌کند. دهقانی که دائماً بدگمان است معتقد است کــه مرده به حمایت خاص نیازمند است. قبل‌ازآنکه مرده به‌خاك‌سپرده شود علفی آغشته‌به ارسنیك میان‌لبان خشك‌شدهٔ او قرارداده می‌شود تا ضامن‌خواب آرام او باشد. اگر دشمن ناشناسی شب برسر گور مرده‌ای برود و سیزده‌بارپشت‌سرهم نام او را ببرد و به‌او فرمان دهد که برخیــزد، ارسنیك او را آرام خواهد داشت و نخواهد گذاشت که بردهٔ شبح‌وار، این دشمن ناشناس را پیروی کند.

ترس از اشباح و از اینکه شخص خود پس‌از مرگ شبحی شود، ترسی است که ریشه‌ای بس عمیق دارد. آنها به‌وجود اشباح معتقدند و آنها را اشخاصی می‌دانند که پس‌از مردن و بخاك رفتن با ورد سحرآمیز جادوگری از خاك بیرون آمده و بردهٔ مطیع او گردیده‌اند. از آنجا که هونگانها به‌داشتن مهارت در تهیه و تجویز داروهای گیاهی معروفند، گفته می‌شود که پاره‌ای ازین موارد رستاخیز، معلول اثر داروهایــی بوده که به‌غش و نوعی شبه مرگ موقت منجــر شده است. در چنین حالتی مرگ شخص موردنظر تأیید می‌شود و اورا بخاك می‌سپارند و بعد دوباره از خاك بیرون می‌آورند این نظریه براین اساس استوار است که استعمال منظم مواد مخدر شخص گرفتار را در حالت مدهوشی ذهنی نگه می‌دارد. قوانین جنایی هائیتی هرکس راکه به‌این عمل دست بزند حتی‌اگر قربانی نمیرد، به‌قتل‌نفس متهم‌می‌کند. ازآنجاکه اجسادرا

بلافاصله پس‌از مرگ دفن می‌کنند، جادوگران می‌توانند قربانی خود را با دارو به‌حالتی شبیه به‌مرگ درآورند، بخاك بسپارند و پیش‌از آنکه خفه شود از خاك بیرون آورند. گیـاهـی بومی که برگهایش دارای خاصیت القاء چنین خوابی است به‌نام «بکش و شفا بده[44]» و به‌معنی دقیق «بکش و برخیزان» معروف است.

اوانگا[45] یا علامتهایی‌که‌ممکن است باعث صدمه به‌شخصی‌بشود به‌قلمرو جادوی سیاه اشباح تعلق دارد. دهقانان معتقدندکه یك جادوگر می‌تواندبا اوانگا موجب بیمارکردن یاحتی مرگ اشخاص‌شود. جدی‌ـ بودن این امر در یك قانون قدیمی هائیتی منعکس است که استعمال اوانگاها را تحت هرگونه شرایطی بشدت ممنوع می‌کند. داستانهای دقیقی درخصوص مؤثر بودن اوانگاها نقل می‌شود که همه به‌هیپنوتیسم در اثر تلقین به‌نفس تعبیر می‌شود اما پاره‌ای از داستانهای مربوط به بازگشت مردگان و نیز اوانگاها هست که به‌آسانی قابل تعبیر نیست.

به‌تکرار اشاره شده است که عظیم‌ترین‌کاری‌که در زمینهٔ بازگشت مردگان برمردم هائیتی بعمل آمده، عملی بوده است که دووالیه انجام داده. تسلط کامل او بر دهقانان هائیتی، جز از طریق خرافه‌پرستی و ترس از قوای مرموز از طریق دیگر ممکن نمی‌بود.

دووالیه در انقیاد آنها زیر پنجه‌های آهنین خود از راه احتیاط کوشید تا خواب سیاسی آنها را که از انقلابهای ۱۸۰۴ تاکنون تقریباً بی‌وقفه ادامه داشته است بهم نزند. او رهبران طبیعی جوامع آنها را که کاهنان وودویی بودند برای اجرای ارادهٔ خود انتخاب کرد. و در این عمل وودو شهدایی تحصیل کرد. هونگانهایی که در همکاری با رئیس اعظم خود اهمال می‌کردند، مشمول تصفیه شدند.

دسالین دست نیرومند خـود را علیه وودو بلند کـرد و روح پیشینیان خود را بااین عمل آزرد. او نیز مانند قهرمانان انقلابی دیگر از ماهیت توطئه‌گرانهٔ وودو اطلاع داشت و ازآن می‌ترسید. بااینهمه پس از کشته‌شدن در ۱۸۰۶ به‌صورت یك‌لوآ، به معبد وودو در آمد.

چنین افتخاری برای دووالیه پیش‌بینی نمی‌شود. زیرا پیروان وودو این تاج افتخار را هم‌اکنون برسر او می‌بینند. او همانطور که لوآ براسب خود سوار می‌شود، برمرکب هائیتی سوار است و این‌سواری حتی برای وودو با بدبختی همراه بوده است.

44. tuer-lever
45. Ovanga

۲۰ سال دهم

«سال دهم» حکومت دووالیه با مراسم یادبود، توطئه‌های عجیب ـ که یکی‌ازآنها موجب ازهم گسیختگی خانواده‌اش شد ـ ودست‌کم نوزده اعدام بی‌سر وصدای کسانی که زمانی از دستیاران معتمد او بودند مشخص شده بود. و این تصویری بود که با مقایسه با صحنهٔ سیاست هائیتی در ۱۹۵۷ همانند بنظر می‌رسید.

هر چند پاپادك هرآنچه باپول قابل تحصیل‌بود باگشاده‌دستی نثار خانواده‌اش می‌کرد، اما نتوانست یگانگی آن‌را حفظ‌کند. قدرت‌متمرکز درکاخ که به‌بقای آن اطمینانی نبود موجب می‌شدکه همان داستان‌قدیمی جاه‌طلبی و حسادت و سوءظن تکـــرار شود. اعضای خاندان دووالیه لباسهای گرانقیمت می‌پوشیدنـــد و در اتومبیلهای زیبا ومجلل می‌ـ نشستند و پی‌درپی به اروپا وامریکا سفرمی‌کردند. کاخ، تالار سینمایی خاص خود داشت. (و فیلمهایی توسط سینماهای محلی سفارش می‌ـ دادند) و هربار که دخترها شوهر می‌کردند، خانواده ناگـــزیر دربارهٔ آیندهٔ خود تجدیدنظر می‌کرد.

ماری‌دنیز[1] که دختر سوگلی و ارشد دووالیه بود، سروان‌ماکس دومی‌نیك[2] رشید را که شش‌پا وسه‌اینچ قد داشت و از افسران گارد کاخ جمهوری بود به شوهری خود انتخاب کرد. نیکول[3] که دختری فربه

---

1. Marie Denise
2. Max Dominique
3. Nicole

بود به‌دنبال خواهر با لوك‌آلبرفوكار[4] که مولاتویی سبزچشم واهل پوراوپه[5] و متخصص کشاورزی بود، پیوند زناشویی بست. این شخص برادر خانم فرانس فوکارسن ویکتور[6]، منشی مخصوص دووالیه بـود.

طولی نکشیدکه شایعهٔ رقابت بین‌دوهمریش پراکنده‌شد. دووالیه که دائماً نسبت به همه‌کس بدگمان بود، نسبت به داماد نظامی خود که در واحد گارد کاخ و نیز در نیروهای امنیتی شهر خود، کاپ هایی‌تین، نفوذ بسیار داشت مشکوك شد. ماکس‌دومی‌نیك سی‌وچهارساله، پیش از آنکه‌ماری‌دنیز بیست وشش ساله وصاحب عزم وتصمیم‌شود تصاحبش کرد و با او ازدواج نمود و چون زن و فرزند داشت و همسر قبلی‌خود را طلاق داد تا با دختر رئیس جمهور ازدواج کند، به پاداش این کـار بلافاصله به‌درجه سرهنگی ارتقاء یافت و به فرماندهی نظامی‌منطقهٔ پورت اوپرنس گمارده شد. اما دووالیه داماد دیگر خود «فوکار» را که مرموزتر بود برآن دیگری ترجیح می‌داد و خانم سن‌ویکتور در این امر مشوق او بود. هرقدر که «سال‌دهم» به پایان خود نزدیکتر می‌شد جدال برسر نفوذ در قلب پایادك بیشتر شدت می‌گرفت. خانم دووالیه طرفدار دومی‌نیك بود. بعضی می‌گفتند که او نسبت به خانم سن‌ویکتور حسادت می‌ورزد و معتقد است که وظایف او نسبت به شوهرش از منشی‌گری ساده تجاوز می‌کند.

در پانزدهم آوریل، طی مراسم شصتمین سالگرد تولد دووالیه که بنابه‌فرمانی از دوازدهم تا شانزدهم آوریل برگزار می‌شد، (تولد دووالیه ۱۴ آوریل بود) دو بمب در کنار نرده‌های کاخ منفجر گردید که یکی از آنها در داخل یك‌چهار چرخهٔ‌بستنی‌منفجرشد و بستنی‌فروش را بقتل رسانید. دووالیه نسبت به سرهنگ دومی‌نیك بدگمان شد و پنداشت که او در صدد است باجناق خود را که بتازگـی به وزارت جهانگردی منتصب شده بود و مسئولیت مراسم جشن با او بود، در زحمت اندازد.

بمب دیگری در کازینوی بین‌المللی منفجر شد و می‌گفتند کـه این به‌منزله پاسخ «فوکار» به‌دومی‌نیك بوده است. کمونیستها مدعی افتخار هردو انفجار بودند اما کمتر کسی به ادعای آنها توجه کرد زیرا جدالی را که در کاخ درجریان بود موضوع جالبتری برای پرحرفـی

4. Luc Albert Foucord
5. Part au Paix
6. France Foucard Saint Victor

می‌شمردند.

پاپادك طبق معمول وقت‌خود را تلف نکرد. باکمك افراد «فوکار» به‌تصفیه پرداخت. پاسی از شب ۲۴ آوریل ۱۹۶۷ گذشته بود که فرمان انتقال فوری تعدادی از معتمدترین افسران جوان گارد شخصی خود را به نقاط دوردست روستایی، صادر کرد. در هفتهٔ بعد بنا به فرمانی از آنها خلع درجه شد و سه هفته بعد از آن، به پایتخت بازگردانده شدند. پاره‌ای از آنها خندان بازگشتند زیرا اطمینان داشتند که به‌پاس سالها وفاداری و خدمت صادقانه اینك درجه‌شان به آنها باز پس‌داده خواهد شد. اما برخلاف انتظار بمحض بازگشت، خلع سلاح شدند و بی‌سروصدا به قلعهٔ دیمانش اعزام گردیدند.

پاپادك تشخیص داد که تصفیه‌اش باید شامل رؤسای تونتون ماکوت و نیروهای ذخیره‌کاپ هایی‌تین یعنی مسقط‌الرأس «دومی‌نیك» نیز بشود. آنها از سمتهای خود برکنار شدند و خانه‌هاشان طبق دستور غارت شد. بعضی از آنها از طریق پرداخت رشوه و یا پنهان شدن در صندوق اتومبیلها موفق به‌فرار شدند. در هفتهٔ دوم ماه مه، رؤسای تونتون ماکوت پورت اوپرنس و پتیون‌ویل که نزدیك آن است نیز قربانی غضب دووالیه شدند.

قبل از پایان آن ماه خونی آبس گارسیا[7]، دووالیریست دیگری که در گذشته رئیس جاسوسان تروخیلو و نیز براندازندهٔ تروخیلو بود، ناپدید شد. او سال پیش با گذرنامه‌ای جعلی همراه همسر مکزیکی و دو فرزندش به هائیتی آمده بود. او خود را در اختیار پاپادك گذاشته و دووالیه در پتیون ویل خانه‌ای به او داده بود. هر چهارنفر ناپدید شدند.

دووالیه رویهم نوزده افسر ارتش را که ده‌نفرشان از افراد برجستهٔ گارد ریاست جمهور بودند، در زندان خود داشت. بقیه با تلاشی شدید می‌کوشیدند که در سفارتخانه‌های امریکای لاتین متحصن شوند. سرهنگ دوم ژان تاسی که با سمت ریاست تحقیقات جنایی ادارهٔ پلیس، به کاپ هایی‌تین اعزام شده بود به جای عزیمت به‌محل مأموریت، در دوم ژوئن بازن و چهار نفر از اعضای خانواده‌اش به سفارت برزیل پناهنده شد. واین عمل حتی هایی‌تیائیهایی را که از خشونتهای تاسی و دیگران رنجها متحمل شده بودند، متحیر ساخت.

7. Johnny Abbes Garcia

لوك هیلر[8] کشیش که از طرفداران دووالیه و کشیش دربار بود پس از آنکه بیهوده کوشید تابرادرش سرژ هیلر[9] را از زندان آزاد کند به‌سفارت شیلی پناهنده شد. تعداد مقاماتی که در سفارتخانه‌ها متحصن بودند به یکصد و هشت نفر رسید.

دووالیه سپس مراسمی ترتیب دادکه شایستهٔ «سال دهم» حکومت او بود. پاسی از شب هشتم ژوئن گذشته بود که افسران ستاد مشترك، ازجمله ژنرال ژرارکنستان و سرهنگ دومی‌نیك به‌جلسه‌ای غیر منتظر دعوت شدند. وقتی به‌کاخ آمدند، قوای ذخیره‌ای که کاملا مسلح بودند به آنها پیوستند. دووالیه آنها را در شب گرم و مرطوب تابستانی، مدت دو ساعت درنگرانی شدیدی درانتظار گذاشت. وقتی که سرانجام با لباس نظامی ظاهر شد، به‌آنها دستور داد که به‌دنبالش راه بیفتند. آنها با اتومبیل از خیابانهای خلوت گذشتند و به‌قلعهٔ دیمانش در خارج شهر رفتند. نیروهای ذخیره دیگری، مسلح به مسلسل سبك از دروازه‌های قلعه پاسداری می‌کردند. دووالیه و افسران همراهش در کنار صف تفنگداران از اتومبیلها پیاده شدند. در انتهای این صف‌در مقابل تفنگهای افراد ذخیره، نوزده افسر ایستاده بودند. آنها همه از دوستان «دومی‌نیك» بودند.

این نوزده نفر که تا شش هفتهٔ پیش از طرفداران وفادار دووالیه بودند مخفیانه مورد بازپرسی قرار گرفته و محاکمه شده بودند. سرگرد خوزه بورگس[10] معروف به سنی[11] که مبارزات ضد چریکی دووالیه را رهبری کرده و تایك هفتهٔ پیش مسئول رادیوی «دووالیریستی» بودوسروان هاری تاسی[12] که مدتی دراز از طرفداران پروپاقرص دووالیه بود و بزرگترین گناهش آن بود که بیش از اندازه مورد اعتماد و علاقه ونوازش سیمون[13] دختر هجده سالهٔ دووالیه بود، و ستوان ژوزف لاروش[14] آجودان همسر رئیس جمهور که در میهمانیهای منزل دومی‌نیك او را همراهی می‌کرد، و سرهنگ دوم ژوزف لوموان[15] که طرفداری خشن و وفادار، و فرمانروای

---

8. Luc Hilaire
9. Serge
10. José Borges
11. Sonny
12. Harry Tassy
13. Simone
14. Joseph Laroche
15. Joseph Lemoine

شمال هائیتی بودوسه برادر مونستیم[16] که‌دو نفرآنهااز گاردهای‌رئیس جمهور بودند و سرگرد پی‌یرتوما[17] که رئیس سرویس مهاجران در ادارۀ پلیس بود و به‌همکاری با «سیا» متهم بود زیرا وظیفه‌اش ایجاب می‌کرد که همه‌روزه باسفارت امریکا در تماس باشد، همه در میان این نوزده نفر بودند.

این عده، دستها به‌پشت به‌تیرهایی بسته شده بودند و دووالیه دستور داد که به‌افسران ستاد تفنگ داده شود و آنها جوخه اعدام را تشکیل دادند. آنها به‌فرمان دووالیه نوزده نفر افسر را تیرباران کردند. بغیر از افراد خانواده تیرباران شدگان کمتر کسی برمرگشان آگاه‌شد. ده‌سال خدمت به‌دیکتاتور آنها را محبوب مردم نساخته بود.

اما نوبت «دومی نیك» نیز می‌رسید.

دووالیه در بیست و دوم ژوئن جمع بسیاری از روستائیان را باکامیون به‌شهر آورد و برایشان به صحنه رفت. اوبه طریق خاص خود که غیر قابل تقلید بود، از ایوان کاخ برای آنها سخنرانی کرد: «دووالیه فکری کرده است. او می‌خواهد افسران و خدمتگزاران خود را حاضر غایب کند. نمی‌دانم آیا شما خواهید توانست‌که به‌این حاضر غایب جواب دهید تا من هم‌بتوانم از شما دفاع‌کنم؟ واینك حاضر غایب. سرگرد هاری تاسی، کجایی؟ نزد ولینعمت خود حاضر شو. غایب.»

و به‌این طریق، نمایشگرانه اسامی نوزده نفر اعدام شدگان را بر زبان راند وسپس با لبخندی مزورانه گفت: «آنها تیرباران شده‌اند.»

بعد حاضر و غایب دیگری را شروع کردو این بار نام افسرانی خوانده شد که در سفارتخانه‌های خارجی متحصن شده بودند. او گفت «اینها افسران مورد اعتماد من بودند. حضرت اجل سرهنگ ژان تاسی، کجاهستی؟ بیا.» و همین جمله برای یك‌یك آنها از جمله پی‌یرجوردانی[18] تکرار شد و این جوردانی جوانی اهل کرس[19] بودکه سلسله مراتب تونتون ماکوتی را پشت سر گذاشته و به ریاست رسیده بود وملیت هایی‌تیایی وسمت معاونت رئیس جمهور به او تفویض شده بود. «اینها همه پس از آنکه از محبتهای قیصر سود جستند،

16. Monestime
17. Pierre Thomas
18. Pierre Giordani
19. Corse

فرارکردند.» وادامه داد: «آنها دیگر هایی‌تیایی نیستند. از فردا به دادگاه عالی نظامی دستور داده خواهد شد که برای محاکمه آنهاجلسه تشکیل دهد. آنها طبق قانون محاکمه خواهند شد، زیرا که ما متمدن هستیم.»

دووالیه سخنرانی خود را به‌این ترتیب پایان داد:

... اینك که ما از خائنان حاضر و غایب کردیم، با اهـالی جسور نه استان کشور سخن می‌گوئیم. من سلاحی فولادینم وبی‌رحمانه ضربت می‌زنم.... بی‌رحمانه ضربت می‌زنم... بی‌رحمانه ضربت می‌ـ زنم. من این افسران را... تیرباران کردم تا انقلاب وخادمان‌آن را متجلی سازم... من خود را در صف رهبران بزرگ ملتها، چون‌کمال آتاتورك، لنین، قوام نکرومه، پاتریس‌لومومبا، آزیکوه [20] و مائوتسه تونگ قرار می‌دهم.

روز بعد پاپادك و همسرش به‌فرودگاه رفتند تا «به‌گرمی» از دخترهاشان؛ ماری دنیز و سیمون و دامادشان دومی‌نیك، کـه اگـر به سبب حمایت همسرش نبود به‌صورت جسدی دیگر در گورهای دستهـ جمعی قلعه دیمانش مدفون شده بود، وداع کنند. دومی‌نیك در اثـر پافشاری همسر و مادرزنش به‌سفارت هائیتی در اسپانیا منصوب شده بود. دخترها کلیهٔ پول نقد و جواهراتی راکه می‌توانستند جمع‌آوری کنند برداشتند و هائیتی را ترك کردند. وقتی که هواپیما از زمین بلند شد، تونتون ماکوتها راننده و گاردهای مخصوص دومی‌نیك را گرفتند و صدای چند گلوله در فضا پیچید. شایع شد که آنها علیه جان پاپادك سوء قصد کرده‌اند. اما حقیقت آن بود که آن دوبیچاره فقط به‌منظور تکمیل عملیات قلع‌وقمع نزدیکان دومی‌نیك اعدام شده بودند.

در اول ماه اوت اعلام جرمهایی مبنی بـرخیانت «دومی‌نیك» علیه او و به‌امضای رسمی سرهنگ ژاك‌لاروش منتشر شد. دومی‌نیك «بنا به مصالح مملکتی» از ارتش اخراج گردید و به‌او دستور داده شد که ظرف مدت سی‌روز به‌هائیتی باز گردد تـا در دادگـاه عـالـی نیروهای مسلح محاکمه‌شود . او متهم بود که با نوزده نفر افسران اعدام شده توطئهٔ قیامی را تهیه دیده و نقشهٔ قتل دووالیه را در ۲۴ آوریل طرح کرده و می‌خواسته است‌که در سرتاسرکشور حالت وحشت برقرار کنند. واقعه انفجار بمب درماه آوریل نیز جزو اتهامات او ذکر شده بود.

---

20. Azikwe

دووالیه در نهایت خشم در آپارتمان خود واقع درکاخ، همسرش را سرزنش کرد که چرا به‌نفع دومی‌نیك وساطت کرده است تا به‌این ترتیب او و دخترانشان بتوانند از کشور خارج شوند. او خواسته‌بود که آنها به‌هائیتی باز گردند اما جز پاسخ منفی خشکی از آنها نگرفته بود و همسر او حتی جسارت را به آنجا رسانده که پیشنهاد کرده‌بود او نیز به‌خانوادهٔ «دومی‌نیك» در اروپا ملحق شود. و چون غضب پاپادك با این حرف به منتهی حد شدت خود رسیده بود شروع به کتك‌زدن او کرده بود. ژان کلود پسر فربه پانزده ساله‌اش پدر خود را به‌درون اتاق مجاور رانده و در را روی او قفل‌کرده بود و پیرمرد پس از سه‌ساعت‌که در نهایت غضب بسربرده بود زنگ خطری را بصدا درآورد که نه‌تنها نگهبانان کاخ را سراسیمه به‌آن‌سو کشانید بلکه بوقهای آژیر کاخ را به غرش درآورد. پاپادك وجوب آژیر را با اعلام حکومت نظامی و منع عبور و مرور شبانه و حالت آماده‌باش عمومی توجیه کرد.

دووالیه به‌افراد قوای ذخیره‌که با شتاب جمع‌شده بودند گفت که از زنش بسیار ناراضی است زیرا که مانع شده است که دومی‌نیك را برای چشیدن پاداش خیانت در کشور نگاه دارد. دووالیه در برابر افراد ذخیره که سخت متحیر مانده بودند برزن خود می‌تاخت وحتی او را سرزنش کرد که آنقدر که اواپرون[۲۱] برای خووان پرون[۲۲] دیکتاتور آرژانتینی مفید بود، او راکمك نمی‌کند[۲۳].

در حالی‌که هائیتی در داخل دستخوش توطئه چینیهای خانوادگی و اخراج دومی‌نیك بود، مهاجران در جنوب فلوریدا تصمیم گرفتند که بار دیگر تلاشی بکنند. ژان باتیست ژرژ کشیش سرسخت، همان طرفدار سابق دووالیه که از وسوسهٔ سرنگون کردن پاپادك آسودگی نداشت ناامیدانه به‌مهاجر کوبایی رولاندوماسفرر[۲۴] معروف به «ببر» متشبث و در این راه، در لجنزار توطئه‌ها و ضدتوطئه‌های مهاجران

21. Eva Peron
22. Juan Peron

۲۳. سرهنگ دومی‌نیك در ۱۸ مارس ۱۹۶۹ همراه زن و پسرش به کانون خانواده اول هائیتی بازگشت. درفرودگاه بین‌المللی فرانسوا دووالیه در منظر عام معانقه‌هایی مبادله شد و سپس کوکبهٔ اتومبیلها روانهٔ کاخ شد و خانم سن‌ویکتور که لااقل در آن زمان مورد محبت نبود کاخ را ترك کرده بود. (رجوع شود به‌پس‌گفتار)

24. Rolando Masferrer

کوبایی در حوالی میامی گرفتار شد. او به‌جماعتی وارد شده بود که دربرابر پول انقلابی برمی‌انگیختند، و از تپانچه تا اژدر؛ همه‌چیزبرای فروش داشتند.

پیوند ژرژ کشیش با ماسفرر که معروف بود در زمان حکومت دیکتاتوری باتیستا جلادی بدنام بوده است، در تابستان ۱۹۶۶ شروع به‌شکل گرفتن کرد. مذاکرات طراحی حمله‌ای به‌هائیتی ماهها با لحنی آتشین و خشم‌آلود ادامه داشت، اما سرانجام موجب پدید آمدن امواجی غول‌پیکر شد که سراسر دریای کارائیب را درنوردید و طی ماجرای دومی‌نیك به‌هائیتی نیز رسید.

ژرژ کشیش در زمینه جمع‌آوری اعانه وکمك‌مالی متخصص شده بود. مدیرسینمایی که با او احساس همدردی داشت پنجاه‌هزار دلار به‌او کمك کرد. عجیب آن بود که مؤسسه رادیو تلویزیون کلمبیا[25] (CBS) با خرید حقوق انحصاری فیلمبرداری از عملیات مورد بحث در این ماجرا وارد شد. این عملیات با تجمع توطئه‌کنندگان در زیرزمینی در نیویورك آغاز شد و قرار بود که با برانداختن رژیم دووالیه از طریق حمله‌ای از فلوریدا اوضاع‌به‌دلخواه آنها شود. مؤسسهٔCBS فقط نیمی از فیلم موردنظر را با هزینه‌ای برابر یکصد هزار دلار تهیه‌کرد.

حمله به هائیتی در میامی نقل هر مجلس‌بود. از ماجرای حملهٔخلیج خوکهای کوبا، تا آن زمان هیچ عملیات «محرمانه‌ای» تا به‌این درجه معروف عام نشده بود. بطوری‌که این عملیات «حملهٔ خلیج خوکچه‌ها» نام‌گرفت. حمله‌ای که هرگز از فلوریدا به‌خارج تجاوز نکرد.

«آرزومندان حمله» روزی روی چمن خانه‌ای در کورال‌گیبلز[26] جلسه‌ای تشکیل دادند و از یك بلندگوی دستی استفاده کردند تا صدای متکلم شنیده شود. یکی از آنها که سخت به‌این عملیات امیدوار و علاقه‌مند بود، تپانچهٔ خودرا با شلیك تیر درحیاط جلو خانه‌اش امتحان کرد و سپس آن را به‌بند رخت آویخت و آن را رنگ کرد. پلیس میامی جریان جلسهٔ دیگری را قطع کرد. به‌پلیس خبر داده بودند که کارهای عجیبی در جریان است و پلیس به‌خانهٔ مورد بحث رفت و درزد. یکی از مهاجمان ریشو که اندامی عضلانی داشت در را بازکرد. پلیس پرسید: «اینجا چه خبر است؟» و توضیح داد که شکایتهایی به‌پلیس واصل شده است. مرد انقلابی عذرخواهی‌کرد و به‌افسر گفت‌که «پیشاهنگان ارشد»

25. Columbia Broadcasting System
26. Coral Gables

جلسه‌ای دارند و مقدمات تمرینهای صحرایی را آماده می‌کنند. پلیس بازرسی مختصری کرد و رفت. وقتی که دور می‌شد بیشتر درخصوص این ماجرا فکر کرد اما دیر شده بود و پیشاهنگان جا را خالی کرده بودند.

در نوامبر ۱۹۶۶ گروه CBS دستگاههای خود را از میامی جمع کردند و به‌نیویورك بازگشتند. (همین مؤسسه زمانی به‌اشتباه ورود نیروهای مهاجم را به‌هائیتی گزارش داده بود.)

اولین تلاش حمله عقیم ماند زیرا یکی از مهاجران کوبایی که به‌عنوان فرمانده‌نظامی تعیین شده‌بود به‌عذر اینکه این‌عملیات ساختگی و نادرست است نیروهای مهاجم را ترك کرد. ناپلئون ویلابوآ[27] که زمانی در ارتش انقلابی کاسترو سروان بود گفت کـه اسلحهٔ موجود برای این عملیات کافی نیست و نیروی دریایی و نظامی کوچکی که ماسفرر وعده داده است فقط زاییدهٔ خیال اوست و موجودیتی ندارد. حمله ظاهراً در دریایی از اتهامها و ضد اتهامها مستحیل گردید.

حتی اوژن ماگزیمیلین[28] کنسول هائیتی در میامی در یك مورد داد و ستدهای جیمس‌باندوار، وارد عمل گردید. او ادعا می‌کرد کـه ماسفرر پیشنهاد کرده است در مقابل دریافت دویست‌هزار دلار دستور منع حمله را صادر کند. ماسفرر این مطلب را انکار کرد و مدعی شد که‌ماگزیمیلین داوطلب شده است‌که‌از مهاجمین به شرطی پشتیبانی‌کند که در صورت موفقیت پستی سیاسی در اروپا به‌او داده شود. هیچیك از طرفین نتوانستند ادعای خود را ثابت کنند اما یکی از کارمندان «سیا» گفته بود که شایسته نیست ایـن اتهامها را در مـورد کنسول جدی گرفت!

هر چند عملیات «حمله» تحت مراقبت و نظارت دائمی امریکا بود، ژرژ کشیش و ماسفرر تا اوایل ۱۹۶۷ از ادامه آن ناامید نشدند. در این زمان مأموران گمرك امریکا به‌ماجرا پایان دادند. آنها هفتاد نفر را با ذخیره‌ای از وسایل و ماشینهای جنگی که در خانهٔ سیمانی دوطبقه‌ای در پلام‌بیچ[29] در فلوریداکیز[30] مستقر کرده بودند، دستگیر کردند. مهاجمان یك مسلسل کالیبر ۰/۵۰ را روی پله‌های ورودی

27. Napoleon Vilaboa
28. Eugene Maximilian
29. Plum Beach
30. Florida Keys

ساختمان مستقر کرده بودند.

وقتی که ماسفرر و ژرژ کشیش احضار و به‌توطئه و تخلف از «قانون مهمات و کنترل» متهم شدند هردو به‌گناه خود اقرار کردند. محاکمهٔ آنها که در نوامبر ۱۹۶۷ انجام شد موجب افشای اسرار دو نقشهٔ دیگر گردید. یکی از آنها مربوط بـه‌تقاضای کمك از ژنـرال دومی‌نیکنی آنتونیو ایمبرت[31] بود و او تنها بازماندهٔ گروهی بود که دیکتاتور دومی نیکن را بقتل رسانیده بودند. طبق این نقشه ایمبرت می‌بایست که آنها را با نفرات و اسلحه و پـول یاری‌کند و از نفوذ خود برای گرفتن پایگاهی در جمهوری هوندوراس[32] واقع در امریکای جنوبی برای عملیات آنها استفاده‌کند. نقشهٔ دیگر مربوط به‌حمله‌ای بود که می‌بایست از فلـوریداکیز به قصد تسخیر دو جزیره متعلق به هـائیتی یعنی جزایـر گوناو[33] و تورتو[34] بعمل‌آید. یکـی‌ازاین‌دو جزیره، در خلیج مقابل پورت‌اوپرنس و دیگری در آبهای ساحل شمالی واقع بود. «ببر» پنجاه سالهٔ کوبایی، ماسفرر، در بیست و هشتم فوریهٔ ۱۹۶۸ به‌حکم قاضی فدرال تدکابوت[35] به‌چهار سال زندان محکوم شد. عالیجناب ژرژ، چهل و هشت ساله، به‌دوسال زندان محکوم گردید. اما قاضی کابوت این مدت را بغیراز شصت روز معلق داشت و در عوض او را به‌مدت سه‌سال به‌منظور آزمایش حسن‌رفتار تحت نظـر مقامات انتظامی قرارداد. سرهنگ سابق هائیتی، رنه‌لئون[36]، چهل و سه ساله نیز به‌شصت روز زندان محکوم شد. مارتین گزاویه‌کی‌سی[37]، بیست و نه ساله که سرباز حرفه‌ای و شهرت‌طلب امریکـایی معرفی شده بود، به‌نه‌ماه زندان محکوم گردید.

معلوم نیست که مهاجمان ناکام با داخل هائیتی رابطه داشته‌اند یا نه. اما گفته شد که عالیجناب ژرژ، در صفوف ارتش همکارانی‌داشته است. در هجدهم نوامبر ۱۹۶۶ در مراسم رژه روز ارتش یازده نفر از افسران عالیرتبه غایب بودند. آنها با خانواده خود به سفارت برزیل گریخته و آنجا متحصن شده بودند.

---

31. Antonio Imbert
32. Honduras
33. Conave
34. Tor tue
35. Ted Cabot
36. René Léon
37. Martin Xavier Casey

سال دهم حکومت دووالیه، مانند سالهای پیش از آن سراسر با کر و فر و ادعا همراه بود. جهت اعظم این جار و جنجال برای پنهان داشتن شکستها و بی‌لیاقتیها بر پا می‌شد. اما برای پاپادك تنها معیار پیشرفت بقای دولت و ادامه حکومتش بود. دورادور، در این سرزمین عسرت وادبار گاهگاه بارقه‌ای از امید می‌دمید اما کشف و آشکار-سازی آن کاری بس دشوار بود.

دولت تمبری پستی منتشر کرد که روی آن نیمرخ طلائی دووالیه و علامت مخصوص او، یعنی مرغ شاخدار روی یك صدف نقش و در حاشیهٔ آن نوشته شده‌بود «سال دهم انقلاب دووالیه». قانونی به‌تصویب مجلس رسید که به دولت اجازه می‌داد معادل مبلغ یك میلیون و هشتصد و پنجاه هزار دلار سکهٔ طلا با صورت دووالیه بر آن، در خارج از کشور ضرب شود. این مسئله به منزلهٔ «عامل حیثیت و تبلیغی» دانسته شد «که موجب افزایش اعتبار و شهرت هائیتی در ممالك‌خارج خواهدبود.» اما سکه‌های طلا که قرار بود در نیمه سال به جریان افتد، تا پایان سال دهم نیز دیده نشد. و علت این امر چنین توضیح داده شد: که سکه‌ها چنان مورد علاقه مجموعه‌داران بوده است که تمام توسط دلالان از بازار خارج شده است.

نویسنده جوان ژرار دومك[۲۸] که از خواص دربار بود، رسالهٔ کوچك تملق‌آمیزی به‌افتخار دووالیه منتشر کرد و آن تقلیدی بود از «کتاب کوچك سرخ اندیشه‌ها»ی مائوتسه‌تونگ. کتاب دووالیه که در اصل معمولی بود، با رنگ سرخ تجدید چاپ شد و حاوی «افکار» پاپادك از آغاز کارش به‌بعد بود. عنوان کتاب این بود: «چهل سال اندیشه، ده سال انقلاب ــ کتاب دعای انقلاب» مستخرجاتی از نوشته‌های پاپادك طی سالهای آخر دههٔ‌بیست و ابتدای‌دههٔ‌سی و اندرزهایی‌از سخنرانیهای مبارزات انتخاباتیش که به‌سبك کتاب دعا منتشر شد ــ مثلا: «خدا نخواهد که من این جنبش را از آن خود بدانم. نه، این جنبش شماست. و من فقط از برای احقاق حق شما وارد مبارزه شده‌ام.»

یکی دیگر از انتشارات دهمین سالگرد حکومت دووالیه کتابی بود به‌نام «راهنمایی بر کارهای اساسی دووالیه.» که قطعاتی از لطایف و حکمتهای نخستین نوشته‌هایش را در بر داشت. از اینها گذشته کتاب دیگری در شرح خدمات این منجی به بنگاه نشریات هانری دشان[۲۹]

38. Gerard Daumec
39. Henri Deschamps

سفارش داده شد. و این همان ناشری است که کتاب مشابهی بـرای ماگلوار منتشر کرده بود. این کتاب سرخ بزرگ دووالیه (که نباید آن را با کتاب اندیشه‌هایش اشتباه کرد) قرار بود برای دهمین سالگرد انتخابات ۱۹۵۷ آماده انتشار باشد اما مشکلاتی انتشار آن را به‌تعویق انداخت. یکی از این مشکلات پیدا کردن عکسی از پزشك سادهٔ قبل از ریاست جمهوری بود که شامل دستیارانی که بعدها تصفیه شده بودند نباشد. این عکسها ناچار می‌بایست، به وضع ناهنجاری اصلاح شوند و اغلب اصلاحات بقدری رسوا بود که دیگر قابل استفاده‌نبودند و به‌دور انداخته می‌شد.

توطئه دیگری اعضای وفادار دارودستهٔ دووالیه را از هم جدا کرد، اما این بار گناه بیشتر با نیروهای طبیعت بود، نه جاه‌طلبی انسانها.

در بامداد هجدهم اکتبر ۱۹۶۸ مأموران FBI، وزارت خارجه و سیا به دفتر کلانتر قصبه نورث‌دید[۴۰] احضار شدند. آنجا لوك آلبر فوکار، داماد دووالیه و چهرهٔ برجستهٔ کابینهٔ او، از پلیس‌میامی‌تقاضای «حمایت» می‌کرد. او مدعی بود کـه مأموران «پیرمرد» در تعقیب او هستند. اما موضوع داستان قدیمی حسادت زنانه و «سوءظن وجود رقیب» بود. این مسئله ساده در اثر واقعیت دیگری غامض شده بود و آن اینکه خانم فوکار (دختر دووالیه) مانند پدر بزرگوارش هرگز به هیچ‌جا (حتی به میامی برای خرید) نمی‌رفت، مگر آنکه چند نفر از تونتون ماکوتهای بسیار نیرومند و خشن همراهش باشند. خانم فوکار که نسبت به غیبتهای طولانی شوهرش که به بهانه کار صورت می‌گرفت ظنین شده بود، به محافظ شخصی خود دستور داده بود که او را تعقیب کند. و او نیز اطاعت کرده و شوهر ارباب خود را تا مدخل هتلی تعقیب کرده بود.

معهذا فوکار متوجه تعقیب‌کنندهٔ خود شد و چون بهتر از هر کس دیگر از هنرهای تونتون‌ماکوتها با خبر بود، پلیس را خبر کرده و خواسته بود از او حمایت کنند.

صبح روز بعد نیکول یا بهتر بگوئیم خانم فوکار به کنسول هائیتی دستور داد که لوك را به‌زور نزد او آورد. و این کاری بود که لوك به هیچ روی به آن تن درنمی‌داد. کنسول که می‌دانست خواهر

40. North Dade

لوك، خانم سن‌ویکتور در دستگاه پاپادك نفوذ بسیار دارد و اغلب از او به‌عنوان جانشین پیرمرد یاد می‌شود، بهیچ‌روی مایل نبود در این قسمت از صحنهٔ سیاست هائیتی دخالتی بکند. به این جهت خود را مخفی کرد و لوك سپاسگزارانه در مصونیت باقی ماند. نیکول که از احقاق حق خود عاجز مانده بود بی‌شوهرش و فقط با همراهان خود بازگشت و مذاکرات بین زن و شوهر آغاز شد.

لوك پس از دو هفته چانه‌زدن متقاعد شد که می‌تواند بی‌ترس از تلافی و مجازات به‌سمت خود (ریاست عالی‌طرحها و وزارت‌جهانگردی) و نزد خانوادهٔ خود (یعنی نیکول و نخستین نوه‌ای که برای پاپادك آورده‌اند) بازگردد و از لذت پیراسته و مقدس پدر بودن برخوردار شود. نیکول برای آوردن او به میامی پرواز کرد و زوج خوشبخت در دوم نوامبر به پورت اوپرنس بازگشتند.

هائیتی به‌راستی سرزمین تضادهاست. فروشگاههای بزرگ که با سرمایهٔ شرکتهای نفتی اداره می‌شوند مانند قارچ در میان فقر و بیچارگی پایتخت از همه جا سبز می‌شوند و برای جلب مشتریان به‌سختی با هم رقابت می‌کنند. در پایان سال دهم، آرامش و صلح بر همه جا مسلط بود. دووالیه بر کوششهای خود در ترویج جهانگردی افزود و تلاشش بی‌نتیجه نماند. زیباییهای طبیعی هائیتی و تأسیسات جلب جهانگردانش، حتی مسافرانی را که از حکومت دووالیه وحشت و از فقر سیاهی که او جزیره را به آن محکوم کرده بود نفرت داشتند اغوا می‌کرد. و به‌سوی خود می‌کشاند. مدیر کازینوی بین‌المللی ساحل بی‌مقدمه، یکشبه عوض شد. مدیر کانادایی کازینو بی‌ذکر دلیل از کار برکنار شد و خانوادهٔ کهن وودریج[41] نیویورك، جای او را گرفت. این خانواده عبارت بودند از پدر، به‌نام لویی و پسرانش سالومون[42] و ماتیو[43]. خانواده کهن کازینو را برای ده سال‌اجاره و موافقت‌کردند که علاوه بر مبلغی ثابت، درصدی نیز از عوایدآن به‌دووالیه بپردازند. و به این ترتیب کازینو را دوباره زندگی بخشیدند. آنها در گذشته در کت‌سکیل[44] مدیر رستوران بودند. سیاست آنها این بود که ضیافتهایی برای قماربازان بزرگ امریکائی ترتیب می‌دادند و از

41. Cehn Woodridge
42. Salomon
43. Matthew
44. Catskill

طریق حیله‌های قمار سود کلان به‌جیب می‌زدند. بنا به تخمینهایی که بعمل آمده است سهم دووالیه از کازینو گاه به صد هزار دلار در هفته بالغ می‌شد.

دووالیه حتی با دشمنان قدیمی خود، یعنی طبقهٔ خواص مولاتو همکاری می‌کرد. او به آنها متکی بود و آنها به او. مجامع بازرگانی رفته‌رفته مصلحت می‌دیدند که فراموش کنند که چگونه زمانی دولت دووالیه، از طریق دادن انحصارها به‌صورت پاداش به دستیاران مورد اعتماد خود، موجب زیان فراوان آنها شده است. بسیاری از کینه‌های مربوط به زمان انتخابات ۱۹۵۷ به دست فراموشی سپرده شده بود.

مسافران نمی‌توانستند بفهمند که چگونه زندگی اجتمـاعـی طبقهٔ خواص می‌تواند مثل گذشته پرفعالیت و سرشار باشد. علی‌رغم کمبود دلار فروشگاهها در پایان سال پر از جواهرات، عطر، البسه و بازیچه بود. فقط ثروتمندان وطرفداران دووالیه می‌توانستند از این کالاها استفاده کنند. تضاد غم‌انگیز اینجاست که سطح تعلیمات در مدارس پایین رفته است. کودکان نواحی روستایی بیش از پیش از رفتن به مدرسه محروم می‌مانند زیرا والدینشان بزحمت می‌توانند شکم آنها را سیر کنند چه رسد به اینکه برایشان لباس تهیه کنند.

هنگامی که دولت امریکا در ۱۹۶۶ کمکهای خود را که ظاهراً از سال ۱۹۶۲ به‌بعد قطع شده بود دوباره شروع کرد، می‌کوشید آنها را به مناطقی هدایت کند که اهالی هائیتی از آن سود ببرند و کمتر مقامات حکومتی جیبهای فراخ و اشتهای سیرناشدنی‌شان را بینبازند. برنامه ریشه‌کنی مالاریا (که از طرحهای سازمان ملل متحد بود) و ارسال مواد غذایی اضافی امریکا از کمکهائی بود که قطع نشده‌بود.

بررسیهایی که در خصوص تغذیه بعمل آمده است حـاکی از شرایط ترحم‌انگیزی است: هشتاد درصد از اطفال مدرسه و پیش از مدرسه از بدی تغذیه و کم غذایی در رنجند. پزشکان با ناامیدی اعلام کرده‌اند که کم‌غذایی شدید اطفال هائیتی در سالهای قبل از مدرسه باعث‌صدمات شدیدی بر سیستم مغز و اعصاب‌کودکان می‌شود و آسیب‌پذیری آنها را دربرابر بیماریهای فلج‌کننده، افزایش می‌دهد. تحقیقی که‌در دهکدهٔ «فن پاریزین[45]»که درحدود سی‌و پنج میلی پورت‌اوپرنس، بعمل آمـده است‌حاکـی از آن است کـه یك روستایـی بطور متوسط

45. Fonds Parisien

روزانه هشت سنت غذا می‌خورد که ۱۳۵۹ کالری نصیب او می‌کند و میزان مواد سفیده‌ای غذای او از روزی ۳۲ گرم تجاوز نمی‌کند. حداقل احتیاج یك نفر انسان ۲۵۹۰ کالری و ۴۰ گرم پروتئین است و مقدار کالری و پروتئین مصرف شده توسط یك امریکایی بطور متوسط ۳۱۰۰ کالری و ۹۱/۶ گرم پروتئین است.

دووالیه در ۱۹۵۸ اقدام به تاسیس دفتر تغذیه کرد. اما این دفتر تا ۱۹۶۲ شروع بکار نکرد و تازه در ۱۹۶۶ بود که دولت ماهی سیصد دلار به‌آن تخصیص داد. این دفتر چهار مرکز داشت که برنامه‌های اصلاح تغذیه چهار ماهه‌ای برای کودکان اجرا می‌کردند. گنجایش هر یك از این مراکز سی نفر کودك و برنامهٔ مواد غذایی اضافی امریکا کمك بزرگی به آنها بود. اما البته بجایی نمی‌رسید. از هر پنج نوزاد هایی‌تیایی یکی قبل از سه ماهگی می‌میرد. سن متوسط مردم هائیتی چهل سال است. ۹۵ درصد از کودکان آموزشی کمتر از شش سالهٔ ابتدایی می‌بینند. میزان‌تولید پیوسته رو بکاهش‌است. بررسیهای آماری فقط به تخمین محدودند. و ادعای کامل بودن ندارند. هیچ روش سازمان‌داری برای جمع‌آوری ارقام قابل اطمینان در تمام کشور وجود ندارد.

درپایان سال ۱۹۶۷ بانك‌عمران‌کشورهای قارهٔ امریکا (IDB)[۴۶] که در ۱۹۶۱ تأسیس شده است، به سه فقره وامی که به هائیتی داده شده است اشاره می‌کند: یکی در ۱۹۶۱ بـه مبلغ ۳/۵ میلیون دلار برای کشاورزی و صنعت، دیگری در ۱۹۶۴ به مبلغ ۲/۴ میلیون دلار برای آب مشروب پورت‌اوپرنس، و سومی در ۱۹۶۶ به مبلغ ۱/۳ میلیون دلار برای آموزش و پرورش. از این گذشته مبلغ ۶۱۵،۰۰۰ دلار به صورت کمکهای فنی مربوط به این وامها به هائیتی اهداءشده است. از این کمکها مانند دیگر کمکهای مالی، نتایجی حاصل نشده است.

در پایان ۱۹۶۷ کـه صندوق بین‌المللی پول IMF[۴۷] از تجدید موافقتنامهٔ خود با دولت هائیتی دایر بر دادن اعتبارهای کمکی بـه منظور متعادل نگهداشتن «گورد» خودداری کـرد، ضربهٔ شدیدی بـه اقتصاد این کشور وارد آمد. این موافقتنامه از ۱۹۵۸ همه ساله‌تجدید شده بود. نتیجه این شد که «گورد» در بازار سیاه به نصف ارزش‌قبلی

46. Inter-American Development Bank
47. International Monetary Fund

خود (یعنی بیست سنت) تنزل پیدا کرد.

AID و IDB و IMF، هر سه در گزارشهای سال ۱۹۶۷ خود به کمیته کشورهای امریکایی اتحاد برای پیشرفت، زمینه‌هایی را که در هائیتی به اصطلاحات فوری نیازمند بود خاطرنشان کرده بودند. بانك پیشنهاد کرده بود که در مؤسسات عمومی کشور اصلاحات بعمل آید. AID توصیه کرده بود که اصلاحات در جو سیاسی و اداری کشور سخت ضروری است. و IMF گفته بود که سازمان اداری و نظارت بر اخذ مالیات باید اصلاح شود. همه به بیانی مؤدبانه کـه خاص مؤسسات بین‌المللی است خاطرنشان کرده بودند که هائیتی بیش از همه چیز به حکومتی کاردان و مؤثر احتیاج دارد.

این پاسخ روشن دیگری بود به مدافعان دووالیه که او را با تـروخیلو مقایسه می‌کردنـد. زیرا تـروخیلو بیاری اعمال‌خشونت کارهایی کرده بود که به کـارآئی شباهت داشت و تأسیساتی از قبیل جاده‌ها و بناها باقی گذاشته بود که نشانه‌های ظاهری ترقی و پیشرفت بحساب می‌آمد. اما ده سال حکومت دووالیه مثالی عکس نمونهٔ همسایه بود. کشور همچنان در سراشیبی سقوط عمومی سیر قهقرائی می‌پیمود و مدافعان و مبلغان دووالیه فقط به دووالیه ویل استناد می‌کردنـــد که آنهم هنوز ناقص بود و بنای یادبودی از فساد و رشوه‌خواری. یا به فرودگاه جدید جت که زمانی دراز وسیله‌ای برای جمع‌آوری پول و اخاذی بود.

قهوه و جهانگردی که منابع مهم درآمد اقتصاد هائیتی است‌برای ایجاد تعادل پرداختها کافی نبود. طی سه سال متوالی از ۱۹۶۴ تـا ۱۹۶۷ کسر بودجه کشور ــ که بودجه سالانه‌اش ۳۸ میلیون دلار است ــ به پنج تا شش میلیون دلار بالغ بود. وضع محصول قهوه بنا به سنت دیرین هردوسال یك‌بار خوب بود. اما هوای بد حتی این دورهٔ دو ساله را غیرقابل اطمینان می‌ساخت. وضع جهانگردی که در دوران حکومت ماگلوار به اوج و طی بحرانهای ۱۹۶۳ به نقطه حضیض خود رسیده بود، دوباره بهبود یافت. اما نه بقدر کفایت. فرودگاه جدید و وضع بهبود یافتهٔ خطوط هوایی به‌پورت‌اوپرنس، در این راه کمکی بـــود، اما حمایت نابجای دووالیه در رماندن مسافرین تعطیلات از طریق صدور بیانیه‌های موحش و ایجاد «وقایع» ترس‌آور، همچنان این اثر خوب را خنثی می‌کرد.

مسئله‌ای که برای کلیهٔ ناظران عجیب می‌نمود این بودکه بسیاری از افراد تحصیل‌کرده و آزموده و متخصصان‌هائیتی جلای وطن می‌کردند و اغلب راه افریقا پیش می‌گرفتند. از آن جمله‌اند وکلای مدافع، قضات، پزشکان، زبان‌شناسان، استادان، دبیران، دکترهای فلسفه، مهندسان، کارشناسان امور مالی و روزنامه‌نگاران و خلاصه مردان و زنان تحصیل کرده‌ای که ناامیدانه می‌خواستند در نوسازی عمران هائیتی سهیم باشند. بعضی از این اشخاص درکشورهای جدیدالتأسیس مشاغل اداری از سطح متوسط پیدا می‌کردند و پاره‌ای به سمتهای بالا و صاحب نفوذ ارتقا می‌یافتند. مثلا دکتر ژوزف دژان[48] که از مهاجران هائیتی بود به سمت رایزن وزارت امورخارجهٔ گینه، برگزیده شد. یکی از اهالی هائیتی تعداد صاحب منصبان دولتی را که فقط در کنگو مشغول خدمت بودند در حدود یکهزار نفر تخمین می‌زد. سرهنگ پل‌کوروینگتون[49] که‌درگذشته افسر ارتش‌هائیتی بود (و یکی از کسانی بود که در ۱۹۶۳ در سفارت دومی‌نیکن متحصن شده بودند) سمتی عالی در نیروهای امنیتی کنگو بدست آورد. ریگو ماگلوار[50] از مشاوران عالیرتبهٔ مالی کنگو شد. سازمان ملل متحد یکی از مهاجران هائیتی به نام ژاك لژه[51] را که در گذشته سفیر بود به سمت نمایندهٔ خود برای کمکهای فنی منطقه‌ای در ساحل عاج بکار گمارد.

زمانی هیأتی کنگویی با اجازهٔ رسمی برای استخدام معلم به پورت‌اوپرنس آمدند و بیش از نیمی از شاگردان‌کلاس آخر دانشسرای دانشگاه ملی تقاضای استخدام دادند. هائیتی با نوددرصد بی‌سوادی، متجاوز از نصف معلمان فارغ‌التحصیل خود را تقدیم کنگو کرد.

از ۲۶۴ نفر پزشکانی که در ده سال گذشته از هائیتی فارغ‌التحصیل شده بودند فقط سه نفر در این کشور باقی مانده بودند. تعداد پزشکان هایی‌تیائی شاغل در کانادا (۲۵۰) از تعداد کل پزشکان هائیتی، بیشتر بود.

توفانهای ساحلی که در سالهای ۱۹۶۳ (فلورا)[52] و ۱۹۶۴

48. Joseph Déjean
49. Paul Corvington
50. Rigaud Magloire
51. Jacques Leger
52. Flora

(کلئو)۵۳ و ۱۹۶۶ (اینز)۴۵ از شبه جزیرهٔ جنوب غربی هائیتی گذشته بود، صدمات پایداری بر اقتصاد هائیتی وارد کرده بود. سنگین‌ترین آسیبها در مناطق جنوب غربی بود، اما بادهای‌شدید و بارانهای سیل‌آسا در نواحی وسیعی از کشور محصول کشاورزی را از میان می‌بـــرد. دووالیه نمی‌توانست آنطورکه با دیپلماتها داد و ستد می‌کرد با طبیعت کنار بیاید. توفان فلورا هزاران نفـــر را کشت و حدود بیست دهکده را ویران ساخت و قسمت اعظم کشتزارهای قهوه را تباه کرد. چـــون دولت امریکا بلافاصله آمادگی خود را برای ارسال کمك اعلام داشت، دووالیه به بهانهٔ اینکه ممکن است این کمك به صورت پوششی برای مقاصد اخلالگرانه و زیانبخش بکار رود آن را رد کرد. این ماجرا در دوران حمله‌های مهاجران به خاك هائیتی اتفاق افتاد. و نمی‌تـــوان زیاد پاپادك را سرزنش کرد. او فقط قسمت بسیار ناچیزی از کمکها را برای مدت یك هفته به نواحی آسیب دیده راه داد. اما وقتی که گزارشها بهمن‌آسا سرازیر شد و تخمین تلفات به پنجهزار و تعداد بی‌خانمانها و محتضران به یکصد و بیست و پنج هزار بالا رفت، دووالیه با احتیاط تمام ارتش پنج‌هزار نفری و گاردهای پانصدنفری خود را به کار گمارد و کمکهای خارجی به ۲۵،۰۰۰ دلار نقد رسید که برای مرمت خسارات توفان کمك ناچیزی بود و ۲۵ میلیون پوند غذا ظرف چهارماه برای توفان‌زدگان وارد هائیتی شدکه بازهم به‌جائی نرسید. دووالیه همچنانکه عادتش بود، این بار هم نه تنها حق‌شناسی از خـــود نشـــان نـــداد، بلکـــه از اینکه پـــول بیشتری دریـــافت نکرده است ناخرسند می‌نمود. در حدود یك ماه بعد از توفان پرزیدنت کندی بقتل رسید. تونتون ماکوتهای دووالیه از شادی جام زدند و سقوط دشمن دووالیه را به یکدیگر تبریك گفتند. دووالیه که کندی را «آن نابغهٔ بدخواه» لقب داده بود به آنها قبولانده بودکه ترستن وکندی هردو دراثر نیروی ماوراءطبیعه‌ای‌که‌در اختیار او است‌ازمیان‌برداشته‌شده‌اند.

یکی از سازمانهای اقتصادی کـــه پیوسته مـــوجب دلچـــرکینی مؤسسات بین‌المللی که می‌کوشیدند امور مالی هائیتی را سر و سامانی ببخشند می‌شد، انحصار دخانیات بود. این مؤسسه سازمانی بود که حق پخش انحصاری‌اقلامی از قبیل سیگار، صابون، و غیره را داشت. در دوران حکومت دووالیه انحصارهای آن توسعه یافت و کالاهایی از

53. Cléo
54. Inez

قبیل سیمان، آرد، ابریشم و بسیاری دیگر نیز شامل آن شد. در پاره‌ای موارد عوارض متعلقه به این کالاها بطور متوسط به ده درصد بهای کالا بالغ می‌شد. درآمدهای این انحصار وارد بودجه کشور نمی‌شد و تمام دراختیار دووالیه قرار می‌گرفت و به‌میل او خرج‌می‌شد. مؤسسات بین‌المللی عقیده‌داشتند که درآمد این‌انحصار بهتراست برای‌رفع‌مشکلات و نارساییهای بودجه مملکت صرف شود. اما دووالیه این اظهارات را تجاوز به‌حاکمیت ملی می‌خواند. این درآمدها همه در بانك بازرگانی کلمار ژوزف شارل[55] که بانکی خصوصی بود، سپرده می‌شد.

دووالیه در ۱۹۶۶ راه اقتصادی دیگری برای اعتبارهای غیر- بودجه‌ای خود ترتیب داد. و آن سیستم مقرری سالهای پیری، یا نوعی بازنشستگی برای سی هزار نفر کارمندان دولت بود که هر یك سه درصد از درآمد خود را به صندوق آن می‌پرداختند. آنها پس از آنکه لااقل بیست سال به این صندوق کمك کردند، می‌توانستند اگر سنشان از شصت و پنج تجاوز کرد و گواهی پزشك دائر بر عدم توانایی خدمت ارائه دادند، از مزایای این صندوق استفاده کنند و بطوری که اشاره شد سن متوسط مردم هائیتی چهل سال است.

دووالیه ضمن تلاش در جلب سرمایه‌های خارجی امتیازهای بهره‌برداری از منابع کشور صادر می‌کرد و البته معدودی از این امتیازها سودآور بود. بازرگانان خارجی به علت شرایط ناامن، از سرمایه‌گذاری در هائیتی اکراه داشتند از طرفی‌هائیتی نیز نمی‌خواست تحت تسلط سرمایه‌های خارجی که اکثر امریکایی بودند قرار بگیرد و به این ترتیب زمینه برای فعالیت خارجیان محدود می‌شد و اگر کسی کوششی درست هم می‌کرد شرکتهای بزرگ امریکایی آرام نمی‌- نشستند. یکی از جالبترین آنها شاید داستان بازرگان بیست‌و پنج‌سالهٔ مصری‌الاصل به‌نام «محمد فاید» بود. این شخص در ژوئن ۱۹۶۴ به پورتاوپرنس وارد شد و خود را شیخ معرفی کرد و کارت ویزیتش او راشریك‌یکی از کمپانیهای نفتی کویت معرفی کرد. مقامات هائیتی او را مردی جذاب توصیف کردند و پیشنهادهای سرمایه‌گذاریش موجب شد که امتیازهای بزرگی از دولت تحصیل کند.

فاید پیمانهای ویژه و کلانی با دولت امضا کرد که نظارت او را بر صنعت نفت و حمل و نقل دریایی و بنادر تأمین می‌کرد، موافقت

---

55. Clemard Joseph Charles

کرد که ظرف مدت دو سال یك میلیون دلار در ساختمان یك پالایشگاه نفت و ظرف چهار سال پنج میلیون دلار در برنامه‌های مختلف عمران بنادر سرمایه‌گذاری‌کند. علاوه برامتیازات نفتی، نمایندگی انحصاری دوازده کمپانی کشتیرانی را نیز که خطوطشان از هائیتی می‌گذشت بدست آورد. علاوه بر حقوق نمایندگی عوارض باراندازی را نیز که در گذشته به صندوق دولت ریخته می‌شد دریافت می‌کرد و طـولی نکشید کـه بر میزان ایـن عوارض افزود. از شاهکارهـای دیگرش یکی این بود که ملیت هائیتی که تحصیل آن مستلزم ده سال اقامت در هائیتی بود ظرف چند ماه به او داده شد. فاید برای بهبود بخشیدن به وضع بندر علامتهای راهنمای شناور تـرتیب داد و رئیس بندری انگلیسی استخدام کرد و روی اسکله چراغ نصب کرد.

اما طولی نکشید که با مخالفت کنفرانس کشتی‌رانان امریکایی مانند ترانس‌اتلانتیك[56] هنـد غربی و کنفـرانس کشتی‌رانان گلف هایی‌تین امریکا[57] که به‌اقدامات دووالیه سخت معترض بودند، روبرو شد. دووالیه در فشار قرار گرفت. فاید زود متوجه شد و سرمایه خود را از هائیتی خارج کرد. حسابهای بانکی فایدبیرتر از آنچه می‌بایست توقیف شد و رئیس محلی بانکی که عامل داد و ستدهای او بود به‌گناه اظهار نظرهای ضد دولتی از کشور اخراج گردید.

ضمن تحقیقات سنای امریـا در ۱۹۶۳ در خصوص معامـلات رابرت (بابی) بیکر[58] ماجرای معاملهٔ جالبی با دولت هائیتی کشف شد، این بابی بیکر زمانی منشی رهبر اکثریت سنا، لیندون جانسون[59] بود. کمیتهٔ مقررات سنا، شهادتها و مدارکی ارائه داد کـه بنابر آن کمپانی بسته‌بندی گوشت هائیتی و امریکا، از هائیتی قحطی‌زده کـه گوشت در آن کیمیاست به امریکا و پورتوریکو گوشت صادر می‌کند و به ازای هر پوند گوشت صادر شده یك سنت حق وساطت یا دلالی به بابی بیکر می‌پردازد. گفته می‌شد که «بیکر» کمك کرده است تا دولت امریکا برای این کمپانی جواز صدور گوشت صادر کند. و صدور این جواز مستلزم تأیید گواهینامهٔ بهداشتی کارخانه و گواهی هماهنگی روشهای بازرسی با استانداردهای امریکائی، ازطرف وزارت‌کشاورزی

56. Trans Atlantic
57. United States Gulf-Haitian
58. Robert (Bobby) Baker
59. Lyndon B. Johnson

امریکا بوده است. یك کارمند رسمی سفارت امریـکا در ۱۹۶۱ از کشتارگاه این کمپانی بازدید بعمل آورد و به علت «پاره‌ای نقایص» از صدور گواهینامهٔ لازم خودداری کرد. اما گـواهینامهٔ مورد نیاز کمپانی صادر شده بود.

کمیتهٔ مزبور فاش ساخت که اعضای خانوادهٔ کلینتون مرچیسون[۶۰] میلیاردر با نفوذ تکزاسی صاحب آسیابهای آرد در هائیتی، در سرمایه‌ـ گذاری در این کمپانی گوشت، شرکت داشته‌اند. کمپانی از اول ژوئیهٔ ۱۹۶۱ تا سی‌ام سپتامبر همان سال ۵،۲۳۷،۲۴۲ پوند گوشت صادر کرد که قسمت اعظم آن به پورتوریکو ارسال گردیده بود. کـارخانـهٔ بسته‌بندی گوشت که نزدیك دامین[۶۱] دائر شده بود ظاهراً برای هائیتی از تأسیسات مفید بحساب می‌آمد. این کارخانه جایگزین کشتارگاه بدنمایی شده بودکه از قرن نوزدهم در ناحیهٔ لاسالین باقی بود و بر تعفن کوی ساحلی می‌افزود. اما این کارخانه موجب پدید آمدن مشکلاتی شد. گوشت تمیز کردهٔ بسته‌بندی شده برای بیشتر مردم هائیتی بسیار گران تمام می‌شد. آنها اغلب گوشت را به مقدار بسیار کم، به‌قطعات پنج سنتی می‌خریدند. دولت انحصار گوشت را به این کمپانی واگذار کرده بود اما اجرای این انحصار با مشکلاتی مواجه شد. قصابانی که با شروع کار کارخانه بیکار شده بـودند، گاوهای خـود را بطور غیرقانونی زیر پلها و در پس‌کوچه‌های خلوت می‌کشتند که نه وسایل بهداشتی فراهم بود، نه بازرسی جهت سالم بودن جانور ممکن. کمپانی برای جلوگیری از زیان سرمایه‌گذاری خود به سوی بازار پورتوریکو روی آورد و بابی‌بیکر در کاهش مشکلات مربوط به تشریفات اداری نقشی مهم داشت.

دووالیه همیشه از هرگونه امکانی که در خاك هائیتی در اختیار داشت، استفاده می‌کرد. یکی از این امکانات او. ج. برانت[۶۲] بود و او از اهالی جامائیکا بود که پنجاه سال پیش در مقام کارمند سادهٔ بانکی به هائیتی آمده و در زمینهٔ قهوه و منسوجات به بازرگانی پرداخته و میلیونها دلار سود برده بود. او که هنوز ملیت انگلیسی داشت بـه جامائیکا رفت و در مراجعت از ورود او به هائیتی جلوگیری شد. اما همینکه دو میلیون دلار از اوراق قرضهٔ دولتی خریداری کـرد، کـلیهٔ

60. Clinton W. Murchison
61. Damiens
62. O.J. Brandt

موانع برطرف گردید. دووالیه در مقابل این خریدها (برانت پیش از آنهم از این اوراق خریده بود) عوارضی برابر پنج سنت به ازای هر گالون بنزین برای برانت تعیین کرد.

بااین حال دووالیه در سال دهم حکومت خود دیکتاتور کامیابی نبود. خشمش حدی نمی‌شناخت و از جنگیدن با دشمنان قدیمی خسته شده بود و اکنون در این هوس تحمل‌ناپذیر می‌سوخت که به‌پاره‌ای از طرفداران ازخودمطمئنش که به‌آنها اجازه داده بود ثروت کلان جمع کنند، ضربت بزند. دووالیه لذت می‌برد از اینکه کسانی را که به‌سبب سمتهای اداری خود را مستحق حرمت می‌دانستند، تحقیر کند. در یك جلسهٔ هیأت دولت که بسیار نادرالوقوع بود و با حضور چند نفر بازرگـان خارجی تشکیل شده بود، یکی از وزرا به او شکایت کرد که یکی از افـراد نیروهای ذخیره کـه بر دری نگهبان بوده نسبت به‌او رفتاری بی‌ادبانـه روا داشته است. دووالیه از شنیدن ایـن شکـایت غضبناك شدوبر صورت وزیر سیلی زدوگفت: «ازکنار هر خیابان می‌توانم یك وزیر جدید پیداکنم. اما پیداکردن مردی مثل آن نگهبان به این آسانیها ممکن نیست. او در راه من جنگیده است و جانش را بخطر می‌اندازد تا جان مرا حفظ کند.»

دووالیه متعاقب تصفیهٔ آوریل (ماکس دومی‌نیك) ژان‌ژولمه[63] وزیرکشور و دفاع ملی و لوکنرکامبرون[64] وزیر امور اجتماعی خود را از کار برکنار کرد. او ژولمه و رامو استیمه[65] وزیر دادگستری را مورد حملهٔ کوتاهی قرار داد. و آنها بلافاصله از کار برکنار شدند. موری پ. فیگارو[66] وزیر جدید کشور که دوازده سال منشی شخص دووالیه بود در ۲۷ ژوئن به‌مجلس رفت و ژولمه و استیمه را (که آنها نیز هر دو نمایندهٔ مجلس بودند) خائن اعلام‌کرد. فیگارو به‌نمایندگان مجلس گفت که ملت:

> انتقام می‌جوید... ملت رهبر خود را می‌پرستد و رهبر به مردم عشق می‌ورزد... نان به‌دست مردم نمی‌رسد زیرا که دستهایی نامریی نان را از دست مردم می‌ربایند... تا زمانی‌که دستهایی وجود

---

63. Jean julmé
64. Luckner Cambrone
65. Ramo Estimé
66. Morille P. Figaro

دارد که نانی را که دووالیه به‌ملت خود می‌دهد از ملت می‌دزدند، سرهایی در انتظار تیغ جلاد نیز وجود خواهد داشت.

خطابهٔ فیگارو پیشگویانه بود. او خود نیز در ماه‌اکتبر ازوزارت افتاد و وزیر جدیدی به‌نام دکتر اورل‌ژوزف[۶۷] به‌جای او بـر مسند وزارت نشست. دکتر ژوزف که در گذشته نیز یك بار این سمت را در اختیار داشته بود، در زمان جوانی دووالیه در مبارزه با «یاوز» با او همکاری کرده بود.

طبق قانون دیگری که فیگارو قبل‌از ناپدیدشدن از صحنه سیاست به‌تصویب رسانید؛ اقـدام به‌تحصن در سفارتخانه‌ای خارجی، جنایت شناخته می‌شد. بنابـراین قانون مقاماتی کـه این پناهندگان را می‌پذیرند، (یعنی سفارتخانه‌های خارجی) شریك جرم شناخته می‌شوند. این قانون ملیت هایی‌تیایی را از پناهندگان سلب و امـوال آنها را واجب‌المصادره قلمداد می‌کرد. این قانون به‌اتفاق‌آراء به‌تصویب مجلس رسید. مجلس درماه اوت با تصویب قوانینی، چهار معاهدهٔ حاکم بر پناهندگی سیاسی در کشورهای امریکای لاتین را لغو کرد.

دکتر ژان پریس‌مـارس[۶۸] که بحق پـدر «سیاه سالاری» نـامیده می‌شد کتاب کوچکی تحت عنـوان «نامه‌ای سرگشاده به دکتـر رنـه پی‌کیون[۶۹]» نوشت. (دکتر پی‌کیون از پیوستگان قدیمی به‌ایـن آئین بود) وآن جوابی‌بود به‌کتاب او تحت عنوان «راهنمای سیاه سالاری» و به منزلهٔ ضربه‌ای بود که از ناحیه‌ای غیرمنتظر به‌دکتر دووالیه وارد می‌شد. دکتر پریس‌مارس، جامعه‌شناس و مورخ اهـل هائیتی کـه اکنون سنین نود خود را طی می‌کرد، در کتاب خود اعلام کرده بود که رنگ پوست از طبقات اجتماعی جداست. «. . . ودر واقع اصلاحات اجتماعی توسن‌لوورتور از همان آغاز اهالی سن‌دومنگ را به دو گروه مشخص تقسیم کرده بود یکی طبقهٔ حاکم و دیگر طبقهٔ زیردستان که اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند و چوب‌بست اقتصادی اجتماع جدید برآنهـا استوار بود.» قانون دسالینی نیز همین راه و روش را تأیید وحفظ کرده بود. پریس‌مارس تأکید می‌کرد که در هردو مورد طبقهٔ حاکم از سیاهان و مولاتوها، هر دو تشکیل می‌شود. او معتقد بود که اساس

67. Aurèle Joseph
68. Jean Price Mars
69. René Piquion

مشکلات هائیتی همین مسئلهٔ اجتماعی است، نه مشکل رنگ. به این ترتیب او در رساله‌اش تز دووالیه و لوریمه‌دنی را که دکترین سیاسی دووالیه شد و بنابر آن مسئلهٔ طبقات همان مسئلهٔ رنگ است، رد می‌کرد. اما دووالیه‌حتی قبل‌از انتشار کتاب مارس، تاحدودی‌با انتخاب اطرافیان خود از افراد هردو نژاد، نظریهٔ خود را تکذیب کرده بود. معتمدترین دستیار او، خانم سن‌ویکتور، مولاتو بود و نیز داماد مولاتوی خود، لوك‌فوکار را برماکس دومی‌نیك‌که سیاه‌پوست بود ترجیح می‌داد. رسالهٔ دکتر پریس‌مارس، برای او ناخوشایند بود و او از چاپ آن جلوگیری کرد. نسخ آن، حتی نسخهٔ شخصی دکتر پریس‌مارس توقیف شد.

در حالی‌که ماجرای دومی‌نیك در اوج شدت خود بود، دولت اکوادور مناسبات سیاسی خود را با هائیتی قطع کرد. وزیر امور خارجهٔ اکوادور خولیو پرادو[70] اعلام داشت که این اقدام به‌علت «اصرار دولت هائیتی در لغو عرف انساندوستانهٔ پناهندگی سیاسی» و بیحرمتی آن دولت به «حقوق اساسی انسانی» است. کمیسیون حقوق بشرکشورهای امریکایی اقدام به‌تحقیق در این خصوص کرد. اما هائیتی از دادن هرگونه اطلاع یا صدور اجازه برای دیدار از هائیتی به‌نمایندگان مزبور خودداری کرد.

کمیسیون بین‌المللی حقوقدانها که از مدتها پیش به‌حکومت دووالیه می‌تاخت حوادث اخیر را به‌تندترین بیان ممکن، خلاصه کرد. حقوقدانها مدعی بودندکه «هائیتی در اثرعدم صلاحیت، وعدم تحرك وفساد زمامدارانش، فقیرترین کشور امریکای لاتین شده‌است.» جامعهٔ مطبوعات کشورهای امریکایی[71] با تقاضای عضویت دو روزنامهٔ هاییتیایی مخالفت‌کرد و دلیلش این بودکه شرط صلاحیت روزنامه‌ها برای انتخاب شدن اینست‌که‌باید ازکنترل دولت‌آزادباشند.

سال دهم حکومت دووالیه به‌وضع مناسبی پایان یافت. در ماه سپتامبر کاپ هایی‌تین شاهد تظاهرات آشکاری علیه دووالیه بود. مردم در خیابانها راه می‌رفتند و فریاد می‌زدند: «مرگ برفقر، مرگ بر گرسنگی.» حتی یك نفر بر دیوار انستیتوی هائیتی ــ امریکا نوشت: «زنده‌باد اشغال» و به‌این طریق نشان داده بود که اشغال امریکائیان را بر ادامهٔ بیچارگی و فقر ترجیح می‌دهد. عکس‌العمل دولت فقط

70. Julio Prado
71. Interamerican Press Association

فرستادن تونتون ماکوتها به محل بود. دووالیه دستور دادکه انستیتوی هائیتی ــ امریکا که وظایف سرویس اطلاعات امریکا را بعهده داشت تعطیل و رئیس آن فراخوانده شود.

اتفاقی که در هشتم نوامبر رخ داد، رویدادهای ده‌سالهٔ حکومت دووالیه را بطور شایسته‌ای تکمیل کرد: هائیتی به‌مفهوم دووالیه‌ای متمدن شده بود. ماجرا سرقت بانکی بود به‌طریق جیمزباندی تمام‌عیار. خبر زیر در روزنامهٔ لوماتن درج‌شد. «چهار مرد مسلح مبلغ ۷۷،۸۰۰ دلار از بانك سرقت کردند. سرقت در ساعت هشت بامداد اتفاق افتاد. این عملیات با جسارت و سرعت حیرت‌آوری انجام شد.» این روزنامه به نقل قول از مدیر بانك‌که می‌گفت از پنجرهٔ دفترش شاهد عملیات بوده است، نوشته بود: «سه‌نفر از سارقان حتی به‌خود زحمت‌نداده بودند نقاب برچهره بزنند.» سارقان بانك شب گذشته اتوبوس کوچکی را از کودکستان توریان[72] دزدیده و دوصلیب سرخ روی آن نقاشی کرده و بوق آژیری برآن نصب کـرده بودند. آنهـا با تهدید مسلسل سبك گاوصندوقی را به‌داخل اتومبیل منتقل کردند وباصدای شیون آژیر از شهر عبور کردند. و گاوصندوق خالی را در جادهٔ دورافتادهٔ خلوتی انداختند و ناپدید شدند. هویت سارقان هرگز فاش نشد. بسیاری از مردم هائیتی معتقد بـودنـد که این عمـل به‌دست تونتون‌ماکوتها و بی‌موافقت پاپادك انجام شده است. دستوراتی صادر شد که کلیهٔ وسایل نقلیه که از شهر خارج می‌شوند بازرسی شوند. حتی مسافرانی که با هواپیما سفر می‌کردند مورد معاینه قرارگرفتند. شاید تیراندازی به الوامتر، رئیس سازمان جاسوسی دووالیه در هشتم دسامبر در فرودگاه بین‌المللی که به‌زخمی‌شدن شدید او انجامید بااین ماجـرا بی‌رابطه نبود. متعاقب این داستان سروان ژاك‌دلوا[73] کـه پس‌از خانم ماکس آدلف[74] رئیس قلعهٔ پلید دیمانش شده بود، به وضع اسرارآمیزی بقتل رسید. چه‌کسی دستور تیراندازی داده بود؟ غیراز پاپادك چه‌کسی قدرت چنین کاری را داشت؟

بااینهمه علی‌رغم یکی‌دو ماجرای مرموز، دستگاه وحشت دووالیه به‌نرمی و بی‌روبروشدن با مانع به‌کار خود ادامه می‌داد. این دستگاه بی‌سروصدا کار می‌کرد تا مبادا موجب اختلال در امر جهانگردی بشود

72. Tourian
73. Jacques Delva
74. Max Adolf

وکم بودند جهانگردانی که از وجود چنین دستگاه موحشی اطلاع می‌یافتند.

دووالیه به‌منظور پاکیزه‌کردن صورت ظاهر شهر، در آغاز دسامبر فرمانی صادرکردکه بنابر آن‌مردم موظف به‌نقاشی خانه‌هایشان‌شدند، حتی کسانی‌که در شهرهای کارگری سکنی داشتند، مجبور بودند خانه‌های خود را رنگ کنند. بیانیه‌ای که در هفتم دسامبر صادر شد به کارگران شهر سن‌مارتن[75] تا پانزدهم دسامبر برای انجام این وظیفه فرصت داد و کسانی را که اطاعت نکنند به اخذ جریمه تهدید کرد. اعلامیهٔ دیگری که در پانزدهم دسامبر صادر شد کلیهٔ نقاشان را در تالار شهر جمع کرد تا جرایمی راکه باید اخذ شود تعیین کنند.

اقدام مهم دیگری در ۲۳ دسامبر انجام شد. لاسالین منطقهٔ فقیرنشین ساحلی سوزانده و با بولدوزر هموار گردید. به‌ساکنان این محله قبلا اطلاع داده نشده بود، و اقدامی‌نیز برای اسکان آنها درمحلی دیگر انجام نشد. پاره‌ای از آنها به‌قطعه زمینهای نساختهٔ دپرز[76] کوچ کردند (دپرز ناحیه‌ای مسکونی در پای تپه‌های پورت‌اوپرنس است) و شهری کلبه‌ای در آن برپا کردند. اما آنها ازآنجا نیز رانده شدند و کلبه‌هاشان سوزانده شد. وقتی لاسالین خراب شد، سیاهروزانی دیده می‌شدند که گروه‌گروه در نقاطی که در گذشته خانه‌شان بود، در کنار بسته‌های کوچکی که تمام دارائیشان را تشکیل می‌داد، جمع شده‌بودند.

این است پروندهٔ حکومت ده‌سالهٔ دووالیه. او دشمنان خود یا کسانی راکه مورد سوءظنش بودند کشت یا به‌خارج از کشور راند و در این کار چنان بی‌پروا و سنگدل بود که او را فقط با دسالین انقلابی مقایسه می‌شد کرد. اما دسالین لااقل بهانه‌ای داشت و نیش تازیانه‌های بردگی را چشیده بود. دووالیه چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی قدرت خود را استوار کرده بود. حتی از این طریق که در برابر نفوذ امریکا ایستادگی کرده و پیروز شده بود آبروی قابل‌توجهی کسب کرده بود. او بارها به‌تصفیهٔ ارتش پرداخته بود،که‌وسیلهٔ اعمال‌قدرت‌کلیهٔ دیکتاتورهای هائیتی بوده است. او توانسته بود که نه‌فقط باکشور همسایه، جمهوری دومی‌نیکن روابط دوستانه برقرار کند، بلکه در فرخنده‌ترین روزهای تروخیلو پیشنهاد همزیستی مسالمت‌آمیز از او دریافت کند. بسیاری ازشرکای جرم و دستیاران او که سابقهٔ صمیمیت

75. Saint Martin
76. Deprez

طولانی باناو داشتند (نظیر کلمان باربو) از میان رفته بودند یا (مانند ژان‌تاسی) در برزیل در تبعید بسر می‌بردند و یا مورد بی‌مهری بودند (لوکنرکامبرون بی‌سروصدا به‌تجارت قهوه مشغول شده ودائما تحت‌نظر بود. او گویی در اثر جادو به مردی آرام، محجوب وگوشه‌گیر مبدل شده بود). روی هم رفته، با توجه به امکاناتی که در اختیارش بود، در برابر نیروهایی‌که گهگاه علیه‌او بسیج شده وصف‌آرایی‌کرده بودند، توانسته بود توانائیهای محیرالعقولی در زمینهٔ سیاست از خود نشان دهد.

البته باید انصاف دادکه‌ناتوانی و ناشایستگی بی‌نظیر دشمنانش نیز در بقـــای حـــکومتش نقشی مهم داشت. در بامـــداد ۲۰ مه ۱۹۶۸ که آسمان به‌رنگ لاجـــوردی شفافی می‌درخشید در اپراکمیك هائیتی موسیقی دیگری خارج از نت خوانده شد.

یك هواپیمای B_۲۵ که از فراز کاخ ریاست جمهور پرواز می‌کرد شیء استوانه‌شکلی فروافکند که بعداز رسیدن به‌زمین فقط گودال دیگری برگودالهای بی‌شمار خیابانهای پورت‌اوپرنس افزود. نزدیك‌این گودال بستهٔ مکعب‌شکلی روی زمین دیده می‌شد که شاید حاوی اوراق تبلیغات ضد دووالیه‌ای بود. البته مردم پورت‌اوپرنس هرگز از محتوای اوراق اطلاع نیافتند، زیراکه‌سرنشینان‌هواپیما فراموش‌کرده‌بودندکه ریسمان آن را بازکنند و اوراق بهیچ روی پراکنده نشد. هواپیما به آهستگی کج شد و دور زد و باردیگر از روی محل سکونت رئیس جمهور مادام‌العمر گذشت و استوانهٔ دیگری فروانداخت که اصلا از هواپیما جدا نشد!

چهار ساعت بی‌وقوع حادثه‌ای گذشت و سپس یك هـــواپیمـــای مسافربری سسنا[77]ی یك موتوره که برای حمل بار اجازه خواست که در فرودگاه کاپ هایی‌تین به‌زمین بنشیند، مسافرانآن بلافاصله پس‌از پیاده شدن با مسلسلهای سبکی که همراه داشتند شروع به‌تیراندازی کردند. آنها برج هدایت فرودگاه را که تنها ساختمانی بود که در شعاع یك میل‌ونیمی از نظر نظامی یا معمـــاری اهمیتی داشت هدف قـــرار دادند. اما هیچ تیری در جواب آنهـــا خالی نشد. زیرا هنگـــام خواب بعدازظهـــر بود. طی عملیات نظامی کـــه بدقت هماهنگ شده بـــود هواپیمای B_۲۵ پس از آنـــکه پورت‌اوپرنس را باآن دوبمبش به زانو درآورد به‌پایگاه خود بازگشت و حـــدود بیست نفـــر شورشی خشن و

77. Cessna

جنگدیده را که لباس استتار به‌تن داشتند سوار کرد. اما ظاهراً یك نفر در فرودگاه آنقدر هوشیار بودکه بوق آژیر را بصدا درآورد. زیرا به طرفةالعینی نیروهای دووالیه بیدار شدند و به شکـــار شورشیان پرداختند.

شورشیان که همه گرفتار شده بودند در روز فرخندهٔ ۲۲ مه به پورت‌اوپرنس منتقل شدند (دووالیه بنا به‌روشی که در هائیتی تفأل از روی اسم نامیده‌می‌شود و منظور از آن پیشگویی از روی اعداد است محقق دانسته است که عدد ۲۲ برابر خود اوست) آنها توسط شخص رئیس انقلاب وحامی بزرگ بازرگانی و صنعت، مورد بازپرسی قرار گرفتند و دیگر کسی اثری از آنها ندید. اما هواپیمای B_۲۵ آنها برای مدت درازی در فرودگاه بین‌المللی فرانسوا دووالیه به‌نمایش گذاشته شد. (این هواپیما بعدها جزو ابوابجمعی نیروی هوایی هائیتی گردید.)

وزیران پاپادك ابتدا از رسم معمول پیروی کردند و گناه این حمله را به‌گردن کاسترو گذاشتند و مدعی شدند او می‌خواهد ترس جنون‌آمیز دولت امریکا را از خطر کمونیسم تحریك کند و دووالیه طبق معمول به‌سازمان کشورهای امریکایی و سازمان ملل متحد شکایت کرد. این شکایتها طبق مقررات ثبت و دفتر هشتمین شورش مسلحانهٔ نافرجام به‌این ترتیب بسته شد.

پس گفتار (اوت ۱۹۷۱)

به‌رغم ستایشها و زبان‌آوریهایی که دار و دستهٔ دووالیه طی سیزده سال و نیم حکومت او نثار او و انقلابش می‌کردند، کشور در زمان مرگ او دوری کامل را طی کرده بود. ثروتمندان بر ثروت خود افزوده بودند و بیچارگان بی‌چیزتر و بسیارتر شده بودند. طبقهٔ خاصان و برگزیدگان سابق در شرایط ممتاز خود ایمن‌تر واستوارتر شده بودند. هنوز قدرت اقتصادی مملکت را در دست داشتند و سفارت امریکا بربستر مرگ او مقام شامخ وتسلط‌سیاسی خود راکه در زمان حکومت او تا اندازه‌ای از کف داده بود دوباره بدست آورد.

آنچه در آغاز دوران پس از دووالیه از همه مهمتر بود آن بود که ارتش دوباره نقش حافظ نظم عمومی خود را بدست می‌آورد، و بار دیگر در حیات سیاسی مملکت قدرتی عمده بشمار می‌آمد. دووالیه از طریق خنثی کردن قدرت ارتش توسط تونتون ماکوتها تسلط خود را حفظ می‌کرد. اما وراث او مصلحت دیدند که از قدرت تونتون ماکوتها بکاهند و این به‌منزلهٔ آن بود که کفهٔ ترازوی قدرت و نفوذ به‌نفع ارتش پایین بیاید.

لسلی‌مانیگات[1] دانشمند جامعه‌شناس که متخصص در امور هائیتی است در رساله‌ای که پس از مرگش منتشر شد، نوشته بود که «نبوغ» سیاسی دووالیه در این بود که می‌توانست از دردهای اساسی نظام

1. Leslie Manigat

هائیتی به‌نفع خود بهره‌برداری کند. او همچنین از نتایج عینی و روانی ظلمهایی که توده‌ها و بخصوص توده‌های روستایی هائیتی را قربانی خود می‌ساخت، به‌نفع کمتر از ده درصـــد از جمعیت کشور بهره‌برداری می‌کرد ودانسته از اصلاح آنها خودداری می‌ورزید.

مانیگات می‌نویسد که بحران هائیتی از آغاز قرن حاضر شروع شد و پایانش در اثر اشغال هائیتـــی توسط نیروهای امریکایـــی در ۳۴ ـ ۱۹۱۵ به‌عقب انداخته شد. به‌این سبب است کـــه دووالیـــه توانست کشوری را که در قرن نوزدهم می‌زیست و فشار پیشرفتهای قرن بیستم و دیکتاتوری امروزی، همه را با هم ترکیب کند.

بـــه‌این ترتیب بود کـــه با مرگ پاپادك، کلیهٔ مهره‌ها در نطع شطرنج سیاسی هائیتی، بار دیگر در جـــای سنتی خود قرار گرفتند.

دووالیه با روشن‌بینی خاصی‌در ۱۹۶۸، خانوادهٔ ازهم‌پاشیده‌اش را دوباره متحد کرد. خانواده‌ای که سه سال بعد، پس از مرگ او، در اثر همین اتحاد، توانست به‌نرمی و آرامش زمام امور را بـــدست گیرد.

دووالیه در نیمهٔ ۱۹۶۸ در مصاحبه‌ای مطبوعاتی فاش ساخت که مایل است دخترش وخانوادهٔ او که به‌اروپا تبعید شده‌اند، به‌هائیتی باز گردند. داماد او، سرهنگ دوم ماکس دومی‌نیك که در محاکمه‌ای غیابی به‌مرگ محکوم شده است، مورد بخشایش قرار گرفته و آزاد است که به‌کشور خود مراجعت کند. او اضافه کرد که شارل دوگل نیز با بخشایش دشمنان خود بر حیثیت خود افزوده است. او نیز می‌خواهد که از راه دوگل پیروی کند. اما این عفو فقط شامل اعضای‌خانوادهٔ خود او بود و هزاران نفری که در دل زندانها ناپدید شده بودند، از آن سودی نبردند.

دووالیه در یك بحران نـــاگهان با ساده دلی اعلام کرد کـــه دولت او سیاست «حکومت از طریق ایجاد وحشت» را کنار گذاشته است. و به‌امریکائیان درس حکومت داد و گفت: «تحول دموکراسی که شما در هائیتی شاهد آن بوده‌اید برای مردم دنیا و بخصوص مردم ایالات متحد امریکا در احقاق حقوق مدنی و سیاسی سیاهان درس بزرگی خواهد بود».

ماری دنیز، طی دوران تبعید در اروپا پسری به‌دنیاآورده و از سر لجاجت، اورا به‌نـــام پـــدر شوهر خود، کـــه به دستور دووالیه در هائیتی در زندان بسر می‌برد، الکساندر نامیده بود. عـــزم راسخ

پاپادك در بازگرداندن دخترش به‌هائیتی در بی‌مهریش با کسانی‌نمایان بود که در مبارزه علیه دومی‌نیك بیش از اندازه حرارت و تدبیر از خودنشان داده بودند موری فیگارو ۲ که از راه خوش‌خدمتی به‌پاپادك در روزنامه پورت‌اوپرنس نوشت: «در هائیتی جا برای دو قیصر نیست.» کوتاهترین دوران وزارت را در رأس وزارت کشور گذراند و به دستور پاپادك مشمول تصفیه شد.

شایعهٔ بازگشت دومی‌نیك بازار بحث را برسر جانشینی پاپادك گرم کرد. بحث برسر اینکه چه کسی سوگلی پاپادك است واحتمال انتخابش به‌جانشینی او از همه بیشتر است؟

داماد دوم دووالیه، لوك‌آلبرفوکار که شوهر نیکول بود و ناتاشا۳ اولین نوه را تقدیم پاپادك کرده بود، پس از اخراج دومی‌نیك به‌وضع آشکاری از رقیب خود پیشی گرفته بود. او که از چهره‌های برجسته و توانای دولت بود به‌نسبت خود با دووالیه و سمت مدیریت جهانگردی پشت گرم بود و در باده‌گساری افراط می‌کرد. ورق برندهٔ فوکار خواهرش خانم فرانسسکا (فرانس) سن ویکتور، منشی مخصوص و توانای پاپادك بود. طی مدت یازده سال، در دولت پاپادك هیچ نکته‌ای نبود که از این خانم پنهان داشته شود. قدرت و نفوذ او فقط با پاپادك قابل قیاس بود.

ماری‌دنیز کمی پیش از نوئل ۱۹۶۸ به‌هائیتی بازگشت تا شرایط بازگشت خانواده‌اش را معین کند. یخ نفرت پاپادك با دیدن دخترش آب شد. نوزده ماه پیش شوهر او، به‌چیدن توطئه‌ای برای برانداختن پاپادك متهم شده و از اعدام گریخته بود واینك ماری‌دنیز بود که عملا این توطئه را اجرا می‌کرد. ماری‌دنیز با قدرتی که فقط شایستهٔ پاپادك جوانتری است‌کودتای خود را به‌ثمر می‌رسانید. اوکاخ را از دشمنان خود پاك کرد و این پایان حکومت خانم سن ویکتور بود. خانم سن‌ویکتور بزرگترین هدف کودتای ماری‌دنیز بود. ماری دنیز سمت خانم سن‌ویکتور را به‌خود اختصاص داد و سنگر قدرت را تا پس از مرگ پدرش رها نکرد. ماری‌دنیز دانسته یا ندانسته صحنه را برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت پس از مرگ پاپادك آماده می‌کرد.

ماری دنیز به‌منظور جلوگیری از ضربت متقابل ومنع‌پاپادك در دخالت در کار، فرزند و خواهرش سیمون و شوهرش را در فرانسه

2. Morille Figaro
3. Natacha

گذاشته و بازگشت آنها را مشروط به‌موفقیت خانه تکانی خود در کاخ کرده بود واین کار به‌منزلهٔ نوعی اخاذی از پدرش بود، و مؤثر افتاد. دووالیه در برابر عملیات برق‌آسای دخترش ناتوان بود و از این گذشته همسرش نیز از دخترش سخت حمایت می‌کرد. یکی از مخالفان بسیاری که ماری‌دنیز از کاخ بیرون ریخت پی‌یر نوامبر[4]، هونگان نوکر سرخانه و پیش‌مرگ با وفای پدرش بود.

پاپادك به‌سبب زندگی اجتماعی و دوستانی که داشت مورد سرزنش دخترش بود. بسیاری از دوستان او تونتون‌ماکوتهای وفادار و کم‌سواد بودند که از پایین‌ترین سطوح اجتماعی به‌کاخ راه یافته بودند. ماری‌دنیز، همراه رفقای جدیدی که از پاریس تحصیل کرده بود، همراه ارزشهای جدید اجتماعی که حاصل این سفر اروپا بود، می‌کوشید آنها را بر پدرش تحمیل کند و پاپادك می‌دید که افسوس، استادش ماکیاولی[5] برای مقابله بااینگونه پیش‌آمدهای عجیب‌خانوادگی هیچگونه پیش‌بینی‌نکرده است.

دومین مرحلهٔ نقشهٔ ماری‌دنیز در ۱۶ مارس ۱۹۶۹ اجرا شدو آن زمانی بود که سیمون خواهر او، که معشوقش به‌دستور پاپادك کشته شده بود، با الکساندر نوزاد و پرستار فرانسویش به هائیتی بازگشتند و پدربزرگی‌مغرور و شیفته در فرودگاه جت‌فرانسوا دووالیه در انتظار آنها بود. بطوری‌که یکی از طرفداران دووالیه بعدها اظهار می‌داشت، الکساندر کوچك تنها هدف محبت او بود. طفلی که او نمی‌توانست اسم خود را براو بنهد.

ماری‌دنیز که به‌پاریس رفته بود، دو روز بعد با شوهر رشید و زیبای خود طوری بازگشت تا درجشن‌تولد خانم دووالیه (۱۹ مارس) شرکت‌کنند. روزنامه‌لونوولیست[6] نوشت: «برگزیدگان‌ودووالیریستهای طراز اول» برای عرض خیرمقدم به‌آنها در فرودگاه حاضر بودند. این روزنامه لحظه‌ای را که پاپادك داماد خود را به‌سینه می‌فشرد «لحظه‌ای تاریخی» نامید. اما بسیاری از صاحب‌منصبان عالیرتبهٔ ارتش که به‌دستور دووالیه سرهنگ ماکس‌دومی‌نیك را محاکمه و به‌اعدام محکوم کرده بودند، از این مهربانی دووالیه برخود لرزیدند.

پاپادك غیبت ماری‌دنیز را برای آوردن شوهرش، غنیمت‌دانست

4. Pierre Novembre
5. Machiavelli
6. Le Novelliste

و ترتیبی داد که خانم سن‌ویکتور به‌فلوریدا بگریزد. با مراجعت دومی‌نیك دارو دستهٔ سن‌ویکتور و همهٔ‌کسانی که نیکبختی و دارایی خود را با آن در پیوند داشتندبرای همیشه مورد بی‌مهری قرارگرفتند. نیکول بزودی لوك‌آلبرفوکار را طلاق داد و فوکار برای‌معالجه به‌امریکا رفت. اهالی هائیتی دسیسه بازیها و توطئه‌چینیهای دربار را که به‌ماجراهای بیزانس شباهت داشت، با لذتی آشکار تعقیب می‌کردند و توجهی به‌فعالیتهای گروهی مخالفان جانباخته نداشتند که مصمم بودند دامنهٔ جنگ ضربت و گریز دوسالهٔ خود را علیه حکومت دووالیه وسعت بخشند.

اعضای حزب PUCH در ۲۶ مارس ۱۹۶۹ شورشی را در دهکده کازال[7] واقع درسلسله جبال‌ماتو[8] واقع‌در سی‌میلی شمال پورت‌اوپرنس هدایت کردند. آنها پس از راندن و تعقیب تونتون‌ماکوتها وسربازان، دهکده را برای مدت شش ساعت در تصرف داشتند. آنها ضمن سخنرانیهایی که برای عموم اهالی دهکده ایراد کردند هدف خود را که مبارزه جهت آزاد کردن هائیتی بود بیان داشتند و شعارهائی روی دیوارهای گلی و جگنی کلبه‌های محقر دهکده نوشتند.

آنها به‌رهبری یك گروهبان قدیمی ارتش که معروف بود در واحد گارد مخصوص کاخ خدمت می‌کرده است به‌کوهستانها فرار کردند و قوای ارتشی به‌تعقیب آنها پرداخت.

در اوایل آوریل بود که خبر عملیات کازال توسط مطبوعات به‌گوش جهانیان رسید. دووالیه تا آن زمان از افشای خبر فعالیت دشمنان خود جلوگیری کرده بود. مخالفان اظهار داشته بودند که ماجرای کازال «عملیاتی کلاسیك است در آغاز مبارزه‌ای انقلابی و عملی اعتراض‌آمیز است که دارای اهمیت تاریخی است» و به‌راستی نخستین‌بار بود که انقلابیونی واقعی در پی تحصیل پشتیبانی‌روستائیان به‌کوهستان می‌رفتند و در عین حال برایشان توضیح می‌دادند که PUCH برای همهٔ مردم مبارزه می‌کند و وقت آن رسیده‌است که قاطبهٔ مردم دست به‌اقدام بزنند. آنها تاکید می‌کردند که «وقت آن رسیده است که همهٔ مردم هائیتی به‌یاری سربازان قیام کنند وعملیاتی را که در کازال آغازشده‌است و بخوبی‌ممکن است نقطهٔ شروع مبارزهٔ پر افتخار آزادی ملی باشد، ادامه دهند.»

---

7. Casale
8. Matheux

اما کازال نقطه عطفی به‌نفع دووالیه بود. پاسخ خشونت‌آمیز معمولی او و تصفیهٔ اهالی کازال که «به‌کمونیسم آلوده شده بودند» بزودی در نواحی کوهستانی بیداد کرد و مخالفان، تجهیزات و افرادی را که انتظار داشتند دریافت نکردند. جوانانی که با تدبیر توانسته بودند به‌درون خاك هائیتی راه یابند و هویت خود را حین عملیات تروریستی علیه دولت پنهان دارند، همینکه راز خود را فاش یافتند راه فرار پیش گرفتند. آنها در کمیتهٔ مرکزی خود جاسوسی را کشف کردند که از ۱۹۶۱ برای دولت فعالیت می‌کرده است و بعدها نام او را که فرانك ایزالن[9] بود دانستند. در سراسر بهار آن سال نیروهای پاپادك با دقتی شبیه به دقت بـازگشت پرستوها، در ساعات صبح بـه مخفیگاههای آنها حمله می‌کردند.

آخرین ضربه در روز دوشنبه دوم ژوئن وارد شد و این بار وقتی که ارتش اعلام کرد که بیست و دو نفر درخانه‌ای در خیابان مارتین لوترکینگ‌در پورت‌اوپرنس، غافلگیر وکشته شده‌اند، دروغ نمی‌گفت. بعضی از این بیست ودونفر از زندان به‌آن خانه منتقل واعدام شده بودند تا برتعداد کشته‌شدگان افزوده شود. اما اعضـای مهـم کمیتهٔ مرکزی PUCH در این صبحگاه، علیه نیروی مسلحی بسیـار نیرومندتر از خود تا دم مرگ جنگیده بودند. یك‌ماه بعـد ریمـون ژان فرانسوا[10]، بیست و نه‌ساله که رهبری PUCH را داشت. در یکی از خیابانهای کاپ‌هایی‌تین شناخته و کشته شد. ژان فرانسوا که در اوایل ۱۹۶۰ به‌زندان افتاده و شکنجه دیده بود موفق شده بود از زندان فرار کند و از کشور خـارج شود و در ۱۹۶۴ بـه‌هائیتی بازگردد و در جنگ پنهانی علیه دووالیه شرکت کند.

وقتی که فرماندار نیویورك نلسون راکفلر[11] در اول ژوئیـه ضمن مأموریت تحقیقاتی خود در امریکای لاتین، به‌هائیتی وارد شد، دووالیه بخود می‌بالید که کمونیستهای هائیتی را از میان برده است. ومی‌تواند خود را متحد وفادار امریکا بنامد که شایستگی دریـافت کمکهای مالی قابل ملاحظه‌ای را دارد.

پاره‌ای از مهاجران هایی‌تیایی مقیم نیویورك که با مؤسسات نشر خبر روابطی داشتند، ادعای دووالیه را انکار کردند. آنها می‌-

---

9. Frank Eysalein
10. Raymond Jean-Francois
11. Nelson A. Rockefeller

خواستند که دووالیه را تا پایان کار با کمونیستها همگام و همداستان معرفی کنند، به این امید بیهوده که دولت امریکا آنها را در کوشش در سرنگون کردن حکومت دووالیه یاری کند.

هر چند که دووالیه در دفع مخالفان خارجی و حملات مهاجران و توطئه‌گران داخلی پیروز بود اما فشار زندگی و کار در قلعهٔ بزرگ سفیدش که کاخ ملی بود او را شکست داد و وضع سلامتش رو به وخامت گذاشت. مالك‌الرقاب مطلق هائیتی در دفتر خود و اتاق خواب مجاور آن محبوس بود. بیشتر وقت، ربدشامبر به‌تن و نعلینی به پا داشت و طی چند قدمی که بین بستر و دفتر و میز غذای خانوادگی فاصله بود، پا بر زمین می‌کشید زیرا که بعلت وضع وخیم رگها و گردش نامنظم خون، یك پایش بیش از پیش او را رنجور می‌داشت. سی سال بیماری قند شروع به ظاهر ساختن آثار خود کرده بود.

سرانجام در هشتم ماه مه، ده سال پس از اولین انسداد سرخرگ اکلیلیش به‌سکته قلبی دیگری دچار شد. ماری دنیز بی‌سروصدا زمام امور را دردست‌داشت. و همچون‌یك‌مامادك‌اصیل شروع به‌صدور فرامین کرد.

خبر بیماری پاپادك به‌سرعت همه جا را گرفت (اگر چه مطابق معمول هرگز بطور رسمی تأیید نشد) و گروهی تحت فرمان سرهنگ رنه لئون مهاجر کوشیدند که ضربهٔ مهلك را به قلب ضعیف او وارد کنند و کوکتیل مولوتفهای بزرگی از هواپیمایی بر قصر او فرو-انداختند. اما این حمله که در چهارم ژوئن اتفاق افتاد جز ایجاد ترس و به قول یك اعلامیهٔ دولتی، مرگ سه نفر بیگناه نتیجه‌ای نداشت. از شش کپسول پنجاه و پنج گالنی بنزین که از شکم یك هواپیمای «لاکهید کانستلیشن»[12] چهارموتوره فرو افتاد، فقط یکی منفجر شد. هیچ خسارتی به قصر وارد نیامد و فقط موجب شد که دووالیه عکس‌العمل همیشگی را از خود نشان دهد. او به‌دولت ایالات متحد اطلاع داد که کوبا قصر او را بمباران کرده است.

اما دیدار راکفلر در سفر تحقیقاتی خود، داروی نیروبخش راستین برای قلب بیمار پاپادك بود. دووالیه اعلام داشته بود که «انتخاب ریچاردنیکسون موجب‌دلگرمی او شده‌است و درتلگرام‌تبریکش به‌او اظهار داشته بود که آرزو دارد نیکسون راه سلف عظیم‌الشأن خود،

12. Lockheed Constallation

دوایت آیزنهاور را ادامه دهد...»

وقتی راکفلر و همراهانش در اول ژوئیه به هائیتی رسیدند گرچه در کشورهای دیگر با یك سلسله تظاهرات ضد امریکایی روبرو شده بودند، بطوری که دیدارشان از هائیتی برایشان مانند تماشای سیرکی بود. سه کشور امریکای جنوبی، یعنی پرو، شیلی و ونزوئلا حتی از پذیرفتن او خودداری کرده بودند.

مردم هائیتی که از ایفای نقش دلقك لذت می‌بردند، به‌دستور دووالیه با صورتکهای شادی به خیابان ریخته بودند، تا میهمان جلیل‌القدر را که حضورش در هائیتی به اشارهٔ پاره‌ای به‌منزله پول در بانك بود، استقبال کنند.

دووالیه که بعد از حملهٔ قلبی، دوران نقاهت را طی می‌کرد، و از پذیرفتن اشخاص یا ظاهر شدن در جمع خودداری می‌کرد، مدعی بود که مسافرت راکفلر او را مشغول می‌دارد. دووالیه با اندکی از نبوغ قدیمی خود این دیدار را به‌پیروزی شخصی خود مبدل کرد. و با زیرکی و تدبیر قابل تحسینی راکفلر را تحت‌الشعاع قرار داد.

فرماندار نیویورك در حالی که به جمعیت شادان و میهمان‌نواز لبخند می‌زد از پله‌های کاخ بالا رفت و به دفتر دووالیه واقع در طبقهٔ دوم‌کاخ که‌فرش نوقرمزی در آن پهن بود وارد شد. نخست فرماندار و رئیس‌جمهور چند کلمه‌ای به زبان فرانسوی باهم مبادله‌کردند. آنگاه راکفلر نامه‌ای از پرزیدنت نیکسون به دووالیه داد. پاپادك با حالتی آرام و متبسم پشت میز کارش قرار گرفت و نامه را خواند و لبخند زد. سپس با سستی چنانکه از شخصی که بتازگی از حمله‌ای قلبی جان بدر برده است انتظار می‌رفت، برخاست و از راکفلر خواست که با او به ایوان دفتر، که چند پا دورتر قرار داشت برود. این درخواست به نظر راکفلر تقاضای کمك جسمانی آمد. بیرون قصر در چمن کاخ و خیابانها، همان برنامهٔ کارناوال و ازدحام و هلهله که در این گونه موارد معمول بود، جریان داشت. خبرنگاران این جمعیت را حدود سی‌و پنج هزار نفر تخمین زدند.

راکفلر به پاپادك پیوست و هر دو لبخندزنان و بازو در بازو، بر ایوان کوچك ایستادند و برای جمعیت دست تکان دادند. پاپادك به مردم هائیتی که در زیر پای او بودند نشان می‌داد و تأیید می‌کرد که زنده و سالم است. اما عکس فرستادهٔ پرزیدنت نیکسون در حالی که بازوی او را گرفته بود و برای مردم دست تکان می‌داد، برای دشمنان

او و نیز برای دنیا حامل پیامی مهمتر بود: این عکس، آنها را برادران و یاران جدایی‌ناپذیر نشان می‌داد. دووالیه حتی اگر می‌توانست برای تحصیل اثر تبلیغاتی سناریویی بنویسد، موفق نمی‌شد به این استادی آن را بر صحنه آورد.

هیچیك از کارهایی که راکفلر طی سفر مأموریت خود کرد تا به این درجه باعث انتقاد بین‌المللی نشد. راکفلر چند ماه بعد، در واشینگتن در برابر کمیسیون فرعی کنگره، در خصوص سفر خود به امریکای لاتین گزارش می‌داد. جاناتان بینگ‌هام[۱۳] نمایندهٔ دموکرات که او نیز از نیویورك انتخاب شده بود گفت که «سخت متأسف است» که از او (راکفلر) «در حالتی بسیار شادان در کنار دووالیه... که دیکتاتوری از پلیدترین نوع است عکس‌برداری شده است». راکفلر گفت: «می‌خواهم بدانم که اگر از شما خواهش می‌کردکه، (ممکن‌است به ایوان بیایید)، چه می‌گفتید؟» و بینگهام جواب داد: «اگر حواسم جمع می‌بود لبخند نمی‌زدم و دست تکان نمی‌دادم.» راکفلر گفت: «سیصد هزار نفر در جلو خود داشتم. اگــر انسان سیاستمدار باشد غریــزهٔ طبیعیش باید عکس‌العمل نشان بدهد.»

تعداد جمعیت هر قدر که بود، خواه آنقدر زیاد که راکفلر می‌پنداشت یا آنقدر کم که خبرنگاران تخمین زده بودند، و نیــز علی‌رغم موقع و شرایط ناخوشایند، کار به‌پیروزی دووالیه انجامید. راکفلر توصیه کرد که کمکهای امریکا به هائیتی دوباره ادامه یابد.

زمانی که کلینتون ای‌ناکس[۱۴] که سیاهپوست بود، در اواخر ۱۹۶۹ به‌جای کلاد جی راس[۱۵] سفیر امریکا در هائیتی شد، مسلم بود که دووالیه موفق شده است دولت امریکا را به‌خود نزدیك‌تر کند. ناکس استوارنامه‌ای درخشان داشت. از جمله در ۱۹۳۹ به اخذ درجه دکتری از دانشگاه هاروارد موفق شده بود. او از صاحب‌منصبان رسمی وزارت امور خارجه بود که در ماساچوستس متولد شده و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۳ در اروپا خدمت کرده و پس از استراحت‌کوتاهی در هندوراس[۱۶] در ۱۹۶۴ به‌سمت سفارت امریکا در داهومه[۱۷] گمارده شده بود و این، قبل از سفارت امریکا در هائیتی، آخرین سمت او بود.

---

13. Jonathan Bingham
14. Clinton E. Knox
15. Claude G. Ross
16. Honduras
17. Dahomey

جریان کمك امریکا که در هفت ماه گذشته به حداقل کاهش یافته بود بزودی شروع به افزایش کرد. از آنجا که افکار عمومی امریکا ممکن بود علیه برقراری مجدد کمکهای این کشور طغیان کند، برقراری کمك به‌مقادیر کم‌صورت می‌گرفت، تا توجه عمومی راجلب نکند، یکی از نخستین نمونه‌ها، کمك مالی از محل «اعتبارات‌مخصوص» سفیر بود، که پنجاه طرح کوچك را تغذیه کرد.

«ناکس» می‌گفت که به‌عقیدهٔ او، سیاست «سرد و درست» امریکا در قبال هائیتی خطا بوده است. و بعد، این اظهار خود را گسترش داد و گفت که سیاست امریکا به یك کشور سیاه کوچك، غرض‌آلود و همراه با تبعیض بوده است. او برقراری کمك مجدد را به هائیتی تجویز و تأیید کرد. پاپادك این مرد را دوست می‌داشت.

شکایت دووالیه مبنی بر اینکه دولت او نه به‌علت ظلم و آزادیکشی، بلکه به سبب سیاه بودن زمامداران، مورد دشمنی است. موضوعی قدیمی است که او پیوسته برای کلیه میهمانان و تازه‌واردان تکرار می‌کرد. او در این زمینه همه دنیا را سرزنش می‌کرد. اما اگر این ناله از زبان دیگری بلند می‌شد، ممکن بود مؤثر افتد. حال آنکه از طرف پاپادك به‌عنوان دادخواهی توده مردم هائیتی که او آنها را در سیاهروزی فرو برده بود، پذیرفته نمی‌شد. بلکه به منزلهٔ شکایت از موانعی تلقی می‌شد که در سر راه صعود او به‌مرتبهٔ خدایی‌قرار داشت. جهان سیاه به این نکته واقف بود و این ساز در گوشش طنینی نداشت. جهان سوم اصراری نداشت که به تعهدات خود در قبال او اضافه کند. اما «ناکس» شکایات او را باور داشت و برای مدتی‌کوتاه بسیاری از مطالب توخالی او را آنچنان که او می‌خواست منعکس کرد.

اغلب به‌خبرنگاران می‌گفت که دووالیه مقام سیاهپوستان را بالا برده و خواص مولاتو را سرکوبی کرده است، هیچ سخنی از این نادرست‌تر نبود. بررسی قربانیان دووالیه نشان می‌داد که قسمت اعظم کشته‌شدگان را سیاهپوستان تشکیل می‌دادند. لسلی مانیگات می‌نویسد:

«...طی حکومت دووالیه جمعیت پورت‌اوپرنس از دویست‌هزار نفر به متجاوز از نیم میلیون نفر بالغ گردید. این شهر پیوسته آخرین ملجأ و پناهگاه روستائیانی بوده است که در اثر فقر و بیماری از زمین خود رانده شده بودند. در دوران حکومت «پزشك روستائی» سل به صورت بیماری بومی بسیاری از نواحی روستایی هائیتی درآمده بود.

لاسالین که بزرگترین محلهٔ فقیر نشین پـورت‌اوپرنس به‌شمار می‌رفت، وسیاهی و فقرزدگی خود را درمنطقهٔ وسیعی‌ازبندرمی‌گسترد، ویران و هموار گردید. زیـرا علاوه بر اینکه برای جهانگـردان منظره‌ای ناخوشایند بود، از نظر سیاسی نیز برای دولت به منزلهٔ لانهٔ خطری بود، زیرا مخفیگاهی کشف ناشدنی برای رهبـران ملـی مخالف دولت محسوب می‌شد، ساکنان این محله ناچار از آنجا کوچ کردند و شهر حلبی و مقوایی خود را چند میل دورتر بنا کردنـد. آنها این‌کوی فقرآباد خود را باطنز یأس‌آمیزی ــ که‌تنها وسیلهٔ بقا در سیاهروزی است ــ پس از الدورادو[18] در امریکا که صدهاهزار تن از مردم هائیتی طی دههٔ اخیر حکومت دووالیه به آن مهاجرت کرده بودند، بروکلین[19] نام نهادند.»

دووالیه در دوم ژانویهٔ ۱۹۷۰ ضمن نطقی که به مناسبت روز پیشینیان ایراد می‌کرد به مردم فقیر هائیتی اعلام داشت که: «انقلاب ما برای توده‌های روستایی و شهری و نیز برای طبقات میانه همه‌گونه امید پدید آورده است، من می‌خواهم که امر سازمان دادن انقلاب را ادامه دهم. بیداری بزرگ ادامه دارد. و با ارادهٔ تغییر و تحول همراه است.»

او هنوز دل خود را به امیدهای تو خالی خوش می‌کرد. هر چند که از واقعیت آگاه بود. او می‌گفت: «من با کمال رضایت خاطر شاهد بوده‌ام که مردم هائیتی در شرایطی آگاهی و تصمیم به‌پایداری ازخود نشان داده‌اند، که‌بکلی باآنچه برای آبادانی و رفاه لازم است مغایر بوده است.»

در همان ماه بود که دو نفر از مخالفان جوان و مصمم پاپادك، یعنی فرد و رنلد باتیست[20] پس از پنج سال مسافرت در اروپا و افریقا به هائیتی آمدند تا به‌اتفاق پنج همرزم دیگر دوباره هستهٔ یك مبارزه را بوجود آورند. برادران باتیست، همان مبارزان چریك سالهای ۶۳ و ۶۴، همـان کسانی که طـی جنگ داخلی سانتودومینگو در صف مبارزان طرفدار قانـون اساسی جنگیده بودنـد، بطـور پنهانـی به سانتودومینگو وارد شدند. (فرد، در زندان بوده و آزاد شده بود.) آنها

18. Eldorado
19. Brooklyn
20. Fred, Reneld Baptiste

با اسلحه‌ای نامتجانس‌که از ماگزیمیلیانوگومز[۲۱]، شورشی دومی‌نیکنی به‌عاریت گرفته بودند، بــه منطقه مبارزات قــدیمی و آشنای خــود رفتند و بلافاصله در دهکدهٔ تیوت[۲۲] دستگیر شدند. قوای دووالیه که توسط دولت دومی‌نیکن از آمدن آنها مطلع شده بودند، در این دهکده در انتظار آنها بودند. طی درگیری از هر طرف یك‌نفر کشته شد و بقیهٔ شورشیان دستگیر و به زندان افتادند[۲۳].

مبارزهٔ برادران باتیست در ۱۹۶۴ منشأ الهام زد و خوردهای چریکی داستان «کمدین‌ها»ی «گراهام گــرین» شد. رنلد، که برادر کوچکتر بود بعدها که این کتاب در داهومه به‌صورت فیلم درمی‌آمد نقش تونتون ماکوتی را در آن ایفا می‌کرد. کلینتون ناکس که در آن زمان سفیر امریکا در داهومه بود به مناسبت این فیلمبرداری ضیافتی ترتیب داد.

در اوایل آوریل ۱۹۷۰ نجوای توطئهٔ جدیدی به‌گوش دووالیه رسید. بلافاصله تحقیقاتی بعمل آمد که لااقل بنا بر آنچه پاپــادك «مدارك مستدل» می‌شمرد تعدادی از دووالیریستهای طراز اول، از جمله سرهنگ کسنربلن[۲۴] رئیس کــل سررشته‌داری در آن شــرکت داشتند. شایعات فراوانی پراکنده شد و تردید بر اردوی دووالیریستها مسلط گردید.

دووالیه در شب ۲۳ آوریل فرمانده‌گارد ساحلی سرهنگ اکتاو ـ کایار[۲۵] را احضار کرد و از او خواست که صبح روز بعد چند نفر از افسرانش را برای بازپرسی به سربازخانهٔ دسالین بیاورد. یکی از دوستان کایار که در کاخ سمتی داشت او را زینهار داد که به‌سربازخانه نرود.

کایار که چهل و هشت سال داشت، مدت سه سال از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ فرمانده گردان دسالین بود و این همان نیروی تاکتیکی بود که توسط نیروی دریایی امریکا آموزش یافته بودند. وقایع سال ۱۹۶۳ بخصوص کشته‌شدن خشونت‌آمیز سرهنگ شارل تورنیه[۲۶] که به شرکت

---

21. Maimiliano Gomez
22. Thiolte

۲۳. بنابه‌گزارشی موثق‌برادران‌باتیست تا بعد از مرگ پاپادك هنوز در قلعهٔ دیمانش زنده بودند.

24. Kesner Blain
25. Octave Cayard
26. Charles Tournier

در توطئه متهم شده بود، او را بر آن داشته بود که زندگی آرام‌تری را دور از محیط کاخ بر کار پر تلاش حساس و پر خطر ترجیح دهد. این بود که تقاضا کرد به فرماندهی گارد ساحلی منتصب شود و از این راه مقر فرماندهیش در بیزوتون[27] قرار می‌گرفت که از جریان اصلی سیاست دور بود. از آن تاریخ به‌بعد کوشیده بود که از سیاست دور بماند و زندگی آرامی بگذراند و ساعات فراغت خود را به‌پرورش مرغ و دامداری صرف کند.

کایار از رفتن به‌سربازخانه خودداری کرد و در عوض به اتفاق یکصد و هجده نفر (از ۳۲۵ نفر) افراد گارد ساحلی، کلیهٔ نیروی دریایی هائیتی را (که عبارت بود از کشتیهای گشتی دسالین، لاکرت آپی‌یرو[28] و ورتیر[29]) در اختیار گرفت، از خلیج بیرون راند و از طریق بی‌سیم، اولتیماتومی برای دووالیه مخابره کرد که استعفا دهد و تسلیم شود.

چون به این اولتیماتوم پاسخی داده نشد، کایار به اتفاق افراد خود توپهای سه اینچی کشتیها را به‌سمت کاخ روانه و شروع بـه تیراندازی کرد. روی هم حدود پنجاه گلوله به کاخ و اطراف آن اصابت کرد اما آسیب و خسارت سنگینی به‌کاخ وارد نشد. نتیجهٔ این تیراندازی بنا به اعلامیهٔ دولت دو نفر کشته و سی و چهار نفر زخمی بود.

هواپیماهای P_۵۱ نیروی هوایی هائیتی کشتیها را زیر آتش گرفتند و آتشبارهای توپخانه در طول ساحل مستقر شدند تا هرگونه اقدامی را برای پهلو گرفتن کشتیها دفع کنند. اما هیچیك از این اقدامات از شورش جلوگیری نکرد. فقط ذخیرهٔ سوخت کشتیها رو به پایان بود. و ناچار می‌بایست دست از پیکار می‌کشیدند. کایار بـا بی‌سیم از جهان آزاد تقاضای آذوقه و مهمات و بخصوص سوخت کرد. اما پاسخی نگرفت. در ۲۵ آوریل کشتیها از بندر خارج شدند و در طلب کمك به سوی پایگاه دریایی امریکا در خلیج گوانتانامو در کوبا روی آوردند.

توپهای کشتیها در پایگاه دریایی امـریکا پیاده، و کشتیها به پایگاه روزولت رودز[30] در پورتوریکو فرستاده شدند. کشتی دسالین

27. Bizoton
28. La Crète à Pierrot
29. Vertières
30. Roosvelt Roods

خود قادر به حرکت بود اما دو کشتی دیگر که به زحمت شایستهٔ دریا بودند یدك کشیده شدند. همهٔ افراد گارد ساحلی بجز یك‌نفر در امریکا پناهندگی اختیار کردند و کشتیها پس از تعمیر برای دووالیه باز- فرستاده شدند. و دووالیه دوباره بر آنها اسم گذاشت و آنها را لامارین هایی‌تین[۳۱] نامید. آن یك‌نفر که خواست تا به‌پورت‌او‌پرنس باز گردد، ستوان فریتس تیپن‌هاور[۳۲] نام داشت و از خانوادهٔ ثروتمندی از خواص هائیتی بود.

دووالیه در ۲۶ آوریل در حالی که کشتیهای شورشی هنوز در خلیج بودند از رادیو نطقی ایراد کرد و ضمن آن آخرین پیروزی خود را به اطلاع مردم هائیتی رسانید. «انقلاب بزرگ‌اجتماعی‌ما، نیروهای شکست‌ناپذیر ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۷ در راه پیروزی‌گام برمی‌دارند و همیشه بر هرگونه توطئه و مانعی پیروز خواهند شد. ملت، به‌رهبری من در راه دشوار کارهای زیربنایی عظیم انقلابی به پیشروی ادامه می‌دهد و همچنان به برانداختن فجایع نژادی ادامه خواهد داد... پیوسته در نشیب و فراز سرنوشت، رهبر انقلاب خود را پیروی کنید و در این سرنوشت اعتماد کنید. خدایان او را برای اجرای وظیفه‌ای بزرگ برگزیده‌اند. بازوی نیرومند او هرگز سستی نخواهد گرفت.»

یك بار دیگر پاپادك علیه دشمنان واقعی و مظنون خود اقدام کرد. در میان دستگیرشدگان هفت نمایندهٔ کنگره، از جمله برادر سرهنگ کایار، ولویك[۳۳] و لئونس بورد[۳۴] بودند و بورد از دستیاران طراز اول پرزیدنت استیمه بود که بعدها به صفوف دووالیریستها پیوسته بود. بورد در زندان در اثر حمله قلبی جان‌سپرد اما به‌علت روابطی که‌با اشخاص با نفوذ داشت اجازه داده شد که مراسم تشییع‌جنازه برای او بعمل آید.

دووالیه دوباره پس‌ازگذراندن بحرانی‌به‌وضع‌چشمگیری ضعیف شد. «بازوی نیرومند او» سستی گرفت. جسم او نمی‌توانست با احتیاجات مغزش همراهی کند. کبر سن و فشار پیوسته علیه توطئه‌ها و نیز علیه حمله‌های متناوب شورشیان گوش بزنگ و در حال آماده- باش بودن، سرانجام آثار خود را ظاهر می‌کرد. اجرای نمایشنامه

---

۳۱. La Marine Haitienne (یعنی نیروی دریایی هائیتی)
32. Fritz Tippenhauer
33. Volvic
34. Léonce Bordes

«شاهزاده» ماکیاولی[35] کاری سخت توانفرسا بود. در ۱۲ نوامبر به حملهٔ ملایمی از پا افتاد که معلول خراب شدن کامل دستگاه عروق او بود.

ماری دنیز و ماکس دومی‌نیك که در آن زمان در فرانسه بودند شتابان با سه پزشك متخصص به هائیتی بازگشتند. اما وخامت حال پاپادك تا قبل از روز نیروهای مسلح، یعنی ۱۸ نوامبر آشکار نشد.

در آن روز ژان کلود پسر نوزده‌سالهٔ صد و بیست کیلوئی پاپادك به‌جای پدرش بر سکوی رژه قرار گرفت. منظرهٔ پسری سنگین‌وزن، با چهرهٔ پف‌کردهٔ بی‌نمك در حالی که نقش پاپادك را بازی می‌کرد طی روزهای بعد موجب تفریح بسیار مردم هائیتی شد. اما ژان کلود بخوبی از عهدهٔ انجام اولین وظایف رسمی خود، با حالتی فارغ و خونسرد که به هیأت مومیایی پدرش در میدان رژه بی‌شباهت نبود، برآمد. وقتی که پس از اعطای نشانها به صاحب‌منصبان ارتش به کاخ بازگشت، مدالهایی نیز به متخصصان خارجی که مشغول معالجهٔ پدرش بودند داد. طی سیزده سال این نخستین بار بود که کسی اجازه داشت جامیانه برای دیکتاتور تصمیم بگیرد.

اما تشخیص پزشکان چندان مایهٔ امیدواری نبود. به خانوادهٔ رئیس‌جمهور گفته شد ممکن است دو تا پنج سال زنده بماند یا هر لحظه جان بسپارد. او ممکن است عمر خود را از طریق ترك کاخ و استراحت و دوری‌جستن از کشمکشها و دشواریهای زمامداری دراز کند. او مدت سیزده‌سال اسیر این قصر بود. کاخ پایگاه قدرت او بود و بارها به جهانیان گفته بود که او قصر را در میان «غرش‌توپها»، فقط زمانی ترك خواهد کرد که جان کالبدش را.

همسر رشید و مغموم او بود که سرانجام پاپادك را وادار به تعیین جانشین برای خود کرد و این نکته‌ای بود که قانون اساسی ۱۹۶۴ آن را پیش‌بینی نکرده بود. قبول مرگ‌پذیری برای پاپادك کار آسانی نبود. بخصوص در برابر مردم هائیتی که او خود را به‌کرات برایشان موجودی غیرعادی و جاویدان توصیف کرده بود. او آنها را به وحشت انداخته بود و وادارشان کرده بود که در هراس از او بسر برند.

خانم دووالیه ترتیبی داد که نشریهٔ لونوووموند[36] در شمارهٔ

---

35. Machiavelli
36. Le Nouveau Monde

۲۳ نوامبر خود خبر جانشینی ژان کلود، یگانه پسرشان را که فرصتی برای تراشیدن دشمن برای خود نداشته بود افشا کند. در سرمقالهٔ صفحهٔ اول در بحث دربارهٔ آیندهٔ دووالیریسم نوشته شده بود: «... به این دلیل است که حضرت پرزیدنت دووالیه، پسرش ژان کلود را برای ادامه وظیفهٔ عمران و آبادانی کشور انتخاب کرده است.» این شمارهٔ روزنامه با پیام پیش از موقعش جمع‌آوری شد. اما پیام عجیب دیگر پنهان نماند.

به منظور اینکه انتقال قدرت در نظر جهانیان ظاهری قانونی بیابد و نیز امپراتور جدید به مردم هائیتی معرفی گردد، دستگاههائی به راه افتاد.

نخست سرهنگ کلود ریمون[۳۷] چهل ساله، که از آکادمی نظامی مکزیك فارغ‌التحصیل شده بود به‌جای ژنرال ژرار کنستان به کاخ بازگردانده‌شد و به این‌ترتیب شالودهٔ فرماندهی نیروهای مسلح‌صورتی نو به خود گرفت. ریمون که پسرخواندهٔ پاپادك بود و با او نسبت خویشاوندی دوری داشت در آغاز دوران دیکتاتوری که مملکت پیوسته تحت فشار بحرانهای پی در پی بود، فرماندهی گارد ریاست جمهور را بعهده داشت. او در آن زمان فرمانده نیروهای ذخیره نیز بود. مسئولیت تأمین ریاست جمهوری ژان کلود، همراه با ستاره‌های ژنرالی بر دوش ریمون گذاشته شد. به‌این ترتیب ژان کلود هشتمین رئیس‌جمهور مادام‌العمر هائیتی گردید.

دووالیه در دوم ژانویهٔ ۱۹۷۱ ضمن سخنرانی سالانه در روز پیشینیان فاش ساخت که حلقه درونی قدرت او در اثر کشمکشها و زدوخوردهای داخلی بر سر جانشینی ضعیف و فرسوده شده است. در نتیجه سیاست «تفرقه بینداز و حکمرانی کن» دووالیه، غیر از ژان‌کلود هیچ دووالیریستی نبود که بتواند در وفاداری کلیهٔ افراد این گروه امید بندد.

.... وقت آن رسیده است که پاره‌ای ابهامات که در پایان سال پیش برزندگی سیاسی ما سایه افکنده بود روشن گردد. طی چند روز بیماری من، سیاستمداران از تفویض پاره‌ای اختیارات به فرزندم به‌نفع خود استفاده کردند و به‌امید پدید آوردن بحرانی در

37. Claude Raymond

دولت، و خالی ماندن کرسی ریاست جمهور، هزاران نقشه طرح کردند، ما همه می‌دانیم که دشمنان من چه رؤیاهایی در سر می‌پرورانند. اما کسانی هم که ادعای وفاداری و دوستی داشتند در همه‌جا در جستجوی تخته‌پاره‌ای نجات‌بخش به‌جستجو پرداختند تا وضع شایسته ومطلوبی برای خود تهیه ببینند حال آنکه شش سال است پیوسته تکرار می‌کنم که به‌موقع خود زمام امور را در اختیار جوانان خواهم گذاشت...

و این مطالب حتی برای دووالیریستهای طراز اول تازگی داشت. او ادامه داد:

اگر می‌خواهیم ادامه و بقای انقلاب خود را تأمین کنیم و نیرویی تازه به‌درون آن بدمیم، باید به‌سوی جوانان هائیتی روی آوریم... همه می‌دانیم که سزار اوگوست زمانی که سرنوشت رم را بدست گرفت نوزده‌سال بیشتر نداشت و با اینهمه دوران سلطنت او، هنوز به«قرن اوگوست» معروف است...

پاپادك و گفتارنویسانش برای‌توجیه انتخاب‌پسر نوزده ساله‌اش به‌جانشینی او، تا عصر تمدن رم در گذشته به‌جستجو رفتند. این امر در تاریخ هائیتی نظیر نداشته است.

لوکنر کامبرون، نمایندهٔ مجلس، پسر دادستان بخش آرکاهه[38] که زمانی واعظ مذهبی شده بود، پس از مدتی منضوب بودن دوباره مورد مهر قرار گرفته بود، در تاریخ ۱۳ ژانویه دستگاه تبلیغاتش را بکار انداخت تا جانشینی ژان‌کلود را صورتی قانونی بخشد. او ضمن سخنرانی پر شوری برای نمایندگان مجلس پیشنهاد کرد که تغییرات لازم در قانون اساسی داده شود و با اضافه کردن جملهٔ «انقلاب راه خود را طی خواهد کرد، زیرا دووالیه جانشین دووالیه خواهد شد.» ژان‌کلود رئیس جمهور مادام‌العمر جدید خوانده شود. دوازده نطق ستایش‌آمیز و پرمدیحه دیگر به‌دنبال او ایراد شد، واصلاح موردنظر، با کف زدن نمایندگان بتصویب رسید. مجلهٔ رسمی لومونیتور[39] این اصلاحیه را در شمارهٔ ۲۲ ژانویهٔ خود درج کرد. در این اصلاحیه

38. Arcahaie
39. Le Moniteur

حداقل سن رئیس جمهور از چهل سال به‌هجده سال پایین آورده شده بود.

سند پذیرش سمت ریاست جمهور که در سی‌ام ژانویه به‌امضای ژان‌کلود صادر شد لحنی صادقانه داشت: «گمان می‌کنم می‌فهمم که شما می‌خواهید ملت هائیتی از کشمکشها و برادرکشیها که برای‌آینده کشور مهلك است برکنار بماند. فکر می‌کنم این را هم درك کنم که می‌خواهید دوام و بقای انقلاب را تأمین کنید و به‌آن فرصت دهید تا در وجدان ملت ریشه کند.»

پاپادك با پذیرفتن مرگ‌پذیری خود به‌رغم سخن‌آوریهایش در انکار آن، در تمام جزئیات کار دخالت کرد تا انتقال قدرت به‌پسرش آرام و بی‌کشمکش صورت گیرد. و در این کار مخالفان خود را تا آخرین لحظه فریب داد. با مستقر کردن فرزندش برجای خود در کاخ قصد داشت که مخالفان و حتی پاره‌ای از طرفداران خود را از سود-جستن از لحظه‌ای که انتظارش را داشتند، محروم کند و آن لحظه خلاء قدرت بود که موجب پدید آمدن کشمکش می‌شد.

رفراندمی که پاپادکراسی خالصی بود، در ۳۱ ژانویه بعمل آمد. برروی اوراق رأی نوشته شده بود «ژان‌کلود به‌جانشینی پدرش انتخاب شده است.» و پس از آن دو سؤال و یك جواب:

آیا با این انتخاب موافق هستید؟

آیا آن را تصویب می‌کنید؟

جواب: آری!

نتیجه شمارش آراء رسمی در روزنامه‌های پورت‌اوپرنس منتشر شد. طبق این شمارش ۲،۳۹۱،۹۱۶ نفر به‌این رفراندوم پاسخ مثبت داده بودند و حتی یك نفر با آن مخالفت نکرده بود.

اما این رفراندم برای پاپادك از آن نظر اهمیت داشت که آیندهٔ فرزندش را به‌عنوان «هشتمین رئیس جمهور مادام‌العمر هائیتی» در انظار جهانیان و تعهدات بین‌المللی به‌مهر تضمین ممهور کند.

تبلیغات دامنه‌داری برای تجلیل از فرزند ذکوری که جانشین رئیس جمهور شده بود با تهیه پوستر عظیمی شروع شد که پاپادکی نحیف و سپید مو را پشت سر پسرش که نشسته بود ایستاده نشان می‌داد در حالی که یك دست خود را برشانه فربه پسرش گذاشته بود. (این پوستر نظیرپوستر دیگری بود که در اوایل سالهای شصت تهیه شده بود و عیسی مسیح را در همین حالت، ایستاده در پشت سر پاپادك

نشسه، نشان می‌داد) درزیر آن نوشته شده‌بود «من او را انتخـاب کرده‌ام.»

هروقت که ژان‌کلود در انظار ظاهر می‌شد گویی دکمه‌های لباس گرانقیمتش می‌خواست در اثر فشار جثهٔ بزرگ و فربهش کنده شود.

بنظر نمی‌آمد که فکر اطاعت از این جوان برای بیشتر مردم هائیتی ناخوشایند باشد. آنها در اعماق دلشان احساس می‌کردند که ژان‌کلود هرگز موفق نخواهد شد برآنها حکومت کند. آنها او را دانشجویی کودن می‌دانستند که هرگز نخواهد توانست زمام قدرت را بدست‌گیرد. اظهاراتی نظیر: «او بقدر یك‌ورقه چربی روی‌آب هم‌عمق و بصیرت سیاسی ندارد.» یا «او یك‌ابله‌تمام‌عیار است.» نمونه‌هایی از عقیدهٔ بازرگانان راجع به‌او بود. با اینهمه وقتی که دووالیه مرد همین اعضای جامعهٔ بازرگانان که از ابهام آیندهٔ نامعلوم می‌ترسیدند، بسیار خوشحال بودند که‌پسرکی در هیأت رهبری‌پوشالی‌برایشان به‌ارث مانده است.

همچنانکه معمول است هزارها لطیفه وداستان هزل‌آمیز بـرای رهبر جدید ساخته شد. پاره‌ای او را جوان فربه نادان می‌دانستند که فکری جز غذا و شهوترانی و اتومبیلهای تندرو ندارد. بعکس، دولتیان اورا پسری سخت جـدی، نابغـه، و در جـودو و کاراته کارشناس و تیراندازی قهار توصیف می‌کردند. حقیقت را باید بین این دو شق افراطی جستجو کرد. ژان‌کلود جوانی است با هوشی متوسط که چون یگانه پسر دیکتاتوری مبتلا به‌جنون بزرگی بوده است که هرگونه هوس او را عملی کرده است، ضایع شده است. او علاقـه‌ای خاص، بـه اتومبیلهای تندرو داشت و این وسیله‌ای مناسب بود برای فرار از کاخ که او را طی قسمت اعظم چهارده سال حکومت پدرش در خود محبوس می‌داشت. او به‌تازگی وارد دانشکده حقوق پورت‌او‌پرنس شده بود و چون نسبت به‌رفقایش وفادار مانده‌بود، در میان‌جمع دانشجویان دوستدارانی تحصیل کرده بود.

خواهرش ماری‌دنیز، بانی تنها مسافرت او به‌اروپا شده بود و این مسافرت یك تابستان به‌طول انجامیده بود و ژان‌کلود نسبت به‌او و شوهرش ماکس علاقه‌ای آشکارا داشت و چون از طرف خانواده موظف بود که نقش دیکتاتور را بازی کند آمادگی نشان می‌داد کـه راهنمائیهای مادر و خواهرش را بپذیرد.

مردم هائیتی در زمان کارناوال در ماه فوریه، با نوشیدن کلون

و عیاشی کردن که بقصد رهایی جسم و جان صورت می‌گیرد فقر و سیاهروزی خود را فراموش می‌کنند. کارناوال ۱۹۷۱ بخصوص بـا شادمانی بسیار همراه بود زیرا رم مجانی و حتی پول به‌مردم داده می‌شد تا «ژان‌کلود جانشین مادام‌العمر پاپادك» را ستایش کنند. برای بهترین ترانه‌ای که در ستایش ژان‌کلود ساخته شود هزار دلار جایزه معین شد. خیابانهای خاکی پورت‌اوپرنس ازهلهلهٔ رقص مارکه توسط هزاران بدن عرق کرده و پاهای صندل‌پوش اجرا می‌شد می‌لرزید. آنها ترانه‌های شهوت‌آمیزی به‌همراهی ارکسترهای کوچك جاز مرکب از طبل و ترومپت می‌خواندند و بند شلوارها بطور عموم خود بخود باز می‌شد.

در اوایل مارس خبر وخامت حال پاپادك باعث ایجاد موجی از نگرانی، بخصوص در میان طبقه خواص قدیمی و سیاستمداران شاغل شد. زیرا این عده طی سالها آموخته بودند که چطور خود را با دووالیه هماهنگ سازند. ومنافع خود را تحت حکومت او تأمین کنند. ایـن برگزیدگان مولاتو از خود می‌پرسیدند اگر پاپادك بمیرد چه خواهد شد؟ اگر دولت دیگری سرکار آید، آیا آنها ناچار نخواهند شد کـه دوباره کار را از اول شروع کنند و خود را باقدرت حاکم هماهنگ سازند؟ این طبقه، حتی بعضی از آنها که از طرفداران قدیمی دژوا بودند، چون هم‌اکنون ثروتها وامتیازاتی را که طبق سنتهای دیرین از آن آنها بود بدست آورده بودند، ایمنی و سلامت دووالیه را ترجیح می‌دادند. برای مردم فقیرهائیتی تفاوتی‌نمی‌کرد. آنها نیز هنوز وضع سنتی خود را داشتند که زیردستی واسارت بود.

رونق کسب و کار در دوسال آخر حکومت دووالیه برنفوذ و میزان این نگرانی می‌افزود. سیل جهانگردان از همه وقت بیشتر بود. سفیر امریکا تقاضا کرده بود که کمکهای مالی امریکا دوباره برقرار گردد واعلام شده بود که نمایندهٔ جدیدی از طرف مؤسسه امریکایی عمران بین‌المللی به‌قصد هائیتی در راه است. طرح سد هیدروالکتریك پلیگر۴۰ سرانجام واقعیتی شده بود. بانك عمران کشورهای امریکایی با پرداخت وام دیگری به‌مبلغ ۱/۵ میلیون‌دلار به‌منظور بهبودبخشیدن به‌لوله‌کشی آب پایتخت موافقت کرده بود وصندوق بین‌المللی پـول اعتبار کمکی دیگری برای هائیتی تصویب کرد. نیروی انسانی ارزان

40. Pèligre

و فراوان (مزد روزانهٔ هرکارگر حدود هفتاد سنت) تعدادی‌کارخانه‌های کوچك مونتاژ را به‌هائیتی سرازیر کرد که بیشتر از نیروی کار زنان استفاده می‌کردند. آنها اجزاء ساخته شده را وارد می‌کردند، و در این کارخانه‌ها سوار می‌ساختند و کالای ساخته شده را دوباره جهت فروش به‌امریکا حمل می‌کردند. کانادائیها مرکز تلفن را تعمیر کردند و بکار انداختند.

اما کار به‌همین تمام‌نمی‌شد. مایك‌مك‌لانی[41] که‌مردی امریکایی بود و با ادارهٔ کازینوهای کوبا قبل از دوران کاسترو کسب شهرت کرده بود، کازینو ملی هائیتی را دردست گرفت و به‌آن جانی تازه بخشید. دولت امریکا هنوز حدود سالی هفت هزار ویزا صادر می‌کرد اما یك نفر هائی‌تیایی برای بدست آوردن یك ویزا ناچار بود از طریق بنگاههای جهانگردی که از طرف دولت معین شده بود اقدام کند و این بنگاهها برای هر ویزا پانصد دلار مطالبه می‌کردند. تعداد هائی‌تیاییهایی که طی چهارده سال حکومت دووالیه به‌دلایل اقتصادی ازهائیتی فرار کرده بودند، به‌صدها هزار نفر بالغ می‌شد. واینك برای کشور منبع بزرگ ارزی بشمار می‌رفتند. وجوهی که آنها سالانه به‌هائیتی ارسال می‌داشتند به‌چهارده‌میلیون دلار بالغ می‌شد.

دووالیه که به‌صورت یك ناسیونالیست در انتخابات ۱۹۵۷ شرکت کرده‌بود، دوران حکومت خود را با اقداماتی ضدناسیونالیستی خاتمه داد. چنانکه اعمال نخستینش نیز جز این نبود. رؤسای جمهور و سیاستمداران هائیتی هرقدر هم که فاسد بودند ممکن نبود که جزیی از خاك هائیتی را در اختیار خارجیان بگذارند. اما دووالیه چنین احساساتی نداشت. بارها قطعات وسیعی از خاك کشورش را به‌خارجیان ارائه داد تا برای بهره‌برداری اجاره کنند. آخرین عملش اجارهٔ جزیرهٔ لاتورتو[42] به مدت نود و نه‌سال به گروهی از امریکائیان بود. این گروه در نظر دارند که این جزیره را مانند جزیرهٔ باهاماس[43] به صورت بندر آزادی با تأسیسات جلب کننده جهانگردان و قمارخانه‌ها و امتیاز معافیت از عوارض و حقوق گمرکی در آورند. جزیرهٔ لاتورتو که در نزدیکی ساحل شمالی هائیتی قرار دارد اولین پایگاه و منزل تأسیس سن‌دومنگ بود.

---

41. Mike McLaney
42. La Tortue
43. Bahamas

دولت مکزیك که نگران وجهۀ خود بود تصمیم گرفت بـه‌کار مؤسسات طلاق که در طول مرز، در شهرهایی از قبیل سوداد خوارز[44] مشغول به‌کار بود برای همیشه پایان‌دهد. دووالیه که برای وجهـۀ کشورش از این‌گونه نگرانیها نداشت و از طرفی به پولی‌که از این‌قبیل امکانات عاید او می‌شد علاقۀ فراوان داشت اجازه داد که قانون طلاق جدیدی از تصویب مجلس بگذرد وانجـام طلاقهـای «سرپائـی» در پورت‌اوپرنس میسر گردد. کامبرون که علاقۀ فراوانی به‌قمار داشت صاحب یك بنگاه جهانگردی‌به‌نام ایبوتور[45] نیز بود. وعوایـدمستقیم حاصل از قانون طلاق به‌حساب ایبوتور واریز می‌شد. و درصدی از عواید حقوقی آن به‌بودجه دفاعی اختصاص می‌یافت. قبل از آنکه جسد دووالیه در بقعۀ کوچك زیبایی در گورستان ملی به‌خاك سپرده شود در میان سیاستمداران دووالیریست که ضمناً بـازرگان نیـز بـودنـد، صحبت از صادرات دیگری بود. طرحهایی برای فروش اجساد بی‌صاحب مرده‌خانه‌های هائیتی به‌بیمارستانها و مدارس پزشکی امریکا پیشنهاد و بررسی می‌شد.

هنگامی که پاپادك، بعکس آنچه در روزنامـۀ لونووومونـد[46] درج شده بود، در مراسم روز تولدش که در چهاردهم آوریل برگزار می‌شد شرکت نکرد وخامت بیماریش برمردم‌هائیتی آشکارشد. بسیاری گمان می‌کردند که او تمارض کرده‌است تا دشمنان پنهانی خود را کشف کند. هرچند که سخنگوی کاخ، ژرادو کاتالونی پیوسته انکار می‌کرد، همه می‌دانستند که پاپادك سخت بیمار و محتضر است.

ماری‌دنیز به‌جای پدرش حکومت می‌کرد ودائماً به‌اتفاق الکسیس تئار[47] و ژرار دزیر[48] و فریتس‌مدار[49] پزشکان هایی‌تیایی بر بالین او حاضر بود.

دووالیه در چهارشنبه ۲۱ آوریل به‌پزشکان خود گفت که حالش بهتر است واعضای خانواده‌اش برای شام به‌گرد او جمع شدند. در ساعت ۸/۱۵ بود که باچنگال قطعه گوشتی به دهان برد وسپس افتاد. پزشکان احضار شدند و وقتی که رسیدند اعلام کردند که دراثرحمله‌ای

---

44. Ciudad Juorez
45. Ibo Tours
46. Le Nouveau Monde
47. Alexis Theard
48. Gerard Désir
49. Fritz Medard

قلبی[50] درگذشته است.

خانم دووالیه اسامی وزاری اولین کابینهٔ ژان‌کلود را در دست داشت. اولین کار آن بود که ژان‌کلود درمقام ریاست‌جمهور مادام‌العمر سوگند یاد کند. بطوری‌که هیچ فاصله‌ای بین‌مرگ دووالیه وزمامداری پسرش نیفتد. به‌دنبال سفیر امریکا فرستادند و جسد را به‌او نشان دادند. او به‌خانواده دووالیه تسلیت گفت و از رئیس جمهور جدید پرسید که چه کمکی از دستش ساخته است. این عمل، سفارت امریکا را به‌مقام شامخی که قبل از دوران دووالیه در سیاست هائیتی داشت باز گرداند. معنی این کار آن بود که در آینده نظر سفارت امریکا در خصوص مسایل مهم داخلی استفسار خواهد شد. خانوادهٔ دووالیه از ناکس خواستند که او از دولت متبوع خود تقاضا کند سواحل هائیتی را به‌منظور جلوگیری از هرگونه اقدام پیاده شدن مهاجران زیرنظر و حراست خود قرار دهد. هر چند که ظاهراً رفت و آمد بین هائیتی و کوبا موضوع خطر و موجب وحشت بود، از ورود کلیه مهاجرانی که نقشه‌هایی داشتند، از هرجا می‌آمدند، بطور مؤثری جلوگیری بعمل آمد.

در مراسم تشییع جنازه، که در ۲۴ آوریل برگزار شد ناکس‌روی برگردان کت خود دکمه‌ای نصب کرده بود که نقش سر دووالیه و ژان‌کلود برآن بود. او در مصاحبه‌های مطبوعاتی بعدی در علاقهٔ خود نسبت به‌خانوادهٔ دووالیه نقطهٔ مبهم و محل تردیدی باقی نگذاشت.

ژان‌کلود در ۲۲ آوریل به‌جای پدر نشست. بنظر می‌رسد که دووالیه مرگ خود را طوری در اختیار گرفته بود که ژان‌کلود در روز ۲۲ ماه، که عدد مورد علاقهٔ او بود، مقام ریاست جمهور را احرازکند. دیکتاتور جوان در نخستین سخنرانی خود، به‌ملت وعده داد که انقلاب دووالیریستی توسط او، با همان شدت و نیرومندی و سختگیری ادامه خواهد یافت.

مردم هائیتی که پیوسته در وحشت از دووالیه و حیرت از پاره‌ای کارهایش که تقریباً فوق طبیعی می‌نمود، بسر می‌بردند، نمی‌توانستند درك کنند که او براستی مرده است.

جسد دووالیه در حالی‌که عینك بچشم داشت در ۲۳ آوریل در صندوقی یخچالی نهاده شد. صلیبی طلایی روی بالشی، نزدیك گوش

50. Miocardial Infarctus

چپش قرار داشت و یك نسخه از کتاب او به‌نام «خاطرات یك رهبر جهان سوم» در پهلوی چپ او نهاده شده بود. در جلو صندوق گروهانی از گارد افتخار مرکب از ۲۲ سرباز و ۲۲ نفر افراد ذخیره ایستاده بودند.

مراسم تشییع جنازه، روز بعد، یعنی ۲۴ آوریل در ساعت ۸/۳۰ صبح آغاز شد و شش‌ساعت طول کشیدکه با یکصدویك تیر توپ‌وصدای ناقوسها همراه بود. دووالیه در ۱۹۶۳ طی بحران ماه آوریل وعده داده بود که جز برای رفتن به‌آرامگاهش و جز با غرش توپها کاخ را ترك نخواهد کرد.

خوانندهٔ هایی‌تیایی گی دوروزیه۵۱ سرودی را که خود ساخته‌بود خواند. این سرود با این کلمات شروع می‌شد: «فرانسوا، برای‌عشقی که به‌ما داشتی از تو سپاسگزاریم. ستاره‌ات تا ابد در آسمان درخشان باد.» جریان این مراسم از طریق بلندگوهائی به‌جمعیتی که خارج از کاخ ازدحام کرده بودندمنتقل می‌شد. ازاعضای‌خانواده، فقط دو دختر جوانتر، یعنی نیکول و سیمون وخانم دووالیه سیمایی گریان داشتند. ژان‌کلود که بر صندلی پشتی بلند چوبی نشسته بود، احساسات خود را زیر نقابی از بی‌عاطفگی پدرش پنهان می‌داشت.

وقتی که پاپادك سرانجام برای آخرین‌بار کاخ را ترك کرد، در میدان شان‌دومارس باد شدیدی ستونی از گرد و غبار به‌آسمان بلند کرد. مردم ساده‌دلی که شاهد این منظره بودند مفهوم مرموز موحشی به‌آن نسبت دادند. به‌نظر آنها این نشان آن بود که روح دووالیه از صندوقی که حامل جسد اوست جدا می‌شود تا در کاخ در کنار ژان‌کلود بماند واو را دراداره‌ٔ مملکت راهنمایی کند. زیرا ژان‌کلـود بـرای حضور در مراسم تدفین از کاخ خارج نشد. معنی این نحو تعبیر در هائیتی که آئین مرده‌پرستی در آن بسیار زنده است، این نیز هست که برای مردم ساده‌دلی که توسط دووالیه تاحدیك‌بدوی افریقائی تنزل کرده‌اند زمان لازم است تا ترس از او را مغلوب کنند.

طی مراسم دفن، دوبار وحشتی چنان عمیق برهمه مستولی شد که نزدیك بود اغتشاش و هرج و مرجی را که همه از آن می‌ترسیدند پدید آورد. فشار این هراس بقدری شدید بود که مردم، افراد ذخیره و حتی کودکان، بی‌دلیلی معلوم به‌پناهگاهی، حتی به‌درون جویهای

51. Guy Durosier

سرپوشیده پناه بردند تا از خطر موهوم در امان باشند. اما بلایی که انتظارش می‌رفت نازل نشد.

ژان‌کلود، طی اظهارات خود به‌خبرنگاران جراید خارجی که به‌مناسبت مرگ دووالیه به‌هائیتی هجوم‌آورده بودند عفوکلیه مهاجران و تبعید شدگان «بغیر از کمونیستها واخلالگران» را اعلام داشت و البته همین کافی بود که بازگشت کلیه مهاجران سیاسی منتفی گردد. یکی از مهاجران سیاسی که به‌این دعوت تو خالی ژان‌کلود پاسخ داد، ژان‌کلود باژو، کشیش سابق بود که‌در دانشگاه پورتوریکو به‌تدریس اشتغال داشت. باژو به‌ژان‌کلود نامه‌ای نوشت و از او اجازه خواست که به‌هائیتی بازگردد. و برای مادرش که در ۱۹۶۴ در سن شصت‌سالگی و در عین بیماری، همراه با دو پسر و دو دخترش دستگیر شده بودند، مراسم تدفین مسیحی بجا آورد. او همین تقاضا را برای کلیهٔ مهاجران کرد و خواست که به آنها اجازه داده شود که به هائیتی باز- گردند و برای عزیزانشان که در غیبت آنها و طی حکومت دووالیه در گورهای بی‌نام به‌خاك رفته‌اند مراسم تدفینی بجا آورند. این نامه بیجواب ماند. اما نه تنها حکومت با مراجعت تبعیدیان سیاسی مخالف بود با بازگشت مهاجران «اقتصادی» نیز موافقتی نداشت و علت این مخالفت چهارده‌میلیون دلاری بود که آنها همه‌ساله به‌هائیتی می‌فرستادند.

لوکنرکامبرون در مقام پراقتدار خود یعنی وزارت کشور، دفاع ملی و پلیس بزودی پیش افتاد و خود را یکی از مهمترین و برجسته‌ترین شخصیت‌های نگهدارنده حکومت بعد از پاپادك بشمار آورد. او درپاسخ یکی از خبرنگاران‌که دربارهٔآزادی بخشیدن به‌دستگاه گردانندهٔ مملکت سؤال کرده بود پرخاش کرد: «هیچ چیز عوض نشده است. مأموریت پرزیدنت دووالیه این بود که به‌مردم سیاه فرصتی بدهد تا سربلند ومغرور باشند. این هدف انقلاب او بود وما راه او را ادامه خواهیم داد. ما دووالیریست هستیم.» او ضمن مصاحبهٔ دیگری اظهار داشت: «دووالیه نه‌پولی باقی گذاشت و نه‌اقتصاد سالمی. او فقط یك چیز برای ما گذاشت و آن انقلابش بود. ما به‌آن ایمان داریم و تصمیم داریم که با جان خود وجان خانواده‌های خود از آن دفاع کنیم.»

کامبرون اعلام کرد که واحد برگزیده‌ای مرکب از ۵۰۹ نفر بزودی‌بنام «پلنگان» تشکیل خواهد شد که وظیفه‌اش حمایت از رئیس-

جمهور جدید و مبارزه با کمونیسم خواهد بود.

دولت امریکا تشخیص داده بود که ادامه ظلم و آزادی کشی در هائیتی به‌هیچ‌روی با منافع امریکا متناقض نیست. و ناکس سفیر امریکا آشکارا در تشویق و تأیید ادامه دووالیریسم و افزایش کمکهای مالی امریکا می‌کوشید دولت امریکا همان استدلالی را که پس از قتل دیکتاتور جمهوری دومی‌نیکن در آن‌کشور اعمال کرده بود، و نتایج اسفناك گرفته بود، درهائیتی اعمال می‌کرد. پرزیدنت کندی در ۱۹۶۱ وضع سیاسی روز را در جمهوری دومی‌نیکن بررسی کرده و به‌این نتیجه رسیده بود که سه‌راه در پیش است: روی کارآمدن یك حکومت دموکراسی معقول و شایسته، ادامه تروخیلیسم، یا برقراری کمونیسم کاسترویی. اکنون دولت امریکا در هائیتی راه اول را به‌عنوان غیر ممکن نادیده گرفت و راه دوم را انتخاب کرد زیرا از پدید آمدن‌حالت سوم وحشت داشت.

چون لولوی کمونیسم درهائیتی وجود نداشت. دووالیه موفق‌شد ضمن آخرین ملاقاتش با ناکس، در چهارم مارس، دولت امریکا را وسوسه واغوا کند. او به‌ناکس گفت که از حملهٔ دروگران نیشکر هایی‌تیایی‌که درکوباآموزش یافته‌اند، به‌هائیتی‌ترس‌دارد. واین‌داستانی بود که در توجیه جلوگیری از حرکت مهاجران هائیتی در سراسر دنیا، بلافاصله پس از مرگ پاپادك مفید افتاد.

با جا افتادن مجدد بسیاری از چهره‌های سیاسی قدیمی هائیتی، و آرام گرفتن جاوید پاپادك، اینك مردم هائیتی در این فکرند که چه مدت طول خواهد کشید که خانواده آدمخواران، یکدیگر را بدرند و از میان بردارند.

مارکوزه
نوشتهٔ السدر مك‌اینتایر
ترجمهٔ حمید عنایت
بها ۱۲۵ ریال

مسائل فلسفه
نوشتهٔ برتراند راسل
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
بها ۱۴۵ ریال

منطق سمبلیك
نوشتهٔ سوزان لنگر
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
شمیز ۱۹۰ ریال، زرکوب ۲۵۰ ریال

ویتگنشتاین
نوشتهٔ یوستوس هارتناك
ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
بها ۱۰۵ ریال

دین

تاریخ طبیعی دین
نوشتهٔ دیوید هیوم
ترجمهٔ دکتر حمید عنایت
بها ۷۵ ریال

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران
نوشتهٔ دکتر جمشید بهنام
بها ۹۵ ریال

مقدمه برجامعه شناسی ایران
نوشتهٔ دکتر شاپور راسخ و دکتر جمشید بهنام
زرکوب ۲۷۵ ریال

سیاست

امریکای لاتین «دنیای انقلاب» (چاپ دوم)
نوشتهٔ ك. بیلز
ترجمهٔ و. ح. تبریزی
بها ۱۵۵ ریال

انقلاب افریقا (چاپ سوم)
نوشتهٔ فرانتس فانون
ترجمهٔ محمدامین کاردان
بها ۱۴۵ ریال

ایالات نامتحد (چاپ دوم)	نوشتهٔ ولادیمیر پوزنر ترجمهٔ محمدقاضی بها ۱۶۵ ریال
جنگ ویتنام (چاپ دوم)	نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ صمد خیرخواه بها ۱۲۵ ریال
چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمارزده (چاپ دوم)	نوشتهٔ آلبرممی ترجمهٔ هما ناطق بها ۱۰۵ ریال
درجبههٔ مقاومت فلسطین	نوشتهٔ روژه کودروا ــ فایض ا. سائق ترجمهٔ اسداله مبشری بها ۸۰ ریال
روزهای سیاه غنا	نوشتهٔ قوام نکرومه ترجمهٔ جواد پیمان بها ۱۳۵ ریال
سفری در گردباد	نوشتهٔ یوگنیا. س. گینزبرگ ترجمهٔ دکتر مهدی سمسار شمیز ۱۷۵ ریال زرکوب ۲۳۰ ریال
عرب و اسرائیل (چاپ سوم)	نوشتهٔ ماکسیم رودنسون ترجمهٔ دکتر رضا براهنی بها ۱۵۵ ریال
مسئلهٔ فلسطین	گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر ترجمهٔ اسداله مبشری بها ۱۲۵ ریال
هیروشیما	نوشتهٔ جان هرسی ترجمهٔ چنگیز حیات داوودی بها ۱۲۵ ریال
۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مردم چین	نوشتهٔ راس تریل ترجمهٔ حسن کامشاد بها ۱۹۵ ریال
یادداشتهای روزانه (چاپ دوم)	نوشتهٔ لئو تروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری بها ۷۵ ریال

اقتصاد

بحران دلار	نوشتهٔ ر. تریفین ـ ژان دونیزه ـ فرانسواپرو ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو بها ۱۰۵ ریـال
نفت وکشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم)	نوشتهٔ پیتر. اودل ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو بها ۱۵۵ ریال

حقوق

مجموعهٔ قوانین ومقررات شهرداریها	گردآورنده هوشنگ زندی زرکوب ۲۰۰ ریال

آموزش زبان

آموزش حروف انگلیسی (برای نوآموزان زبانهای لاتین)	بها ۱۵ ریال
علی و آذر (کتاب آمـوزش انگلیسی برای نوآموزان)	بها ۴۰ ریال
هدیـه (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان)	بها ۳۰ریال

ریاضیات

استقراء ریاضی	نوشتهٔ سومینسکی گولووینا یاگلوم ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۱۵۵ ریال
اشتباه استدلالهای هندسی (۴)	نوشتهٔ یاکوف اسمنویچ دوبنوف ترجمهٔ پرویز شهریاری شمیز ۵۰ ریال
اصول خط کش محاسبه (۱)	نوشتهٔ م . ه . شفیعیها شمیز ۷۰ ریال

انعکاس (۵)	نوشتهٔ ایلیا یاکولویچ باکلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری شمیز ۵۰ ریال
جبر و مقابله خوارزمی	نوشتهٔ محمدبن موسی خوارزمی ترجمهٔ حسین خدیو جم بها ۹۵ ریال
حساب استدلالی (چاپ دوم)	نوشتهٔ محمود مهدی‌زاده ـ مصطفی رنگچی (زیر چاپ است)
۲۵۰ مسئلهٔ حساب	نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۱۵۰ ریال
رسم فنی	نوشتهٔ امیرمنصور صدری ـ جواد افتخاری بها ۷۵ ریال
رسم فنی (دانشگاهی)	نوشتهٔ س. بوگولیوبف ـ ا . وینف ترجمهٔ باقر رجالی‌زاده بها ۳۳۰ ریال
روشهای مثلثات	نوشتهٔ پرویزشهریاری، احمد فیروزنیا زرکوب ۲۴۵ ریال
ریاضیات چیست؟	نوشتهٔ ریچارد کورانت و هربرت رابینز ترجمهٔ حسن صفاری زرکوب ۶۸۰ ریال
ریاضیات نوین	نوشتهٔ سرژ برمان و رنه بزار ترجمهٔ احمد بیرشك شمیز ۱۹۵ ریال
سرگرمیهای هندسه	نوشتهٔ یاکوب ایسیدورویچ پرلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۱۶۵ ریال
فلسفهٔ ریاضی	نوشتهٔ استیفن س. بارکر ترجمهٔ احمد بیرشك شمیز ۱۲۵ ریال

لگاریتم	نوشتهٔ گ. ك. استاپو ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۱۶۵ ریال
مسائل عمومی ریاضیـات	نوشتهٔ باقر امامی زرکوب ۳۶۵ ریال
معادلات دیفرانسیل	نوشتهٔ محمدجواد افتخاری بها ۶۰ریال
نامساویها (۳)	نوشتهٔ پاول پترویچ کاروکین ترجمهٔ پرویز شهریاری بها ۵۰ریال
نظریهٔ مجموعه‌ها (۲)	نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی ترجمهٔ پرویز شهریاری بها ۵۰ریال

علوم طبیعی

آموزش حل مسائل شیمی آلی	نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی بها ۲۵۰ ریال
آموزش شیمی (چاپ چهارم)	نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی شمیز ۲۵۰ ریال
اشعه لازر	نوشتهٔ گریبوفسکی ـ چکالینسکایا ترجمهٔ غضنفر بازرگان بها ۶۵ریال
روش حل مسائل فیزیك	نوشتهٔ م. اسپرانسکی ترجمهٔ غضنفر بازرگان زرکوب ۱۸۵ ریال
سرگرمیهای شیمی	نوشتهٔ ولاسف ـ ترینونف ترجمهٔ باقر مظفر زاده شمیز ۱۴۵ ریال
مبانی زمین‌شناسی	نوشتهٔ ابروچف ترجمهٔ عبدالکریم قریب بها ۲۲۰ ریال
مسائل مسابقات شیمی	ترجمهٔ باقر مظفرزاده بها ۷۰ریال

مسائل مسابقات فیزیك ومکانیك	نوشتهٔ س. او. گونچارنکو ترجمهٔ غضنفر بازرگان زرکوب ۲۷۵ ریال

مردم‌شناسی

لوی استروس	نوشتهٔ ادموند لیچ ترجمهٔ دکتر حمید عنایت بها ۱۱۵ ریال

علوم به‌زبان ساده برای کودکان ونوجوانان

خزندگان و دوزیستان	نوشتهٔ لوسیل ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی بها ۶۰ریال
درختان	نوشتهٔ کی‌ویر ترجمهٔ احمد ایرانی بها ۶۵ریال
سفربه‌فضا (کتاب برگزیدهٔ سال‌شورای کتاب کودك)	نوشتهٔ لوسیل ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی بها ۶۰ریال
قورباغه را می‌شناسید	ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی بها ۴۵ریال

پزشکی

طب و پرستار	نوشتهٔ دکتر محمد بهشتی بها ۲۵۰ریال

تکنولوژی

تلویزیون	نوشتهٔ مهندس خداداد القابی بها ۳۰۰ ریال

هنر

راهنمای نقاشی	غلامعلی گنجی بها ۳۵ ریـال

صداشناسی موسیقی — نوشتهٔ امین شهمیری
بها ۱۴۵ ریال

ادبیات (تحقیقات ادبی)

بانگ جرس (راهنمای مشکلات دیوان حافظ) — نوشتهٔ پرتو علوی
بها ۹۵ ریال

داستانها و قصه‌ها — تألیف مجتبی مینوی
بها ۱۳۵ ریال

در بارهٔ کلیله و دمنه — نوشتهٔ دکتر محمدجعفر محجوب
بها ۱۸۵ ریال

سخن و سخنوران — نوشتهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر
زرکوب ۴۳۵ ریال

سوگ سیاوش (چاپ سوم) — نوشتهٔ شاهرخ مسکوب
بها ۱۶۵ ریال

گزینهٔ ادب فارسی — نوشتهٔ مصطفی بی‌آزار، محمد حسن ظهوری، علی مرتضائیان، نعمت‌الله مطلوب
بها ۱۴۵ ریال

نقد حال — تألیف مجتبی مینوی
زرکوب ۳۹۵ ریال

شعر

گلی برای تو (مجموعهٔ شعر) — از مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی)
زرکوب ۱۳۵ ریال

نمایشنامه‌ها

آدم آدم است (چاپ دوم) — نوشتهٔ برتولت برشت
ترجمهٔ شریف لنکرانی
بها ۱۴۵ ریال

افسانه‌های تبای — نوشتهٔ سوفوکلس
ترجمهٔ شاهرخ مسکوب
بها ۲۵۵ ریال

تمثیلات (شش نمایشنامه ویک‌داستان)
نوشتهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده
ترجمهٔ میرزا جعفرقراجه‌داغی
شمیز ۲۳۵ ریال زرکوب ۲۸۵ ریال

قضیهٔ رابرت اوپنهایمر
نوشتهٔ هاینار کیپهارت
ترجمهٔ نجف دریابندری
بها ۸۵ ریال

رمانها

آزادی یا مرگ
(چاپ دوم)
نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس
ترجمهٔ محمد قاضی
بها ۴۵۵ ریال

آقای رئیس جمهور
(چاپ سوم)
نوشتهٔ میگل‌انخل استوریاس
ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا)
بها ۲۱۵ ریال

بنال وطن
(چاپ دوم)
نوشتهٔ آلن پیتون
ترجمهٔ سیمین دانشور
بها ۱۶۵ ریال

تورو‌تومبو
نوشتهٔ میگل‌انخل استوریاس
ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا)
بها ۹۵ ریال

جنایت و مکافات
نوشتهٔ فئودور داستایفسکی
ترجمهٔ مهری آهی
زرکوب ۴۸۵ ریال

سووشون (داستان)
(چاپ پنجم)
نوشتهٔ سیمین دانشور
بها ۱۲۰ ریال

گذری به هند
نوشتهٔ ای. ام. فورستر
ترجمهٔ حسن جوادی
زرکوب ۲۶۰ ریال

مسیح باز مصلوب
(چاپ دوم)
نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس
ترجمهٔ محمد قاضی
بها ۴۵۵ ریال

ادبیات کودکان

اقبال وغول
نوشتهٔ بنیامین
ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی
بها ۳۵ ریال

سرگذشت فردیناند
نوشتهٔ رابرت لاوسن
ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی
بها ۴۵ ریال

فلسفهٔ تاریخ

تاریخ چیست؟ (چاپ دوم)
نوشتهٔ ای. اچ. کار
ترجمهٔ دکتر حسن کامشاد
بها ۱۴۵ ریال

فقر تاریخیگری
نوشتهٔ کارل ر. پوپر
ترجمهٔ احمد آرام
شمیز ۱۱۵ ریال

سفرنامه

سفرنامهٔ جکسن
تألیف ویلیامز جکسن
ترجمهٔ منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای
شمیز ۴۵۵ ریال زرکوب ۵۷۵ ریال

سفرنامهٔ ونیزیان در ایران
نوشتهٔ پنج سوداگر ونیزی در زمان حکومت آق قویونلو
ترجمهٔ دکتر منوچهر امیری
شمیز ۲۷۵ ریال زرکوب ۳۳۵ ریال

تاریخ

امیرکبیر و ایران
نوشتهٔ فریدون آدمیت
زرکوب ۵۲۵ ریال

اندیشهٔ ترقی وحکومت قانون (عصر سپهسالار)
نوشتهٔ فریدون آدمیت
زرکوب ۴۶۵ ریال

اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوند زاده
نوشتهٔ فریدون آدمیت
شمیز ۱۶۵ ریال زرکوب ۲۳۵ ریال

تاریخ و فرهنگ
تألیف مجتبی مینوی
بها ۴۰۵ ریال

جنگ داخلی اسپانیا
نوشتهٔ هیوتامس
ترجمهٔ دکترمهدی سمسار
بها ۳۱۵ ریال

نامه‌هائی از تبریز
نوشتهٔ ادوارد براون
ترجمهٔ حسن جوادی
زرکوب ۳۱۵ ریال

